WWW.IRANMEET.COM

تاریخ تحلیلی شعر نو

شمس لنگرودی

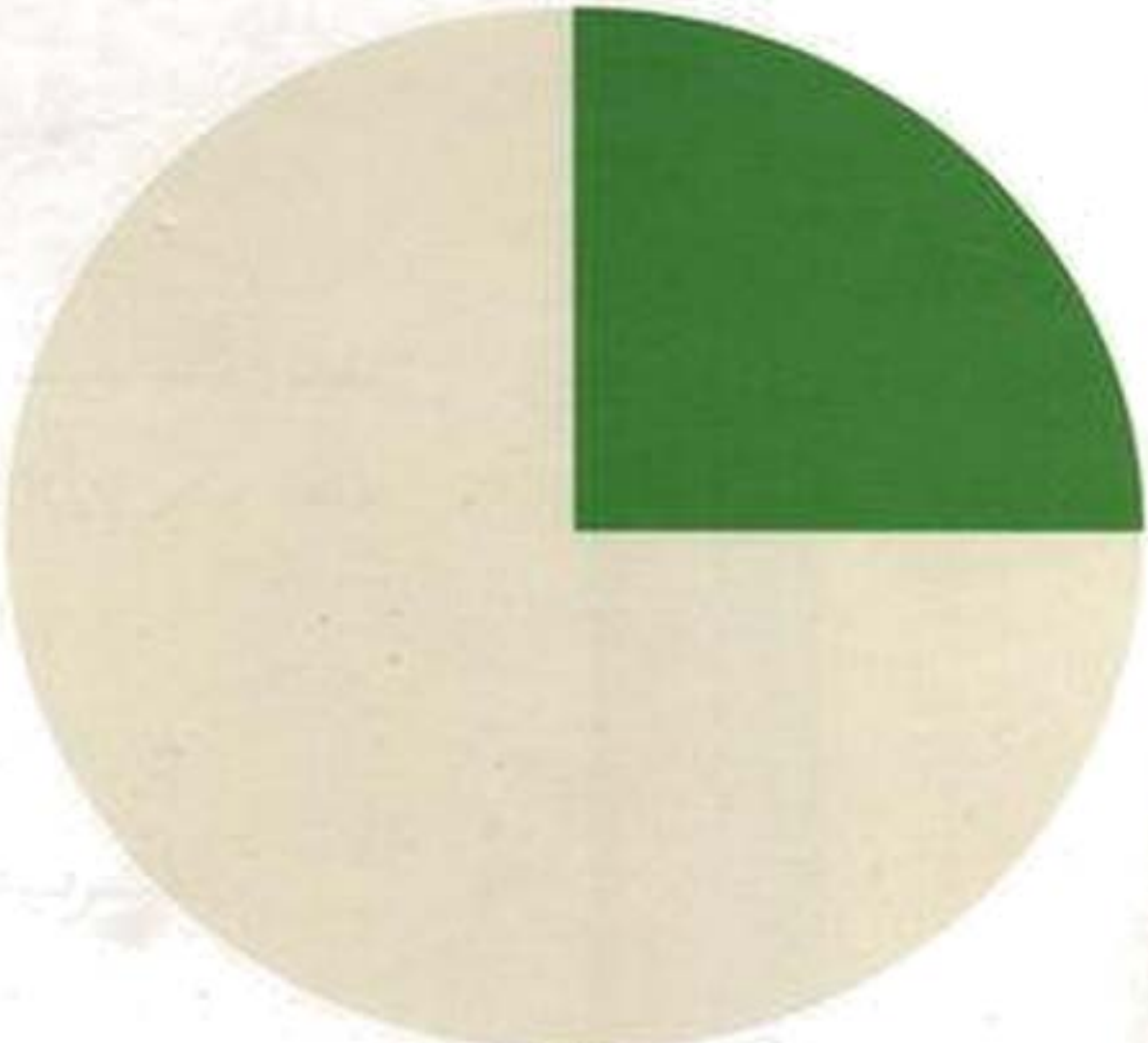

WWW.IRANMEET.COM

تاریخ تحلیلی شعر نو

جلد چهارم

۱۳۴۹-۱۳۵۷ هـ. ش.

شمس لنگرودی

(محمدتقی جواهری گیلانی)

WWW.IRANMEET.COM

تاریخ تحلیلی شعر نو

۴

نشر مرکز

WWW.IRANMEET.COM

WWW.IRANMEET.COM

تاریخ تحلیلی شعر نو

جلد چهارم

۱۳۴۹-۱۳۵۷ هـ. ش.

شمس لنگرودی

(محمدتقی جواهری گیلانی)

نشر مرکز

WWW.IRANMEET.COM

۱ فا ۸ جواهری گیلانی، محمدتقی، ۱۳۳۰ -
۱۶۰۹ تاریخ تحلیلی شعر نو / شمس لنگرودی. ــ تهران: نشرمرکز، ۱۳۷۰ -
ت ۸۱۹ ج ۴ ج.: مصور. ــ (نشرمرکز، شماره نشر ۱۸۱)
ص. ع. به انگلیسی: Shams Langaroodi (M. T. J. Gilani)
An Analytic History of Persian Modern Poetry
مندرجات: ج ۱. (۱۲۸۴ - ۱۳۳۲ ه. ش.). ــ ج ۲. (۱۳۳۲ - ۱۳۴۱ ه. ش.). ــ ج ۳. (۱۳۴۱ - ۱۳۴۹ ه. ش.). ــ ج ۴. (۱۳۴۹ - ۱۳۵۷ ه. ش.)
ج. ۱: (ویرایش دوم): ۱۳۷۷.
ج. ۲: ۱۳۷۷.
ج. ۳: ۱۳۷۷.
ج. ۴: ۱۳۷۷.

۱. شعر آزاد ــ تاریخ و نقد. ۲. شعر فارسی ــ قرن ۱۴ تاریخ و نقد، الف. عنوان.

تاریخ تحلیلی شعر نو

جلد چهارم

از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷

شمس لنگرودی (محمدتقی جواهری گیلانی)

طرح جلد از ابراهیم حقیقی

حروفچینی و صفحه‌آرائی مهناز حکیم‌جوادی

چاپ اول ۱۳۷۷، شماره نشر ۱۸۱/۴

۱۸۰۰ نسخه، چاپ سعدی

کلیه حقوق برای نشرمرکز محفوظ است

نشرمرکز، تهران، صندوق‌پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱

شابک: ۸-۳۶۲-۳۰۵-۹۶۴ ISBN: 964-305-362-8

شابک دورهٔ چهار جلدی: ۱-۳۷۴-۳۰۵-۹۶۴ ISBN SET: 964-305-374-1

WWW.IRANMEET.COM

فهرست

۶. گسترش مدرنیسم در زندگی سنتی، رفاه‌نسبی اقتصادی، تشدید دوگانگی فرهنگی، بحران سیاسی، انقلاب

اوضاع سیاسی - فرهنگی ایران در سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۷ ..... ۲
شعر سیاهکل (شعر جنگل) و مشخصات آن ۱۴
۱۳۴۹ هـ. ش. ۱۹
نشریات ۲۰
سهند (فصلنامهٔ هنر و ادبیات تبریز) ۲۰
کتاب ارک ۲۵
چاپار ۲۹
دفترهای زمانه ۳۷
فصلی در هنر ۳۷
سایبان ۳۸
مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۴۹ ..... ۳۹
شکفتن در مه / احمد شاملو ۴۲
حریق باد / نصرت رحمانی ۴۴
مصیبتی زیر آفتاب (و) گل بر گسترهٔ ماه / رضا براهنی ۵۲
از صدای سخن عشق (و) بر بام گردباد (و) زان رهروان دریا / اسماعیل خوئی ۵۹

WWW.IRANMEET.COM

سحوری / نعمت میرزازاده (م. آزرم) ۷۵
عبور / علی موسوی‌گرمارودی ۷۹
طنین در دلتا / طاهرهٔ صفارزاده ۸۳
زوبینی بر قلب پائیز / جواد مجابی ۸۷
جهان و روشنائی‌های غمناک / علی باباچاهی ۹۰
نعرهٔ جوان / سیروس مشفقی ۹۵
این سوسن است...، تنهائی زمین و خواب درخت / منصور اوجی ۹۹
رایا و راز گل سرخ / محمدرضا فشاهی ۱۰۶
نَفَسِ زیر لختگی / احمدرضا چه‌که‌نی ۱۰۹
انسان شیشه‌ئی / هوشنگ صهبا ۱۱۱
سرخی گیلاس‌های کال / فرهاد شیبانی ۱۱۶
مرگ ماهی‌ها / نعمت‌الله اسلامی ۱۱۹
اضطراب در کعب دیواره‌های شیشه‌ئی / ضیاءالدین ترابی ۱۲۲
الف. ل. م. / علیرضا نوری‌زاده ۱۲۴
جدال قلم: شعر متعهد، شعر غیرمتعهد ۱۲۷
پایگاه شعر ۱۲۸
(شعر مقاومت، شعر تسلیم) ۱۲۸
عبور از شعر حجم ۱۳۹
جایزهٔ کتاب شعر (تلویزیون ملی ایران) ۱۵۰
۱۳۵۰ هـ. ش. ۱۵۱
نشریات ۱۵۲
سهند ۱۵۳
چاپار ۱۶۵
فلک‌الافلاک ۱۷۴
کتاب امروز ۱۷۶
بررسی کتاب ۱۷۶

WWW.IRANMEET.COM

جُنگ سحر ۱۷۷
دفترهای زمانه ۱۷۸
رودکی (ماهنامه) ۱۷۹
مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۰ ..... ۱۷۹
وضع شعرنو در سال ۱۳۵۰ (و نیمهٔ اول دههٔ پنجاه) ۱۸۳
در کوچه‌باغ‌های نشابور / شفیعی‌کدکنی ۱۸۵
دیروز، خط فاصله / منوچهر نیستانی ۲۰۱
من فقط سفیدی اسب را گریستم / احمدرضا احمدی ۲۰۹
رنگ آب‌ها / بیژن جلالی ۲۱۲
سد و بازوان / طاهره صفارزاده ۲۱۶
آن سوی چشم‌انداز / کاظم سادات‌اشکوری ۲۲۴
چه کسی سنگ می‌اندازد / مینا اسدی ۲۲۸
حنجرهٔ زخمی تغزل / حسین منزوی ۲۳۰
آئینه در باد / جلال سرفراز ۲۳۵
توطئهٔ آب / غلامحسین نصیری‌پور ۲۳۷
میکائیل و گاوآهن مغموم / محمود سجادی ۲۴۳
دیدار در مسلخ / رضا شبیری‌معالی ۲۴۷
از صبا تا نیما / یحیی آرین‌پور ۲۵۳
جایزهٔ کتاب شعر (تلویزیون ملی ایران) ۲۵۴
جایزهٔ ادبی فروغ ۲۵۶
۱۳۵۱ هـ. ش. ۲۵۷
نشریات ۲۵۸
امسال (کتاب جدید) ۲۵۸
باران ۲۷۲
صدا ۲۷۲
کتاب مرجان ۲۷۶

WWW.IRANMEET.COM

مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۱ ..... ۲۷۶
وضع شعرنو در سال ۱۳۵۱ ..... ۲۷۸
شرقی‌ها / محمد حقوقی ۲۸۳
مشت در جیب / محمد زهری ۲۸۶
خواب لیلی / بتول عزیزپور ۲۸۹
شعر جنوبی / محمود سجادی ۲۹۲
آواز قناری تنها / کامبیز صدیقی ۲۹۵
پرچین / پرویز کریمی ۲۹۷
آواز عاشقان قدیمی / اصغر واقدی ۳۰۰
اسماعیل نوری علاء، شعرک‌ها و مقدمات شعر تجسمی یا
شعر پلاستیک ۳۰۳
شعرنو از آغاز تا امروز / محمد حقوقی ۳۰۶
مختصری دربارهٔ هنر / ایرج مهدیان ۳۰۹
سیاست شعر، سیاست هنر / خسرو گلسرخی ۳۱۰
شب‌های شعر انستیتو گوته ۳۱۶
جایزهٔ ادبی فروغ ۳۱۸
۱۳۵۲ هـ. ش. ۳۲۰
نشریات ۳۲۱
کتاب الفبا ۳۲۱
کتاب پیام ۳۲۲
کتاب امروز ۳۲۲
جُنگ اصفهان ۳۲۲
کتاب سیاووشان ۳۲۳
فلک‌الافلاک ۳۲۳
مجموعه‌عای شعرنو در سال ۱۳۵۲ ..... ۳۲۶
ابراهیم در آتش / احمد شاملو ۳۲۸

WWW.IRANMEET.COM

با من طلوع کن / م. آزاد ۳۴۰
سندباد غائب و شش شعر دیگر / محمدعلی سپانلو ۳۴۵
از نسل آفتاب / علی باباچاهی ۳۴۹
گریه در آب / عمران صلاحی ۳۵۱
از پنجره به هرم شهرها / عبدالله کوثری ۳۶۰
دشت ناامید / آتش ۳۶۳
شعر تجسمی، شعر پلاستیک ۳۶۶
شب شعر انستیتو گوته ۳۷۲
مرگ هوشنگ ایرانی (نخستین شاعر سوررئالیست ایران) ۳۷۵
قتل خسرو گلسرخی ۳۷۶
۱۳۵۳ ه. ش. ۳۸۹
نشریات ۳۹۰
مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۳ ..... ۳۹۱
عطش از دریچهٔ آفتاب / محمدعلی شاکری‌یکتا ۳۹۱
در این شرابسالی / سیاوش مطهری ۳۹۴
۱۳۵۴ ه. ش. ۳۹۷
نشریات ۳۹۷
مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۴ ..... ۳۹۸
ظل‌الله / رضا براهنی ۳۹۹
بر آب‌های مردهٔ مروارید / ضیاء موحدمحمدی ۴۰۸
فردا اولین روز دنیاست / میرزاآقا عسکری ۴۱۱
۱۳۵۵ ه. ش. ۴۱۳
نشریات ۴۱۳
بنیاد ۴۱۳
مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۵ ..... ۴۱۴
... به‌سرخی آتش، به‌طعم‌دود / شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی]. ۴۱۵

WWW.IRANMEET.COM

از دم صبح / کاظم سادات‌اشکوری ۴۲۲
من با آب‌ها رابطه دارم (منظومه) / میرزاآقا عسکری ۴۲۳
شعر ناب، تماشا و منوچهر آتشی ۴۲۶
در لحظه‌های زمرد افعی ۴۲۸
به جستجوی کلید جادو ۴۳۳
تاریک از خلوص بر تربت حرف‌ها ۴۳۸
خطی میان ماه و غزل ۴۴۱
گریه‌پاره‌های ماه ۴۴۷
۱۳۵۶ هـ. ش. ۴۵۰
نشریات ۴۵۱
الفبا ۴۵۱
مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۶ ..... ۴۵۳
دشنه در دیس / احمد شاملو ۴۵۵
مثل درخت در شب باران (و) از بودن و سرودن /
شفیعی‌کدکنی (م. سرشک) ۴۵۹
فراتر از شب اکنونیان / اسماعیل خوئی ۴۶۲
سفر پنجم / طاعرهٔ صفارزاده ۴۶۵
سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده / کیومرث منشی‌زاده ۴۷۷
پرواز در مه / جواد مجابی ۴۸۵
با آب‌ها و آینه‌ها / میمنت میرصادقی ۴۹۰
ماسه‌های ساحلی / کاظم سادات‌اشکوری ۴۹۲
ایستگاه بین راه / عمران صلاحی ۴۹۴
جالیزبان / عظیم خلیلی ۴۹۵
قصیده‌های هاویه / محمد مختاری ۴۹۷
ده شب (شب‌های شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی
ایران ــ آلمان) ۵۰۲

WWW.IRANMEET.COM

۱۳۵۷ هـ. ش. ۵۳۴
مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۷ ..... ۵۳۵
وقت سکوت نیست / شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی] ۵۳۹
آوازهای بند و کشتارگاه / سعید سلطان‌پور ۵۴۱
سرود آن که گفت: «نه!» (و) آوازهای تبعیدی / علی میرفطروس ۵۴۹
نبض وطنم را می‌گیرم / محمدعلی سپانلو ۵۵۷
از قرق تا خروسخوان / سیاوش کسرائی ۵۶۰
دوزخ، اما سرد / مهدی اخوان‌ثالث ۵۶۷
آخر بازی ۵۷۰
یادداشت‌ها ۵۷۴
فهرست راهنما ۵۸۳
کتاب‌ها (مراجع و مآخذ) ۶۱۰
مهم‌ترین نشریاتِ نوپرداز در فاصلهٔ سال‌های ۱۲۹۹–۱۳۵۷ هـ. ش. ۶۳۸
گزیدهٔ مقالات ۶۴۵

WWW.IRANMEET.COM

WWW.IRANMEET.COM

جلد چهارم

۱۳۴۹-۱۳۵۷

WWW.IRANMEET.COM

WWW.IRANMEET.COM

۶. گسترش مدرنیسم در زندگی سنتی، رفاه‌نسبی اقتصادی، تشدید دوگانگی فرهنگی، بحران سیاسی، انقلاب

WWW.IRANMEET.COM

اوضاع سیاسی - فرهنگی ایران در سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۷

«بر من ببخشای، ای عشق!
من
دیگر دلی به سینه ندارم
جز مشت واری خون‌آلود
که می‌تپد به کینه ندارم.»
فراتر از شب اکتوبیان
اسماعیل خوئی

آه، ای کینه، تو هم مانند محبت مقدس هستی! ما نمی‌توانیم محبت خود را به مردم ثابت کنیم مگر اینکه به دشمنان مردم کینه بورزیم. تو با ریختن خون ظالم، به ستمدیدگان محبت می‌نمایی.
صمد بهرنگی- *کوراغلو و کچل حمزه*

دههٔ بیست دههٔ شکل‌گیری شعرنو، دههٔ سی دهه شکفتگی، دههٔ چهل دهه تثبیت و آغاز زوال، و دههٔ پنجاه دههٔ توقف و بی‌حرمتی شعرنو بود.

دههٔ پنجاه که طبق برنامه و قول شاه و امیرعباس هویدا نخست‌وزیرِ سال‌های چهل و پنجاه ایران قرار بود دههٔ رفاه و رسیدن به «دروازهٔ تمدن بزرگ» باشد، به سبب تجددگرائی شتابان و رفاه نسبی، دههٔ اختلاط و

WWW.IRANMEET.COM

اختلاف شدید طبقاتی، خفقان و نگرانی‌های سیاسی، تعطیل نشریات، سانسور شدید، گسترش جنبش چریکی، جُنگ‌های سیاسی ـ جامعه‌شناختی، کتاب‌های باریک و «کنسرو فلسفه»،[1] شادخواری‌های تلخ و شبگردی‌های شرمسارانهٔ سیاسیونِ منفعل، و بی‌اعتنائی و خوارشماریِ هنر غیرشعاری شد. و شعرنو که سراسر دههٔ چهل را درگیر بحث بی‌پایان تعهد و عدم تعهد به سر برده بود، در اوایل دههٔ پنجاه، کارکرد و حرمتش را در جامعه از دست داد و سراسر دههٔ پنجاه را ــ به رغمِ های و هوی فراوان ــ در حاشیهٔ زندگی به سر بُرد.

پیشتر (در تاریخ سیاسی ـ فرهنگی دههٔ چهل) نشان داده‌ایم که چگونه جامعه به مرور به سوی مبارزهٔ حاد کشیده شد و انقلابیونی که پس از چند دوره سرکوب، دیگر تحملِ مبارزهٔ آرام در احزاب و گروه‌های پارلمانتاریستی را نداشتند، از سازمان و حزب مربوطه بیرون آمده و دست به اسلحه بردند. این مبارزات مسلحانه بطور پراکنده ادامه داشت تا بهمن سال ۱۳۴۹، که ماجرای سیاهکل پیش آمد.

ماجرا بدین قرار اتفاق افتاد که در روزگاری که رژیم از کوچکترین حرکت سیاسی جلوگیری به عمل می‌آورد، روزی در چند اتوبوس، بین راهِ چند روستای مُنتهی به سیاهکل (از توابع لاهیجان)، اعلامیه‌هائی ضدرژیم منتشر شد، ودر روز ۱۹ بهمن، گروهی انقلابی مسلح، به ژاندارمری سیاهکل حمله برده و با بجاگذاشتن عده‌ئی کشته و مجروح از طرفین، به جنگل‌ها گریختند.

خبر به سرعت در سواسر ایران پخش شد و جنگ چریکی که از سال‌ها پیش بطور پراکنده در ایران آغاز شده و هیجانی در میان روشنفکران سیاسی ایجاد کرده بود، با حرکت متشکل و دور از انتظار اخیر، کشور را کاملاً در جو انقلابی فرو برد.

جنبش سیاهکل که به ناگهان در برابر حکومت پهلوی همچون حامی و مُنجیِ شکست‌ناپذیری با چهرهٔ فوق بشری در منظر مردم ظهور کرده بود،

WWW.IRANMEET.COM

ترس ملت را از نیروی امنیتی (که پس از کودتای ۲۸ مرداد، و سرکوب ۱۵ خرداد، همچون موجودی مرموز و شکست‌ناپذیر به نظر می‌رسید) فرو ریخت. اگرچه دستگیری عده‌ئی از انقلابیون جنگل و محاکمه و اعدام‌شان و مصاحبه با چند تن از روستائیان که در دستگیری چریک‌ها دست داشتند، برای مدت کوتاهی اثر نامطلوبی بر اذهان باقی گذاشت، ولی وقتی که بلافاصله، در ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ دادستان ادارهٔ دادرسی ارتش ــ سرتیپ فرسیو ــ به انتقام اعدام چریک‌ها، به ضرب گلوله در تهران کشته شد، تصور مردم از شکست‌ناپذیری چریک‌ها به یقین بدل شد و هیجانات انقلابی با قدرت بیشتری گسترش یافت و مبارزان شکست‌ناپذیرِ پنهان سیاسی در هاله‌ئی از تقدس دست نایافتنی، بت‌های جوانان سیاسی شدند، و دفاع از خط‌مشی چریکی ارزش شد. پس روشنفکران در مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها و ادارات علناً به دفاع از مبارزات چریکی برخاستند، دستگیری‌ها افزایش یافت، و زندان‌ها که از هواداران مقاوم چریک‌ها می‌انباشت، به آموزشگاه و مرکز عضوگیری هسته‌های چریکی بدل شد؛ آموزشگاه‌هائی که ادبیاتش؛ همه در ستایش از چریک‌ها، بویژه چریک‌های جنگل بود.

روند تشکیل هسته‌های چریکی شدت یافت. و دو گروه ــ گروه جزنی و گروه احمدزاده ــ در فروردین همین سال (۵۰)، همزمان با اعدام فرسیو، به هم پیوسته و «سازمان چریک‌های فدائی خلق» را بنیاد نهادند.

بیژن جزنی، در ده سالگی ــ به سال ۱۳۲۶ ــ به عضویت سازمان جوانان حزب تودهٔ ایران درآمده بود. او پس از کودتا، دو سال در زندان به سر برده؛ طی سالیان ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ برای بازسازی حزب منهدم شده تلاش کرده؛ سال‌ها سازماندهی و رهبریِ تظاهرات دانشجوئی را عهده‌دار بوده، بعد از رفراندومِ سال ۱۳۴۱ به مبارزهٔ قهرآمیز روی آورده و در فروردین ۱۳۴۲ نخستین هستهٔ چریکی را به همراه محمد چوپان‌زاده تشکیل داده بود و بدین منظور، «پدر سازمان» خوانده می‌شد.

WWW.IRANMEET.COM

بیژن جزنی (که در این مدت دکترای فلسفه را از دانشگاه تهران دریافت داشته بود) در زمستان سال ۱۳۴۶ دستگیر شد؛ شکنجه‌های موهن و طاقت‌سوز ساواک را تاب آورد و اسرار سازمانی را حفظ کرد، و به رغم رأی دادگاه که او را به پانزده سال حبس محکوم کرده بود، در فروردین سال ۵۴، در حالی که سه سال به پایان محکومیتش مانده بود، به همراه هشت تن زندانیِ دیگر، به اتهام فرار از زندان، بر تپه‌های اوین تیرباران شد.

مسعود احمدزاده فعالیت سیاسیِ خود را از سال‌های ۴۶، ۴۷ در جبهه ملی، شاخهٔ مشهد آغاز کرده بود. او پس از ورود به دانشگاه صنعتیِ تهران، به مارکسیسم گرویده و پس از مدت کوتاهی به تشکیل گروهی مخفی برای مبارزهٔ مسلحانه روی آورده بود.

در پائیز سال ۱۳۵۰، در چنین جوی، در اوج مبارزات چریکی، حکومت پهلوی اعلام می‌کند که به مناسبتِ سالگرد دو هزار و پانصدمین سال حکومت شاهنشاهی در ایران، جشن بی‌مانندی در تخت‌جمشید برپا خواهد کرد.

جشن در میان تمسخر و نفرت روشنفکران و تودهٔ مردم برگزار می‌شود. در طول مدت جشن، «همهٔ راه‌هائی که به پرسپولیس [تخت‌جمشید، محل برگزاری جشن] منتهی می‌شود به وسیلهٔ نیروهای نظامی و امنیتی بسته شده و صدها تن، زن و مرد ایرانی که نسبت به آنها سوءظن می‌رود دستگیر شده و یا تحت نظر قرار می‌گیرند.»[۲] و چندی نمی‌گذرد که بسیاری از اینان، گیج و منگ، با صورت شکسته برای مصاحبه و اعتراف به خرابکاری به تلویزیون آورده می‌شوند. هزینهٔ جشن بیش از دویست میلیون دلار (در سال ۵۰) برآورد می‌شود. بیست پادشاه و امیر عرب و شانزده رئیس‌جمهور از شصت کشور به همراه فوجی از مهمانان خارجی به‌ایران دعوت می‌شوند.[۳] اما جشنی چنین در سرزمینی پر از تراخم و انگل و زاغه که پولِ سرشارِ نفت می‌توانست مرهمی به

WWW.IRANMEET.COM

جراحاتش باشد، به جای شگفتی و تمجید مورد تمسخر جهان متمدن قرار می‌گیرد، و «جرج بال» ــ معاون سابق وزارت امور خارجهٔ آمریکا می‌گوید که: «[شاه]، در کشوری که درآمد سرانهٔ مردم آن ۲۵۰ دلار در سال است، مانند یک امپراتور جشن برپا کرده و با ادعای رفورم و نوگرائی، البـــه و پوشاک دوران استبداد باستانی را به نمایش می‌گذارد.»[۴]

چند روزی از هفتهٔ جشن نگذشته بود که ساواک (سازمان امنیت و اطلاعات کشور) اعلام می‌کند که گروهی که قصدِ انفجار سیستم اصلی برق سراسری تخت‌جمشید را، در روز اول جشن داشتند، دستگیر شده‌اند.

پس از تحقیقات، سرِ نخ، به نهضت آزادی و جبههٔ ملی می‌رسد. ولی وقتی که بر اثر خیانت یکی از سیاسیونِ سابق که اکنون به خدمت ساواک درآمده بود، افراد مؤثر گروه دستگیر می‌شوند، طیِ محاکمه‌شان معلوم می‌شود که افراد اخیر، عضو سازمان جدیدی به نام «مجاهدین خلق ایران» هستند که به تازگی شروع به فعالیت کرده‌اند. بدین ترتیب، در بهمن سال ۱۳۵۰، نام سازمان مجاهدین برای نخستین‌بار به طور علنی در روزنامه‌های کشور اعلام می‌شود. و شهرت می‌یابد که محاکمه شوندگان با سرفوازی به عضویت خود در سازمان مجاهدین برای سرنگونیِ رژیم اعتراف کرده‌اند.

البته مجاهدین از سال‌ها پیش ــ از سال ۱۳۴۴ ــ فعالیت‌شان را آغاز کرده بودند. سعید محسن، مهندس تأسیسات؛ علی‌اصغر بدیع‌زادگان، مهندس شیمی؛ حنیف‌نژاد، مهندس ماشین‌های کشاورزی، از رهبران اولیهٔ سازمان، از همان زمان دانشجوئی (اوایل دههٔ چهل)، پس از قیام ۱۵ خرداد، از جبههٔ ملی بیرون زده و هسته‌های چریکی تشکیل داده و منتظر فرصت مناسب بودند، و می‌گفتند که بسا اگر برای جبرانِ شکستِ جنبشِ سیاهکل نبود، دیرتر وارد عمل می‌شدند. آنها بعدها اعلام کردند که نمی‌خواستند فریاد چریک‌های جنگل بی‌جواب بماند.

WWW.IRANMEET.COM

در هر صورت، اینان که از یک سو به سبب باورهای مذهبی از پشتیبانی بازاریان برخوردار بودند، و از دیگر سو، همچون پیشگامان فدائی از درسخواندگان دانشگاه‌ها و مورد حمایت روشنفکران بوده‌اند، باعثِ وحشت هر چه بیشتر آمریکا و رژیم پهلوی می‌شوند، تا جائی که «جان استمپل» معاون بخش سیاسی سفارت آمریکا، در گزارش سری به واشنگتن، در تشریح موقعیت سازمان چریک‌ها و خطری که از جانب آنها متوجهٔ شاه و آمریکا می‌شود، می‌گوید:

«گروه‌های تروریستی به خاطر قتل شش تن آمریکائی و تعداد زیادی از ایرانی‌ها از حمایت بسیاری برخوردار شده‌اند [...] مجاهدین به صورت مرکز مخالفت مسلحانهٔ محافظه‌کار و مذهبی با شاه درآمده و خود را منتسب به جناح مذهبیِ جبههٔ ملی قدیمی می‌دانند [...] و خطری بسیار جدی علیه آمریکائی‌ها به حساب می‌آیند.»[۵]

در چنین روزهائی است که دولت عراق که از سال‌ها پیش رژیم پهلوی را دشمن بالقوه خود می‌دانست، فرصت را مغتنم شمرده، دو ایستگاه رادیوئی به چند جریان عمدهٔ انقلابی واگذار می‌کند تا آنها بدینوسیله اخبار فعالیت‌شان را درگوشه و کنار کشور به گوش شنوندگان بیشمارشان برسانند.

رادیوی انقلابیون ضمن گزارش از حرکت‌های انقلابی در ایران و فلسطین، و تدریس تئوری انقلاب مسلحانه و رد تئوری بقا و لزوم درک اصول مخفی کاری، در فاصلهٔ درس‌ها و خبرها، اشعاری تبلیغی ـ تهییجی در دفاع از انقلابِ مسلحانه و خط‌مشیِ چریکی دکلمه می‌کند؛ اشعاری که غالباً از رهبران و یا هواداران شناخته شدهٔ چریک‌ها (چون علیرضا نابدل، مرضیه اسکوئی، سعید سلطان‌پور، م. راما (محمدامین لاهیجی)...) و یا از شاعران سیاسی مشهوری چون سیاوش کسرائی است. این شعرها که عموماً وصف حماسهٔ جنگل و مقاومت چریک‌ها در زیر شکنجه در زندان‌هاست چنان اثر عمیقی بر شنوندگانِ جوان و جو عمومی جامعه می‌گذارد که پس از مدت کوتاهی عملاً هر شعری جز

WWW.IRANMEET.COM

شعر چریکی در محافل و نشریاتِ روشنفکری با بی‌اعتنائی و گاه تمسخر مواجه می‌شود.

«انتقاد از خود» در میان روشنفکران سیاسی تشدید می‌شود. بسیاری از شاعران انقلابی، نخست اشعار خصوصی و عاشقانه، و سپس هرگونه شعرِ غیرسیاسی را به عنوان پدیده‌ئی بی‌مصرف، یا مصارف بورژوائی، رها کرده و با اشتیاق به سمت کتاب‌های جامعه‌شناسی و تاریخ و فلسفهٔ مادی ــ که به زعم‌شان علوم مفیدی در معرفت تحولات تاریخ و انقلاب است ــ می‌روند. پس، نشر کتاب‌های تاریخی ــ اجتماعی با گرایش مادی بالا می‌گیرد. و به بهانهٔ آموزش جوانان، کُتبِ باریک و کنسرو شده‌ئی به بازار می‌آید که به طرفةالعینی همهٔ مشکلاتِ تاریخ بشر را از ابتدا تا انتها حل می‌کند. (که علی‌الاصول ترجمهٔ فهرست‌وار کتبی اساسی بایستی بوده باشد.)

جُنگ‌ها و مجلات روشنفکری که در دهه‌های سی و چهل پر از شعر و مقالات و مجادلات ادبی بود، در دههٔ پنجاه ــ در کنار شعارهای منظوم ــ آکنده از مقالات تاریخی، جامعه‌شناختی و فلسفی می‌شود.

شاعران زیادی به چریک‌ها می‌پیوندند. عده‌یی به رغم اعتقاد قلبی به خط مشی چریکی، از آن‌جا که توان جسمی و یا روحی لازم را ندارند، برای اثبات صمیمیتِ خود تا آنجا که می‌توانند به شعار دادن می‌پردازند و معمولاً پس از مدتی به نوشتن تاریخ و جامعه‌شناسی و فلسفه روی می‌آورند. و عده‌ئی اندک‌تر چون شاملو که بالفطره شاعرند و وجودشان سرشته به شعرست اما به تبدیل شعر به شعار اعتقادی ندارند، در برابر شجاعت و جانفشانی معصومانهٔ انقلابیونِ جوان، آغشته به پنهانی‌ترینِ شرمساری‌ها، صمیمانه می‌نویسند:

«ما بی‌چرا زندگانیم، آنان به چرا مرگِ خود آگاهان‌اند» و انگار که به توجیهی، معصومانه اعلام می‌دارد: «درگاه خونین و فرش خونالوده شهادت می‌دهد که برهنه پای / بر جاده‌ئی از شمشیر گذشته‌ایم.»

WWW.IRANMEET.COM

کمتر هنر و هنرمندی را رهائی از این وضع ممکن می‌شود. حتی ترانه‌سرائی که تا چندی پیش چیزی جز اشعاری لطیف، عاشقانه، عارفانه و یا بازاری نبود، سمت و سوی سیاسی می‌گیرد. و درترانه‌ها علناً صحبت از جنگل و دشنه و تیر و تفنگ می‌شود. و شاعرانِ نوپردازِ جوانی چون شهیار قنبری، ایرج جنتی عطائی، اردلان سرفراز، عباس صفاری، مسعود هوشمند،... که عده‌ئی از آنان شاعرانِ بنامی بودند به ترانه‌سرائی روی آورده و برای خوانندگان پاپ، ترانه‌های سیاسی می‌نویسند که بعضاً همراه با آوازخوانان، درزمرهٔ‌هواداران‌چریک‌هادستگیرورواندزندان‌ها می‌شوند.

و همین زمان است (در دههٔ پنجاه) که سعید سلطان‌پور ــ بانی شعر چریکی ایران ــ در کنار شاعران فراوانی که به همراه او برای جنگل شعر می‌سرایند، جایگاه ویژه‌ئی در میان روشنفکران می‌یابد و زبانش، الگوی شاعران انقلابی می‌شود، و جُنگ‌ها و کتاب‌ها، سرشار از خون و خنجر و زندان و شقایق، و یا نمادهای افشا شدهٔ دیگر می‌گردد. و این همه وقتی به اوج می‌رسد که خسرو گلسرخی، شاعر و روزنامه‌نگار جوان، در فروردین سال ۱۳۵۲، به اتهامِ قصدِ ترور چند تن از افراد خاندان سلطنتی دستگیر و در بهمن همین سال اعدام می‌شود.

در این سال‌ها بسیار کسان را به دلایل واهی می‌کُشتند، اما دادگاهِ خسرو گلسرخی بطور غیرمنتظره‌ئی از تلویزیون سراسری پخش می‌شود، و مردم می‌بینند که او چگونه مظلومانه و شجاعانه از افکار و راه انقلابیون و چریک‌ها دفاع می‌کند؛ چندان که محاکمه‌کنندگانش مجبور به سکوت می‌شوند. این امر چنان محبوبیتی برای او فراهم می‌آورد که از پانزده خرداد ۴۱ تا آنروز، اثر هیچ اتفاقی بر تودهٔ‌مردم چنین شگفت و عظیم نبوده است. عمل گلسرخی، حجت را بر روشنفکرانِ متزلزلِ انقلابی تمام می‌کند. و از این زمان است که سانسور به شکلی بیمارگونه بر کتب و مطبوعات اعمال می‌شود و آوردن نام گلسرخ و خار و سیم خاردار و دیوار و کوه و جنگل و دریا (که به جنگل سیاهکل نزدیک است) در

WWW.IRANMEET.COM

شعر ممنوع می‌شود. و کار به جائی می‌رسد که مجموعهٔ شعر *ما روی زمین هستیم* از احمدرضا احمدی بانی موج نو و از مخالفین اولیهٔ شعر سیاسی هم در سال ۱۳۵۲ در چاپخانه توقیف می‌شود. و عدهٔ زیادی از شاعران و نویسندگان ممنوع‌القلم می‌شوند، و ممنوع‌القلم شدن، ارزش و اعتبار می‌شود، و بسیاری می‌کوشند که بدین مقام در هنر نائل آیند.

با این اوصاف، ناگفته پیداست که در چنین جوی، سخن مدافعین هنر غیرمتعهد ــ به رغم حضور دائم‌شان در نشریات رسمی ــ دیگر نمی‌تواند بردی داشته باشد. بدین سبب است که از هرج و مرج موج نو دههٔ چهل به مرور و به ناچار کاسته می‌شود، تا در سال ۱۳۵۲ که اسماعیل نوری‌علاء می‌کوشد، در مجلهٔ فردوسی، در صفحه‌ئی که تحت نام «کارگاه شعر» می‌گشاید، با نام شعر تجسمی، سر و سامانی بدان ببخشد؛ همان طور که چندی بعد، در سال ۱۳۵۶، موجزتر و شفاف‌تر، تحت نام شعر ناب، در مجلهٔ *تماشا* زیرنظر منوچهر آتشی قرار می‌گیرد.

اما حرمت شعر در جامعه با نامِ شاعرانِ گروهِ نخست است؛ شاعرانی چون شفیعی کدکنی، م. آزرم، سعید سلطان‌پور، سیاوش کسرائی، علی میرفطروس، محمد امینی‌لاهیجی (م. راما)، رضا مقصدی، خسرو گلسرخی، ...

و بدین ترتیب حکومت پهلوی که از نیمهٔ دوم دههٔ چهل، جذب روشنفکران را در مرلوحهٔ برنامه‌های خود قرار داده و بدین منظور موسسات فراوانی را تأسیس کرده و زبده‌ترین هنرمندان و ادبا و جامعه‌شناسان را برای تألیف کتب درسی و تدریس در دانشگاه‌ها دعوت می‌کرد، تحت فشار همه سویهٔ انقلابیون، در یورشی ناگهانی، در سال ۱۳۵۳، قریب به اتفاق روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها را تعطیل و بخش چشمگیری از روشنفکران سیاسی را دستگیر و زندانی می‌کند. و برای کنترل کامل ملت و اطمینان از اوضاع، در یازدهٔ اسفند ۱۳۵۳ اعلام می‌کند که حزب فراگیری به نام حزب رستاخیز تأسیس کرده و همه آحاد

WWW.IRANMEET.COM

ملت موظف‌اند که به عضویت آن حزب درآیند، و اگر نه، از ایران خارج شوند. این حرکت شاه، که عملی سخت سخیف و نسنجیده بود، مردمی که علاقه‌ئی به دخالت در امور سیاسی نداشتند را نیز، به نوعی به مخالفت با وی برانگیخت؛ چرا که آنان در صورتِ نپیوستن به حزب کجا باید می‌رفتند؟ اما می‌دانستند که نتیجهٔ نام‌نویسیِ اجباری در حزبی فرمایشی و خلق‌الساعه، تشکیل سازمانی منفعل خواهد بود که بود و نبودش یکی است. پس بسیاری با طنز و تمسخر شروع به نام‌نویسی در حزب رستاخیز می‌کنند.

آنان نمی‌خواستند زندگی‌شان را ــ که از نیمهٔ دوم دههٔ چهل، با بالا رفتنِ درآمدِ نفتی بهبودی یافته بود ــ بر سرِ هیچ و پوچ ببازند. اکنون مردم که تا دهه‌یی پیش، در روابط فئودالی، از هرگونه حقی محروم بودند، از بسیاری امکانات رفاهی ــ چون بیمارستان، حمام، هتل، جاده، مدرسه،... ــ برخوردار بودند. فرزندان‌شان که تا چندی پیش در نوعی روابط کاهندهٔ «کاستی»، ناگزیر به زندگی فلاکت‌بار در روستاها بوده‌اند، در پی اصلاحات ارضی به شهر آمده، و عموماً به تحصیل اشتغال داشتند؛ و برتر از این، بسیاری از مدارسِ مهمِ خصوصی (که هزینهٔ بالائی داشت) زیرنظر مستقیم دولت قرار گرفته و ملزم به پذیرشِ دانش‌آموزانِ فعال و فقیر بوده‌اند. در تمام مدارس ایران، صبح به صبح، دانش‌آموزانِ سراسر کشور با شیر و موز و میوه‌های مقوی دیگر تغذیه می‌شدند و برای دانشجویان بی‌بضاعتِ داخلِ کشور، مبلغی به عنوان کمک هزینهٔ تحصیلی در نظر گرفته شده و ماهانه بدانان می‌پرداختند. «کلیهٔ دانشجویانِ ایرانیِ خارج از کشور می‌توانستند با ارائهٔ گواهی‌نامهٔ ثبت‌نام در یک موسسهٔ آموزش عالی از حداقل کمک هزینهٔ دولت ــ در انگلستان ۲۱۰ پوند برای سه ماه ــ برخوردار شوند؛ و کسانی که در دانشگاه‌ها ثبت‌نام کرده بودند می‌توانستند از کمک هزینهٔ کامل ۷۵۰ پوند برای سه ماه، به علاوهٔ شهریه و سایر مخارج بهره‌مند شوند».[۶]

WWW.IRANMEET.COM

و مردم نمی‌خواستند بیخود و بی‌جهت امکاناتی چنین دیریاب و اتفاقی را چنین ساده و سهل از کف بدهند.

پس حزب فراگیر، در واکنشی شتابزده نسبت به حرکات رعب‌انگیز چریک‌های شهری (که بعدها معلوم شد اکثراً دستگیر شده و در زندان به سر می‌بردند) تشکیل شد، و آحاد ملت، به ناگزیر و با بی‌تفاوتی در آن نامنویسی کردند، و شاه که به موازات ازدیادِ درآمدِ نفت و تحقق پاره‌ئی برنامه‌ها و رؤیاها، خود را در لباسِ کوروشی امروزی، حاکم بر ایرانی مدرن می‌دید، قول امیرعباس هویدا نخست‌وزیر وقت را مبنی بر قرار گرفتن ایران در ردیف کشورهای بزرگ جهان در سال ۱۳۵۸ محقق دانسته و در حالی که می‌پنداشت «ایران جزیره ثبات و آرامش است»، آمادگی کامل خود را برای رهبری منطقه اعلام داشت. او در پی چنین ادعائی، علیه چریک‌های ظفار (که برای سرنگونیِ رژیم بدوی سلطان قابوس می‌جنگیدند.) به عمان نیرو فرستاد؛ در جریان استقلال‌یابیِ دولت‌های کوچکِ منطقه دخالت آشکار کرد؛ بر سرِ تسلطِ بیشتر بر آب‌های خلیج‌فارس به عراق حمله کرد؛ و سرانجام علناً و رسماً رو به آمریکا اعلام کرد که: «ما دیگر به چشم آبی‌ها باج نمی‌دهیم.»

در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۵۵ جیمی کارتر، از حزب دموکرات، به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد. او مدافعِ سرسختِ رعایت حقوق بشر در جهان‌سوم بود، لذا از شاه خواست که اصول حقوق بشر را در جزیرهٔ ثبات و آرامش ایران نیز به اجرا درآورد. شاه‌با این استدلال که در مقام پدرِ ملتِ ایران، می‌داند که هنوز ملت ما ظرفیت آزادی و استعدادِ استقرارِ حقوق بشر را ندارد ازاجراءِ آن‌طفره رفت. ولی‌برنامهٔ‌روندِدموکراتیزه کردن جهان سوم برای آمریکا جدی بود و شاه نیز مستثنی از این امر نبود. اصرار شاه سودی‌نبخشیدونخستین نشانه‌های‌فضای‌بازسیاسی، درفضائی پراز خشم فروخوردهٔ روشنفکران تحریک‌شده وسوءتفاهم وبی‌اعتمادی و بی‌ایمانی مردم نسبت به دولتمردان، در تابستان سال ۱۳۵۶ در ایران ظاهر شد.

WWW.IRANMEET.COM

نخست، دولتمردان در روزنامه‌ها و رادیوها شروع به انتقاد از دولت کردند، اما مردم که مطلقاً اعتمادی بدانان نداشتند، انتقاد آنان را (آنهم بدینگونه ناگهانی و بی‌هنگام) جدی نگرفتند و هیچ عکس‌العملی نشان ندادند، تا حدی که یکی از وزراء (گویا هوشنگ انصاری) از بی‌تحرکی و بی‌تفاوتی مردم حیرت نمود و به گونه‌ئی آنان را دعوت به اعتراض و انتقاد از عملکرد دولت کرد.

مذاکرات مجلس ــ که پس از کودتا هرگز هیچ صدائی از آن شنیده نشده بود ــ ناگهان از رادیو تهران پخش شد. و مدت چندانی نگذشت که نمایندگانی از مجلس با سخنانی تند و گیرا در میان مردم محبوبیتی یافتند.

جنب و جوش در ایران آغاز شد.

در خرداد سال ۱۳۵۶ دکتر علی شریعتی که از زندان آزاد شده و ظاهراً برای معالجه به انگلستان رفته بود، به طور مرموزی در یکی از بیمارستان‌های لندن درگذشت. دکتر شریعتی که دکترای جامعه‌شناسی را از فرانسه دریافت کرده و به سال ۱۳۴۸ به ایران بازگشته بود، مؤثرترین و بانفوذترین و محبوب‌ترین سخنران انقلابیِ اسلامیِ ایران در اواخر دهۀ چهل و نیمۀ اول دهۀ پنجاه بود. او ظاهراً عضو شاخۀ فرعی و نیمه مخفیِ «نهضت آزادی» با نام «نهضت آزادی ایران» در خارج از کشور بود. «این سازمان را در سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲)، علی شریعتی، ابراهیم یزدی و مصطفی چمران که در آن زمان در فرانسه و آمریکا تحصیل می‌کردند، بنا کرده بودند. شریعتی بزودی سازمان را ترک گفت و به ایران برگشت و بعدها در [ایران] با کانون آموزشی مُتنفّذ اسلامی به نام حسینیۀ ارشاد همراه شد.»[۷] و حسینیه، سال‌ها فعال بود تا اینکه به همراه سایر ارگان‌ها و انجمن‌ها مجبور به تعطیل شد.

در همین فضای باز سیاسی و مرگ مشکوک کسانی چون شریعتی و هیجاناتی از اینست، نخستین حرکت جمعی اهل قلم، با برگزاری شب‌های شعر و سخنرانیِ اعضاءِ کانون نویسندگان ایران در انستیتو گوته

WWW.IRANMEET.COM

تهران آغاز شد. این شب‌ها که در عرصهٔ هنر، بعد از کنگرهٔ نویسندگان ایران در سال ۱۳۲۵ از هر نظر بی‌نظیر بود در تحرک سیاسی روشنفکران تأثیر عمیقی داشت.

کانون نویسندگان ایران که در سال ۱۳۴۹ به دنبال کوشش عده‌ئی از هنرمندان و روزنامه‌نگاران تشکیل شده و چندی بعد در پی دستگیری چند تن از نویسندگان، تحت فشار سازمان امنیت و اطلاعات کشور تعطیل شده بود، در تابستان سال ۱۳۵۵ با جمع‌آوری اعضاءِ پراکنده و جذب اعضاءِ جدید و تشکیل جلسات پنهانیِ هفتگی، فعالیت مجدد خود را آغاز کرده و در مهر ماه سال ۱۳۵۶ شب‌های شعر و سخنرانی را برپا کرد.

در اول آبان همین سال (۵۶)، مصطفی خمینی، فرزند آیت‌الله خمینی که به همراه وی در نجف به حال تبعید به سر می‌برد، به طور غیرمنتظره‌یی در آن شهر درگذشت؛ و دو ماه و نیم بعد، در روز ۱۷ دی، با چاپ مقالهٔ توهین‌آمیزی به آیت‌الله خمینی در روزنامهٔ *اطلاعات*، نخستین جرقهٔ شورش در قم درگرفت، عده‌ئی کشته و مجروح شدند، و چهلم از پس چهلم، ایران، در شورش و آتش انقلاب فرورفت.

در مدت کمتر از یکسال، چهار نخست‌وزیر و کابینه تعویض شد.

در روز ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ شاه به بهانهٔ معالجه از ایران خارج شد.

و در روز ۲۲ بهمن خاندان پهلوی از حکومت ساقط شد.

شعر سیاهکل (شعر جنگل) و مشخصات آن

شعر سیاهکل شاخه‌ئی از شعر چریکی در ستایش از چریک‌های جنگل بود، بی‌آنکه به مبارزان سیاهکل محدود شده باشد؛ چراکه پیش از حادثهٔ سیاهکل نیز شاعرانی چون سیاوش کسرائی و خسرو گلسرخی و سعید سلطان‌پور و جعفر کوش‌آبادی تحت تأثیر رزم جنگلیِ چریک‌های بولیوی، در ستایش از چه‌گوارا سخن گفته بودند و اشتیاق سیاسیون

WWW.IRANMEET.COM

انقلابی به جنگ‌های چریکی جنگل چندان بود که نام میرزا کوچک‌خان که تقریباً نامی فراموش شده و به تاریخ پیوسته بود دوباره بر سر زبان‌ها افتاده بود، تا جائی که جعفر کوش‌آبادی (از پیشگامان شعر جنگل) منظومه‌ئی در ستایش از میرزا به نام برخیز کوچک‌خان در سال ۱۳۴۸ به چاپ رسانده بود، با اینهمه، با واقعهٔ جنگل و اعدام چریک‌ها بود که شعر سیاهکل به عنوان بخشی از شعر چریکی رسمیت یافت و همه‌گیر شد و یک دهه از شعرنو سیاسی ایران را پوشاند.

در دههٔ پنجاه کمتر شعر سیاسی (و گاه غیرمتعهد) یافت می‌شد که متأثر از واقعهٔ جنگل نباشد و نامی از جنگل در آن نیاید. اما چیزی که پس از واقعهٔ جنگل اهمیت یافت، نه شعر سیاهکل، بلکه به حرکت درآوردن نیروهای بالقوه سیاسی بود که از پس چند شکست پی‌درپی و بر اثر نومیدی و ترس و بی‌عملی، به مرز فلجی رسیده بودند.

شعر چریکی، به رغم دهه‌ئی تلاش فرهنگی چریک‌ها، هرگز بدین پایه از مقبولیت و محبوبیت عام در جامعه دست نیافته بود که با حرکت چند روزهٔ چریک‌های سیاهکل بدان دست یافت. تأثیر واقعهٔ سیاهکل بر ادبیات ما چندان بود که فی‌المثل شاعری مثل احمد شاملو که بنا به نوع زیبائی‌شناسی و درک و انتظار خود از هنر، مخالف با اشعار چریکی آشکار بود و به قول سعید یوسف در کتاب ارزشمند *نوعی از نقد بر نوعی از شعر* حتی با شنیدن نام سعید سلطان‌پور و به یاد آوردن شعرش حالت اشمئزاز به او دست می‌داد،[8] پس از واقعهٔ سیاهکل، درخشان‌ترین و عمیق‌ترین اشعار را در ستایش از چریک‌ها سرود و در مجموعهٔ *ابراهیم در آتش* ــ که ظاهراً در بزرگداشت مجاهد خلق، مهدی رضائی سروده بود ــ بیست و دو بار واژهٔ خون را به کار بُرد؛[9] اتفاقی که در اشعار پیشینش سابقه نداشت.

اما مهمترین تفاوت شعر جنگل (به عنوان شاخه‌ئی از شعر چریکی) با کل شعر چریکی، وجود فضای جنگلی شعرها بود.

WWW.IRANMEET.COM

ویژگی‌های عام شعر سیاهکل، طبق جمع‌بندی سعید یوسف در کتاب *نوعی از نقد بر نوعی از شعر* به قرار ذیل بود:

«۱. در شعر سیاهکل، امید بر یأس و صبح بر شب غلبه می‌کند. اگر از شب سخنی به میان آید، شبی است میرنده که با آن مبارزه می‌شود.

۲. این شعر، ستایشگر مبارزه و انقلاب و قهرمانان است، و «وصف شکنجه‌ها و زندان‌ها و میدان‌های اعدام» در آن جای ویژه‌ای دارد. مفهوم تعهد در شعر گوئی عوض می‌شود و همسوئی و همصدائی با مبارزهٔ مسلحانه یگانه شکل تعهد شناخته می‌شود. این در واقع همان «تحولِ معیارِ ارزش‌ها» است؛ و شفیعی‌کدکنی نیز اشاره می‌کند که مبارزهٔ مسلحانه‌ای که در سیاهکل آغاز شد (توأم با مبارزهٔ بعدی مُجاهدین) «مفهوم مبارزه و بینش اجتماعی نسل جوان، یعنی اکثریت جامعهٔ ما را، دگرگون کرد.»

۳. شعر قبل از سیاهکل در وجهِ غالب از مردم و دردهای آنان به دور بود، و اگر هم در مضمون شعر از مردم یادی می‌شد با دیدی تحقیرآمیز بود (جز در شعر آن معدود و «منادیان سیاهکل»). اما در شعر سیاهکل اگر هم توده‌ها هنوز غایب‌اند، دست کم از تحقیر آنان نیز خبری نیست؛ و در عوض قهرمانان نقش برجسته‌ای یافته‌اند. و شاید به تعبیری بتوان گفت که توده‌ها در وجود قهرمانان ستایش می‌شوند: بواقع قهرمان همان توده است، با همان محرومیت و دردها و بار ستم و تحقیر.

۴. در این دوره، شاعر یا خود جزئی از مبارزه است، یا ستایشگر آن است؛ و در این حالت اخیر افسوس می‌خورد یا خود را ملامت می‌کند که چرا نقشی فعال در مبارزه ندارد. (شاید یکی از دلائلِ برجسته کردنِ قهرمانان نیز توجیه ناتوانی خود از همپائی و همراهی با آنان باشد؟)

۵. همچنان که موارد فوق نشان می‌دهند، دگرگونی‌های شعر در دوران سیاهکل بطور عمده در محدودهٔ محتوای شعر و روحیهٔ حاکم بر اشعار است. شفیعی‌کدکنی می‌گوید: «زبان و موسیقی و تخیّل و فُرم شعر [در

WWW.IRANMEET.COM

دوران سیاهکل] در حقیقت ادامهٔ همان دوره[ی قبل] است زیرا ظرفیت آن گونه تجربه‌ها، بی‌مایه گرفتن از محیطِ زیست شاعران به پایان رسیده است و اینک هنگام آن رسیده که یک قرن تجربهٔ شعری در خدمت زندگی درآید و درآمده است. عوامل اجتماعی این تحول، آغاز مبارزهٔ مسلحانه است و عوامل اقتصادی‌یی که جنگ مسلحانه را تنها راه مبارزه می‌شناساند. به لحاظ فرهنگی نشر مقدار دیگری از ترجمهٔ شعر فرنگی و نیز ادبیات زیرزمینی و گروهی، ادبیات به معنی وسیع کلمه.» (ادوار شعر فارسی، ص ۸۹)

۶. در عین حال، وقتی شفیعی‌کدکنی از «دریا و موج و صخره و بیشه و ارغوان و شقایق و ستارهٔ قرمز و توفان و تفنگ» و «انفجار و درهم شکستن» و غیره، به عنوان «عناصر سازندهٔ ایماژهای شعری این دوره» نام می‌برد، این خود به معنای قبول نوعی تحول در زبان شعری این دوره ــ دست کم در محدودهٔ واژگان ــ است: از نظر زبانی، سیلی از واژه‌های حماسی و خشن و توفانی در شعر این دوره سرازیر می‌شود، و برخی واژه‌ها نیز که به نحوی با اشاره به جنگل و بحر خزر و غیره می‌توانستند یادآور سیاهکل باشند به صورت سمبل‌های ثابت شعر درآمدند. مروری بر کاربرد این واژه‌ها قبل و بعد از سیاهکل ما را به نتایج جالبی خواهد رساند.

۷. در زبان شعر گرایشی به صراحت دیده می‌شود، و حتی به کار بردن آن واژه‌های سمبلیک نیز، به خاطر آن که واژه‌هائی «لو رفته» محسوب می‌شدند، دلیل شهامت و شجاعت بود و نه میل به پوشیده‌گوئی.

۸. این شعر، شعر شور و تهییج است، بویژه در چهره‌های جدید این دوران، و از این نظر در مرز «شعار» قرار دارد. اگر از نظر هنری ضعیف باشد چیزی جز شعار نیست. در شعر می‌توان شعار هم داد، اما هر شعاری شعر نیست.

۹. در ضمن، این شعر، شعرِ عشق و ایثار و فداکاری نیز هست. عشق،

WWW.IRANMEET.COM

که همواره مضمون عمدهٔ شعر بوده است، اکنون نیز، حتی با قدرتِ بیشتر، خودنمائی می‌کند و تنها چهرهٔ معشوق تغییر کرده است: اکنون یک طبقه، یک آرمان، یک حزب یا سازمان، یا یک رفیق قهرمان به صورت معشوق تصویر می‌شود. (مثلاً به اشعار سعید از قبیل «غزل رفیق» نگاه کنید.) عشق، بُعْدی جدید یافته، سمت و سوئی متفاوت پیدا کرده، و به ایثار و فداکاری گره خورده است. (و نباید انکار کرد که غالباً، از کانال همین ایثار و فداکاری، در تحلیل نهائی به عرفان و بنیادهای اندیشهٔ دینی بازمی‌گردد، هر چند چپ بنماید، و این اگر در مورد آغازگران مبارزه و نسلِ اول کمتر صادق باشد ــ یا اصولاً نباشد ــ در نسل‌های بعد کاملاً آشکار می‌شود.)

۱۰. یا از دیدگاهی دیگر، شاید چنین به نظر آید که در این شعر، تعقل و خِرَد نقشی حتی برجسته‌تر از عشق دارد: این شعر، شعرِ تأمل و راهجوئی است، شعرِ تلاش برای نفیِ یک چیز و اثبات چیزی دیگر است، بویژه برای شاعرانی که خود درگیر در این مبارزه بوده‌اند یا چنین توانی در خود دیده‌اند. و به این تعبیر، شاید تبلورِ ناب‌ترِ عشق را در شعرِ این دوره باز هم در شعر اشال شاملو بتوان دید که از نزدیک با مبارزهٔ عملی درگیر نشدند، و در نتیجه ستایش پرشورشان از قهرمانان و قهرمانی‌ها فارغ از تأملات خاص سیاسی و راهجوئی و صدور مانیفست بود.

۱۱. یکی از نتایج مهم شعر این دوره آن بود که هم فُرمالیست‌ها و هم نومیدان مجبور شدند یا تکانی بخورند و با موج جدید همراهی کنند، یا با اعلام ورشکستگی دکانِ خود را تخته کنند و از صحنه محو شوند. اکثراً راه دوم را برگزیدند. م. امید پرچمدار نومیدان اصولاً با شعر (یعنی با شعر خوب) وداع کرد، و یدالله رؤیائی پرچمدار فُرمالیست‌ها بساطش را جمع کرد و راهی اروپا شد. اولی تنها به یُمْنِ اشعارِ خوب قدیمش در یادها مانده است (و خواهد هم ماند)؛ دومی دارد بالکل از خاطر می‌رود و نسلِ

WWW.IRANMEET.COM

جدید تقریباً هیچ شناختی از او ندارند. حتی سپهری، تنها چهرهٔ نمایندهٔ گرایش «عرفانِ جدید» در شعرِامروز، از همان سال‌ها تقریباًکار شاعری را به‌کنار می‌گذارد، و آخرین آثار او نیز مانندِ اخوان ــ اگرچه نه به آن شدت ــ نوعی اُفت و تنزل را به نمایش می‌گذارد.

در اینجا این احتمال را نیز می‌توان در نظر گرفت که کنار رفتن این چهره‌ها تنها یک همزمانی تصادفی با سیاهکل داشته و تحت تأثیر مستقیم سیاهکل و کلاً وقایع سیاسی ــ اجتماعی آن سال‌ها نبوده است؛ اما، بفرضِ قبولِ این نظر نیز، مسئله اینجاست که حتی در صورت ادامهٔ کار این افراد، دیگر «زمانِ» شعر آنان به سر رسیده بود و در دورهٔ جدید این نوع شعر نمی‌توانست خریدار زیادی داشته باشد.

نکتهٔ دیگر آن است که اگر موارد فوق را بعنوان خصوصیات عُمدهٔ شعر در دوران سیاهکل قبول کنیم، با بررسی شعر سعید سلطان‌پور در می‌یابیم که اگر نه در همهٔ آن موارد، در بیشتر آنها شعر سعید شاخص‌ترین، اما نه لزوماً بهترین، نمونه است.»[۱۰]

۱۳۴۹ هـ. ش.

اگر چه انشعاب شعرنو به دو جبههٔ موج نو و شعر چریکی (شعر متعهد و غیرمتعهد) از مدت‌ها پیش آغاز شده و در سال ۱۳۴۷، با انتشار کتاب *صدای میرا* قطعیت یافته بود، ولی سخن پیرامون این دو گونه شعر، هنوز بسیار کلی، و عمده اشعارِ منتشره نیز هنوز ترکیبی از هر دو گونه شعر بود. از سال ۱۳۴۹ بود که مبارزات تئوریک، به سود شعر چریکی تَشخُّصی یافت و اینگونه شعر ارزش شد و جُنگ‌ها علناً رنگی چریکی گرفت و حتی در این راه از هم سبقت جُستند و سخنرانی‌هائی در دفاعِ از این نوع شعر در دانشگاه‌ها برگزار شد که مطرح‌ترین‌شان، سخنرانیِ «م.

WWW.IRANMEET.COM

آزرم» با نام «شعر مقاومت، شعر تسلیم» در دانشکدهٔ فنیِ دانشگاه تهران بود.

در همین سال نیز بود که جنگ چریکی، که از اوایل دههٔ چهل، انقلابیون چشم به راهش بودند، آغاز شد.

در سال ۱۳۴۹، بیش از پنجاه مجموعهٔ شعرنو و بیش از بیست و پنج جُنگ منتشر شد که جز یکیْ دو جُنگ، باقی ــ با همهٔ ارزش و اعتبارشان ــ به لحاظ ارزش علمی فرق چندانی با جُنگ‌های گذشته نداشتند.

نشریات

مطرح‌ترین نشریات سال ۴۹ عبارت بوده است از:

سهند، *چاپار*، *آبنوس*، *پژواک* (ژغند)، *هیرمند*، *از شعر تا قصه*، *جُنگ اصفهان*، *فردوسی*، *نگین*، *کاوه*، *جهان نو*، *فرهنگ و زندگی*، *پُست ایران*، *تماشا*، *جشن‌هنر*، *دست*، *دفترهای‌زمانه*، *کتاب هنر*، *بررسی‌کتاب*، *اشتراخ*، *هیرمند* (نامهٔ‌اهل خراسان)، *نجوای روستا*، *صفحهٔ هنر روزگیلان* (ضمیمهٔ کیهان سراسری)، *سیاه مشق*، *زمانه*، *ارک*، *شعر دیگر*، *دفتر روستا*.

سهند (فصلنامهٔ هنر و ادبیات تبریز)

مشهورترین جُنگ سیاسی نیمهٔ دوم دههٔ چهل و دههٔ پنجاه، جُنگ *سهند* بود. *سهند*، دو شماره، به همت دانشجویان تبریز، به سردبیری علی میرفطروس منتشر شد و علناً مدافع خط‌مشی چریکی بود.

در شمارهٔ اول *سهند* که در بهار ۱۳۴۹ منتشر شد اشعاری می‌خوانیم از: نیما، سعید سلطان‌پور، خسرو گلسرخی، سیاوش کسرائی، رضا مقصدی، سیروس مشفقی، مفتون‌امینی، محمود پاینده، نجد سمیعی، محمد زُهری، م. راما، سهراب سپهری،... و مقالاتی از: جلال آل‌احمد، غلامحسین ساعدی، امیرحسین آریان‌پور، رضا براهنی، پله خائف (به

WWW.IRANMEET.COM

ترجمهٔ منوچهر هزارخانی)،...؛ و چندین قصه، که همگی آشکارا جهت مشخص سیاسی (چریکی) دارند؛ تا جائی که شعر مشهور سپهری با نام «پشت دریاها شهری‌ست» نیز چنان در آن مجموعه جا می‌افتد که انگار به «شوروی سابق» ــ که برای بخش قابل توجهی از روشنفکران آن سال‌ها، مظهر عدالت و آزادی بود ــ اشاره دارد.

اما نکتهٔ جالب توجه در سهند این است که پاره‌ئی از اشعار آن، در ستایش از جنگ چریکی ــ جنگلی است، و این در حالی است که حادثهٔ سیاهکل (که چند ماه بعد اتفاق افتاد) هنوز به وقوع نپیوسته بود، و امکان نیز نداشت که خبرِ چنین ماجرائی، پیش از اقدام، به بیرون از هسته‌های مبارزاتی درز کند. فقط احتمال دارد که چریک‌ها پیش از شروع مبارزه، حرکتِ تبلیغی ــ تهییجیِ وسیعی را در میان گروه‌های پراکندهٔ دانشجوئیِ مستعد آغاز کرده بودند و این شعرها، بازتاب همان تبلیغات بوده باشد. با این اوصاف، دور نیست اگر سهند را نخستین «جُنگ سیاهکل» ــ که متعاقباً از آن سخن خواهیم گفت ــ بدانیم. و پس از این ــ یا همزمان با این جُنگ است ــ که «مسابقهٔ تندروی» در میان جُنگ‌ها و روشنفکران شایع و تشدید می‌شود. و شعر سیاسی، دیگر نه اشعار سمبولیک، بلکه شعارهای صریح و عریان، و یا بیانِ نمادهای آشکار شدهٔ سیاسی است که حتی برای ساواک هم روشن است.

سهند در محافل روشنفکری چون بمبی منتشر شد.

چند شعر از این جُنگ را می‌خوانیم.

دامون

خسرو گلسرخی

دشنه نشست، میان کلامم
در چشم آن کلام سبز مقدس
که راهیِ جنگل بود

WWW.IRANMEET.COM

و انتظار پرنده
در وعده‌گاه پیام، پریشان شد.
اینک، دو سوی شانهٔ من
رگبار بال تیر خورده
بر مهِ جنگل
رنگین‌کمان بلندی‌ست
سرخگونه، سیال در رودهای خون.
دشنه نشست، میان کلامی
تا در میان جنگل دیگر
رنگین‌کمان سرخ برافرازد.

۲

بالام ــ
بالام پاتاوانی*
آنام
آنام آبکناری*
گمنام خفته به جنگل
در آن ستیز سرخ ماکلوان**
بر شما چگونه گذشت
که پوزخند حریفان
نشست
در میانهٔ رود سیاه اشک
و دست‌های ویرانگر
به جای خفتن بر ماشه
به دست شما استغاثه‌گر آمد.

---

* بالام پاتاوانی و آنام آبکناری دو تن از مردان جنگل.

WWW.IRANMEET.COM

بالام
بالام پاتاوانی
آنام
آنام آبکناری
بر تپه‌های گسکره**
میان سنگرها
چه انتظار دور و شیرینی احاطه کرد شما را
که دلیر، بی‌دلبر
شادمانه درو کردید، بی‌وقفه
رگان هرزه درا را.

در چشم‌های‌تان
آیا خفته آینهٔ صبح
که دست حریفان در آن
رنگ خویش باخت
و انگشت‌ها تفنگ رها کرد
جنگل به یاد فتح شما همیشه سرسبزست

بالام
بالام پاتاوانی
آنام
آنام آبکناری
بی‌خود، بی‌سلاح
در آن ستیز سرخ ماکلوان**

** ماکلوان و گسکره نام مناطقی در گیلان.

WWW.IRANMEET.COM

بر شما چگونه گذشت
گَلو نِده*** رود، صدای گام شما را
هنوز
در تداوم جاریش زمزمه دارد.

در پایگاه رعد

سعید سلطان‌پور

سخت و سترگ
با قلبی از سپیده و جوبار
بر پهنهٔ زمانه
بر پهنهٔ زمان
چون جنگلی تناور
خشمنده و مهیب و چرخانم
روی ستیغ گفتن
و با هزار شاخهٔ گریان
ـ جوبارهای روشن آوندهای خویش ـ
عریان‌تر از تغزل بارانم
در خلوت نهفتن
اندوه در عمیق‌ترین سایه‌های من
در خاستگاه خاکی شیرابه‌های خشم
انبوه ریشه‌های مکنده است
آینده بر بلندترین قله‌های من
در پایگاه رعد

*** گلونده، اسم رودی در پای ماکلوان.
دامون: پناهگاه، انبوهی و سیاهی جنگل.

WWW.IRANMEET.COM

تبدیل گریه‌های هماره
به نعره‌های تازهٔ توفنده‌ست.

اسطوره‌ئی ز عشق و خشونت
در جبههٔ ستیزه
در سنگر لزوم
دستی پر از ترنم جوبار
دستی پر از حماسهٔ جنگل
پر از هجوم

اسطوره‌ئی چو توفان پیچنده بر فراز
پیچنده بر فراز چو توفان آفتاب
بگشوده بال بر تو، غضبناک
زندان سرزمین من
ای خاک.

پائیز ۴۸

در شمارهٔ نخستِ سهند، نقدی راجع به *آبی*، *خاکستری*، *سیاه*، اثر حمید مصدق نوشتهٔ علی میرفطروس چاپ شده بود که ذیل همین مجموعه آمده است.

کتاب ارک

کتاب *ارک* نیز چون سهند از تبریز منتشر شد. سردبیر *ارک*، غلامحسین فرنود بود. از جمله مطالب خواندنی این جُنگ در حوزهٔ کار ما، «پیش‌نویس مقدمهٔ سخنرانی احمد شاملو، در دانشکدهٔ ادبیات تبریز» بود که ذیلاً خواهیم خواند. اهمیت این پیش‌نویس، در تلقی شاملو از «تعهد»

WWW.IRANMEET.COM

در روزگاری بود که معنای مسلط «تعهد»، چیزی جز کشتن دشمن نبود. اما در پیش‌نویس سخنرانیِ شاملو درباره «تعهد» می‌خوانیم که:

«... من خودم به عنوان یک شاعر، جز پرداختن به شعر خویش وظیفه‌ای نمی‌شناسم، و سخن گفتن به عنوان یک فرد را نیز حد خود نمی‌دانم. با این همه آیا می‌توان دربارهٔ شعر امروز سخن گفت بی‌آنکه پیشاپیش میان گوینده و شنونده بر سر مفهوم هنر توافقی حاصل آمده باشد؟ یا دست کم شنونده بداند که سخنگو با کلمهٔ «هنر» می‌خواهد چه مفهومی را برساند و معیار و محکی که قوت و ضعف یک اثر هنری را بدان می‌سنجد چیست؟

شاید در گذشته چنین چیزی امکان می‌داشته است، شاید تا اندکی پیش میسر بوده است که دربارهٔ شعر سخن بگویند بی‌آنکه به تعریف یا شناسائی مفهوم هنر احساس نیاز کنند.

اما دیگر امروز چنین امکانی موجود نیست و اگر بپرسید چرا، جواب من این جملهٔ شاید به ظاهر جسورانه است که: ــ *شعر امروز ادامهٔ منطقی شعر دیروز نیست!*

دیروز برای سنجش شعر، همین معیار حقیر فقیرانه بس بود که: «شعر، کلام موزون و مخیل است».

چیزی که برای سنجش شعر امروز، اگر نخواهیم گفته باشیم که «یکسره به کار نمی‌آید» لاجرم می‌باید گفت که تعریفی نارساست.

امروز هنوز چیزهائی در مجله‌ها و کتاب‌ها به چشم می‌خورد که ــ بلی ــ ادامهٔ منطقی شعر دیروز است، اما بگذارید من اینجا در برابر شما اعتراف کرده باشم که مرا با این دنبالچه‌های منطقی کاری نیست.

در گذشته شاعر محرومی را که برای رسانیدن ابیات غزل خویش به تعداد مقرر چیزی از این قبیل: بالای او به سرو سهی ماند ــ گیسوی او به بخت... ماند، به غزل خویش می‌افزود و کار را خاتمه یافته می‌پنداشت، یا نقاش گرسنه‌ئی که به خاطر لقمه‌نانی برای تالار غذاخوریِ «پای‌تا سرشکمان»

WWW.IRANMEET.COM

تصویر سکنجبین و کاهو می‌کشید، نه در ظاهر و نه در باطن رشتهٔ رابطی نبود، حال آنکه امروز نقاش و شاعر با دیگر مردم ــ که نه نقاش‌اند و نه شاعر ــ دانه‌های یک تسبیح‌اند. به گفتهٔ آن متفکر بزرگ فرانسوی: ــ امروز دیگر هنرمند تماشاچی میدان سیرک نیست. او دیگر بر سکوهای گرد میدان به تماشای نبرد بردگان ننشسته است، بلکه خود در پهنهٔ میدان قرار دارد و دو راه بیش در برابر او نیست: شکست و مرگ، یا پیروزی!

امروز، شاعر با رسالتی پا به جهان می‌گذارد. جهانی که در آن مفهوم زندگی، مبارزه است. اما اگر در اعصار باستانی رم، گلادیاتورها با شمشیر یا حربه‌های دیگر می‌جنگیدند و جنگ ایشان تنها از برای «نجات خود» بود، هنرمند که گلادیاتور قرن است در این میدان وحشت خوف و فریب، با حربهٔ خویش می‌باید به مدافعه از «همگان» برخیزد، به عبارت دیگر:

امروز، شعر حربهٔ خلق است
زیرا که شاعران
خود شاخه‌ای ز جنگل خلق‌اند
نه، یاسمین و سنبل گلخانهٔ فلان

بیگانه نیست شاعر امروز
با دردهای مشترک خلق:
او با لبان مردم لبخند می‌زند
درد و امید مردم را
با استخوان خویش
پیوند می‌زند.

شاعر با سرودن شعر قیام می‌کند و اگر قصد یا وجوبی در کار نباشد، شعری ندارد که بگوید، قیام او با هر شعر علیه توحش است. عشقی، فرخی، لورکا، روبردسنوس... اینها به قتل رسیدند ــ تیرباران شدند ــ

WWW.IRANMEET.COM

شهیدان جنگ عاطفه...، انسانیم، وجه تمییز انسان به حیوان، به رغم آنچه گفته‌اند، قوهٔ ناطقه نیست، چرا که قوهٔ ناطقه، تنها وسیله‌ئی است برای ابراز داشتن. اما ابراز داشتن چه؟ پس وجه تمییز ما و جانوران تنها در چیزی است که قوهٔ ناطقه وسیلهٔ ابراز آن است، وجه تمییز ما داشتن قوهٔ اندیشه و ابتکار، داشتن عواطف عالی است ــ پس آنکه عاطفهٔ عالی ندارد و از «انسان» فقط قالب مثلی است، نقشی متحرک است که لاجرم جائی را در فضا اشغال می‌کند و ملغمه‌ای است از میمون و طوطی در تقلید حرکات و در تقلید گفتار. شاعر (خواه شاعر به وسیلهٔ کلمات باشد یا صدا، یا نقش یا...) نمونهٔ انسانی است که عواطف پنهانی و دست‌نیافتنی را به بروز و ظهور می‌رساند، پس او پرچمدار انسانیت است.

نیروها و نام‌های تاریخی می‌آیند و می‌روند ــ (ابزارِ کثافتِ سیاست و بعد:) اما آنچه موزهٔ انسانی و انسانیت را تشکیل می‌دهد، کتاب‌ها و آثار هنری است...

پیروی از سیاست یعنی پیروی از قانون جنگل، از قانونِ جهنم، از قانونِ شیطان. چه، اگر دو دشمن سیاسی به پاس منافع خویش در لحظاتی جامی به سلامت یکدیگر می‌نوشند، شاعران هرگز از وجود این نرمش آگاهی ندارند. جنگ اینان تا نفسِ آخر است: اسکندر در پایتخت ایران، از مستی شراب و پیروزی عربده می‌کشید و به بهانهٔ جهاد یونانیان و انتقام آنان آتش به کاخ‌های تخت‌جمشید می‌افکند، حال آنکه یونانیان خود علیه او سر طغیان افراشتند. سیاستمداران، مظاهرِ فریب و دروغ‌اند. آنکه انسانیت را پیامی می‌آورد شاعر است.

مسالهٔ دیگر، مسالهٔ «اله‌مان» شعری است: امروز شعر به چیزی اطلاق می‌شود که دیروز نبود و آنچه دیروز بود امروز تعبیر به نظم می‌شود. دیروزی‌ها این کلمه را می‌شناختند، می‌دانستند نظم چیست اما آن را به کار نمی‌بردند؛ زیرا به همان نظم بود که شعر اطلاق می‌شد. امروز همهٔ آنچه را که دیروزیان شعر می‌نامیدند ــ بجز در چند مورد ــ نظم می‌نامیم، زیرا شعرتازه شناخته شده است. هنگامی‌که دردهای جنگ دوم قلب‌های

WWW.IRANMEET.COM

روشنفکر را فشرد و هنگامی که «دسنوس» در بازداشتگاه‌های نازی به خاک هلاک افتاد... در میان این دردها بود که شعر حقیقی جوشید و از میان ظلمت چون آفتابی طالع شد. دربرابر آفتابی که بالا می‌آید زانو بزنیم.»[۱۱]

از *جُنگ اَرک* فقط یک شماره، در تابستان ۱۳۴۹ منتشر شد.

چاپار

از *چاپار* دو شماره منتشر شد. انتشار شمارهٔ اول در زمستان ۱۳۴۹ بود. چاپار هم چون اکثر جُنگ‌های سیاسی آن سال‌ها گرایش آشکار به چپ افراطی داشت.

سردبیر *چاپار* احمدرضا دریائی بود.

در صفحهٔ اول *چاپار*، از حافظ آمده بود: «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل»، که کنایهٔ روشنفکرانهٔ باب روزِ آن سال‌ها به حاکمیت بود. و در صفحهٔ بعد از قول «امیر شائو» به «خاقان چین ــ لی وانگ» می‌خواندیم که:

«خاقانی فن حکومت کردن می‌داند که در زمانش سخنسرایان به آزادی شعر سرایند و مردم به بازی و نمایش پردازند و تاریخ‌گزاران حقیقت را باز گویند و وزیران از اندرز باز نایستند و تهیدستان از خراج شکوه کنند و دانشجویان به آواز بلند درس خوانند و کارگران مهارت خود را ستایند و کار خواهند و همگان در هر باره دم زنند و سالخوردگان بر همه چیز خرده گیرند.»

چاپار مثل بسیاری از نشریات آن سال‌ها (که فاقد تاریخ و فهرست دقیق بود) فهرستی نداشت، اما در اوراق آن این نام‌ها به چشم می‌خورد:

پله خانف، گورکی، غلامحسین متین، آنتوان چخوف، رایا نوزادیان، یوگنی یفتوشنکو، سرگی یسه‌نین، آنا آخماتوا، محمدرضا فشاهی، احمدرضا دریائی، احمد محمود، نورالدین نوری، جواد مجابی، امین فقیری، ابوالقاسم فقیری، خسرو گلسرخی، نصرت رحمانی، منوچهر

WWW.IRANMEET.COM

آتشی، محمد حقوقی، کاظم سادات‌اشکوری، منصور اوجی، فرهنگ رزّاقی، پرویز کریمی، عبدالحسین موحد، فریدون گیلانی، فرخ تمیمی، هارولد پینتر، م. ف. آستیم، دیلن تامس، برتولد برشت، ج. م.، جانی چیرو تانزاکی، مهدی سالچی، لوئی آراگون، شهرآشوب امیرشاهی، ادیب جان‌سرور، رافائل آلبرتی، کاظم شجاعی، لی‌پو، توفو، امیرحسین آریان‌پور.

در شمارهٔ اول *چاپار*، مطلبی که مستقیماً به شعرنو ایران مربوط باشد، مصاحبه‌ئی بود با خسرو گلسرخی، شاعر و روزنامه‌نگارِ انقلابی و مشهور آن سال‌ها.

خسرو گلسرخی ــ که چند سال بعد، به اتهام توطئهٔ ربودن فرزند محمدرضا پهلوی دستگیر و اعدام شد ــ شهرتش از همین سال‌ها آغاز می‌شود. او مثل بسیاری از شعرای جان برکفِ انقلابیِ دیگر، مظهرِ صمیمیت و شجاعت و راستی بود، اما مثلِ قریب به اتفاقِ هم آنان، انگار، بیقراری، مانعِ تأمل و تدقیق او بود. ما در همین گفت و شنود مفصل *چاپار* با او، می‌بینیم که چگونه الفاظ و ترکیبات و تعابیرِ خام و اندک، قادر به بیان ضمیرِ شوریدهٔ او نیست. و می‌بینیم که چگونه او بی‌آنکه بی‌واسطه به منابع اصلی و سرچشمه‌های نقد مارکسیستی راهی داشته باشد، با اندک الفاظ و ترکیبات و جملات مغلوط و مترجَمِ هضم ناشده، قاطعانه تلاش می‌کند که سخن جان دردمندش را بگوید. و این امر، مشکلِ جدیِ بسیاری از روشنفکران و هنرمندان انقلابیِ سال‌های چهل و پنجاه بود که کم و بیش در بیشترِ نشریاتِ آن سال‌ها به چشم می‌خورد.

پیش از مصاحبه، *چاپار*، طی یادداشتی دربارهٔ گلسرخی نوشته بود که: «خسرو گلسرخی بدون هیچ تردید یکی از چهره‌های مشخص ادبیات معاصر در دههٔ اخیر است. او طی این مدت هرگز به مصاحبه کردن ننهاده، و *چاپار* که برای نخستین بار با او به گفت و شنودی نشسته، سخنان این فوزانه را مغتنم می‌شمارد.»

WWW.IRANMEET.COM

و بعد مصاحبه‌گر می‌پرسد؛

چاپار: آقای گلسرخی! از دوازده سال پیش بدین سوی، شما را با شعرهای‌تان می‌شناسیم و در چند سال اخیر توسط نقدهای شما بر آثار هنری، در این فرصت می‌خواهیم نقطه‌نظرهای شما را در خصوص نقد بدانیم و اینکه شما نقد را چگونه توجیه می‌کنید، در جامعه چه نقشی می‌تواند به عهدهٔ نقد باشد و انتقاد در جریان‌های اجتماعی و هنری هر عصری چه تأثراتی بر جای می‌گذارد و منتقد چه کسی است با چه انگاره‌هائی؟

گلسرخی می‌گوید: نقد نوعی شناسائی است در عوامل تشکیل دهندهٔ یک پدیده، و این عوامل همواره اسیر موقع تاریخی خویش هستند. آنچه که نقد را از غیرنقد جدا می‌کند، بار سنگینی است که به دوش می‌کشد و این بار چیزی جز وظیفهٔ نقد نیست که به مثابهٔ آینهٔ دورو می‌نماید. یک سوی آن ویرانگری است و سوی دیگرش اگر بشود گفت سازندگی ــ زیرا هر نقدی سازنده نیست. ــ نقد به مفهومی شاید بهتر دیدن و برتر دیدن باشد که می‌شکافد، در استتار مانده‌ها را عریان می‌کند، جهت می‌دهد و یا هر حریق کاذبی را جابه‌جا خاکستر می‌کند [...] آنچه که تار و پود نقد را پیوند می‌دهد تا به عنوان عنصری دینامیک عرضه شود، چیزی جز شناخت صمیمانهٔ منتقد از عوامل بازدارندهٔ نیروی طبقات در جهت جریان واقعی و اصیل خویش نیست. [...] در این جای جهان، منتقد نمی‌تواند بدون ایدئولوژی باشد چون در آنصورت منتقد به موقع تاریخی خویش پشت می‌کند و به هنر بورژوازی و طبقه‌ئی کردن هنر دامن می‌زند. [...] نقد واقعی هیچگاه در خدمت نظام حاکم بر جامعه و در جهت منافع آن قرار نمی‌گیرد، اگر قرار گیرد، نقد وظیفه‌ئی که به عهده دارد را فرو می‌نهد و یک عامل معیشتی می‌شود و نقدی که تا حد یک عامل معیشتی سقوط کرد، نظام حاکم بر جامعه تا حد امکان از منتقد در جهت منافع خویش بهره می‌گیرد و در این میان واقعیت کلی‌تر، یعنی اکثریت و لمس

WWW.IRANMEET.COM

واقعگرایانه می‌تواند عامل جهش باشد و چون نظام حاکم بر جامعه (فی‌المثل بورژوازی) از هرگونه جهشی در هراس است، با اسیر کردن انتقاد مثل هر پدیدهٔ دیگر که اسیر می‌کند جهش را خاموش می‌کند. [...]

چاپار: آقای گلسرخی! شما در این جا از نقش نقد در جابه‌جائی نظام‌ها یاد کردید، آیا شما فکر نمی‌کنید به همانگونه که نقد رو به موقع تاریخی خویش است برای هنر نیز این توجه الزام‌آور است؟ در جوامع بورژوازی شما هنرمندان را چگونه می‌بینید، بویژه شاعر را که مورد نظر ماست! هر چند گفت و گوی ما بر مبنای نقطه نظرهای شما در نقد به مفهوم وسیع آن است ولی چون شما به عنوان یک شاعر هم سخن می‌گوئید، بد نیست که در خصوص معضلات هنر بویژه شعر در جوامع بورژوازی و نیز چگونگی تأثیرپذیری هنرمند در اینگونه جوامع حرف بزنید.

گلسرخی: هیچکس نمی‌تواند هر پدیده‌ئی را به واقع بررسی کند بی‌آنکه آن را با زمان، ضرورت و دیالکتیک آن منطبق نماید و من با این اعتقاد هنر را بازتاب کنش‌های اجتماع و برای اجتماع می‌بینم و بررسی آن را نیز الزاماً چنین می‌دانم. [...] در جوامع بورژوازی هنر از اصل خود و وظیفه‌یی که در ارتباط با فرهنگ اجتماعی دارد، جدا می‌شود و وسیله‌یی می‌گردد بی‌هدف و یکی از عناصر روابط معیشتی هنرمند. در چنین شرایطی نظام حاکم بر جامعه از هنرمند در جهت تحکیم منافع خویش مدد می‌گیرد، زیرا اینگونه نظام‌ها در پی نوعی هماهنگی برای ادامهٔ سلطهٔ خویش هستند، و برای ایجاد این هماهنگی، روشنفکران و هنرمندان را با جذبه‌های رفاه شکار می‌کنند. در نتیجه هنرمند به طور اعم و شاعر به طور اخص که در این جا از آن حرف می‌زنیم برای مقابله با اینگونه نظام‌ها باید جبهه بگیرد و خود را وابسته به گروه‌هائی از جامعه ببیند که هیچ به حساب نمی‌آیند. [...] هنرمندانِ [مردمی] با زیرکی بدین اصل واقف شده‌اند که بازده کار هنرمند در جامعهٔ بورژوازی اگر مزیتِ نوازشِ روحیهٔ

WWW.IRANMEET.COM

سوداگری را نداشته باشد، مطرودست. [...] تاریخ معاصر به ما می‌گوید: تکنولوژی در برابر نیروی ایمان انسانی بسیار زبون است.

چاپار: در این نگاهی که منتقد به اطراف خودش می‌کند به نظر شما تا کجاها را باید ببیند؟ کوچهٔ خودش را، خیابان خودش را، شهر خودش را، کشور و یا جهان خودش را، تا چه حد به نظر شما دامنهٔ فکر و نگاه او باید وسعت داشته باشد، آیا کافی است که ما فقط به فقط [و فقط] به مسائلی در چند قدمی خودمان بپردازیم یا اینکه فکرمان بازتر باشد چه از نظر زمان و چه مکان...؟

گلسرخی: [...] برای شناسائی فرهنگ هر قومی منتقدان ویژه‌ئی وجود دارند که باید فرهنگ همان قوم را بررسی کنند، زیرا اگر چنین بررسی وجود نداشته باشد و چگونگی و کم و کیف فرهنگ قومی ارزشیابی نشود و جابه‌جائی نظام‌های آن در هر دوره مشخص و معلوم نشود فرهنگ و شعور اجتماعی آن قوم دچار عفونت می‌شود، برای هرگونه مراجعه به دوره‌های مختلف اجتماعی و یا حتی فرهنگی به آثار و نوشته‌های شرق‌شناسان و آدم‌هائی چنین روی می‌آوریم، آیا این چیزی جز عدم داشتن منتقدان و کاوشگران ویژه است؟ [...] با توجهٔ عمیق به فرهنگ میرائی منتقد همواره در پی پویائی فرهنگ خویش است. او با شناسائی فرهنگ بومی بیراهه روی آن را سد می‌کند تا با فرهنگ جهانی آن را همگام کند، زیرا منتقد مترقی می‌بیند که عقب‌ماندگیِ فرهنگی، برابر است با استثمار شدن.

چاپار: در نتیجه منتقد باید بیش از هر چیز سرزمینی باشد...

گلسرخی: بله، ابتدا منتقد متعلق به خاک خویش است، بعد به جهان خویش. از سوئی منتقد برای مبارزه با استثمار فرهنگی هم باید جهان ـ وطن باشد و هم جهان ـ شمول.

چاپار: خوب آقای گلسرخی، فهمیدیم که نقد به هر حال اسیر ضابطه‌های اجتماعی و موقعیتی ویژه ست. از نظر نقد، ما در کجا

WWW.IRANMEET.COM

ایستاده‌ایم، و به طور کلی نقد امروز ما با توجه به موقع ما، به اجتماع ما از نظر تاریخی و غیره از چه چیزهائی باید برخوردار باشد. و در یک نقد و نگرش که اگر از آنطرفش نگاه کنیم، شما به عنوان یک منتقد از یک اثر چه انتظاری دارید؟

گلسرخی: [...] اینک متداول شده است و هر کس که زبان فارسی می‌داند، نقد شعر هم می‌نویسد، نقدی که اصل آن بر مبنای فرهنگی جداگانه، ملتی جداگانه و شعری بیگانه با شعر ما استوار است و پشت جهان‌بینی شاعر و جهانی شدن شعر خود نگاهداشته و شاعر را فریب می‌دهد با استعارات زیبا، کلمات جذاب و مقولهٔ دهان پرکن: شاعر و جهان او در اینجا هیچکس نیامده که بگوید: آقایان! مُنتقدان! دلسوزان ادبیات پارسی! این طرز تلقی و برداشت ما از آثار آن مرحوم انگلیسیِ دوستدار مسیحیت [منظور الیوت است] به درد محک زدن شعر ما نمی‌خورد، چرا می‌آئید خودتان را به زحمت می‌اندازید و آثار آن مرحوم و پدر و پسر او را در کتاب‌های فارسی و نشریات، به نام خودتان ثبت می‌کنید؟ نقد دشوار است و نقد شعر همیشه کار را دشوارتر می‌کند، چون شعر جان عجیبی دارد که نمی‌شود زیاد سر به سرش گذاشت و انتظاری از آن داشت که فی‌المثل در رمان یا سینما و تآتر می‌رود. [...] اگر شعری نقد می‌شود در شعر بودن آن شک نباید کرد. یک منتقد این انتظار را می‌تواند از آثار هنری داشته باشد، که ضرورت‌های تاریخی به خدمت خلاقیت و والائی هنر گرفته شده باشد، زیرا اگر هنرمندی خلاقیت هنری و اصولاً هنر را در شکل و قالب انسانی آن [؟] ببیند نه در هیأت مجردش، کار او خود به خود به سوی ارزش‌ها و باورهای انسانی در شرایط زمان و مکان ویژه می‌آید و بدون اندک کاستی، بازدهٔ کار او خود به ضرورت‌ها و نیازهای تاریخی او پاسخ می‌گوید. [...] در زمانه‌ئی که شاعران در پی کشف ذهنیات و ورود اشیاء به شعر هستند و مثلاً درگیری‌شان به این نکته است که کدامیک جاسیگاری یا پلاستیک را زودتر وارد شعر کرده‌اند، غلو نیست

WWW.IRANMEET.COM

اگر بگوییم که نقد سازنده و پویا، هنرست. عموماً نقد واقعگرایانه در جهات مختلف اجتماعی می‌تواند نقشی برتر از هنر ایفا کند. [...]

چاپار: همانطور که اشاره کردید واقعاً باید قضاوت ما متکی بر فرهنگ ما باشد، اما چیزی که من می‌خواهم بپرسم این است که به نظر شما تعهد چیست؟ اگر چه من فکر می‌کنم که در این زمینه تعریف قاطعی نمی‌شود برایش پیدا کرد، اما برایم جالب است که بدانم شما تعهد را چه می‌دانید، در برابر که و در برابر چه چیز؟ آیا این تعهد، تعهدی است که ما در برابر وجدان خودمان داریم، یا در برابر فرهنگ و یا در برابر زبان و یا اجتماع؟

گلسرخی: مسئله صداقت است و دروغ نگفتن به خود. تعهد در اینجا بدجوری تعبیر و تفسیر شده و وسیله‌ئی برای خودنمائی‌های فردی و شهیدنمائی شده است. تعهد در اینجا دو گروه را از یکدیگر مجزا کرده و نوعی مبارزهٔ کاذب پنهانی و آشکار میان آنانِ پدید آورده است. گروه اول که از «روشنفکران اخته» هستند با شادمانی و افاده پوزخند می‌زنند و خرسندند که آدم‌هائی هستند که به ریش آنان می‌توان خندید. به هنر آزمایشگاهی و تفننی روی آورده‌اند، و بدون آنکه مفهومی از هنر را حس و ادراک کرده باشند، با کاوش بی‌صمیمیت در ذهن، خود را از طبقهٔ مقابل جدا می‌کنند وبدین وسیله برای خود کسب رفاه می‌نمایند و این خودخواهی‌های بورژوازی، زبونی‌های آنان را در برابر نارسائیِ زبان‌شان در برابر اجتماع ترسیم می‌کند. گروه دوم که به اصطلاح از تعهد چیزی نمی‌فهمند، به جای آنکه تعهد را ادراک و تفهیم کنند، آن را وسیله‌ئی برای ارضای سرخوردگی‌های خود قرار داده‌اند و برای شهیدنمائی و وجیهه الملّه کردن خود برای دلشان ماندولین می‌زنند و تنها کارشان این است که به سوی گروه نخست گاه خرناس می‌کشند. در نتیجه می‌بینیم که تعهد و بی‌تعهدی در اینجا وسیله‌ئی شده، تقسیم میان دو گروه از روشنفکران و هنرمندان که هر کدام سر به دنبال منافع فردی خویش هستند، و نه دل گروه اول برای هنر می‌سوزد و نه دل گروه دوم برای اجتماع.

WWW.IRANMEET.COM

یک نویسنده در شکل مجردش با عواطف و وجدان خود در ارتباط است و محصول کارش نیز همسایگی نزدیک با اجتماع و فرهنگ دارد، بنابراین آن چیزی که به نام تعهد برای ما مطرح می‌شود باید در محدودهٔ عواطف و وجدان او تجلی کند، زیرا تعهد هیچوقت به آدم داده نمی‌شود. انسان یا هنرمند [؟] تعهد را در کشاکش زندگی کسب می‌کند، با توجه به تضادها و منافع طبقاتی. تعهد چیزی نیست که در حد یک برگه یا یک جواز باشد که آدم با دست یافتن به آن وارد جرگهٔ متعهدان شود، بل تعهد چیزی است که باعث می‌شود نویسنده جهت بگیرد، جبهه بگیرد.

چاپار: هیچکس بی‌جهت نیست...

گلسرخی: بله هیچکس بی‌جهت نیست، ولی در اینجا ما به تقسیم‌بندی طبقات می‌رسیم [...] خوب حالا که فهمیدیم تعهد در اینجا چطور مثله شده است و به جای آنکه به صورت نیرویی در جهت آگاهی طبقاتی درآید، به شکل یکی از مکاتب ادبی دقیق تجلی کرده و پیوندهای خود را با کنش‌های اجتماع قطع کرده است. ادبیات متعهد مفهوم خاصی دارد که در بند اول این مفهوم بدون هیچ شکی مبارزه نوشته شده، پس به این نتیجه می‌توانیم برسیم که ادبیات متعهد به وجود آمده که مبارزه کند، مبارزه با فرهنگ استثمارگر، مبارزه با سیستم ناهمسان اجتماعی، مبارزه با طبقه‌یی شدن فرهنگ و بالاخره مبارزه با اقلیت استثمارگر و جانبداری از اکثریت محروم با بهره‌گیری از روابط اجتماعی و تیغ کشیدن به دمل‌های کور آن هنرمند وقتی مبارزه‌ئی در پیش ندارد [...] چطور هنرمند می‌تواند به آسودگی چرت بزند و در فاصلهٔ چرت‌های طولانیِ خود دهن دره کند و بگوید: ادبیات متعهد؟ اگر این ادبیات متعهد را یک نیروی زنده به حساب می‌آوریم در جهت آگاهی طبقات این یک ضرورت است، ضرورتی که ممکن است بعدها به آن نیازی نداشته باشیم. ممکن است فکر کنید که در این دوره چرا اینقدر با هنر آزمایشگاهی، با فرم و آبستره و

WWW.IRANMEET.COM

مغزهای ظریف و منبت‌کاری موافق نمی‌توانیم باشیم، می‌دانید چون این یک ضرورت است و من و شما هم از جبهه‌ئی که حرف می‌زنیم اسیر این ضرورت هستیم و این *اسارت ما نیکبختی ماست.*»[۱۲]

دفترهای زمانه

دفتر سوم *دفترهای زمانه* در بهار سال ۱۳۴۹ منتشر شد.

از جمله مطالب خواندنیِ *زمانه* در این سال، ترجمهٔ نقدی بر *آخر شاهنامه*، از سرور سروری بود که در شمارهٔ دوم و سوم، از دورهٔ دوم *فصلنامهٔ تحقیقات ایرانی*، چاپ لوس‌آنجلس کالیفرنیا، در تابستان سال ۱۹۶۹، به چاپ رسیده بود.

فصلی در هنر

از *فصلی در هنر*، چهار شماره از پائیز ۱۳۴۹ تا تابستان ۱۳۵۰ منتشر شد. ناشرِ *فصلی در هنر* «گالری قندریز» بود. و به نظر می‌رسد که بعد از گالری ضیاءپور که خروس جنگی را در سال‌های نزدیک به ۳۰ منتشر می‌کرد، «گالری قندریز» دومین کارگاه نقاشی بود که به انتشار جُنگ‌هائی در ادبیات و هنر نیز می‌پرداخت.

از مقدمهٔ دفتر اول جُنگ چنین برمی‌آید که مسئولین (یا مسئول) جُنگ از درکی عمیق نسبت به تاریخ ایران (و بطور عموم، جهان سوم) برخوردار بوده‌اند. در بخشی از این مقدمه می‌خوانیم:

«جوامعی که در روند تکامل تاریخی خود یک دوران نسبتاً طولانی رکود فرهنگی را پشت‌سر گذاشته‌اند، در نوسازی فرهنگی، الزاماً، با مسایل پیچیده‌یی مواجه می‌گردند که غالباً در شرایط رشد کُند جامعه لاینحل می‌ماند. این فرهنگ نوپا، علیرغم ظاهر آن، ذاتاً ماهیت نو ندارد؛ چرا که هنوز ریشه‌هایش از روابط کهنهٔ اجتماعی آب می‌خورد. در چنین شرایطی، هر نوع فعالیت فرهنگی ــ نظیر هنر ــ در یک روال نامنظم و

WWW.IRANMEET.COM

مغشوش و اغلب غیرانسانی گسترش می‌یابد، و نقش اجتماعی آن بطور ناقص اعمال می‌شود.

در این جوامع، از سویی، هنری بی‌مایه و مبتذل که حاکی از هیچ انگیزهٔ خلاق نیست، تودهٔ مردم را به خود مشغول می‌دارد و نه تنها آن را به هدفی متعالی رهنمون نمی‌گردد، بلکه فکر و ذوق منحرفی را اشاعه می‌دهد. از سوی دیگر، هنر روشنفکرانه در یک کمیت محدود، با کیفیات متناقض، رشد آهستهٔ خود را طی می‌کند: برخی با پناهجویی در «گذشته»، و یا فارغ از واقعیت «حال» فضای امن و بی‌دغدغه‌یی را برای پرداختن به «من» بی‌سامان خویش می‌یابند، و برخی از «همه»یی سخن می‌گویند که پیدا نیست در «کجا» و «چگونه» می‌زید. گروهی سنتگزار و خشک اندیشه و گروهی نوجو و آتشین، عده‌یی مدافع اصالت هنر و عده‌یی پیرو هنر در خدمت جامعه هستند. و در این اغتشاش، همگی با اشاره به وظیفهٔ دفاع از فرهنگ راستین، در واقع از موقعیت زندگی خویش دفاع می‌کنند. و نتیجه آن است که خلاقیت‌ها در یک درخشش آنی و زودگذر، بی‌آنکه حاصلی به بار آورد، به فراموشی سپرده می‌شود و هنرمند پس از چند صباحی تلاش به منظور اثبات خود و اندیشه‌اش، غالباً، با نامرادی به خلوت خویش می‌خزد [...]»[۱۳]

گرایشِ عمومیِ فصلی در هنر، به چپ بوده است و فعالین آن: سعید سلطان‌پور، نیاز یعقوب‌شاهی، نسیم خاکسار، باقر مؤمنی و ناصر مؤذن بوده‌اند.

سایبان

از *سایبان* دو شماره در زمستان ۱۳۴۹، به مدیریت محمدتقی صالح‌پور منتشر شد.

سایبان، ویژهٔ هنر و *ادبیات*، در واقع ادامهٔ *بازار*، ویژهٔ هنر و *ادبیات* بود که پس از ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۵ (شمارهٔ ۱۲)، متوقف مانده بود.

WWW.IRANMEET.COM

سایبان نیز چون بازار، پربار و شکیل بود، و به غیر از چند شعرنو، مهم‌ترین مطلب در ارتباط با حوزهٔ تحقیق ما، نقدی از خسرو گلسرخی بر اشعار اسماعیل خوئی بود که ذیلِ نقد و نظر بر آثار این شاعر می‌خوانیم.

محمدتقی صالح‌پور در دومین شماره، ذیل «سخن آشنا» نوشته بود که: «از فروردین سال ۵۰، همهٔ تلاش‌مان را به کار خواهیم برد تا پایان هر ماه دیداری با شما داشته باشیم.

این نیت ماست و اشتیاق ما که حتی «ماه» را در این دیدارها دور می‌دانیم و به «روز» ــ هر روز ــ آرزویش می‌کنیم.»

ولی با حادثهٔ سیاهکل، که دستگیری بخش وسیعی از روشنفکران شمال را در پی داشت، انتشار *سایبان* نیز متوقف شد.

مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۴۹

اخوان‌ثالث، مهدی / *برگزیدهٔ شعرهای مهدی اخوان‌ثالث*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۱۱ ص.

اسلام‌پور، پرویز / *پس حس خداوند نجاتم می‌دهد*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۳۸ ص.

اسلام‌پور، پرویز / *سطح شبح در سفر پاک*. ــ بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۴۹.

اسلام‌پور، پرویز / *پرویز اسلام‌پور* [نام مجموعه]. ــ تهران: بی‌نا، مرداد ۱۳۴۹، ۱۳۸ ص.

اسلامی، نعمت‌الله / *مرگ ماهی‌ها*. ــ تهران: پندار، ۱۳۴۹، ۸۰ ص.

افراسیابی، امیرحسین / *حرف‌های پائیزی*. ــ اصفهان: ۱۳۴۹، ۱۱۰ ص.

امیری، فاروق / *با چشم‌های تماشائی شما*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۴۴ ص.

امین، بهمن / *مسیر*. ــ بابل: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۵۸ ص.

اوجی، منصور / *این سوسن است که می‌خواند*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۵۱ ص.

WWW.IRANMEET.COM

اوجی، منصور / *تنهایی زمین و خواب درخت*. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۶۳ ص.
باباچاهی، علی / *جهان و روشنائی‌های غمناک*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۸۷ص.
براهنی، رضا / *گل برگسترهٔ ماه*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۷۲ ص.
براهنی، رضا / *مصیبتی زیر آفتاب*. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۵۰ ص.
بنیاد، شاپور / دفتر اول: *خطبه‌ئی در هجرت و چند شعر دیگر*. ـ شیراز: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۸۰ ص.
بیات، سیامک / *بذر تهور رگهایم*. ـ تهران: پندار، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
پورکاظم، حسن / *حجم زخم*. ـ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۳۵ ص.
ترابی، ضیاءالدین / *اضطراب در کعب دیواره‌های شیشه‌ئی*. ـ تهران: ارغنون، ۱۳۴۹، ۹۷ ص.
جلالی، محمدمهدی / *هبوط*. ـ تهران: بی‌نا، مرداد ۱۳۴۹.
جلیلی، دکتر رکنی / *ای زندگی*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۶۳ ص.
چه‌که‌نی، احمدرضا / *نفس زیر لختکی*. ـ اهواز: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
خوئی، اسماعیل / *از صدای سخن عشق*. ـ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۱۱۲ ص.
خوئی، اسماعیل / *بر بام گردباد*. ـ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.
خوئی، اسماعیل / *زان رهروان دریا*. ـ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۱۱۱ ص.
دستغیب، مینا / *ماه در کاریز*. ـ تهران: فرهنگ، ۱۳۴۹، ص.
دولت‌آبادی، پروین / *شوراب*. ـ تهران: کتابخانهٔ سخن، ۱۳۴۹، ۲۰۱ ص.
رحمانی، نصرت / *حریق باد*. ـ تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۱۲+۱۳۳ ص.
رستگار، مهدی / *منظومهٔ ده و دوازده و آهوی غریب*. ـ بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۹، ۵۶ ص.
رمزی، داود / *ظهر درد*. ـ تهران: اشرفی، شهریور ۱۳۴۹، ۱۵۷ ص.
رهنما، علی / *من، تنهائیم و زمزمه‌هایم*. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۸۹ ص.
ذُکائی، مهدی / *باغ باران*. ـ تهران: مولف، دی ۱۳۴۹، ۱۲۵ ص.

WWW.IRANMEET.COM

شاملو، احمد / *شکفتن در مه*. ـ تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۳۵ ص.
شاهرودی، اسماعیل / *م و می درسا*. ـ تهران: پیام، ۱۳۴۹، ۷۲ ص.
شیبانی، فرهاد / *سرخی گیلاس‌های کال*. ـ تهران: جوانه، ۱۳۴۹، ۱۴۱ ص.
صفارزاده، طاهره / *طنین در دلتا*. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۲۶ ص.
صهبا، هوشنگ / *انسان شیشه‌ئی*. ـ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۲۰۵ ص.
عرفان، حمید / *آبناز*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ص.
عطارزاده، صالح (نغمه) / *تصویرهای وحشت و درد*. ـ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۴۴ ص.
فرازمند، مجید (ماهان) / *از خانه تا میخانه*. ـ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۹۳ ص.
فریدونی، عطاالله / *آوازهای جنگلی باد*. ـ تهران: دریچه، ۱۳۴۹، ۱۳۱ ص.
فشاهی، محمدرضا / *رایا و راز گل سرخ*. ـ تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۴۹، ۱۰۰ ص.
کریمیان، کاظم / *اطراق در پشت دیوارهای کوتاه*. ـ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۰۴ ص.
کسری، لیلا (افشار) / *در جشنوارهٔ اینسوی پُل*. ـ تهران: مروارید، ۱۳۴۹، ۱۶۹ ص.
کیانوش، محمود / *آب‌های خسته*. ـ تهران: پیام، ۱۳۴۹، ۹۴ ص.
مجابی، جواد / *زوینی بر قلب پائیز*. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۲۰۸ ص.
محبی‌کرمانی، مهدی / *صبح نارنجستان*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
مشفقی، سیروس / *نعرهٔ جوان*. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.
مشیری، فریدون / *برگزیدهٔ شعرها*. ـ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۰۶ ص.
مظاهری، علی / *این لحظه‌ها*. ـ اصفهان: تأئید، ۱۳۴۹، ۱۹۲ ص.
موسوی‌گرمارودی، علی / *عبور*. ـ تهران: توس، ۱۳۴۹، ۱۲۰ ص.
مهدویان، ایرج / *گل‌های آفتاب‌گردان و آورد پلی گون*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۶ ص.

WWW.IRANMEET.COM

میرزاده، نعمت (م. آزرم) / *سحوری*. ــ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۱۷۳ ص.
میلانی، فروغ / *آبی*. ــ تهران: نیل، بی‌تا، (بی‌فهرست و بی‌شماره صفحه).
نادرپور، نادر / *گیاه و سنگ نه، آتش*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹.
نادرپور، نادر / *برگزیدهٔ اشعار*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۸+۲۲۸ ص.
نصیری‌پور، غلامحسین / *موزه‌های برهوت*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۰۴ ص.
نگاه، ف. الف [فریبرز ابواهیم‌پور] / *روستای قرمز محدود*. ــ کرمانشاه، بی‌نا، ۱۳۴۹، ۸۰ ص.
نوری‌زاده، علیرضا / *الف. ل. م.*. ــ تهران: پندار، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.
نیما یوشیج / *قلم انداز*. ــ تهران: دنیا، شهریور ۱۳۴۹، ۱۳۳ ص.
همایونی، صادق / *دشت‌ها تشنه‌اند*. ــ شیراز: کانون تربیت، ۱۳۴۹، ۸۵ ص.
هنرورشجاعی، تقی / *خنیا و خون*. ــ تهران: اندیشه، ۱۳۴۹، ۱۰۴ ص.

شعر دیگر [جُنگ شعر، دفتر دوم] با آثاری از: یدالله رؤیائی، پرویز اسلام‌پور، بهرام اردبیلی، بیژن الهی، هوشنگ چالنگی، فریدون رهنما، محمود شجاعی، فیروز ناجی. ــ تهران: مروارید، اردیبهشت ۱۳۴۹.
گورگین، تیمور / *امروز چه کسی می‌تواند شاعر باشد*. ــ تهران: آتروپات (و) متین، ۱۳۴۹، ۴۰۸ ص.

شکفتن در مه / احمد شاملو

شاملو، احمد / *شکفتن در مه*. ــ تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۳۵ ص.

شکفتن در مه، مجموعهٔ هشت شعر از احمد شاملو است.

جدا از شعر اول که قصیدهٔ غرّائی است و به گفتهٔ شاعر در سال ۱۳۲۳ در زندان متفقین سروده شده است، دیگرِ اشعار، بویژه چهار شعرِ *عقوبت*، *صبوحی*، *رستگاران*، *سرود برای مرد روشن که به سایه رفت*، از

WWW.IRANMEET.COM

جمله بهترین اشعارِ شاملو، و درست محصولِ روزگاری است که تحت فشار انواع پریشانی‌های روحی و مادی، همگان ـ و ظاهراً خود شاعر حتی ـ می‌پنداشتند که آخرین روزهای شاعری او خواهد بود؛ چندان که گفته بود:

«[...]
هم برقرار منقل ارزیز آفتاب
خاموش نیست کوره
چودیسال:
خاموش
خود
منم!

مطلب از این قرار است:
چیزی فسرده است و نمی‌سوزد
امسال
در سینه
در تنم!»

ولی همین مجموعه و اشعار بعدی نشان داد که به قول جلال آل‌احمد او کرگدنی است که به قول فروغ فرخزاد، همیشه امید برخاستن او را باید داشت.

شعری از این مجموعه را می‌خوانیم.

رستگاران

در غریو سنگین ماشین‌ها و اختلاط اذان و جاز
آواز قُمریِ کوچکی را
شنیدم،

WWW.IRANMEET.COM

چنان که از پس پرده‌ئی آمیزهٔ ابر و دود
تابش تک ستاره‌ئی.

آنجا که گنهکاران
با میراث کمرشکن معصومیت خویش
بر درگاه بلند
پیشانی درد
بر آستانه می‌نهند
و باران بی‌حاصل اشک
بر خاک
و رهائی و رستگاری را
از چارسوی بسیط زمین
پای در زنجیر و گمکرده راه می‌آیند،
گوش بر هیبتِ توفانیِ فریادهای نیاز و اذکار بی‌سخاوت بسته
دو قمری
بر کنگرهٔ سرد
دانه در دهان یکدیگر می‌گذارند
و عشق
بر گرد ایشان
حصاری دیگر است.

حریق باد / نصرت رحمانی

رحمانی، نصرت / *حریق باد*. ــ تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۱۲ (مقدمه) + ۱۳۳ ص.

حریق باد مجموعه‌یی از سی و سه شعر رحمانی بود که به قول شاعر از اشعار سالیان پیشتر برگزیده شده بود.

WWW.IRANMEET.COM

رحمانی می‌نویسد:

«انگیزهٔ این کار، محتوی آنهاست که در یک مسیر فکریِ مشخص پیش می‌روند و از یک پشتوانه بهره یافته‌اند. به همین دلیل، اغلب اشعار در یک وزن و با یک زبان، آراسته و پیراسته گشته‌اند. [...] با آگاهی کامل، هر جا که در پستدم بوده است دنبال وزن را رها کرده یا بر سر نیم مفصل، آنها را شکسته‌ام. گاه ترتیبی در بی‌ترتیبی پاره‌ئی از بندها داده‌ام. گاه با سکته‌یی قبیح یا سکسکه‌یی ملیح کوشیده‌ام تا وزن را از جریان ضربه‌های متداوم و مرتب بازدارم. نه تنها بازی با اوزان، تا آنجا که در توانم بوده است، با کلمات بازی کرده‌ام تا شاید بتوانم با کلمه‌یی در خط موزون شعر انحراف به وجود آورم. باشد تا از کوره راهی به راهی دست یابم یا از شاخه‌یی به شاخ دیگر.»

اگرچه حریق باد به لحاظ قالب و محتوا، تحولی در کار رحمانی به شمار بود، ولی واقعیت این است که در گرماگرم جنگ شعر متعهد و غیرمتعهد، و به هنگام تسلّط چشمگیر شعر چریکی بر فضای روشنفکری ایران، چنین اشعاری، با این عطا و لقا و تلخیِ دردناکِ کم‌عمق و بی‌ثمرش، دیگر کمتر جذابیتی داشت. و حریق باد، محبوبیتی نیافت.

بر حریق باد، یکی دو نقد نوشته شد که یادداشت خسرو گلسرخی را خواهیم خواند. ولی پیشتر، دو شعر از آن را بخوانیم:

تاول ۴

بهار موسم گل نیست
بهار فصل جدائی و بارش خون است
بهار بود که رویید لاله از دل سنگ
بهار نیست موسم خرمن
بهار بود که درد مرا درو کردند
بهار نقطهٔ آغاز هیچگاه نبود

WWW.IRANMEET.COM

بهار نقطهٔ فرجام بی‌سرانجامی است
بهار بود که گهواره گور یاران شد
من از تعهد گهواره‌ها و گورستان
غمین و خونینم
اگرچه می‌دانم
که نیست تجربه هرگز تمامت معیار
به من نگاه مکن
ز لاشه‌ام بگذر
چهار تاول چرکین
چهار جیب بزرگ
بدوز بر کفنت
سکوت کن، بگذر
وگرنه این تو و این من
وگرنه این تو و این مرزهای ویرانی
بهار بود که من ماندم و پریشانی
به من نگاه مکن

تاول ۷

ترا نمی‌بخشند.
مرا نبخشیدند.
ترا نمی‌بخشم.

ترا که تشویشی
ترا که تردیدی
ترا که پچ‌پچ زیر لبی و رخنهٔ ذهن.

WWW.IRANMEET.COM

ترا نمی‌بخشند
به تهمت دیدن
به جرم زمزمه کردن
و عشق ورزیدن.
به اتهام شنودن
و بازگو کردن.
مرا نبخشیدند.
ترا نمی‌بخشند.
که بی‌گناهی و بخشش سزای پاکان نیست.
بر آستان دنائت بسای پیشانی،
به من نگاه مکن،
وگرنه این تو و آغاز بی‌سرانجامی.

حریق باد مرا سوخت
سوخت
آیم کرد.
حریق هیچی و پوچی!
حریق بی‌هدفی تشنهٔ سرابم کرد.
هنوز می‌سوزم
هنوز...

چهار تاول چرکین
بدوز بر قلبت.
چهار جیب بزرگ
بدوز بر کفنت.
ز لاشه‌ام بگذر

WWW.IRANMEET.COM

که من
ز دودمان منقرض اشک و خون و یخ هستم
چو سنگوارهٔ ماموت.

اگرچه می‌دانم
که نیست تجربه هرگز تمامی معیار،
اگرچه می‌دانی
که از تعهد شمشیر و قلب بیزارم
اگرچه می‌دانند
هنوز بیدارم
هنوز...

نقد و نظر

گلسرخی در نقدی تحت نام «گذر از میان کورانی داغ» بر حریق *باد*، می‌نویسد:

«چگونه شاعری از یک نسل منقرض می‌تواند خود را با خواست‌های مردم امروز ما همگام نشان دهد؟ این سوالی است که همواره در خصوص تعدادی از شاعران نسل پیش مطرح می‌شود. [...]

جمعی از شاعران نسل پیشرو وقتی در چهار پاره‌سرائی و شعرهای رمانتیک سرشار از اروتیسم، ناکامیاب شدند (و زمان خیلی زود در خصوص عدم ارزش کارشان، به داوری نشست) به توجهٔ مردم به شعر اجتماعی وقوف یافتند. این شاعران، ناگهان بدون شناخت و دریافت‌های اصیل اجتماعی، به جریان شعری روز روی آوردند و برای آنکه مورد سرزنش قرار نگیرند شعر اجتماعی گفتند.

از این عده چند تن توانستند خودشان را با زمان تطبیق دهند، بدین معنا که به مسئلهٔ روزپسند آگاهی کامل یابند، اما از آنجائی که بنیاد کارشان

WWW.IRANMEET.COM

متحول نبود، شعرشان (با آنکه بهره از مضامین اجتماعی گرفت) در حد صراحت‌گوئی احساساتِ توخالی‌وفریادهای استغاثه‌و نومیدی باقی ماند.

نصرت رحمانی که بتازگی از او دفتر شعر حریق باد نشر یافته است، مثال صادق آن است. او با آنکه خود را با زمانش همراه کرده، ولی شعرش بی‌بهره از تأثیرپذیری‌های قشری و لایه‌های بی‌دوام کم عمق نیست. [...]

شعر رحمانی یک شعر سریع و گذراست: چون نگاهش بر مسائل تکیه نمی‌کند و نیز با گره خوردن‌های طولانی با عمق نیز آشتی‌ناپذیر است، شعرش با همان حالت عصبی و ابتدائی به بیرون پرتاب می‌شود و در نتیجه از اندیشه‌ای قوام نیافته و به زلال نرسیده بار می‌گیرد، حالات ساده و بی‌غل و غش، چنانچه همه حس می‌کنند و یارای گفتنش را دارند، به هیأت شعر می‌نشیند. رحمانی در حالی که والائی هنر را فرو می‌گذارد ولی از سوی دیگر شعر او شعری است جاندار، به یک مفهوم: از نظر بهره‌گیری از هیجانات و مسائل روز:

در دست‌های‌مان صداقت بدرود
در بال‌های‌مان هلاکت پرواز
در سینه‌های‌مان قفسِ تنگ
در معبر قفس،
تردید چهچهه می‌زد!

رحمانی گزارشگراست، اصولاً اساس کاراو برمبنای گزارشگری‌ست. گزارش او هشدار می‌دهد، هشدار به سقوط در پرتگاه، تیغی که به گردنت نزدیک می‌شود و سکوتی که تو را چون مرداب می‌گنداند ــ مگر این نیست که آدم در مسلخ تیغ را فراموش نمی‌کند؟

نصرت رحمانی ذهنی پرخاشگر، انتقامجو و برانگیزاننده دارد و این از خصائص اوست. شعر او لبالب از تلخی است، یک تلخی گزنده و طاعونزده، و بیشترش تب و تاب و فوران است:

چهار تاول چرکین / بدوز بر قلب‌ات / چهار جیب بزرگ، بدوز بر

WWW.IRANMEET.COM

کفن‌ات / ز لاشه‌ام بگذر / که من، ز دودمان منقرض اشک و خون و یخ هستم ــ چو سنگوارهٔ ماموت».

ذهن رحمانی، آن ذهن آرام نیست که حادثه‌ای در آن رسوب کند و بعد از تجربه به هیأت شعر نمایان شود. ذهن او یک دوربین است که پی در پی عکس می‌گیرد، و شعر او شعر آنیت‌هاست؛ محصول لمحاتی از درگیری روح آدمی است با هستی و نگرش گذرا بر آنچه که اینک بر او می‌گذرد.

رحمانی که با عمق شعری بیگانه است پس چگونه این نفرت عمیق را حفظ کرده است؟ نفرت شاعر حریق *باد* یک نفرت ریشه‌دار فردی است از هستی و نه از شرایطی خاص در محدوده‌ای از زمان و مکان ــ این را ما در شعرهای گذشتهٔ رحمانی در دفترهای گذشتهٔ او به وضوح می‌بینیم: کوچ، کویر و ترمه.

نفرت و تب‌زدگی رحمانی در دفتر *میعاد در لجن* پوست می‌اندازد و به خطابه‌ای عصبی مبدل می‌شود که اعتراضی و هیجان‌آفرین است. اینک که حریق باد دفتر شعرهای تازه او را می‌گشائیم با این انزجار و طاعون‌زدگی به گونه‌ای درهم شکسته‌تر و ذهنی‌تر رودررو هستیم. در گذشته رحمانی شاعر تصوراتی بود که مردم کوچه داشتند، و چنان دلبستگی به مسائل مردمی به صورت رئالیستی نشان می‌داد که همه را شگفت‌زده کرده بود و او را به خاطر جسارت‌های شاعرانه‌اش ستایش می‌کردند، اما این رحمانی، آن رحمانی سابق نیست که تابلوهای غم‌انگیز زندگی مردم را شلاق‌وار در چشم می‌نشاند، اینک او در ذهن خود کندوکاو می‌کند تا چیزی فراهم کند برای مردمی که او را ستایش می‌کردند. رحمانی در خاکستری می‌دمد که آتش خفته‌ای در زیر آن هستی ندارد، مرگ و نابودی تو را به رخت می‌کشد تا لحظاتی کدر شوی. او چون تو به تباهی خویش اعتراف می‌کند و در انتظار فرداست.

بیا ز راه مترس
اگرچه در پی هر گام، چنبر دامی‌ست

WWW.IRANMEET.COM

و راه‌ها همه مختومه‌اند بر سرِ دار
بیا به اشک بپیوند، جوی باریکی است
سپس به رود، اگر در هوای دریائی

نصرت رحمانی در کار شعر، همه همتش این بوده که خود را شاعر باب روز جلوه دهد و در این راه کوشش چندان بی‌ثمری هم نکرده است. [...]

سی و دو قطعه حریق *باد* را که می‌خوانی در ابتدا متوجهٔ نظر مثبت رحمانی به فرم می‌شوی و تلگرافی سخن گفتن او. رحمانی در گذشته تجربه‌هائی در این گونه شکل شعری داشت ولی اینک در حریق *باد* آن را به گونهٔ کاملتری در میان می‌گذارد که بیشتر در محاوره است ولی گاه پاراگراف‌هائی از شعر او با پس و پیش کردن چند کلمه جان می‌گیرد: «ای امتداد / آیا، در انحراف، نقطه پایان نهفته است؟ ای انحراف به تحریف / تحریف، تحریف انحراف».

سراغ چنین نمونه‌هائی را در حریق *باد* به فزونی می‌توان گرفت.

حریق *باد* آخرین تلاش رحمانی در دنبالهٔ پرخاشجوئی او در *میعاد در لجن* است. این دفتر شعر از محتوائی تازه و جدا از *میعاد در لجن* به ما نوید نمی‌دهد. همان حرف‌هاست منتهی به گونه‌ای دیگر، با این تفاوت که در دفتر شعر تازه اندوهی نیز همراه خشم شاعر راه می‌سپرد که در آن تازگی‌هائی می‌توان جست. [...]

رحمانی در اغلب سروده‌های دفتر شعر تازه‌اش سخت به واضح گفتن و خبردادن نشسته است. نشان نمی‌دهد. هر چیزی را که طرح کرده، پایانش را نیز اعلام می‌کند، بدین ترتیب حس قضاوت را از خواننده باز می‌گیرد. با این حال رحمانی شاعر صمیمیت‌هاست و این صمیمیت را در هر مصرع از شعر خویش باز می‌گوید و شاید خصیصهٔ شعر او همین صمیمیت زیاده از حد او باشد. [...]

نصرت رحمانی بدون شک در ردیف شاعرانی است که شعر معاصر

WWW.IRANMEET.COM

نمی‌تواند تأثیرات او را نادیده بگیرد. کار او، شگردهایش در ارائهٔ تصاویر فکری مردم، دست‌شستن از فصاحت و بلاغت بیمارگونه و کلمات تراشیده شده، فراموش ناشدنی است.

بهانه در رگ سن شیهه می‌کشید:

ــ نخواب

زمان بیداری‌ست

هنوز بیدارم

هنوز...[۱۴]

مصیبتی زیر آفتاب و گل برگسترهٔ ماه / رضا براهنی

براهنی، رضا / *مصیبتی زیر آفتاب*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۵۰ ص.

براهنی، رضا /*گل برگسترهٔ ماه*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۷۲ ص.

رضا براهنی از شاعرانِ مشهورِ شعر متعهد در این سال‌ها بود؛ بدون آنکه اعتقادی به تبدیل شعر به شعار داشته باشد. پاره‌ئی از اشعار این دو کتاب تحول چشمگیری نسبت به کتاب‌های پیشین او داشت، ولی تأثیری بر زبان شاعران همعصرش نداشت.

دو شعر از *مصیبتی زیر آفتاب*، و سپس بخش‌هائی از نقد محمدعلی سپانلو و پاسخ دکتر رضا براهنی را می‌خوانیم.

مرگ یک مرد

در رثاء غ. ت. [غلامرضا تختی که شهرت داشت توسط خانوادهٔ شاه به قتل رسیده است.]

چه یادگار سیاهی نهاد بر درگاه

کسی که نعرهٔ خود را به آفتاب رساند

و هیچ رحم نکرد

WWW.IRANMEET.COM

به چشم خویش، به آن آفتاب خرمائی
که هیچ رحم نکرد
و مثل آب رها کرد بازوانش را
که بر سواحل تابانِ شانه‌های بلند
حمایلی ز افق‌های روشنائی بود

غروبِ گونهٔ نابش، هزار مردمک دیده را پریشان کرد
و در حواشی آئینه‌های پیر و کدر
کسی که سایهٔ خود را به آفتاب رساند
به خویش خیره شد و در هراس باقی ماند
و پشت کرد
به این رذالت گسترده بر بساط زمان
و خلق، خلق شهید از کرانه نالیدند:
«به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید
که مرده‌ایم به داغ بلند بالائی»

چه یادگار سیاهی نهاد بر درگاه
کسی که رحم نکرد
کسی که ماتم خود را به آفتاب رساند.

از آن بلندی گل‌ها

از آن بلندی گل‌ها مرا نگاه بکن
که در تمام خیابان به جز جماعتی از خارهای تازه فرو رفته در نگاه نمی‌بینم
کسی که باز تواند مرا نجات دهد
کسی که باز تسلی دهد
فضای سرخ تهی را که قلب می‌خوانند

WWW.IRANMEET.COM

پرنده پر نتواند زدن در این تنگی
شفاعتی بکن این در قفس هراسان را
و از بلندی گل‌ها مرا نگاه بکن

کشیده‌ایم دو تا خط، دو خط راست، موازی، کنار یکدیگر
و هیچگاه چرا ما کنار یکدیگر
نمی‌رسیم به آن دست‌های یکدیگر؟

در این نهایت یأس
شبانه از حرکات تو آفتاب بزرگی
طلوع کرد
در این فضای تهی، سرخ، یأس، یأس بزرگ
دو خط سادهٔ مسعود در نگاه شکفت؛
دو خط سادهٔ مسعود
که از تلاقی باران پدید آمده بود
به من حکومت خورشید را نمایان کرد.

نمی‌رسیم به آن دست‌های گسترده
شفاعتی بکن این در قفس هراسان را
و از بلندی گل‌ها مرا نگاه بکن

نقد و نظر

محمدعلی سپانلو نقدی تحت عنوان «مصیبت، مصیبت» بر مجموعهٔ *مصیبتی زیر آفتاب* نوشت که در *فردوسی* چاپ شد. در بخش‌هائی از این نقد می‌خوانیم:

«[...] من می‌خواهم از بالای شانهٔ کتاب *مصیبتی زیر آفتاب* با گروهی از جوانانِ شاعر و خوانندگانِ جوان شعر که دچار «عوارض مشترکی» هستند

WWW.IRANMEET.COM

صحبت کنم تا خسران عجول بودن، سرسری گرفتن و خود را چشم بسته به تئوری‌ها پرتاب کردن بررسی شود و ببینیم چگونه قریحه و جرقه‌های شعور ذاتی آدم در این میان فروکش می‌کند. و اما کتاب براهنی هم گاه‌گاه جرقه می‌زند و من ابتدا نمونه‌هائی نشان می‌دهم:

ماه سبکی است به مقیاس جدید شعر / [که] ز تنهائیِ شب می‌شکند الهامش (ص ۷). و رنگ‌ها به ساعت صدضلعی / خورشید / مشتاق‌وار می‌نگرند از دور (ص ۶۵). و ماهی که تبعیدی عصرها بود، سوی جهان بازگشته است (ص ۴۴).

این جرقه‌ها در آخرین کتاب شعر براهنی نسبت به گذشته‌اش فزونی گرفته اما ضعف اصلی که «ناشی از شتابزدگی» است به جا مانده، ودر قدم اول ما با نوعی پراکندگی در بیان و از دست دادن بلاغت کلام روبه‌رو می‌شویم. [...]»

منتقد، در جریان بررسیِ «از دست دادن بلاغت کلام»، موضوع غلط‌های وزنی در شعر براهنی را پیش می‌کشد و پس از اینکه موارد اقتضاءِ خارج شدن از وزن را برمی‌شمرد، می‌نویسد:

«اما براهنی در بسیاری اوقات، وزن را از دست می‌دهد بی‌آنکه ضرورتی در کار باشد و با کمی تغییر می‌توان وزن شعرش را اصلاح کرد؛ مثلاً: «دنیای این پرندهٔ بیمار را / چگونه توانی تفسیر کردن؟» (ص ۲۱)، مصرع دوم دچار غلط وزنی است و به سادگی می‌توان آن را اینطور نوشت: «چون می‌توان مفسر بود؟» یا: «حتی اگر تمامی خود را چو گل... / بر روی صفحهٔ کاغذ نگاه داشته باشی» (ص ۲۲) که مصرع دوم را به راحتی می‌توان مثلاً اینطور نوشت، یا چند جور دیگر، «بر کاغذی سفید مصور کنی». یا در این جا: «من ز درویشان خسته / و سیاستمداران ساحر / و مجانین غافل (!) پرسیدم.» که مصرع دوم دچار غلط فاحش وزنی است [...] این غلط‌های وزنیِ قابلِ اصلاح، کم نیست، اما شاعر در مواردی که متوجه بوده و خواسته وزن را درست عمل بیاورد با افزودن کلمات بیکاره

WWW.IRANMEET.COM

به مصرع‌ها، شعر را از معنی انداخته است. مثلاً در اینجا که از چهره‌های مُتَّلون نسل امروز سخن می‌گوید: «پشت خاموشیِ بارانزدهٔ پنجره‌ها / نسل چشمک به زنان شب هرجائی» یعنی نسلی که به زنان هرجائی (هنگام) شب، چشمک (می‌زند)، در حالی که اینجا صفت هرجائی برای شب آمده و فعل (زدن) هم از چشمک حذف شده و به هیچ قرینه‌ئی نمی‌شود از نظر دستور زبان فارسی، یعنی زبانی که بقال و چقال و ادیب و اریب با آن حرف می‌زنند، معنائی برای شعر یافت. [...]

غلط‌های وزنی آنقدر ایرادی نداشت چنانچه خود، مقدمهٔ یک تشتتِ دیگر، یعنی از دست دادنِ کلیت منطقیِ شعر نبود. [...] در این کتاب *مصیبتی زیرآفتاب*، این پریشانی به آنجا کشیده که ما مثلاً استعارهٔ کلیشه‌ئی می‌بینیم. یک کلمه داریم مثلاً «آهو»، جلوی آن چند تا نقطه گذاشته‌ایم. مُهر را می‌کوبیم. استعاره درست می‌شود. آهوی راهبه، آهوی ضمیر،...

برای این مقصود، من در ثلث اول کتاب *مصیبتی زیر آفتاب*، دو شعر را انتخاب می‌کنم: «مصیبت سلسلهٔ گل»، «مصیبتی زیر آفتاب»، به این دلیل که شاعر قبلاً آنهارا مورد پسند خویش و طرفدارانش اعلام کرده بود. و اتفاقاً، شاعر خوب انتخاب کرده، چون دو شعر نمونهٔ کاملِ سبک، و روحیهٔ صاحب خویش است. [...]»

منتقد، این دو شعر را تمام و کمال بررسی می‌کند و با تأکید بر این که حضور کلمات و اشیاء و آدم‌ها و مکان‌ها در شعرهای براهنی، نه در پی ضرورتی شعری، بلکه از روی ندانم‌کاری است، می‌نویسد:

«می‌خواهم خطاب به جوانانی که در این بلبشوی معیارها، ارزش کلمات را فراموش می‌کنند، بگویم: کلمات، پله‌های ظریف آسمان است نه علف خرمن که بشود با جوال بارش کرد و جوال‌ها هم با یکدیگر فرق نداشته باشند.»

بخشِ آخرِ نقد، به کثیف‌نمائی در شعرِ براهنی اختصاص دارد. و سپانلو در این مورد می‌نویسد:

WWW.IRANMEET.COM

«از عوارضی که مُبتلا به شعر جوان ما شده، یکی هم این است که شاعران تصور می‌کنند برای منعکس کردن خشونت و زشتیِ زمانه کافی است از کلمات مُستهجن و موقعیت‌های کثیف، هر چقدر هم بی‌ربط به محمول باشد، استفاده کنند. در واقع برای نشان دادن کثافت، خودشان کثافت‌کاری می‌کنند. من نمونهٔ این تصور را از همین شعر «مصیبتی زیر آفتاب» می‌آورم که با کلمات تف و سفلیس و سوزاک می‌خواهد خشونت و بیرحمی روزگار را نشان بدهد:

و زنی که تُف سفلیسی خود را انداخت روی آواز (!) کبوترها. (ص ۳۸) [...]»[۱۵]

و در شمارهٔ بعد مجلهٔ فردوسی، «پاسخ دکتر رضا براهنی به انتقادات سپانلو، دربارهٔ مجموعهٔ مصیبتی زیر *آفتاب*، تحت عنوان «دفاع از اسطورهٔ انسانِ تاریخی، در شهر معاصر» چاپ می‌شود. او در بخش‌هائی از مقاله‌اش، می‌نویسد:

«[...] آن نوشته، بیشتر یک غرض داشته ــ که بیشتر به یک مرض شباهت دارد تا یک غرض ــ و آنهم اینکه آقای سپانلو کوشیده است ــ و سخت به جان و به تن و به دل ــ تا ثابت کند که آقای سپانلو، غرض از شعر و مفردات و ترکیبات آن را از قبیل شکل و محتوا و مضمون و استعاره و وزن کلمه و غیره را نمی‌فهمد. و چون آقای سپانلو ــ که این قبیل عوالم و عوامل را درک نمی‌کند ــ قلم به دست گرفته، دربارهٔ اینان حرف و سخن رانده است و آنهم سخت، به جد، لازم است که اولاً ثابت شود که چرا او این حرف و سخن‌ها را رانده، و آنهم دربارهٔ منِ ناچیز و شعر ناچیزترِ من؛ و ثانیاً ثابت شود، و سخت دقیق و روشن و صریح، که چگونه او از مقولهٔ ادراک شعر، بطور کلی، و شعر من بالاخص پرت است. و ثالثاً چگونه می‌شود مسائلی را به صورت فنی و دقیق پیرامون شعر مطرح کرد تا اگر کسی خواست داوری بکند به اصول و عقاید مراجعه کند نه ادا و اطوار و لجبازی‌های بچگانه. [...]»

WWW.IRANMEET.COM

او دربارهٔ مورد اول می‌نویسد که:

«در سال ۴۳ یا ۴۴ که منظومهٔ *خاک* آقای سپانلو درآمد، در همین فردوسی یادداشتی نوشتم به اعتراض که نَفَس نمی‌تواند پنجاه طول فاعلاتن را یکجا ادا کند، [...] از آن پس تاکنون آقای سپانلو این شیوهٔ مرضیه را پیشهٔ خود کرده است و هنوز با مصرع‌های نسبتاً کوتاه شعر می‌گوید. در آن زمان علت وجود تشتت در *خاک* را هم گفتم، ولی آقای سپانلو به جای آنکه از این کار عبرت بگیرد، همینکه *شبی از نیمروز* درآمد، بلافاصله کوشید طی مقاله‌ئی مفصل جواب بدهد. [...]»

سپس به یک‌یک ایرادات سپانلو پاسخ می‌دهد و می‌نویسد:

«هم «چگونه توانی تفسیر کردن؟» و هم «بر روی صفحهٔ کاغذ نگاه داشته باشی» نه از اول مطو بلکه از وسط صفحه شروع شده‌اند و به همین دلیل از نظر وزنی در ادامهٔ وزن سطر اصلی هستند. حالا این دو سطر را تقطیع می‌کنیم و فقط برای سهولت، تمام کلمات آنها را در ادامهٔ هر یک از سطرها می‌نویسیم:

دنیای این پرندهٔ بیمار را چگونه توانی تفسیر کردن
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات

حتی اگر تمامی خود را، چو گل، بزرگ‌ترین گل، بر روی صفحه کاغذ نگاه داشته باشی
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات فعولن

[...].»

و دربارهٔ ایرادِ سپانلو به مصراعِ «نسلِ چشمک به زنان شب هرجائی» می‌نویسد:

«این معنی کردن صرفاً از روی بیشعوری و بیهوشی است. این شب، شبِ زمانه و شبِ عصر ماست که هرجائی است. من اصلاً به زنان هرجائی کاری نداشته‌ام. [...]». و پس از اینکه به این نتیجه می‌رسد که: «۱.

WWW.IRANMEET.COM

آقای سپانلو ذات شعر را نمی‌فهمد؛ ۲. آقای سپانلو وزن شعر را نمی‌فهمد؛ ۳. آقای سپانلو زبان فارسی را خوب نمی‌داند؛ ۴. آقای سپانلو شیطنت و تقلب می‌کند؛ ۵. آقای سپانلو شعر را به گز نثر می‌سنجد.»

می‌نویسد:

«حالا می‌رسم به تصور غلط او از شعر مصیبتی زیر *آفتاب*»[۱۶]

البته بحث به همین جا خاتمه نمی‌یابد. در شمارهٔ بعد (۱۰۲۲)، دوباره آقای سپانلو پاسخ می‌دهد و می‌نویسد که براهنی از شرم حضور دیگران سوءاستفاده کرده و من می‌خواهم تکلیفش را روشن کنم. بعد منوچهر آتشی علیه براهنی وارد عمل می‌شود و نقد براهنی را لجبازی بچگانه و بی‌ادبانه‌ئی می‌داند،...

ازدیگر نقدهای خواندنی *برگل برگسترهٔ ماه*، یادداشت خسرو گلسرخی بود که در بخش «عیارسنجی کتاب» در روزنامهٔ *آیندگان* چاپ شد.[۱۷]

از صدای سخن عشق و بر بام گردباد و زان رهروان دریا / اسماعیل خوئی

خوئی، اسماعیل / *از صدای سخن عشق*. ــ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۱۱۲ ص.

خوئی، اسماعیل / *بر بام گردباد*. ــ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.

خوئی، اسماعیل / *زان رهروان دریا*. ــ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۱۱۱ ص.

پیش از این تاریخ، دو مجموعه از خوئی با نام‌های *بی‌تاب* ــ در سال ۱۳۳۵ ــ و *بر خنگ راهوار زمین* ــ در سال ۱۳۴۶ ــ منتشر شده بود، که مجموعهٔ نخستین، نازل و مجموعهٔ دوم ــ به رغم بسیاری ارزش‌های ادبی ــ آشکارا متأثر از زبان مهدی اخوان‌ثالث بود. اسماعیل خوئی با مجموعه‌های سه‌گانه چهل و نه، به زبانی مستقل و متشخص دست می‌یابد و مطرح‌ترین و فعال‌ترین شاعر دههٔ پنجاه می‌شود.

اگرچه خوئی در این سه مجموعه نیز هنوز در پاره‌ئی از اشعار تحت تأثیر زبان اخوان است و همچون شاعران اجتماعی آن سال‌ها، هنوز زبانی

WWW.IRANMEET.COM

کنایی و تمثیلی دارد و به قول خود او: «باز گویا باید / گفتنم مثلِ نگفتن باشد / باز باید درِ صندوقِ خیالم را بگشایم / و ببینم در آن / قامت دیدن را، از ململِ پوسیدهٔ تمثیل / گودگون پیرهنی آیا هست؟» ولی با همین مجموعه‌هاست که شعرش، به سبب گسترش صبغهٔ فلسفی در آن؛ به مرور از جنبهٔ کنائی و تمثیلی دور می‌شود و همخوانِ با محتوای فلسفی ـ تغزلی، وزنی نرم و مُنعطف و دلپذیر می‌یابد و زبانش به استقلال و تشخص روشن می‌رسد.

زبان خوئی ـ چه در آنوقت‌ها که کاملاً تحت تأثیر زبان اخوان‌ثالث بود، و چه بعدها که استقلالی یافت ـ همواره زبانی پیراسته، و درست و فخیم بوده است؛ ولی فلسفه که در شعرش برجسته و آشکار می‌شود، زبانش هر چه بیشتر به توصیف و توضیح و نثر می‌گراید، ـ که البته به نفع جوهر شعرش نیست.

پس از انتشار مجموعه‌های اخیر خوئی، چندین نقد بر آنها نوشته شد که ما پس از خواندن چند شعر از وی، نقد خسرو گلسرخی را که تحت نام «شاعری در کشاکش تضادها و دلبستگی‌های خویش» در روزنامهٔ *آیندگان*، در همین سال چاپ شد، می‌خوانیم.

شعری از مجموعهٔ *زان رهروان دریا*:

در آفتاب بزرگ

ـ «عجیب از خود دور افتاده‌ئی!»
هماره ناشناخته‌ئی در من
با من می‌گفت:
ـ «عجیب از خود دور افتاده‌ئی!»
و گر گذارم بر دریا بود...
به موج‌ها می‌پیوستم.
به سوی ساحلِ همواره پیش می‌راندم

WWW.IRANMEET.COM

و سوی ساحلِ همواره
سوی بودن بود.
همواره می‌خواندم:
ـ «ماندن نبودن است؛
بودن روانه بودن...»

و بود و بود... تا آن آفتاب دیگر در من دمید.

خوشا
هزارگانه نبودن؛
خوشا یگانه شدن با خویش.

به نیمروزی ژرف و بلند چون تابستان،
باری،
دیگربار،
از آسمانی آرام چون پذیرفتن
بر دره‌های افتادن تافتم؛
و ذات خود را،
بر بستر حقیرترین رودهای سرگردان در شنزار
بزرگ، چون دریا، یافتم.

ـ «عجیب از خود دور افتاده‌ام!»
به خود گفتم.
و آفتابی دیگر در من دمیده بود.

در آفتابی حقیر

WWW.IRANMEET.COM

مثل شکفتن در بهار دهکده‌یی
که باغ‌هایش تنها گنجایش سرایش گنجشکی را دارند،
صعود دریا تا ابر
باران گشته بود؛
سقوط دریا از ابر
جوی؛
و سال‌ها بود ــ از گمشدن ــ
که جوی‌های پریشان بودند:
هزارگانه
و بیم دیداری ناگوار با مانداب...

در اوج تابستان، اما
ناگاهان،
دیگربار
حقیقت آمد؛
و زیر ایثار ناگهانی‌ی رگبار
دوباره جنگل توفان بارآور شد:
و سیل‌های خروشان در یکدیگر آویختند،
درهم ریختند؛
و بار دیگر
در آفتابی بزرگ چون جاویدی
دریا دریا شد:
من من شدم.
بیست و نهم تیر ۴۹ ــ تهران

شعری از مجموعهٔ بر بام گردباد:

WWW.IRANMEET.COM

در امتداد خیابان

زردپوشان به چه می‌اندیشند؟
صف به صف
ستوار
استاده به جای،
چون ستون‌هائی از پولاد
که بر آنها بامی از باد...
به چه می‌اندیشند این مردان؟
می‌تواند بود
آیا
کانسوی دانستن
دردی انداخته باشد چنگ
با دل این بیدردان؟
ـ بیدردان؟!
ـ آری:
اینچنین، از دور که بینی‌شان، پنداری
در نگاه هر یک
چنبرهٔ ساکت بی‌حسِ هولی‌ست:
همچنان ماری افسرده ز سرمای زمستانی.
وای ـ
وای اگر سر بردارند!
پدران‌شان در مزرعه دارند دیانت می‌کارند
و نگاه هو یک
ـ فواره‌ئی از حیرت،
بر شده تا دل افلاک ـ

WWW.IRANMEET.COM

گوئیا می‌گوید:
ـ «ابرها، این همه ابر، این همه ابر،
آخر از چیست که امسال نمی‌بارند؟...»

آه، باید، به حقیقت باید،
باید اینان بپذیرند
آن صدا را، کز غرش هر رعد به گوش آید:

ـ «ابرها گاوان‌اند.
شیرشان را می‌خواهی نوشید؟
آستین‌ها را باید بالا بزنی،
و پذیرا باشی امکان لگد خوردن را:
ابرها را باید دوشید.
ورنه از اشک بر افروزی اگر صد فانوس
تیرگی‌های افق را، در چار جهت
همچنان خالی خواهی دید،
ور نکوتر نگری
پیِ هر بارش مصنوعی نیز
خشکسالی خواهی دید...»

پدران‌شان در مزرعه دارند دیانت می‌کارند.
و برادرهاشان، در غربت شهر،
میهمانانی ناخوانده،
گیج، گم، سرگردان،
رانده،

WWW.IRANMEET.COM

وامانده.
و شگفتا! دردا!
مثل این است که این بیدردان:
زردپوشان را می‌گویم...

[اینک آن لحظه که باید گفت.
اینک آن لحظه که باید عریان گفت.
شعر خوب
مثل دیدن عریان است.
آه، اما من
با حروف سربی پیمانی دارم
و حروف سربی
دیرگاهی است که از عریانی می‌ترسند.
باز گویا باید
گفتنم مثل نگفتن باشد.
باز باید درِ صندوق خیالم را بگشایم
و ببینم در آن
قامت دیدن را، از ململ پوسیدهٔ تمثیل
گردگون پیرهنی آیا هست؟

هست:]

... زردپوشان را می‌گفتم:
مثل این است که این بیدردان
هم از این خاک نروئیدند؛
هم از این آب ننوشیدند؛

WWW.IRANMEET.COM

و ـ همانگونه که من ـ
هر یکی برگی از این باغ نیند.

مرگ خود را،
باغ
فوج جراری از زرد می‌آراید.
باورم نیست، خداوندا!
خواب می‌بینم پنداری:
بنگر، آن روح خزان است که، با دندان‌های زردش،
می‌خندد و می‌آید.

لحظه‌ئی سرخ
ـ که می‌دانی ـ
در راه است.
دیر یا زود
خشمی از دوزخ خواهد گفت:
ـ «آتش!»

گل یاس غمگینی را دیدم
رسته بر ساقهٔ بیداری
نگران در زردان:
ـ «با که بگویم
(می‌خواند و سری می‌جنباند)
که دلم خونین است؛
و که می‌سوزم، می‌سوزم، می‌سوزم از این
که چرا چونین است،

WWW.IRANMEET.COM

و چرا چونین‌اند اینان:
این خطرناک‌ترین مسکینان
وحشت‌انگیزترین فوج ندانستن
و توانستن...»

شانزده آذر ۱۳۴۶ ـ تهران

شعری از از صدای سخن عشق:

غزلوارهٔ ۵

در ازل پرتو حُسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
حافظ

در من امشب ترنم غزلی است.
دلم امشب ستاره باران است.
واژه‌ها را خبر کنید.

واژه‌ها را خبر کنید
تا که با کوزه‌های خالیِ خویش
بشتابند سوی من
کامشب
در من است آنچه در دف باران
و آنچه در نای چشمه‌ساران است.

عشق پیدا شده است
پرنیانِ وزیدنش
در باد
گونه‌ام را نواخت.

WWW.IRANMEET.COM

عطر او بود در طراوت صبح.
عشق پیدا شده است
می‌دانم
عشق پیدا شده است بار دگر.

آی دل
آی خاکستر غریب
وزش شعله را بنوش
بنوش!

مژده، پائیز جان!
کان پرستوی رفته برگشته است
باز، در دشت‌های خاکستر
جام آلاله شعله‌ور گشته است.

مژده، شب جان!
بال بگشوده نور
«همه آفاق پرشرر» گشته است.

مژده، خاموشیِ لطیف!
شعر سرشار!
در من امشب ترنم غزلی است
دل من دل شده است دیگر بار.

ازلی دیگر است این پیوند
پرتو حسن توست

WWW.IRANMEET.COM

و تجلی و
نردبام سرور.

دیگر آن به که هیچ دم نزنم.

نقد و نظر

خسرو گلسرخی در بخش‌هائی از یادداشت مغشوش و مخدوشی (که به نظر می‌رسد آکنده از اغلاط چاپی هم باشد)، دربارهٔ مجموعه‌های اخیر اسماعیل خوئی، می‌نویسد:

«[...] این سئوالی است که ما همواره از خویش می‌کنیم: چرا شعر ما از عنصر دینامیکی عاری شده، و چرا نه جذبه دارد و نه ما را منقلب می‌کند؟ شاید یکی از عوامل مهم آن، این نکته باشد که شعر ما با سرعت به سوی «طبقه‌ای» شدن به پیش می‌تازد و اسیر ضابطه‌ها و منافع و خودخواهی‌های قشر به اصطلاح روشنفکر شده است:

این اواخر بیش از هر چیز دیگر در ادبیات، شعر داشته‌ایم و راستی یک سطر از این انبوه کتاب‌های شعر را به یاد می‌آوریم، که شما را ولو لمحاتی بس کوتاه منقلب کرده باشد؟ و بتوانید با آن به عنوان یک بازتاب از جامعه خویش خلوت کنید؟ این جذبه‌های ناشی از عوامل تولید در ارتباط با معیشت، این مالکیت‌های کوچک و این جامعهٔ مصرف در حال تکوین، شاعر را تفاله کرده، او با اصل خویش، با وجدان خویش، و با آنچه که موقع تاریخ به او سپرده، بیگانه و مهجور مانده است و روز به روز گام برداریش به جلو، در خود جمع شدن است. سال‌های پیش را به یاد آورید که چگونه یک شعر زمزمه می‌شد، به میان توده‌ها می‌رفت و چگونه با فرهنگ عامه پیوند می‌خورد... واینک بُرد شعراز درگاه کافه‌ها، فراتر نیست.

سه دفتر شعر از اسماعیل خوئی را ورق می‌زنیم: *بر بام گردباد*، *زان رهروان دریا*، *از صدای سخن عشق*. اسماعیل خوئی در مجموع این سه

WWW.IRANMEET.COM

دفتر با توجه به انتظاری که از شعر در اینجا سخن آن می‌رود، شاعر کامیابی نیست، تنها با درنگ به تکه‌هائی از شعرهای از سال «چهل» به بعد اوست که در این مقاله ارزشی فراهم می‌آورد تا کار او را به داوری بخوانیم. قبل از هر چیز باید کارنامهٔ چندین ساله شعر خوئی را دید. اسماعیل خوئی شاعری است وابسته به نئورمانتیک‌ها، و از سوی دیگر، به سنت‌گرایان افراطی شعر امروز، شعر او در گذشته، شعری است که در خور هیچگونه ارجگذاری نیـــت، تنها می‌توان آن را به عنوان ابتدائی‌ترین تجربیات یک شاعر تحمل کرد.

خوئی در بر خنگ *راهوار* زمین گام در جای پای اخوان‌ثالث می‌گذارد و این کتاب او با توجه به نفوذ اخوان‌ثالث، فاقد هرگونه آزادگی، حس و جهان‌بینی یک شاعرست، شعرهائی است بسیار حسابگرانه، از پیش اندیشیده شده، که نه تنها عنصر پویائی ندارد، بل همه عوامل شناخته شدهٔ شعر اجتماعی و غیراجتماعی اخوان‌ثالث را در خود فراهم آورده است. در نتیجه ما می‌توانیم به آسانی از گذشتهٔ او در تجربه و طبع‌آزمائی شعر، با توجه به نقطه‌نظرها و جبهه‌گیری‌هائی که برای خود به تازگی فراگرد آورده، درگذریم.

اسماعیل خوئی شاعری است که او را باید در تضادهای طبقاتی‌اش جستجو کرد، با همه مختصات و ویژگی‌های آن. او همهٔ سرگردانی‌ها و درماندگی‌های نسل خویش را در گزینش یک راه و روش به دوش می‌کشد و بدین لحاظ است که او گاه، رها در باد، رقص صوفیانه می‌کند و گاه کشن و منقلب به عوامل و بنیادهای اجتماعی راه می‌برد. راه خوئی کدامست؟ بدون شک راه دوم است، زیرا این حقیقت را با سروده‌های واپسین‌اش در میان می‌گذارد.

باید دید خوئی بیشتر به کار شاعرانهٔ خود، به طبع‌آزمائی خود و یا اصولاً به هدفی که در شعر سراغ آن را می‌گیرد، عشق می‌ورزد؟ همچنان که هدف او را در شعر نباید انکار کرد ــ با آنکه گاه سروده‌هایش واقعاً

WWW.IRANMEET.COM

سست است ــ باید این نکته را نیز یادآور شد که بیشترین سهم را در سه دفتر شعر اخیر او، کارهای صرفاً «شاعرانه» و نیز طبع‌آزمائی و تفنن با خود برده است.

کار خوئی که از جنبه‌های استتیک چندان در خور توجه نیست، این سئوال را مطرح می‌کند: که چرا شاعری که می‌خواهد استتیک را فدا کند،تا بدین پایه دچار خودبینی و شرر و جذبه درویش مسلکی می‌شرد؟ چرا دفترهایش سرشار از شر و شررش یک شاعر اجتماعی نیست؟ چرا در برابر دوبیتی‌هائی که فی‌المثل در «لندن» سروده چنان تسلیم شده که به آن اجازه ورود به دفترهای شعرش داده است؟ آیا این یک دلبستگیِ بسیار سطحی به کار شعر، جدا از هدف نیست؟ خوئی در آخرین سروده‌هایش در چند سال اخیر با مفهومی تازه از شعر اجتماعی آشنا می‌شود، شاعری که در سال ۳۵ سروده:

«بُوَد رخساره‌ات آئینهٔ من، خیالت همدم دیرینه من، دلم خواهد شبی چون ماه بر آب، بلغزد سینه‌ات بر سینه من» و اینک می‌سراید، «وسیل می‌گوید: تمام گودی‌ها را باید پر کرد و کوه و دره نباید باشد» ــ یا: «جنوب شهر ویران خواهد شد، و جای هیچ غمی نیست: جنوب شهر را آوار آب ویران خواهد کرد، شمال شهر را ــ ویرانی جنوب...».

خوئی با آنکه در چشم‌اندازش حقایقی از جامعه مطرح شده، و آن را به جد می‌گیرد ــ و در صمیمیت او هیچ شکی نیست ــ ولی گاه چنان کارش فرومی‌افتد، و چنان تزلزل می‌گیرد که اگر خوئی کشن و ناباور، آن خوئی که تضادها و ویژگی‌های نسل سرخوردهٔ خود را به دوش می‌کشد، از یاد می‌رود، شاعری در چشم می‌نشیند بسیار رمانتیک، آسیب‌پذیر و بسیار سطحی. شاعری که از چشم‌گردانی‌های خود در زندگی، تنها دلپذیری لحظات خصوصی ــ که لامحاله نمی‌تواند شعاع آن، بُرد آن عمومیتی را در برگیرد ــ می‌بیند، به زمزمهٔ شاعرانه می‌نشیند، و بدون آنکه به معضلات و عوامل جدی بپردازد عوامانه می‌سراید: «شاید آن

WWW.IRANMEET.COM

صحنه پیکار بگیرد ما را ــ نه بدان جرم که «اسرار هویدا» کردیم [...]. سنت‌پرستی خوئی دست او را در گزینش راهی واقعی بسته است و او گوئی جز مکاتب غزل سنتی ما، چیزی را پیش‌روی ندارد و «اجباری» راهی او را ملزم می‌کند که این مکاتب را هرگز از یاد نبرد. در حالیکه شعر تغنی و چنگ، چیزی به او نمی‌افزاید، و او را در ورطه‌ای رهنمون می‌کند که از جبهه‌گیری خویش مهجور می‌ماند. عوامل بنیادی اینگونه سروده‌های خوئی چیزی نیست که در ذهن او رسوب کرده باشد و به صورت زلالی شفاف که ناشی از تجربیات و کندوکاو اوست باشد. گوئی شعرهائی است موروثی، که فرزند با توجه به میراث پدر، ملزم به حفظ آن است. خوئی را باید جدا از این معضلات و ضایعات شعری دید، زیرا او با سرایش‌های اواخر خود، این جدا دیدن را باعث می‌آید. خوئی شاعری است اگر چه جهش نمی‌کند، ولی لنگان لنگان راه را هموار می‌کند. [...]

اسماعیل خوئی، شفیعی‌کدکنی و نعمت میرزازاده را باید از فرزندان خلف شعر اخوان‌ثالث دانست، زیرا این هر سه از شیفتگان و غرق‌شدگانی هستند در زوایای پنهان و آشکار شعر ثالث؛ و اگو شعرشان گاه بی‌امضاء باشد با شعر ثالث ممکن است اشتباه گرفته شود و این نه در تمامت کار اینان، بل در قسمت بزرگی از کارشان موج می‌زند. منتهی در این میان اسماعیل خوئی ذهنی گیرنده و باز دارد، اگر از زبان شعری خوئی درگذریم، شعرش نگاهی بازگویندهٔ روابط خاصی از جامعه است، با واقعگرائی و ایجاد شکاف دردمل‌های کورکه گاه‌خواننده را به‌درد می‌آورد و او را جابجا می‌کند. ولی زبان او آن‌سان برانگیزاننده و قاطع و برنده نیست، درویش‌وار و پریشان است. ــ اگر این را بپذیریم که شعر اجتماعی نیاز به زبانی پویا دارد و انگاره‌هائی خاص و طرز تلقی ویژه‌ای می‌طلبد. خوئی در پی زبانی پویا نیست و این بی‌ارتباط با جهان‌بینی او نیست.

آنچه که بیش از همه افق و دید خوئی را پر کوده است، «بودن» یا «نبودن» است. فاصلهٔ این دو، چندان به چشم او نمی‌نشیند، و همین است

WWW.IRANMEET.COM

که او را اسیر فلسفه‌های خشک و بی‌جان می‌یابیم. خوئی می‌خواهد به نوعی، شعر را با فلسفهٔ کلی هستی آشتی دهد و چون پرداخت به چنین چشم‌اندازی از شعر دشوار است، (و در شعر سنتی ما سرشار است و اشراق و شور و جذبهٔ کافی به همراه دارد) شعر او عامیانه کشش می‌شود، زیرا ابزار کار خوئی بسیار ابتدائی و متروک است. ارائهٔ چنین فلسفه‌ای، زبانی به غایت رسا می‌خواهد و باید چنان شاعر به استتیک توجه کند که خواننده سنگینی و بار خشک محتوای شاعر را تحمل کند. در حالیکه خوئی فلسفه را با شعر می‌آمیزد و بدون توجه بدین نکته که آشتی چنین فلسفه‌ای خشک با شعر آسان نیست، راه می‌سپرد.

بیشترین سهم را در سه دفتر شعر خوئی، شعرهای خیام‌وار او با خود می‌برد. خوئی چون «خیام» زندگی آسان را همواره در جدائی از اصل دردناک خویش می‌جوید. و برای او «انسان» انسان است و مهم نیست که در کجاست. [...] یک شاعر همواره در برابر سرنوشت تحمیلی قومش قد می‌افرازد و پنجه در پنجه آن می‌افکند و به عنوان یک فرد از یک قوم که بار موقع تاریخ بر دوش اوست، به ستیز برمی‌خیزد تا موج‌های عملی جامعه علیه «تحمیل» ایجاد شود و خوئی اغلب متأسفانه، این نیست ــ این شاعری که باید باشد ــ شاعری است که در حقیقت جوئی‌های خود اهمال می‌کند. به شور کاذب پناه می‌برد. و شبانه‌ها و شبگردهای او شگفت‌آورترین لحظات زندگی اوست، با همه صمیمیت‌ها و تلخی‌های آن. این «توقع» را خود خوئی با سرایش چند شعر به غایت واقعگرایانه و اجتماعی، در آدم به بار می‌آورد که او با شاعر «درویش مسلک»، «میخانگی» و مسائلی در این ردیف نمی‌تواند باشد. زیرا شکل او در قالب یک شاعر مردم‌گرا و اجتماعی است:

«باور کنید مردم ــ باور کنید ــ باور کنید ــ از ما سخن بگویید ــ ما را بزرگ بدارید ــ ما استکان اول خود را ــ هر شب به افتخار شما می‌نوشیم» این تکه را با واقعیت موجود برابر نهید. آیا واقعیت موجود آن نیست که

WWW.IRANMEET.COM

همواره ورطه و شکاف میان توده‌های مردم و طبقهٔ خاص روشنفکر ایجاد شده است؟ آیا این سخن شاعر، صراحتی نیست از این حقیقت دردناک که ما را دیگر با مردم سروکار نیست و در دل از این ناباوران نفرت می‌پرورانیم، و تنها هنگامی که «ابر ودکا می‌بارد» همین مردمی که ما را به هیچ می‌انگارند، چنان جذابیت به خود می‌گیرند، که ما از آنان ملتمسانه می‌خواهیم باورمان کنند.

ما در کجا هستیم؟ برای که شعر می‌گوئیم؟ برای خودمان؟ به طور حتم هدف ما این نیست که برای خودمان بسرائیم. ما می‌خواهیم دیگران باورمان کنند و درد همینجاست.

خوئی را از سوی دیگر می‌بینیم در *از صدای سخن عشق* که خود را به سوی تغزل می‌کشاند. تغزل خوئی به استثنای دو «غزلواره»، تغزلی است بسیار متروک که علاوه بر آنکه از جهان‌بینی یک شاعر امروزی عاری است، از جنبه‌های زیباشناسی نیز در خور تعمقی فراوان نیست. کلمات خوئی در تغزل، همان کلمات متروک، مکرر و خاک‌خوردهٔ شعرهای سنتی است و پیوند کلماتش گاه خواننده را عصبانی می‌کند و آن گیرائی خاص شعر تغزلی را ندارد. یک شعر گیرا همیشه چیزی دارد پنهانی و نهانی و خفته در شکل و درون خویش، که وجه مشخص و معلومی ندارد، تا بتوان انگشت بر آن نهاد، این هیأت نامرئی شاید همان گرمائی و شور و شورش شاعریست در لحظه‌ی سرودن و بی‌خویشی. این هیأت نامرئی هر چند در شعرهای تغزلی خوئی تجلی می‌کند، ولی عمرش در طول خواندن یک شعر بسیار کوتاه است. در هر «بن‌بست» شور غنا می‌تواند به مدد شاعر بیاید تا مردم که دریچه‌های امید ساز به روی‌شان بسته است، توجه‌شان به عواطف والای بشری معطوف شود و با برابر نهادن آن با زندگی روزمرهٔ شکننده، که حتی فرصت اندیشیدن را از آنان باز می‌گیرد، نوعی نتیجه که آن روی زندگی است، نشانه گیرند، همچنان که «سخن عشق» در اردوگاه‌های نازی، اسیران را به مقاومت واداشت. این نکته را

WWW.IRANMEET.COM

نباید انکار کرد، در تغزل، خوئی راه نیامده‌ای را نیز هموار کرده است ولی خود در کشاکش این راه گرفتار سنت آمده و آن والائی را که جابجا با آن در تکه‌هائی *از صدای سخن عشق* مواجهیم، فرو نهاده و به تاریکی‌های مشخص غزل پیش رفته است.

ارزش خوئی در این نیست که او هرگونه شعری را برای هرگونه پسندی ارائه داده است، ارزش خوئی در پویائی اندیشه اوست که در انتظار یک تن‌پوش به غایت رسا، همچنان عریان باقی مانده و با همه عریانی خود، می‌گزد و می‌سوزاند.

خوئی را باید شاعر بی‌باوری‌ها، تضادها و ارزش و باورهای مسخ شده دانست. او شاعری است وابسته به همهٔ آمال و خواست‌های سرخورده بینابین دو نسل. نسلی در برزخ، که سرش را می‌تواند به هر دری بزند تا دریچه‌ای گشوده شود. اسماعیل خوئی با آنکه از نظر عناصر تشکیل بخش شعری، ضعیف می‌نماید و اهمال او در گزینش سروده‌هایش لطمهٔ فراوانی به موقع او زده است، ولی به او می‌توان به عنوان یک شاعر مقاوم، که می‌تواند راه بکوبد و هموار کند و آگاهی هنر و وظیفه را درهم آمیزد دل بست.

نگاه‌های رها

ــ هماره عاشق پرواز دور و بلند ــ
اگر غبار نفس‌های من گذشت؛
و دسته‌دسته ز دیوارهای شیشه گذشتید،
دگر به غربت این آشیانه باز نگردید.[۱۸]

سحوری / نعمت میرزازاده (م. آزرم)

میرزازاده، نعمت (م. آزرم) / *سحوری*. ــ تهران: رَز، شهریور ۱۳۴۹، ۱۷۳ ص.

اگرچه سعید سلطان‌پور، بانی شعر چریکی ایران و *صدای میرا*

WWW.IRANMEET.COM

نخستین مجموعهٔ شعر چریکی در ایران بود، ولی نخستین مجموعه از ایندست که در ایران شهرت فراوان یافت، سحوری بود.

به نظر می‌رسد که علتِ شهرتِ بیشتر سحوری نسبت به *صدای میرا* (که پرشوروخروش‌تروپُرصلابت‌تر ازسحوری بود.) چهارچیز بوده است:

۱. موضع تند ضدغربی (غربزدگی) شاعر، به تأسی از جلال آل‌احمد، مرشدِ بخش اعظم روشنفکران سنتیِ آن سال‌ها.

۲. نفحهٔ دینی اشعار، (بویژه که پیشتر، شعر بلند *پیام* در قالب قدمائی و مضمون مذهبی از شاعر سحوری چاپ شده و او را به عنوان شاعری مذهبی باگرایش تند سیاسی می‌شناختند.)

۳. زبان پخته‌تر و لحن فخیمِ خراسانیِ آزرم که تسلط او را بر ادب قدیمه نشان می‌داد؛ اگرچه سعید سلطان‌پور نیز خراسانی بود.

۴. اوضاع زمانه و رشد تمایلات چریکی در بخش عظیمی از روشنفکران که قابل سنجش با دو سال پیشتر نبود.

بدین ترتیب، بعد از *از زبان برگ* از شفیعی‌کدکنی که در بهار ۱۳۴۷ منتشر شد، سحوری به همراه عبور از علی موسوی‌گرمارودی، نخستین مجموعه‌های مذهبی شعرنو قابل اعتنا، از آغاز پیدایش شعرنو تا سال ۱۳۴۹ بوده‌اندکه نشر می‌یافت. این چند مجموعه، بویژه سحوری، بعد از *از زبان برگ*، عامل نزدیکی بیشتر سنتگرایان ادبی ــ مذهبی ایران با شعرنو بوده است.

ظاهراً سحوری در فاصلهٔ اندکی بعد از چاپ توقیف شد. ولی دستنوشته‌های متعدد آن، بلافاصله تکثیر شد و دست به دست گشت و به علاقه‌مندان رسید.

چنان‌که پیشتر نیز گفته شد، محلِ نقد مجموعه‌های سیاسی، عموماً نه مجلات، که جُنگ‌ها و بویژه محافل روشنفکری بود. چنین بود که در نشریات رسمی کشور در آن وقت، هیچ نقدی بر سحوری چاپ نشد.

دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم.

WWW.IRANMEET.COM

بارعام

[به مناسبت جشن‌های دو هزار و پانصد سالهٔ
شاهنشاهی و ورود میهمانان خارجی]

به شادمانیِ این سالروز تاریخی
تمام خلق گرسنه
میان سفرهٔ فقری
ـ به طول و عرض فلات ـ
به صرف وعده
ـ غذای یگانهٔ ملی ـ
درون خانهٔ خود
میهمان ما هستند.

مشهد، ۴۸

مجسمهٔ آزادی

در شهر برج و باروی آن آسمانخراش
آنجا که هر بنای مهیبش
خود، گاوصندوقی است عظیم
ـ ز پولاد ـ
تا غارت سراسر آفاق را
ـ به شکل دلار ـ
در خود بیاکند،
و حفره‌های سیر ناشده‌اش
هر روز منتظر کشف سفره‌ئی است؛
آنجا
غولی خشن ـ به صورت بانوئی معصوم ـ

WWW.IRANMEET.COM

بر تلّی از دلار ستاده است
دستی فراز کرده، نگهدار مشعلی
در آستین دیگرش اما
دانسته نیست، چیست
این پیکره مبشر آزادی‌ست:
آزادی ربودن
آزادیِ هجوم.

بر تلّی از دلار ستاده است
در دست مشعلی‌ش فروزان
غولی خشن ــ به چهرهٔ قدیسی ــ
با مشعلی عظیم که با آن
اعماق بیشهٔ بولیوی را
روشن کند
و آنگاه
با دست دیگرش «چه گوارا» را
خنجر به قلب فرود آورد
وندر نهان جنگل کنگو
آتش دمد به جان لومومبا.

بر تلّی از دلار ستاده است
با مشعلی عظیم که با آن
آتش پراکند به ویتنام
با مشعلی عظیم که بر آن
دزدان بازگشته ز غارت را
بر عرشه‌های سرکش کشتی‌ها

WWW.IRANMEET.COM

از دورتر سواحل دریای نفت
وز آن سوی کرانهٔ الماس و کائوچو
ـ چون رهنما ـ به خویش فراخواند،

بر تلّی از دلار ستاده است
این پیکره مبشر آزادی است:
آزادی ربودن
آزادی هجوم.

اینک هزار کشتی تاراج
از چار سوی پهنهٔ گیتی
خشنودی فرشتهٔ آزادی را
ـ با ارمغان آنچه توان یافت ـ
رو سوی این گرسنه روان‌اند.

ای غول! ای مزور قدیس!
ای مشعل!
ای چراغِ شب رهزنان دریائی!
با باد شرق
بر تو
سرانجام می‌وزم.

مشهد ـ آذر ۴۶

عبور / علی موسوی‌گرمارودی

موسوی‌گرمارودی، علی /عبور. ـ تهران: توس، اردیبهشت ۱۳۴۹، ۱۲۰ ص.

گفتیم که علی موسوی‌گرمارودی به همراه نعمت میرزازاده (م. آزرم) و

WWW.IRANMEET.COM

شفیعی‌کدکنی نخستین شاعرانی بودند که با رویکردی مذهبی (اسلامی) به سرودن شعر در قالب‌های نیمائی و نوقدمائی پرداختند. با این تفاوت که آزرم، به سبب گرایش تند به خطمشی چریکی، کمتر در مجامع فرهنگی و مجلات حضور پیدا می‌کرد و شهرتش عمدتاً محفلی بود، و گرمارودی با پاره‌ئی از مجلات موجه روشنفکری همکاری نزدیکی داشت و اشتهارش عام‌تر بود؛ و این اشتهار، بویژه هنگامی گسترش یافت که در مسابقهٔ شعرنو، به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن بعثت پیامبر اسلام، که مجلهٔ یغما در مهر ماه سال ۱۳۴۷، برگزار کرده بود، شعر «خاستگاه نور» او، در میان اشعار رسیده از سراسر کشور، برندهٔ بهترین شعر شد، در نشریات فراوانی به چاپ رسید و در کنگره‌ها و محافل مذهبیِ زیادی خوانده شد. البته گرمارودی در عبور ــ به رغم زبان سالم و زنده ــ هنوز تشخصِ نافذ و استقلال زبانی لازم را نداشت که شعرش به تنهائی شاخه‌ئی تحت نامِ شعرنوِ مذهبی به وجود آورد.

بخشی از شعر «خاستگاه نور» را از عبور می‌خوانیم:

غروبی سخت دلگیر است
و من بنشسته‌ام اینجا، کنار غار پرت و ساکتی، تنها
که می‌گویند: روزی، روزگاری، مهبطِ وحی خدا بوده‌ست.
و نام آن «حرا» بوده‌ست.
و اینجا سرزمین کعبه و بطحاست
و روز از روزهای حجِ پاکِ ما مسلمان‌هاست...

برون از غار...
ز پیش روی و زیر پای من، تا هر کجا سنگ و بیابان‌ست
هوا گرم است و تبدارست اما می‌گراید سوی مردی، سوی خاموشی،

WWW.IRANMEET.COM

وخورشید از پس یکروز تب، در بستر غرب افق، آهسته می‌میرد...
و در اطراف من از هیچ سوئی، ردپائی نیست
و دُوْرِ من، صدائی نیست.
فضا خالی است.
و ذهن خسته و تنهای من، چون مرغ نوبالی،
ـ که هر دم شوق پروازی به دل دارد ـ
کنار غار، از هر سنگ، هر صخره
پرد بر صخره‌ئی دیگر...
و می‌جوید به کاوش‌های پیگیری، نشانی‌های مردی را
ـ نشانی‌ها که شاید مانده بر جا، دیر دیر: از سالیانی پیش ـ
و من همراهِ مرغ ذهن خود، در غار می‌گردم
و پیدا می‌کنم گوئی نشانی‌ها که می‌جویم:
همان‌ست، اوست!
کنار غار، اینجا، جای پای اوست، می‌بینم.
و می‌بویم تو گوئی بوی او را نیز.
همان‌ست، اوست:
یتیم مکه، چوپانک، جوانک، نوجوانی از بنی‌هاشم
و بازرگان راهِ مکه و شامات
امین، آن راستین، آن پاکدل، آن مرد.
و شوی برترین بانو، خدیجه
نیز، آنکس که سخن جز حق نمی‌گوید
و غیر از حق نمی‌جوید
و بت‌ها را ستایشگر نمی‌باشد
و اینک: این همان مرد ابرمرد است
«محمّد» اوست.
[...]

WWW.IRANMEET.COM

در سوگ آن درخت که ایستاده مرد

در سوگ جلال

... و روزگاری بود
و فصل زرد و زبون، از برون بهاری بود
کنار خانهٔ دل‌های ما که بارو داشت
درخت لاغری آرام رُست و ریشه دواند
به ناگهان نه ولی از همان نخست بلند
و از همان آغاز
چه بادها که وزید از چهار سوی درخت
که ریشه‌کن کُندش
ولی «درخت» به پای ایستاد و ریشه دواند
و باز ریشه دواند
درون خانهٔ دل‌های ما گشود رهی
و ما، برخی
ز خون خویش به رگ‌های ریشه‌اش دادیم
و ما، برخی
بلند باروی اطراف قلب‌هامان را
ز پیش روی درخت بلند، برچیدیم
و آن درخت از آن پس درست در دل ماست
و آن درخت همیشه درست در دل ماست.

کنون دریغ از آن سودها که رفت... که نیست:
ــ به شاخه شاخهٔ آن، آشیان مرغان بود
ــ به سایه‌های بلندی که می‌فکند به خاک
ــ و در نسیم نجیبی که می‌وزید از آن.

WWW.IRANMEET.COM

حرارت و عرق تند چهر، می‌خشکید.
ــ هزارها قلم از شاخه‌های نازک آن
به هر کویر نشاندند و بارور گردید،
کنون دریغ از آن سودها که رفت، که نیست.

کنون دریغ تو، ای خوب، ای بلندترین
دریغا تو
تو ای نجیب‌ترین و تو ای اصیل‌ترین، ...
تو ای تناور گشن
دریغا تو
تو ای تجسّم پاک اصالت و رادی
تو ای مجسمهٔ راستین آزادی
دریغا تو
تو ای فریاد!
...

طنین در دلتا / طاهرهٔ صفارزاده

صفارزاده، طاهره / *طنین در دلتا*. ــ تهران: امیرکبیر، آذر ۱۳۴۹، ۱۲۶ ص.

نخستین مجموعه شعر طاهرهٔ صفارزاده، رهگذر مهتاب، مجموعه‌ئی نوقدمائی و سست بود که جلب‌نظری نکرد، ولی *طنین در دلتا* که پس از بازگشت طولانی مدتِ شاعر از سفرِ مطالعاتیِ آمریکا منتشر شده بود و به طور غیرمنتظره‌ئی همسنخِ موج نو و بسیار مدرنیستی بود، توجهٔ فراوانی برانگیخت.

نام بخش‌های چندگانه و نام اشعار مجموعه، بخوبی نشاندهندهٔ این نوگرائی است. در فهرست اشعار می‌خوانیم: سفر اول، سفر زمزم، شعر

WWW.IRANMEET.COM

کانکریت، میزگرد مروت، زندگی آسانسور، شیرها که با توپ نقره بازی می‌کنند، در جشن تولّد ولادیمیر، مه در لندن، نهنگ‌ها با من مهربان بودند،...

اشعار *طنین در دلتا* همچون *ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد* فروغ، محصول درک تازه و امروزینی از شعر بود، ولی برخلاف شعر فروغ، بیش از اینکه جوششی باشد، اشعاری کوششی بود. سیلانِ صمیمانه و اثرگذار شعر فروغ نشان می‌دهد که نوآوری فروغ از سر نیاز و ضرورت ناگزیر بوده، ولی *طنین در دلتا* فقط غیرمعمول و بدیع است و به نظر می‌رسد که بیشتر محصول درک تازه و شیفتگی و شگفتیِ شاعر بوده است تا نیاز ناگزیر درونی.

طنین در دلتا، اگر چه همچون همهٔ آثار موج نوئی و فرمالیستی (به همان معنای معمولِ آن سال‌ها) بازتاب چندانی در جامعه (حتی جامعه کتابخوان) نداشت، ولی به سبب غیرمنتظره بودنش، غوغائی در مجامع شعری برانگیخت، و سال بعد که مجموعهٔ *سد* و *بازوان* از همین شاعر منتشر شد، غوغا به مجلات نیز کشیده شد.

در اینجا فقط تکه‌ئی از نوشتهٔ محمد حقوقی پیرامون *طنین در دلتا* را می‌آوریم و خوانندگان را به تفسیر مفصل حقوقی بر نخستین شعر این مجموعه، در پایانهٔ چاپ اولِ *شعرنو از آغاز تا امروز* ارجاع می‌دهیم.

حقوقی دربارهٔ *طنین در دلتا* نوشته بود:

«[...] پس از این زمان است [دهه چهل] که ما هیچ جریان تازه‌ئی را در شعر امروز نمی‌بینیم تا وقتی که کتاب *طنین در دلتایِ* طاهرهٔ صفارزاده منتشر می‌شود. و به نظر نگارندهٔ این سطور، با زبانی کاملاً اختصاصی و انحصاری شاعری که اگرچه قبل از این نیز در رهگذر مهتاب سابقهٔ شاعری داشت، با شعرهایی به پسند مردمِ شعرخوان همچون شعر «کودک قرن»، اما با عبور از مرزی که نشانه‌های آن را در دفتر دومِ *طنین در دلتا* می‌توان دید، حاصل تجربیات و مطالعات چند سالهٔ خود را در

WWW.IRANMEET.COM

شعرهای فصل اول این کتاب به وضوح نشان داد. آنهم در این دههٔ اخیر، یعنی درست در زمانی که با زبان‌های شعری همهٔ شاعران شناخته شدهٔ پیش از خود روبه‌رو بود. و این نکتهٔ بسیار قابل توجهی است. زیرا آن زمان که شاملو و اخوان به زبان مستقلِ شعری خود رسیدند، تنها نیما و توللی را پیش روی داشتند. [...]»[۱۹]

چند شعر از این مجموعه را می‌بینیم:

سه شعر از «۶ شعر کانکریت»

۱

میزگرد مروت

من من من من
من من
من من
من من
من من
من من
من من
من من
من من
من من
من من
من من
من من
من من

۲

بالا

زندگی آسانسور

پائین

WWW.IRANMEET.COM

۳

استحاله

او
ما
او
ما
او
ما
او
ما او
ما او
ما او
ما او
ما او
ما او
ما او
ما او
ما او
ما او
ما او

عاشقانه

صبح آمده است
تو رفته‌ئی
عشق آمده است
تو نیستی

WWW.IRANMEET.COM

چه می‌شود کرد
رنگ دیوار به پرده‌ها نمی‌خورد
رنگ قالی به هیچکدام
امروز تولد دوک الینگتون است
در کاخ سفید هم رادیو می‌گفت جشنی برپاست
شُکر که کلاه سفیدها دوک را نخوردند
شُکر که دوک گذری به آلاباما نکرد
شُکر که اگر تو نیستی تنهائی هست
شُکر که فصل پائیزه این فصل
دوره‌گرد می‌خواند انار نوبر پائیزهٔ انار
من هم می‌خواهم به سلامتی دوک گیلاسی بزنم
و بزنم زیر گریه
همه توی این ملک مثل هم‌اند
چه فرق می‌کند
آدم صبح می زند یا شب

زوبینی بر قلب پائیز / جواد مجابی

مجابی، جواد / *زوبینی بر قلب پائیز*. ــ تهران: امیرکبیر، آبان ۱۳۴۹، ۲۰۷ ص.

شعر مجابی از دفتر اول ــ *فصلی برای تو* ــ تا مجموعهٔ حاضر، تحولی کیفی می‌یابد. دفتر اول، مجموعه‌ئی ساختگی و بی‌حس و حال، پر از اغلاط وزنی و تصویری بود، حال آنکه دفتر دوم، عموماً حاوی اشعاری خوش‌ساخت، زبانی سالم، و تصاویری منسجم و معنی‌دار است.

مجابی که ظاهراً سرایش شعر را در دههٔ چهل و با تأثیرپذیری از موج نو آغاز کرده بود، با تلاش فراوان توانست پس از چندی جنبه‌های منفی

WWW.IRANMEET.COM

این موج را تا حدی کناری بگذارد و به زبانی مشخص و متشخص دست یابد که حاصلش کتاب زوبینی بر *قلب پائیز* بود.

با اینهمه، زوبینی بر *قلب پائیز* ـ که ظاهراً نقد و نظری به دنبال نداشت. ـ چون بسیاری از آثار هنری تجربی، نتوانست خوانندگانی را که جلب کرده بود برای مدتی طولانی با خود نگه دارد؛ زیرا ظاهراً بیش از اینکه کارِ دل باشد، کار دست بود.

دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم:

در سطح شیشه‌های هیاهو

در راهگونهٔ مه
با چتر و با کلاه پشمی
می‌رفتیم
و فصل تازه می‌آمد
از آسمان ابری پائین
باران
باران گفتگو
و عبور از چهارسو.

در راهگونه باران بود
و موجه‌های چتر
در ابر ازدحام گذر کرد.
باران که ایستاد
زن در بلوزِ سبز
زیر درخت‌های خزان گم شد.
...
ما در پیاده‌روها بودیم

WWW.IRANMEET.COM

سیگار می‌کشیدیم و
روزنامه نمی‌خواندیم.
با دست‌های گاهی پریشانی
و فکرهای مرطوب
در سطحِ شیشه‌های هیاهو
در روشنای پوک گذشتند مردمان
آرام.
زن با سگش دوباره گذشت از کنار من
در آن هزار بار
ـ که یکبار ـ
آن گیسوان پریشان شد.
در بیکرانِ درهمِ مه
در آه.
در کوچ عابرانه چه می‌افتاد
آیا کدام خط درشت سرخ
ما را ز عمق حادثه هشیار داده بود؟
صد بود یا هزاران
آن مردمان باز نگشته
کز پشت شیشه‌ها رفتند
در انتهای فصل ـ دری بود نیمه باز.
ما در کنارِ ویترین‌ها بودیم
در خواب بیفروغ عروسک‌ها
و دانه‌های نارسِ رؤیا را
در باد کاشته بودیم.

می‌رفتم

WWW.IRANMEET.COM

در روشنای کاذبِ فصلِ سرد
و در پیاده‌روها
مریم سپید می‌شد.

گل‌های مریم

از سفری دراز
با خورجینی ترکمنی
پر از گل‌های مریم
به خانه می‌آیم
می‌آسایم،
بر دیوار سفید می‌آساید
خورجینی با گل‌های بیگانه.

مریم در غبار روزها می‌پوسد
این بار که آمدم
مشت غباری خواهم آورد.

جهان و روشنائی‌های غمناک / علی باباچاهی

باباچاهی، علی / *جهان و روشنائی‌های غمناک*. ــ تهران: [زمان]، تابستان ۱۳۴۹، ۸۷ ص.

مجموعهٔ اول علی باباچاهی (چون مجموعه‌های اول سیروس مشفقی، بهمن صالحی، علی قلیچ‌خانی، رضا شبیری،...) کم‌اثرتر و بی‌مایه‌تر از مجموعه‌های اول فروغ فرخزاد و شاملو نبود، اما راهی که آن دو (شاید به کمک فریدون رهنما و ابراهیم گلستان) یافتند، به جوهرهٔ شعر می‌رسید، در حالیکه علی باباچاهی، در مجموعهٔ دوم نیز هنوز در گردباد شور جنونی شاعرانه در چرخش است، و *جهان و روشنائی‌های غمناک*

WWW.IRANMEET.COM

نیز چون در بی‌تکیه‌گاهی مجموعهٔ اشعاری خطابی ـ تصویری، غرق در شدتِ عاطفی است که به عمقی نمی‌رسد.

یک شعر و سپس یادداشتی بر این مجموعه را ـ که به نوشتهٔ شاعر، از یادداشت‌های خسرو گلسرخی است ـ می‌خوانیم.

آری، مگری!

اینک ستاره‌ها، همه بر سنگفرش جادهٔ ظلمت
نجواکنان
پیاپی می‌پرسند:
این کیست؟!
این مرد
این پریشان دفتر،
این ناسپاس دربه‌در
این زخمیِ صحاری سوزان کیست؟

ای چاکران من!
ای تودهٔ شیاطین!
اسبی که در صحاری شب شیهه می‌کشید، کجاست؟
می‌خواهم این حکایت را
با دوست در میان بگذارم
می‌خواهم این سکوت اساطیری را
پُشت هزار کوه سیاه
ویران کنم...
می‌خواهم این جواحتِ شمشیرِ پرشقاوت دشمن را
با دوست
با دوست در میان بگذارم،

WWW.IRANMEET.COM

می‌خواهم
اما...
امیی که در صحاری شب شیهه می‌کشید، کجاست؟!

لیلای من!
لیلای خوبِ جنوبیِ من!
وقتی دلت گرفت
وقتی دلت سیاه شد از من
مگری
پشت خرابه‌های تفکر بنشین
گیسو به بادهای مهاجر بسپار
و مثل خواهران عزیزت ستاره‌های طلائی بپرس:
این کیست؟
این ناسپاسِ دربه‌در
این زخمیِ صحاری سوزان کیست؟
آری
مگری
بگذار هر چه می‌گذرد بر من
زهرِ سیاهِ شمشیری باشد
کانسان به دست دشمن افتاده بود...

نقد و نظر

خسرو گلسرخی در بخش‌هائی از یادداشتی بر *جهان و روشنائی‌های غمناک* می‌نویسد:

«وقتی لبانت را می‌بوسم / دنیا بسان پنجره‌ای‌ست که از آن / تنها صدای پای غزالان کوهی را می‌شنوم / وقتی لبانت را می‌بوسم / گویا تمام زندان‌ها خالی‌ست / گویا تمام مردم آزادند.

WWW.IRANMEET.COM

آیا که عشق ما را نجات خواهد داد؟»

جهان و روشنائی‌های غمناک حدیث عشق و شوریدگی است. تکاپوئی‌ست برای پیوستن به صداقتی خالص که اینک سنگ گور آن را آماده نصب می‌کنیم. [...]

«ابر سیاه خستگی»، «از تمام برج و باروها»، «شعر خداحافظی»، سه شعر نخستین این دفتر، گویای طرز کار باباچاهی در گذشته است که شعرهای بدی است، و سروده‌های دیگر *جهان و روشنائی‌های غمناک* که جدائی اوست از حیطهٔ گذشته، طلیعهٔ او، و راه آمدن او را در شعر نشان می‌دهد.

باباچاهی شاعری است که همه آینه‌های خود را رو به تغزل برده است، و این تغزل همه تب و تاب او را در بر می‌گیرد و می‌نماید. شکوهٔ او، شکوهٔ تنهائی انسان است، پریشانی و واماندگی اوست در کشاکش بودن؛ مهرورزی به یک دنیای سیال عاشقانه است که شاعر در پی گشایش دریچه‌ای به سوی این دنیاست.

شاعر *جهان و روشنائی‌های غمناک* سرخورده است، نومید و تحقیر شده است. بر مرگ زیبائی مرثیه می‌سراید. و به زمین و آسمان دشنام می‌دهد که چرا دنیای بی‌غل و غش و صمیمانه را از او باز گرفته است، و آن فرصت دستیاب را بدو نداده تا به آسانی «خوب» باشد. به سخن دیگر، شعرهای او، رجعتی است به بدویت و در اصالت این مهجوری از زندگی جمعی خود را رها ساختن، و بدون هیچگونه پای بندی دل به مهر دلدار «جنوبی» سپردن.

چنین است که از چشم او جامعه اعتراف به حقیقت و زیبائی نمی‌کند. و نومیدوار می‌سراید:

انسان همیشه تنهاست
این راز را شقایق سرخی
وقتی بر آب خم شد

WWW.IRANMEET.COM

در گوش موج‌های خرامان گفت
بگذار تا حقیقت و زیبائی
پیوسته بر زبان گیاهان باشد.

باباچاهی نه بودن در کنار «معشوق» که پیوستن به او برایش نهایت هر چیزست، او در برابر همهٔ عوامل نابودکننده و بنیادهای فاسد و روابطی که این بنیادها را شکل می‌دهد، زانو می‌زند، عجز می‌کند، و بالاخره احساس خردی بیش از حد او را احاطه می‌کند: که بی‌شک دلزدگی ایجاد می‌کند. و او را از پرداختن به معبود و بازگو کردن هیجانات صمیمی باز می‌دارد. [...]

شعر باباچاهی را باید شعر منطقه‌ای نامید، زیرا از یک سلسله عواملی تشکیل یافته که رو به سوی جنوب دارد. [...]

راهگشای این نوع شعر سنوچهر آتشی است. [...] اینک باباچاهی است که نه پای در جای پای آتشی، بلکه با وام‌گیری‌ها و تاثراتی از فروغ پای در پهنه‌های خویش نهاده است. [...]

شعر باباچاهی شعری است فروتنانه که از اعتراف به آسیب‌پذیری دریغ ندارد. شعر او شعری است که با آمیزهٔ کم رنگی از رمانس به سوی غنای واقعی می‌تازد و از جانی گیرا برخوردار است که والائیش احساس شور منتقل کردن و در جذبه گرفتن ذهن است.

شعر او شعر زمزمه است. باید زمزمه‌اش کرد. شعر برّنده و دشنه‌وار نیست، ولی اندوه دربه‌دری و سرگشتگی نسلی را با خویش حمل می‌کند، و چون زبان او ظرفیت چنین حسیاتی را ندارد دچار واماندگی و کاستی می‌شود. شعر از دالان‌های درونی و پیوستگی خود جدا می‌شود و در سطح جریان می‌گیرد و تنها لفظ می‌شود. همین شعر (در آستانه کوچ بهار و چند شعر دیگر) نمونهٔ صادق این گونه سروده‌های باباچاهی است که می‌توانست همراه سه شعر بد آغاز کتاب نیاید.

تغزل باباچاهی در مجموع تغزل کاذب نیست، و تغزل ناسپاسی معشوق. تغزل او نوعی استمداد است. ولی گاه که به نفوذ شعری دیگران

WWW.IRANMEET.COM

در سروده‌های خود گردن می‌نهد، عاری از صمیمیت تغزل شعری می‌شود، زیرا ویژگی تغزل او، نوعی تغزل ولایتی است و تکیه بر روابط و آلام شهرستانی، بدین لحاظ است که او را در دو شعر «نام نیک و زلف بلند، و «اهل جنوب» صمیمی‌تر می‌یابیم.

جهان و روشنائی‌های غمناک هر چند تکامل یافته و در فروبسته به شعر دیگران نیست، ولی بدون شک راهگشای خوبی برای باباچاهی است.»[۲۰]

نعرهٔ جوان / سیروس مشفقی

مشفقی، سیروس / *نعرهٔ جوان*. ــ تهران: امیرکبیر، شهریور ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.

نوشته بودیم:[۲۱] وقتی که نخستین مجموعهٔ شعر مشفقی با نام *پشت چپرهای زمستانی* منتشر شد، *دفترهای روزن* نوشت که «نخستین دفتر شعر سیروس مشفقی از طلوع شاعری خبر می‌دهد که خواهد توانست در افق گستردهٔ شعر امروز ایران جایی شایسته بیابد.» ولی جوهرهٔ استعداد و قدرت مشفقی در روحیهٔ نوستالژیک او بود، و در آن سال‌ها که روزگار خیزش‌های قاطع انقلابی و اوجگیری اشعار شعارآلود و آغاز موجِ انتحارِ سیاسیِ انقلابیونِ از جان گذشته بود، مقاومت در برابر شجاعت و صمیمیت و معصومیت‌شان برای روحیات شکننده اما جامعه‌گرایی چون شاعر *پشت چپرهای زمستانی* و *پائیز*، به دشواری ممکن بود، لذا شاعرانی با روحیات و تفکر مشفقی، با سرزنش مداوم خود، به سختی می‌کوشیدند تا از خود ــ از روح محزون و غریب خود ــ دوری گزینند، تا اگر در عمل قادر به حرکت انقلابی نیستند، دست کم با سرودن اشعاری انقلابی، از زیربار خفتِ شرمساری در برابر آن قهرمانان رهائی یابند. و چنین بود که مشفقی ــ بی آنکه به توانائی‌های لازمِ زبانی دست یابد ــ با سال‌ها تلاش توانست با کنار نهادن روحیهٔ نوستالژیک ــ که جوهرهٔ استعداد او در آن نهفته بود ــ *نعرهٔ جوان* را بنویسد تا خدمتی به جنبش خلق کرده باشد؛ و بدین ترتیب، شعرش را نابود کرد.

WWW.IRANMEET.COM

نعرهٔ *جوان*، اگر چه از صمیمیت پیشین شاعر خالی نبود، ولی اشکالات آشکاری در آن به چشم می‌خورد که در دفترهای پیشین شاعر نبود؛ چنانکه در شعرِ «در بازگشت»، «دشت» با صفت «طولانی» توصیف شده. و «درختان»، به جای پائیز و زمستان، در بهار و تابستان می‌جنگند.

یدالله رؤیائی در دیماه همین سال، در بیانیهٔ «عبور از شعر حجم»، در اعتراض به اینگونه حرکت شاعرانی چون سیروس مشفقی نوشته بود:

«همه جنایت‌ها را می‌توان اغماض کرد و تنها جنایتی که نمی‌توان به شاعر بخشید این است که شعر را از زندگی شعر محروم کند. دفترهای سال ۴۹ را که ورق می‌زنم، اندوه این پراکندگی می‌گیردم: آنچه شاعران می‌بینند یا «نمایش خویش» است در مسابقه‌یی کسالت‌آور برای افزایش خواننده و تحسین دست‌ها و یا سوختگی جان است در خلوتی تنها و دور، مهجور از طبیعت حرکت. آن دسته از شاعران را نفس منتقدانِ بد گمراه کرده است تا قلمروی تحمیلی برای محتوای شعر خود ثبت کنند، و رها از دلبستگی به سرنوشت شعر، میراث شاعران متوسط نسل پیش از خود را تکرار می‌کنند تا خوشایند منتقد بد باشند. می‌خواهند صدای جامعه باشند و تا صدای جامعه باشند، بی‌هیچ دردی ناله می‌کنند که روستاها را کارخانه‌ها تصرف کرده‌اند و چمن‌ها را چکمه‌ها ویران،... [...]

من آن جنایتی را که گفتم به شاعر نمی‌بخشم، به مثل، سیروس مشفقی [را] نمی‌بخشم. [...]»[۲۲]

شعری از نعرهٔ *جوان*، که هنوز خصوصیاتی از اشعار گذشتهٔ مشفقی را در خود دارد، می‌خوانیم:

در بازگشت و در پایان

زخم‌های تن من
که نشان دارد از ایام مصائب در زندان‌ها
باد و باران را با وحشت می‌نوشند

WWW.IRANMEET.COM

و صدای تند من اکنون، یادآور غرش شیران است
در اسارتگاه مخفی جنگل‌ها.

سفری طولانی بود
من چنان غرقه در آب و آتش و آهن می‌راندم
که نمی‌دانستم این جادهٔ طولانی را پایانی نیست
من نمی‌دانستم
که شب اینگونه سماجت خواهد داشت
و بلا این گونه، در این غربتگاه
پایداری خواهد کرد.

من می‌اندیشیدم
در روزنهٔ خاموش یک کلبه
سوسوی فانوسی، باری
می‌تواند راهی باشد.

من می‌اندیشیدم، از سینهٔ ولگردی‌هایم
آن تپش را که نمی‌دانستم در چیست
می‌توانم، باری، فریادی بکنم.

من درختان را، یاران بلادیدهٔ صف در صف می‌دانستم
مثل یارانی در سنگر یک جبهه
که بهار و تابستان را می‌جنگند
من نمی‌دانستم دشت تفرقه طولانی است
که در آن
گل به گل، گل‌های تفرقه روئیده است

WWW.IRANMEET.COM

دست‌هایم، آمادهٔ پیوستن با سنگ
دست‌هایم، آمادهٔ پیچیدن با توفان بود

۲

مثل خورشید سراسیمهٔ صبح تابستان می‌آیم
و تنت را، تن آغشته به خوناب و نسیم و خاکت را
بار دیگر در آتش یک بوسهٔ طولانی می‌سوزانم

در سفرهای درازی که من از آنها برمی‌گردم
همه جا یاد تو با من بود
یاد تو همواره
عطر رنگین هوائی بود که در سینهٔ من جاری می‌شد
یاد تو
بادبان‌های برافراشته سوی مشرق بود
بادبان‌های بلند و پهن و طولانی
که مرا تا گردنهٔ دریاها می‌بردند،

در سفرهای درازی که من از آنها برمی‌گردم
همه جا نام تو با من بود.

ملوانان مجرب می‌دیدند
که به نام تو چه توفان‌هایی را می‌خواباندیم
چه نهنگان هجوم‌آور سهم‌آگینی
صید سرنیزهٔ بالندهٔ ما می‌گشتند
ما به یاد تو جهان را می‌گشتیم
ما به یاد تو به دنیا می‌پیوستیم
و نمی‌دانستیم، گل‌های خاطره خشکیده است.

WWW.IRANMEET.COM

کینه در ما دریائی بود
خشم دریا، در ما، دریاها

ای زمان وحشت!
ای مغلوبی!
پنجه‌هایم آمادهٔ پیوستن با سنگ است
پنجه‌هایم آمادهٔ پیچیدن با توفان.

ای زمان وحشت!
ای مغلوب!
انفجاری
باید
شاید
انفجاری
باید
شاید

این سوسن است... و تنهائی زمین و خواب درخت / منصور اوجی

اوجی، منصور / *این سوسن است...* ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۵۱ ص.
اوجی، منصور / *تنهایی زمین و خواب* درخت. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۶۳ ص.

منصور اوجی از شاعران فعال و بنامِ دههٔ چهل بود که از مجموعهٔ اوّل تا مجموعه‌های اخیر، تحول قابل توجهی در شعرش آشکار شده بود.

مجموعه‌های اخیر اوجی، حاوی اشعاری پرشور بود که عموماً به تخیلی چشمگیر و زبانی سنجیده نیز مجهز بود، ولی تکیه فراوان او بر

WWW.IRANMEET.COM

شکل و لذا توجهٔ آشکار به همنوائیِ الفاظ، همسنخیِ کلمات و ایجاز تعمدی، محسنات شعرش را ضایع می‌کرد بطوری که کمتر به کارِ خلوت و دل می‌آمد و به زمزمه تبدیل می‌شد.

با اینهمه، اوجی در گزینهٔ *این سوسن است* که *می‌خواند* به استقلال زبانی می‌رسد. این نکته بویژه در شعری که بدین نام است، آشکارتر است؛ شعری صمیمانه برای صدای سوسن. ــ و گفتنی است که سوسن، خواننده‌ئی کوچه ــ بازاری و کاباره‌ئی بود که با صدای گرفته و اندوهبار و تحریر ویژه‌اش، شهرت فراگیری در میان خواص و عوام، در آن سال‌ها پیدا کرده بود.

دو شعر از مجموعه‌های فوق و یادداشتی از اسماعیل نوری‌علاء را بر مجموعه اول می‌خوانیم.

منصور منم، منم، منم منصور

چرخشت، ز چرخشش فرو افتاد.
ترسی که مرا گرفت جادو بود؛
ترسی که مرا در اوج جادو برد ــ
اوراد شگفت را شنیدم من
از لجهٔ خون کسی گذر می‌کرد.
از لجهٔ خون و
آتش و
چرخش،
خون بود که می‌گذشت و می‌چرخید؛
خونی که هنوز در تغنی بود.

اسطورهٔ عشق،
بر عرشهٔ عرش و خاک و شیدائی،

WWW.IRANMEET.COM

کف کرده دهان و
دست و
پا، افشان.
با جذبهٔ روح مولوی در رقص ــ
بر بال سماع،
اسطورهٔ عشق بود و
می‌رقصید.

دیدند، هراسخوردگان، دیدند
دستار ز گرد سر فروافکند.
در بین زمین و آسمان
ناگاه ــ
کف را ز دهان ربود و
«یا من» کرد:
ــ «منصور منم،
منم،
منم منصور...»

خورشید به چاه آسمان افتاد.
در سیل شراب،
در مرگ،
هراس را،
رها کردیم.

با سرعت نور
آنگاه تمام لجه را پیمود.

WWW.IRANMEET.COM

وقتی که گذشت
پهنای افق هنوز
از نعرهٔ او هنوز می‌لرزید.

(اوراد شگفت را شنیدم من
در لحظهٔ انفجار در چرخشت)

در شارع شرق
در جادهٔ نور و خون و ابریشم
مردان سپید موی میخواره
منصور هزار ساله را دیدند.

این سوسن است...

اندیشه‌های خنجر
غیر از هجوم و کشتن چیست؟
غیر از هجوم و کشتن ــ
حتی اگر به زنگ نشیند؟
اتراقگاه مارا جارو کنید
جارو کنید!
این قلب کیست
این که تکه‌تکه می‌شود از درد؟
این قلب کیست؟
اتراقگاه ما را جارو کنید!

در ارتفاع روز
اینجا چرا، چراغ می‌افروزید

WWW.IRANMEET.COM

اینجا چرا، چراغ؟...
شب‌های اضطراب
شب‌های خاک را چه کسی دیده است؟
اینک که در کسوف، خطابم توئی
باید لباسی از ستاره بپوشم.

اتراقگاه ما را جارو کنید!
آبی بر آن بپاشید
این سوسن است
جارو کنید!
جارو کنید!
این سوسن است
شب‌های اضطراب را
بر دره‌های برف
زیر هزار خنجر
این سوسن است

این سوسن است...

نقد و نظر

ذیلاً بخش‌هائی از یادداشتی از اسماعیل نوری‌علاء، بر مجموعهٔ *این سوسن است* که *می‌خواند* را می‌خوانیم. نوری‌علاء می‌نویسد:

«[...] به اعتقاد من از سال ۱۳۴۰ به بعد ما در آستانه تحول ایستاده‌ایم. سیر حوادث خارجی و داخلی به ما نشان می‌دهد که زمینهٔ فکری گذشتهٔ انسان این خاک دیگر قدرت رشد و نمو ندارد و حیات آن در آستانهٔ خطری جدی قرار گرفته است. اما اگر بپرسید که پس از مرگ این زمینه

WWW.IRANMEET.COM

انسان امروز به کدام قلمرو از تفکر دست خواهد یافت و کدام مسائل تازه، زمینهٔ اساسی اندیشه او را خواهد ساخت؟ خواهم گفت نمی‌دانم. خواهم گفت که ما در همان برزخ تغییر گرفتاریم و هنوز ابر مردی ظهور نکرده است تا چون نیما یوشیج زمینه‌های اساسی اندیشهٔ جدید را کشف کند و آنها را به مدد ایمان و شناخت خویش شکل ببخشد و بنمایاند، اما شواهد تغییر بسیار است.

همین جا یک نکته را بگویم. تغییری که در زمینهٔ فکری رخ می‌دهد لزوماً آنچنان که این روزها خیلی‌ها ادعا می‌کنند ــ به معنی به دور افتادن شعر از مسائل اجتماعی و سیاسی نیست. معنی این تغییر آن است که از این پس مسائل اجتماعی و سیاسی ــ که تاکنون عنصر غالب شعر بوده‌اند ــ فقط به عنوان یک عنصر در بین عناصر جدید شعری وجود خواهد داشت؛ به عبارت دیگر سیر شعر دههٔ اخیر ما به سوی غیرسیاسی شدن نبوده است، بلکه به دلائل بسیار ــ و از جمله نبودن امکان ابراز صراحت و در نتیجه عدم قابلیت تماس با مخاطبین بیشتر و نیز ثبات بالنسبهٔ سیاسی و رشد سریع بورژوازی که به خاطر امکانات خویش از یکسو بیشتر قادر به درک زبان پیچیده شعر امروز است و از سوی دیگر مسائل روشنفکرانه را نیز به عنوان یکی از تفریحات خود می‌پذیرد و به آن روی خوش نشان می‌دهد و در نتیجه شاعر، مخاطب خود را و نیز راحت‌های مادی زندگی خود را بیشتر در این جبهه می‌یابد ــ این سیر و حرکت به سوی دور شدن شعر از وسیله قرار گرفتن برای رسیدن به مقاصد سیاسی است. [... اما] امروز دیگر ــ جز در مواردی بسیار معدود ــ نظیر شعر سپانلو نمی‌توانیم به شعرهای سیاسی خوبی بربخوریم که در جهت همان مقاصد ساخته شده باشند و اینگونه اشعار، به علت فقدان ایمان در مرحلهٔ اول و به عنوان شناخت در مرحله بعدی، از «فرصت‌طلبی» و «عوام‌فریبی» سازندگان‌شان حکایت می‌کنند.

گفتم که در جبههٔ پیشرفته و متعالی شعر امروز ایران شواهد بسیاری از

WWW.IRANMEET.COM

این تغییر حکایت می‌کند، وجود پاره‌ای از اشعار فروغ فرخزاد، اقبال به اشعار سهراب سپهری و گرایش به سوی یدالله رؤیائی، همه و همه نشانه‌ای از این تغییر است. اکنون اینان بر مسندی تکیه می‌زنند که پیش از اینها نیما یوشیج و شاملو بر آن نشسته بودند، تازه اینان طلایه‌داران تغییرند. تغییر راه نفوذ خود را در شاعران جوان‌تر، شاعرانی که از همان سال ۴۰ به جامعه معرفی شده‌اند، جستجو می‌کند. از میان آنها می‌توان به محمد حقوقی، احمدرضا احمدی، اسماعیل خوئی، منصور برمکی و منصور اوجی اشاره کرد.

شعر اینان معرف حضور و رشد زمینهٔ جدیدی برای تفکر است، زمینه‌ای که با مسائل سیاسی بدرود نگفته است. اما این مسائل را همسنگ و هم‌ارزش و همردیف بسیاری از مسائل دیگر قرار می‌دهد. [...]

انتشار *این سوسن است* که *می‌خواند* می‌تواند از این بابت فرصتی محسوب شود، و اکنون اگر من هنوز در ادای دین به دو کتابِ بسیار در خورِ توجهٔ محمد حقوقی که سال گذشته منتشر شده است قصور می‌ورزم، و یا بطور کامل به تحقیق خود دربارهٔ اشعار احمدرضا احمدی ادامه نمی‌دهم و یا دربارهٔ منصور برمکی سخن نمی‌گویم، و نیز رسیدگی به حساب و کتاب کار شاعری اسماعیل خوئی را ــ که صد البته در اینجا بیشتر اندیشه او مطرح است تا شاعریش، چرا که او را با همهٔ جلالت مآبی وتبخترِ خراسانی شاعرخوبی نمی‌دانم ــ به آینده موکول می‌کنم، می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم و در *این سوسن است* که *می‌خواند* غوطه‌ای بزنم، شاید از این رهگذر به شواهد ادله‌ای در خور اعتناء برخورم.

اشعار منقول از کتاب چاپ نشدهٔ *صدای همیشه*، آثار یک شاعر عارف است. اوجی به منزلی از منازل سلوک دست یافته است و همین زمینهٔ فکری تازه، او را چنان به سنت عارفانهٔ شاعری ما مرتبط می‌سازد که در او رویش دانه‌های مردهٔ شعر گذشته را باز می‌یابیم. شور و شیفتگی به او امان عشق ورزیدن می‌دهد، و اوجی با زبانی شیرین ــ و در عین حال

WWW.IRANMEET.COM

آشناتر از همیشه ــ از این پس است که زمینهٔ فکری خود را و ایمان خود را به دست می‌آورد و به سوی مجهز شدن به شناختی می‌رود که جوهر به دست آمده از آن زمینه و ایمان را شکل ببخشد.

شاعریِ واقعی اوجی از *صدای* همیشه آغاز می‌شود و این کتاب، کتاب *تولد* دیگر اوست. [...]

برای معرفی زمینهٔ فکری اوجی، فکر می‌کنم همینقدر کافی باشد. می‌شد دربارهٔ تمثیل‌های شعر او بیش از این سخن گفت، می‌شد در جستجوی این برآمد که کلماتی نظیر زخم، چاه، برف، دایره، شراب، گیاه، آب، بهار، غریو و خورشید در شعر او به چه معانی گوناگونی به کار می‌روند. می‌شد بر او عیب گرفت. می‌شد نداشتنِ کلمات کافی، ابزار لازم، کمبود مضمون، پرداختن به تمثیل‌های قدیمی و برداشت‌های قدیمی را به رخش کشید. می‌شد به بعضی موارد استفاده از کلمات، به بعضی تصاویر مغشوش، به بعضی ساختمان‌های بی‌تناسب، به بعضی بی‌دقتی‌ها و نظایر آن اعتراض کرد. می‌شد به او گفت که باید نگران زبان بازاری و رایج شعر امروز باشد. می‌شد نشان داد که چگونه از زبان اخوان آغاز کرده است و از فروغ فرخزاد و سهراب سپهری گذشته است، زبان رؤیائی را تجربه کرده است، با زبان سپانلو آشنائی یافته است و به قلمرو آزاد پا گذاشته است.

اما بر این همه نیازی نبود، چرا که برای آشنا شدن با شعر اوجی همین مقدار کافی به نظر می‌رسد. بقیهٔ بسیاری از این زحمات می‌ماند برای خواننده. به اوجی تبریک می‌گویم، [...] به شرط آنکه ایمانش را در روزنامه‌بازی و احیاناً شهرت‌طلبی بر باد ندهد. انشاءالله.»[۲۳]

رایا و راز گل سرخ / محمدرضا فشاهی

فشاهی، محمدرضا / *رایا و راز گل‌سرخ*. ــ تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۴۹، ۱۰۰ ص.

از شاخه‌های بارآور موج نو، یکی، *رایا و راز گل‌سرخ* بوده است؛ اگر

WWW.IRANMEET.COM

چه فشاهی در پاره‌ئی از مقاله‌ها به شعر موج نو و حتی شاعران آن می‌تازد و شعرشان را هذیانی بی‌ربط می‌داند. ولی واقعیت تطور شعرنو نشان می‌دهد که حتی اگر فشاهی در سرودن اشعار *رایا*، نه تحت تأثیر موج نو، بلکه مستقیماً متأثر از شعر فدریکوگارسیا لورکا بوده باشد، نوعی از این تأثیر، پیشتر از او، در شعر شاعران موج نوئی بروز کرده بود. با این تفاوت که آنان فقط سوررئالیسم منطق گریز را در اشعار لورکا دیده بودند؛ و فشاهی، خونی را هم که در اشعار متلاطم لورکا جاری بوده است دیده بود.

او ــ چنانکه در مقالات و مصاحبه‌ها و کتب تاریخش پیداست ــ مدافع شعر متعهد جامعه‌گرا بود و نمی‌توانست شعری بی‌محتوای هدفمند را بپذیرد. شعر او، (بی‌آنکه به خودی خود ارزشی شمرده شود) مرزِ شعرِ متعهد و غیرمتعهد، و برآیند زیبائی‌شناسی دوگونه شعرِ دههٔ چهل بود. و بدین لحاظ با شعر مجید نفیسی همانند بود.

دو شعر از مجموعهٔ *رایا* را می‌خوانیم:

۱

آنگاه
که بر صندلی سپیده
آرمیده‌ای آرام
و زنجیر
بر پایت حلقه می‌بندد.
آنگاه
که بر صندلی سپیده
آواز باد و باغ
می‌خوانی
و عطر شمعدانی

WWW.IRANMEET.COM

خود خاطره‌ای است
به بارهٔ عشقی
در بعدازظهر.

این باغ خاکستر می‌ریزد
آرام می‌ریزد
بر بام فریادت،
مانوشاک!

پس
چشم می‌گشائی در باد
اُفیلیا،
و درمی‌یابی
دیری است
هملت آرمیده
و غبار خون
بر دست‌هایت می‌نشیند.

سپیده‌دم

برای بهمن روشن

حق گریستن تو
در سپیده‌دم تیرباران بود
مردها با عطر و گل می‌گذشتند
تا تن مشبک‌شان را
در آفتاب عتیقه کنند.

حق گریستن تو
در سپیده‌دمِ تیرباران بود

WWW.IRANMEET.COM

شب با قطارها می‌آمد
و شراب‌های خانگی کهنه می‌شد
عمر باطل می‌شد
گل قرنفل رنگ نداشت
و مرگ، عزیزم!
نارنج و شکوفه نمی‌شناخت.

شب با قطارها می‌آمد
شراب‌های خانگی کهنه می‌شد
که ناگهان
همهٔ شاعران
از بالکن‌ها
افتادند.

حق گریستن تو
در سپیدهٔ تیرباران بود
عمر باطل می‌شد
گل قرنفل رنگ نداشت
و مرگ، عزیزم!
نارنج و شکوفه نمی‌شناخت.

نَفَسِ زیر لختگی / احمدرضا چه‌که‌نی

چه‌که‌نی، احمدرضا / *نَفَسِ زیر لختگی*. ــ اهواز: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.

احمدرضا چه‌که‌نی از شاعران مطرح و محبوب شعر حجم بود و *نَفَسِ زیر لختگی* از معتبرترین کتاب‌ها برای شاعران این گروه به شمار می‌رفت. *نَفَسِ زیر لختگی*، شامل سی و یک شعر بود که در صفحهٔ فهرست،

WWW.IRANMEET.COM

زیر عنوانِ «تپش‌ها در روند زمان» از آنها نام برده شده بود؛ اشعاری که آشکار می‌کند «شعر حجم» نام دیگر «موج نو» است.

شعری از این مجموعه را می‌خوانیم.

مرگ، هشتی

بادکُشنده
از پنجره به سوت ناپایای اشباح نیم شب
خم شده است
و دو معبر از سوزندگی عرق قطره‌قطره
در خاطرهٔ عصر
جان می‌گیرد.

دست‌هایی که با لمس تنها یک مهتاب
کبود شده‌اند
ــ بر دیوار ــ
اکنون
درین لابه‌لائی سکوت بر
با دم باد می‌جنبند
آویختهٔ رنج
از شاخه‌های نظم گرفتهٔ ستارگان
با ترنج‌هائی از الوان سیّال!

بوها با تصاویر متصاعد می‌شوند
آنچه می‌برند
زایش تردیدهای یکسره
از دل‌های بی‌افسون

WWW.IRANMEET.COM

و رفتگی‌ست ــ
صدای نرم لبانی که باز ایستد
غم چشم‌ها را جلا دهد
در غروب‌های پیوسته
فرازِ
بام‌های گنبدی بداند و درنگ کند.

اینک چشم‌های گدازه‌گیر من
که گردش مداوم سحر شده‌شان
ــ سفر جاذب واقعیت رؤیا ــ
از نفس‌های خشکیده است

گیاه رشته گیاه رشته
شکل‌های درهم شوندهٔ از پیش خواب.

چه آرام
با وزش باد
دودی از تصویر نابودی برخاست
و در درون شگفت کبودی
ــ که جنبشی نافذ داشت ــ
نشست!

انسان شیشه‌ئی / هوشنگ صهبا

صهبا، هوشنگ / *انسان شیشه‌ئی*. ــ تهران: رَز، پائیز ۱۳۴۹، ۲۰۵ ص.

انسان شیشه‌ئی، مجموعه‌ئی از اشعار نیمائی، رباعی و موج نو (یا شعر حجم) بود با تمام خصوصیات شعر حجمِ همان زمان که پیش از این به تفصیل از آن صحبت شد.

WWW.IRANMEET.COM

شعر صهبا مورد تأیید گردانندگان شعر حجم بود.
دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم.

شعری برای زمزمه

۱

اکنون مرا فرود بیاور
زیرا معراجی در کار نیست
و نَفْسِ تنفس در میان یاس‌های عطرآلود ابر
هر سینه‌ئی را که احتمالاً علیل باشد هراسناک می‌سازد
زیرا
اسحاق نیوتون
مرا
به زمین
مصلوب
کرده
است

و هر پرنده‌ئی
به خاک
برمی‌گردد

۲

اکنون
ای مهربانی
ای ادامهٔ
رگ‌های آبی من
در مهتاب

WWW.IRANMEET.COM

ای

ژر

فا

ی

ژرف

ترینِ

ژر

فا

ها

ای که چشمانت از سکوت بود
و لبانت طعم گس گیلاس‌های نو رسیده را به من می‌بخشید
اکنون گیاهی شده‌ام یا جمادی یا حیوانی که
در سکوتی ابدی
صدای مهربانی تو را می‌شنود

مرا ــ عروج اگر نه ــ عزیمتی اعطا کن

۳

اکنون
حیات جنگلی‌ام را
به باد مهمان کن
زیرا که دست بلند باد
مرا تا کرانه
خواهد بُرد

۴

اکنون میان رودخانهٔ موسیقی

WWW.IRANMEET.COM

مرا سرودی کن که نام ندارد
و هیچ حافظه‌ئی را به خود نمی‌خواند.

۵

اکنون
مرا
درین مصب هماوازی
از دست خاک‌ها
رهائی ده
تا سبز عاشقانهٔ چشمانت را
در تمام آب‌های جهان
زمزمه کنم.

سرود آخر

۱

در فصل بنفش هستم که مرگ
از تالارهای آبی می‌گذرد
تا
گیسوانم را
با یاس‌ها و یاسمن‌ها
بیاراید

۲

از پنجره‌ام به آفتاب نگاه می‌کنم
که خمیازه می‌کشد. دندان‌های
پوسیده‌اش را می‌بینم.
اسم همهٔ میوه‌ها را
فراموش می‌کنم.

WWW.IRANMEET.COM

۳

مرگ، موسیقی را در خورجینش
می‌گذارد. می‌آید بر نیمکت‌های
عمومی کنار من می‌نشیند. می‌گوید
بتهوون همیشه در فضا جریان دارد.

۴

مرگ می‌خواهد گل‌های سرخ شعرهای
مرا بچیند. می‌گویم گل‌ها را فراموش
کن ساعت‌ها را بشکن.

۵

زمین چون زخمی عمیق بر کهکشان
فرود می‌آید و من در فصل بنفش
هستم که از پنجره‌ام به آفتاب
نگاه می‌کنم.

۶

و آفتاب، سپهسالاری خسته
است که از کارزار می‌گریزد،
همچون پناهگاهی که خود پناه بجوید.

۷

نگاه کن:
خاکستر مرا تسخیر می‌کند
از تالارها بپرس:
تابوت من کجاست.

۸

تشنه‌ام. تشنه‌ام
آنسان که پنداری

WWW.IRANMEET.COM

از نمکزار می‌گذرم.

۹

مرگ برایم شیر قهوه می‌آورد
می‌گوید همهٔ رنگ‌ها را تجربه کن.

۱۰

شفاف می‌شوم.

مجموعه‌های دیگری که در سال ۱۳۴۹ مورد توجه قرار گرفتند، عبارت بودند از: *سرخیِ گیلاس‌های کال* از فرهاد شیبانی، *مرگ ماهی‌ها* از نعمت‌الله اسلامی، *اضطراب در کعب دیواره‌های شیشه‌ئی* از ضیاءالدین ترابی، *الف. ل. م.* از علیرضا نوری‌زاده، که از هر مجموعه چند شعر می‌خوانیم:

سرخی گیلاس‌های کال / فرهاد شیبانی

شیبانی، فرهاد / *سرخیِ گیلاس‌های کال*. ــ تهران: جوانه، فروردین ۱۳۴۹، ۱۴۰ ص.

در خوشه‌های سوگلی زیتون

در من هزار طاقه پریدن هست
می‌خواهم
با هفت حرف آبی
فواره‌ها بنا کنم از آواز

یادت هست
آن شب که آسمان مه‌آلوده
چوپان گله‌های سپید ستاره بود

WWW.IRANMEET.COM

من توسن جوان غرورم را
هی کردم؟

آه ای نیاز سوگلی
چندانکه دیدگان تو تمنا کند
بر بام خانه موکب باران‌هاست

ای خواهر
ای در پناه یاد تو شادی‌ها
در خوشه‌های سوگلی زیتون
آن سایه‌بان سبز شفاعت را
برپا کن
تا این پرنده ــ بال و پرش خونین ــ
تا التیام زخم بیاساید

با من حکایت از گذر آهوان مدار
آن دشت‌های سبزقبا بر دوش
در خاطرم صحاری سوزان‌ست
بگذار بوسه ــ واژهٔ نازای زخم و خنجر ــ
بنشاند اشتیاق گلوگاهم

گو! داربست نور برافرازند
کان سرو تابناک
گذر دارد.

WWW.IRANMEET.COM

آشتی را مژده‌ئی فرمای

یاد تو خیزابه‌های وحشی دریا
هر زمان گهواره جنبانم
بی‌تو آن پائیز غمگینم که با نجوای گرم موکب باران
گوش خوابانده
بی‌تو آن گم کرده ساحل زورق بی‌بادبانم من
غرقه در گرداب رؤیاها

ای شبان واژه‌های من
با فلوت اشتیاقم نغمه خوانی کن
قصه‌های روستای مهربانی را

ای توام باران پائیزی
با کویر خشک اندوهم برانگیزان
رویش گلپونه‌های شادمانی را

آشتی را مژده‌ای فرمای

چشم‌های خیره بر راهم
برگ‌های زرد باران خورده را ماند
در گذار باد پائیزی

آه
می‌شود آیا؟
می‌شود آیا که تو بر سینه بنشانی گل داودی قرمز

WWW.IRANMEET.COM

و دوباره سوی من آئی؟
من فلوت اشتیاقم را پر از آوازهای بوسه خواهم کرد
تا به هنگامی که چونان ابرهای سرخ پائیزی
با افق‌های سیاه دیدگانم
راه می‌جوئی
بر درختان سهی قدِ
نیازِ من
فرود آئی

من یکایک برگ‌هایم را
در حفاظ شاخه‌هایم لانه خواهم ساخت
تا به هنگامی که چونان بادهای چابک مژده
در کنار مهربانم
راه می‌پوئی
دوستی را خیمه افرازیم و از هر در به گرمی گفتگو داریم

دردانگیز است
زردیِ برگانِ باران خورده‌ام بی‌غمگسار باد

آشتی را مژده‌ای فرمای
آشتی را مژده‌ای فرمای

پائیز ۴۵

مرگ ماهی‌ها / نعمت‌الله اسلامی

اسلامی، نعمت‌الله / *مرگ ماهی‌ها*. ــ تهران: پندار، بهمن ۱۳۴۹، ۸۰ص.

WWW.IRANMEET.COM

وصلت

برای جلال آل‌احمد

وصلتی نیست مرا
با شمایان که وقیحانه به من می‌نگرید
با شمایان که مرا می‌پائید
چشم‌هاتان پر از آتش بادا...!
چه شکوهی‌ست
ـ در این خانه که می‌جنبانید
همه سرهاتان را
مثل بز
ابله‌وار
که نه از بارانید
و نه عیارانید
ـ گرچه از طایفهٔ طراران ـ

من به «نفرین زمین» معتادم
تو به نفرین غروب
و غروبی که هیولائی بود
لنگر انداخته در وسعت شهر
لنگر انداخته در شهر غروب
لنگر انداخته در من فریاد
من چه مأیوسم و
مأیوسم و
مأیوسم، حیف!
تو چه تنهائی و

WWW.IRANMEET.COM

تنهائی و
تنها هستی
من چه بد می‌میرم
زیر باران که غمستان شما را پر کرد
تو چه بد می‌مانی
با هوائی که تو را
تا در دروازهٔ فریاد رساند
و صدای قدمت گفت که:
ـ زنجیرستان...
من دلم سخت فروریخت
گریست.

دختر و ماهی

ابرهائی که پر از باران بود
کوچ کردند و زمین
از هوس باران سوخت
و درختان و چمن
و آنچه از خاک سر آورده برون
همه افسرده کنون
چشم در چشمهٔ خشکیده نشست
و من از پنجرهٔ همسایه
مرگ ماهی‌ها را
به وضوح دیدم، دیدم
حوض خالی شده بود
دخترک در پی ماهی می‌گشت

WWW.IRANMEET.COM

اضطراب در کعب دیواره‌های شیشه‌ئی / ضیاءالدین ترابی

ترابی، ضیاءالدین / *اضطراب در کعب دیواره‌های شیشه‌ئی*. ـ تهران: ارغنون، زمستان ۱۳۴۹، ۱۰۰ ص.

خورشید را غربال می‌کردند

در نیمروز چشم گربه‌ای
ایستاده‌ام
و سایه‌ام
به سایبان چرمی کفش‌هایم
می‌اندیشد.

اضطراب سرانگشتانم را
به دیواره‌های شیشه‌ای سلولم می‌بخشم
دیواره‌های شیشه‌ای می‌لرزند.

خورشید را غربال می‌کردند
به گاه
که در استوای مردمک گمنامی
جوانه زدم
خورشید را
غربال
می‌کردند.

در تاریکی رگ‌هایم
سیبی سرخ روئید،

WWW.IRANMEET.COM

به مردمک‌های زن پناه بردم
و زن
گیسوانش را بر من بارید.

در گیسوان افشان
خورشید را
گم کردم.

وقتی که سیب پوسید
و گیسوان پریشان با باد رفت
به مردمک چشم گربه
پناه آوردم.

زنی
برهنگیش را
بر رگ‌هایم بارید
و سیب سرخ سقوط کرد.

در مردمک چشم گربه ایستاده‌ام
و دیواره‌های شیشه‌ای
از اضطراب سرانگشتانم
می‌لرزند.

از سفر خورشیدی

در فرصت شکفتن یک گل
پرنده‌ای با بال‌های خونین

WWW.IRANMEET.COM

از سفر خورشیدی می‌آید،
و کودکی
نان شیرینیش در دست
با سگان ولگرد
از خواب‌های سنگی مادربزرگش
می‌گوید.

در فرصت شکفتن یک گل
یک قطره خون
از بال‌های پرندهٔ خورشیدی
نان شیرینی کودک را
رنگین می‌کند
و سگ‌ها
پارس‌کنان
به دنبال سایهٔ پرنده می‌روند.
آنگاه،
با صدای سرفه‌های مادربزرگ
ذهن کودک
از بال‌های پرندهٔ خورشیدی
به روی نسخهٔ پزشک
می‌ریزد.

الف. ل. م. / علیرضا نوری‌زاده

نوری‌زاده، علیرضا / *الف. ل. م.* ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹،
۱۰۱ ص.

WWW.IRANMEET.COM

فصل تو

فصل تو می‌نشیند در گل
فصل تو با هوای تب‌آلوده
و مهتر شهیدان
آن رند آفتاب نظر
در شامگاه بادیه تکرار می‌شود

چون دست می‌برم
بر دفتر قدیمیِ تاریخی
شکلی از انبعاثت
تحریر می‌شود
ـ فصل تو می‌نشیند در من ـ
و من،
ـ این قیس خواب رفته ـ
شعر بلند و محکم اهرام را
می‌خوانم
پیروز می‌رود
این مهتر شهیدان
روی لبش نشسته «مزامیر»
و انعکاس چشمش
در شهرِ مردگانِ اساطیری
و مومیائیان دل افسرده
خورشید می‌شود
این نصرت خجستهٔ فرخ فال
شعر لطیف بادیه،

WWW.IRANMEET.COM

از اشتیاق چشم که لبریز می‌شود،
همراه دوست در سفر عشق می‌رویم
و دوست
آن مهتر شهیدان
سر می‌دهد به نغمهٔ چاووشی
خوابی چنین که سینا دارد
دردی چنین که
ـ دریا ـ
این شاعران خسته چه می‌گویند؟
این شاعران مست صحاری
از سینه‌های خفته به تاریکی*
«آن شعله‌های جادوئی آرزو می‌آید»

اکنون تمام قافله‌سالاران
در سایه سارباد تو اطراق می‌کنند
تا مهتر شهیدان
در سیل اشک
حزن تن شکسته خود را
برگیرد

مؤخره

ابر شکوفای چشمت، آب ندارد
و اینهمه اندوه،
راه گریزی به سوی خواب ندارد

---

* در میان تاریکی مطلق، شعاع آرزو، بالا می‌رود» لحظه‌ای از خطا ـ ابوخالد.

WWW.IRANMEET.COM

مرحمت دست‌های مردمی تو،
«سدره» شکسته
گرمی دست تو را، شهاب ندارد.
شوکت تاریخ گیسوان تو شبگون
دست مریزاد،
عمر فراق تو را، حباب ندارد.
لمحه‌ای از آفتاب در تو نشسته
دست به رخ گیر روز وصل که شبکور
بهر نظر کردن تو تاب ندارد.
رزم لبان ترا نظاره‌گرم من
این گل خونروی
جز لب گرم من، احتجاب ندارد.

جدال قلم: شعر متعهد، شعر غیرمتعهد

در سال ۱۳۴۹ بحثِ شعرِ متعهد و شعر غیرمتعهد در مجلات و محافل روشنفکری به اوج می‌رسد. نشریات رسمی، عمدتاً عرصهٔ فعالیتِ هواداران هنر غیرمتعهد، و کانون‌های دانشجوئی و دانشگاه‌ها و مدارس مدارس عالی، محل فعالیت هواداران هنر متعهد و سخنرانیِ هنرمندان انقلابی در دفاع از شعر متعهد می‌شود.

از دفاعیات جالب توجهٔ شعر مجرد و غیرمتعهد، مقالهٔ یدالله رؤیائی با نام *عبور از حجم* در بررسی کتاب؛ و از سخنرانی‌های مشهور آن سال‌ها دردفاع ازشعرمتعهد، سخنرانیِ نعمت میرزازاده (م. آزرم) تحت نام *پایگاه شعر* ــ یا شعر *مقاومت*، شعر *تسلیم*، در دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران بود.

تاریخ نگارش *عبور از حجم*، دیماه ۱۳۴۹؛ و تاریخِ سخنرانیِ شعر *مقاومت*، شعر *تسلیم*، بهمن ماه همین سال بود.

WWW.IRANMEET.COM

به دلیل اهمیت مقالات مذکور در شناخت بی‌واسطهٔ دو نظر، بخش اعظم این مقالات را ذیلاً می‌آوریم.

نخست پایگاه شعر، مقاله م. آزرم را می‌خوانیم.

پایگاه شعر

شعر مقاومت، شعر تسلیم

(در دفاع از شعر متعهد)

م. آزرم

بهمن ماه ۱۳۴۹

«موضوعی که می‌خواهم در اینجا راجع به آن صحبت کنم توضیحات مختصری است دربارهٔ شعر فارسی معاصر و برخی مسائل مربوط به آن که فکر می‌کنم عنوان کردن آنها برای روشن شدن چند سوءتفاهم در مسائل شعری معاصر بی‌فایده نباشد. انتخاب این موضوع به این جهت است که در دهسالهٔ اخیر، گرایش به شعر ــ چه به لحاظ حجم و چه به لحاظ زمینه‌های مساعد تجلی آن در روزنامه‌ها و مجلات و مجالس شعرخوانی ــ فزونی مطلق شعر را به دیگر فرم‌های ادبی نشان می‌دهد. به طوری که ظاهراً تولید شعری ما هم در مقایسه با دهه‌های پیش و هم در مقایسه با دیگر فرم‌های ادبی، وجه شاخص پدیده‌های ادبی ما بوده است و به لحاظ حجم، در شعر، کلی تولید اضافی هم داشته‌ایم، به قیاس درآمدِ سرانهٔ ملی. و معلوم است که در چنین سال‌هائی، خواه و ناخواه، اینجا و آنجا حد و رسم‌هائی هم دربارهٔ شعر معاصر اظهار شده و گفتگوهائی دربارهٔ ماهیت شعر، محتوی و فرم، ارزش‌های ذاتی و ارزش‌های غیرذاتی در شعر، شعر روز و شعر همیشه، شعر و شعار، مخاطب شاعر و این قبیل، درگرفته و خود این مقولهٔ نقد و مصاحبه‌ها نیز جائی تقریباً هم حجمِ شعر برای خود دست و پا کرده است. بنابراین حالا که به هر تقدیر چنین

WWW.IRANMEET.COM

واقعیتی به صورت یک ابتلاءِ ذهنی در سطح تقریباً تمامی نشریات به وجود آمده است، جا دارد به اختصار مشخصات کلی این پدیده، یعنی شعر معاصر را همانطور که هست، بشناسیم؛ لااقل از نقطه‌نظری که من می‌خواهم مطرح کنم، بشناسیم. فعلاً کاری به این نداریم که چه باید باشد. همین قدر که معلوم شود شعر معاصر چه می‌گوید، و آنچه می‌گوید رابطه‌اش با جامعه چگونه رابطه‌ای است و نتیجتاً در خدمت کدام جهان‌بینی است، منطقاً راه برای نتیجه‌گیری‌های بعدی هموار خواهد بود. چون شعر به هر تقدیر به عنوان جزئی از فرهنگ جامعه، با اثر وجودی خودش، ارزش‌هائی را خلق و ارزش‌هائی را نفی می‌کند، می‌خواهیم بدانیم سنگرهای آن کدام است، و چون در شعر معاصر به نسبت شعر گذشتهٔ فارسی، تحولی در جهت‌گیری آن به وجود آمده که به نظر من موجب اصلیِ کشمکش‌هائی است که در تعاریف و حدود شعر به وجود آمده است، همین تحول و جهت‌گیری است، و من *این دوگانگی در جهان‌بینی شعر معاصر را، به شعر مقاومت و شعر تسلیم*، تعبیر می‌کنم. می‌خواهیم ضمناً حرفِ حسابِ اصحابِ دعوا نیز روشن شود. [...] در توضیح این دو اصطلاح قراردادی می‌توانیم به جای عنوانِ شعر تسلیم بگوئیم، *شعر ستایش قدرت‌های حاکمه*، *شعر ارتجاعی*، *شعر غم‌های بی‌غمی*، شعری که نتیجتاً از عواملِ بازدارندهٔ فرهنگی است و به جای شعر مقاومت می‌توانیم بگوئیم *شعر سازنده*، *شعر متعهد*، *شعر مردمی*، *شعر غم‌های ضروری*؛ شعری که نتیجتاً در حرکتِ تکاملیِ جامعه موثر است. در تمام طول عمر هزار و صد سالهٔ شعر فارسی بعد از اسلام این تفکیکِ موضوعی معتبر است. البته به لحاظ تقسیم‌بندی تاریخی دوره‌هائی داریم که شعر مقاومت به اعتبارِ داشتنِ شاعران بزرگ غلبه معنوی دارد، مانند قرن چهارم و پنجم (فردوسی و ناصرخسرو)؛ یا دورهٔ مشروطیت. منظور این است که در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم در چه دوره‌ای مطلقاً *شعر مقاومت* داشته‌ایم و در چه دوره‌ای مطلقاً *شعر تسلیم*.

WWW.IRANMEET.COM

تقسیم‌بندیِ زمانی برای اینکار معتبر نیست؛ چرا که همزمان با فردوسی به عنوان شاعری که بیش از دیگر شاعران برای ما تاریخ ساخته است (اینکه می‌گویم تاریخ ساخته است منظورم سرودن *شاهنامه* نیست، بلکه آن شکل از جامعهٔ ایرانی است که تأثیر *شاهنامه* در به وجود آمدنش انکارناپذیر است) همزمان با چنین شاعری، عنصری‌ها و فرخی‌ها و منوچهری‌ها نیز داشته‌ایم و همزمان با ناصرخسرو، انوری‌ها و باباطاهرها.

خیلی روشن است که اقلیتِ حجمیِ شاعرانِ مقاومت نسبت به شاعران تسلیم در طول این هزار و صد سال نشان دهندهٔ این واقعیت است که اساساً حوزهٔ فرهنگی جامعه با قدرت‌های حاکمه سازش و تبانی داشته، نه اینکه چون مبارزه‌ای در بطن اجتماع وجود نداشته یا کمتر وجود داشته، به این جهت شاعر مقاومت نداشته‌ایم؛ یا کم داشته‌ایم، وقتی تاریخ کشورمان در دست است و سراسر این تاریخ فریادنامهٔ بطن محروم جامعه ماست، وقتی سراسر این تاریخ گواهی می‌دهد که شورش‌ها و نهضت‌ها و مبارزات خشنی در بطن محروم جامعه نسبت به قدرت‌های حاکمه وجود داشته، آنوقت چطور می‌توانیم ادعا کنیم که کم داشتن شاعرانِ مقاومت، به علت فقدان درگیری‌های اجتماعی بوده است؟ جای چانه زدن نیست که شاعران در این دوران طولانی ــ مانند دوران معاصر ــ به عنوان یک انسان در قشر فرهنگی جامعه برای خود رسم و راهی داشته‌اند. البته در دو جهت مخالف: راهی به قصر و راهی به کوچه. این جریان، یعنی این دو جهان‌بینی در شعر فارسی تا به امروز نیز هست. با این تفاوت که از مشروطیت به بعد، به علت سرایت بیشتر مبارزه در حوزهٔ فرهنگی جامعه و نتیجتاً در شعر، مسئله تعهد و بررسی رابطهٔ شاعر با مسائل اجتماعی درنقدالشعر کم و بیش مطرح شده است. والا قرن‌های قرن شاعران تسلیم با تلّقی شغلی از شعر، یا مشغول مدح‌گستری قدرت‌های حاکمه بوده‌اند و یا برای خودشان دلی دلی می‌خوانده‌اند و به

WWW.IRANMEET.COM

هر تقدیر اساساً مسئله به این صورت مطرح نبوده است که کسی مزاحم آنها بشود و اعتراض بکند، اگر هم اعتراضی نسبت به نحوهٔ جهان‌بینی شاعر بوده این اعتراض اثر وجودی‌اش در سطحی نبوده که شاعر تسلیم و قدرت‌های پشتیبانش نیازی به توضیح و توجیه داشته باشند. حالا با این شمای کلی که از شعر فارسی به لحاظ تفکیک موضوعی به دست داریم، با تاکید اینکه ملاک این تفکیک البته از جهت نوع رابطه با مسائل اجتماعی است، می‌توانیم به موضوع اصلی صحبت برگردیم، یعنی به آنچه در ابتدا گفتیم، می‌پردازیم به چند مسئله دربارهٔ شعر معاصر که درباره آنها سوءتفاهماتی وجود دارد.

این سوءتفاهمات چیست؟ از کجا ناشی شده؟

برای روشن شدن بیشتر مطلب تأکید می‌کنم که چون شعر مقاومت در زمان ما از طرفی با اقبال روشنفکران اخته نشده و از طرفی با اقبال عمومی دربرابر شعر تسلیم عرض اندام می‌کند، خیلی طبیعی است که شعر تسلیم به دفاع از خود برخیزد و درست از نظر تاریخی همین جاست که مسائلی به عنوان شعر و شعار، شعر روز و شعر همیشه، تعهد، مخاطب شاعر در نقد الشعر مطرح، و ارزش‌های هنری مورد ارزیابی مجدد قرار می‌گیرد.

شعر مقاومت با خودش ارزش‌های تازه‌ای در نقد الشعر داخل می‌کند و شعر تسلیم می‌کوشد اعتبار این ارزش‌ها را تکذیب کند. طرفین متخاصم که البته ناسازگاری آنها با یکدیگر خیلی هم طبیعی است، هر کدام برای اثبات ارزش‌های خود دلایلی عنوان می‌کنند. مثلاً شعر مقاومت می‌گوید: شعر خارج از مسائل اجتماعی نمی‌تواند وجود داشته باشد. شعر تسلیم پاسخ می‌دهد: ارزش‌های ذاتی شعر برایش کافی است، مسائل اجتماعی به عنوان ارزش‌های خارجی برای شعر خوب الزامی نیست. شعر مقاومت می‌گوید: تو بدون من اصلاً وجود نداری، یعنی هیچ آفرینش هنری جدا از روابط اجتماعی نمی‌تواند به وجود بیاید. شعر تسلیم پاسخ می‌دهد: این حرف درست است، منتها تأثیر من از جامعه

WWW.IRANMEET.COM

همین است که می‌بینی. شعر مقاومت می‌گوید: اینگونه تأثیر پذیرفتن از یک قسمت محدودِ جامعه نگرش انتزاعی است و به اکثریت ترکیبی جامعه هیچ ربطی ندارد. شعر تسلیم پاسخش از قبل آماده است، می‌گوید: مخاطبِ شاعر، شاعر است، هنر متعال را هیچوقت اکثریت جامعه هضم نکرده است و تو حرف مرا نمی‌فهمی. شعر مقاومت می‌گوید: آخر فلسفه وجودی تو چیست؟ شعر تسلیم می‌گوید: خودم. شعر مقاومت می‌گوید: پس بحثِ مسئولیت چه می‌شود؟ شعر تسلیم پاسخ می‌دهد: شعر به جز شعار است.

و منازعاتی از این قبیل که به این دعاوی رسیدگی خواهیم کرد.

به این دعاوی از این جهت باید رسیدگی شود که روشن شدن این دعاوی در جهت‌گیری شعر معاصر بی‌تأثیر نیست، مخصوصاً اینکه دعوا در شرایط نامساوی جریان دارد؛ یعنی شعر مقاومت چنانکه می‌دانید برای عرضهٔ خودش و مبانی نظریش مجال مساعدی ندارد، اما شعر تسلیم همهٔ تریبون‌های رسمی و ظاهراً غیررسمی را در اختیار دارد. مکان‌های کتبی و شفاهی آن محتاج نام بردن نیست. حالا مسائل مورد اختلاف را مطرح می‌کنیم، یا به تعبیری عام‌تر، مسائلی که در منازعهٔ شعر مقاومت با شعر تسلیم در حوزهٔ معاصر باید حل شود، می‌خواهم به این مسائل مورد تنازع پاسخ داده شود:

۱. آیا شعر می‌تواند در عین حال که به عنوان یک سلاحِ مبارزهٔ فرهنگی به کار گرفته می‌شود، شعری دیرمان هم باشد، یعنی هم شعر روز باشد و هم شعر همیشه؟

۲. آیا مطرح شدن مسائل اجتماعی در شعر به زیبائی آن و در نتیجه به حوزهٔ تأثیرش صدمه می‌زند؟

۳. شعار در شعر چیست و آیا این اصطلاح ــ که حربهٔ شعر تسلیم علیه شعر مقاومت است ــ اساساً ناظر به کیفیتِ بیانیِ موضوع است یا خود موضوع.

WWW.IRANMEET.COM

۴. و سرانجام آیا اصولاً با مبانی زیبائی‌شناسیِ فرهنگِ ارتجاعی می‌توان پدیده‌های هنری ضد این ساختمان را ارزیابی کرد.

حالا می‌پردازیم به پاسخ این سئوالات:

سئوال اول این بود که آیا شعر می‌تواند در عین حال که به عنوان یک سلاحِ مبارزهٔ فرهنگی به کار می‌رود، دیرمان باشد؛ یعنی هم شعر روز باشد و هم شعر همیشه.

قبل از هر چیز تأکید می‌کنم، این وسواس جاودانگی در شعر، جوری یقهٔ شعر معاصر را چسبیده است و او را از خیلی کارهای ضروری بازداشته، در حالیکه اساساً هیچ چیز به تعبیر فلسفی‌اش نمی‌تواند جاودانه باشد.

اما در پاسخ این سئوال، آری مشروط می‌گویم؛ آریِ مشروط یعنی چه. اینجا باید مقدمتاً توضیحی بدهم. توضیح اول اینکه خود این سئوال مربوط به کیفیت بیانی یا قدرت هنری بیان است. نه خود موضوع؛ چرا که صحبت از شعر است. هیچ موضوعی در شعر به اعتبار نفس موضوعی‌اش نه الزاماً می‌تواند دیرمان باشد و نه می‌تواند زود مرگ. یعنی اینکه این موضوعات نیستند که شعر را ــ توجه داشته باشید، فقط شعر را می‌گویم ــ زندگی طولانی می‌بخشد یا زود مرگی، بلکه کیفیتِ بیانِ شعری و میزان توانائی‌های هر شاعر است که می‌تواند در این قضیه نقشی داشته باشد. مثالی می‌زنم: شعرِ ناصرخسرو، هم سلاحِ مبارزهٔ روز بوده است و هم تا امروز یعنی نهصد سال متوالی خودش را به ملاک ارزش‌های شعر کلاسیک حفظ کرده است. در حالیکه همگنان او ازاین بخت برخوردار نبوده‌اند. شعر ناصرخسرو هم سلاح زمان بوده و هم به نسل من رسیده است. صدای او را در شعرش شحنه نیشابور شنیده است و البته به گوشش گران آمده که دستور داده راوی شعرش را تکه پاره کنند. چرا، چون شعر ناصرخسرو سلاح مبارزهٔ فرهنگی او بوده. به خاطر این که اگر مخاطب شاعر، تنها شاعر می‌بود (که گروه اندکی از قشر روشنفکران

WWW.IRANMEET.COM

است) منطقاً نمی‌باید شعر ناصرخسرو چنان ورد زبان شود و قدرت‌های حاکم از حوزهٔ نفوذ شعر او چندان متوحش باشند که با راوی شعرش چنان کنند که گفتم. از طرف دیگر می‌بینیم شعر او به اعتبار قدرت‌ها و جوهرهای شعری در طول زمان خودش را حفظ کرده و به نسل ما رسیده است.

مثالی دیگر: تاریخ شعر فارسی گواهی می‌دهد که هم پیش از فردوسی و هم بعد از فردوسی شاعرانی به سرودن موضوعات حماسی و افسانه‌های ملی پرداخته‌اند. بهترینِ پیشینیان او دقیقی و برترین اقتداکنندگانِ او اسدی طوسی است. اما زبان فارسی، از مردم کوچه و بازار تا فضلای ریش و سبیل‌دار، هیچ طبقه‌ای به جز فردوسی کسی را به عنوان گزارشگر بزرگ مقولات حماسی و میهنی نمی‌شناسد. می‌پرسم چرا؟ مگر نه این است که او و همگنانش در موضوعاتی یکسان سخن گفته‌اند.

تاریخ حماسه‌سرائی در شعر فارسی گواه است که از شاهنامه ابوشکور بلخی پیش از فردوسی تا شاهنامه فتحعلی‌خان صبا نزدیک به زمان ما، کارنامه‌های فراوان میهنی سروده شده است، اما حتی نام بسیاری از آنها را من و شما نشنیده‌ایم. چرا؟ فردوسی شعرش سلاح مبارزه بوده، زیرا می‌دانیم کار عظیم او هم از نظر قدرت مسلط زمانه ــ یعنی دربارِ غزنه ــ مطرود شده است و خود او آواره و مختفی و هم قدرت روحانی زمان حتی بعد از مرگش به جرم رافضی بودن نمی‌گذارد در قبرستان مسلمین دفن شود.

این دو مثال از شاعران بزرگ گذشته که دیدیم شعرشان هم سلاح مبارزه زمان بوده و هم به برکت قدرت‌های خلاقه هنری و بیانی در زبان فارسی مخلد شده‌اند. و از طرف دیگر، شاعرانِ همدوره‌شان، شعرشان نه سلاحِ مبارزه بوده و نه در طول زمان توانسته است پابه‌پای شعرایتان تا نسل ما پیش بیاید. [...]

WWW.IRANMEET.COM

سئوال دوم این بود که آیا مطرح شدن مسائل اجتماعی در شعر به زیبائی آن صدمه می‌زند و از حوزهٔ تأثیرش می‌کاهد؟ این سئوال را که پاسخ آن تا حدود زیادی ضمن پاسخ سئوال اول داده شد، بیشتر از آن جهت جداگانه طرح کردم که بارها شنیده و خوانده‌ایم که شعر تسلیم در توجیه برکناری خود از مسائل اجتماعی، به شعر دوره مشروطیت استناد می‌کند و می‌گوید: شعر مشروطیت به خاطر اینکه به مسائل اجتماعی روز پرداخته و این مسائل را عریان مطرح کرده است فاقد جوهر شعری شده و به همین علت به دورهٔ ما نرسیده است و شاعران معروف آن دوره، مثل نسیم شمال، عشقی، عارف، فرخی یزدی، و لاهوتی شعرشان به ما نرسیده است، در حالیکه مثلاً شعر حافظ از ششصد سال پیش هنوز صدایش به گوش ما می‌رسد. ظاهراً حرف درستی است، اما فقط ظاهراً درست است. یادم هست این جمله را عیناً یکی از شاعران معاصر به من گفت که بله من صدای شعر حافظ را می‌شنوم اما صدای شعر مشروطیت را نمی‌شنوم. در پاسخ او گفتم بله این به خاطر آن است که در دورهٔ شاه شجاع به سر می‌بری نه ستارخان؛ مگر از آن دوره چه چیزش باقی مانده که منطقاً شعرش باقی بماند؟ پاسخ دیگر اینکه اگر گمان می‌کنی شعرِ شاعرانِ مشروطیت به خاطر ابتلاء به مسائل اجتماعی از جوهر شعری دورافتاده و به همین علت به ادعای تو به دورهٔ ما نرسیده است من می‌گویم در همان دوره شاعرانی بوده‌اند که شعرشان برکنار از این مسائل بوده و آنطور که تو می‌خواهی به نفس شعر و ارزش‌های ذاتی شعر پرداخته‌اند، آنها را به عنوان شاعران مطرح به من نشان بده. آنها کدام جهنم‌دره هستند؟ وصال شیرازی؟ رضاقلی‌خان هدایت، لله‌باشی یا فروغی بسطامی؟ ــ چند سال پیش و پس اهمیتی ندارد ــ چرا، ممکن است جائی مطرح باشند، چنانکه هستند، در خیل دیگر شاعرانِ تسلیم، در جعبه آینه گل‌های کاغذی که همان برنامهٔ گل‌های به اصطلاح جاویدان باشد.

WWW.IRANMEET.COM

می‌رسیم به سئوال سوم.

شعار در شعر چیست و آیا این اصطلاح که حربهٔ شعر تسلیم علیه شعر مقاومت است اساساً ناظر به کیفیت بیانی شعر است یا خود موضوع. اینجا به سوءتفاهم یا مغلطهٔ بزرگی می‌رسیم. مغلطه به این جهت که معنی شعار به طوری که این کلمه مورد استفاده قرار می‌گیرد این است که کسی موضوعی را صریح و عریان اظهار کند. توجه داشته باشید، این تعریف به چگونگی موضوع مربوط نیست، با نحوهٔ بیان مطلب کار دارد. بنابراین وقتی شعر تسلیم به شعر مقاومت می‌گوید تو شعار هستی نه شعر، ضمناً دارد می‌گوید به این علت به تو حمله می‌کنم که حرفت را صریح می‌زنی در حالی که زبان شعر کنایی و غنی باید باشد، نه زبان روزنامهٔ خبری. اما مسئله این است که اگر موضوعی را با زبان صریح و عریان عنوان کردن شعار است و نه شعر، بنابراین شعر تسلیم‌در زمانِ ما یکسره شعار است چراکه از همهٔ تریبون‌های شفاهی و کتبیِ مجاز، سرگرمِ بیانِ عریانِ مسائلِ رختخوابی است. چطور شد وقتی تو شعر تسلیم دربارهٔ مسائلی از سر به پائین به فضیح‌ترین زبان که چه عرض کنم، به فجیع‌ترین بیان، که هیچ روسپی حاضر نیست واژه‌هایت را به زبان بیاورد با صدای بلند اندامت را به حراج می‌گذاری، اینها شعار نیست، اما اگر شعر مقاومت از مسائلی مربوط به سر و مغز سخن گفت آنوقت می‌شود شعار و نه شعر. اگر این شعار است پس معلوم می‌شود تو با شعارهای سازنده دشمنی و نسبت به شعارهای جنسی موافق. اینجاست که معلوم می‌شود تو به عنوان هنر شعر، داری نان به کدام تنوری می‌زنی.

سئوال چهارم و آخرین این بود که آیا می‌توان با مبانی زیبائی‌شناسی فرهنگی ارتجاعی، پدیده‌های هنری ضد این ساختمان را ارزیابی کرد؟

پاسخ یک کلمه است: «نه»؛ زیرا هم اساساً مبانی زیبائی‌شناسی مانند دیگر جلوه‌های فرهنگی و ذوقی مبتکر است و هم اینکه هنری را که اساساً با ساختمان جامعه تو طرف است، چگونه می‌خواهی با معیارهای

WWW.IRANMEET.COM

خودت ارزیابی کنی. مخاطب شاعر هم الزاماً شاعر نیست، یعنی هیچ لازم نیست شعر تسلیم از شعر مقاومت خوشش بیاید، مخاطب شاعر همهٔ مردم هستند که به زبان فارسی سخن می‌گویند.

اینها مسائلی بود که می‌خواستم روشن بشود. و به عنوان آخرین توضیحات اضافه می‌کنم که مخالفت با نیما هم که در آغاز با شدت و همراه با تمسخر انجام می‌شد و هنوز هم به نوعی می‌شود از مقولهٔ مخالفت شعر تسلیم با شعر مقاومت‌است نه از مقولهٔ مخالفتِ شعر کهن با شعرنو، به اعتبار فرم تازه آن؛ یعنی نیما به خلاف مشهور، به خاطر سنت‌شکنی در فرم شعر فارسی ــ که البته بسیار هم لازم بوده ــ مورد مخالفت و ناسزاهای اعوان و انصار قدرت‌های حاکم قرار نگرفته بلکه به خاطر مضمون و جهان‌بینی شعرش باید طرد می‌شده است. والا قدرت‌های حاکمه آنقدر افعال لازم دارند که به افاعیل عروضی کار نداشته باشند. او نسبت به مضمون و جهان‌بینی شعر حساسیت دارد نه به فرم آن. و یادمان باشد که شعر امروز فارسی در مجموع از شعر نیما به لحاظ مفهوم، خیلی دور شده است. و اگر می‌بینید با شعر امروز ظاهراً مخالفتی آنچنان نمی‌شود بلکه برای اکثریت آن که شعر تسلیم باشد مجال هم می‌دهند، به خاطر همین خاصیت بی‌خاصیتیِ اوست، به خاطر بی‌آزار بودن اوست، به خاطر تسلیم بودن اوست به خاطر اشتغال اوست به مفاهیمی که برایش درست کرده‌اند، والا به مجرد آنکه چموشی کند حق حیات نخواهد داشت. نمونه‌هایش را می‌دانید.

پیش از آنکه حرفم را تمام کنم این نکته را هم بگویم که شعر تسلیم حواسش را جمع کند که زمانه خیلی عوض شده است؛ یعنی اگر تا ده سال پیش در برابر شعر مقاومت لبخندی فیلسوفانه به لب می‌آورد که شعر را با مسائل اجتماعی کاری نیست و همه سیکل دوم دبیرستان‌ها را من در اختیار دارم و مرتباً دیوان‌های بستریات بیرون می‌داد و با اقبال نسبی نوجوانان و جوانان مواجه می‌شد، حالا در عمل دچار اشکال شده

WWW.IRANMEET.COM

است. [...] زیرا هم مشتریان آنها که با تصور لذات جوانی در شعر تسلیم دلخوش بودند حالا برای‌شان هزارگونه واقعیتِ عینی همان لذات را درست کرده‌اند ــ و آنجا که عیان هست به بیان احتیاج نیست ــ و هم به علت تشدید تضادها و درگیری‌های اجتماعی، بسیاری از همان مشتریان نیز به گروه کثیرِ جوانانِ درست‌اندیش و فهیم و مسئولیت‌شناس پیوسته‌اند که دردها و غم‌های ضروری و انسانی دارند و لاجرم خوراک فکری مناسب می‌خواهند. کتاب‌های شعری که شما دانشجویان می‌خرید و می‌خوانید می‌تواند آمار خوبی در صدق این واقعیت و هشداری جدی به شعر تسلیم باشد.

با اجازه‌تان حرف‌هایم را خلاصه می‌کنم و به این عرایض پایان می‌دهم:

۱. شعر می‌تواند در عین حال که به عنوان یک سلاح فرهنگی به کار می‌رود، دارای ارزش‌های شعر باشد.

۲. وسواسِ شعر تسلیم از اینکه مسائل اجتماعی به زیبائی شعر صدمه می‌زند و باعث جوانمرگی می‌شود پنداری نادرست است و در واقع توجیه گریز خودش از تن دادن به مسئولیت است.

۳. شعار در شعر ناظر به کیفیت مبانی است. هم شعر تسلیم می‌تواند شعار باشد و هم شعر مقاومت، و از این جهت نباید به شعر اجتماعی حمله کرد.

۴. مخاطب شاعر تنها شاعر نیست بلکه همه مردمی هستند که با همان زبان سخن می‌گویند.

۵. شعر معاصر به اعتبار مفهومی در سطوح بسیار وسیعی از شعر نیمائی دور افتاده است. و سرانجام، شعر زمان ما و شعر همیشه، شعر مقاومت است، نه شعر تسلیم.»[۲۴]

مقاله دوم، در دفاع از شعر غیر متعهد، و از یدالله رؤیائی است. همو

WWW.IRANMEET.COM

که نوشته بود: «شعر حجم [موج نو، شعر غیرمتعهد] از دروغ ایدئولوژی و از حجرهٔ تعهد می‌گریزد».

یدالله رؤیائی بانیِ نقد فرمالیستی در ایران و یکی از آگاه‌ترین منتقدین دههٔ چهل بود.

عبور از شعر حجم

یدالله رؤیائی

دیماه ۱۳۴۹

«شعر به زندگی خودش ادامه می‌دهد و تنها است. درهای سیاه و دردهای سیاه. در او و با او است که کسی چهرهٔ واقعی‌اش را باز می‌یابد. با اینهمه همه از شعر بی‌خبرند و گویا به شوخی‌اش گرفته‌اند. پس اینکه خودش را خوب برافراشته و نگه داشته است خبر از چیزی مرموز است. با وجود ثقل سنگین دنیائی که دوست داشتنش دیگر چندان آسان نیست، باز شاعران از پا ننشسته‌اند و در همه سوئی تونل‌هاشان را حفر می‌کنند. ادیبان پاسدار و دریانان ادبیات آرامند و آنچنان مانده‌اند که انگار همیشه حق با آنهاست. و کاملاً حق با آنها است. و در این میان آنچه از شعر برمی‌جهد و از شاعرانی که به شعر زندگی می‌دهند، کشف نقطه‌هائی در اوج است که بر آن تپش‌هائی اصیل و نیالوده، حیاتی مشترک دارند.

برای من انبوه دفترهای شعر ماه‌های اخیر را فرستاده‌اند و دریغ پراکندگی در چهارسوی کشور را. و ناگاه اولین خطی که از برابر چشم می‌گذرد: شاعران تنهایند و نمی‌دانند چگونه همدیگر را بیابند. در خوب‌ترین شعرها خلاء ارتباط هست. چه خبر *است*؟ *آیا از این پس شاعران واقعی خاموش می‌شوند*؟ و چه کس؟ نفس در دهان کیست صدا می‌شود؟

بزرگ‌ترین نقش را در شعر شاعران سال‌های ۳۰، دوستی‌هاشان و حشر و نشرهاشان بازی می‌کرد. تحسین‌هائی که برای هم داشته‌اند، و

WWW.IRANMEET.COM

قضاوت‌هائی که وهم نبوغ را از آنها می‌گرفت، مستقیماً از «شخص»شان می‌گذشت و در آثارشان می‌نشست. این دوستی‌ها در میان همه گروه‌هائی که وجودشان را حقیقتی اسیر کرده بود، همیشه بود. اولین کوبیست‌ها و اولین دادائیست‌ها به هم مهر می‌ورزیدند و دوستی‌شان اولین شرط وحدت عمل‌شان بود. و هم حالا، شاعران «نسل خلسه»، «بیت نیک»ها هم در چهارگوشه دنیا پراکنده‌اند. اما همه از هم باخبرند. هم به این جهت و نه به این جهت که کتابفروشی فرلینگتی در سانفرانسیسکو برای‌شان پاتوقی است، بلکه شبکه‌ای که آنها را متحد و مربوط می‌کند اضلاعی مهربان دارد. گینزبرگ آخرین مجموعه‌اش را به گرگوری کورسو تقدیم می‌کند و کورسو برای او «یک شاعر خیالی» است. قبلاً هم یک مجموعه به پیتر اورلوسکی Orlovski و مجموعه دیگرش را به Kerouac «بودای جدید نثر آمریکا» داده بود. چون است اینکه ناگهان از نسل سال‌های ۳۰ تا شعر جوان ما، که از معبری با حلقه‌های ربط حقوقی، مجابی، خوئی و سپانلو می‌گذرد خطوط عاطفی به هم می‌ریزند و دوستی‌های سازنده در میان فاصله‌های خراب می‌نشیند؟ و شاعران در هر حرکت تازهٔ شعری و در هر نوجوئی، ادامهٔ عشق را حذف کرده‌اند، و عشق را زنانه می‌بینند و یا نمی‌بینند؟ همیشه شعر، در میان همین دوستی‌ها زندگی کرده است. شعر در زندگی‌اش و در زندگی شاعران چیزی یگانه و تنها است. همه *جنایت‌ها را می‌توان اغماض کرد و تنها جنایتی که نمی‌توان به شاعر بخشید این است که: شعر را از زندگی شعر محروم کند. دفترهای سال ۴۹ را که ورق می‌زنم اندوه این پراکندگی می‌گیردم:* آنچه شاعران می‌بینند، یا نمایش خویش است در مسابقه‌ای کسالت‌آور برای افزایش خواننده و تحسین دست‌ها، و یا سوختگی جان است در خلوتی تنها و دور، مهجور از طبیعت حرکت. آن دسته از شاعران را نفس منتقدان بد گمراه کرده است تا قلمروی تحمیلی برای محتوای شعر خود ثبت کنند، و رها از دلبستگی به سرنوشت شعر، میراث شاعران متوسط نسل پیش از خود را

WWW.IRANMEET.COM

تکرار می‌کنند، و تا خوش‌آیند منتقد بد باشند، می‌خواهند صدای جامعه باشند و تا صدای جامعه باشند، بی‌هیچ دردی ناله می‌کنند که روستاها را کارخانه‌ها تصرف کرده‌اند و چمن‌ها را چکمه‌ها ویران...

شعر متوسط، شعر بی‌توقع، شعر تکرار، شعر سطح، که در سطح می‌ماند و در سطح جارو می‌شود از یک سو دفترهای شاعران شعر تعهد، تعهد اسمی، تعهد تصمیمی، تعهد تهوع را انباشته است و از یک سو، در دفتر شاعرانی که به عنوان زائده‌های کاذب حاشیه‌های آسان موج نو بروز کرده‌اند و شماره‌ای بر آن نمی‌شود انگاشت.

گاه در این میانه به نام‌هائی کم و بیش آشنا برمی‌خوریم که یا باید ــ اگر حرف شنوی ندارند ــ از سرشان گذشت که در کار خود شاد بمانند، و اگر حرف شنوی دارند که رک و راست خشونت کرد و صمیمانه و خردمندانه گفت که با این شعر در همینجا به نهایت رسیده‌اید، هم فریب خورده‌اید، هم فریب داده‌اید. ایست کرده‌اید و ایست داده‌اید. هدفی نمی‌شناسند و نمی‌دانند چرا داد می‌زنند. متعهد منتقد بدی شده‌اند که تعهد او نیز متعهد کردن اینها است.

من آن جنایتی را که گفتم به شاعر نمی‌بخشم، به مثلاً منصور اوجی[در این سوسن است که می‌خواند و تنهائی زمین]، سیرومس مشفقی[در پائیز و نعرهٔ جوان] نمی‌بخشم، که زندگی شعر را از شعر گرفته‌اند تا «شعر زندگی» بسرایند. به تو چه مربوط است که زَنَک می‌خواند و به شعر چه مربوط است؟ و آن یکی عصیانش در چیست؟ نتیجهٔ انسانی کدام یک از شورش‌های قرن به او منطق عصیان داده است؟ کدامیک از پیامبران عصیان، از انتهای دیپلوماسی و مکر، انسان عصیان‌زدهٔ این روزگار را آزادی و فضیلت داده است؟ اول، این شعر تو است که نیاز به عصیان دارد، به زیر و رو شدن. در شعرت انقلاب کن، وگرنه خود را به بازی آسان مخالف‌خوانی سپردن، بازماندن از مشغلهٔ اعماق است، تزئین فکر است و فکر تزئینی است. تنها در آنصورت است که شعر، در قدرت حک

WWW.IRANMEET.COM

یک فریاد در اذهان، تنها است. چرا که جامعه حرفی است و شعر حرفی دیگر.

فرهنگ هم خلق‌های انقلابی را بتدریج جذب می‌کند و هیچ کوشش غنیمتی از دست او نمی‌گریزد. چرا لوتره آمون و رمبو در تاریخ «رسمی» روحیهٔ اروپائی شریک می‌شوند و نیما محیط ذهنی برای یک عصر می‌سازد؟ که نه نیما و نه لوتره آمون روی صحنه نرفتند و آن یک «مرغ آمین» و این یک «آوازهای ملدورور» را جلوی ده هزار نفر نخواند.

آن اهریمن، اهریمن تاریکی که در ما شعر می‌نویسد، در طغیان ما و در انقلاب ما مسکن دارد. و خوی این اهریمن تا زمانی که منقلب نشده‌ایم بی‌تغییر می‌ماند. برای شاعر بودن کافی نیست که انقلابی و عصیانی باشیم، بلکه این عصیان باید به شیوه‌ای بیان شود که خشم و اضطرابش را با مرد شیفتهٔ شعر تقسیم کند، و این تقسیم چنان نیست که برای مرد کوچه، به زبان مانوس او، نوحه یا رجز بخوانیم. اگر امه‌سزر و آلن گینزبرگ به این تقسیم موفق می‌شوند تنها برای این است که این یکی از طریق تراکم وردوار آیه‌ها، و شدت خطاب‌ها، خشونت و تفاخر تصویرها به آن می‌رسد و آن یکی با چنان سلطه‌ای بر زبان، حرفش را بافت می‌دهد که انگار کمپرسی از آهن و فولاد... سزر انتخاب نکرده است و شعر گینزبرگ نتیجه منفی انتخاب نیست. اول به شعر بیندیش و به صیقل سلاح (که این خود نیمی از عمر است) و آنگاه، خود را به صداهای وحشی درون بسپار، به هر کجا کشیده شدی، نجات تو و توفیق تو آنجا است. اگر انتخاب کنی انتخاب شده‌ای. باید فاسد کنی یا فاسد شوی، بگندانی یا بگندی. هیچ چیز *فاسدکننده‌تر از این ایدئولوژی ساخته و پرداخته* نیست. آرتور در نامه‌هایش به ژاک ریویر می‌نویسد: «به محض اینکه نقشه ذهنی را پذیرفتید، تمام لختی‌های روحیه را پذیرفته‌اید»...

با فاصله‌ای چندان از این گروه، دفتر شعرهای اسماعیل خوئی [*ابر بام گردباد*] در جائی نشسته است که نه رضایت می‌دهد و نه اذیت می‌کند.

WWW.IRANMEET.COM

اذیت نمی‌کند، برای آنکه خارج از این دفتر خبر از تحول می‌دهد، رضایت نمی‌دهد برای آنکه چهرهٔ متوسط از کسی ارائه می‌کند که چهره‌ای بالقوه در سواحل تعالی دارد. و چنان است که اگر آن چهرهٔ بالقوه را با ذخایر پنهان نمی‌شناختم، آن فاصلهٔ چندان را هم حذف می‌کردم. خوئی که می‌داند در ماوراء چه خبر است باید از این جویبار کم آب ناامید قطع‌امید کند تا در شعر ماورائی به جادو و جبروت برسد و اسرار حجم را کشف کند، وگرنه با تأثیری که از یک شعر مرتجع دارد، همشهریانه در حوالی طوس می‌ماند.

در سوی دیگر، انبوه این دفترها، شعر آسان‌یاب اصل گم کردهٔ بی‌ریشه‌ای جاری است که جذب‌کنندهٔ همه جنبه‌های منفی شعر امروز است. وجه مشترک همهٔ آنها بی‌وزنی است. گوئی مشکل این شاعران همه در وزن بوده است، هیچ چیز دیگری در زیباشناسی شعر ندیده‌اند. هر قطعه شعر، تراکم تصویرهائی است که با طبیعتی کودکانه، مجموعهٔ ساکنی از بذله و تکرار ارائه می‌کنند. در زمانی که در روزمره تمام می‌شود و در مکانی که خانه و خیابان محصورش می‌کند، ایتها همان زائده‌های زحمت‌اند که گفتم در حاشیه‌های کاذب موج نو بروز کرده‌اند. بر سر این شعرها چون نمی‌مانند، نمی‌مانیم، و تنها در این میانه دو نام تازه را با قید احتیاط از این مسئله استثنا می‌کنم: علی قلیچ‌خانی [*قفس نامحدود من*] و احمدرضا چه‌که‌نی [*تفس زیر لختگی*] که فاصله را از سایهٔ همسایه پر می‌کنند ولی دوگانه می‌مانند، و شاید فردا موج نو و هر موج نوع را پشت در منتظر بگذارند، به شرط آنکه به معماری حجم‌ها در شعر دست بیابند.

بریده‌های به سهمناکی تجرید گوشت و عشق / که دندان‌های سفید را / میان جبر سکوت نشانده‌اند / چکه‌چکه قلبم / می‌تپد / و هنوز فنجانم / روی قالی‌ست / و هنوز دود سیگارم / در پشت مه زمستان خواب دیده‌ام است. / «با سرانگشتهای» ـ احمدرضا چه‌کنی»

WWW.IRANMEET.COM

چه‌که‌نی شاعر عبور از حجم است، و اولین کتابش اولین جاه‌طلبی‌هائی است که برای دیگران آخرین است. نیز اولین کتاب هوشنگ صهبا [انسان شیشه‌ئی] که نامی آشناتر از آن دو است و با توقع فرم و پیراستگیِ زبان خبری از توانائی تشخیص است:

با دگمه‌های ادامه / با دگمه‌های عریانی / ... / معماری تن تو / تاریخ انحنا است.

ضایعه در اینجاست که هیچ حرکتی در شعر معاصر اینهمه ضایعه نداشته است، چراکه یکی دو چهرهٔ آغازکننده اگر به پرنسیب‌های کارشان می‌رسیدند و از آنها ضلع و استخوان می‌ساختند، اینهمه سر بار را چوب‌بستی بود که تحمل کند تا با اولین آفتاب، ریختنی‌ها بریزند و تنها بارهائی بر آن جلوه کند که با اضلاع پیوند گرفته‌اند. و در جستجوی اصل‌های نیاسوده در بیست سال فاصله بی‌تردید به جا پاهائی می‌رسیم که در شعرهای آخر هوای تازه، در «آبی رنگ» شاهرودی و در شعرهای به نثر منوچهر شیبانی و هوشنگ ایرانی، و پیش‌تر، پیش تندرکیا، ادامه‌اش می‌توانست خلاءِ بین سه نسل را پر کند و بنیهٔ شاعران بی‌بنیه هر دو نسل باشد. چراکه نسل فاصل بین این دو نسل (نسل سال‌های ۴۰) خود بنیه و بیانی دیگر دارد، نه به خاطر اینکه وزن را از شعرش نگرفت، بل برای آنکه به نثر نگاهی دیگر می‌کرد. و حالا که آن ادامه نگرفت و چنان نشد، تغذیه‌ای چنین به هر دو نسل قبل و بعد خود می‌کند.

در کشف اصالت تصویرها اگر جستجو کنیم، چند تشعشع کلامی می‌بینیم که آشفته از تماشایند، و از موهبت همین آشفتگی، تصویرپردازی‌شان ارائه کنندهٔ چند استعداد است: ۱. استعداد شکل دادن تصویر که البته گاه، ناگهان استعداد از شکل انداختن تصویرهای دیگر می‌شود؛ ۲. استعداد تغییر دادن تصویر یا تعویض تصویرها، که آن نیز گاه، به صورت مجموعهٔ مصور ساکن درمی‌آید؛ ۳. استعداد تجمع ناگهانی تصویرها که همیشه به صورت مجموعه مصور حرکت بروز می‌کند. یعنی

WWW.IRANMEET.COM

یک حرکت تصویردهنده، که تظاهرش در میان این دفترها ــ دریغ! ــ خیلی کمتر از دو استمداد قبلی است.

در قلمرو دو استمداد اول، اینجا و آنجا، از کنار شعر و از شعر البته گاه می‌گذریم، نه با توقّع کامل فرم، بل با زندگی آزاد ذهن: مثلاً آنجا که تصویر حاضر تصویر غائبی را به یاد می‌آورد، همان تشعشع کلامی است که ادامه می‌گیرد و ما در ادامهٔ طولی آن حرکتی تصویردهنده داریم (سندبادهای سپانلو و شعرهائی از *قفس نامحدود من* و بعضی از شعرهای *انسان شیشه‌ای*). در اینجا تماشا یک واقعیت است و خاطرهٔ تماشا واقعیت تماشا است که برای حافظه اعتیاد می‌آورد و این اعتیاد، انس به رنگ و انس به شکل است (شکل متعلق به طبیعت نه متعلق به ذهن) که همیشه به کمک خود کاری ضمیر دلتنگی‌آور و اگزوتیک می‌شود، در زمان و در مکان.

گرچه ارزش این تصویرها به موقعیت آنها نیست بلکه به گسترهٔ خیالی آنها است که اگر هاله‌ای باز ارائه کند، فرصت گریز به خواننده می‌دهد، ورنه نمی‌دهد:

آهنگ عشقبازی مرجان‌ها / ــ منظومهٔ اسارت ــ / طرح دماغه‌ها را در فکر می‌پزند. / در برج دیده‌بانی ساحل سراب / و در سراب کلی دریا / در ساحلی که حد قرارش / در اختیار مد مدام است / با انتظار دریا می‌خفت / سلطان سندباد /

«سندباد هشتم»

و این هالهٔ خیالی از قلیچ‌خانی:

من سراب‌ها را می‌شناسم / در کویر کلمات / و قهقهه دریا / طرح مدام من! / ای ارتفاع گیج / رها شده بر گستره‌های آگاهی! / در تو می‌رقصم / تا شاخک‌های ویرانم / از شعله‌های تقدیس / بگذرد.

«قفس نامحدود من»

و گستره‌هائی اینگونه از صهبا:

WWW.IRANMEET.COM

از آتشی که وسعت تن تو بود / اندازه‌های واژه شن را سوزاندی / پائین پله‌ها... / آنجا ترازنامهٔ تبخیر و آب را می‌خواندی / ای امتداد عصر حجر تا من! /

اما اگر ارزش تصویر را موقعیت تصویر معلوم کند، توقع فرم پیش می‌آید، دایره، اتفاق، و...

اینکه موقعیت یک تصویر را، افسون تصویر دیگر نگاه بدارد، اینکه یک تصویر سرگردان نباشد، بلکه تصویرها سرگردان هم باشند تا در جائی که ناگهان انفجاری دایره‌وار بگیرند. در اینجا به جای جستجوی یک حرکت تصویردهنده در ادامهٔ طولی، مجموعهٔ مصور حرکت داریم که *اتفاق* می‌افتد، و وقتی اتفاق می‌افتد چیزی نو در ما تجربه می‌شود، این مجموعهٔ مصور حرکت، بی‌تدارک قبلی می‌آید و پیش می‌آید و مستقیماً سراغ روان آدمی را می‌گیرد، و در آنجا تکوینش اتفاق می‌افتد، مثل یک حادثه، انگار خود، اتفاق افتاده‌ایم، و این همان چیزی است که گفتم خیلی کم در دفترهای شعر تظاهر کرده است.

به غیر از دفتر دوم شعر دیگر که در جای خود صحبت کرده‌ایم، از شعرهای آخر حقوقی که بگذریم، کمتر جای پائی از این ادراک شکلی، در دفترهای شعر می‌بینیم. فقط در شعرهائی از کتاب *فصل‌های* زمستان و در چند شعر از کتاب *گل برگسترهٔ ماه* روی این تکنیک از کار، اتود شده است.

اما شعر به این مدار نمی‌ایستد: هم از ادامه‌های طولی، و هم از دوائر حرکت می‌گذرد و به حجم می‌رسد، به معماری حجم یعنی رسیدن به یک زندگی ماورائی با پریدن‌های از سه بعد، که در بازگشت به سکوئی که از آن پریده است، نمی‌رسد. به سکوی واقعیت، واقعیت مادر. اصلاً بازگشتی نیست، چرا که بُعدهای طی شدهٔ پشت سر تصویر، خراب شده‌اند و در بازگشت، خود احجام دیگری است که طی می‌شود.

شعر حجم، شعر دریافت‌های فوری، شعر دریافت‌های مطلق، و شعر

WWW.IRANMEET.COM

عطش دریافت‌های مطلق و فوری است، که تسکین نمی‌پذیرد. شعر جستجوی کشف حجم برای جهیدن در جذبهٔ حجم‌های دیگر است.

تصویر در شعر حجم، امتدادی دیگر دارد: نمی‌خواهد تثبیت شود تا چهره‌ای قاطع و بی‌تغییر بگیرد، و با خصیصه‌های تماشا در شعاع تماشا بماند. از اینرو در لحظهٔ تولّد، اسکله و داربستی ارائه نمی‌کند. فقط نمائی است که اضلاع و پایه‌هایش را خواننده می‌گذارد. این است که وقتی خوانده می‌شود مایهٔ خیالی‌اش را رها نمی‌کند. تصویر، در استعدادهای نخست، در قلمرو مشاهده می‌ماند و ما را به سازش با خود عادت می‌دهد. اما در اینجا، چون مایهٔ خیالی‌اش را رها نمی‌کند ما را به جای سازش با خود، به رؤیا می‌برد و خود مدید می‌ماند، همیشه به صورت مجرائی و یا فضائی برای استنشاق تصویرهای تازه. و به روان آدمی اختیار می‌دهد تا خود احتیاجی را که به تازگی دارد به میل خود تأمین کند.

شعر حجم زندگی‌اش را از سال‌های ۴۶ و ۴۷ به صورت پراکنده آغاز می‌کند: در *دلتنگی‌ها* و کتابی از پرویز اسلام‌پور، و اولین تظاهر گروهی‌اش در *دفترهای روزن* (شمارهٔ اول و سوم که توسط نگارنده تنظیم شده بود) و در شعرهایی از محمود شجاعی، پرویز اسلام‌پور، بیژن الهی، بهرام اردبیلی و صاحب این قلم به وقوع پیوست که حکایت از حرکتی تازه و متحد می‌کرد اما هنوز نام حجم‌گرایی را با خود نمی‌برد. ادامهٔ این حرکت گروهی با نام حجم‌گرایی اولین‌بار در شمارهٔ دوم شعر دیگر تظاهر کرد و عکس‌العملی که نسبت به این دفتر شد چیزی شبیه سکوت و یا تحسینی در گریبان بود. غیر از حرف‌هائی که از منتقد هنری *آیندگان* خواندیم که حسن نیتی به زحمت ارائه کرده بود، و بیشتر به حیرت شبیه بود، تحلیل نسبتاً کافی از جواد مجابی در صفحهٔ هنری *اطلاعات* آمد که وجود حرکتی نو را در گروهی یکپارچه اعلام کرده بود. شمارهٔ دوم این دفتر شاعرانی را گروه کرد که در تجربهٔ کارهای خویش به تکنیک «معماری حجم» رسیده بودند و یا طبیعت کارشان چنان بود که می‌توانستند برسند:

WWW.IRANMEET.COM

هوشنگ چالنگی، محمود شجاعی، بهرام اردبیلی، پرویز اسلام‌پور، بیژن الهی و فیروز ناجی که با نگارندهٔ این سطور دیرزمانی از تپش‌های مشترکی که در شعر هم می‌جستیم به من نزدیک شده بودند. در حشر و نشرهای روز و شب‌مان، و به دنبال تأمل‌های بسیار بر سر هر کار، و در جستجوی کشف‌اصالت‌ها، به دریافت تئوریک این طرز کار دست می‌یافتیم. و گروه از هیجان این دریافت به تکان می‌آید: آنچه پیش از این ضمیر ناخودآگاه این شاعران می‌کرد، اینک به قسمت آگاه ضمیرشان پا گذاشته بود و شاعران به فلسفهٔ کارشان دیگر پی برده‌اند. دیگر شعر در فاصلهٔ بین ضمیر شاعر تا کاغذ هدایت می‌شود. تا آنجا که هدایت، از کورهٔ ورزهای ناآگاه، بی‌دخالت شاعر انجام گیرد. زمستان سال چهل و هشتِ من به طرح و تشریح این دریافت‌ها گذشت: یک حجم چگونه ساخته می‌شود، و در ساختمان یک قطعه چگونه معماری می‌شود، چه نمائی دارد؟ و از اینجا، معیار و ضابطه، حصارهائی می‌شود تا این گروه را در فاصلهٔ فرسخ‌ها از مناظر دیگر شعری تولد دهد که کمترین فاصله‌اش با منظری است که گفتم ارزش تصویرش را موقعیت تصویر معلوم می‌کند (دایره و اتّفاق).

ضابطه‌ها معلوم شد و حالا دیگر می‌شد شعرهای دفتر را به راحتی انتخاب کرد و وصله‌های ناجور به راحتی و خود به خود کنار می‌رفتند. با اینکه یکپارچگی آثار، ارائه‌کنندهٔ حرکت گروهی تازه‌ای بود، معذالک، نداشتنِ توضیح‌نظری و تئوریک، تنهانقص دفتر بود. مانیفست حجم‌گرائی که به دنبال شب‌های دراز بحث و گفتگو، از طرف شاعران گروه تأیید و امضاء شده بود، برای انتشار زود تشخیص داده شد. به حساب اینکه با انتشار این دفتر که در حقیقت اولین شمارهٔ این جنبش بود طلیعه‌ای از جنبش نشان داده شود و نطفهٔ انتظار بیانیه باشد برای شمارهٔ دوم و سوم. و این طلیعه در اثری از نگارنده که مجابی آن را «بیانیه‌وار» دیده بود و خود نام آن را، و این سری از کارهایم را، «شعر ــ فکر» نهاده‌ام افشا شد.

WWW.IRANMEET.COM

«... بحران من، بحران زیبائی بود. من این بحران را تعقیب می‌کردم، تعقیبی آسان بود، گرچه از بیراهه‌های من می‌رفت، و گرچه رفتاری بیراه داشت... پس باز خود را به شعر سپردم، و از نهایت آنسو رفتم که در هزیمت زبان تقدیر واژه‌ها می‌رفت. که حرف، هر حرف ذره‌ای می‌شد و حرف‌های ذره‌ای من، فضاهائی را دعوت می‌کرد پاشیده و شکسته که انگار، کویر شن را با حالت درخشش لرزنده‌شان می‌برد. و کلمه‌های بی‌دلیل، که بی‌دلیل پهلوی همدیگر قرار گرفته بودند، پهلوی بی‌دلیل همدیگر بودند که حس و حالت می‌زائید، بی‌نام، بی‌ارتباط، بی‌نام ارتباط. در شعر، شکل بود و شکل، شکل سلطنت حرف بود... کشف هندسی زبان که ناگهان همان فاصله را با من کرد که فضای اینشتن با نیوتون. کلمه را در آهنگ کلمه بردن و حس را در صدا ریختن، این تکنیک، تکنیک زخمه زدن است از یکسو، و فن آستر انداختن از یکسو. جادوگری در صدای الفاظ و نحو کلام، حیثیتی دارد که بسیاری از سهولت‌ها را در زیر آن پنهان می‌کند، اما برای ما، جز جذبه‌های عامیانه ندارد. خیال لامعی از فرم‌های خالی ذوقی به من نمی‌دهد... آن حقیقت یگانه‌ای که جستجو می‌کردم، شاید ندای دعوت عبارت‌ها بود. سخن نبود تنها، و دید بود، و جلوه بود، به قلمروِ بیان متعلق بود، به فرزانگئی که می‌روئید و گاه ناگهان می‌روئید تعلق داشت... حتماً برای آن است که من، از پس تجربه‌های شکست، به پله‌ای از عریانی، بی‌اعتباری، ناچیزی، خنثائی و خضوع رسیده بودم، که خود را یک روز در برابر سرزمین‌هائی سراسر روشن یافتم. کویری، یقیناً کویرم در برابر کنعانم، کنعان مقدرم، که در آن نه آنچه را که می‌جستم، بل آنچه مرا می‌جست کشف کردم، چاه‌های دانشی، چاه‌هائی از آگاهی را که در نقشه‌ها ناشناس مانده است، و خلاصه آنچه را که بیدرنگ و خود به خود «حجم‌گرائی» نامیدمش، معماری حجم. چرا که در بطن این دنیای رابطه‌های تاریک، او ترکیب یگانه‌ای بود که تمام رابطه‌ها را جمع می‌کرد و در برابر هم روشن‌شان می‌کرد. مثل شبکه‌ای نامرئی که از سنگی خشن،

WWW.IRANMEET.COM

بلوری درخشان می‌کند. این خود جوهر هر تکوین بود، تکوین تکوین‌ها. این تصویر هندسی، یگانه، سترگ و دائمی حرکتی است سپهری، در فضای جذبهٔ اقطاب، که در آن آسمان و زمین پیوند می‌خورند...»

وقتی که معرفت، چیزی را و کسی را متأثر نمی‌کند، حجم‌گرائی کلید کمال است، و جواز عبور به جهان معرفت‌ها است. جهان حرف‌های بی‌حصار، و ارتباط‌های بیشمار، که هیچ مکتبی در آن ثبت نام نمی‌کند، سرنوشت آخرینِ شعر و چشمه حیات هنر است. ابدیتی است که فرمان می‌دهد، و هزار چهره را به خود جذب می‌کند. در شعاع همین جاذبه است، که شاعران شعر حجم، هر کدام چهرهٔ مشخص خود را دارند و همه معمار حجم‌اند، که در نمای حجم، برای حجم طپیده‌اند، و زیر این نما، زبان خویش و جان خویش را نهاده‌اند و در شعاع همین جاذبه است که حجم‌گرائی در سینما، حجم‌گرائی در تآتر، حجم‌گرائی در قصه و در نقاشی یارانی دارد که گرمای این هیجان را تندتر می‌کنند. و بویژه در قلمرو این هنرها است که پایه‌هایش را فروتر می‌برد و محکم‌تر می‌کند.

«تهران ـ دیماه ۱۳۴۹»[۲۵]

جایزهٔ کتاب شعر در سال ۱۳۴۹ (تلویزیون ملی ایران)

در روز دهم اردیبهشت سال ۱۳۴۹، تلویزیون ملی ایران، طی سه دوره رای‌گیری، از دو تمایل میانه‌رو [نوقدمائی] و پیشرو [نیمائی و شعر منثور] در شعر معاصر (به قول بانیان آن)، دو کتاب *فصل مطرح نیست از لیلا کسری* و *دیدار در فلق از منوچهر آتشی* را از میان کتاب‌های منتشر شده در سال ۱۳۴۸، به عنوان بهترین کتاب‌های شعرنوِ سال برگزید.

بانی جایزه، دکتر یدالله رؤیائی (شاعر حجم‌گرا و مدیر کل ادارهٔ حسابداری تلویزیون ملی ایران)، و هیئت داوران: دکتر محسن هشترودی، مسعود فرزاد، فریدون رهنما، پژمان بختیاری، هوشنگ ابتهاج، و نادر نادرپور بودند.

WWW.IRANMEET.COM

گزینش این دو مجموعه به عنوان بهترین مجموعه شعرهای سال ۱۳۴۸، با موافقت‌ها و مخالفت‌هائی مواجه شد، که علاقه‌مندان به این امر می‌توانند روزنامه‌های یومیه و مجلات ادبی اردیبهشت و خرداد سال ۱۳۴۹ را ببینند.

۱۳۵۰ ه. ش.

در سال ۱۳۵۰ بیش از پنجاه و پنج مجموعهٔ شعرنو، بیشتر از بیست جُنگ نوپرداز و چندین اثر تحقیقی معتبر، همچون *از صبا تا نیما* از یحیی آرین‌پور، *صور خیال در شعرِ [کهن] فارسی* از شفیعی‌کدکنی منتشر شد؛ و این آثار، جدا از آثاری بود که در جامعه بازتابی نیافت و یا چون جزوهٔ *نوعی از هنر*، *نوعی از اندیشه* از سعید سلطان‌پور، همراه با *پایگاه شعر* از م. آزرم به دستور ساواک در چاپخانه خمیر شد، و به تعدادی اندک به بیرون راه یافت و به مرور تکثیر شد.

دههٔ پنجاه، دهه تسلط شعر چریکی و شعر جنگل بر شعر ایران بود، و معمولاً هر مجموعه که چندبار کلمات خون و خنجر در آن می‌آمد چه بسا که اگر بخت یاری می‌کرد، به چاپ دوم و سوم هم می‌رسید. با این وصف، طبیعی بود که کتابِ *در کوچه‌باغ‌های نشابور* از شفیعی‌کدکنی، با اشعاری موزون و نوقدمائی و وصفی که از زبان روان و صحیح و صریحی نیز برخوردار بود، مطرح‌ترین مجموعهٔ سال پنجاه (و سراسر این دهه) شود.

در سال پنجاه نیز روزنامه‌های پرتیراژ، چون *کیهان* و *اطلاعات* صفحاتی را به هنر روز استان‌ها اختصاص دادند، و روزنامهٔ *کیهان*، در تابستان همین سال، سه‌شنبهٔ هر هفته، صفحه‌ئی تحت نام «کتاب، نقد و نظر» را به بررسی کتاب اختصاص داد که مسئول آن خسرو گلسرخی‌بود که با نام پسرش، دامون، یادداشت می‌نوشت.

WWW.IRANMEET.COM

«جایزهٔ فروغ» هم که شش سال دوام داشت در سال پنجاه بنیانگذاری شده بود.

نشریات

اکثرِ جُنگ‌های مستقل سال ۱۳۵۰ (و سراسر دههٔ پنجاه)، جُنگ‌هائی دانشجوئی، با گرایش تند به مباحث مارکسیستی و هنر متعهد بود، و تقریباً همهٔ هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌های معتبر هنری غیر چپ (جز نگین) وابسته به ارگان‌های دولتی، با گرایش‌های لیبرالیستی بوده است.

در دههٔ پنجاه، حرمت هر جُنگ به نداشتنِ مشخصات روشن، و به اشمارِ انتحاری و مقالات چپ‌روانه بود؛ مقالاتی که با وجود صمیمیتِ بسیاری از نویسندگانش، معمولاً سخت عامیانه، مغلوط (به لحاظ دستوری‌وواژگانی)، ساده‌لوحانه،انکارگرایانه، خودباورانه، پرخاشگرانه، کینه‌ورزانه، مستبدانه، حق به جانب و خونبار بود.

عمده‌ترین نشریات سال پنجاه عبارت بودند از:

کتاب امروز، *فصل‌های سبز* [توقیف و خمیر شد]، رودکی، *آبنوس*، *جشن هنر*، *آرش* (*کتاب رَز*)، *دفترهای زمانه*، *کتاب روز*، *کتاب هنر*، *بررسی کتاب* (سومین دوره)، *فرهنگ و زندگی*، *تماشا*، *فصلی در هنر*، *اشتراخ* (صدای ضربهٔ باران ــ نشریهٔ دانشجوئی مدرسهٔ عالی بازرگانی رشت)، *چاپار*، *پارسنامه* (نشریهٔ دانشجویان مدرسهٔ عالی پارس)، *پل* (ویژهٔ هنر و ادبیات و اندیشه در روزنامهٔ اطلاعات)، *صدای قزوین*، *موزیک ایران*، *پیوند* (نامهٔ دانشجویان دانشگاه پهلوی شیراز)، *اندیشه و هنر*، *جُنگ سحر*، *فلک الافلاک*، *سهند*، *گزارش کتاب*، *دفتر روستا* (ماهنامهٔ دانشجویان دانشسرای عالی سپاه دانش).

نخستین شمارهٔ رودکی (وابسته به تالار رودکی) و *تماشا* (وابسته به رادیو و تلویزیون ملی ایران) در همین سال منتشر شد.

WWW.IRANMEET.COM

سهند

شمارهٔ دوم سهند، مدت کوتاهی پس از حادثه سیاهکل، در بهار سال ۱۳۵۰ منتشر شد، اما اینبار نه با نام سهند، بلکه تحت عنوان *شراره‌های جاویدان، کتاب هنر و ادبیات امروز* و با مجوزی به جا مانده از سال ۱۳۴۵؛ که البته در برابر سختگیری‌های رژیم هم این تنها راه انتشار شمارهٔ دومِ سهند بود.

در صفحهٔ اول شمارهٔ دوم سهند از زبان جلال آل‌احمد می‌خواندیم که:

«قلم این روزها برای ما شده یک سلاح، و با تفنگ اگر بازی کنی، بچه‌های همسایه هم که به تیر اتفاقیش مجروح نشوند، کفترهای همسایه که پر خواهند کشید،... و بریده باد این دست اگر نداند که این سلاح را کجا به کار باید بُرد»

و در صفحهٔ بعد از زبان آزبرت سیتول آمده بود:

«... چرا که شعر / گفتار حکمت‌آمیز خون است / آن درختِ ارغوانی رنگ درون انسانی که می‌تواند / کلمات ملال‌آور را به غنچه مبدل کند / و از آنهمه، گلهائی در وجود آورد».

و چند صفحهٔ بعد، از آل‌احمد، که:

«این را بدان که اگر می‌خواهی با شعر تفنن کنی یا اگر می‌خواهی وقت بگذرانی و یا اگر این را هم وسیله‌ئی می‌دانی که سری تو سرها درآوری، کور خوانده‌ئی. در این ولایت، کار هنر کار جهاد است. جهاد با بیسوادی، با فضل‌فروشی، با فرنگی‌مآبی، با تقلید، با دغلی، با نان به نرخ روز خوردن، با بلغمی مزاجی،... حالا اگر مردی، این گوی و این میدان».

در شمارهٔ دوم جُنگ سهند، اشعاری می‌خوانیم (عموماً در دفاع از مبارزان سیاهکل) از: نیما، شفیعی‌کدکنی (م. سرشک)، سیاوش کسرائی، اسماعیل خوئی، صفورا نیری، خسرو گلسرخی، م. آزرم، اصغر واقدی، ع. آوا، عبدالجواد محبی، غلامحسین متین، عزت‌الله زنگنه، رضا

WWW.IRANMEET.COM

مقصدی، بهرام حق‌پرست، حسین دُرتاج، احمد نیکوصالح و شعر بلند و متهورانه‌ئی از علی میرفطروس دربارهٔ واقعهٔ سیاهکل.

اشعار خارجیِ این شمارهٔ سهند عموماً از شعرای فلسطین بود. دیگرِ مطالب آن عمدتاً تاریخی، جامعه‌شناختی است. و از نقد ادبی در آن خبری نیست.

پایانهٔ جُنگ، مطلبی دارد تحت عنوان «و تتمه»، به قلم علی میرفطروس. او در بخش‌هائی از مقاله‌اش می‌نویسد:

«روزهای سخت و سیاهی را گذرانیده‌ایم، روزهائی که اضطراب و اضطرار را تا ناکجاهای جان‌مان می‌نشاند و سیاهی، سیاهی ــ و «ظلمت» ــ تمامت چیزی بود که ما را می‌نواخت و بر دیدگان‌مان می‌نشست. روزهای سخت و سیاهی که سیاهی آن چهرهٔ یلداها را سپید می‌نمود... با اینحال، چه در پریشانی‌های ویرانگر و چه در «فشار»هائی که تن را می‌خورد و جان را به سختی می‌آزرد، نه بهار شورانگیز و شکوهمند «فردا»ها را از یاد برده بودیم، نه صبح را ــ صبح صادق و خورشیدزده و روشن را ــ [...] و نه آرمان مقدس‌مان را [...] و این آشفتگی‌ها و دربه‌دری‌ها بود که مدتی مدید، انتشار این دفتر را به «توقف» انداخت و... «توقف» دیرپای‌مان باعث آمد تا «قرار» از دل تنی چند از دوستان صمیمی بیرون رود. [...]

و آخرین قلم اینکه: این وجیزه، ادای دین «ناتمام»ی است به انسانی که دردِ مجسم روزگارمان بود ــ و شرف، و شهامت را جلالت و اعتباری ــ در این بی‌اعتباری. در آنجائی که بودن ــ و خوب بودن ــ را ارزش و اجباری نیست، و گندیدن و بی‌ریشه بودن را توصیه می‌کنند. در آنجائی که «پهلوان» پنبه‌های وطنی، رجاله‌ها و شوالیه‌های مطبوعاتی‌مان بر مسخ و تحریف واقعیت‌های گزندهٔ موجود افتخار نموده و با شمشیر چوبین قلم‌هاشان از «خاستن» تا «خواستن» سقوط کرده‌اند، او به رذالت گستردهٔ زمان خویش پشت نمود و قلم را تا مرز یک سلاح ــ سلاح پرشور و

WWW.IRANMEET.COM

بیداری ــ در ویرانی ارزش‌های کاذب و پوشالی، عزیز و گرامی داشت،... نه چونان «رسول»های بی‌رسالت، قلم را تا حد کشکول مداحی ــ و دریوزگی ــ تنزل داد، و نه هرگز بسان جمال‌زاده‌های گرمخانه‌نشین بر برج عاج‌های آنچنانی دل بست.

و سرانجام اینکه: در کوره‌راهی که هر گوشه‌اش را «چاه»های ویلی تعبیه دیده‌اند، برای بلعیدن ارزش‌های عالی و انسانی، «پیرمرد چشم ما بود» و...»[۲۶]

این مؤخره، چنانکه پیشتر نیز گفته شد، نمونه‌ئی از زبان مورد علاقهٔ روشنفکران انقلابی دههٔ پنجاه (بویژه) بود. زبانی که جلال آل‌احمدواضع آن بود و شمارهٔ دوم سهند، با رمز و کنایه به «او» تقدیم شده بود. رمز و کنایه‌ئی که برای همه ــ حتی سازمان امنیت و اطلاعات کشور ــ قابل فهم بود و همین بازی شجاعانه ــ که کارِ همه کسی هم نبوده ــ برای صاحب قلم، حرمت‌ساز بود.

چند شعر از جنگ دوم سهند را می‌خوانیم.

روزی تو باز خواهی گشت سرفراز...

علی میرفطروس

این روزها گذرانند
این روزهای تلخ
توطئه
تکرار
این روزها که مثل ابر سترون
افسرده در جمود یائسگی‌هاست
این روزها گذرانند
روزی تو بازخواهی گشت
سرفراز

WWW.IRANMEET.COM

ای داغدار سبز بهار!
ـ ای بزرگوار!
روزی تو بازخواهی گشت
از شهرهای دور اساطیری
همراه با قوافل فریادهای خفته و خونین
و باد
صدای آمدنت را
تا دور دست‌های فراموش
می‌برد
روزی تو بازخواهی گشت
با کوله‌باری از عطر گیلاس‌های سرخ
با کوله‌باری از بوی لاله‌های پریشان
ـ که از تبار عاشق لیلاهاست ـ
روزی تو باز خواهی گشت
سرفراز
روزی که آفتاب
از شرق چشم‌های تو
جاری‌ست
این روزها گذرانند
این روزهای بد
بد
بد
این روزهای شوم...

۲

این پاره

WWW.IRANMEET.COM

پاره
چیست؟
این چیست؟
چیست که اینگونه
می‌شکفد
بر خاک؟
آه...
این قلب سرزمین من است
که ویران است
این پاره
پا
ر
ه
قلب تکه‌تکهٔ ایران
اینکه شکفته می‌شود
اینگونه
روی خاک
خون شهید و عاصی «میرزا»ست...

ای «کوچک» بزرگ!
ای حجم استواری و شورش!
ای روح سرخ جنگل بیدار!
اینک تو از «سیا[هکل]»
از سیا[هکل] مجروح –
اینک تو از میان جنگل نزدیک
می‌وزی،

WWW.IRANMEET.COM

جنگل تمام خواب‌های پریشان را
دیری‌ست
در ذهن روستای هراسان
تفسیر کرده است...

۳

این روزها گذرانند
ای آرزوی روشن تبعیدی!
ای حس اعتماد!
روزی تو باز خواهی گشت
سرفراز
روزی که نام شورشی تو
روی لبان هر دریچه
شکفته است
روزی که آفتاب
از شرق چشم‌های تو
جاری‌ست
آن روز دیر نیست
روزی که سنگ
سنگ
سنگ
این حصارهٔ سنگی
(ــ که آسمان کوچهٔ روشن را
دیری است
از ما دریغ می‌دارد ــ)
در هیبت طنین گام‌های تو

WWW.IRANMEET.COM

خواهد ریخت.
و آنگاه
شطی ز نور
شور
و شادی
در شوکت غریو خیابان‌ها...

۴
ای ارتفاع عاطفه!
ای دوست!
در این شبان مرثیه
در این شبان هول
در این خراب خفته و خاموش
(ــ که از زمین
گیاه فاجعه می‌روید ــ)
رنگین‌کمان روشن دستانت را
بر این عمیق تیره
برافراز
و آن هیأت خجسته و بالا را
در رهگذار باد
رها ساز.
ای ارتفاع عاطفه!
ــ ای دوست!
ای رکعت بزرگ!
باید نماز آخرمان را
در دجله

WWW.IRANMEET.COM

یا فرات
در بلخ
یا نشابور
بگزاریم
(و شاید هم ــ
در رودبار خشم خروشان خون‌مان...)
در رودبار خشم خروشان خون‌مان
اینک
طنین بانگ مؤذن:
ــ«حیّ علی الصلاح»
آنک
نماز آخر
در دجله
یا فرات
یا...
ــ ای دوست!
ــ ای رکعت بزرگ!

۵

ای واژه
واژه
واژهٔ خونرنگ!
در تو چه جذبه‌ای‌ست؟
در تو چه جذبه‌ای‌ست
که خورشید
هر بامداد

WWW.IRANMEET.COM

بدان رشک می‌برد؟

ای واژه

واژه

واژهٔ خونرنگ!

در لحظه‌های جاری پیوستن

در روزهای سرخ توانستن

ـ بارها ـ

ما غرق گشته‌ایم

در جذبهٔ صمیم کلامت.

ای واژه

واژه

واژهٔ خونرنگ!

ـ انقلاب!

ای آخرین کلام...

۶

ای آرزوی روشن تبعیدی!

ای سرخپوش صبح مبارک!

ای آنکه از ورای اساطیر

خشم عتیق قوم مرا

فریاد می‌کنی!

اینک تو از میان خون و

خاطره می‌آئی

اینک تو از میان جنگل نزدیک

یا از ستیغ خشم «مهاباد»

ـ این سوگوار همیشه

WWW.IRANMEET.COM

این پایدار پریش ــ

۷

این روزها گذرانند
این روزهای سخت
سترون
و سوگوار
روزی تو بازخواهی گشت
روزی تو بازخواهی گشت
سرفراز
ای داغدار سبز بهار!
ای بزرگوار!...

شعر یونانی

سیاوش کسرائی

برای میکیس تئودوراکیس

قلب من زندانی‌ست
نقب در نقب، فروبسته به هم
غنچه‌ای ساخته از آهن سرخ
قلب من قفل بزرگی‌ست ز خون

داغگاهی است دلم
غیرت، آنجا مجروح
بیگناهی مصلوب اندر آن
و شجاعت آنجا سیلی خور
قتلگاهی است شقایق‌ها را

WWW.IRANMEET.COM

زخم‌ها را ورم آورده دلم
پای تا سر همه قلبم، قلبم
می‌تپم، می‌تابم، می‌توفم
ای گلابی کبود!
ای حباب تاریک!
چه هواها که به سرداری در این خفقان

نه کلیدی جادو
تا در قلعهٔ فریاد بدان بگشایم
نه چراغی پیدا
که من این گود سیه‌چال به کس بنمایم
نهر خون جاری از آن‌ست و بجز بستر خون
راه بر قلبم نیست.

قلب من قارهٔ مدفونی‌ست
آرزوها اندر آن شبحی آدمگون
عشق، بی‌عطر، گدا
خشم، بی‌دندان، پیچان در خویش
کینه، بی‌حربه، سر در کف، گم
بیم، در اوج، عقابی است عبوس
آه قلبم چه هراسستانی است.

پشت دیوار دلم
آسمانی‌ست چو نیلوفر سبز
بال پرواز در آن همهمه‌ساز
آفتابش خندان

WWW.IRANMEET.COM

کهکشانش شط روشن در شب
ای جدار عبث! ای یاوه حصار!
من چه نزدیک و چه دورم از نور.

همه شب برمی‌آید از شب
صوت غمگین محبوسی از حجرهٔ تنگ:
آه ای آزادی!
وطنم قلب من است.
قلب من زندانی است.

ای پریشانی

خسرو گلسرخی

مردی که آمد از فلق سرخ
در این دم آرام خواب رفته
پریشان شد
ویران،
و باد پراکند
بوی تنش را
میان خزر.

ای سبزگونه ردای شمالیم!
جنگل!
اینک کدام باد
بوی تنش را
می‌آرد از میانهٔ انبوه گیسوان پریشانت
که شهر به گونهٔ مادر در خرن سرخ نشسته

WWW.IRANMEET.COM

آه ای دو چشم فروزان!
در رود مهربان کلامت
جاری‌ست هزاران هزار پرنده
بی‌تو کبوتریم
بی‌پر پرواز...

چاپار

شمارهٔ دوم *چاپار*، درزمستان ۱۳۵۰، زیرنظر احمدرضا دریائی منتشر شد.

از جمله مطالبی که در این شماره می‌خوانیم، عبارت است از:

ادبیاتی که در خون شکوفا شد (شعر بنگلادش)، ترجمهٔ ع. روح‌بخشان؛ شعری برای چه گوارا [انقلابی بولیوی]؛ ادبیات تشریفاتی در جامعهٔ بوروکراسی [بوروکراتیک]، علی ماتک؛ شعر محکوم ـ شعر مغلوب، محمدرضا فشاهی؛ شاعر از کوچه برمی‌خیزد و شعر یک وظیفه است، کاظم سادات‌اشکوری؛ ستم‌ورزی و ستم‌پذیری، جمشید مهرپویا؛ گفت و شنیدی با جلال آل‌احمد،...

در قریب به اتفاق شعرهای *چاپار*، خون موج می‌زند. دکتر اسماعیل خوئی در این دفتر می‌گوید: «پیوسته شط خون و سکون بوده است / که آسیاب این تاریخ را می‌گردانده است / آری / پیوسته شط خون و سکون بوده است / اما / این آسیاب دیگر فرسوده است / از من به یزدگرد بگوئید / سنگ صبور زیرین دارد می‌ترکد / تا رُستن هزار فواره خون / دیگر / تنها فریادی مانده است.»

سیاوش کسرائی می‌گوید: «وقتی که چتر ترس گشوده است روی شهر / و دلهره است آن که به در می‌زند مدام / نازکترانش خرده‌ترین طبع آدمی / شاعر / آئینهٔ وجود، چه تصویر افکند؟ / [...] وقتی که بوسه مزّه باروت می‌دهد / و جنگ، جنگ جنگ / از جویبار خون / سیراب می‌کند مزارع بی‌ماهتاب را [...]»

WWW.IRANMEET.COM

رضا مقصدی در شعر «اندوهواره ـ باران تیرهای شمالی» می‌نویسد: «اینک مرا حکایت غمگینی است / از دورهای دور؟ نه... از نزدیک / از وحشتِ غروب غم‌انگیز یک طلوع / در لابلای جنگل آزادهٔ شمال / از مرگ یک ستاره / نه، از خورشید / [...] مادر! / پیراهنی سیاه بیاور / [...] این خاک باستانیِ حدادهای فتح / این خاکِ پاکِ قدرتِ بابک‌ها / جنگل / این عاصی خجستهٔ آزاد / این سرنوشت سرخِ بهارآفرین سبز / زیباترین ترانهٔ پیروزِ «لنگرود» / بار دگر به شوکت دیروز دوردست / بیدار گشته است»، که آشکارا، در رثاءِ هادی بنده‌خدای لنگرودی، از جمله چریک‌های سیاهکل است.

فرهنگ رزّاقی در شعرِ «سجاده‌های معبد خون» می‌گوید: «رهزنان شب آن قلعهٔ دور / نور را پاک، به رگبار سیاهی بستند / و شهیدی می‌گفت: / دانهٔ سرب، به لب / در شبستان عظیم شب این شبچره‌ها / بهترین لطف به یک زندانی است»

و دکتر شفیعی‌کدکنی، در پاسخ به مهدی اخوان‌ثالث که گفته بود: «ای درختانِ عقیم ریشه‌تان در خاک‌های هرزگی مستورا / یک جوانه ارجمند از هیچ جاتان رُست نتواند». با اشاره به قیام مسلحانهٔ چریک‌ها، می‌گوید: «بنگر جوانه‌ها را / آن ارجمندها را / کان تار و پود چرکین / باغ عقیم دیروز / اینک جوانه آورد.»

با اینهمه، به علتِ جوّ حادِ انقلابیِ حاکم بر محیط روشنفکران جامعه و سبقتِ خودنمایانه در افراطی‌گری، شاعران مطمئن نبودند که شعرشان مورد تأئید قرار بگیرد. سخن کاظم سادات‌اشکوری در مقاله‌ئی تحت عنوان «شاعر از کوچه‌ها برمی‌خیزد» نیز ناظر بر همین معنا بود. او در بخش‌هائی از مقاله‌اش در این شمارهٔ چاپار، می‌نویسد:

«امروز همه شاعران، همهٔ نویسندگان، همهٔ ناقدان، همهٔ آهن‌فروشان، همهٔ زرگران، همهٔ صرّافان،... صمیمی شده‌اند. [...] در این روزگار به آسانی می‌توانی عنوان صمیمی را از آن خود سازی، اگر بتوانی با

WWW.IRANMEET.COM

صمیمیت دروغ بگوئی و از صمیم قلب، برادرت را گردن بزنی. شاعر صمیمی شدن هم در این روزگار مثل هر چیز دیگر شدن آسان است. [...]

شاعر از کوچه‌ها برمی‌خیزد نه از گهواره‌های زرین. شاعر از روستاهای دوردست می‌آید نه از کلبه‌های شبانه. [...] توصیفِ خانه‌های بی‌بام در شعر شاعرانِ مرفه، چونان تشریح گرسنگی است از زبان سیر لمیده بر صندلی راحت. [...] شاعران این روزگار چه آسان لقب صمیمی را می‌پذیرند و چه به دروغ شعرهای صمیمی می‌سازند.»[۲۷]

از دیگر مطالبِ خواندنیِ شمارهٔ دوم چاپار، مقالات محمدرضا فشاهی و علی ماتک بود: مقالاتی که نمونه‌های نثر و بینشِ حاکم بر روشنفکرانِ انقلابی دههٔ پنجاه بود. محمدرضا فشاهی در مقاله‌ئی تحت نام «شعر محکوم، شعر مغلوب»، پس از آنکه خصوصیات این دو گونه شعر را برمی‌شمارد و می‌گوید که: «هنر «محکوم» از انسان مطرود برمی‌آید [... و] زادهٔ دوره‌های سکوت است و بی‌تردید، نقاب رنگینش به آب شسته خواهد شد و [...] «مغلوب» از مرهم نهادن بر زخمش سرباز می‌زند و در عمق معرکه خود را به دشنه می‌سپارد. [...] اولی در جهت بقاءِ فرد است و چیرگیِ چندین کس و ناکس و به کارگلِ واداشتنِ آن دسته که زبونی دارند، و دومی در جهت گسترش و بسط نیروهای خلاقه و عقب‌نگاهداشته شده یا هدفی چون تفوق گروه‌ها بر فرد یا معدود افراد خودکامه و خودسر[اند]»، می‌نویسد:

«در این فضا، سکوهای هنر محکوم، تریبون‌های تبلیغی می‌جوید و به نشر درون مایهٔ بویناک خود می‌پردازد و آنچه راکه هنر خالق در تصور یا تفکر رسوخش هست یکسره از بن می‌کند و می‌خشکاند ترکیب این مجتمع، بی‌تردید حریمی آنچنان حجیم به گرد خویش می‌پراکند که تا مدت‌ها نه رودرروئی قابل تحملی به جای می‌گذارد و نه اصطکاکی که شرف داشته باشد. ماننداب فساد از اندیشه‌های انتزاعی هنرمندان محکوم جان می‌گیرد و در کوچه‌های شهرهائی که بر این چنین تقاطعی بنا شده،

WWW.IRANMEET.COM

شاعر پیر به دروغگوئی می‌نشیند، از (من) شهوانیش و از (من) مادیش آنگونه سخن می‌راند که (مای) محتاج از گرسنگی معنوی به جان کندن می‌میرد. نقاش رنگ روی رنگ می‌خواباند و تصویر از آنچه که به دست می‌دهد ذلت فکر و عملش را می‌نمایاند. سینماگر با ساختن دکان مبادله و معاوضه به کاسبکاری ویرانگری می‌نشیند و نواری را به نمایش می‌گذارد که از هر سکانسش پوستهٔ سلول‌های نیم مرده مردانگی و زنانگی واکنده می‌شود و خرواری از پوست و گوشت و خون و ماتیک به حجامت مغز بیننده دام می‌گسترد. شاعر جاودانی [احمد شاملو] به نقاشی (آبستره) نقاشان معاصر می‌تازد، درحالیکه خود در تمامی شعرهایش آبستراکسیونیست به معنای مطلق است. و منتقدان هنری (به همه هنرها نظر دارم)، این بازارچه‌های واسطه‌پرور در ارزش‌یابی سبک‌ها و قالب‌ها بر الگوهائی تکیه می‌کنند که مُعرّف تفاله و چرکابه است نه غذا و خونابه، نه انتقال آنچنان احساس و ادراکی به مردمان که توانائی گزینش راهی را دریابند که به شناسائی نبض و تپیدن قلب بیانجامد؛ اینان آنچنان به متون ادبی و هنری (چه کلاسیک و چه نو) می‌چسبند که کپک‌زدگی‌های مجموعه‌های استفراغ شده و سرقت شده توسط شاعران پیر ما از لورکا، و مایاکوفسکی و بلوک و نرودا و پره‌ور و الوار و ناظم حکمت و کتاب مقدس را هاله‌ای از نور می‌بینند. اینان خود دست‌شان آنچنان به خون سوقت از نظم و نثر شاعران فرنگی آلوده است که فرصتی و شهامتی برای ارائهٔ سرقت‌های ادبی جاودانه مردان شعر ما نمی‌یابند. برای خواننده کافی است تا مجموعه‌های لورکا، الیوت، مایاکوفسکی، الوار، پره‌ور، بلوک و عده‌ای انگشت‌شمار از شعرهای نرودا را مطالعه کند تا دریابد که شاعر پیر روزگار ما [احمد شاملو] تا چه اندازه در شعرش از ترجمهٔ شعر این شاعران به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و بخصوص ترجمهٔ خانم الساتریوله همسر آراگون و خواهرزن مایاکوفسکی، از مجموعهٔ مایاکوفسکی به زبان فرانسه استفاده کرده است. برای خواننده کافی است

WWW.IRANMEET.COM

تا فقط یک شعر (منظومه *دوازده* اثر الکساندر بلوک) را مطالعه کند تا دریابد که شاعر پیر روزگار ما تا چه اندازه از زبان و تصاویر و کمپوزیسیون این منظومه استفاده کرده است و به نام خود و به نام شعر ناب به مردم داده است. در چنین روزگار وانفسایی است که شاعر جوان ما تولد می‌یابد و روی پای خود می‌ایستد، روی پای خود، روی شرف و روی خون و وجدان جامعهٔ خود می‌ایستد و خدو بر صورت شاعران فریبندهٔ یک دو نسل قبل از خود می‌اندازد و ماسک‌های‌شان را به آب دهان می‌شوید.

سال‌های بعد از چهل برای شعرای جوان سال‌های آزمایش‌های جدید و برخورداری از تجربهٔ نسل‌های گذشته بود. بسیاری از پیش‌آهنگان (هنر متحول) سرشان به سنگ خورد و بسیاری دیگر با اندیشه‌های انتزاعی سرشان به توبره یا آخوری بند شد و تنها معدودی هم‌آهنگ با سرود جاندار گذشته به راه‌شان ادامه دادند. کداسیک اشتباه کردند؟ کداسیک باز هم اشتباه خواهند کرد؟ اگر زمان هنری به این سنگینی که جای خوش کرده، نگذرد، بی‌هیچ رودربایستی هرزگان کشیدهٔ محکمی خواهند خورد و یحتمل جلوه فروشان متاع‌شان را بدون کم و کاست در بازارچه‌های اشراف‌زاده‌های هنر دوست آب خواهند کرد.

اما خوشبختانه دههٔ گذشته آزمایشی بود بر (وجود شعر) و (وجود شاعر)، و تجربه‌هایی به دست آمد برای شعری که گوش‌های جدیدی برای شنیدن یافته بود. و عجب این بود که همین گوش‌ها بودند که مقداری از تکالیف (شعر و شاعری) را روشن کردند و به بسیاری از الگوهای (هنرمندانه) و از پیش ارائه شدهٔ ناطقین (و نه شاعران) و منتقدین جواب رد دادند.

در دههٔ گذشته دو دسته از شاگردان نیما بواسطهٔ راهی که برگزیده بودند به نتایجی رسیدند. عده‌ای از شاگردان خوب نیما که احتمالاً خوب هم خواهند ماند، راه‌شان را از آن دسته که شاگردان بدشان می‌نامیم جدا کردند ــ یعنی آن گروه که در پند عام هنرنمائی نکردند و آن دسته که

WWW.IRANMEET.COM

چوب تکفیر را بی‌مناسبت به گردهٔ شعر زدند ــ. گرچه آن گروه نیز که اصالت‌شان را حفظ کردند گاهی به هرز کشیده شدند ولی ندانم‌کاری در یک دوره کوتاه از زندگی شعری‌شان به حدی نبود که به فراموشی‌شان بسپاریم. بی‌تعارف و تردید ــ (محمد حقوقی، مهدی اخوان‌ثالث، منوچهر نیستانی و هوشنگ بادیه‌نشین) در گروه اول جای می‌گیرند و آقایان خانلری، توللی، مشیری، زهری، شیبانی و به صورتی دیگر شاملو، نادرپور، و اسماعیل شاهرودی به جهت اینکه چمچه شعرشان به ته دیگ رسیده در گروه دوم جای دارند. ــ حال شما به میل خودتان هر طور که می‌خواهید این دستهٔ دوم را نامگذاری کنید. کسانی که شعر نمی‌توانند بگویند، کسانی که بد نمی‌گفتند اما در حال حاضر حتی بد هم نمی‌توانند بگویند و...

و در همین دههٔ بعد از سال چهل است که گوش‌های جدیدی برای شنیدن شعر پیدا می‌شود، گوش‌هائی که از شنیدن دروغ‌های شاعران پیر خسته شده و شعر جوان می‌طلبد. گوش‌هائی که نه شعر عطر و ادوکلن زدهٔ نادرپور را می‌خواهد و نه اسب وحشی و سیاه و سرخ و سپید آتشی و نه پلنگ بوشهری و دشتستانی را و نه انسان دروغین شاملو را (اومانیسم دروغی و افراطی از نوع اومانیسم کاظم‌زاده ایرانشهر و کامو) اومانیسم «انسان به خاطر وظیفه» و «نه انسان برای انسان» ــ اومانیسم انسان به صورت وسیله، نه «انسان برای انسان».

در یک بررسی حتی به صورتی سریع و گذرا می‌توان جنبه‌ها و جبهه‌های شعر محکوم را در این نیم قرن اخیر به دست داد. شعر محکوم با آغازی عاشقانه و رمانتیک و لامارتین‌وار بی‌تردید در تمام آثار این آقایان به چشم می‌خورد، یعنی شعر از برای «من»، من پر شده از احساسی تجریدی، من نطفه گرفته از رختخواب بلوغ، من رشد کرده و ریشه دوانده در اتاق‌های در بسته و حصارهای مرده به دنبال این آغاز، مرحلهٔ انتقالی از این نوع شعر کاذب و دورگه و بیحس و بی‌اندیشه و

WWW.IRANMEET.COM

بی‌مغز و تهی، شعری‌ست که با کمال تأسف «دو جنسی» است؛ نه مردانگی دارد، نه زنانگی. اخته و بی‌ثمر است (مقایسه کنید کتاب‌های اول و حتی دوم و گاهی سوم این آقایان را با کتاب اول شاعران جوان در این دهه). نه بوئی از عقل دارد و نه رنگی از احساس، شعری‌ست که نه پایگاهی در جامعه دارد نه بنیانی در خواست‌های مردم و اندیشه‌های اصیل آنان. شعری‌ست مددهنده و راهبر به تفرق و جدائی. با ظاهری برخلاف معنایش، شعری‌ست که الزاماً به تولدی نمی‌انجامد. مرگ روبه‌روی آن‌ست و بالای سر آن شعری‌ست که شهامت در متن زیستن را ندارد. در حاشیه به شکار می‌نشیند و در حاشیه چاپ می‌کند و در حواشی می‌میرد. (اشاره کنم که این نوع شعر از دید این آقایان شعر اجتماعی است). اینجا حق نیست که این سئوال مایاکوفسکی را تکرار کنیم: «چرا اینها شعری نمی‌گویند که مردم را در کوپراتیو جمع کنند». به دنبال این نوع شعر، رجعت دوبارهٔ شاعران است به حال و هوای اندیشه‌های ابتدائی (غمنامه و شعرهای اگوسانتریک). بهترین نمونه تا این قسمت از ارزشیابی، شعر آتشی، شاملو و شاهرودی است. چرا که این حضرات با شعری در حاشیه نمی‌توانستند به قلب وقایع رسوخ و نفوذ کنند (گرچه با ظاهری رنگ مردمی گرفته اصالتی نامردانه را به سطح جامعه می‌پراکندند)، و متأسفانه آن قدرت برداشت از تجربه‌های اجتماعی و سیاسی و حتی ادبی ــ هنری را نداشتند که بتوانند برای خویش زبان سازنده‌ای را در جهت تغییرهای متحول و ماندنی وارد سازند، و آن گروه نیز که می‌توانستند نشانه‌ای بنهند، بنهادند، چرا؟...

چه یادگار سیاهی نهادند بر درگاه این آقایان...

و کارنامهٔ شعری این آقایان خلاصه شده است از غزل برای تغزل ــ (وقتی که شاهنامه در گود زورخانه خوانده شود)، سوگنامه، غمنامه، نه از برای ماندنی‌ها، بل از رفتنی‌ها، طرح‌ها و تصاویر و گویش‌های عاشقانه، نه از برای رهائی، بل از برای دام‌گستری و آن نوع شعر انسانی، اجتماعی

WWW.IRANMEET.COM

که توصیفش رفت. و چرا چنین کردند؟ هدف شعر را یا غلط می‌فهمیدند یا اصلاً نمی‌فهمیدند و آن را استوار بر ملاک‌هائی نهادند که نان سفره‌شان قطع نگردد، و لباس بزم‌شان رنگ رزم بگیرد. این آقایان هیچگاه نتوانستند و نمی‌توانند هدف شعر را روبه‌روی خود و رودرروی خود ببینند. چراکه نقطهٔ اتکاءِ شعرِ اینان بر مرکز شعر استوار نبوده و نیست و بدین سبب به سطح اتکائی لغزان تکیه داشتند و دارند که با راه شعر فاصله‌ای بس دور دارد و چنین است که می‌گوئیم شعر اینان محکوم است... شعری‌ست ظاهرفریب، رنگ به ظاهر اجتماعی خورده، پوسته‌ای از مردمی و انسان‌دوستی به گرد خود کشیده، ولی از اندیشه‌های دوپهلو تغذیه کرده و خوراک بلعیده، و فرهنگ تودهٔ مردم نیز به عللی که به همه آشکار است در سطحی بود که بایستگیِ نقادی را نداشت، آنچه ماند که به پسند افتاده و از تریبون‌های تبلیغ منتشر گردیده بود...

باز هم این آقایان می‌توانند ادعا کنند که راه شعر را رفته‌اند و هدفی جز راهنمایی نداشته‌اند.»[۲۸]

مقالهٔ دیگر از علی ماتک با نامِ «ادبیات تشریفاتی در جامعهٔ بوروکراسی [بوروکراتیک] بود که بخش‌هائی از آن را، باز به نیت آگاهی از وضعِ نقد و بررسیِ ادبیات در دههٔ پنجاه، می‌خوانیم:

او می‌نویسد:

«در جهان سوم [...] هنرمند گرفتار پیچیده‌گوئی و سمبول‌سازی می‌شود و در نتیجه، با این کارش، اربابان اداری خود را خوشحال و راضی نگه می‌دارد. او از دستگاه موجود اداری تغذیه می‌کند و ناچار است که از منافع همکاران خود حمایت کند، چراکه منافع او نیز هست. بهتر است این گونه ادبیات را، با توجه به نظامِ موجود، ادبیات تشریفاتی بنامیم. [...]

هنرمند بوروکرات از یأس و سرخوردگی و بیگانگی خود با مردم جامعه‌اش می‌نویسد. [...] و صد البته این دردها جز نالیدن از ماشینیزم و

WWW.IRANMEET.COM

[...] و همچنین نالیدن از مسائل زیر شکمی و جنسی چیز دیگری نیست. [...]

ادبیات در چنین نظامی، فقط یک جامعهٔ مصنوعی را سیراب می‌کند؛ جامعه‌ئی که در میان هنرمندان و دنیائی که هنرمندان برای آن کار می‌کنند، نقش واسطه و رابطه دارد. این جامعه مرکب است از منتقدان حرفه‌ئی، کسانی که هنر را به صورت عامیانه‌ئی نشان می‌دهند و از این راه نان می‌خورند. و آنانی که از طریق انتشارات هنری و چاپ نشریه‌های وزین! روزگار می‌گذرانند.

هنرمند در چنین نظامی فقط یک تعظیم‌کننده و همچنین دست بوس و فرمانبردارِ اربابان خود باقی می‌ماند. او با نظم و تبلیغات موجود خو می‌گیرد، کتابش را به صورتی زرق و برق‌دار، زرکوب و اطوکشیده چاپ می‌کند و با قیمت گزافی در اختیار خوانندگان می‌گذارد. چون قبل از چاپ کاملاً آگاه است که کتابش را جز اربابان خودش کسی دیگر خریداری نخواهد کرد. مگر نه اینکه آن روستائی و آن کارگر فلان کارخانه حتی سواد خواندن و نوشتن را هم ندارد؟ و اگر هم داشته باشد، طرز آموزش او طوری بوده که مسائل حاد جهان امروزی را نخواهد فهمید، و اگر هم بفهمد، قدرت خریداری چنین کتابی را با چنان قیمتی ندارد؛ و اگر هم داشته باشد، وقتِ تنگ‌وکارزیادش اجازهٔ‌خواندن کتابی را به او نمی‌دهد.»

نویسنده ادامه می‌دهد که:

«[...] اکثر هنرمندانی که در دامن بوروکراسی پرورش یافته باشند، بیشتر از منافع طبقهٔ حاکمه دفاع می‌کنند و فقط برای تبلیغ افکار آنها می‌کوشند. بدبختی جهان سوم در این است که اکثر روشنفکران این جهان را هنرمندان تشکیل می‌دهند و هنرمندان اکثراً کسانی هستند که از طبقهٔ خرده‌بورژوا برخاسته‌اند و تحصیلات خود را در جهان غرب به پایان رسانده‌اند. آنان وقتی که پای‌شان را داخل کشورشان می‌گذارند، پوچی، یأس، نفرت از ماشینیزم، و بطور کلی فرهنگ بورژوازی غرب را با خود

WWW.IRANMEET.COM

وارد می‌کنند. آنان درک لذت بردن از دودکش کارخانه‌ها را ندارند. از سوت کارخانه‌ها چندش‌شان می‌شود. [...] اگر از بورژوازی انتقاد می‌کنند، فقط برای سهم بیشتر و نفع زیادتر خود انتقاد می‌کنند و نه به خاطر طبقهٔ رنجبر. [...] او اصولاً اعتقادی به انقلاب ندارد. او فقط یک انقلابیِ مرتجع است که سعی می‌کند تولید را از نظر کمیت و ابزار تولید را از نظر کیفیت به گذشته برگرداند، و به همین دلیل ضدانقلاب است. او با کارش سعی می‌کند که از میزان استثمار رنجبران بکاهد و قدرت انقلابیِ آنان را کاهش دهد. [...] شناختِ او ازمردم جامعه‌اش، شناختی است گنگ و غلط و کتابی ــ و البته این کتاب‌ها غربی هستند و به درد ملت‌های فقیر جهان سوم نمی‌خورند. ــ [...] هنرمند بوروکرات جهان سوم ایدئولوژی خاصی ندارد. [...] از این رهگذر است که می‌بینیم حتی میان خودِ هنرمندانی که با قلم سروکار دارند، اختلاف سلیقهٔ چشمگیری پیدا شده است. [...] او حتی مردم را به شکلی انتزاعی و مجرد می‌نگرد. از اینجاست که ادبیات بوروکراسی ــ ادبیات سکوت و سکون ــ شکل می‌گیرد. با این تفسیر است که اکثر روشنفکران مترقی و علاقه‌مند به کشور و ملت خودشان، دیگر، ادبیات را جز تفی سر به هوا، چیز دیگری نمی‌دانند. [...]

هنر بطور کلی انعکاس واقعیت است، و هدف هنر باید یک نوع مبارزهٔ فرهنگی و ایدئولوژیکی باشد بر ضد فرهنگ طبقهٔ مسلط. و دیگر اینکه هنرمند آگاه، فریب نوشته‌های غربی را نخواهد خورد و خود را اسیر کلمه‌های وارداتی نخواهد کرد، بلکه راهگشائی خواهد بود در نشان دادن راه‌های نو و حفظ ارزش‌های انسانی.»[۲۹]

فلک‌الافلاک

فلک‌الافلاک از جُنگ‌های پربار دههٔ پنجاه بود که دو شماره از آن منتشر شد: نخستین، در فروردین ۱۳۵۰، و دومی در شهریور ۱۳۵۲. سردبیر *فلک‌الافلاک* غلامحسین نصیری‌پور بود.

WWW.IRANMEET.COM

فلک‌الافلاک با آنکه مجموعاً نشریه‌ئی چپگرا بود آثار غیرسیاسی هم در آن چاپ می‌شد.

ازمطالب‌خواندنی شمارهٔاول جُنگ، مقالهٔ کوتاه احمدشاملو با نام «نظم یا شعر» بود که به رغم تسلّط جو حاد چریکی بر جامعه، باز خواندنی بود.

شاملو می‌نویسد که:

«نظم اثر «هنرمندانه» است و شعر «اثر هنری».

اینها دو چیز سخت متفاوت‌اند.

نظم مساوی‌ست با تکنیک، محصول احاطه بر ابزار است و تسلط بر اندیشه. خالق یک چنین اثری می‌دانسته است که «چه می‌خواهد بگوید» و می‌دانسته است «چگونه می‌شود گفت» آنگاه، توانسته است بیندیشد که «چه ابزاری را به کار می‌تواند گرفت» و پس از آن «توانسته است آن ابزار را، استادانه بکار برد.»

تکنیک در مجموع می‌تواند چیزی اکتسابی باشد، می‌توان آن را فرا گرفت و با ورزش و تمرین بر آن تسلط یافت.

شعر چنین نیست. «شاعری» را نمی‌توان آموخت.

خالق یک «شعر» از پیش نمی‌دانسته است که «چه می‌خواهد بگوید» و بدین جهت طبیعی است که نداند «آن مجهول را چگونه می‌تواند گفت». برای یک خالق هنری ــ برای مثلاً یک شاعر ــ به وجود آوردن، عمل ارادی نیست؛ تجلی لحظه‌ئی از زندگی اوست، او درخت میوه است و میوه دادن، (نهاد) اوست، از میل و ارادهٔ او تبعیت نمی‌کند.

این جماعتی که چنین چهار چنگولی به وزن چسبیده‌اند و از وحشت آن‌که «شعر سپید» برکرسی قبول نشیند خواب و آرام ندارند، پربی‌حق نیستند.

در ماهنامه‌ئی به نقل از ازرا پاند خواندم که:

«آنچه را که در نثرهای قوی گفته شده نباید در اشعاری متوسط عرضه کرد. نباید تصور کرد که می‌توان مردم را با قطعه‌قطعه کردن نثری قوی و نمایاندن آن به صورت شعر فریب داد. نباید تصور

WWW.IRANMEET.COM

کرد که هنر شعر آسان‌تر از موسیقی است، یا می‌توان اهل هنر را از شعر خود راضی کرد بی‌آنکه اقلاً رنجی را که یک نوازندهٔ متوسط در فراگرفتن موسیقی متحمل شده، دیده باشی».

گفتهٔ پاند را بدین صورت درآوریم که: اگر وزن را از دست «وزن‌چی» بگیری دیگر زیر کدام نقاب پنهان شوند تا همچنان «شاعرشان» بشناسند؟ من نثر را به عکسِ سیاه و سفیدی تشبیه می‌کنم و نظم را به عکس رنگین، آنگاه به نقاشی می‌رسیم که «شعر» است.»[۳۰]

کتاب امروز

یکی از نشریات سودمند دههٔ پنجاه، دفترهای *کتاب امروز* بود که در دو دوره، مهر و پائیز ۱۳۵۲ و بهار و زمستان ۱۳۵۳ در هشت شماره منتشر شد. زمان انتشار شمارهٔ نخستِ *کتاب امروز* در پائیز ۱۳۵۰ و شمارهٔ هشتم آن (آخرین شماره) در زمستان ۱۳۵۳ بود.

ناشر *کتاب امروز* انتشارات جیبی بود.

کتاب امروز راجع به شعرنو مطلب چندانی نداشت؛ دو یادداشت از دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و دکتر شفیعی‌کدکنی دربارهٔ کتاب *از صبا تا نیما* داشت که ناشرش کتاب‌های جیبی بود؛ و یک نقد از احمد سمیعی بر کتاب *شعرنو از آغاز تا امروز* تالیف محمد حقوقی، که همچنین از کتاب‌های انتشارات جیبی بود.

بررسی کتاب

دورهٔ جدید (دورهٔ سوم) *بررسی کتاب* نیز که در چهار شماره (فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر و شهریور) سال ۱۳۵۰ منتشر شد، همچون دوره‌های پیشین، پربار، زنده و به روز بود.

مطلبِ اصلیِ شمارهٔ اول، پیرامون شعر حجم و حجم‌گرائی بود که پیشتر در کتاب حاضر به تفصیل بدان پرداخته‌ایم.

WWW.IRANMEET.COM

در شمارهٔ دوم، مطلبی تحت عنوان «نقد دانشگاهی و نقد تفسیری» از رولان بارت به ترجمهٔ محمدتقی غیاثی چاپ شده بود که ظاهراً نخستین مطلب از بارت بوده که به فارسی انتشار می‌یافت.

جُنگ سحر

از جُنگ سحر فقط یک شماره منتشر شد.

این جنگ هم‌چون سهند و چاپار،... از جمله نشریات تندرو آن سال‌ها بود. جُنگ سحر مطلب زیادی در ارتباط با شعر نداشت، ولی اشعاری داشت از: سیاوش کسرائی، سعید سلطان‌پور، شفیعی‌کدکنی، و رضا مقصدی از ایران؛ و ولادیمیر مایاکوفسکی، ناظم حکمت، پابلو نرودا، و سدار سنگور از جهان. شعری از رضا مقصدی، که در آن سال‌ها در میان سیاسیون شهرت یافته بود را می‌خوانیم:

گل چه تقصیری دارد، آی

رضا مقصدی

از شب فاجعه می‌آیم
از شب آشتیِ خنجر و خون
از شب قتل برادرهایم می‌آیم
گل میخک‌ها می‌دانند
باغ را مرثیهٔ سرخ شقایق‌ها زخمی کرده است
و سحرگاهان مردی که به همراه شقاوت‌هایش می‌رفت
مرغ آزادی را
پیش عصیان هزاران چشم
تیرباران کرده است.
گل میخک‌ها می‌دانند
گل به اندازهٔ تنهائی خود لال است

WWW.IRANMEET.COM

و به اندازهٔ جمعیت خود فریاد
صحبت از غصهٔ گلدان نیست
صحبت از توطئه بادی‌ست
که به همراهیِ اندیشهٔ ویرانیِ این باغچه‌بان آمده است
باید از باد سئوالی کرد
باید از باغچه‌بان پرسید
گل چه تقصیری دارد؟
نفسِ صبحِ سحرگاهی در باغ است
که به گل زمزمهٔ رویش می‌آموزد:
نفس صبح سحرگاهی در رویش آن برگی‌ست
که ز تنهائی هر شاخه جدا می‌ماند
و به پیوند شقایق‌ها می‌پیوندد.

گل میخک‌ها می‌دانند
روی هر شاخهٔ این آبادی
نقش آواز قناری‌ها مانده است
که خوش‌آوازی بهروزی فرداها را می‌خواند
باید از باغچه‌بان پرسید
باید از باد سئوالی کرد
قتل‌عام گل‌ها تاکی
گل چه تقصیری دارد... آی

دفترهای زمانه

از *دفترهای زمانه*، دو شماره در بهار و تابستان ۱۳۵۰ منتشر شد. دفتر پنجم (تابستان ۵۰) ویژهٔ شعر بود؛ اشعار و مقالاتی دربارهٔ شعر که در سیزده شمارهٔ پیشین *آرش* چاپ شده بود. و بدین ترتیب، دفتر پنجم

WWW.IRANMEET.COM

زمانه، جمعبندی یک دهه از فعالیتِ مطرح‌ترین جُنگ، در زمینهٔ شعر و شاعری بود.

این شماره از دفترهای *زمانه*، بعدها چندین‌بار تجدید چاپ شد.

رودکی (ماهنامه)

رودکی، از جمله متین‌ترین و سنجیده‌ترین نشریات دولتیِ دههٔ پنجاه بود.

شمارهٔ اول ماهنامهٔ رودکی در مرداد ۱۳۵۰ منتشر شد. ناشر رودکی، تالار رودکی (تالار وحدت کنونی) و مدیر مسئول و سردبیر آن محمود خوشنام بود.

در شمارهٔ اول رودکی می‌خوانیم:

«یاد آر ز شمع مرده یاد آر» ــ یادی از دکتر محمد معین ــ، از محمدجعفر محجوب؛ «ابله خانواده»، ژان‌پل سارتر ــ میشل ریبالکا، اردشیر لطفعلیان؛ «چگونه می‌توان از موسیقی لذت بُرد؟» زیگموند اسپات، ترجمهٔ پرویز منصوری؛ «نظارهٔ هنر و هنر نظاره»، برتولد برشت، ترجمهٔ چنگیز پهلوان؛ «چه می‌گذرد و چگونه می‌گذرد؟» از فریدون معزّی‌مقدم؛ چهره‌ها... (دربارهٔ پری‌ثمر)؛ «پرومته»، کارل ابراهام، ترجمهٔ جلال ستاری؛ «کفار و شهدای شقه شده» [دربارهٔ اردشیر محصص] از آلبرت کوچوئی؛ لابیرنت (قصه)، (گفت‌وگوئی با کارل هاینتس اشتوک هاوزن) از پیتر هیورث، پروین صفا؛ رویدادهای هنری؛ نقد و بررسی کتاب؛ سیاه پیری که در یادها خواهد ماند (دربارهٔ لوئی آرمسترانگ).

رودکی تا پیش از انقلاب منتشر شد.

مقالاتی از این نشریه را ذیل بررسی بعضی کتاب‌ها خواهیم خواند.

مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۰

آتشی، منوچهر / *برگزیدهٔ اشعار و چند شعر تازه*. ــ تهران: دنیای کتاب، بی‌تا، ۱۴۴ ص.

WWW.IRANMEET.COM

آدیش، م. (و) کوه‌زاد / *من محو می‌شوم*. ــ تهران: پرس اجنت، ۱۳۵۰، ۱۱۵ ص.

آذری، محمد / *سرود درهٔ شقایق*. ــ شیراز: کوروش، ۱۳۵۰، ۶۲ ص.

آزادوش، ر. / *خورشید و شهر دور*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۸۱ ص.

احمدی، احمدرضا / *من فقط سفیدی اسب را گریستم*. ــ تهران: زمانه، ۱۳۵۰، ۱۱۰ ص.

اسدی، مینا / *چه کسی سنگ می‌اندازد*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰، ۱۰۵ ص.

اصلانیان، اصلان / *شباهنگ*. ــ تهران: انتشارات فرهنگ، ۱۳۵۰، ... ص.

الهی، بیژن / *علف ایام*. ــ تهران: نشر ۵۱، ۱۳۵۰، (خشتی، ۲۰۰ نسخه)

بحرینی، مهستی / *دیدار با روشنائی*. ــ تهران: روندگان، بهمن ۱۳۵۰، ۶۴ ص.

بخیرنیا، م. ا. / *صفر*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۷۷ ص.

بهمنی، محمدعلی / *باغ لال*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۸۰ ص.

تمیمی، فرّخ / *دیدار*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۷۷ ص.

جلالی، بیژن / *رنگ آب‌ها*. ــ تهران: نیل، ۱۳۵۰، ۱۵۱ ص.

جنتی‌عطائی، ایرج / *و آنگاه آه‌ای فرشته*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ص.

حقوقی، محمد / *برگزیده‌ئی از شعرها و نوشته‌های محمد حقوقی* / به انتخاب م. آزاد. ــ تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ۱۹۴ ص.

حسینی، غفار / *خون سفید شمشیر*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۱۲۷ ص.

حنّانه، شهین / *کلید*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۲۵ ص.

خائفی، پرویز / *از لحظه تا یقین*. ــ شیراز: کانون تربیت، ۱۳۵۰، ۱۰۷ ص.

خضرائی، اورنگ / *صخره‌های سکوت*. ــ تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۸۰ ص.

خضرائی، اورنگ / *شب مانی*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۱۷۸ ص.

رحیمی، حمیدرضا / *لحظه‌ها صادقند*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۲۸ ص.

روشن / *خورشید زنده است*. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۰، ۵۵ ص.

WWW.IRANMEET.COM

رهنما، تورج / *صدف و قصهٔ تنهائی او*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۹۹ ص.
سادات‌اشکوری، کاظم / *آن سوی چشم‌انداز*. ــ تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.
سامانی، مهدی / *ابر و گون‌های سوگوار*. ــ تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۱۰۴ ص.
سجادی، محمود / *میکائیل و گاوآهن مغموم*. ــ تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
سرفراز، جلال / *آینه در باد*. ــ تهران: کتاب نمونه، زمستان ۱۳۵۰، ۶۴ ص.
شاهرختاش، شهرام / *فصل غلیظ گیسو*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۷۴ ص.
شاهرودی، اسماعیل (آینده) / *هر سوی راه راه راه*. ــ تهران: بوف، ۱۳۵۰، ۶۳ ص.
شبیری‌معالی، رضا / *دیدار در مسلخ*. ــ تهران: بامداد، فروردین ۱۳۵۰، ۸۱ ص.
شریفی، حبیب‌الله / *فصل سبز*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (م. سرشک) / *در کوچه‌باغ‌های نشابور*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۹۰ ص.
شمس‌پور، شهرام / *تا پشت چینهٔ ماه*. ــ شیراز: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۶۰ ص.
شیبانی، فرهاد / *سرخیِ گیلاس‌های کال*. ــ تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ۱۶۵ ص.
صفارزاده، طاهره / *سدّ و بازوان*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۰، ۵۶ ص.
طبائی، علی‌رضا / *از نهایت شب*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۵۲ ص.
طباطبائی، ژازه / *ابلق*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
عبدلی، م. / *سیاه‌مشق‌های شبانه*. ــ تهران: پندار، مهر ۱۳۵۰، ۹۸ ص.
غلامعلی‌پور، حسن (ساحل‌نشین) / *بر سنگ‌های موج‌شکن*. ــ رشت: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۱۴ ص.
فرخزاد، فروغ / *برگزیدهٔ اشعار*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۰، ۲۳۸ ص.

WWW.IRANMEET.COM

کسری، لیلا (افشار) / *در جشنوارهٔ این سوی پل*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۰، ۱۶۹ ص.
مجابی، جواد / *زوبینی بر قلب پائیز*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰، ۲۰۸ ص.
محبّی، عبدالجواد / *از کوچه تا گل‌سرخ*. ــ مشهد: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۹۱ ص.
محبی، مهدی / *صبح نارنجستان*. ــ تهران: بی‌نا، بهار ۱۳۵۰، ص.
محمائی، محمدابراهیم / *اندوه بزرگ زیستن*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۸۷ص.
منزوی، حسین / *حنجرهٔ زخمی تغزّل*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۷۵+۴۴ ص.
ندیمی، حسن / *شعر کوچه*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۱۱۲ ص.
نصیری‌پور، غلامحسین / *توطئه آب* (دفتر شعر در سه فرگرد). ــ تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۱۰۴ ص.
نصیری‌پور، غلامحسین / *موزه‌های برهوت*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۲۰۴ ص.
نیرو، سیروس / *جاده*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۵۵ ص.
نیستانی، منوچهر / *دیروز، خط فاصله*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۲۰۳ ص.
نیکوصالح، احمد / *گیاهوارهٔ فصل سرخ*. ــ رشت: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.
نیما یوشیج / *فریادهای دیگر و عنکبوت رنگ*. ــ تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ۱۱۱ ص.
نیما یوشیج / *شعر من*. ــ تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ص.
هنرمندی، حسن / *برگزیدهٔ اشعار*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۲۳۷ ص.
یوردشاهیان، اسماعیل (عنا) / *کوزه*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۳۱ ص.

آرین‌پور، یحیی / *از صبا تا نیما*. ــ تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (و) موسسهٔ انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۰، ۲ مجلد.
سلطان‌پور، سعید / *نوعی از هنر، نوعی از اندیشه*. ــ بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۴۸ ص.

WWW.IRANMEET.COM

شارق، بهمن / *نیما و شعر پارسی* (بررسی و نقد آثار نیما یوشیج). ـ تهران: طهوری، ۱۳۵۰، ۱۷۶ ص.

وضع شعرنو در سال ۱۳۵۰ (و نیمهٔ اول دههٔ پنجاه)

در سال ۱۳۵۰، بیش از شصت مجموعه شعرنو منتشر شد. و اگرچه در میان‌شان مجموعه‌های با ارزشی دیده می‌شد از: جلال سرفراز (به لحاظ فرمِ صیقل‌خوردهٔ شعرها)، کاظم سادات‌اشکوری(به لحاظ صمیمیت و سادگی اشعار)، مینا اسدی (به لحاظ تفکر شاعرانه)، محمود سجادی (لحن تازه)، غلامحسین نصیری‌پور (پاره‌ئی تصاویر سوررئال)، سیروس نیرو (استفادهٔ بقاعده از مضمون‌گرائیِ تثبیت شده)، حسین منزوی (تغزل و عمق قابل‌توجهٔ بعضی از شعرها)،... ولی با اینهمه، در هیچکدام از این مجموعه‌ها، چیزی بدیع‌تر و شورانگیزتر و ژرف‌تر از آنچه که در شعر شاعران تثبیت شده‌ئی چون فروغ، شاملو و اخوان‌ثالث و سپهری وجود داشته، وجود نداشت (یا کمتر بود)، لذا نمی‌توانست خوانندگان زیادی را جذب کند.

تنها کتابی که در این سال، سرِ دست برده شد، کتاب *درکوچه‌باغ‌های نیشابور* از شفیعی‌کدکنی بود؛ کتابی که تا سال ۱۳۵۷ در کنار کتاب‌های تاریخ و جامعه‌شناسی و فلسفهٔ مادی و داستان‌های انقلابی، همچنان در صدر کتاب‌های پرفروش قرار داشت.

در پایان سال ۱۳۵۰ مجلهٔ رودکی گزارشی از وضع شعر آن سال به چاپ رساند که به نوعی نشان از آغاز روند بی‌اعتباری شعرنو در ایران را داشت. در این گزارش می‌خوانیم که:

«[...] به جرأت می‌توان گفت که سال ۵۰، سال رکود، سال خواب زمستانی یا سال بی‌بار و بری شعر بوده است. شاعران نام‌آور، شاعران خوب، حتی شاعران درجهٔ دو، آنهائی که آوازهٔ کافی در هنر شاعری

WWW.IRANMEET.COM

دارند، هیچگونه تالیفی نداشته‌اند. (البته نیما را مستثنی می‌داریم.) از شاملو فقط جزوهٔ کوچکی اوایل سال درآمد که نمی‌تواند به عنوان دیوانی از شعرهای این شاعر معروف محسوب شود. شکفتن در مه را می‌گویم، این جزوه بیشتر به ارائهٔ نمونه‌های کوتاهی از شعرهای پیشین شاعر شباهت داشت.

شاعران دیگر نیز اثر تازه‌ئی نداشتند. از رحمانی، آتشی، نادرپور، م. امید، حقوقی و دیگران و دیگران، تنها برگزیده‌هائی چاپ شد.

از شاعران به اصطلاح گمنام، شاعرانی که پُر می‌گویند اما نام‌شان و صدای‌شان از مستطیل صفحهٔ شعر مجلات هفتگی دورتر نمی‌رود و با وجود این در هیاهوی سرشار از تحسینِ یارانِ چون خود در همان محدوده، سرگیجه گرفته و در شاعری خود تردیدی ندارند، کتاب‌هائی درآمده که هر چه باشند سیاه مشق شاعری جوان یا هذیان خوابگردی سرگردان است. شعر امروز ما نیستند، کتاب‌هائی که کمبودشان احساس نمی‌شود و وجودشان شوری برنمی‌انگیزد. [...]

از میان کتاب‌های شعری که در سال پنجاه [و اواخر ۴۹] درآمده اینها را می‌توانیم نام ببریم: *تنهائی زمین و خواب* درخت (با شعر لطیف، موجز، باارزش، اما کم‌دامنه) از منصور اوجی؛ *سرخی گیلاس‌های کال* از فرهاد شیبانی (عاشقانه‌هائی شیرین و یکنواخت)؛ از *زوایا* و *فصل‌ها* (برگزیدهٔ شعرهای حقوقی)؛ حنجرهٔ زخمی *تغزل* از حسین منزوی(تنها کتاب شعری که هم شعرهائی باارزش دارد و هم نوید از آیندهٔ روشن شاعرش می‌دهد. تغزلی درخشان و صمیمی، با زبانی شسته رفته و نرم و در اهتزاز)؛ درو منتخب شعرهای نصرت رحمانی، *آنسوی چشم‌انداز* دفتری از شعرهای اشکوری (شعری سست و متظاهر و افسوس‌انگیز به خاطر سلامت نفس شاعرش)؛ *شب مانی* شعرهای پرویز خضرائی (با شعری متوسط که بازگو کنندهٔ تجربه‌های سالم مؤلف است)؛ *کلید* از شهین حنانه (نخستین تجربه‌های شعرنویسی که هنوز تا شعر واقعی راهی دراز در

WWW.IRANMEET.COM

پیش دارد)، *توطئه آب* از غلامحسین نصیری‌پور (گرته برداری ساده‌ئی از کلام شاملو، در حد خود صمیمانه، اما کم‌دامنه و ناپخته)، *گیاهوارهٔ فصل سرخ* شعرهای احمد نیکوصالح (نشان‌دهندهٔ علاقه و مطالعهٔ گوینده در شعر معاصر، نوعی وصف ساده از طبیعت و دردهای شاعرانه)، *سیاه‌مشق‌های شبانه* از علی‌پور [عبدلی] (نامی مناسب برای شعرها و نتیجتاً صمیمیتی که می‌تواند پشتوانهٔ کارهای بعدی شاعر باشد)، *میکائیل و گاوآهن* مغموم دفتر شعرهای محمود سجادی (شعری که تظاهر به فکر و فلسفه دارد و از نظر کلام، با وجود سادگی کلی، سرشار از لغات و استعارات و عبارات مغلق و مهجورِ عربی است. به طوری که گاهی حتی روال فکر نیز عربی می‌نماید). [...]

کتاب‌هائی نیز در زمینهٔ شعر درآمد که مهمترین آنها عبارتند از *صور خیال در شعر فارسی* از شفیعی‌کدکنی، تحقیقی دقیق و مفصل دربارهٔ تصویر یا به قول مؤلف خیال در شعر فارسی [...]

کتاب بسیار جامع و ارجمند دیگری که آخر سال پنجاه درآمده و می‌توان گفت تنها مرجع دقیقِ تحقیق راجع به شعر معاصر و نشان‌دهندهٔ تلاش صمیمانه در این زمینه است کتاب *از صبا تا نیما* می‌باشد که تاریخ ادبیات ما را از زمان صبا تا حدود *افسانهٔ* نیما در برمی‌گیرد [...][۳۱]

البته در سیاههٔ فوق‌الذکر، از تعدادی کتاب نامی برده نشده و چند مجموعه هم، چنانکه من در شناسنامهٔ این کتاب‌ها دیده‌ام، از کتب سال ۱۳۴۹ است، (که شاید در سال ۱۳۵۰ منتشر شده باشد).

در کوچه‌باغ‌های نشابور / شفیعی‌کدکنی

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (م. سرشک) / *در کوچه‌باغ‌های نشابور*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.

در کوچه‌باغ‌های نشابور یکی از نمایندگان تام و تمام شعر جنگل، و مطرح‌ترین مجموعهٔ شعر سال‌های ۵۰ تا ۵۷ بود.

WWW.IRANMEET.COM

در *کوچه‌باغ‌های نشابور* چندی پس از قیام سیاهکل و در بحبوحهٔ مبارزات چریکی ایران منتشر شد؛ و به سبب محتوای روشن انقلابی و قالب نیمائی و زیبائی‌شناسی نوقدمائی (ترکیبات و تعابیر ساده و آشنا و آسان‌یاب) و ضرباهنگ تند و روان، به سرعت در میان روشنفکران سیاسی و بخشی از مردم جا باز کرد و پاره‌ئی از اشعارش به سرود و زمزمه بدل شد.

مسلماً در *کوچه‌باغ‌های نشابور* خود از آن مایه بهره‌ور بود که بدان شهرت و محبوبیت برسد، ولی به نظر می‌رسد که از این امتیاز ویژه نیز برخوردار بود که سرودهٔ شفیعی‌کدکنی بود.

شفیعی‌کدکنی در هنگام انتشار این کتاب، از چهره‌ئی چند وجهی و معتبر برخوردار بود: او از پیشگامان مومن و پابرجای شعر چریکی ایران؛ مؤلف اثر تحقیقیِ ارزشمند *صور خیال در شعر فارسی* ـ که تحقیقی نو در چند دیوان قدیم بود ـ؛ شناسانندهٔ سارق دیوان فراموش‌شدهٔ حزین لاهیجی (که سالیان دراز شعرِ حزین را به نام خود چاپ می‌کرد)؛ غزلسرای بنام؛ و دکتر در ادبیات و استاد ممتاز دانشگاه تهران بود. و بدین ترتیب، سخن او در میان روشنفکرانِ انقلابی، ادبا و غزلسرایان، محققین آثار کلاسیک، و استادان دانشگاه و دانشجویان، از اعتبار همه‌جانبه‌ئی برخوردار بود؛ امتیازی که هیچ شاعرِ سیاسیِ نوپردازِ دیگر از آن بهره‌ور نبود. بویژه در مجامع دانشگاهی که تقریباً همهٔ استادان، هوادار قالب‌های قدیم و مخالف جدی شعرنو بوده‌اند؛ و اگر هم بعضی موافقتی داشتند، مشروط و در حد اشعار نوقدمائی فریدون توللی بود، با این فرق که اطمینانی به سواد قدیمهٔ توللی‌ها نداشتند، در حالی که شفیعی، مدرس این رشته بود؛ پس آنها نیز شعر نوقدمائیِ شفیعی را با اطمینان خاطر می‌خواندند و به عنوان شعرنوِ سالم از آن دفاع می‌کردند؛ بویژه که شهامت شاعر نیز در انتشار این شعرها درست در بحبوحهٔ قیام چریکی مرعوب‌کننده و باورنکردنی بود.

WWW.IRANMEET.COM

در کوچه‌*باغ‌های نشابور*، بی‌آنکه چون اشعارِ پیشینِ شفیعی‌کدکنی زیر نفوذ زبان شعر اخوان‌ثالث بوده باشد و بی‌آنکه مطلقاً با استواری و استحکام و صلابت و جزالت آن به سنجش درآید، چیزی از فخامتِ کهن زبانِ خراسانی داشت که در کنار زبانِ ولنگارِ شعار ـ شعرهای سیاسی آن دهه، بر حرمتش می‌افزود.

چند شعر از در کوچه‌*باغ‌های نشابور* و سپس چند نقد و نظر پیرامون آن را می‌خوانیم.

دیباچه

بخوان به نام گل‌سرخ در صحاری شب
که باغ‌ها همه بیدار و بارورگردند،
بخوان، دوباره بخوان، تا کبوتران سپید
به آشیانهٔ خونین دوباره برگردند.

بخوان به نام گل‌سرخ، در رواق سکوت
که موج و اوج طنینش ز دشت‌ها گذرد؛
پیام روشن باران
ز بام نیلی شب
که رهگذار نسیمش به هر کرانه برد.

ز خشکسال چه ترسی؟ که سد بسی بستند:
نه در برابر آب
که در برابر نور
و در برابر آواز و در برابر شور...

در این زمانهٔ عسرت

WWW.IRANMEET.COM

به شاعران زمان برگ رخصتی دادند
که از معاشقهٔ سرو و قمری و لاله
سرودها بسرایند ژرفتر از خواب
زلال‌تر از آب.

تو خامشی، که بخواند؟
تو می‌روی، که بماند؟
که برنهالکِ بی‌برگ ما ترانه بخواند؟

از این کریوه به دور
در آن کرانه ببین:
بهار آمده از سیم خاردار گذشته
حریق شعلهٔ گوگردی بنفشه چه زیباست.

هزار آینه جاری‌ست.
هزار آینه
اینک
به همسرائیِ قلب تو می‌تپد با شوق.
زمین تهی است ز رندان
همین توئی تنها
که عاشقانه‌ترین نغمه را دوباره بخوانی.
بخوان به نام گل‌سرخ و عاشقانه بخوان:
«حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی»

شعر زیر آشکارا اشاره به چریک‌های جنگل و رزم و مرگ‌شان دارد.

WWW.IRANMEET.COM

در آنسوی شب و روز

همیشه دریا دریاست.
همیشه دریا توفان دارد.

بگو! برای چه خاموشی؟
بگو: جوان بودند،
جوانه‌های برومند جنگل خاموش.

بگو! برای چه می‌ترسی؟
سپیده‌دم، اینجا،
شقایقانِ پریشیده در نسیم، هراسان
بر این کریوه فراوان دیده است.

به آب‌های خزر، موج‌های سرگردان
و بادهای پریشان بگو، بگو
آری
پیام برگ شقایق را
ـ در لحظه‌یی که می‌ریزد،
و می‌فشاند آن بذر سالیانهٔ فصلش را ـ
به دشت‌ها ببرند.
بگو! برای چه خاموشی؟
سپیده می‌دانست آیا که در کرانهٔ او
چه قلب‌های بزرگی را
دوباره از تپش افکندند؟
و باز می‌داند آیا که در کرانهٔ او

WWW.IRANMEET.COM

ــ آن کرانِ نابه‌کران ــ

در آن سویِ شب و روز
چه قلب‌های بزرگی که می‌تپند هنوز؟

خوشا سپیده‌دما
که سُرخبوتهٔ خونِ شما در آینه‌اش
میان مرگ و شفق
چنان تجلی کرد
و باز بار دگر
سرودِ بودن را
در برگْ برگِ آن بیشه،
و موجْ موجِ خزر جاودانگی بخشید.

به روی گسترهٔ سبز جنگل بیدار
خوشا سپیده‌دما وان کرانهٔ دیدار!

شعر زیر، یکی ازمعروف‌ترین شعرهای سیاسیِ دههٔ پنجاه بوده است.

سفر به خیر

ــ «به کجا چنین شتابان؟»
گَوَن از نسیم پرسید.
ــ «دل من گرفته زینجا،
هوس سفر نداری
ز غبار این بیابان»

ــ «همه آرزویم، اما
چه کنم که بسته پایم...»

WWW.IRANMEET.COM

ـ «به کجا چنین شتابان؟»
ـ «به هر آن کجا که باشد بجز این سرا سرایم.»

ـ «سفرت بخیر! اما، تو و دوستی، خدا را
چو از این کویر وحشت، به سلامتی گذشتی
به شکوفه‌ها، به باران
برسان سلام ما را»

ضرورت

می‌آید، می‌آید:
مثل بهار، از همه سو، می‌آید.
دیوار
یا سیم خاردار
نمی‌داند.
می‌آید
از پای و پویه باز نمی‌ماند.

آه،
بگذار من چو قطرهٔ بارانی باشم
در این کویر،
که خاک را به مقدم او مژده می‌دهد
یا حنجرهٔ چکاوکِ خُردی که
ماه دی
از پونهٔ بهار سخن می‌گوید ـ
وقتی کزان گلولهٔ سربی
با قطره

WWW.IRANMEET.COM

قطره
قطرهٔ خونش
موسیقی مکرر و یکریزِ برف را
ترجیعی ارغوانی می‌بخشد.

نقد و نظر

در کوچه‌*باغ‌های نشابور*از معدود مجموعه‌های سیاسی دههٔ پنجاه بود که اولاً توانست از زیر تیغهٔ سانسور، زنده و سالم بیرون بیاید، و ثانیاً به احترام مؤلفش این اقبال را نیز داشت که نقدهای قابل‌توجهی بر آن نگاشته شود.

از جملهٔ این نقدها، یادداشت بهاءالدین خرمشاهی بود.

بهاءالدین خرمشاهی در بخش‌هائی از نقدِ این مجموعه، تحت عنوان «خشم و خروش نجیبانه و اهورائی»، در مجلهٔ رودکی، می‌نویسد:

«[... شعر شفیعی‌کدکنی] حاکی از درد هست، ولی پیچش و پرداخت هنری نیافته است. شفیعی‌در سراسر این دفتر، مثل «*بایزید در قفس تیمور*» گرفتار است که نمی‌داند باید بغرد یا بنالد؟ [...] شعرهای شفیعی حزن و حال دارد، ولی حماسه ندارد. خشم و خروش شفیعی نجیبانه و اهورایی است. شعرهای این دفتر همان مرغی است که «یک بال فریاد و یک بال آتش» دارد و شهروندان (بلکه شهربندان) را پروای پیامش نیست. [...] شفیعی‌مردم را مطرح می‌داند نه خودش را. از همین‌روست که از هنر برای هنر فاصله می‌گیرد و به دنبال شعر ناب «مشغلهٔ اعماق» و «حجم»های توخالی [اشارهٔ به حرف و شعر یدالله رؤیائی دارد.] نمی‌رود. شفیعی درد آشناست، و در زمانه‌ئی که شاعران هم نسل او یا با رودکی مسابقهٔ دو می‌دهند، یا «نوای خسروانی» ساز می‌کنند [اشاره به اشعار متأخر اخوان‌ثالث دارد] غنیمت است. دردهایش هم روشنفکرانه و مجرد و تجمّلی نیست، بلکه از عشقی است به فریاد رسیده. ولی همهٔ اینها

WWW.IRANMEET.COM

نبایست مانع اوج و عروج شعر او شده باشد و سیر و سلوک هنری را راکد گذارده باشد. به گمان من شفیعی می‌توانست از قدرت کلام بیشتری برخوردار باشد. سادگی و سهولتِ تناول هنر اگرچه ممدوح است، ولی اغلب ناشی از سادگی ــ و احتمالاً پیش‌پا افتادگی ــ معنا و مضمون هنرست.

من طرفدار پیچ و تاب بیهوده شعر و دشواری و دیریابی محتوایش نیستم (مثل شعر *ابراهیم در آتش* شاملو که برای اهل فن هم سهل‌التناول نیست.) بلکه طرفدار قدرت کلامم. شعر «شب تاریک و بیم موج» نمونه‌ئی از آسانگوئی و آسانگیریِ هنری شفیعی است.

شب توفان، شب باران، شب بیداری یاران
شب رندان و عیاران
شب مردان ره خوش باد
شب شب‌ها
درنگ صخره و جوبار و در نجوای رمز و راز
خوشا رفتن خوشا آواز
خوشا آن راه بی‌انجام و بی‌آغاز
شب هجرت، شب پرواز

که قافیه‌ها کسل‌کننده و پژمرده‌اند و حس و حرکتی در هیچ جای شعر دیده نمی‌شود. و اقتصاد کلمه و هر لحظه شکل بخشیدن به شعر در آن مشهود نیست. همین باعث می‌شود که بعضی از شعرهایش شعارگونه از آب درآیند. البته شعار آنقدرها هم بی‌فایده نیست، ولی فایده‌اش در گرو ضرورت‌هاست. *ضرورت‌هائی هست که ارزش شعار مطلق را از مطلق‌ترین شعر هم بیشتر می‌کند ولی... این زمان بگذار تا وقت دگر.* [...]

مأخذ بعضی عبارت‌ها و مصرع‌ها در پاورقی ذکر شده ولی گاهی هم ذکر نشده است:

۱. *آواز پر جبرئیل* هم مثل *عقل سرخ* عنوان یکی از آثار سهروردی

WWW.IRANMEET.COM

است (شفیعی می‌داند که این قبیل تلمیحات و ترصیعات فایده‌ئی ندارد. عنان شعر بهتر است به دست ناخودآگاه باشد تا به دست حافظه.)

۲. حریق شعلهٔ گوگردی بنفشه چه زیباست، از این بیتِ (منسوب به) رودکی آب می‌خورد:

بنفشه‌های طری خیل خیل سر بر کرد
چو شعله‌ئی که به گوگرد بر دوید کبود

۳. در ضمنِ شعر «آیا تو را پاسخی هست؟» می‌خوانیم:

باران که بارید هر جویباری
ــ چندان که گنجای دارد ــ
پر می‌کند ذوق پیمانه‌اش را
و با سرود خوش آب‌ها می‌سراید

که ترجمه و برداشت ماهرانه‌ئی از این آیهٔ قرآن است: «انزل من السماءِ ماء فسالت ادوية بقدرها... (سورهٔ رعد، آیهٔ ۱۷) [...]»[۳۲]

بعدها دکتر رضا براهنی درباره شعر دکتر شفیعی‌کدکنی نوشت:

«[...] شفیعی‌کدکنی از یک سر در گروه ادبیات فارسی تدریس می‌کند که بر آن کهنگی مطلق حاکم است، از سوی دیگر می‌خواهد راجع به شاملو مطلب بنویسد که آن گروه‌های ادبیات فارسی به خونش تشنه‌اند. [...] و شعر شفیعی هم متاسفانه از همان بحران مایه گرفته است. شعری که شفیعی گمان می‌کند نیمائی است، نیمائی نیست، غزلی است که پلکانی نوشته شده است و از بعضی مصراع‌ها قافیه حذف شده است. از این نظر شعر شفیعی محافظه‌کارانه است و بوی شعر شاعران ادیب را می‌دهد تا شاعران صاحب تخیل و بینش شاعران اصیل را. همهٔ اینها از سرشت و سابقهٔ زندگی سرچشمه گرفته است. وقتی که در زندگی‌مان، در محیط‌مان خطری نکنیم، نهایتاً در شعر و نثر و سیاست و تحقیق و تفکر هم محافظه‌کار خواهیم ماند.»[۳۳]

دکتر مصطفی رحیمی، از شاعران نوقدمائیِ میانه‌روِ سال‌های پیش، که

WWW.IRANMEET.COM

در نیمهٔ دوم دههٔ چهل در مقالهٔ «فضائی تهی در شعر امروز فارسی»[۳۴] رسماً نگرانیش را از وضع بحرانی شعرنو اعلام کرده بود، بعد از انتشار در *کوچه‌باغ‌های نشابور*، در یادداشتی با نام «شکوهِ شکفتن» نوشت:

«[...] نوآوری، خاصه در امور اجتماعی، کاری است آگاهانه و مستلزم تعمق و داشتن روش. بدین گونه شعرنو فرخ‌لقائی نیست که پشت در بستهٔ جادو شده منتظر شکستن در باشد. و دیگر آن که چون رابطهٔ کهنه و نو رابطهٔ مادر و فرزند است شرط به کرسی نشستن شعرنو آن نیست که شعر سنتی در زمینهٔ تاریخی خود نیز بی‌ارزش و عقیم تلقی گردد: برای بالا بردن مقام نیما لازم نیست شعر بهار و شعر صدر مشروطیت به لجن کشیده شود.

دسترسی به گنجینهٔ فرهنگ بشری و تتبع در شعر کهن فارسی شرط کافی شاعری نیست، اما شرط لازم آن هست. و آنچه شعر سرشک ــ و یکی دو نفر دیگر ــ را از شعر شاعران دیگر این نسل ممتاز می‌کند توجه به این دو امر است. نکتهٔ مهم دیگری که دیوان اخیر سرشک را مقام والائی می‌بخشد چیزی است که مایاکوفسکی آن را «نیاز اجتماعی» می‌نامد.

«نیاز اجتماعی» یعنی چه؟ یعنی درست آنچه مثلاً در شعر سنتی، *شاهنامه* را در عصر محمود غزنوی به وجود آورد. [...] بدیهی است فردوسی از قصه و حکایت و تاریخ و اسطوره و عشق و ملال و خرد و تهور و شکوه و شکایت بسیار سخن گفته، اما آنچه *شاهنامه* را تشکیل می‌دهد یک چیز بیش نیست و آن برآوردن نیازی اصیل است که در اجتماع آن روز وجود داشته است.

چند سال پیش در مقاله‌ای با عنوان «فضائی تهی در شعر امروز» نوشتم که شعرنو، برآورندهٔ این نیاز [اجتماعی] نیست، اما امروز به گواهی بعضی از دفترهای شعر معلوم می‌شود که کسانی از شاعران این ضرورت را دریافته‌اند. و چنین است که در *کوچه‌باغ‌های نشابور* یک باره وقف

WWW.IRANMEET.COM

پاسخگوئی به این ضرورت و این نیاز است. برای شاعر، پیش از همه کس، این رخصت هست که از دل خود بگوید: از فردی‌ترین و شخصی‌ترین احساس‌ها و برداشت‌ها. اما هنگامی که شاعر در اجتماع خود و نیازهای اساسی آن غرق شود چون لب باز کند از «ما» سخن گفته است. [...] و سرشک برای این که به ما برسد از خود فراوان مایه گذاشته است. و کمترین تجلی آن این که شاعر در جوشاجوش جوانی، و با سیر در کوچه‌باغ‌های نشابور وذکر فراوان ازباده و مستی (که مفهومی خاص دارد) حتی یک سطر هم از «او» ــ معشوقهٔ مشخص هر شاعر ــ نگفته است:

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که یاد خویش گم شد از ضمیرم

التزام در شعر، کشف همین نیاز اجتماعی است و پاسخ گفتن به آن. نوشته‌اند که در شعر امروز سیاهپوستان سخن از «تراوشات دل» نیست بلکه سخن همه وقف یک مسأله است: زنگی گری، مسألهٔ آزادی سیاهپوستان. و چون شاعر به ضرورتِ آزادی اجتماعی ره برد، گوئی همهٔ نیازهایش در این نور ذوب می‌شود، چنان که پرتو ستاره در نور خورشید. پس چنین نیست که سرودن شعر عاشقانه به شاعر ملتزم منع باشد، شاعر خود این شعاع را در دریایی از نور مستحیل می‌کند یا مستحیل می‌بیند. [...]

شاعر، صد البته، از محیط کشور خود می‌گذرد و دورادور در گوشه‌ای از «جهان سوم» محیطی «می‌آفریند» که امروزه برای چهار پنجم از سکنهٔ جهان شناخته است. [...]

شاعر با توجه به آنچه مثلاً در «امریکای لاتین» می‌گذرد می‌گوید:

سال کتاب سوزان

با مرده باد آتش

و زنده باد باد

(از هر طرف که آید)

مهلت به جمع رومیان دادند.

WWW.IRANMEET.COM

دیوارهای جادو

حتی نسیم را

بی‌پرس و جو

اجازهٔ رفتن نمی‌دهد

در نتیجه نسلی بوجود می‌آید که:

هر کتیبه‌اش زیر هزار خروار خاکستر دروغ

مدفون شده است.

و درخت، شاهد عبور وحشت و شرم از عروق خود است، و

عشق من و تو...

نگاه محتسبی را در خویش می‌برد.

[...]

از آن صوفیگری دروغین و بی‌رمق و بیدردی که بسیاری از دیوان‌های شعر معاصر را آلوده و از طرف محفل دوستان لقب «عرفان» گرفته، در این دفتر نشانی نیست. اگر سخن از ماه دی است در آن میان چکاوک خردی از پونه‌های بهاری و در راه بودن فصلی نو خبر می‌دهد:

فصلی که در فضایش

هر ارغوان شکفت نخواهد پژمرد.

اما اگر در شعر تنها به مضمون اکتفا کنیم طاووس را در هوای پرش قربانی کرده‌ایم. تا چند سال پیش می‌شد گفت آنها که در پی آراستن و پیراستن شعرنواند حرفی برای گفتن ندارند و آنها که حرفی دارند به کلامی قوی و هنرمندانه و دلنشین دسترسی ندارند.

در این دیوان این دوگانگی به ترکیبی بدیع رسیده است. شعرها با این که حماسی است (از ۲۷ قطعه شعر این دیوان ۸ قطعه تاریخ دارد. از این هشت قطعه شش قطعه در تابستان سروده شده است. و این نکته‌ای است.) از لطافت غزل نشان دارد و با اینکه نو است نامأنوس نیست. بسی جاها استحکام و انسجام سبک خراسانی با روانی و نرمی سبک عراقی

WWW.IRANMEET.COM

پیوند خورده است. در «رنگ درنگ» و آواز پای آن که «از پای و پویه نمی‌ماند» شعر با موسیقی کلام پیمانی خوش می‌بندد. [...]

در شعر سرشک آفرینش ترکیب‌ها و اجتماع کلمه‌ها با آگاهی صورت گرفته است، چنانکه بیرون از محیط شعری نیز معنی و قدرت خود را حفظ می‌کند.

از خصوصیات بارز دیوان سرشک، موزون بودن شعرها با وزن‌های آشناست. می‌دانیم که شعرنو ایجادکنندهٔ نوعی نثر است که صورتی از آن ــ از *مناجات* خواجه عبدالله انصاری و *گلستان* سعدی گرفته تا انواع «قطعه ادبی» ــ دارای سابقه‌ای طولانی است. و این کار هر ارزشی داشته باشد در وادی نثر است. گیریم طرفدارانش به کمک منطق ارسطو ثابت کردند که «وزن ذاتی شعر نیست»، اما اگر راست است که شعر سرودن کاری است اجتماعی و شاعر نمی‌تواند بی‌خواننده شعر بگوید به این نتیجه می‌رسیم که شعر برای اینکه در گروه خواننده تأثیر داشته باشد باید وزن را فراموش نکند، چنانکه سراسر شعر سنتی، چنین است، و در سایر کشورها نیز اکثر نوآوران، از مایاکوفسکی گرفته تا الوار، بر همین عقیده‌اند.

مزیت عمدهٔ شعر بر نثر، از جهت تأثیر، آن است که در سفر و حضر، در گردش و بازی، در حین کار و استراحت، در قلهٔ کوه و قعر چاه، سینه به سینه نقل می‌شود و گسترش می‌یابد. این تأثیر دارای جنبه‌های دوگانه است: هم از نظر سرعت و قوت تأثیر در خواننده یا شنوندهٔ شعر و هم از آن نظر که این خواننده از ذهن و زبان خود صدها نسخه کتاب برای شاعر می‌آفریند. اگر آسانگیری نیست چه اصراری است که این امتیاز را سرسری از شعر سلب کنیم؟ شعرنو که بر اثر افراط در صورتسازی و صورتگری (فرمالیسم) خواننده را خسته و بیزار کرده بود، با دو سه دیوان تازه در مسیری افتادکه باید آن را نقطهٔ عطفی مبارک شمرد ــ برای این جوانان همین افتخار بس که یکی از پیشکسوتان را وا

WWW.IRANMEET.COM

داشته‌اند که «نیاز اجتماعی» را که مدت‌ها به کناری نهاده بود دوباره دریابد.

دو چیز از جانب خواننده، شعر را می‌کُشد: یکی درنیافتن شعر، پاسخی به فریاد شاعر ندادن؛ و دیگر مدح بیجا (که چه بسا خالی بودن محیط عذرخواه آن گناه باشد). و اما خطر بزرگتر در خود هنرمند است: به یک توفیق خوسند شدن، (این داغ را بسیار دیده و می‌بینیم). درختی کاشتن و عمری در سایه‌اش نشستن، یا به عبارت دیگر لم دادن و از کیسه خوردن. و منتقد چه بی‌انصاف باشد که خطر را ببیند و نگوید، هر چند این خطر در دیگران باشد.

امید که سرشک با توفیق شایان توجه دیوان جدید شعر خود دچار غرور و درجا زدن معهود نشود (دلایلی هست که این امید بیهوده نیست) و من که در انتقاد و بررسی شعرنو، شاعران جهانی را پیش چشم دارم و می‌بینم که ترکیه ناظم حکمت را دارد و جزایر آنتیل امه سزر را و امریکای لاتین نرودا را، و در زمینهٔ سخن پارسی، با توجه به سلسلهٔ پرافتخار شعر دری، به کم قانع نیستم، با وجود همهٔ آنچه که گذشت، سرشک را در ابتدای راه می‌بینم.

تشخیص راه را دست کم نگیریم.

اگر سرشک را «یکی» از شاعران معاصر بدانیم به او (و به دیگران) ستم کرده‌ایم. منتقد باید علی‌رغم دشنام متولیان و پادوان «نثر مداد پاک‌کنی»، نخست گمراهان را از راهیان جدا کند و سپس به نقد شعر بپردازد.[۳۵]

از نقدهای خواندنیِ دیگر بر کوچه‌*باغ‌های* نشابور، یادداشت علی موسوی‌گرمارودی بود؛ اگرچه نقد او بیش از اینکه بر کوچه‌باغ‌ها باشد، بر مؤلف آنتولوژی *شعرنو از آغاز تا امروز* بود که شعر شفیعی‌کدکنی را به خاطر دنباله‌روی از شعراخوان‌ثالث، واجدشرط ورود به‌آنتولوژی ندانسته بود. گرمارودی دردفاع از شعر شفیعی و رد نظر محمد حقوقی می‌نویسد:

WWW.IRANMEET.COM

[...] اگر می‌بینیم که «حقوقی» در کتاب جدیدالانتشار «شعرنو»، از او و نعمت آزرم شعری نگذاشته، بدین دلیل که «... زبانی کاملاً مستقل ندارند... ص ۵۷»، باید باور داشت که در اینمورد ذوقاً به کژی افتاده است... که گفت: ان الجواد قدیکبو و ان الصارم قدینبو...

وسوسهٔ «زبان مستقل» کار کسانی چون حقوقی را بدانجا کشانده که می‌خواهد شعری از این دست: «... آسانسور طبقهٔ دوم شب از کار افتاده است، زندگی تکرار نگاه آسانسورچی است. بالا، پائین، بالا، پائین، پائین، بالا، پائین... ص ۳۶۸. همان کتاب» را به عنوان بلندترین جهش و پرش در شعر امروز، به ذهن من خواننده، زورچپان کند، در حالی که من شعر آزرم و شفیعی را چون ورق زر می‌برم و بی‌سریش تفسیر و توضیح به جان من چسبیده است، چون از دردهای من می‌گوید و از حلقوم من برمی‌خیزد... همچنانکه شعر شاملو را و اخوان را و آتشی را و خویی را می‌برم...

آیا، چسبیدن به مقولاتی از قبیل «زبان مستقل» و سینه زدن پای علمِ شعری که باکاتبین باید از آن معنا درآورد؛ نوع مدرنیزهٔ همان نبش قبرهای دانشگاهی نیست؟

گرچه این جای تنگ را مجال سخن نیست، اما در همین زمینه، نظری از یکی دیگر از شاعران خوب این روزگار ــ خویی ــ که حقوقی در همان کتاب ناگزیر از پذیرش او بوده است؛ می‌آوریم: «... به ما تلقین کرده‌اند و می‌کنند که اگر کار تو کوچک‌ترین شباهتی به کار کسی دیگر داشته باشد، هیچگونه ارزش هنری نخواهد داشت. از همین جاست که منتقدان ما از شاعر حتی «زبانی مستقل» می‌خواهند. به راحتی می‌نویسند: «عیب این شاعر در این‌ست که زبانی مستقل ندارد» و فراموش می‌کنند که اگر هر کس زبانی خاص خود داشته باشد، دیگر زبانی به عنوان وسیلهٔ تفاهم در کار نخواهد بود و دیگر هیچکس حرف هیچکس را نخواهد فهمید. قضیهٔ «برج بابل» را که می‌دانی [...] من خیال می‌کنم ما نیز داریم به یک چنین بلائی دچار می‌شویم، یعنی در حقیقت شده‌ایم. بسیاری از شاعران امروز

WWW.IRANMEET.COM

زبان خاص خودشان را دارند و نتیجه این است که من به عنوان یک خواننده، از حرف‌هاشان چیزی دستگیرم نمی‌شود... این به نظر من، نشانهٔ یکی از بیماری‌های شعر و به طور کلی هنر معاصر ماست...»
(فصل‌های سبز، شمارهٔ زمستان ۴۷، صفحات ۴۰ و ۴۱).

در اینجا این سئوال نیز مطرح می‌شود که: آیا یک منقد نباید مسؤول باشد؟

گیرم که با دانش و بینش ویژهٔ نقد شعر، چنین دریافته‌ای که مثلاً آزرم، زبان مستقل ندارد؛ آیا عرقریزان روح و فکر و جسم او را در بحبوحهٔ زمانه‌یی که در یکسوی آن من و تو راحت لمیده‌ایم، باید به هیچ بگیری و به هیچ اشارتی، از آن بگذری؟ آیا یک کلمه از این دست برای من جوانی که در دورآباد این سامان نشسته‌ام و کتاب تو برای من وحی مُنزل است؛ نباید بنویسی که: شعر فلانی اگرچه به نظر من این معایب را دارد، اما همین شعر چنان و چندان سازنده بوده و آینهٔ روزگار است و شاعر در این آینه‌داری هستی خود را باخته است.

و بگذریم که از همان جهت نیز، شفیعی اگر پیشتر، زبانی نزدیک به زبان اخوان در برخی از شعرهایش می‌داشت، اکنون دیگر رهیده است و اصلاً بگذار دیگران در چنین تنورها، نان گرم خویش بندند، و بیا ما شعری پاک، شعری ایرانی، شعری از کوچه‌*باغ‌های نشابور* بخوانیم. [...][۳۶]»

دیروز، خط فاصله / منوچهر نیستانی

نیستانی، منوچهر / *دیروز، خط فاصله*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۲۰۳ ص.

از شاعرانِ تثبیت شدهٔ دههٔ پنجاه که به خاطر طنز تلخش در اشعار جامعه‌گرا، از احترامی برخوردار بود، منوچهر نیستانی بود.

نخستین مجموعهٔ نوگرایانهٔ نیستانی، با نام *خراب* در سال ۱۳۳۷ منتشر شده بود. و دیروز، *خط فاصله* که با فاصلهٔ سیزده سال منتشر

WWW.IRANMEET.COM

می‌شد، کمال یافتهٔ آن اشعار بود؛ مجموعه‌ئی، حاوی اشعاری جامعه‌گرایانه، با طنزی تلخ، آکندهٔ روزمرگی‌های خشن، رنج‌آلود، در کلمات و تعابیری عامیانه، به قالب نیمائی.

شعر نیستانی در حوزهٔ زیبائی‌شناسیِ منوچهر شیبانی و محمدعلی سپانلو بود.

به اشعار نیستانی چند نقد نوشته شد که از آن میان، دو سه نقدِ خواندنی‌تر و راهگشاتر عبارت بودند از:

رضا براهنی: «بررسی شعر منوچهر نیستانی»، *فردوسی*، شمارهٔ ۷۲ و ۱۰۷۱.[۳۷] (این نقد در *طلا در مس*، ج ۳ نیز چاپ شد).

محمدعلی سپانلو: «چهرهٔ عبوس و تودار یک ادیب نوپرداز»، *فردوسی*، شمارهٔ ۱۰۶۶.[۳۸]

ـــ «من متعلق به دیروز هستم»، *تلاش*، شمارهٔ ۷۹، اردیبهشت ۱۳۵۷.[۳۹]

حسین منزوی: «یاد غروب و خانه چه خوب، آه»، (بررسی شعر منوچهر نیستانی)، *رودکی*، شمارهٔ ۵۶.[۴۰]

پس از انتشار دیروز، *خط فاصله*، مجلهٔ *فردوسی* (در شمارهٔ ۱۰۶۸)، مصاحبه‌ئی تحت‌نامِ «در خلوتِ عارفانهٔ مرایندهٔ *خراب*» انجام داد که مطالعه‌اش برای شناخت بیشتر منوچهر نیستانی، بسیار مفید است.[۴۱]

چند شعر از دیروز، *خط فاصله* و نقدی از محمدعلی سپانلو با عنوان «چهرهٔ عبوس و تودار یک ادیب نوپرداز» را دربارهٔ دیروز، *خط فاصله* می‌خوانیم:

شب، روز، شب،...

روز
روز لاطائل تند آمد و رفت.
(با چه تعجیلی!

WWW.IRANMEET.COM

مثل چاپاری کز جانب سالاری
در جنگ)

و منش دیدم، گفتم:
«حالتان؟ سرهنگ!»
ریشخندم را، سر تکان داد و به لب راند
[کلامی بدو رفت.

شب
شب باطل، شب بد،
همه جا را سر زد
همه جا را، همهٔ جنگل‌ها را (پُر نیزهٔ جنگ)
از تکایای غبار
تا مزارات هراس‌آور ابر ــ
در اتاق من، حتی
مثل یک کفتر وحشت زده
چرخی زد و رفت.

روز بی‌حاصل زخمین شد و رفت
(خون، به دیوارهٔ رودررو ــ مغرب ــ پاشید)
دیدم او را که به مُخَلّب می‌برد
تکه‌ئی از تن من با خود... و رفت
(با چه تعجیلی!)
او تنم را می‌بُرد،
که به گل‌های صحاری، به کلاغان بدهد.

روز

WWW.IRANMEET.COM

روز بیماری بود؛
با فضایی خالی
با هوایی به غبارآلوده
ــ و پر از حرف، ولی ساکت! ــ
مثل یک قریه، پس از بمباران
یا رباطی مخروب، در جوار شن و توفان و سراب
که پس از حملهٔ توفان حرامی‌ها
که در او توطئهٔ عیّاران؛
مثل یک حجرهٔ مُفلس، یا
کارگاهی تعطیل،...
اسم‌هایی را در کوچهٔ ما
لاجرم با قلم قرمز خون، خط زد و رفت
مثل یک معدهٔ ناسالم گاو
روی این قریهٔ آفت زده، خالی شد و رفت

شب
شب عاطل، شب بی‌حاصل
(شب من بود و چو هر شب، بد بود)
او همان کفتر آوارهٔ بی‌مقصد بود
با همان هیأت و بهت
با همان بهت که در نی‌نیِ وحشت‌زدهٔ چشمانش
با همان بهت و
همان بال اساطیری، آن بال سفید
(که سیاهش کردم)
توی پستوی زغالی‌مان
ــ یک آن ــ بنشست،

WWW.IRANMEET.COM

روی گونی‌ها، خُم‌های تهی
خستگی بیرون کرد
رنگ گرداند و سپس
«شب» شد و دیدار شبه‌گون کرد.
لاجرم جامه بدل کرد و، چه تبدیلی!
و سپس آمد از آن خانه برون
و از آن کوچه به تعجیل گذشت
(با چه ترسی و چه تعجیلی!)

من نشستم به شتابش نگران
ـ تکه‌یی از تن بیمارم با او! ـ
رفت و در غائلهٔ شهر وافق گم شد
و من از دور نگاهش کردم.

شب همان روز سفید است، همان کفتر برفی‌ست
با زغالی که به پستو داریم
و اجاقی خاموش! (دوده‌ها ـ مانده هم از دیر ـ که با او داریم)
من در آن خلوت
ـ طفلانه ـ
سیاهش کردم!

شبِ عاطل، شبِ لاطائل
مثل یک معدهٔ ناسالم گاو
روی آبادی ما خالی شد؛
مردم قریه به خواب
شب، چو شبکوری، چرخی زد و

WWW.IRANMEET.COM

رفت...
روز عاطل به تماشای به جا ماندهٔ او،
آمد و رفت.

کارخانه

اینجا
هر دکمه‌ئی به منبع برقی‌ست مُتصل
کار تلاش آهن و بازوست
هر گوشه پیلواری، پولاد
ــ روی زمین چرب ــ
خفته‌ست و دود عالم، با اوست
با سینه‌ها رفاقت دیرین صبر و سل.

اینجا
گل‌های لفظ‌های شما را
ــ نارسته از لبان ــ
توفان پرغریو هزاران چرخ
از دودکش، به خارج انبار می‌برد.

اینجا
انبار انفجار مدامی پر از صداست،
بازیِ بی‌صدای لبان، پیک قلب‌هاست.

هر سینه، کوره‌یی و ز صد یاد مُشتعل:
یاد غروب

WWW.IRANMEET.COM

(درهای آهنی، بر روی پاشنه می‌چرخند
مردان چرب خسته
بی‌حرف
دسته دسته بیرون می‌آیند)
یاد غروب، و خانه...
ــ چه خوب، آه! ــ
لم دادن و تمدّد اعصاب،
با چای داغ، و شام لب حوض
فریاد بچه‌ها
برخورد دیگ و قاشق مطبخ
و آنگاه، خواب،
خواب...

چشمان نمی‌توانند این دود را شکافت.
هر چهره، یک غریبهٔ دیگر
با چشم باد کرده
با گونهٔ برآمده ــ از پشت درد و
دود

شطّ مدام همهمه، اینجا
خاموش می‌کند، (نه اگر بود!)
فریاد قلب‌های شما را،
توفان بی‌امانی
با خویش می‌برد
گل‌های رنگ‌رنگ صدا را.

WWW.IRANMEET.COM

نقد و نظر

محمدعلی سپانلو در نقدی بر خط *فاصله*، دیروز که در *فردوسی* چاپ شد، نوشت:

«۱ـ شاعر گرایش دارد به تشریح جزئیات پیچیدهٔ مسائل، مسائلی که عادتاً شعر قدیم از کنارش می‌گذرد. نمایی بیرونی‌اش را می‌بیند و پا به سوراخ سمبه‌هایش نمی‌گذارد. شعر «امتحان» آزمون شجاعانه‌ای است، گفتگوی طولانی و پراکندهٔ شاگردان و معلمان در پیرامون درس‌های کلاس. ثبت جزئیات زندگی معلمی به شعر. ونیستانی‌که ضرورت منظومه را درک کرده، درازای لازم را برای این گونه قطعات در نظر گرفته است.

در همین هوا شعر «حق» را داریم که یک بازی از همه سو با این کلمه است. تشبیه آن به تصاویر و اشکال هندسی، با مایه‌ای از طنز که در اخم شاعر گم می‌شود. یادآور «شعری که زندگی است» از احمد شاملو. یا قطعهٔ «باغ دیوار به دیوار بهشت» که طرحی است از دوزخ و موعد احضار عاشقان. همه این‌ها همانطور که اشاره شد آزمون است.

نیستانی نشان می‌دهد که چه اندازه طبیعی با کلمات به اصطلاح نامأنوس روبرو می‌شود. [...]

۲ـ یک طیف غالب دیگر در این شعرها، تغزل و تغنی است. و غالباً تجربه شده و به همین دلیل محسوس. قطعهٔ «تو بی‌مضایقه خوبی» به عقیدهٔ من یکی از بهترین نمونه‌های لیریسم معاصر ماست، عشق برای شاعر مدال افتخاری نیست که به سینه بزند. پرچمی نیست در میان فوج مدعیات و شطحیات شاعرانه افراشته باشد. این عقد خصوصی است که با خلوص دل نثار گدایان و عاشقان شده است.

۳ـ و یک طیف دیگر قدرت شاعر در پرداخت شعرهای وصفی است. کوچه‌باغهای نشابور. نشابور در مه خاطره. تقابلی بین امروز و بقایای دیروزی که در خیال ساخته می‌شود. ایده‌آلیسم شاعرانه‌ای که سبک را در

WWW.IRANMEET.COM

پرداخت چشم‌انداز «رئال» تقویت می‌کند. خوشبختانه شاعر همواره دچار وسوسهٔ «نو» است. اگر نبود قطعات رئالیستی او بهترین نمونه شعر سقاخانه‌ای می‌شد. از طرفی جنبهٔ توصیف در نیستانی گاه به ظرافتی می‌رسد که حاصلش تصاویر ذره‌بینی است:

و تو در دانه‌های سرخ انار / در زمستان سرد می‌بینی / عکس خورشیدهای روشن را.

۴ـ نکات مشترکی که به‌دست می‌آید مشخصات شعری نیستانی است.

قدرت توصیف، تخیل ظریف، جسارت در برخورد با کلمات، طنز و لیریسم متصل به شعر کهن فارسی. نمونهٔ این آخری: یک روز، یک بهار / هر منزوی به طاقت با گوشه‌ای شده / ابر سپید خیمه و صحرا سرای او / جامی شراب سرخ و کفی نان / معشوقکی که داده مر او را خدای او (ص ۶۶) این هم کلاسیک هست، هم نیست. چرا که شاعر در عین برخورداری، آن را چندان جدی هم نمی‌گیرد.

جهان نیستانی، اقلیم آشنای پیرامون اوست. آنگاه که از سطح می‌گذرد، هر چه که از اعماق روایت می‌کند، اغلب «نقلی» است. یعنی این منقولات آن قدردرذهن اوپخته نشده که به آبدیدگی یک تجربه برسد.

درحالی‌که‌بسیاری ازتصاویرش راهم‌ازطریق‌تجربه‌های‌کلامی‌به دست می‌آورد، اما آنچه که در شعر سنوچهر نیستانی برای من جذاب بود، چهرهٔ عبوس و توداریک «ادیب نوپرداز» است که در اتاق دربسته‌ای ضربان‌های دیگری می‌شنود و راه مناسبی برای‌بیان نظم این‌ضربان‌ها پیدا کرده است.»[۴۲]

من فقط سفیدی اسب راگریستم / احمدرضا احمدی

احمدی، احمدرضا / *من فقط سفیدی اسب راگریستم*. ــ تهران: زمانه، تیر ۱۳۵۰، ۱۱۰ ص.

از پی‌آمدهای اتفاقات سال چهل و نه به بعد و جانفشانیِ بیدریغ و

WWW.IRANMEET.COM

صمیمانهٔ انقلابیون، یکی نیز این بود که عده‌ئی از شاعرانِ غیرمتعهد نیز متحول می‌شوند بطوری که احمدرضا احمدی، بانی موج نو و سرشاخهٔ اصلیِ شعر غیرمتعهد هم کششی به سوی شعر اجتماعی می‌یابد و در شعرش، کلماتی چون تیرباران، خون، میدان اعدام، حضور پیدا می‌کند.

من *فقط سفیدی اسب را گریستم*، تفاوتی جدی و اساسی با اشعار پیشین احمدرضا احمدی داشت. زبان این مجموعه، ساده؛ تخیل و تصاویرش روشن؛ و دغدغهٔ ذهنی شاعر عموماً مسائل مبتلا به جامعهٔ آن روز است. ولی با اینهمه، اوضاع منقلب جامعهٔ روشنفکری و تقسیم‌بندی و انتظار مشخص آنان از شعر، این مجموعه را چنانکه شایستهٔ آن بود، به خود نپذیرفت؛ اگرچه مجموعهٔ بعدی احمدرضا احمدی، به دستور ساواک در چاپخانه توقیف و خمیر شد.

چند شعر از مجموعهٔ من *فقط سفیدی اسب را گریستم* را می‌خوانیم:

میدان صبح چهارشنبه

نیلوفر کنار چوبهٔ اعدام گل نداد
شب، در سخن برادران پایان پذیرفت
پس چراغ را روشن بگذار
کسی در صبحگاه میدان
با چشمی از رنگ‌های دور
عبور می‌کند...

اکنون لحظهٔ نشستن در می‌رسد
زبان تأئید حرکت سیّارات
چهارشنبه‌های عطرآلود برای شانزده سالگان
که پیرمردانش

WWW.IRANMEET.COM

گلی عتیقه
می‌دانند.

اکنون همهٔ راه آهن‌ها به شب می‌ریزد.

مرگ در روزهای عاشقانه

برای ابراهیم گلستان

آن کس می‌تواند از عشق سخن گوید
که قوس و قزح را
یک بار هم شده
معنی کرده باشد،
اکنون کسی را
در روشنائی پس از باران
از دار فرود می‌آرند...

هزار پله به دریا مانده است
که من از عمر خود چنین می‌گویم...

فقط می‌خواستیم میان گندمزارها بدویم
حرف بزنیم و عاشق باشیم
اما گمشدن دل‌هامان را حدس زدند و اکنون
در انتهای کوچهٔ انبوه از لاله عباسی
کسی را از دار فرود می‌آرند.

نه باغی معلق، نه بوئی از پونه، و نه نقشی بر گلیم
شهر در مذهب خود فرو می‌رود

WWW.IRANMEET.COM

و ستون مساجد
در گرد و خاک و مه صبحگاهی می‌لرزد
او خفته است و در ستون فقراتش
خط سرخی به سوی افق
سرباز می‌کند...

گل لاله سرد می‌شود و یخ می‌زند
دخیل‌ها فرو می‌ریزد
و لالهٔ خسته
عبور سیاره‌ها را در بیشه‌ها تکرار می‌کند.

رنگ آب‌ها / بیژن جلالی

جلالی، بیژن / *رنگ آب‌ها*. ــ تهران: نیل، مهر ۱۳۵۰، ۱۵۱ ص.

زبان مستقل بیژن جلالی، از دفتر نخست (روزها ــ ۱۳۴۱) تا *رنگ آب‌ها* هیچ تغییری نمی‌کند و همچنان به نحو نثر روزمره باقی می‌ماند. و اگر در دههٔ چهل عده‌ئی تنها همین نثرِ برهنه را ایرادی بر کار او می‌دانستند، در دههٔ پنجاه، عرفان‌گرائی غیرمتعهدانهٔ او را نیز بدان می‌افزایند؛ چنانکه فی‌المثل سالی بعد از انتشار *رنگ آب‌ها*، پرویز مهاجر در نقدی جانبدارانه، سرانجام می‌نویسد:

«[...]اما ذکر این نکته ناگزیر می‌نماید، که شعر جلالی حتی در اوج، از دیدگاه‌های دیگر، در ردیف آثار متوسط شاعران امروز جای می‌گیرد و این نیست مگر به سبب اندیشه‌هائی که در همهٔ شعرهای جلالی جاری است؛ اندیشه‌هائی که به جد از نداشتن‌شان باید به خود بالید، اندیشهٔ مردی که‌چشم‌بربرق گلوله‌وگوش برضربهٔ پوتین‌بسته، گوئی‌نه «آشویتس» را دیده است و نه «فلسطین» را. اندیشهٔ مردی که هرگز از نگاه کردن در آئینه عرق نکرده و ننگ و نام دیگران به تأملش وادار نکرده است.»[۴۳]

WWW.IRANMEET.COM

اما راجع به زبان منثور ویژهٔ جلالی، نادر نادرپور، به مناسبت انتشار رنگ *آب‌ها* مطلبی نوشت که بسیار خواندنی و آموزنده بود.

نادرپور در بخش‌هائی از مقاله‌اش می‌نویسد:

«اگر کسی افکار بیژن جلالی را دربارهٔ شعر بداند و اشعارش را بخواند، در میان آنها تضادی آشکار خواهد دید. زیرا جلالی، هنگام سخن گفتن از شعر، به وزن و قافیه سخت معتقد است و به وقت سرودن، این دو را هیچ‌به‌کار نمی‌برد. وگویا معنی «واعظ غیرمتعظ» نیز همین باشد!

اما این تضاد، فقط کسی را می‌رماند که بیژن جلالی را خوب نشناسد، وگرنه آسان درمی‌یابدکه‌وی، درافکارواشعارخود به‌یک‌اندازه‌صادق است.

تضادی که گفتم، اولاً از اعتقاد راسخ جلالی به مقام «ماوراءِ طبیعی» شعر و ثانیاً از احترام مهرآمیز او به سخن فارسی سرچشمه می‌گیرد، اما می‌دانم که این نکته نیاز به توضیح دارد.

جلالی، «کلام» را ودیعهٔ الهی می‌داند و به تحلیل «مادی» و «عینی» آن معتقد نیست. نتیجهٔ چنین اعتقادی این است که شعر، به همان شکلی که باید باشد، به شاعر «داده» می‌شود و او در آن حق دخل و تصرف ندارد. برآیند مسلم چنین تعبیری، جز این نتواند بود که شعر بی‌وزن و قافیهٔ او دارای شکلی «محتوم» و «مقدر» است و تغییر و تصرفی در آن روا نیست.

اما از سوی دیگر، چنانکه اشاره رفت، جلالی به سخن فارسی عشق می‌ورزد و می‌داند که در طول هزار و چند صد سال، وزن و قافیه از لوازم جدائی‌ناپذیر این سخن بوده است. پس، شعر موزون و مقفی، در نظر او، احترام و اعتباری خاص دارد و از اینجاست که تضادی آشکار در میان افکار و اشعار او پدید می‌آید.

اما حقیقت این است که شعر جلالی (با همهٔ فروتنی نزدیک به انکاری که‌خود شاعرنسبت به‌آن دارد) ناب‌ترین، خام‌ترین‌وبی‌پیرایه‌ترین‌نوع شعر است‌نوزادی‌است‌که‌هیچ‌پوششی‌برتن نداردوحتی هنوز،«اسباب صورت» و «اعضاءِ بدنش»، شکل نهائی نپذیرفته و مانند موم گرم، نرم و پرانعطاف

WWW.IRANMEET.COM

است، چنانکه نه‌تنها «وزن» و «قافیه»، بلکه گاهی «زبان شعر» را نیز درآن نمی‌توان دید. حسن و عیب این‌گونه شعرنیزدر همین «بی‌شکلی» است.

می‌توان گفت که «فکر» جلالی، همیشه شاعرانه است، اما «زبانش» نه. و برای اینکه معنی این «تعریف» روشن شود، به دو نمونهٔ زیرین توجه باید کرد:

خداوندا / بدبختی بی‌پایان است / چون شب / و عمیق است چون دریا / و خوشبختی نیز چون روز روشن / و بی‌انتهاست / ولی بین شب و روز لحظهٔ غروب / با شکوه و پرمعناست / زیرا از روز روشنی آن / و از شب تیرگی آن را / دارد.

«صفحهٔ ۲۲ ـ دفتراول ـ مجموعهٔ رنگ آبها»

شب را به سکوت سپرده‌ام / و روز را به هیاهوی آن / و خود به راه غروب می‌روم / زیرا در غروب لحظه‌ای است / که زمان صورت خود را / به سوی ابدیت برمی‌گرداند.

«صفحهٔ ۵۸ ـ دفتر دوم ـ همین مجموعه»

در این قطعه‌ها، فکر واحد شاعرانه‌ای است که به دو نوع، بیان شده و همین «نوع بیان» است که اولی را به «قطعهٔ ادبی» و دومی را به «شعر» تبدیل کرده است. معهذا، این نکته را از یاد نبریم که فکر شاعرانهٔ جلالی، حتی در بیان نوع اول، از قدرت القاءِ فراوان برخوردار است.

اگر مانند جلالی بپذیریم که شعر، ودیعهٔ الهی است و «به همان شکلی که باید، به شاعرداده می‌شود»، طبیعی است که تحول‌تدریجی ویا انقلاب ناگهانی آن را باور نداشته باشیم. به همین دلیل است که شعر جلالی از هنگام انتشار دو مجموعهٔ نخستینش: *روزها* و *دل ما و جهان* تا *رنگ آب‌ها* ـ که امروز، پیش‌چشم ماست ـ تحولی در شکل و محتوی نپذیرفته است.

WWW.IRANMEET.COM

نتیجهٔ دیگری که از اعتقاد به «ملکوتی بودن کلام» حاصل آمده و در شعر جلالی تجلی کرده، این است که از آدمی به صراحت سخن گفتن، ضرورت ندارد و از این رو، تقریباً در هیچ یک از اشعار او نامی یا وصفی از بشر و حالات بشری پدیدار نیست، اما خطاست اگر چنین پنداریم که شاعر به همنوع خود بی‌اعتناست. درست است که چشم‌انداز شاعرانهٔ او طبیعتی است که مانند قاب، تصویر خداوند را در بر گرفته و این معنی، حتی از نامگذاری بخش‌ها یا «دفتر»های مجموعهٔ اخیرش نیز هویداست، اما تقریباً در هیچ شعری از این مجموعه نیست که نگاه و حالت انسانی را دراشیاء و یااعضاء طبیعت نتوان یافت. به‌عبارت‌ساده‌تر، شاعربه نمایندگی انسان، با آنچه درطبیعت است می‌آمیزدوکیفیت‌این‌آمیختن را باز می‌گوید:

هزاران دست دوستی / مرا به هر یک از برگهای درختان / می‌پیوندد / و هزاران بار / در لحظه‌های این غروب خاموش / تاریک می‌شوم.

«صفحهٔ ۶۶ ـ دفتر سوم ـ همین مجموعه»

و چنین «آمیختن» و «بازگفتنی» چه زیباست. اما در «فرهنگ شاعرانه» ـ که آخرین «دفتر» از مجموعهٔ *رنگ آب‌ها* است ـ شاعر به مفسری بدل می‌شود که طبیعت را به زبان خود معنی می‌کند:

برگ آرزوی بی‌پایان / درخت است / برای روئیدن / و پنجه‌های سبز امید است / که‌خورشید را ازدل شب / تا آستانهٔ سحر / می‌کشاند.

«صفحهٔ ۱۲۳ ـ دفتر پنجم ـ همین مجموعه»

و از این رو، به گمان من، توفیق «فرهنگ شاعرانهٔ» او، به استثنای چند

WWW.IRANMEET.COM

مورد، کمتر از اغلب اشعاری است که در «دفتر»های دیگر این مجموعه گرد آورده است.

بر شعر جلالی خرده‌های لفظی بسیار می‌توان گرفت، اما این خرده‌گیری از ارزش کارش نمی‌کاهد، چرا که الفاظ او همچون کلمات دعائی است که از فرط تکرار اهمیت خود را از دست داده و فقط معانی آنهاست که رسائی و زیبائی را حفظ کرده است.

[...] [*رنگ آب‌ها* مشتمل بر ۵ بخش بود]:

دفتر اول: خداوندا

دفتر دوم: خاک خوب است

دفتر سوم: هزاران دست دوستی

دفتر چهارم: رنگ آب‌ها را دیده‌اید

دفتر پنجم: فرهنگ شاعرانه

من اشعار این مجموعه را خواندم و پس از خواندن، جهان را به چشمی دیگر نگریستم و آنچه نوشتم، شکرانهٔ این نگرش تازه بود.

آری، شعر بیژن جلالی، نگاه شستهٔ پاکی است که پس از گریه، بر جهان می‌افکنیم.

تهران ـ تیر ماه ۱۳۵۱»[۴۴]

از دیگر مطالب خواندنی پیرامون رنگ *آب‌ها*، یادداشت منوچهر آتشی بود که در مجلهٔ رودکی (شمارهٔ ۸، خرداد ۱۳۵۱) چاپ شد.[۴۵]

سد و بازوان / طاهره صفارزاده

صفارزاده، طاهره / *سد و بازوان*. ـ تهران: زمان، ۱۳۵۰، ۵۶ ص.

تحولِ شعرِ طاهره صفارزاده ـ همچون شعر فروغ ـ ناگهانی و دور از انتظار بود. با این تفاوت که اشعار تحول یافتهٔ فروغ، آشکارا ادامهٔ اشعار شاعری بود که راهش را تغییر داده بود؛ حال آنکه شعرهای بعدی طاهره صفارزاده، انگار شعر شاعری دیگر بود.

WWW.IRANMEET.COM

به نظر می‌رسد که طاهره صفارزاده، از این منظر، بی‌شباهت به سهراب سپهری نبود. در تغییر شعر سهراب نیز، از دید نیمائی به نگاهِ هوشنگ ایرانی، چنین فاصله‌ئی پیدا شد، اما فرقِ او با سپهری نیز در این بود که سپهری با تلاشی جانکاه و طاقت‌سوز از برزخِ ناپیدای راهِ نوین به دشواری خلاص شد، حال آنکه طاهره صفارزاده (شاید به رغمِ چنان تلاشی) در همان برزخ ماند و رهائی نیافت؛ البته از همان اشعار نخست نیز، شعر سپهری درونی‌تر، سنجیده‌تر و پخته‌تر بود؛ و اگر مجموعهٔ اول طاهره صفارزاده، مجموعه‌ئی نوقدمائی با اشعاری رمانتیک و سطحی، آلوده به اغلاطی وزنی بود، مجموعهٔ *مرگ رنگ سهراب سپهری*، اشعاری عمیقاً اجتماعی با دیدی نیمائی بود. طاهره صفارزاده با درکی مدرن نسبت به شعر، از اروپا و آمریکا به ایران بازگشت، ولی گویا دید و جهان‌بینی او تغییری نکرده بود، لذا، ساخت و پرداخت نوقدمائی (حتی نیمائی)، رامِ علایقِ مدرنش نشد. او وزن و عطا و لقای نیمائی را ظاهراً رها کرد، اما هنوز چیزی نداشت که به جای آن بگذارد، لذا اشعار را همانطور خام و برهنه و عریان (چون اشعار مرحلهٔ برزخی سپهری) بر زبان می‌آورد؛ اشعاری بالقوه درخشان که هنوز پیرایهٔ کلامی نیافته است و بدین علت به ترجمه شبیه است؛ و نتیجه‌اش، کتاب‌های *طنین در دلتا* و *سد و بازوان* (ترجمه‌هائی از اشعار) است؛ مجموعه‌هائی با اشعاری متفاوت، بسیار مدرن، استثنائی، غیرمنتظره، شجاعانه،... اما به لحاظ بیانی تئرواروسست. اشعاری که انگار پیش از آنکه با جان شاعر در آمیخته باشد، از سر حیرت و ذوق‌زدگی نوشته شده است. و هواداران مدرنیسم می‌مانند که چه کنند؛ اگرچه با اشتیاق تمام از مدرنیسمِ شجاعانهٔ او دفاع می‌کنند و در پس ذهن‌شان باور دارند که شاعر از این برزخ خواهد گذشت و این زیبائی‌شناسیِ تازه، درونیِ او خواهد شد، با دل و جانش خواهد آمیخت و مرسیقی خود را خواهد یافت.

سپهری از این مرحله می‌گذرد و *صدای پای آب* را می‌نویسد. او خود

WWW.IRANMEET.COM

را می‌یابد، ولی طاهره صفارزاده، دست‌کم تا *سد* و *بازوان* ــ سال ۱۳۵۰ ــ خود را نیافته و خوانندگان شعرش امیدوارند که او زبان ویژهٔ خود را پیدا کند. مشکل نقدِ شعرِ او نیز از همینجا آغاز می‌شود. از اینجاست که نظرِ صمیمانه، با بغض و حسادتِ معمول، درهم آمیخته، یکی می‌شود و مجموعهٔ *سد* و *بازوان* که با مقدمهٔ مفصل و جانبدارانهٔ محمد حقوقی منتشرشده است،، در غبار هیاهو، در حوزهٔ نقد و نظر، بلاتکلیف می‌ماند.

حقوقی که در مقدمه‌ئی طولانی، اشعار *سد* و *بازوان* را یک اتفاق مهم در شعرنوِ پیشرو دانسته بود، با اعتراض شدید شاعران و منتقدینی چون محمود آزاد، جواد مجابی، محمدعلی سپانلو، اسماعیل نوری‌علاء،... روبه‌رو می‌شود.

محمدعلی سپانلو طی یادداشتی تحت نام «شاعره‌ئی که به زبان خارجی چیز می‌نویسد»، معتقد است که:

«[...] مجموعاً قطعات *سد* و *بازوان* در سطح متوسطی جریان دارد، چون اولاً تجربه‌های خانم طاهره اغلب نقلی است. علی‌رغم اینکه مناظر بسیار دیده و اقالیم در نوردیده است ذهنش عکسبرداری کرده و رتوش مختصری در محفوظات صورت داده است. ثانیاً حتی یک استنباط مدرن نیز کافی نیست. [از] مدرنیسم فقط به دیگر بودن قانع است؛ این استنباط باید در بوتهٔ جان آدمی گداخته شده، فرم اصیل بگیرد. [...] زبان خانم صفارزاده‌بازبان‌فارسی‌ماقطع‌رابطه‌دارد. البته *سد*و*یازوان* ترجمهٔ شعرهائی است که اصلاً به انگلیسی نوشته شده، اما [در] آنجا [هم] که شاعره مستقیماً به فارسی نوشته، فرقی با ترجمهٔ انگلیسی دیده نمی‌شود. [...]»[۴۶]

اسماعیل نوری‌علاء در پاسخ به مقالهٔ حقوقی، در مقاله‌ئی تحت عنوان «انسان ــ خدایان معاصر» و عنوان فرعیِ «شعبده‌بازی لفظی برای اشعاری بی‌اعتبار»و«روشنفکران ما خانم‌های‌جدی رابیشتردوست‌دارند»، نوشت:

«[...] در دورهٔ ما، سرپیچیِ آگاهانه در بوابر سنت‌های شعر نیمائی را، نه اشعار بی‌فروغ و ترجمه‌ئی خانم طاهره صفارزاده، بلکه شعرِ سرشار از

WWW.IRANMEET.COM

تمثیلِ غنی احمدرضا احمدی به چنان قدرتی ممکن ساخته است که شعر معاصر، ادبیات معاصر، سینمای معاصر، و حتی کاریکلماتورنویسی رایج این روزها به آن آغشته است. [...] مُشکل روشنفکران ما در برابر احمدی ــ و نه شعر احمدی ــ این است که نامش فروغ یا طاهره یا «لیلی» نیست و چند سالی را در فرنگ به سر نبرده است. [...]».[۴۷]

ضیاء موحد، مقالهٔ «بررسی شعر احمدرضا احمدی در مقایسه با شعر طاهره صفارزاده» را در رودکی نوشت.[۴۸]

دکتر رضا براهنی که پیشتر، در جریان «جایزهٔ کتاب شعر سال»، در برابر رأی کمیتهٔ داوران ایستاده بود و در رد رأی آنان، شعرِ طاهره صفارزاده را قرار داده و نوشته بود که:

«اگرکمیته، شاعره‌ئی برای جایزه پیدا نکرد، دلیلش این نیست که چنین شاعره‌ئی نداریم. طاهره صفارزاده یکی از بهترین شاعره‌های معاصر است. [...] و همین جهش‌هاست که حتی اعتقاد مرا درمورد شعرهای فروغ نسبت به ده سال پیش عوض کرده است. [...]»[۴۹] در بحبوحهٔ حملاتِ دستجمعی شاعران و منتقدین به طاهره صفارزاده، نظرش عوض می‌شود و می‌نویسد:

«[...] اشکال بزرگ شعر واره‌های طاهره صفارزاده در این نیست که این شعرها در مقام مقایسه با شعر جدید جهان، به راستی جدید هستند؛ چرا که اصلاً جدید نیستند و اگر کسی شعر غرب را خوانده باشد و تمایلات شعر جدید جهان را هم شناخته باشد خواهد دانست که شعر واره‌های طاهره صفارزاده، در مقام مقایسه با آنها اتفاقاً بسیار هم کهنه است، و این شعر واره‌ها، به عنوان شعرهای جدید و جدا از شعرهای جدید دیگر، اشخاصی را فریب می‌دهد که شعر جدید غرب را ــ که شعر واره‌های صفارزاده، تو سری خوردهٔ آن شعر است ــ نشناسد. آنوقت باید دید با معیار شعر جدیدِ فارسی و شعر سنتی فارسی، کج کردن سرِ قاطر و ابوطالب گفتن، [اشاره به شعری از صفارزاده] کجایش نو و کجایش سنتی است. من می‌گویم، نه سنتی است ونه نو، آنچه‌نیست همان شعر است.»[۵۰]

WWW.IRANMEET.COM

و م. آزاد، یادداشتی تحت عنوان «شعری انباشته از اداهای روشنفکرانه» در صفحات «هنر و اندیشه» روزنامهٔ *کیهان* می‌نویسد و شعر صفارزاده را مردود می‌شمارد...[۵۱]

در چنین فضائی است که محمدرضا فشاهی، شاعر موج‌نوئیِ جامعه‌گرا، در نامهٔ سرگشاده‌ئی به طاهره صفارزاده ــ که در *فردوسی* چاپ می‌شود ــ می‌نویسد:

«خانم صفارزاده عزیز! چرا به شعر شما می‌تازند؟»

و می‌نویسد: «مسخره است که م. آزاد که سال‌ها از حمایت یک روابط عمومی قوی (سیروس طاهباز) برخوردار بوده، در نقدی بی‌پایه و نثری سست، شعر شما را «تظاهرات روشنفکرانه» می‌داند. جواد مجابی با لحنی طنزآلود، شعر شما را به مسخره می‌گیرد. سپانلو و نوری‌علاء بسیار بی‌انصافانه‌تر از آن‌دو برشما و شعرشمامی‌تازند. نوری‌علاء که سال‌هاست وظیفهٔ سرپرستی و قیم [قیمومیت] و روابط عمومیِ احمدرضا احمدی را دارد، شعر او را در مقابل شعر شما قرار می‌دهد که حتی نام کتابش توهین مستقیمی به زبان فارسی است. [...] نام کتابش *من فقط سفیدی اسب را گریستم* خیانت آشکاری به زبان و فرهنگ یک ملت است [...]».[۵۲]

و او علت این حملات یکپارچه را، یکی، نداشتنِ روابطِ عمومی قوی با شاعران و منتقدین؛ و دیگر، ترسِ آن شاعران ــ منتقدین از ظهور یک شاعر قوی می‌داند.

فشاهی می‌نویسد:

«[...] دیگر اینکه چرا همه دربارهٔ تو می‌نویسند و مثلاً اگر قرار است آقایانِ سپانلو و نوری‌علاء و مجابی و آزاد و دیگران نقد شعر بنویسند، دربارهٔ کتاب شکفتن در مه آقای شاملو نمی‌نویسند که یک شعر بیست سی‌صفحه‌ئی ایشان در این کتاب، یکی از وحشتناک‌ترین [بدترین] شعرهای روزگار ماست. چرا آقایان خطر نمی‌کنند و دربارهٔ شعر شاملو نمی‌نویسند.»[۵۳]

WWW.IRANMEET.COM

و سرانجام می‌نویسد:

«تو شعرت را بنویس، همانگونه که الیوت وار نوشته‌ئی:
هیچ توفانی به پراکندن برگ‌های غایب‌شان قادر نیست.»[۵۴]

حال، چند شعر از این مجموعه را ــ که به سبب وضعیت ویژه‌اش، «نقد و نظر» پیرامون آن را پیشتر آورده‌ایم ــ؛ به همراه بخش‌هائی از توضیح و مقدمهٔ محمد حقوقی بر کتاب، می‌خوانیم.

درتوضیحات مقدماتی کتاب، (ظاهراً به‌قلم‌محمد حقوقی) می‌خوانیم:

«الف: هفت شعر اوّل کتاب، گزیده‌یی است از مجموعهٔ چتر سرخ (شعرهای ۶۶-۶۸) که در آمریکا از طرف گروه نویسندگان بین‌المللی دانشگاه آیوا به چاپ رسیده است. و شعرهای بعد منتخبی از اشعار اوست به نام «چتر سرخ و بعد (سال‌های ۶۸-۶۹) که به مراتب متشکل‌تر و متوسع‌تر از شعرهای چتر سرخ است.

ب: اگر چه زبان شعر او در متن انگلیسی، امکان بازگرداندن به زبان ادبی فارسی داشت، اما اشکال کار از دو لحاظ بود. یکی اینکه خود این زبان را نمی‌پسندید. و دیگر اینکه کیفیت زبان انگلیسی شعرها اجازهٔ ترجمه به زبان ادبی را نمی‌داد. اینست که در این ترجمه‌ها، به حد وسط این هر دو زبان اکتفا شد. نه زبان معمول و نه زبان پرداخته و ادبی.

ج: شعرهای «بادبادک‌ها» و «استعفا» که در اصل به انگلیسی نوشته شده، از کتاب *طنین در دلتا* و به ترجمهٔ خود اوست.

د: این شعرها و بخصوص شعرهای بعد از چتر سرخ فاقد نقطه‌گذاری است. و این با تعمد انجام گرفته است. از آنرو که حرکت درونی شعر کاملاً حفظ شده باشد. و این جزو تکنیک کار اوست.»[۵۵]

بعد محمد حقوقی در بخش‌هائی از مقدمهٔ کتاب می‌نویسد:

«[...] و آیا هنوز وقت آن نرسیده است که شعر امروز باز شود، بشکفد و گره‌های کورخورده‌اش را باز گشاید. شکفتنی و گشادنی که جز با تخیلی سالم و عینیتی سرشار و «باز» امکان‌پذیر نیست. آنهم بر اطراف مرکز و

WWW.IRANMEET.COM

محور شاعر در میان شعاع‌های نگاه این و آن که بر وجود محصور او سایه افکنده است. همچون شعر «کوتوله‌ها».

و مگر نه امروزه روز وقتی مجلات را باز می‌کنی (گذشته از شاعران شناخته شده که آنها نیز در همان استقلال نسبی خود گرفتار قناعت شده‌اند و به تدریج در حصار ذهنیت بستهٔ خود به اسارت درآمده‌اند) به عیان می‌بینی که گویی همهٔ شاعران در کنار یک پنجره و در پشت دوربین یک ذهن ایستاده‌اند. نیمی صرفاً متوجه درون و نیمی تنها متوجه بیرون. و آیا همین دلیل آن نیست که همواره شعر هر دو دسته از عیبی بزرگ برخوردار است. عیبی یا نتیجهٔ عدم نگریستن از خارج به خود که همان شناسائی ذهنی است: معرفتی متداول که هر کس نسبت به خود دارد. و یا نتیجهٔ نگاه به بیرون است. باز هم همچون نگاه همگان، که حاصل آن صرفاً شعرهای وصفی است. یعنی خالی از آمیختگی شاعر با فضاست. و لاجرم هر دو شعر، شعری است که هرگز از اجزایی حساب شده و ساختمانی دقیق برخوردار نیست. چرا که آفرینندهٔ این شعر، خود را هیچگاه در محور و مرکز قرار نمی‌دهد تا شعاع‌ها و خطوط دیگر را بر روی خود رسم کند. و به ناچار هیچوقت به خلق فضاهای تازه نیز توفیق نمی‌یابد. فضای شعر «ساختمانی». و نه شعر «حرفی» که بیان مستقیم ذهنیات شاعر است و صرفاً بر مبنای شناسائی ذهنی شاعر نسبت به خود نوشته می‌شود. ذهنیاتی که چون از اذهانی قالبی و محدود تراوش می‌کند، با توجه به موقعیت همانند، اغلب مصنوعات خودساخته‌ای است که تار و پودش یا «وسعت آبی دریا»ست یا «پرواز مرغان مهاجر» یا «مرزهای سبز بهاران» و «جنگل سبز چشمان» یا «عطر نفس‌ها» و «مهمانی پروانه‌های رنگین‌بال» یا «درزیردرخت اقاقی» است و«با صداقتی روستائی» و «صادقانه گریستن» یا «در غروبی ساکت و دلگیر» است و «آیه‌های باران» در «جاده‌های مضطرب شب» و یا «در جاده‌های شرقی» و «در حجم سبز وسیع» است «در ذهن خاک» و یا «خون سبز گیاه» «در

WWW.IRANMEET.COM

باغ‌های اساطیر»ی است و «درون خلوت تنهائی» و... تا آنجا که گویی دیگر هیچ شعری را نمی‌توان دید که تار و پودی از اینگونه نداشته باشد. حرف‌هایی که به نظر می‌رسد همه از ذهن یک نفر تراوش کرده، و آن یک نفر نیز همیشه در یکجا ایستاده و یک چشم‌انداز در پیش چشم داشته و با یک زبان نیزشعرنوشته است. سطورنمونه‌یی از شعر صادراتی. [...]»[۵۶]

دو شعر از مجموعهٔ *سد* و *بازوان* را می‌خوانیم:

کوتوله‌ها

و چون از فراز شانهٔ برهنه‌ام نگاه می‌کنم در این اطاق یا اطاق دیگر
در این نیمکره یا نیمکرهٔ دیگر کوتوله‌ها ناگهان رودخانه‌یی را بر
روی افق پیاده می‌کنند (این است همهٔ آن چیزی که ازبارشان
می‌دانم) آنگاه زنی در کنار رودخانه نمایان می‌شود اندیشه‌کنان
سایهٔ یک روسری قرمز را بر روی پیراهن سفیدش می‌کشد من او
را پیشتر جائی دیده‌ام در آستانهٔ دری وقتی که چتر کوچکش را
می‌گشود زیر درخت بودا وقتی که از پنجرهٔ انگشتانش به بیرون
می‌نگریست او دوربینی داشت دریچه‌های شهر را همه
چهارگوش همه ممهور عکس می‌گوفت کوتوله‌ها می‌گویند او را
زود از شیر گرفته‌اند کوتوله‌ها می‌گویند او در کافه‌یی که نباید دیده
شده است کوتوله‌ها می‌گویند رنگ آبی به او می‌آید کوتوله‌ها
می‌گویند موی کوتاه به او نمی‌آید کوتوله‌ها می‌گویند کفش پاشنه
بلند به او بهتر می‌آید او رفته است رودخانه رفته است
خانم کفشات خانم روسریت کوتوله‌ها می‌گویند او فراموشکار است

بازوانم بوی سد شکسته را دارند

هیچ توفانی به پراکندن برگ‌های غایب‌شان قادر نیست من این را
می‌گویم و وارد قبرستان درختان می‌شوم (جاذبه‌یی بیست و پنج

WWW.IRANMEET.COM

دقیقه از شهر آیوا) از لابلای ستون‌های قهوه‌یی و درگاه‌های تودرتو می‌گذرم هیچکس جلو مرا نمی‌گیرد که بپرسد کیستم و با چه کسی کار دارم بیماری هر چه بود یک آغوش یک مهندس سد یک سیل لوح گوری و دسته گلی به یادگار نگذاشت پس من بی‌نامی را لمس می‌کنم هوا را رنگ‌های غروب را و قامت‌های بلند مرگ را تا ثابت کنم که دیگر هیچکدام منظره نیستند (همیشه عاجز بوده‌ام که بگویم در برابر یک منظره چه احساس می‌کنم) بازوانم ادامهٔ پاهایم درقیام‌های بیهوده‌شان برگرد تنه‌های خاموش درختان می‌پیچند درختان با چشم‌های آبی سبز قهوه‌یی‌شان به من خیره می‌شوند بازوانم حس پیچک‌ها را دارند آیا همیشه حس پیچک‌ها را داشته‌اند آیا مادرم که دلگیر است که ماهی یکبار هم نامه نمی‌نویسم تعجب خواهدکرد اگربداند بازوانم پیچک آفریده شده‌اند خانم صاحبخانه در اتومبیلش در جاده انتظار مرا می‌کشد و غر می‌زند که این درختان به درد الوار هم نمی‌خورند

می‌دانم دیرگاهی است که اینجا مانده‌ام اما آیا از کسی تقاضای تسلیتی هم کرده بودم

با چند شعر از چند چهرهٔ مطرح دیگرِ شعرنو در آن سال‌ها، که مجموعه‌هائی در سال ۱۳۵۰ منتشر کرده‌اند، و در کتاب حاضر، در بخش «وضع شعر نو در سال ۱۳۵۰» از عده‌ئی از آنان یاد شده است، این بخش را به پایان می‌بریم.

آن سوی چشم‌انداز / کاظم سادات‌اشکوری

سادات‌اشکوری، کاظم / *آن سوی چشم‌انداز*. ــ تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.

عمده اشعار کاظم سادات‌اشکوری، همچون اشعار نیما از عطر روستا انباشته بود. و در دهه‌های چهل و پنجاه، به پاس سادگی، صمیمیت و

WWW.IRANMEET.COM

فضای تابستانی روستائی، اشعارش مورد توجه شعر دوستان بود. دو شعر از *آن سوی چشم‌انداز* را می‌خوانیم.

بدرقه

در بازگشت از سفر کوتاه
فکر سفر مرا
به سفر واداشت.
در ایستگاه اول
تنهائی و سکوت بود
که ما را
تا پیچ راه بدرقه می‌کرد.
آوازهای غمگین
می‌خواندم.
...
در ایستگاه دوم
تاریکی و هراس دویدند سوی ما
اما به گرد ما نرسیدند
آوازها
به زمزمه تبدیل گشت و
باد
آوازخوان تازه نفس
آمد
از لای شیشه‌ها.
...
در ایستگاه سوم
پیر و جوان و کودک

WWW.IRANMEET.COM

با هم
یکباره پله‌ها را
طی کردند
و راهروها
ـ حتی ـ
پر شد
و ایستگاه
در روشنائیِ سپیده‌دم
آن روز
لطفی نداشت هیچ.
آن سوی‌تر
در کوچه‌ها و
خیابان‌ها
جنبنده‌ای نبود.
از ایستگاه سوم رفتیم.

شب سوگوار

شب، سوگوار شب
با جامهٔ سیاه و بلندش
با گیسوان افشان
می‌آید.
از سبزی و طراوت ساحل
تا دشت‌های خشک
سفر می‌کنم
شب، سوگوار شب
یادآور سکوت مدام برادران.

WWW.IRANMEET.COM

...

آنک پدر!

ـ مفتون وردهای شبانه ـ

در جاده‌های پیوستن.

با لحظه‌های ساکت و خالی

در مرز ناتوانی

از روزهای خوب توانائی

دم می‌زند

...

و اینک من!

ـ این کوه زادهٔ دریاپای ـ

در روزهای وحشت و بیداد

از خفتن و

نشستن

می‌گویم.

...

اما... پدر

با قصه‌های شیرین

شب را به صبح می‌برد و

ما

بیگانه مانده‌ایم

از هر چه مهربانی‌ست

و شاهد و

شراب و

شیرینی.

...

WWW.IRANMEET.COM

شب
داستان کهنهٔ خود را
دنبال می‌کند
و خواب و
خواب و
خواب
...
شب، سوگوار شب
یادآور سکوت مدام برادران.

چه کسی سنگ می‌اندازد / مینا اسدی

اسدی، مینا / چه کسی سنگ می‌*اندازد*؟. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰، ۱۰۵ ص.

چه کسی سنگ می‌اندازد؟

من کبوترها را
سوی بام تو به پرواز درآوردم.
تو مراقب باش
تا ببینی چه کسی سنگ می‌اندازد؟
...
سنگ با بال کبوترها دشمن نیست
سنگ بی‌آزار است
پشت دیوار کسی
در کمین من و توست
گرچه می‌خندد، اما تو مراقب باش

WWW.IRANMEET.COM

که دلش از سنگ است
من یقین دارم او می‌خواهد
بشکند بال کبوترهای خوب مرا.
...
آه... چه کسی سنگ می‌اندازد؟
چه کسی دست مرا می‌گیرد، چشم مرا می‌بندد؟
چه کسی از نور عاطفه می‌ترسد؟
...
من کبوترها را
سوی بام تو به پرواز درآوردم
تو به سنگ اندازان فرصت اندیشه مده
پشت دیوار کسی
در کمین من و توست
منشین غافل در تاریکی
دیده بگشا در نور
و مراقب باش
تا ببینی چه کسی سنگ می‌اندازد؟

در بیهودگی‌ها

بر ریشه‌های کوچک و دلتنگ چسبیدیم
چون ریگ‌های هرزهٔ ساحل
در بستر هر رود غلتیدیم
بر گریه خندیدیم
بر خنده خندیدیم
با آنکه بر سرهای‌مان صد بار کوبیدند
با مغزهای خسته و غمناک کوشیدیم

WWW.IRANMEET.COM

گفتند با تقدیر باید ساخت
گفتیم باید در قمار زندگانی برد
ما متکی بر آس دل بودیم
گفتند بیم موج و گردابی چنین هایل
گفتند راه بسته و تاریک
گفتیم می‌جوئیم راه شادمانی را، اگر باریک
رفتیم و با بیهودگی، بیهوده جنگیدیم
بیهوده کوشیدیم
اکنون که سرهامان به سنگ سرگرانی خورد
دل‌های‌مان از اینهمه بیهودگی دلتنگ
پاهای‌مان از اینهمه بی‌انتهائی سخت فرسوده
بر شانه‌هامان بار سنگین حقارت‌ها
بر چهره‌هامان جای پای حسرتی جانسوز
دستان‌مان از رنج‌های زندگی سرشار
افسوس، امروز فهمیدیم
«ماندیم»
«ماندیم و گندیدیم»
«ماندیم و در بیهودگی بیهوده گندیدیم»

حنجرهٔ زخمی تغزل / حسین منزوی

منزوی، حسین / *حنجرهٔ زخمی تغزل*. ــ تهران: بامداد، تیر ۱۳۵۰، ۴۴+۷۵ ص.

حنجرهٔ زخمی تغزل، مطرح‌ترین کتاب شعر جوان، در سال ۱۳۵۰ بود. شاعر که با این مجموعه امید فراوانی در میان هواداران شعر نو برانگیخته بود، بعدها عمدتاً به غزل‌سرائی روی آورد.

دو شعر از این مجموعه می‌خوانیم:

WWW.IRANMEET.COM

مرثیهٔ لیلا

گفتم به عشق برگردد
گفتم به غارهای قدیمی
به حفره‌های درختی برگردد
و بین راه سلام ما را
به عاشقان اساطیری برساند
...
گفتم به عشق
ما را رها کند برگردد
ما را که ناگزیر
چندان
در بارش مدام ابرهای شیمیائی
خواهیم ماند
تا شاهد عفونت خود باشیم.
...
گفتم به عشق برگردد
و عاشق زمانه ما را
با چهرهٔ مُهوّعش
روی تمام دیوارها
نقاشی کند
شاید کسی دلش به حال عشق
بسوزد.
گفتم
وقتی که جاده از ادامه خود
در می‌ماند

WWW.IRANMEET.COM

در پشت سر هنوز پلی
شاید که مانده باشد

...

گفتم به عشق برگردد
و در پس مه غلیظ تاریخ
وقتی که عشق برمی‌گشت،
دیدم
لیلا چه چشم‌های غمگینی داشت
لیلا چه گیسوان عزاداری داشت
لیلا کبوتران نگاهش را
از گودی بلاکش چشمانش
در جستجوی خویش پر می‌داد
لیلا هنوز فاجعه را
باور نکرده بود
با آنکه در هزار نقطهٔ شهر
روزی هزار بار
در آن آمبولانس بی‌شماره
لیلا جنازه خود را می‌دید
اما هنوز فاجعه را
باور نکرده بود
آخر چگونه می‌توانست
مرده باشد، لیلا؟
لیلا که اینهمه سال
پای برهنه راه آمده بود
و زنده مانده بود
گوئی هنوز هم

WWW.IRANMEET.COM

خلخال‌های او
زآنسوی سال‌های فصل
صدا می‌کنند
اما حقیقتی است که لیلا
مرده است
لیلا شاید،
با آخرین کجاوه که می‌رفت،
رفت
و بانگ آخرین جرس شاید
اعلام درگذشتن لیلا بود
لیلا،
با آخرین پیاله که می‌گشت
در بزم آخرین ردهٔ مستان
از نسل مست‌های قدیم، مرد.
لیلا با آخرین تغزل حافظ، مرد.
...
آخر
این گیسوان بی‌رشد؟
این بوسه‌های بی‌صاحب؟
این دیدگان بی‌آزرم؟
این دست‌های بی‌تعهد؟
این‌ها؟!
...
آه
لیلا جان
لیلا

WWW.IRANMEET.COM

میراث تو پس از تو به تاراج رفت
و عشق سر به زیر و پریشان
برگشت.

دریغ

و من همیشه دیر رسیدم
شاید
هر بار با قطار قبلی
باید می‌آمدم.

وقتی که جامه‌دانم را
می‌بستم
پیراهنم به یاد تو تا می‌خورد
و خواب اهتزازش را
می‌دید.
وقتی رسیدم اما...
آه
با آن چنین خواب‌های هزاران سال
چه باید می‌کردم
پیراهن من آیا
باید به قامتش
کفنی می‌شد
می‌پوسید؟

تقدیر من همیشه چنین بود
و شاید این طلسمی‌ست
که تا همیشه دست نخواهد خورد.

WWW.IRANMEET.COM

روزی کنار رودی
مردی کلید بختش در آب افتاد
و آن کلید را
شیطان‌ترین ماهی بلعید
و سوی دوردست‌ترین دریاها
گریخت
و یک نفر که پیش‌تر از من رسید،
صیادِ شاه ماهی من شد.
و من دوباره دیر رسیدم.

قلاب من گلوی مرا می‌درد
و تو به هیأت پریان
در آب‌های دور
تنت را
می‌شوئی.

آئینه در باد / جلال سرفراز

سرفراز، جلال / *آئینه در باد*. ــ تهران: کتاب‌نمونه، زمستان ۱۳۵۰، ۶۴ ص.

آئینه، در باد

ابری بشارت داد
فتح تمام باغ‌ها با ماست.

دور از نگاه باد
دستی زمینی خفته را کاوید
سنگینی صندوق مروارید را در وهم سنجیدیم.

WWW.IRANMEET.COM

ابری بشارت داد
فتح تمام باغ‌ها با ماست

آمد سواری، پرس و جوئی کرد
پشت نفار شب
مردی سپیدی‌های مشرق را نشانش داد.

شب وزنه‌هایش را سبک می‌کرد
آئینه‌ای در باد
غمناک گرد خویش می‌چرخید و می‌چرخاند

نمرود می‌آمد
ارابه‌ران پیر
مردان صادق را اشارت کرد.

فریاد را با باد بگذارید
امرودها را زودتر از شاخه برچینید.

مردی که از خورشید سنگین بود
آئینه را در باد می‌چرخاند.

یمن پگاه سبز

مشتی گلاب بپاشان
تا اسب‌ها، معطر، بگذرند
و مردها بهار ببینند.

WWW.IRANMEET.COM

من با تو از بهار نمی‌آیم
با شیر تازه نیز شبم را نشسته‌ام
یمن پگاه سبز تو را باد باز هم.

اما تو هم سوار نبودی
که از غبار برابر هراسناک شوی
من در غبار زیسته‌ام.

در هر بهار که می‌آید
از خون من
یک شاخه نسترن به شما می‌رسد
ای رهروان راه غبار اندود
اینم بهار خوب
اینم بهار سبز

من با تو از بهار نمی‌آیم
یمن پگاه سبز تو را باد باز هم.

توطئهٔ آب / غلامحسین نصیری‌پور

نصیری‌پور، غلامحسین / *توطئهٔ آب*. ـ تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۱۰۴ ص.

نام *توطئهٔ آب* که کنایه‌ئی به غرق شدن صمد بهرنگی داشت و نام غلامحسین نصیری‌پور که با انتشار *جُنگ فلک‌الافلاک*، در ذهن شعرخوانان سیاسی نامی آشنا بود، باعث شد که مجموعهٔ *توطئهٔ آب* از استقبال قابل‌توجهی برخوردار شود.

دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم.

WWW.IRANMEET.COM

راستی را چه عجب شهری بود

در سایهٔ پیر سکوت دست‌ها
و در لفاف حنجره‌های مسدود
انتظاری به کهولت مریخ
به زیج توطئه‌ای نشسته است
که در زفاف ستارگان دور
و در ضیافت برکه‌های کور
هماره جوشش شرش
ــ از چشمه‌های نفاق ــ
بسان هبوط سانحه‌ای
در اقالیم امکان
می‌بارد
...
خود را در این وانفسای تفاهم
به رود باید سپرد
که در پناه کوهسار پیر
دره‌های غریب را
درون ذهن فانیش
زمزمه می‌کند
خود را
در این شبانه‌های تکرار
به ابر باید سپرد
که در صلابت جو
قصه‌های سقوطش
افسانه‌ای کهن شده است

WWW.IRANMEET.COM

خود را به فوج ساران
به جنگل ماران
به حصار شب
باید سپرد
تا که در شهر گوش‌های رایج
و حراج چشمان محدب
در گریزی بعید
جسدی بی‌نام نشد
که در حوادث روزنامه‌ها
گمنام است
و رطوبت مشئوم سردابه‌ها را
تجربه می‌کند.
...
در سایه سار سکوت پیر
اگر ستاره‌ای منجمد می‌میرد
و یا اگر زلزله‌ای
شهر سیاه حادثه را می‌لرزاند
شک را
شک را
تا ارتفاع بلند تردید
به احتکار باید گرفت
که در این شرکدهٔ بی‌اشباع
همه چیزی عادت شده است
و حقیقت اگر از نوع یقینش باشد
کیمیائی است اسیر
که به زنجیر شقاوت بند است

WWW.IRANMEET.COM

تو بیا سنگر ما را بپذیر
تو بیا خستگیت را
به تمامی قسمت کن
که سرشت همهٔ بتکده‌ها
و بقای همهٔ بت‌شده‌ها
به سگال من و تو
به سکوت من و تو
مربوط است.

بخشی از شعر بلند **توطئهٔ آب** را می‌خوانیم:

انقراض سلالهٔ کتاب‌ها
آغاز فاجعه‌ای است.
که از حلول نفرتی نافی
رخوت تسلیم را
در شرائین کالبدی تهی
تألیف می‌کند.

حکومت باران
انقلابی است در باغ
که طینت خاک را
در اضطراب بلوغ
به آوند یائس چنارها
پیوند می‌زند.
و این خود از بدعت فصلی است
که تیمار خشک‌ترین برکه‌ها را

WWW.IRANMEET.COM

به کرامت باد
بخشوده است.

شب از پشت شیشه‌ها، می‌دانست
که حریم نور اطاق
از اختگی آفتاب است
و لطافت مهتاب
بیان این حقیقت
که شب بی‌کرانه‌ای هم هست
دل از فصول کتاب‌ها
کوچیده است
و مهربانی
سرمهٔ مسمومی است
که چشمان سیاه تفاهم را
کور می‌کند.
از تبار عاشقان پیشین
اگر هنوز کسی مانده که تیشه‌اش
بر دوش است
خاموش است.
و آوای حزینش را
حتی بیستون شاهد هم
نمی‌شنود.
به روی پرده می‌توان نشست
و تحرک اندام افق را
در کرانه‌های خلیج
می‌توان تصویر نمود

WWW.IRANMEET.COM

و جامی
از شب کوچه‌ها را
به درگاه شعور بیدار
می‌توان تقدیم کرد
و لیک
با سرابی از مجسمه‌های مومین
تجاسر میدان را
چگونه می‌توان
ترحیب نمود؟
در ششمین خیابان فصل
سکوت ازدحامی سیاه
تکثیر می‌شود
و لهجه‌های بومی، از سراچه‌های تصویر
به کویر روستاها می‌ریزند
و با هزاران خنجر انکار
نقوش روزنامه‌ها را
به آب چشمه‌های مشکوک زمستان
می‌شویند
تا جلای مقدس فقر را
در آینهٔ چشمان شهر
ویران کنند.

ریشه‌های بهار را
خزان
به شوراب منجمد قطب
پیوسته است

WWW.IRANMEET.COM

و باد سرد سانحه
غروب را
به هامون نیمروز
ترصیع می‌کند
و شبانه شب
سهره‌های هم نواله‌ها
ستاره‌ها را
دانه
دانه
از سینهٔ سیاه عرش
می‌چینند
تا اگر به روی بام‌ها
خروس سحر
به تغافل آسوده باشد
سپیده از کمین چپرها
به کسوت زمانه‌های خوب
خوشه‌های زرین گندم را
به سوغات معابد مالوف
به تعارف ببرد.

[...]

میکائیل و گاوآهن مغموم / محمود سجادی

سجادی، محمود / *میکائیل و گاوآهن مغموم*. ــ تهران: پندار، ۱۳۵۰
۵۸ ص.

WWW.IRANMEET.COM

باران... باران

دل سپردم به صفای باران
دل سپردم به چنین ابر وجاهت ریز
و به چشمان تماشاگر شمشاد کنار حوض.
شمعدانی‌ها را
که به دست خود در باغچهٔ مدرسه جان بخشیدم
و بنفشه‌ها را،
نرگس را
با تن بالغ باران ارضا کردم.
کفتران مسرور
بر سر چینهٔ باغ
فکر همخوابگی و تخمگذاری بودند
و تن خود را با لذت باران
ــ می‌شستند.
اسب سیمین یالم
غلت زد در نفس خرم شبدرزار
و به موج پرسش ماهی‌ها پاسخ گفت.
کدخدا آنسوتر
ابرهای همهٔ عالم را
بر سر دهکدهٔ خویش مجسم کرد
و دل خود را در خلسهٔ بخشایش گندمزار
ــ رویش داد.
من در اندیشهٔ گل‌ها بودم
و کبوترها
و در اندیشهٔ غمناکی ابهام تسلسل‌های ماهی‌ها
و در اندیشهٔ موسیقی برخوردن باران با شیههٔ اسب

WWW.IRANMEET.COM

و در اندیشهٔ شعری که مرا می‌برد...

...

کدخدا، آنسوتر

ساقه‌ای گندم بود.

شب پره گر...

شب را

چون آب سالمی

من در پیاله ریختم

نوشیدم

ای...

ـ ادغام در تکامل ظلمت!

جسم مرا دریاب

و روحم را

ـ برودت خورشید ـ

زین جوهر شریف

تصاعد بخش.

...

در سینه‌ام

هزار، هزاران خروس می‌خوانند

آوازشان

ـ لجاجت مشرق ـ

در من

گردابی از هراس می‌انگیزد.

و هر درختی،

هر سنگی،

WWW.IRANMEET.COM

هر موجی،
به دغدغهٔ نهر
در من
ـ در نفس من ـ
تهاجم زجرست
...
ای ظلمت،
ای اتکاء محبوب!
اینک در آن سکوت کامل رهبانی
در بسترم بنشین
و با من از شرافت خود قصه‌ها بگو،
این آسمان موذی باطل را
از من بگیر
و تیره‌تر فصل سرودت را
با ماه و با ستاره‌های مزاحم
مونس کن
نجوای خاک را
با تازیانهٔ خشمت
بر سنگ‌ها ببند.
و میل زمزمه را از تن کبوترها
بر بادهای کور فراری بنشان
بگذار
شب...
در چشم‌های من
و در تمام وجودم
به مهربانی بنشیند.

WWW.IRANMEET.COM

دیدار در مسلخ / رضا شبیری‌معالی

شبیری‌معالی، رضا / *دیدار در مسلخ*. ــ تهران: بامداد، فروردین ۱۳۵۰، ۸۱ ص.

از دیگر شاعران بالقوه توانای دهه چهل، رضا شبیری‌معالی در مجموعهٔ *دیدار در مسلخ* بود. اشعار او که شباهتِ چشمگیری با ترنم‌های موزون حُزن‌آلود سیروس مشفقی داشت، شعری نبود که با ذائقهٔ زیبائی‌شناسیِ حسابگرانهٔ آن سال‌ها سنخیتی داشته باشد؛ لاجرم انتشار کتابش در دههٔ پنجاه مورد توجه واقع نشد. و بسا که همین امر به تنهائی کافی است تا شاعرانی برای همیشه دست از کار شعر بشویند (و گاه به هنری دیگر روی آورند چنانکه شبیری به نقاشی روی آورد.)

سه شعر از او را می‌خوانیم:

دیدار در مسلخ

دیروز، روز سوگواری بود
امروز، روز سوگواری‌هاست.

گل‌های پائیزی مصیبت را کنار جوی‌های باغ‌های سن
در خواب می‌بینند.

این ناقهٔ لیلی است
آن تربت مجنون
با سن هزاران طایفه بیگانگی کردند
وقتی تو می‌گفتی که اینجا جای ماندن نیست
باور نمی‌کردم.

سن خوب می‌دیدم چگونه در حصار سرد گلدان‌ها
گل‌های سرخ آهنی در باد می‌رویند

WWW.IRANMEET.COM

من خوب می‌دیدم که مردی عاشقانه سنگ‌ها را در فلاخن‌های قاتل خواب می‌بیند
من خوب می‌دیدم که سگ‌ها را به تعقیب فراری‌ها رها کردند
من خوب می‌دیدم که پشت سیم‌ها در تیررس
فریادهای مبهمِ تعقیب در رگبارِ رعب‌آلودهٔ شلیک ساکت شد

تابوت‌ها را در سکوت هشتی تاریک
تابوت‌ها را در سکوت هشتیِ
نمناک
آوردند.

دستی شتابان میخ‌ها را کوفت.

دیروز، روز سوگواری بود
امروز روز سوگواری‌هاست.

من کوچه‌ها را یک نفس بن‌بست تا بن‌بست گشتم
با گورکن‌ها رو به قبله ایستادم
با رفتگرها خانه‌ها را یک به یک در کوفتم من
ـ سرکشیدم
ـ پشت هر در
ـ پشت هر دیوار
ـ دشمن بود
ـ دشمن بود

دشمن در الفاظ هزاران طوطی ولگرد پنهان بود

WWW.IRANMEET.COM

دشمن در اعماقِ خطوطِ گنگِ دفترهای اطفالِ دبستانی سکونت داشت

وقتی تو فرزندان کوهستانیت را کوچ می‌دادی
وقتی تو می‌راندی و می‌گفتی که اینجا جای ماندن نیست
باور نمی‌کردم

اینک مرا دریاب
من شاخه شاخه برگ و بارم می‌رود بر باد
من قطره قطره اشک و خونم می‌چکد بر خاک
با من هزاران طایفه بیگانگی کردند
شمشیرهای آخته بر من هجوم آورد
در ناودان‌ها خون گرم عاشقان جوشید
هر چه ستاره، روی طاق شب همه پوسید
ـ پرپر شد
هر چه شکوفه، در غبار سرد شب خشکید
ـ یغما رفت
این ناقهٔ لیلی است
آن تربت مجنون

وقتی تو می‌گفتی که عاشق سر به صحرا می‌گذارد
وقتی تو می‌گفتی که اینجا جای ماندن نیست
باور نمی‌کردم.

بربندید محمل‌ها

مرا در راه مگذارید
مرا اینک برادرهای تنهائی

WWW.IRANMEET.COM

میان لرزلرز شعله‌های مشعل غمگین‌تان
از پیچ این دهلیز
برهانید

من اینجا سخت غمگینم
من اینجا سخت دلتنگم.

سپیدی با کبوترهای خونین بال برج تیرهٔ شب رفت
و مرز تیررس را باد پای هیچ آهوئی به زیربال خود نگرفت

دلم آن استوارِ درگذارِ درد چونان کوه
غریق خاک صحراهای سرد بی‌پناهی‌هاست
دلم این باغ غم را از گزند بوته‌های حنظلِ وحشی تباهی‌هاست
دلم این بارگاه کهنهٔ اندوه
سریرش پایه در خوناب فصل نامرادی‌هاست

مرا ای مهربان بادست‌هایت جان پناهی باش
مرا با دست‌هایت جان پناهی باش
نیستان در نیستان نی‌لبک‌ها را ز دردم سوگواری‌هاست

کسی دروازه‌ها را بست
و بارانی‌ترین فصلی که می‌آمد
به مظلومیت از همواری صحرا به منزلگاه هجرت رفت
شبی می‌آمد از صحرا
که فریادش صفیر بادهای هرز غربت بود
و طوفانی‌ترین پائیز ریگستان
سراغ بیشه‌ها را در هجوم باد می‌پرسید.

WWW.IRANMEET.COM

نشیب کوهساران را هزاران چشمهٔ خون رهنمونم بود
واجساد کسانم را هزاران‌کرکس پیرازفرازصخره‌های تفته می‌بردند
کمانداران دشمن در کمینم
داغِ تلخِ روزگاران شکنجه بر جبینم بود
هزاران دام گوئی در گذارم
برق دندان‌های چاقوئیِ صیادان شب در انتظارم بود

چه مأیوسانه می‌رفتم
چه مأیوسانه می‌رفتم
و تنها در میان خون و آتش دست‌هایم سایبانم بود

من اینک آن سوارِ استوارِ درگذارِ درد چونان کوه
بیابان در بیابان خار در فتراک پایم می‌کشم با خویش
مرا اینک برادرهای تنهائی
کدامین فصل
کدامین فصل غمگینی به خونخواهی بشارت داد
که چشمم را هنوز از بُهت مسلخ چشمه چشمه سوگواری‌هاست

مرا با سفره‌های خالیِ خون سیر می‌کردند
مرا با کوزه‌های خشک تب از نهر می‌راندند
مرا با کام عطشان در لفاف سفرهٔ خوناب بردارید
مرا اینک برادرهای تنهائی
ز روی خاک بردارید
که چون خون سیاووشم
به روی خاک می‌جوشم
به روی خاک می‌جوشم

WWW.IRANMEET.COM

کدامین اهتزاز از شاخه‌ها پیغام می‌آرد
کدامین لحظه باران در مسیر نی‌لبک‌ها ساز خواهد زد
کدامین لحظه باران نم‌نمک در فصل تلخ بیشه می‌بارد
دلم اینک هوس کرده‌ست
در این «دشت مشوش» بانگ بردارم:
ـ «الا ای آهوی وحشی کجائی؟»
من اینجا سخت غمگینم
من اینجا سخت دلتنگم.

دلم اینک هوس کرده‌ست
که منزل تا به منزل چون جرس فریاد بردارم
که «بربندید محمل‌ها»
سکوتی سرد و غمگین خنده زد بر پای رهوارم
الا ای شبروان خسته
زانو در بغل بنشستهٔ این دشت تنهائی
ز رفتن باز چون ماندید؟
ز رفتن باز چون ماندید؟

کورسو

خار دارد زیر خرمن‌های شن در باد می‌روید
گرگ دارد گله‌ها را می‌چرد در باد
آخرین دم
آخرین تیر
آخرین فریاد
ترکشم خالی‌ست

کورسوی تابشی از دوردست بیشه‌ها پیداست.

WWW.IRANMEET.COM

از صبا تا نیما / یحیی آرین‌پور

آرین‌پور، یحیی *// از صبا تا نیما*. ــ تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (و) موسسهٔ انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۰، ۲ مجلد.

از صبا تا نیما، یا تاریخ صد و پنجاه سال ادب فارسی، ارزشمندترین تحقیق ادبی پیرامون شعر بازگشت تا آغاز پیدایش شعرنو فارسی بود که تا آن روز نوشته شده بود.

اگرچه بخش بسیار اندکی از این کتابِ دو جلدی (پنجاه صفحه از هشتصد صفحهٔ کتاب) به موضوع شعرنو اختصاص یافته است ولی آشنائیِ حضوریِ مؤلف با پیشگامان شعرنو فارسی، که همزمان در تبریز می‌زیستند، سبب شده است که او حلقه‌های مفقوده در تحول شعر قدیم به شعر جدید را بازیافته و به ما عرضه دارد، و معلوم گردد که نیما و شعر نیمائی نیز ــ چون هر پدیدهٔ اجتماعیِ دیگر ــ بطورِ اتفاقی و دفعی پیدا نشده، بلکه نتیجهٔ آمادگیِ تاریخی بوده است، و تلاشِ چند تن از شاعران آزادی‌خواه پیش از او را نیز به همراه داشته است.

آرین‌پور در بخش سوم کتاب که «در آستانهٔ شعرنو» نام دارد، پس از مقدمه‌ئی کوتاه و پرداختن به چگونگی گرایش به نوگرائی در دورهٔ مشروطیت، به چگونگیِ آغازِ «پیکار کهنه و نو» پرداخته و برای نخستین بار، اسنادِ نزاع میان نوپردازان و کهنه‌خواهان را منتشر می‌کند نزاعی که مؤلف، خود، ناظر و شاهد آن بوده و گاه در آن شرکت داشته است.

حبیب ساهر ــ نوپردازِ همزمانِ نیما ــ که از شاگردان تقی رفعت و از هم مدرسه‌ئی‌های یحیی آرین‌پور بوده است، دربارهٔ وی می‌نویسد:

«[...] آنوقت‌ها ما در کلاس سوم و چهارم متوسطه بودیم، ولی ارشدهای مدرسه مثل آقای یحیی آرین‌پور و احمد خرم بیشتر امکان داشتند که رفعت را از نزدیک ببینند و حرف‌های‌شان را بشنوند. ما هیچوقت فرصت نمی‌یافتیم که با او که معلم فرانسهٔ ما بود، دربارهٔ شعر حرف بزنیم. نوشته‌های او را فقط در مجلهٔ *ادب* می‌خواندیم. و حتی

WWW.IRANMEET.COM

نمی‌توانستیم مجلهٔ تجدد را که بیشتر شعرهای رفعت در آنجا به چاپ می‌رسید، و حتی مجادله‌هائی بین او و ملک‌الشعراء بهار هم همانجا شروع شد و ادامه یافت، بخوانیم. چون سن ما کم بود، بنابراین اگر هم رفعت چیزی دربارهٔ فلسفهٔ کارش گفته باشد، همین آقای آرین‌پور ممکن است بهتر از همه بداند. [...]

قبلاً هم گفتم که احمد خوم، میرزاتقی برزگر و یحیی آرین‌پور از اولین پیروان مکتب رفعت بودند که متاسفانه دو نفر اول مثل خود رفعت جوانمرگ شدند و رفتند. و شاید هم علت عدم گسترش مکتب رفعت و یا علت اصلی فراموش شدن نام رفعت به خاطر همین موضوع باشد، یعنی مرگ خودش و مرگ وفادارترین پیروانش. [...][۵۷]

و یحیی آرین‌پور، شاگرد وفادار رفعت، این مهم را به سرانجام رسانید و نام رفعت را از غبار بیرون کشید، تا در تطورِ تاریخیِ شکل‌گیریِ شعرنو، نامش بر جای ویژهٔ خود قرار بگیرد.

از صبا تا نیما، پس از انتشار با استقبال فراوانی روبه‌رو شد و نقدهای زیادی بر آن نوشته شد که اهم آنها عبارت بوده است از:

۱. سیاوش روزبهان [محمدمختاری]، جنگ *صدا*، زمستان ۱۳۵۱.[۵۸]

۲. دکتر رضا براهنی، روزنامهٔ *اطلاعات*، ۱۵ فروردین ۱۳۵۱.[۵۹]

۳. منرچهر آتشی، مجلهٔ *تماشا*، شمارهٔ مخصوص ۱۳ نوروز سال ۱۳۵۱.[۶۰]

۴. موسوی‌گرمارودی، مجلهٔ نگین، اردیبهشت ۱۳۵۱.[۶۱]

۵. دکتر محمدرضا شفیعی‌کدکنی، کتاب *امروز* (انتشارات جیبی)، خرداد ۱۳۵۱.[۶۲]

۶. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، *راهنمای کتاب*، مردادوشهریور ۱۳۵۱.[۶۳]

جایزهٔ کتاب شعر (تلویزیون ملی ایران)

«جایزهٔ شعر تلویزیون ملی ایران» در سال ۱۳۵۰ (از مجموعه‌های منتشره در سال ۱۳۴۹) به دو کتاب حریق باد از نصرت رحمانی و *واژه‌ها* از

WWW.IRANMEET.COM

شرف‌الدین خراسانی تعلق گرفت. شعردوستان، جایزهٔ رحمانی را (حتی اگر نه فقط به خاطر حریق *باد*، بلکه به خاطر همهٔ آثارش) به حق می‌دانستند، ولی جایزهٔ شرف‌الدین خراسانی با اعتراضی تقریباً همگانی روبه‌رو شد. و ماهنامهٔ رودکی (در شمارهٔ دوم) نوشت:

«[...] شعرش نه به درد این زمان بلکه به درد هیچ زمانی نمی‌خورد، و تازه، در جائی گفته شده است که به سرایندهٔ کتابِ *واژه‌ها* از آن نظر جایزه تعلق گرفته که مقدمهٔ خوبی بر آن نوشته است. مگر به کتاب شعر به خاطر مقدمه‌اش هم جایزه می‌دهند؟»

[و در ادامه نوشت:] «به خاطر آن که به بیراهه نرفته باشیم، کتاب *واژه‌ها* را ورق می‌زنیم:

هستِ من از هستیِ توست
من نبودم، ار نبودی
با تونی تو، منم من
بی‌تو من کیم؟ نمودی

یا:

باغ بیگانه با بهار
رنگ ساییده از جمال
شُکر چیزی نه جز دوار
محو چیزی نه جز ملال

یا:

سیرائی و زندگی بهشت است
دل‌ها همه غرق شوق و شادی‌ست
می‌میری و حکم سرنوشت است
پایان همه یاس و نامرادی است.

با چند نمونه از شعر کتاب *واژه‌ها* که آمد، خواننده خوب می‌تواند حدس بزند که شاعر در چه حال و هوائی است و تا چه پایه نه تنها با زمان

WWW.IRANMEET.COM

و مکان، بلکه اصولاً با شعر امروز و حقیقت شعر فاصله دارد. [...] با تمام این احوال، شاعر برای آنکه رنگ تفاخر به شعرش بزند، دایم «کمبریج، آلمان، گورستان مونپارناس پاریس،...» را در زیر شعرش حک می‌کند.»[۶۴]

جایزهٔ ادبی فروغ

در سال ۱۳۵۰، به همت فریدون فرخزاد، کمیته‌ئی به نام «کمیتهٔ اهداءِ جایزهٔ ادبیِ فروغ فرخزاد»، در تهران تشکیل می‌شود. قصد کمیته این است که همه ساله، در اواخر بهمن ماه (سالروز مرگ فروغ)، پلاکی نقره‌ئی که روی آن تصویر فروغ فرخزاد نقش بسته است، به عنوان جایزهٔ فروغ، به بهترین شاعر یا نویسندهٔ سال (یا تاریخ معاصر) اهداء گردد.

این کمیته همچنین جایزهٔ ادبیِ دومی، به مبلغ ۵ هزار تومان برای بهترین شاعر جوان، و ۵ بورس تحصیلی برای ۵ دانشجویِ رشته ادبیات در نظر می‌گیرد، تا در روز یادبود فروغ، به برگزیدگان داده شود.[۶۵]

در سال ۱۳۵۰، جایزهٔ اول به جلال آل‌احمد و جایزهٔ شعر جوان به حسین‌منزوی (به خاطر مجموعه شعر حنجرهٔ زخمی تغزل) تعلق می‌گیرد.

نتایج کمیته که اعلام می‌شود، یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی، طی نطقی، از برندگان جایزه و هیئت داوران کمیته با عنوان «شارلاتان‌های ادبی ــ هنری» یاد می‌کند و می‌گوید:

«چرا وزارت فرهنگ و هنر، مسأله تعیین جایزهٔ مخصوص را به اشخاصی غیرمسئول واگذار می‌کند تا آنها جایزه را به شارلاتان‌هائی بدهند که بر اساس غرایز جنسی صحبت می‌کنند و شعر می‌گویند».

احمد شاملو ــ که سال بعد، جایزهٔ فروغ به او تعلق می‌گیرد ــ در جواب این نمایندهٔ مجلس می‌گوید:

«این آقای وکیل که یکبار هم در معرض بیکاری از این حرف‌ها زده بود، از آن آدم‌هائی است که هنوز داغ دولت شدن را دارد. یعنی که شخصاً تبدیل به دولت بشود. به هر حال، اگر ایشان گاهی از این حرف‌ها

WWW.IRANMEET.COM

نزنند که کسی متوجه نمی‌شود ایشان وکیل مجلس هستند. [...]

خوشمزه این است که در همان شمارهٔ دیروز *کیهان* که نطق پارلمانیِ این آقا چاپ شده بود، نطقی هم از آقای قذافی به چاپ رسیده بود که سوزاندنِ کتاب را وعده می‌داد. [...]

به نظر من شیرین‌ترین مسأله‌ئی که ایشان عنوان کرده‌اند، مربوط به ابوریحان بیرونی است. ایشان اگر کمی مطالعه می‌کردند ــ فقط کمی ــ متوجه می‌شدند که ابوریحانِ موردِ دفاعِ ایشان نیز، در زمان خودش، درست با همین دلایلی که ایشان برای متهم کردن ادبیات معاصر می‌آورند، از قصر به زیر افکنده شد. [...]»[۶۶]

مراسم جایزهٔ فروغ از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶، هر ساله در سالروزِ مرگ فروغ برگزار شد، ولی به موازات اوجگیری روحیهٔ انقلابی‌گری در میان روشنفکران و بی‌ارج شمردن جشن‌های ادبی ــ هنری در کنار آن، جدّیت جایزهٔ فروغ و کیفیت برگزاری مراسم به مرور نزول کرد، تا بدان پایه که جشن جدی و پوشورِ ششصد نفرهٔ سال‌های نخست،[۶۷] بعدها، به گروهی چند نفره[۶۸] تقلیل یافت.

محل برگزاری مراسم، در سال‌های نخست، سالن اجتماعات موسسه اطلاعات بود.

۱۳۵۱ هـ. ش.

در سال ۱۳۵۱ حدود بیست مجموعهٔ شعرنو و کمتر از ده مجله و جُنگ منتشر شد. بیشتر مجموعه‌ها به لحاظ ارزش و اعتبار تقریباً همسنگ هم بوده‌اند و هیچکدام ویژگی و برجستگیِ خاصی نسبت به مجموعه‌های موفق پیشین نداشت؛ بویژه مطلقاً قابل سنجش با مجموعه‌ها و اشعار کلاسیک شدهٔ شاعران ردهٔ اول شعرنو نبود.

WWW.IRANMEET.COM

اتفاق مهم سال ۱۳۵۱، انتشار آنتولوژی *شعرنو از آغاز تا امروز* از محمد حقوقی بود که نخستین آنتولوژی اصولی در تاریخ نیمقرنهٔ شعرنو بود.

کتاب‌های دیگری که در آن سال بسیار مطرح شد، کتاب‌های باریکِ *شعر و سیاست* و *سخنی دربارهٔ ادبیات ملتزم* از ناصر پورقمی، *سیاست شعر*، *سیاست هنر* از خسرو گلسرخی، و *مختصری دربارهٔ هنر* از ایرج مهدیان بود که از هر کدام به مناسبت‌های مختلف، در مواضع مختلف، بخش‌هائی را نقل کرده‌ایم.

درسال ۱۳۵۱ نیزبطورپراکنده «شب‌های‌شعر» دایربود، که مطرح‌ترین آنها شب شعر اسماعیل خوئی در انجمن ایران و امریکا بود، اما شب‌های شعر این سال‌ها، حس و حال و جوش و خروش گذشته را نداشت.

مهم‌ترین شب شعر سال ۱۳۵۱ «شب‌های شعر انتیتو گوته» بود که بدان خواهیم پرداخت.

نشریات

سال ۱۳۵۱، سال ادامهٔ دستگیری‌های وسیع سیاسی و سال جلوگیری از انتشار جُنگ‌ها بود. در این سال، کمتر از ده مجله و جُنگ منتشر شد که مطرح‌ترین آنها عبارت بودند از: *تماشا*، *سیاه مشق*، *رودکی*، *از شعر تا قصه*، *جُنگ اصفهان*، *کتاب امروز*، *کتاب نمونه*، *فردوسی*، *نگین*، *اشتراخ* (صدای ضربهٔ باران)، *جُنگ امسال* (*کتاب جدید*)، *صدا*، *باران*، *اندیشه و هنر*، *کتاب مرجان* و صفحات هنری روزنامه‌های *آیندگان*، *کیهان*، و *اطلاعات*.

امسال (کتاب جدید)

از کتاب *امسال* فقط یک شماره در تابستان ۱۳۵۱ منتشر شد، و نویسندگان آن عموماً چهره‌های انقلابی مطرحِ آن سال‌ها بودند که در

WWW.IRANMEET.COM

زندان به سر می‌بردند و یا در فاصلهٔ دو زندان، مشغول مطالعه و نوشتن، بودند.

از جمله نام‌هائی که در کتاب *امسال* به چشم می‌خورد، عبارت بود از: سیاوش کسرائی، خسرو گلسرخی، علی میرفطروس، عظیم خلیلی، کاظم سادات‌اشکوری، علی اشرف‌درویشیان، صمد بهرنگی، رحیم رئیس‌نیا، اصغر الهی، فریدون تنکابنی، نسیم خاکسار، علی کاتبی، مهین اسکوئی،...

امسال، به پاسِ حرمتِ نامِ نویسندگانش در مدت کوتاهی نایاب شد و به چاپ دوم رسید. اما چاپ دوم با اندکی تغییر، چون افزودنِ چند شعر از ناظم حکمت به ترجمهٔ نیاز یعقوب‌شاهی با نام *کتاب جدید* منتشر شد.

دو نمونه از شعرهای این مجموعه و بخش‌هائی از مقالهٔ «ادبیات و توده» نوشتهٔ خسرو گلسرخی را می‌خوانیم.

سرود پیوستن

خسروگلسرخی

باید که دوست بداریم یاران!
باید که چون خزر بخروشیم
فریادهای ما اگر چه رسا نیست
باید یکی شود
باید تپیدن هر قلب، اینک سرود
باید که سرخی هر خون، اینک پرچم
باید که قلب ما
سرود و پرچم ما باشد
باید، در هر سپیدهٔ البرز
نزدیک‌تر شویم

WWW.IRANMEET.COM

باید یکی شویم
اینان هراس‌شان ز یگانگی ماست
باید که سر زند
طلیعهٔ خاور
از چشم‌های ما
باید که لوت تشنه
میزبان خزر باشد
باید کویر فقر
از چشمه‌های شمالی، بی‌نصیب نماند
باید که دست‌های خسته بیاسایند
باید که سفره‌ها همه رنگین
باید که خنده و آینده، جای اشک بگیرد
باید بهار
در چشم کودکان جادهٔ «ری»
سبز و شکفته و شاداب
باید بهار را بشناسند
باید «جوادیه» بر پل بنا شود
پُل،
این شانه‌های ما
باید که رنج را بشناسیم
وقتی که دختر رحمان،
با یک تب دو ساعته می‌میرد
باید که دوست بداریم یاران!
باید که قلب ما
سرود و پرچم ما باشد.

WWW.IRANMEET.COM

آوازهای تبعیدی

علی میرفطروس

۱

می‌آید
می‌آید
در هیأتی صریح
ـ در هیأتی چو روشن باران ـ
گوئی که زخم باستانی قومم را
مرهم ز صخره‌های «مهاباد»
یا از کنار ساحل «اروند»
می‌آرد
آنک
دستان خویش را
در جاری «هزار» واحهٔ قرمز
شُسته است.
می‌آید
می‌آید
در هیأتی صریح...

۲

جنگل!
ای اشتیاق سبز!
ـ ای اشتیاق سبز شکفتن ـ
آیا برادران مرا دیدی؟
آیا برادران مرا
در جوخه‌های سرخ سحرگاهان

WWW.IRANMEET.COM

دیدی؟

(ــ وقتی که آفتاب مبارک را
فریاد می‌زدند؟)
وقتی که آفتاب سرخ مبارک را
فریاد می‌زدند
آیا برادران مرا دیدی؟
در هرمی از گلوله و باروت
در استوای خون؟

۳

جنگل!
ای سوگوار مضاعف!
ــ ای حقیقت سرشار!
با تو چه رفت؟
با تو
در بادهای هار
چه بر سر رفت
از ائتلاف تبر
و شقیقه؟
آه...
اینک که فصل فصل تو
خونی‌ست
اینک که سبز جامگان تو
در بادهای پریشانی
عریانی
می‌سوزند
آیا کدام شیهه

WWW.IRANMEET.COM

کدامین غریو خشم
ـ بار دگر ـ
خواب بلیغ بیشه‌های تو را
آشفته می‌کند؟
آیا کدام شیهه
کدامین غریو خشم...؟

۴

ستاره‌ها
ستاره‌های آسمان قبیلهٔ من را
سوداگران سودائی
اینک
ـ دیری‌ست ـ
که به تاراج می‌برند
و روح ابری «حلاج»
ـ با بانگ سرخ «اناالحق» ـ
در کوچه‌های فاجعه
جاری‌ست...

در سکوت شرقی خود
ـ روستائی دلگیر ـ
با دهان خون و خاطره
می‌خواند...

۵

پدر!
پدر!
ای انقراض فصل حماسه!

WWW.IRANMEET.COM

ای حشمت عتیق فراموش
ـ خاموش!
آیا هنوز نرسیده است؟
آن سرخپوش خجسته
ـ که می‌گفتی ـ
آن تکسوار غائب
که با سبدهائی از ستاره‌های روشن شرقی
در قصه‌های کودکیم
می‌رفت
آیا هنوز
هنوز به وعده‌گاه
نرسیده‌ست؟
آیا هنوز...
آه
اسب سپید من اینک کو؟
ای رنج مجسم
ـ مادر!
اسب سپید من
اینک کو؟،
۶
می‌دانم
می‌دانم
باید به رود بپیوندم
باید به رود بپیوندم
ـ ودر ردائی از سپیده و فریاد
از میان آنچه عمیق‌ست

WWW.IRANMEET.COM

بگذرم

باید به رود بپیوندم

می‌دانم

باید رسالت خونینم را

در ذهن کشتزار

بخوانم

و با برادران دیگر خود

ـ آنسوی آمویه ـ

در خون و انقلاب

برانم

می‌دانم

می‌دانم

باید به رود بپیوندم

باید به

ر

و

د..

بخشی از گفتارِ «ادبیات و توده»

خسرو گلسرخی

«برای آنکه بتوانیم یا بخواهیم از طریق ادبیات، به تحول بنیادی جامعه‌ای استعمارزده یاری و خون و حرکت بخشیم، ناگزیر از فدا کردن موازین ادبی رایج و به نظر هنرمندانه آن جامعه هستیم. این بدان معناست که این موازین و ارزش‌ها برای توده‌های استثمار شده غیرضروری و بی‌فایده است.

WWW.IRANMEET.COM

حقیقت این است که ما باید همه ارزش‌های ادبی و هنری میان‌تهی را که از فرهنگ استعماری برخاسته و به ما تحمیل شده است، نابود کنیم و از سوی دیگر موازین ادبی رایج و خاص را قربانی هدف و ضرورت تحول بنیادی [کنیم].

در شرایط استعماری، یا جامعهٔ طبقاتیِ تحت سلطهٔ امپریالیسم، ارزش‌های ادبی و هنری بدون شرکت توده‌ها و بی‌توجه به خواست آنها تعیین می‌شود. چون‌توده‌ها درگیر با گذران شکنندهٔ روزمره‌اند و از سوئی، درگیری‌های اقتصادی جامعهٔ استعمار زده، جلودار دریافت ارزشهای ادبی و هنری از جانب توده‌هاست و چون توده‌های استثمار شده با فقدان و فقر نگرش فرهنگی مواجه‌اند، بسیاری از ارزش‌ها و موازین ادبی و هنری مفهومی خود به خودی می‌گیرد، بدین معنا که تنها گروهی خاص در تعیین و ساختمان نشانه‌های این ارزش‌ها شرکت دارند. [...]

باید ارزش‌های خاص و در بسته راکه گروهی خاص به دور آن جمع می‌شوند، به خاطر هدف‌های انقلابی، تحول بنیادی و نجات توده‌ها از یوغ استعمار درهم شکست و نابود کرد.

امروز ما نمی‌توانیم ارزش‌هائی را در ادبیات مشخص کنیم، بی‌آنکه دخالت و تأثیرگذاری این ارزش‌ها را در ادبیات طبقاتی نادیده بیانگاریم.

ارزش‌های ادبی هنگامی مفهوم و نشانه تاریخی به خود می‌گیرند که توده‌های عظیم در بنای آن شرکت داشته باشند.

در جامعه‌ای استعمارزده برای انسانی که سواد ندارد که بخواند یا اگر سواد دارد فقیر و تحقیر شده و درگیر با مشکلات شکننده معیشتی است، ابتدا فراهم کردن زمینه‌ای برای بهزیستی او ضرورت دارد، ابتدا باید همه تلاش‌های انسانی در راهی باشد که مبارزهٔ آزادیبخش جریان دارد.

با توجه بدین ضرورت و الزام تاریخی است که نظر هنرمندانه داشتن بی‌پشتوانه توده‌ها عبث می‌نماید و نادیده انگاشتن بسیاری از ارزش‌های ادبی، مفهومی عینی و تاریخی به خود می‌گیرد. [...]

WWW.IRANMEET.COM

در این جا ما با دو مشکل اساسی روبرو هستیم:

الف: بیشتر توده‌ها سواد خواندن ندارند و از آشنائی با فرهنگ نوشته محروم‌اند.

ب: با توجه به شرایط موجود، امکان نشر و پخش ادبیات توده‌ای با واکنش‌های شدید روبه‌روست و ناگزیر حوزهٔ نشر و پخش تنگ می‌شود.

وجه مشخصهٔ زمانه ما این است که بیشتر ملل محروم جهان در آستانه بیداری قرار دارند و خطری جدی برای زوال محتوم سرمایه‌داری فراهم کرده‌اند، در این میان عوامل انحصارطلب سرمایه‌داری بی‌عکس‌العمل نیستند. برنامه‌های گسترده‌ای برای سرکوبی آگاهی توده‌ها طرح کرده و آن را به مورد عمل می‌گذارند، غیر از رگبار مسلسل‌ها، این برنامه در زمینه فرهنگ جای مشخصی دارد. زیرا که طراحان آگاه کردن توده‌ها، طراحان بومی وابسته به جنبش‌های رهائی‌بخش، به فرهنگی پویا و مبارز مجهزند، از آنجا که نمی‌توانند جلودار عمل طراحان بومی آگاهی بخشیدن به توده‌های ستمدیده باشند، از آنجا که هیچ سلاحی را یارای برابری با اندیشهٔ مبارزه و بیدارکنندهٔ پیشروان مبارز ملل محروم نیست، برنامه‌های سرکوب‌کننده‌ای برای از گردونه خارج کردن ارزش‌های فرهنگ مبارز و پویا، مخدوش کردن و بی‌پایه جلوه دادن آن طرح و عمل می‌شود. (عملکرد این برنامه‌های سرکوب‌کننده، به همین قلم در «سیاست هنر، سیاست شعر» بررسی شده است.) و شبه ارزش‌های میان تهی پوسته‌ای را به جای ارزش‌های مردمی و بنیادی جا می‌زنند، تا بدینوسیله فرهنگ استعمارگر بتواند، فرهنگ بومی را متزلزل کرده، جلودار قوای محرکه تاریخ شده و از این رهگذر به چپاول و غارت نیروها و منابع ملل محروم ادامه دهند.

نخستین برنامهٔ اساسی که فرهنگ استعماری در حیطهٔ ادبیات عمل می‌کند، بی‌ارزش جلوه دادن ادبیات توده‌ای است، نویسندگان و هنرمندان بومی که فرهنگ استعماری را به عنوان فرهنگی برتر پذیرا

WWW.IRANMEET.COM

می‌شوند، حتی آنان که چنین می‌اندیشند که به ادبیات اجتماعی پرداخته‌اند، دچار نگرش غلط تاریخی می‌شوند و زمینه‌های بورژوایی به ویژه در آنان، بزرگترین نیروی بازدارندهٔ پرداختن به ادبیات مبارز و نابودکنندهٔ فرهنگ استعماری است.

این جاست که میان طراحان و خالقان ارزش‌های ادبی و هنری کشوری استعمارزده تضاد پدید می‌آید، تضاد و تعارضی که در سطح قالب و فرم باقی می‌ماند. این تضاد و تعارض تا آنجا کشیده می‌شود که بیشتر نویسندگان و ناقدان ادبی و هنری بومی به عنوان پدیده‌ای حقیر، به ادبیات زنده تنها ادبیات ممکن یعنی ادبیات توده‌ای چشم می‌دوزند و آن را عاری از والائی هنر توجیه می‌کنند!

در دسته‌بندی ارزش‌ها ما بدین جا رسیدیم که شبه ارزش‌هائی بدون خواست و شرکت توده‌ها هنگامی که نشانه‌های آن تعیین و تثبیت می‌شود، در اختیار گروهی خاص قرار می‌گیرد و چون این گروه در پایگاه طبقاتی یکسانی قرار دارند، ملاک این ارزش برای آنان شکل گرفته و معنا می‌دهد. چون این شبه ارزش‌ها از حرکت و خون و قوه محرکه عاری است. چون این شبه ارزش‌ها از سوئی سرگرم کننده است و از جانب دیگر حالتی ایستا و لال دارد، همواره مورد تائید فرهنگ استعماری و خواست «ارباب» قرار می‌گیرد، زیرا که توده‌ها در بنای ساختمانی آن شرکت ندارند و چون ندارند زنده نیست و وقتی زنده نبود خطری هم متوجهٔ منافع استعمارگران نمی‌کند.

پس ادبیات زنده و مبارز ملت‌های استعمارزده بدین خاطر فاقد ارزش‌های والای هنری قلمداد می‌شود، ادبیات توده‌ای در جامعهٔ طبقاتی تحت سلطه امپریالیسم بدین لحاظ تحقیر می‌شود که مثل ساطوری بر گردن استعمارگران فرود می‌آید و منافع آنان را به خطر می‌افکند.

نکته این‌جاست که سوداگران حرفه‌ای از سوئی می‌خواهند بیسوادی را از صفحهٔ عالم ریشه‌کن کنند، لیکن از جانب دیگر حاضر نیستند

WWW.IRANMEET.COM

توده‌های استعمار شده حقایق تاریخ‌شان را بشناسند، به فرهنگی پویا و زنده مجهز شوند و حقوق خویش را به عنوان یک انسان آزاد ارزیابی کرده و مشخص کنند، تا بتوانند حق خویش بستانند، آیا این خوش‌باوری نیست اگر بخواهیم چنین انتظاری از سوداگران حرفه‌ای داشته باشیم؟

پس باید طبیعی باشد که با آنچه که به توده‌ها تأثیر می‌گذارد، با شرکت و خواست آنان بنا می‌شود و آنان را آگاه به شرایط تاریخی و محیطی می‌کند، درگیر شوند، مبارزه کنند. به نابودیش برخیزند و آنرا بی‌ارزش قلمداد کنند. ما که می‌بینیم ماهیت ارزش‌های ادبی و هنری موجود به نفع طبقهٔ حاکم و اربابان و استعمارگران و ادامهٔ سلطهٔ آنان است، ما که می‌بینیم که ادبیات به هرحال می‌تواند بخشی از مبارزهٔ آزادیبخش را به عهده بگیرد چرا دربند بنای ادبیات زنده، ادبیات توده‌ای و مبارز نباشیم؟

آیا حقیر جلوه دادن ارزش‌های توده‌ای در ادبیات به وسیله نویسندگان و هنرمندان بورژوا و جانبداری آنان از ارزش خاص هنری در حالی که پایگاه تبلیغات را اشغال کرده‌اند، ما را آگاه بر این اصل نمی‌کند که جوانان علاقمند به مسائل ادبی ما، یا هنرمندان و نویسندگان جوان ما در ورطهٔ مسموم شدن و گردن نهادن به شبه ارزش‌های استعماری قرار دارند؟ پس باید دست به کار شد. [...]

ادبیات شبه اجتماعی ما در خود و با خود دست به گریبان است و نمی‌تواند با تضادهای بزرگتر، تضاد طبقاتی، تضادی که نابودی آن در جامعه، هدف ادبیات مبارز است درگیر شود.

اگر نقدی ادبی بر بنیاد دیالکتیک بنا می‌شود و خیالی، شاعرانه و غیرواقعی نیست و بیراهه روی را با دریافت موقع تاریخی سد می‌کند، می‌گویند ادبیات با ایدئولوژی دوتاست. از ایدئولوژی غول می‌سازند، غول هولناک که دشمن هنر و ادبیات است.

اگر قصه‌ای صریح و پرده‌در بر بنیاد تضادهای موجود اجتماعی

WWW.IRANMEET.COM

نگاشته شود و با معیارهای استعماری قصه‌نویسی منطبق نشود، آن را فاقد ارزش‌های والای هنری قلمداد می‌کنند.

اگر دفتر شعری ساده، محرک، با سروده‌هائی موقع‌شناسانه و بر انگیزاننده فراهم می‌آید، در تیراژهای وسیعی به دست مردم می‌رسد و به میان گروه‌های مختلف جامعه راه می‌برد و آنان را به جوش و خروش وامی‌دارد، به جای خشنودی در پایگاه ادبیات اجتماعی، حسادت برمی‌انگیزد ــ چرا؟ چون این پایگاه زیربنائی بورژوائی دارد ــ این شعرها حتی از جانب شاعران معروف شده به اجتماعی، فاقد ارزش‌ها و عناصر شعر اجتماعی تشخیص داده می‌شود و به عنوان شعار سیاسی از آن نام می‌برند، یعنی تحقیرش می‌کنند!

آیا اینگونه «شعار»ها را می‌توانند تحقیر کنند، به هنگامی که اکثریت قاطع گروه‌های اجتماعی به عنوان شعر زمانه آن را پذیرفته‌اند؟

ادبیات زنده همین است که مردم زنده یک دوران آن را می‌خوانند و به خروش می‌آیند.

مثالی ساده می‌زنیم: از پایگاه ادبیات اجتماعی ما چنین استنباط می‌شود که استعمارگران و سوداگران حرفه‌ای این حق را دارند که برای کالاهای مصرفی خود یا در مرتبه‌ای جلوتر برای ادامه سلطه جابرانهٔ خویش با شعارهائی توخالی توده‌ها را تحمیق کرده و در استثمار نگاه دارند، اما یک شاعر توده‌ای، دهان اعتراض خلقی به بند کشیده شده، این حق را ندارد. [...]

تضادی در ادبیات شبه اجتماعی ما، میان گروه‌هائی از نویسندگان و هنرمندان پدید آمده که ظاهراً در یک پایگاه ایستاده‌اند، و همین تضاد داخلی، که بر مبنای عدم شناخت واقعی مسائل محیطی استوار است، باعث آمده که ادبیات گوشه‌گیر و منزوی [شود] و در خود تقلا کند، با خودش در ستیز باشد، به دور خویش پوسته‌ای بتند و در این پوسته مسائل را حل و فصل کرده و بالاخره عمل کند.

WWW.IRANMEET.COM

در حالی که عمل ادبیات اجتماعی در میان جامعه، در پهنهٔ حس و رفتار توده‌هاست، در بیرون از خود است، نه در خود و با خود، در حالی که ادبیات اجتماعی، از لحاظ شمول رابطه، مفهومی اجتماعی و توده‌گیر دارد، نه مفهومی خاص برای یک گروه معین. [...]

مگر این سرهم‌بندی‌های شبه اجتماعی را می‌توان به حساب ادبیات اجتماعی گذاشت؟ [...]

فرهنگ استعماری همواره در سطح فرهنگ کشورهای استعمار زده با برنامه‌های سرکوب‌کننده خود در بند آرام‌سازی فرهنگ بومی است.

فرهنگ استعماری ادعا می‌کند که برای درک هنر امروز باید آموزش دید، ادبیات اگر در سطح شعور توده‌ها کاهش یابد، ارزش‌های والای خود را از دست خواهد داد! این ادعای فرهنگ استعماری بعید به نظر نمی‌رسد، زیرا که در بند تضمین منافع غارتگران انحصارطلب است. باید ببینیم از کدام ارزش‌های والای هنری در این جا سخن می‌رود، فرهنگ استعماری همواره می‌خواهد ادبیات و هنر کشور استعمارزده در اختیار گروهی خاص و مرفه قرار گیرد و همین گروه ارزش‌های آن را مشخص کند ــ شبه ارزش‌هائی که سخن آن رفت ــ پس ما خیلی ساده می‌توانیم ماهیت ارزش‌های والای هنری ادعائی را دریابیم:

اینکه ادبیات نه به عنوان یک حربه علیه استعمارگران و دست نشاندگان داخلی، بل باید به عنوان پدیده‌ای ضمنی، سرگرم‌کننده، شگفتی آور و دست‌نیافتنی عمل کند، با توجه بدین هدف استعماری، رسوائی «ارزش‌های والای هنری» را بیشتر لمس می‌کنیم، تنها یک نوع ادبیات در یک لحظه برای ما وجود دارد:

ادبیات توده‌ای، ادبیاتی با شرکت و خراست توده‌ها. تمام این «ارزش‌های والای هنری» را ما به زباله‌دانی تاریخ می‌سپاریم، چگونه؟ آیا باید با سدها و فاصله‌ها درافتاد یا نه؟ این مورد سؤال ماست.»[۶۹]

WWW.IRANMEET.COM

باران

از جمله نشریات دانشجوئی و شهرستانی پربار و بادوام، جنگ *باران* بود که در طول هفت سال (۱۳۵۱–۱۳۵۸) ده شماره از آن منتشر شد.

باران نیز چون بسیاری از نشریات چپ و معترض آن سال‌ها، گاه، بی‌تاریخِ انتشار و بی‌شمارهٔ مجوز و بی‌نام مدیر مسؤول و نام گردانندگان انتشار می‌یافت.

باران اگرچه همواره تحت تأثیر اوضاع و احوال سیاسی دههٔ پنجاه، به رغم ظاهر ادبی ـ هنری، جُنگی عمدتاً جامعه‌شناختی ـ تاریخی بود، ولی این گرایش از شمارهٔ ششم، بویژه هفتم تشدید می‌شود، که طبیعتاً در حوزهٔ شعر به چاپ شعر سعید سلطان‌پور و م. آزرم،... مبادرت می‌ورزند.

صدا

از جُنگ‌های مطرح دههٔ پنجاه، یکی هم جُنگ *صدا* بود که شماره‌های اول و دوم آن در تابستان و زمستان سال ۱۳۵۱، زیرنظر رحمان کریمی و شماره سوم آن در تابستان ۱۳۵۲، زیرنظر فریدون مردخرّم منتشر شد. (و گفتنی است که از شمارهٔ دوم این جُنگ، در همان زمستان ۱۳۵۱ دو *صدا* درآمد. یکی تحت نظر فریدون مردخرّم و یکی زیرنظر رحمان کریمی؛ که احتمالاً علتش، اختلاف بین گردانندگان جُنگ بوده است.)

در شمارهٔ اول *صدا* اشعاری می‌خوانیم از: سعید سلطان‌پور، شفیعی‌کدکنی، مهدی اخوان‌ثالث، منوچهر آتشی، اسماعیل خوئی، علی باباچاهی، محمد مختاری، منصور برمکی، حسن کرمی، حسن پورکاظم، جعفر حمیدی، رحمان کریمی، پرویز پروین؛ نقدی از علی باباچاهی بر مجموعهٔ شعرِ شعر جنوبی از محمود سجادی و مصاحبه‌ئی بین فریدون گیلانی و منوچهر آتشی.

نقد سیاوش روزبهان (محمد مختاری) بر کتاب *از صبا تا نیما* اثرِ یحیی

WWW.IRANMEET.COM

آرین‌پور در شمارهٔ دوم *صدا* (رحمان کریمی) چاپ شده بود. از دیگر مطالب این نسخهٔ شمارهٔ دوم، در ارتباط با کار ما، عبارت بوده است از:

یادداشت عبدالعلی دستغیب بر «نامه‌های نیما» و اشعاری از: سعید سلطان‌پور، خسرو گلسرخی، رضا مقصدی، منوچهر آتشی، رحمان کریمی، م. راما، منصور اوجی، منصور برمکی، م. آزاد،...

در دیگر شمارهٔ دوم (زیرنظر فریدون مردخرّم) مطالب مربوط به کار ما، جدا از شعر نیما، اشعاری است از: سعید سلطان‌پور و رحمان کریمی،...

اشعاری از *صدا* را می‌خوانیم.

اسفند باد

سعید سلطان‌پور

چنین که می‌گذرد ایام
چنین که می‌گذرد باد، با نفس‌هایش
و می‌کشد سر، از هر در
و می‌کشد سر، از هر بام
و می‌برد ره، در رخنه‌های هر دیوار
و می‌شتابد ددوار!
.....
چنین که می‌گذرد باد حیله‌پرور پیر
نهیب می‌زند از خوف، بر سر جنگل
نفیر می‌کشد از بیم در دل کهسار
و می‌ستیزد در کوچه‌های دامنگیر!
چنین که می‌شکند ما را
و می‌گریزد اما، شکسته‌تر از پیش
ز هول ماندن، از حول صخره‌های دلیر!

WWW.IRANMEET.COM

چنین که می‌گذرد ژاژ خای و رنگ‌آمیز
نشانده شیشه و منجوق بر هزاران شاخ
گرفته پرچم و اوراق در هزاران مشت
ز خشم، تافته آتشوار
ز کینه، کوفته بر فرق، خاک و خون ناچار
به تن کشیده زره، با هزار خنجر و خار
و قیه می‌کشد آشفته‌وار و می‌چرخد
و بر نهال گل سرخ، شاخ می‌کوبد
.....
و می‌خلد در رگ‌های زنده و مرده
و می‌پزد در سر، هزار خواب و خیال!

چو آفتاب که می‌آید، آفتابی شد
در این شگرد و شتاب،
نشانه‌های زوال.

(*جُنگ صدا*، شمارهٔ ۱، شهریور ۱۳۵۱)

مدرسه

م. راما (محمد امینی‌لاهیجی)

بچه‌ها
کاغذی بردارید،
بنویسید: کبوتر زیباست.
بنویسید: کلاغ، بی‌نهایت زشت است.
بنویسید که دارا خوب است.
بنویسید که آذر خوب است.

WWW.IRANMEET.COM

بنویسید که دارا فردا،
قهرمان خواهد شد.
بنویسید که آذر فردا،
قهرمان می‌زاید.
بنویسید که دارا یک...
دارد
بنویسید که آذر
بی‌عروسک هم
می‌تواند باشد.
تا شب جمعه آینده
مشق‌تان این باشد:
که پدر دندان دارد، اما
نان ندارد بخورد.

(*جُنگ صدا*، شمارهٔ ۲، زمستان ۱۳۵۱)

ملاقاتی

خسروگلسرخی

آمد.
دستش به دستبند بود
از پشت میله‌ها،
عریانی دستان من ندید
اما
یک لحظه در تلاطم چشمان من گریست
چیزی نگفت،
رفت
اکنون، اشباح از میانهٔ هر راه می‌خزند

WWW.IRANMEET.COM

خورشید

در پشت پلک‌های من اعدام می‌شود.

(*جُنگ صدا*، شماره ۳، مرداد ۱۳۵۲)

کتاب مرجان

کتاب مرجان را، دبیران ادبیات و تاریخ گروه فرهنگی مرجان (که از مدارس مشهور آن روز تهران بود) منتشر می‌کردند. قصد تهیه‌کنندگان کتاب (آنطور که خود توضیح می‌دادند)، آشنائی دانش‌آموزان ایران با ادبیات و هنر زندهٔ امروز ایران بود، ولی کتاب‌های *مرجان* در سطحی بالاتر از کتاب‌های کمک‌درسیِ دانش‌آموزان قرار داشت. مطالب مندرج در کتاب‌های *مرجان* اگرچه دست اول و چاپ ناشده نبود، ولی از مطرح‌ترین و بهترین مقالات آن روزگار بود.

از *کتاب مرجان*، شش شماره از مهر تا اسفند سال ۱۳۵۱ منتشر شد که از جملهٔ شعرها: شعر نیما، اخوان‌ثالث، احمد شاملو، فروغ، سهراب سپهری، منوچهر آتشی، سیاوش کسرائی، هوشنگ ابتهاج، شفیعی‌کدکنی، اسماعیل خوئی، محمد زهری، نصرت رحمانی، فریدون مشیری، یدالله رؤیائی، م. آزاد، محمد حقوقی، فریدون توللی، نادر نادرپور، سیروس مشفقی، بهمن صالحی، کاسبیز صدیقی؛ و از جمله مقالات ادبی: «پیرمرد چشم ما بود» از آل‌احمد، «ادبیات متعهد» از منوچهر هزارخانی، «در ستایش انسان و کتاب» از ماکسیم گورکی، «ادبیات کودکان» از صمد بهرنگی، «نان و آزادی» از آلبر کامو،... بود.

مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۱

آزادی‌ور، هوشنگ / *مرگنامه‌ها و پنج آواز برای ذوالجناح*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱.

WWW.IRANMEET.COM

ابراهیمی، احمد / *هویت*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۱، ۱۰۱ ص.

بایرامی، حسن / *پیوستگی‌های گسسته*. ــ تهران: بابک، ۱۳۵۱.

بنائی، غلامحسین / [؟]. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۹۵ ص.

حقوقی، محمد / *شرقی‌ها*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۱، ۹۶ ص.

خرمشاهی، بهاءالدین / *کتیبه‌ئی بر باد*. ــ تهران: پیام، زمستان ۱۳۵۱، ۹۹ ص.

خواب‌نما، هدایت‌الله / *لحظهٔ سوم، داستان آنسوی نیرنگ‌ها*. ــ تهران: روز، ۱۳۵۱،

خوئی، اسماعیل / *فراتر از شب اکنونیان*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۱، ۸۶ ص.

جکتاجی، محمدتقی / *قصهٔ کوی و برزن ما*. ــ تهران: اشراقی، ۱۳۵۱، ۹۵ ص.

رضائی، مهدی / *با ستاره‌ها*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۶۳ ص.

رفیعی، احمد / *چهلمین*. ــ تهران: نیما، آذر ۱۳۵۱، ۸۵ ص.

زُهری، محمد / *مشت در جیب*. ــ تهران: سازمان انتشارات اشرفی، ۱۱۸ ص.

سجادی، محمود / *شعر جنوبی*. ــ اصفهان: نیما، ۱۳۵۱، ۱۵۹ ص.

سعیدی، کبرا (شهرزاد) / *با تشنگی پیر می‌شویم*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۹۰ ص.

سکندری، مهین / *پس از سکوت*. ــ تهران: گوتمبرگ، ۱۳۵۱.

سهیلی، مهدی / *نگاهی در سکوت*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱، ۴۰۲ ص.

شاهرودی، اسماعیل / *آی میقات‌نشین*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۱، ۴۲ ص.

شمس، مرتضی / *حماسهٔ جاودانگی*. ــ تبریز: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۵۲ ص.

صدیقی، کامبیز / *آواز قناری تنها*. ــ رشت: روزنامهٔ بازار، ۱۳۵۱، ۱۱۱ ص.

طباطبائی، ژازه / ... *ابلق*. ــ بی‌جا: بی‌نا، بی‌ص.

عزیزپور، بتول / *خواب لیلی*. ــ تهران: رز، ۱۳۵۱، ۷۵ ص.

WWW.IRANMEET.COM

کریمی، پرویز / *پرچین*. ــ تهران: پندار، ۱۳۵۱، ۱۵۲ ص.
محدث، جعفر / *باران، از فصل بیقراری*. ــ تهران: چاپخش، ۱۳۵۱، ۸۲ ص.
ناپلئونی، فیروز / *و ناگهان جرقه*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۷۳ ص.
نظیری، ژاله / *دروازه‌های نور*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۸۲ ص.
واقدی، اصغر / *آواز عاشقان قدیمی*. ــ تهران: نیما، ۱۳۵۱، ۹۷ ص.

پورقمی، ناصر / *شعر و سیاست، و سخنی دربارهٔ ادبیات ملتزم*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۱.
دستغیب، عبدالعلی / *نیما یوشیج* (نقد و بررسی). ــ تهران: چاپخش، ۱۳۵۱، ۱۴۷ ص.
جدال با مدعی / مصاحبهٔ علی‌اصغر ضرابی با اسماعیل خوئی. ــ تهران: نشر سپهر، ۱۳۵۱، ۱۳۴ ص.
حقوقی، محمد / *شعرنو از آغاز تا امروز*. ــ تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱، ۴۵۰ ص.
مهدیان، ایرج / *مختصری دربارهٔ هنر*. ــ تبریز: [؟]، ۱۳۵۱، ۵۶ ص.
گلسرخی، خسرو / *سیاست شعر، سیاست هنر*. ــ تهران: [؟]، ۱۳۵۱، ۸۷ ص.
نیما یوشیج / *ارزش احساسات* و پنج مقاله در شعر و نمایش. ــ تهران: توس، ۱۳۵۱، ۱۳۴ ص.

وضع شعرنو در سال ۱۳۵۱

روند بی‌اعتباری شعر، در سال ۱۳۵۱ نیز همچنان ادامه دارد. اعتراض به وضع شعر، علنی شده و به نشریات نیز کشیده می‌شود.

اگرچه عده‌ئی در هنگام شکوفائی‌ها و موفقیت‌ها هرگز سخنی

WWW.IRANMEET.COM

نمی‌گویند و صاحب قلمانِ انکار و نام‌آورانِ بحران‌ها هستند، ولی معترضین به شعرِ دههٔ پنجاه، فقط از مُنکرین کم کار حرفه‌ئی ــ که ناکاری خود را با انکار دیگران جبران می‌کنند ــ و منفعلین مدعی نبودند، بلکه از میان کسانی نیز بوده‌اند که خود از فعال‌ترین شاعران و منتقدین آن سال‌ها به شمار می‌رفته‌اند که از آنجمله بودند: دکتر رضا براهنی، محمود آزادتهرانی، محمدرضا فشاهی، عبدالعلی دستغیب،...

در کتاب شعر و سیاست از ناصر پورقمی که در این سال ــ با تقدیم به سیاوش کسرائی ــ منتشر شده بود، در همان صفحات آغازین کتاب می‌خواندیم:

«آنچنان که معلوم است، شعر امروز ایران به بن‌بست رسیده است. دفترهای شعر دیگر خوانندهٔ چندان ندارد و به همین سبب واحدهای انتشاراتی به نشر دفترهای تازه علاقه و رغبتی نشان نمی‌دهند، زیرا حتی دربارهٔ نامدارترین شاعران امروز، حتی با تیراژهای هزار تا حداکثر دو هزار نسخه نیز، واحدهای انتشاراتی، به حق، امیدی به فروش دفترهای تازهٔ شعر ندارند.

در همین حال می‌بینیم که مشهورترین شاعران ما نیز به ته اندیشه‌ها و کاوش‌های به اصطلاح شاعرانهٔ خود رسیده‌اند و شعرهائی که گهگاه ــ و ستاسفانه با مراقبت‌های کلینکی خود شاعران ــ در مطبوعات از آنان چاپ می‌شود، نه تنها هر یک «یک واقعه» نیست، بلکه گویا تنها به قصد از یاد نرفتن و از سر زبان‌ها نیفتادن شاعران آنها و در تکرار ملال‌آور شعرها و اندیشه‌های گذشتهٔ آنان نوشته شده است و طبیعی است که با اقبال خوانندگان شعر مواجه نمی‌شود و در برابر بی‌اعتنائی مطلق خوانندگان شعر قرار می‌گیرد. و این است که می‌بینیم چنین شعرهایی که نه تنها اندیشهٔ تازه‌ئی را ارائه نمی‌کند، بلکه قادر به انگیختن شور و شوقی در گروه شعر دوست نیست، سرِ زا می‌رود و دیگر از آنها در یاد و زبان مردم خبری نیست. [...] حتی عناوین تبلیغاتی و برچسب‌های بازرگانی‌ئی نظیر

WWW.IRANMEET.COM

«شعر تازه‌ئی از...» و یا «آخرین شعر...» هم که هر هفته در روزنامه‌ها و مجلات بر تارک چنین شعرهائی چاپ می‌شود، هیچ وزن و اعتبار و جاذبه‌ئی به چنین شعرهائی نمی‌دهد. [...] در حالی که به زمانی دورتر چنین نبود و بسیاری از شعرها واقعه‌هائی بود که دست به دست و زبان به زبان می‌گشت. [...]

کار بی‌اعتنائی اعتراض‌آمیز مردم و خاصه گروه روشنفکر شعر دوست ما، به شعر بن‌بست رسیدهٔ ما، آنچنان بالا گرفته است که حتی چند دفتر شعری که در این اواخر از نامدارترین شاعران امروز نشر یافت، تقریباً با بی‌اعتنائی مطلق و پوزخند طعنه‌آمیز دوستداران شعر مواجه شد و دفترهای تازهٔ شعرِ شاعرانِ نامدار امروز، همچون یک کالای ماندنی و بی‌مصرف بر روی دست ناشران و کتابخانه‌ها ماند.

به راستی چرا چنین شده است؟ آیا دوران شعر پایان یافته است؟ آیا دیگر در اذهان تودهٔ مردم و حتی قشر روشنفکر اجتماع ما برای شعر جائی نیست؟ آیا پدیدهٔ تازه و پرتوانی ظهور کرده که شعر امروز ما از هماهنگی با آن تغافل کرده یا عاجز مانده است؟ و بالاخره علل این رکود را در کجا باید جُست‌وجو کرد و چگونه می‌توان به مقابله با آن برخاست؟

حقیقت این است که نه دوران شعر به پایان رسیده و نه اذهان تودهٔ مردم و خاصه گروه شعرخوان و شعردوست به مرز بی‌نیازی از شعر رسیده است. مسأله آن است که شعر ما به انجماد گرفتار شده، شعر ما در شرایط سال‌های نخست این دههٔ رسوب کرده است و نتوانسته با درک شرایط زمانه به حرکت خود ادامه دهد و همچنان پیشتاز و پیشرو باشد، نتوانسته خصوصیت راستین خود را بشناسد، نتوانسته رابطه‌ئی درست و سالم با تودهٔ مردم برقرار کند. در حقیقت شعر امروز ما به مواضع گذشتهٔ خود چسبیده است و به همان بیماری‌ئی گرفتار شده که شعر پیشین ما گرفتار شده بود: بیماری بیگانگی با مردم، در خود فرورفتن و به پیرایه‌ها چسبیدن. [...]»[۷۰]

WWW.IRANMEET.COM

و این انکار و اعتراض مطلبی نبود که فقط مخالفین ظاهرالصلاح بدان انگشت گذارند. در همین سال، دکتر رضا براهنی که از فعال‌ترین منتقدین شعرنو بود نیز طی مقاله‌ئی در مجلهٔ *فردوسی* نوشت:

«قهرمانان، نوابغ و رمبوآلات وطنی را بریزید تو سطل خاکروبه تا ما بتوانیم به کارمان برسیم». و نوشت: «تجدد بهانه‌ئی شده است تا چند نفر بر بیسوادی، بیگانگی و بیهوشی خود سرپوش بگذارند». و گفت: «این جوان‌ها را که بسیاری از آنها شور جوانی را فقط در حد غرور لجبازانهٔ خود می‌شناسند باید ناامید کرد تا اگر شیفتگی و علاقه‌شان اصیل و واقعی است، بروند، بنشینند و بخوانند».[۷۱]

و م. آزاد با نظر به احمد شاملو و مهدی اخوان‌ثالث، در *کیهان* (هنر و اندیشه)[۷۲] مقاله‌ئی نوشت که عنوان آن «شاعران ما در لحظهٔ کمال مرده‌اند»، بوده است.

محمدرضا فشاهی در مقاله‌ئی تحت عنوان «رواج و اشاعهٔ رمانتیزم سیاه، بی‌فرهنگ و ارتجاعی در مطبوعات و رادیو و تلویزیون»، نوشت:

«چرا ناگهان شاعران و ترانه‌سرایان ما در میان اینهمه مکتب‌ها و روش‌ها به انتخاب رمانتیزم مرتجع دست زده‌اند» و پرسید: «ما دچار کدامیک از دگرگونیِ روحی ملت‌ها و یا مردم خودمان بوده‌ایم که یکباره نقبی به خاطرات و یادهای کور و کثیف و لجن‌مال شدهٔ گذشته می‌زنیم؟» و حکم داد که: «زمانهٔ ما هیچیک از ارزش‌های رمانتیزم ارتجاعی سیاه را به خود نمی‌پذیرد.»[۷۳]

عبدالعلی دستغیب، منتقد نوقدمائی، اگرچه در *کیهان* همان سال یادداشتی بر کتاب‌های دکتر اسماعیل خوئی، تحت عنوان «شاعری که سند زنده بودن زبان پارسیِ امروز را به دست دارد» می‌نویسد، ولی همان وقت، حسین مهری یادداشتی تحت عنوان «خوئی! از این برهوت برگرد!» بر اشعار این شاعر در روزنامهٔ *آیندگان* به چاپ می‌رساند، که خلاف نظر دستغیب است.[۷۴]

WWW.IRANMEET.COM

البته این اعتراضات و انکار مورد قبول عده‌ئی از شاعران نبود، چنانکه دکتر اسماعیل خوئی به هنگام دریافت جایزه فروغ می‌گوید: «اخیراً مقالاتی انتشار یافته است مبنی بر اینکه شعر معاصر در حال احتضار است و انبانش ته کشیده است. من در اینجا اعلام می‌کنم شعر معاصر همچنان پرجوش و خروش است و از راه خود نیز به دور نیفتاده است، منتهی بررسیِ کتاب باعث شده است که مقدار کمی از شعرهای معاصر به صورت کتاب پراکنده شود، فی‌المثل انتشار کتاب شعر من به خاطر هفتخوانِ بررسی و نظارت به تعویق افتاده است. مسلماً وضع دیگر شاعرانِ ما بهتر نیست.»[۷۵] شهرام شاهرختاش به نمایندگی از خیلی از شاعران جوان، با اعتراض بدین امر یادداشتی تحت عنوان: «چرا شاعران جوان را تخطئه می‌کنند.» می‌نویسد که در هفته‌نامهٔ فردوسی چاپ می‌شود.[۷۶]

و علی باباچاهی اعلام می‌کند که: «حضور شعر امروز در ابعاد گسترده‌تری ادامه دارد.»[۷۷]

اما اسماعیل نوری‌علاء در گزارشی آماری از وضع اشعار ارسالی به مجلات ــ که در عرض شش ماه فقط به هفته‌نامهٔ فردوسی رسیده بود ــ به جمعبندیِ کوتاهی می‌رسد که گویاتر از هر ادعائی است. او می‌نویسد:

«[...] از اولین نامه‌ها برای «کارگاه شعر» [مهر ماه ۱۳۵۱] تا تاریخ نوشتن این مطلب که دوشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۲ باشد جمعاً ۱۲۵۳ نامه برای کارگاه رسیده است که حاوی دقیقاً ۳۷۵۲ قطعه شعر و «شعرک» و غیره بوده‌اند. در عین حال روزی که «کارگاه شعر» شروع به کار کرد. در حین کار نیز آقای سردبیر ۳۵۲ قطعه در اختیار من گذاشته‌اند، یعنی برای این سی شماره، بنده ۴۱۰۴ قطعه را مطالعه کرده‌ام.

قطعاتی که برای چاپ، چه به صورت اصل و چه پس از دستکاری‌های لازمه، انتخاب شدند ۱۷ درصد این تعداد را تشکیل می‌دهند، تعدادی که اکنون فقط ۳ درصد آنها به چاپ نرسیده است؛ به

WWW.IRANMEET.COM

عبارت دیگر، در سی شمارهٔ گذشته ما، ۵۸۹ قطعه داشته‌ایم از ۴۲۱ شاعر [...][۷۸]

نمونه‌هائی از مطرح‌ترین مجموعه‌های سال ۱۳۵۱ را می‌خوانیم.

شرقی‌ها / محمد حقوقی

حقوقی، محمد / *شرقی‌ها*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۱، ۹۶ ص.

محمد حقوقی در مجموعهٔ *شرقی‌ها* از زیر نفوذ شعر رؤیائی، بویژه م. آزاد رها شده و زبانش روان‌تر و سلیس‌تر و درونی‌تر می‌شود؛ اما *شرقی‌ها* همچنان و هنوز، بر اساس زیبائی‌شناسی ویژهٔ شاعر که در مقدمهٔ کتاب *شعرنو از آغاز تا امروز* توضیح می‌دهد، چون اشعارِ نوِ پیشین او، گنگ و نفوذناپذیر و پرابهام است و لاجرم تأثیر مشخصی بر شعرای عصر ندارد.

شرقی‌ها ظاهراً بازتاب چندانی در پی نداشت و نقد و نظری بر آن نوشته نشد؛ دو شعر از *شرقی‌ها* را می‌خوانیم.

زمینی هشتم

از خط آسمانیِ رنگین‌کمان
که رفت
در شک ناتمام بیابان
که ایستاد

من
رنگین‌کمان آبی باران
که ناگهان
از ابرِ شب گذشتم و رفتم
به سوی تو
دریای اتفاق.

WWW.IRANMEET.COM

آنجا، پناه من
در آن کدام منزل چندم بود
دانستنی به راز
که گم بود
در سراسر آفاق
ما باور کویریِ دنیا
تا همسرائی من و او
نطفهٔ همیشهٔ ما
تا مرگ،
در پیری تو قاب تمام نگاه من.
من در زمین
نگین تو در حلقهٔ ظهور
در انگشت آسمانی دور تو
تا نشـــت
از انحنای پاکی تن
تا...
تا ماورای خاکی من
در اثیر سبز
از خط آسمانی رنگین کمان که رفت
در زیر چتر آبی باران که ایستاد.

فضائی دهم

خاک جز واژه‌یی از شعری نیست
با پر خونی مرغی که فرود آمده است
سخنی نیست
به جز واژهٔ سرخی

WWW.IRANMEET.COM

که فروریخت

به راز

راز پرواز

به خاکی که توئی دختر خاک

تو که خوابی تو که خوب

تو که آبی تو که نور از سحر حنجرهٔ آبی تو می‌تابد.

تو که در سایهٔ تاک

مریمِ خواب منی

خواب در زیر درخت مجنون

مجنونی

خسته ز آفاق قرونی

که نشسته‌ست کنار نهری سرخ

که آرام و روان می‌گذرد.

تو که در سایهٔ تاک

مریمِ خواب منی

آفتابی در شب

آفتابی که تن پاک ترا پیرهنی‌ست.

تو که نامت به لب آب گواراست

تو آب

تو درخت

تو زنی

که تمام تابستان‌ها را

زیر گیسوی تو باید گذراند

تو که در توست که انبوه ستاره‌ها

ـ چشمان خدا ـ

گم شده‌اند

WWW.IRANMEET.COM

تو که خوابی تو که خوب
تو که آبی تو که نور
تو که زیبا مرگی
تو به مرگی زیبا
تو بمیران تو مرا بر دامانی از موجی
برگی

و عروسی که هماواز عروسک‌ها بود
در دل خاک که جز رازی نیست...

مشت در جیب / محمد زهری

زهری، محمد / مشت در جیب. ـ تهران: سازمان انتشارات اشرفی، ۱۳۵۱، ۱۱۸ ص.

شعر محمد زهری، آرام، چون جوئی زمزمه‌گر، سی سال در کنار شعرنو جریان داشت و به رغم پاره‌ئی ارزش‌های زیبائی‌شناختی در حوزهٔ شعر جامعه‌گرا (و عمدتاً نوقدمائی) و تثبیت نوعی قافیه‌بندی نیمائی، حرکتی جدی در شعر معاصر ایجاد نکرد.

شعر محمد زهری در دههٔ پنجاه ـ هم به سبب چیرگیِ قاطعِ شعر خشن چریکی بر انواعِ دیگرِ شعرِ اجتماعی، و هم به علت انزوای شخص زهری ـ عملاً شعری فراموش شده بود، و اگر به پاس پیشگامیِ او در جریانِ شعرِ نمادینِ جامعه‌گرا در دههٔ سی نبود، شاید از کتاب مشت در جیب که در سال‌های پنجاه منتشر شد، اکنون سخنی نمی‌رفت.

در سال‌های پنجاه هم از مجموعهٔ مشت در جیب سخنی گفته نشد.

چند شعر از این مجموعه را می‌خوانیم

۱

من نوشتم از راست

WWW.IRANMEET.COM

تو نوشتی از چپ
وسطِ سطر رسیدیم به هم.

۲

غروب
غربت
آه

۳

بی‌تباران انبوه‌اند
مگر از کومه برآید دودی
گیرد و آتش ژرفی گردد
ورنه چشمم نخورد آب ز من
ـ یا من‌ها ـ
کابمان سرد
نان‌مان گرم
مشت‌مان در جیب است
حرف‌مان اما از آتش و خون است مدام.

دوست با دیوار

عصر
پنجره
قاب غروب سرخ
من
گرفته
تنگدل
غمناک
در گلو بغضی گره خورده

WWW.IRANMEET.COM

نرم
می‌تراود
ـ چکه، چکه ـ
در بطون لالهٔ گوشم
های و هوی بچه‌ها در کوچه و
گنجشک‌ها در شاخه‌های کاج
و صدای کوبه‌های آشنا با در
و طنین تلخ سوزن خورده‌ئی از صفحه‌ئی کهنه
بوی نان گرم می‌آید
بوی گل‌های بنفشه، بید مشک و گلپر و اسفند
بوی زن
فرزند
می‌چشم انگار ترشی‌های مادر را
ـ که دیگر نیست ـ

شهر، شهر مغرب است
پنجره،
قامت نمای سایهٔ برج چلیپا در حصار شب
و من اینجا
دوست با دیوارهای بی‌زبان
بی‌گوش
من کجا بودم
کجا افتاده‌ام ناگاه
از همه پیوندها دیگر جدا افتاده‌ام
سر به سنگ ناگزیری می‌زنم
زیرا

WWW.IRANMEET.COM

مرهم تدبیر این مجروح خودکرده ــ پشیمان گشته ــ در قوطی هیچ عطار نیست.

از دیگر مجموعه‌های مطرح سال ۱۳۵۱، *خواب لیلی*، *شعر جنوبی*، *قناری تنها*، *پرچین* و *آواز عاشقان قدیمی* بود که اشعاری از هر مجموعه را می‌خوانیم.

خواب لیلی / بتول عزیزپور

عزیزپور، بتول / *خواب لیلی*. ــ تهران: رز، ۱۳۵۱، ۷۵ ص.

اشعار *خواب لیلی* در حوزهٔ زیبائی‌شناسی موج نو، و بتول عزیزپور از شاعرانِ مطرح نیمهٔ دوم دههٔ چهل و سال‌های پنجاه بود.

حقیقت بن‌بست

صخره‌های مانده
صخره‌های فراموش شده
باد صدای شب است
باد صدای تاریکی است

از کوه تا کوه
سترگ قامتی می‌نالد
از کوه تا کوه
رودهای خون جاری‌ست.

به من بگو
مگر یعقوب گم شده‌اش را
باز نیافته؟

WWW.IRANMEET.COM

هنوز صدای خشک صحرا
نایافته‌ای را جستجو می‌کند
و صدای صحرا گردان بی‌بادیه
و زوزهٔ گرگ‌ها در دره
و شیون قافله‌های ربوده شده

و صدای شبانهٔ قورباغه‌ها
و صدای بستن
بسته شدن دروازه‌ها

دروازه‌های بسته
دروازه‌های پیوسته بسته

آیا کسی زاده می‌شود
در ذهن سرخ عبور؟
با بال‌های سپید ناآرام
و بیرقی افراشته در مشت
آیا کسی زاده می‌شود.

هنوز می‌گریم
دیگر ماهی از اسارت آب
بیمناک نیست
و گیاه از ضمانت مدام آفتاب
چرا حقیقت بن‌بست را
با پرنده گفتی؟
من هیاهوی درهم گنجشکان را

WWW.IRANMEET.COM

از بر کرده‌ام
و آنقدر با پرنده و گیاه
به نماز ایستادم
تا حقیقت دروغ را دریافتم.

یک بطر آواز خوب برایم بیاور
صدایم شکسته
حنجره‌ام می‌سوزد

یک بطر آواز خوب برایم بیاور
زمین تضمین مرا نمی‌کند
زمین تضمین سایهٔ مرا نمی‌کند

فاصلهٔ من تا آفتاب
تمامی عطشناک زمین است
با یک رگبار ولگرد
و غربت نگاه توست
بر میراث سوختهٔ تنم.

با صدای طبل عزا

یاد که می‌شکفد
در دل باد
آه که می‌دمد از
سینهٔ ماه
کوه که می‌رمد از
توفندهٔ رعد

WWW.IRANMEET.COM

یار
یار من
با عطسهٔ یک ستاره برمی‌خیزد
به پریشانی می‌ماند
جونده
یا آشفتگیِ آهو
در شقیقهٔ صید
با صد طبل عزا
مشوش می‌کند مرا
با صد شیههٔ
آویخته از گلوی زخمی
آن راهوار
ودیعه می‌دهد
سکه‌های درشتِ
آغشته به خونِ
یاران شهید
می‌سپارد
فراموشی را با من
تا که ببارد از غروب خویش
دود می‌شود
دور می‌شود.

۵۱/۵/۱۹

شعر جنوبی / محمود سجادی

سجادی، محمود / شعر جنوبی. ـ اصفهان: نیما، ۱۳۵۱، ۱۵۹ ص.

WWW.IRANMEET.COM

در لحظه‌های آجری مغرب

غروب را دیدم
که مثل شیههٔ اسب موقری، آرام
میان دستم ریخت
و توی باغچه
گل‌های پوک شیپوری
غروب را دیدند
غروب را دیدند
که خانه را به گرفتاری هوا می‌داد
و خانه را و هوا را
به قلب کوچک من
به هدیه می‌آورد.
درست توی دلم
توی حفره‌های دلم
از آشنائی خانه، ملال می‌روئید.
و خوب می‌دیدم
که مثل بلبلی آرام و مهربان می‌خواند.
ملال خانگی من صدای خوبی داشت
ملال خانگی من
ــ در آستینم بود.
و آستین کتان من
رهاترین سفرِ التجاءِ چشمم را
به سینه می‌پوشید.
...
ببین غروب موا

WWW.IRANMEET.COM

که مثل بچهٔ دلمرده‌یی
یواش، یواش
به روی شانهٔ من
اشک و اشک می‌ریزد.
ببین غروب مرا که چگونه می‌خواند
و من چگونه
غریبانه
در ملال غروب
کنار باغچهٔ خانه آستینم را
به پوکی شب چشمان خویش می‌بخشم.

جنوب

با اتاقم لای لای پنکهٔ سقفی
طرح‌ها، تصویرها افسرده بر دیوار
پیکرم بسته
آسمان، دلتنگ ترسرپوش فولادی
و «کنار» خانهٔ ما سایه‌ای از
آهن و اندوه.
زندگی رنجور
و هجوم «شرجی» مرطوب آتشناک
با فلزی عایق و راکد
در همه دل‌ها،
در همه تن‌ها،
در همه ذرات آب و خاک.
...
فصل تابستان،

WWW.IRANMEET.COM

فصل ذوب آسمان پرشقاوت
بر فراز رقت تسلیم،
فصل اشباح فراری در سکوت سایه‌های داغ
فصل زن‌های پریده رنگ آبستن،
فصل گلدان‌های خالی، ریشه‌های خشک،
فصل مرغان خمار ساکت بی‌باغ،
فصل بازوها و سینه‌های لخت در فضا جاری،
فصل لحظات غبارآلودهٔ سنگی،
فصل شهر ما درون بستر سرسخت بیماری.

آواز قناری تنها / کامبیز صدیقی

صدیقی، کامبیز / *آواز قناری تنها*. ــ رشت: روزنامهٔ بازار، ۱۳۵۱، ۱۱۱ ص.

از اشعار کامبیز صدیقی، پیشتر از این، در بررسی مجموعه‌های سال ۱۳۴۷ سخن گفته‌ایم. *آواز قناری تنها*، مجموعهٔ دیگری از آن مضامین در همان حوزهٔ زیبائی‌شناسی بود.

در پای یک رود

در زمینی که همه دشمن هم هستند
و کسی را به کسی مهری نیست
بی‌قرارم امروز.

برگی از شاخه فرو می‌افتد
و نگاهم با آن...

می‌رود با امواج

WWW.IRANMEET.COM

باز برگی و نگاهم با آن
می‌رود تا آن دور
می‌رود تا دریا.

کاش این رود که در دره به خود می‌پیچد
بی‌قراری مرا هم با خود
تا دل تیرهٔ دریا می‌برد
در دل تیرهٔ دریا می‌ریخت.

آواز قناری کنها

به ا. بامداد شاعر

رفتم کنار پنجره دیدم:
در پشت میله‌ها
سر را
در زیر بال برده قناری ــ چنان که من
پنداشتم
آن را رفیق کوچک سن امروز
از دست داده است.

آخر چه روی داده، قناری! چه روی داد؟
او را صدا زدم
وقتی که بغض راه گلوی مرا گرفت
او
سر را بلند کرد
آهی کشید و گفت:
لعنت به دست سرد و زمخت شکارچی

WWW.IRANMEET.COM

لعنت به این قفس
اکنون
در این مکان
انگیزهٔ ادامهٔ هستی برای من
یک مشت خاطره
مشتی تداعی است.

آنگاه
سر راه دوباره زیر پر و بال خویش برد.

پرچین / پرویز کریمی

کریمی، پرویز / پرچین. ــ تهران: پندار، ۱۳۵۱، ۱۵۲ ص.

از اشعار پرویز کریمی برمی‌آید که او نیز همچون سیرومس مشفقی، علی قلیچ‌خانی، بهمن صالحی، ... از استعدادهای قابل‌توجهی بود که در جوِّ ضدِ شعرِ مُسلّطِ آن سال‌ها، دلسرد شده و از حوزهٔ شاعری دور شده است.

دو شعر از او را می‌خوانیم.

بی‌پناهی

مثل مریضی محتضر
در شعله‌های تب
نبض زمین می‌زد.

پروانه‌ای بی‌بال ــ
از عمق وحشتناک شب
فریاد می‌زد
ــ بال...!

WWW.IRANMEET.COM

ما مثل مرغابی
در آب‌های بی‌پناهی
غوطه می‌خوردیم.

سقوط در ظلمات

برای بهرام کلشانی‌راد

نگاه ملتمست را
از این بلندی ظلمانی
بر آن کرانه میفکن
کسی نمی‌آید!
همیشه حرف تو این بود
و با دو دست مقوائی
کتاب قرمز تاریخ را
ورق می‌زدی
و از برای کبوترهای بی‌پرواز
پروازهای تاریخی را
می‌خواندی!
و از عقاب‌هائی می‌گفتی
که از سیاهی قله به تنگ آمده بودند
و از فراز سر صخره‌های ظلمانی
یک شب
به سوی بالا رفتند،
و اختران را، حتی
به زیر بال کشیدند.

در آن بلندی ظلمانی

WWW.IRANMEET.COM

برای ما که همیشه
در انتظار طلوع ستاره‌ای از شرق
گذار ثانیه‌ها را
نظاره می‌کردیم،
گدازه‌های عطش بود و
ضربه‌های فضیلت
و تازیانهٔ هشیاری
و درد مثل تو بودن،
و رنج مثل تو بودن
عذاب دائم ما بود
ای نهایت اندوه!
ای دریغ مجسم!

هنوز بیدارم
هنوز سحر شیاطین مرا احاطه نکرده‌ست!
هنوز می‌بینم
صدای بال زدن‌های پرتلاش تو را
ــ برای دور شدن از مدار تاریکی ــ
هنوز می‌شنوم
صدای تکه تکه شدن را
هنوز می‌شنوم
صدای قطع شدن...
صدای ذره ذره شدن را...
صدای هیچ شدن...
و نعره‌های بلند و هراسناک تو را
در آستانهٔ سرخ سقوط

WWW.IRANMEET.COM

در ظلمات
که گوش صدرنشینان قله را کر کرد!
و هیچ کس نشنید
سرود آن قناری سرگودانی را
که مثل مرثیه‌ای
در رثاءِ انسانیت
و مثل تعزیه‌ای
در عزای انسان بود.

آواز عاشقان قدیمی / اصغر واقدی

واقدی، اصغر / *آواز عاشقان قدیمی*. ــ تهران: انتشارات نیما، پائیز ۱۳۵۱، ۹۷ ص.

از کیفیت شعر اصغر واقدی، در بررسی مجموعه‌های سال ۱۳۴۴ سخن گفته‌ایم. *آواز عاشقان قدیمی*، اگر چه عموماً در قالب نیمائی ولی در همان حوزهٔ زیباشناسی بوده است.

شهر من

هر نیمه شب، غمگین‌ترین آوازهایم را
در زیر سقف آسمان پیرو اخم‌آلود
در کوچه‌های شهر می‌خوانم:

آه ای برادر با که باید گفت؟
در شهر ما این ساکت مغموم
ما را بجز میخانه راهی نیست،
از چشم‌ها، از سایه‌ها،

WWW.IRANMEET.COM

از روشنی‌ها می‌گریزیم
جز دامن تاریک شب، ما را پناهی نیست،

این کوچه‌های سرد و دلتنگ
این خانه‌های خفته در آغوش خاموشی
این تکیه‌گاهِ مستی شب‌های من؛
دیوار،
این سایه‌های گنگِ وهم‌آلود
با گریه‌های هر شب من آشنا هستند.

در گوش من آواز گام گزمهٔ شبگرد
بر دست و پایم وحشت زنجیر
و بر دهانم قفل.

آه ای برادر با که باید گفت؟
از زادگاهم با تمام یادهای تلخ و شیرینش
دلگیر و بیزارم،
شهر زبانگردان و غمّازان
شهر خیابان‌های تنگ و مرج بیکاران
با مردمی خوشباور و مفلوک
شهرِ تعصّب، تنگ‌چشمی، کینه و دشنام
شهری که حتی یک وجب از خاک
یا خشتی از دیوارهایش را
بر من نبخشید.

آیا اگر از سرنوشت دردناک خویش بگریزم

WWW.IRANMEET.COM

در پشت این دیوارهای کهنه راهی هست؟
شاید که دنیا با تمام وسعت بی‌انتهای خویش
از روزنی کوچک مرا با نور
در سرزمین‌های تنفس آشنا سازد.

اما در این تردید دیرینسال
در پیلهٔ تنهائی و غربت
مردی اسیر زادگاه خویش
هر نیمه شب غمگین‌ترین آوازهایش را
در کوچه‌های شهر می‌خواند.

کرمانشاه ـ بهمن ماه ۴۶

آواز عاشقان قدیمی

به ما اجازه ندادند
که شعر عاشقانه بگوییم
به ما اجازه ندادند مهربان باشیم

میان میکده با گریه‌های پنهانی
شب مکرّرمان را به روز آوردیم
و در پناه درختان
و در پناه سکوت
قدم زدیم در این جاده‌های طولانی

به ما اجازه ندادند
که در عزیزترین لحظه‌های بیخبری
به پاس خاطر دل‌های‌مان که خاموش است
به عاشقانه‌ترین روزها بیندیشیم

WWW.IRANMEET.COM

و پر کنیم فضا را ز عطر خاطره‌ها
و شهر خفته و بیمار را
به چلچراغ غزل‌های‌مان بیارائیم

تو ای زلال‌ترین چشمهٔ نوازش و مهر
که باشکوه‌تر از روزهای پائیزی
میان ما شب طولانی زمان جاری‌ست
تو خوب می‌دانی
که سال‌های جدائی به ما چگونه گذشت
هنوز در دل این کوچه‌های خاطره‌خیز
طنین زمزمهٔ عاشقانه می‌پیچد
و ذهن پنجره از انتظار لبریز است!

تو ای نهایت خوبی،
چگونه باید گفت؟
که این زمانهٔ نفرینی
که این هوای غبارآلود
که این فضای شناور میان آتش و دود
و روزهای سیاه گرسنگی، هرگز
به ما مجال ندادند،
به عاشقانه‌ترین لحظه‌ها بیندیشیم!

کرمانشاه ـ اردیبهشت ۴۶

اسماعیل نوری‌علاء، شعرک‌ها و مقدمات شعر تجسمی یا شعر پلاستیک

پیشتر، در بررسی وضعِ سیاسی ـ اجتماعی دههٔ پنجاه گفتیم که با اوجگیریِ شعر چریکی، عملاً تب و تاب شاعران موج نوئی فروکش کرد

WWW.IRANMEET.COM

و بسیاری از فعالین بنامِ این نحله رسماً از نشریات کناره گرفتند. این امر، همزمان بود با اشتغال اسماعیل نوری‌علاء (که فعال‌ترین مدافع موج نو بود) به کار سینمائی و کناره‌گیری وی از عرصهٔ شعر مجلات، که انفعال شاعرانِ موج نوئی را برجسته‌تر می‌نمود. این وضع ادامه داشت تا مهر ماه سال ۱۳۵۱ که او دوباره وارد عرصهٔ شعر مجلهٔ *فردوسی* می‌شود.

اما این سال‌ها از هر نظر با نیمهٔ دوم دههٔ چهل فرق داشت: از یکسو، آن اشتیاق خوانندگان شعرنو به شناختن و دانستن پدیدهٔ تازهٔ موج نو، که بازارِ فروش کتاب‌های فراوان شعر را گرم می‌کرد، جایش را به سرخوردگیِ عمیق داده و لاجرم کتاب‌های شعرنو دیگر توجهی بونمی‌انگیخت و فروشی نداشت؛ و از دیگر سو، عموماً خوانندگانِ این دهه، از شعر توقعی در حد کاربُرد سلاح داشتند، که با آن توقعِ سرخوشانهٔ پیشین تفاوتی بنیادی داشت.

در چنین فضائی، پیشبرد تئوری‌های پیشینِ موج نو، دیگر عملاً ممکن نبود. موج نو نیازمند به یک خانه تکانی جدی بود. موج نو برای ادامهٔ حیات می‌بایست مقید به قوانینی روشن‌تر و سازه‌ئی مشخص‌تر می‌شد. و این نکته‌ئی بود که هواداران جدیِ آن، به ضرورت، بدان پی برده بودند، و اسماعیل نوری‌علاء هم که اینبار وارد *فردوسی* شد ظاهراً با چنین درکی بود.

او به محض ورود به *فردوسی* (در مهر ۱۳۵۱) صفحه‌ئی تحت عنوان «کارگاه شعر» در مجله تأسیس کرد و اعلام داشت که هدفش، رهائیِ شعر از انحراف و ابتذالی است که دامنگیرش شده. او در بخش‌هائی از نخستین یادداشت بر «کارگاه شعر» نوشت:

«[...] *شعر با قطعه‌های ادبی درهم آمیخته، فاقد تخیل شد.* عنصر حیاتی و کلی را از دست داد، از زبان تصویری به دور افتاده و موضوعات تکراری و عامه‌پسند بر آن حکومت یافتند.

اینها را می‌شود توضیح داد. شعر قطعه‌ئی صاحب ساختمان است.

WWW.IRANMEET.COM

ساختمانی که به منظوری خاص ساخته می‌شود؛ ورودیه دارد؛ جای گردش دارد؛ و نیز دری برای خروج. و انباره‌ئی از اشیاءِ درهم نیست. [...]

اما اکثر اشعار امروز فاقد این نکات بدیهی است. ساختمان ندارد. هدف ندارد. و اشیاء کج و کوله و بیقواره، بدون هیچ نظم و ترتیبی در این مخروبه کنار هم گذاشته شده‌اند. می‌توان آنها را پس و پیش کرد، و حتی می‌توان دورشان ریخت.

اما شعر خوب، یکجا واجد همهٔ این خصوصیات است. [...] اینجاست که وسوسهٔ پیشنهاد نوعی تجدیدنظر به ذهن آدم می‌رسد. [...] آیا می‌توانیم یک «واحد شعری» را درست از کار درآوریم یا نه. می‌دانم که لازم است این واحد شعری را توضیح دهم. این واحد در نظرم حداقل لازم برای حیات یافتنِ شعر است. مثل یک سلول که حداقل حیات است.

[...] تمرین در ساختن اینگونه واحدهای شعری که من برایشان نام شعرک را پیشنهاد می‌کنم نخستین و از مهم‌ترین قدم‌هاست. خواهید دید که چقدر محتاج به کار انداختن تخیل، داشتن حرف تازه و کشف نوایم.

شعر هر شاعر بزرگ، مجموعهٔ منظم و ساختمان یافتهٔ این شعرک‌هاست. اینها حکم آجرهای ساختمانی را دارند. مثل سلول‌های یک بدن زنده‌اند.

به یک پاراگراف از شعر احمد شاملو نگاه کنیم: نخست به یک شعرک کامل برمی‌خوریم: «چشمان تو شبچراغ سیاه من بود.» این شعرکِ درحد خود کامل، آن تعریفی را که از واحد شعری کردیم شامل می‌شود. بعد به شعرکی دیگر برمی‌خوریم؛ آنجا که می‌گوید: «[چشمان تو] مرثیهٔ دردناک من بود.» و باز شعرکی دیگر: «[چشمان تو] وحشت تدفین زنده به گوری [بود] که منم.» و آنگاه این شعرک‌ها را کنار هم می‌گذارد، استادانه بر آن‌ها ملاط می‌زند، بعضی چیزها را حذف به قرینه می‌کند، جاهائی پیچ و تاب می‌افکند و بدین سان نخستین پاراگراف شعر [چشمان سیاه] (کتاب *هوای تازه*، ص ۲۳۸، چاپ اول) اینگونه نوشته می‌شود:

WWW.IRANMEET.COM

چشمان تو شبچراغ سیاه من بود
مرثیهٔ دردناک من بود
مرثیهٔ دردناک و وحشت تدفین زنده به گوری که منم، من.

و آنگاه باز این پاراگراف خود قسمتی می‌شود از ساختمان کلیِ شعرِ شاملو.

چنین شعری را شتابزده، بی‌اعتناء و متکی بر صرف استعداد و نبوغ نمی‌توان ساخت. چنین شعری مطالعه، نوشتن و بازنوشتن، معماری کردن، بالا و پائین بردن و تلخیص و ایجاز را به کار گرفتن می‌خواهد.

بدینسان من در این نخستین سفارش‌ها، تمرین و تجربه در «شعرک» سازی را پیشنهاد می‌کنم. به همین دلیل از این پس ستونی در صفحهٔ شعر *فردوسی* به وجود می‌آید مخصوص «شعرک‌ها.»[۷۹]

بدین ترتیب، اسماعیل نوری‌علاء به قصدِ آموزشِ فنِ شاعری به نوپردازان، «کارگاه شعر» را در *فردوسی* دایر، و آغاز به چاپ «شعرک»ها می‌کند. در صدر «شعرک»ها مقاله‌ئی آموزشی و ذیلش نامهٔ شاعران جوان به خود و پاسخ به آنها را به چاپ می‌رساند. چندین شماره را به بحث پیرامون «تصویر» اختصاص می‌دهد. شاعران جوان فراوانی گرد «کارگاه شعر» جمع می‌شوند، تا در تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۵۲ (در هزار و صد و بیست و یکمین شماره)، با مشخصه (یا مشخصاتی) که برمی‌شمارد، نام شعر تجسمی یا شعر پلاستیک را برای شعر آینده (۱۳۵۰-۱۳۶۰) پیشنهاد می‌کند.[۸۰]

مشخصاتِ شعر پلاستیک یا شعر تجسمی را در بررسی کارنامهٔ سال ۱۳۵۲ خواهیم خواند.

شعرنو از آغاز تا امروز / محمد حقوقی

حقوقی، محمد / *شعرنو از آغاز تا امروز*. ــ تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱، ۴۵۰ ص.

شعرنو از آغاز تا امروز، نخستین آنتولوژی اصولمند در تاریخ نیمقرنهٔ

WWW.IRANMEET.COM

شعرنو فارسی بود. کتاب، شامل یک مقدمه تحت نام «نگاهی به جوانب شعر امروز» و نمونه‌هائی، دهه‌ئی، از پنج دهه شعرنو بود.

مقدمه، شامل بررسی موارد ذیل بود:

انعکاس کار نیما در میان گروه‌های مختلف: گروه اول، *کهن‌گرایان* [و مهمترین موارد اختلاف میان شعر نیمائی و شعر کهن عبارت بود از: کوتاه و بلندی مصراع‌ها، عدم رعایت قراردادها، عدم سختوری، انواع [هشتگانهٔ] ابهام [در شعر قدمائی]، ابهامِ [پنجگانه] در شعر امروز، انواع ایجاز، نوع ساختمان]؛ گروه دوم، **مستزاد سازان** (مثل پرویز ناتل‌خانلری) و **بحر طویل گویان** (مثل گلچین گیلانی)؛ گروه سوم، **نثر موزون نویسان**؛ گروه چهارم، **چهارپاره‌سرایان** (مثل توللی)، گروه پنجم، **شاعران مدعی و شعرهای بی‌شکل** (مثل دکتر تندرکیا، پرویز داریوش،...)؛ گروه ششم، **شاعران موج نو** (احمدرضا احمدی)؛ گروه هفتم، **شاعران نیمائی** (احمد شاملو،...)؛ ملاک [چهارگانهٔ] انتخاب اشعار(که عبارت بود از: جوهر شعر، ساختمان شعر، موقعیت وتأثیرگذاری، کمیت‌ازلحاظ‌تعداد شعرهای موفق)؛ دلایل انتخاب به‌اعتبار این چهار ملاک؛ دلایل تقسیم‌بندیِ دهه‌ئی.

از دهه‌های پنجگانه، به تفکیک، شاعران ذیل انتخاب شده بودند: دههٔ اول: نیما یوشیج؛ دههٔ دوم: نیما یوشیج؛ دههٔ سوم: فریدون توللی، نیما یوشیج، منوچهر شیبانی، نصرت رحمانی، سیاوش کسرائی، هوشنگ ابتهاج؛ دههٔ چهارم: نیما یوشیج، اسماعیل شاهرودی، سیاوش کسرائی، احمد شاملو، مهدی اخوان‌ثالث، محمد زهری، نادر نادرپور، منوچهر آتشی، فروغ فرخزاد؛ دههٔ پنجم: احمد شاملو، فروغ فرخزاد، مهدی اخوان‌ثالث، م. آزاد، یدالله رؤیائی، سهراب سپهری، منوچهر آتشی، نادر نادرپور، سیاوش کسرائی، فریدون مشیری، اسماعیل شاهرودی، نصرت رحمانی، فرخ تمیمی، منوچهر نیستانی، یدالله امینی، محمدعلی سپانلو، احمدرضا احمدی، اسماعیل خوئی، منصور اوجی، طاهره صفارزاده.

و در پایان، چند تفسیر قرار داشت، بر:

WWW.IRANMEET.COM

خانه‌ام ابری‌است (نیما)، مرگ ناصری (احمد شاملو)، آنگاه پس از تندر (مهدی‌اخوان‌ثالث)، دلم گرفته است (فروغ فرخزاد)، اندوه شیرین (م. آزاد)، دلتنگی ۸(یدالله‌رؤیائی)،شکارنی(منوچهرآتشی)،سفراول(طاهره‌صفارزاده).

شعرنو از آغاز تا امروز، با وجود آنکه نخستین آنتولوژیِ اصولمند از شعرنو ایران بود و با استقبال خوانندگان هم مواجه شده بود، چندان مورد توجهٔ منتقدین قرار نگرفت. این مطلب را ما از نقد احمد سمیعی بر این کتاب می‌فهمیم. او در شروع نقدی بر این کتاب می‌نویسد:

«کتاب *شعرنو از آغاز تا امروز*، اینک بیش از سه ماه است که به بازار آمده است. با اینهمه تاکنون نقدی از سر حوصله از آن انتشار نیافته است. اگر هم جسته و گریخته یا سفارشی دربارهٔ آن اظهارنظری شده باشد نمی‌توان به حساب عیار زدن گذاشت.

حق این می‌بود که چنین کتابی بیش از اینها مدار بحث [قرار گیرد] و جبهه‌گیری‌های پنهان در برابر آن آشکار گردد. هر چه هست، این اندازه بی‌تفاوتی اگر نمودار کم اعتنائی نسبت به سرنوشت شعر فارسی نباشد، نشانهٔ نوعی دلمردگی در جامعهٔ روشنفکری ما هست. نه تنها کتاب، بلکه مقاله‌ئی از این دست در پنجاه سال پیش می‌توانست برای به راه افتادن جدال ادبی پرشوری بهانه و دستاویزی خجسته به دست دهد و قلم‌های بسیاری را به گردش درآورد. [...]»

با اینهمه بر *شعرنو از آغاز تا امروز*، معدودی نقد نوشته شد که تأئیدآمیز نبود.

مهمترین نقدها عبارت بودند از:

احمد سمیعی.«پیچیدن درشعرنوودرفن‌او»،*کتاب‌امروز*، بهار ۱۳۵۲.[۸۱]

بهاءالدین خرمشاهی. «نقدی بر شعرنو از آغاز تا امروز»، *کتاب پیام*، بهار ۱۳۵۲.[۸۲]

علی موسوی‌گرمارودی. «درکوچه‌باغ‌های نشابور»، نگین، س ۷، ش ۹، آبان ۱۳۵۱.[۸۳]

WWW.IRANMEET.COM

مختصری دربارهٔ هنر / ایرج مهدیان

مهدیان، ایرج / مختصری دربارهٔ هنر. ــ تبریز: [؟]، ۱۳۵۱، ۵۶ ص.

از جمله کتاب‌های جامعه‌شناختی مرجع و پرفروش و مطرحِ محافل انقلابیِ سال‌های پنجاه، کتاب باریکِ مختصری دربارهٔ هنر از ایرج مهدیان بود.

تنها مطالعهٔ مقدمهٔ کتاب کافی است تا ما با نحوهٔ تفکر، سطح نازلِ دانش ادبی، و نوع موضعگیری مبلغین و مفسرین هنر انقلابیِ مُسَلَّط بر آن سال‌ها بیشتر آشنا شویم. در مقدمهٔ کتاب می‌خوانیم:

«هنگامی که اثری تحقیقی به وجود می‌آید نویسنده نمی‌تواند مدعی باشد که این اثر را من به وجود آورده‌ام. محصولاتِ تفکر انسانی در طی نسل‌ها و مخصوصاً به علت رشد امروزیِ وسایلِ انتقال تفکر به دیگران منتقل می‌گردند. این تفکرات در انسان‌های دیگر، بوحسب مقتضیات محیط و مبارزات ایدئولوژیک که به هر شکلی در مذهب، هنر، فرهنگ و غیره تجلی حاصل می‌کند، جمع شده، تکثیر نموده و از آنها نتایج جدیدی خلق می‌گردد. این امر در هر مورد صدق می‌کند. هر اندیشه هنگامی که بالغ گردید، اندیشه‌های جدیدی را هستی می‌بخشد. در بطن هر اندیشه تضادی بین کهنه و نو، بین آنچه که برقرار است و آنچه که برقرار خواهد شد در جریان است و انسان در هر قطب این تضادها، رل خویش را ایفا می‌کند.

آنچه امروز به نام هنر در جامعهٔ ما مسیر خویش را طی می‌کند، هنر واقعی یعنی هنرِ انسان نو، هنر انسانی که پیکار می‌کند تا زندگی را از فساد و تباهی نجات دهد، نیست. آنچه که نام هنر به خود گرفته است، عبارت است از تعقیب رذیلانهٔ اندیشه‌ها و احساسات خود به خودی مردمی که از فرهنگ و هر نوع پرورش آزادمردانه‌ئی برای درهم شکستن قالب‌های پوسیدهٔ زندگی محروم مانده‌اند. هنر وسیلهٔ خودنمائی و خودفروشی

WWW.IRANMEET.COM

گشته و به صورت نفرت‌انگیزی در سطح فکر مردم عادی باقی مانده است.

آنها که به خویشتن اجازه می‌دهند تا این پدیدهٔ حساس اجتماعی را بررسی کنند، اکثراً ماهیت نظریات خویش را نمی‌شناسند. آن‌ها ستایشگر بت‌های به اصطلاح هنرمند هستند. این امر به کجا می‌انجامد. یک لحظه تفکر دربارهٔ این موضوع هر انسان آگاهی را رنج می‌دهد. جامعهٔ فردای ما از بطن چنین جامعهٔ آلوده به فساد و تباهی خلق می‌شود. چه کسانی این جامعه را برای به وجد آوردن آن کودک نوزاد بارور می‌سازند؟ هنرمندانی که بتوانند به جای حکومت کردن بر شهوات، بر اندیشه‌های پاک و آزاد حکومت کنند کجا هستند؟ کجا هستند منتقدینی که بیرحمانه این تراشیده‌های پوسیدهٔ بازاری را درهم فروکوبند و نسل جوان را که برپا دارندهٔ فرداست رهبری کنند؟

در چنین شرایطی من به خویش اجازه داده‌ام تا آنچه را که هنر نام دارد تشریح کنم. در آنچه دیگران به سهولت بر سطح آن می‌لغزند فروروم و آنچه را که ادراک می‌کنم بنویسم، و لاجرم در اینجا از آنچه که در اندیشه‌های خویش داشتم، به مقدار بسیار فراوان استفاده کردم.

این مطلب از آن چه کسی است؟ هیچکس نمی‌تواند بدین سئوال پاسخ دهد، مالک اندیشه‌های انسان جامعهٔ انسانی است، نه یک فرد مجرد.»[۸۴]

سیاست شعر، سیاست هنر / خسرو گلسرخی

گلسرخی، خسرو / *سیاست شعر، سیاست هنر*. ــ تهران: [؟]، ۱۳۵۱، ۸۷ ص.

از مرداد ماه سال ۱۳۵۰ سلسله مقالاتی تحت نام «سیاست شعر، سیاست هنر» از خسرو گلسرخی در ماهنامهٔ نگین چاپ می‌شود که نظر بسیاری از مدافعین هنر متعهد را به خود جلب می‌کند. این سلسله مقالات

WWW.IRANMEET.COM

نیز که بعداً به همین نام در سال ۵۱ به شکل کتاب منتشر می‌گردد، نمونهٔ روشن دیگری است از سطح مقالات هنری ایدئولوژیک آن سال‌ها.

ذیلاً بخش‌هائی از آن را می‌خوانیم:

در مقدمهٔ کتاب آمده است:

«غرض، طرح معادلات ذهنی نیست که برای حلش، خود طراح نیز وامی‌ماند، هیچ مسئله‌ئی برتر از واقعیاتی نیست که با آن درگیریم. آنچه را که دیگران در باب هنر و فرهنگ در آزمایشگاه‌ها از سر بی‌دردی نگاشته‌اند، می‌باید به موزه‌ها سپرد. ما فرودها و درگیری‌های خاص خود را داریم. نباید برای دل رضائی تعدادی به انگشتان یک دست نوشت. نمی‌توان با خواب‌نما شدن و با چشم‌های بسته خود را در پشت نامِ این و آن پنهان کرد و با «تاریکی» درافتاد.

می‌باید چشم و اندیشه و وجدان را به گردش درآورد؛ دید و اندیشید و ضرورت را دریافت و نوشت. آنان که قلبی برای دوست داشتن و چشمی برای دیدن دارند خوب می‌دانند که غریق نیازمند نجات است؛ عضله گرفتنِ هرکول برای نمایش قدرت، به درد غریق نمی‌آید.»

فهرست مطالب *سیاست شعر*... به قرار ذیل بود:

ایجاد فاصله؛ دلالان هنر؛ لیاقت ندارند؛ از کجا می‌آید؛ راه گریز مصلحتی؛ نقد استعماری؛ شعر ضد مردم؛ طبقه و تحقیر؛ مفهوم این طنز؛ ادبیات مترقی؛ هنرِ اداری؛ بشر و نومیدی غارتگران؛ حیثیت شاعر؛ مخاطب، نوعی روشنفکر و تظاهر؛ فرم و شعر؛ علت و معلول؛ فرهنگ پویا و فرهنگ مومیائی شده.

در بخش‌هائی از کتاب *سیاست شعر*، *سیاست هنر* می‌خوانیم:

«جوامعی که فرهنگ خون ندارد و در آن فرهنگ به مفهوم پوسته‌ئی بی‌بنیاد، برای حفظ نظم موجود است، بیشتر ذهن‌های مشتاق که با هنر در رابطه‌اند متوجهٔ معیارهای هنر و ادبیات وارداتی می‌شود.

وقتی که هنر زائیدهٔ روابط اجتماعی و مناسبات طبقاتی این جوامع

WWW.IRANMEET.COM

را با این معیارها سنجیدند، مرگ هرگونه خلاقیت هنری اعلام می‌شود.

در این جاست که تلاش عبث هنرمند برای منطبق کردن خود با این معیارها شروع می‌شود و چون این معیارها در شرایط زیستی او هیچگونه قالب انسانی هنر را القاء نمی‌کند، روز به روز فاصله‌اش را با توده‌ها بیشتر و بیشتر حس می‌کند، تا جائی که همراه این نمای ذهنی که از این معیارها برای خویش ساخته، پیش می‌رود و از سوی گروه خاص نیز التفاتی نمی‌بیند. در اینجا فریاد متحجران به آسمان می‌رود که این چیزها هنر نیست.

طبیعی است که گذشته‌گرایان با هرگونه نوگرائی درمی‌افتند، ولی این گونه پدیده‌ها (که خاسته از فرهنگ تحمیلیِ استثماری است) چون مردم را به عنوان پشتوانه در پی ندارد و عاری از هرگونه عنصر و خون بومی است، خواهیم دید که خود با نوگرائیِ مترقی دشمنی خواهد کرد.

[...] بزرگترین گروه انتقال دهندهٔ هنر وارداتی، منتقدان، نویسندگان و هنرمندانی [هستند] که چه با سفرها، چه با بورس‌های دولتی و چه با بهره‌گیری از سرمایهٔ غصب‌شدهٔ پدران خود، یا زبان یادگیری، با فرهنگی که لابد آقائیِ تاریخ را به دوش می‌کشد آشنا می‌شوند. [نویسنده در اینجا آنان را دلالان هنر می‌نامد.]

[...] از زمانی که سیستم فکری منتقدان انگلیسی ـ آمریکائی در این جا مطرح شد، شعر راهی دیگر در پیش گرفت. کلمات مفاهیم خود را در رابطهٔ اجتماعی از دست دادند. کلمهٔ شاعر، کلمه‌ئی مجرد از همهٔ بارهای مردمی خویش شد و چون شاعر سعی کرد شعر خود را بر سیستم فکریِ غیر بومیِ هنر منطبق کند، دچار تعقید، ابهام، سرگشتگی و بی‌آرمانی شد و تنها به ساختمان شعر همه توجهش جلب گردید؛ ساختمانی میان‌تهی که به قول خودشان سبک یا نوآوری است. سیستم فکری این آقایان اودکلن زدهٔ هنرپرور شاید برای شعری دیگر، برای ملتی دیگر مناسب بود و

WWW.IRANMEET.COM

شاعرانِ دوران خود را در خاستگاه خویش برانگیخته می‌کرد که فی‌المثل از اسطوره چگونه بهره‌گیری کنند و یا به اشیاء چگونه بنگرند و چطور به آنها شخصیت بدهند. در آن خاستگاه، شعر نه به جامعه مربوط است و نه به مناسبات طبقاتی که شاعر در آن میان می‌لولد. اگر فرض کنیم که سیستم فکری آن مرحوم دوستدار مسیحیت [ت. اس. الیوت] در غنای شعر انگلیس مؤثر افتاده و شاعران با توجه به تفکرات نابش دربارهٔ شعر در راهِ سازندگی شعر گام برداشتند، در اینجا برای ما، در این سوی جهان هیچ نکته‌ئی نداشت. [...] شعر ما که می‌توانست با ریشه‌های بومیِ خود جریانی منطقی در سیر و تکامل تاریخِ خلق و در جهت تأثیرگذاری بر حس و رفتار مردم داشته و از قوهٔ محرکهٔ کافی برخوردار باشد، خلع سلاح شد. انتقادپذیر و آسیب‌پذیر و زمینی گشت. همهٔ نیروی خلاقهٔ شاعران و آرمان آنان که می‌باید به خدمت ایجاد وضعیتی مناسب برای مردم در می‌آمد، در جهت رعایت نکات پیشنهادیِ سیاستِ هنرِ استعماری حرکت کرد. [...] استانداردهای معلمان مذهبی فاشیستِ سرمایه‌دار بانکدار انگلیسی ـ آمریکائی دشنهٔ خود را چون خلف خود، این بار در قلب هنر نشاند.

[...] بیشترِ هنرمندان و روشنفکران طی دو دهه به لحاظ رنگ باختن و پیش‌فروش کردن ذهن برای تن‌آسائی و عجله در قطع پیوندهای طبقاتی ـ بویژه طبقات فرودست ـ نتوانسته‌اند موفق شوند که با اکثریت الفت یابند و رابطهٔ نزدیکی برقرار کنند. هنرمندان درگند چال رفاه متوقف شده و به تاریخ خود خیانت کرده‌اند و ناگزیر نتوانسته‌اند جز در چند مورد ناچیز با بررسی و تجزیه و تحلیل درگیری‌های توانفرمای مردم در نظام موجودشان و در مبارزات طبقاتی مؤثر باشند و موجد تحول و دگرگونی در زمینهٔ فرهنگی شوند.

[...] بیشتر روشنفکران امروز ما که در امر تولید هیچ نقشی ندارند به صورت انگلی درآمده‌اند که در وضعیت الیگارشی موجود موضع

WWW.IRANMEET.COM

گرفته‌اند. مزد روزانهٔ کارگری که در امر تولید شرکت دارد و هفت تومان است، روشنفکر ده‌ها برابر این مزد را می‌گیرد. روشنفکر بی‌آنکه نیرویی در امر تولید خرج کند، ده‌ها برابر این مزد را روزانه دریافت می‌کند. روشنفکر این مزد را مصرف می‌کند و یا پس‌انداز. مصرف او مصرفی جنون‌آمیز است و می‌تواند برابر مصرف بیست تا سی خانوار کارگری در ماه باشد و پس‌انداز او نیز بعد از مدتی در سرمایه‌گذاری‌ها گاه به جریان می‌افتد. فی‌المثل در یک گروه فرهنگی سهام می‌گیرد؛ زمین خرید و فروش می‌کند و... یا هر سال چند ماه به خارج از کشور برای استراحت سفر می‌کند؛ گران‌ترین اشیاء و امکانات و وسایل زندگی را در اختیار دارد؛ فرزندان او از گران‌ترین و مدرن‌ترین موسسات فرهنگی بهره‌ور می‌شوند و خلاصه چراگاه مساعدی دارد. گروهی از ایندست روشنفکران در سرزمین ما قلم به دست دارند؛ نظر می‌دهند؛ ترجمه می‌کنند؛ می‌نویسند.

[...] جای هیچگونه تردیدی برای ما باقی نمی‌ماند که می‌باید در بند ساختمان ادبیات مبارز و مترقی بود، [...] تئوری‌هائی که برای بنای ادبیات اجتماعی در این جامعه مطرح شده، بی‌ریشه، یاوه، بی‌پژواک و یائسه است، [و] ساختمان ادبیات مردمی بر اساس تئوری‌های فرهنگ بورژوایی امکان‌پذیر نیست. آنچه منتقدانِ هنر بورژوایی در باب هنر اجتماعی می‌گویند، باز، اسیر آمده در حیطهٔ خواص و در محدوده‌ئی روشنفکرانه است و بردی بیرون از این حیطه و محدوده ندارد.

[...] پیامبران واخوردهٔ ادبیات غرب و نویسندان حقیر دنیای سرمایه‌داری چیزی جز بیمارگونه بودن حالات انسانی، ناگزیریِ این حالات و بیهودگی را باز نمی‌گویند.

[...] ما به بیداری و آگاهی رسیده‌ایم و این مدل غارتگران و دلالان آنان را مچاله می‌کنیم.

[...] امروز توقع جامعه از شاعر به عنوان انسانی مقاوم و استوار فزونی

WWW.IRANMEET.COM

گرفته و این چیزی جز ضرورت زمانه نیست. جامعه، شاعر پر جنب و جوشی می‌طلبد. *شاعر باید وجدان طبقاتی را در مردم شکل بخشد*؛ زیرا که شعر، هنر ملی ماست. [...] شاعری که دینامیسم تاریخ را دریافته امیدساز و پرتحرک است و این شاعر کسی نیست جز آنکه باید او را در میان خود داشته باشیم. [...] شاعر نومید و درماندهٔ رمانتیک و مسیح‌وار طرد می‌شود.

[...] برای ما یاریِ شاعر در برانگیختن و تحریک کردن و به جوش و خروش درآوردنِ نیروهای انسانی برای مبارزه علیه استثمارگران و غارتگران است. [...] پیشرویِ او در چگونگیِ ارائهٔ اشکالِ هنری نیست که اعجاب برانگیزد و او را در مرتبهٔ برتر از دیگر افراد جامعه قرار دهد.

[...] آیا در این لحظه بحث کردن دربارهٔ فرم شعر به صورت مُجرّد ضرورتی دارد؟ بی‌تردید اگر درد را بشناسیم می‌گوئیم نه، زیرا که بر تنی جذامی اگر برترین تنپوش‌ها را کنیم باز تنِ جذامی است. [...] دربارهٔ فرمِ شعر سخن گفتن، از انحطاطی سخن دارد که گریبانگیرِ مشتی از شاعران و روشنفکران شده است؛ انحطاطی که از فروریختن هرگونه ارزش‌های مردمی در شعر ناشی گشته است.

[...] یکی از دلایلی که بیماریِ فرم گریبانگیر شعر شده، دلیلِ داشتن سبک مستقل است. مسئلهٔ «سبک» برای بیشتر شاعرانِ ما آنقدر اهمیت به خود گرفته که جز آن به هیچ چیزِ دیگر نمی‌اندیشند. و این سبک، چیزی جز فرم نیست. چون چنین نوشته‌اند که تشخص هنری کسی دارد که سبک خاص «خود» را داشته باشد. [... در حالیکه] ارزشِ کار هنرمند در میانِ مردم تعیین می‌شود و در خدمتگزاریِ آن به ایدئولوژی آگاهی‌بخش، نه در سبک، نه در مکاتب ادبی، و نه در نقد سوداگرانهٔ هنری. [...] سبک، هنرمندی دارد که بتواند برشی از زندگی ملتش بزند، و «مشعل»های مبارزه را در او روشن نگاه دارد. سبک، هنرمندی دارد که بتواند انگیزهٔ تلاش و شکست‌ناپذیری را تقویت کند و آگاه بر روابط پنهان

WWW.IRANMEET.COM

جامعهٔ خویش باشد. این سبک ممکن است در هیچیک از مکاتب ادبی نگنجد. ــ همچنان که شعر فدائیان فلسطین نمی‌گنجد ــ لزومی هم ندارد که در مکتب ادبی جای گیرد. چرا شعرمان را که تنها هنر تأثیرگذار ماست در مکاتب ادبی اسیر کنیم. شعر جایش در کتابخانه‌ها نیست؛ در زبان و ذهن است. ادبیات باید نقشی را که همواره در جهش‌های اجتماعی بر عهده داشته، در جا به جائی نظم اجتماعی برای ما نیز عهده‌دار باشد و به انجام رساند. نقش ادبیات بیدار کردن است.»[۸۵]

شب‌های شعر انستیتو گوته

شب‌های پرشکوه شعر خوشه که با استقبال وسیع روبه‌رو شد و علاقه‌مندان برای شنیدن شعر از سراسر ایران به تهران رو آوردند و چندین شب، محوطهٔ شهرداری تهران از جمعیت پر شد، برگزاری «شب شعر» در ایران رسم شده و به مناسبت‌های مختلف، در تمامی شهرها، برنامهٔ شعرخوانی گذاشتند، و همین امر کافی بود که «شب شعر» به ابتذال کشیده شود.

چنین شد که عده‌ئی از شاعران منبعد به دعوت شب‌های شعر پاسخ منفی دادندودرصورت‌پذیرش‌شعرخوانی، خبررابه‌اطلاع‌عموم نرساندند.

با اینهمه در سال ۱۳۵۱ دو برنامهٔ شعرخوانی، جدی‌تر از دیگر برنامه‌ها بود؛ یکی، برنامهٔ شعرخوانی اسماعیل خوئی در «انجمن ایران و امریکا» که با چاپ بروشور و تبلیغ منظم همراه بود؛ و دیگری، «شب‌های شعر انستیتو گوته».

راجع به این شب‌های شعر گوته، در هفته‌نامهٔ فردوسی می‌خوانیم که:

«به همت انستیتو گوته و تلاش مانفردتیله نویسندهٔ آلمانی، شب‌های شعری برای اسماعیل شاهرودی (که اشعار نیما را خواهد خواند)، منوچهر آتشی، منوچهر نیستانی، دکتر اسماعیل خوئی، نصرت رحمانی،

WWW.IRANMEET.COM

یدالله رؤیائی، محمدعلی سپانلو، احمد شاملو، اسماعیل شاهرودی، محمد زهری و نادر نادرپور ترتیب یافته است. این برنامه که بی‌شک سهمی بسزا در معرفی آثار شاعران معاصر ما خواهد داشت، جمعاً نُه شب، به طول می‌انجامد و شرکت‌کنندگان فرصت خواهند داشت که رویاروی شاعران مورد علاقهٔ خود قرار گیرند و به اشعار آنها گوش دهند.»[۸۶]

اما بنا به نوشته‌های پراکنده‌ئی که از آن شب‌ها در دست است، ظاهراً این شب‌ها هم با استقبال چشمگیری مواجه نشد؛ از جملهٔ این یادداشت‌ها، چند صفحه از کتاب *شعر و سیاست* نوشتهٔ ناصر پورقمی‌بود. او می‌نویسد که:

«می‌بینیم هنگامی که انستیتو گوته به یاد یک تجربهٔ درخشان و خاطره‌انگیز، بار دیگر شب شعر برپا کرد و معروف‌ترین شاعران را برای شعرخوانی برگزید و به پشت تریبون کشاند ــ بجز یک مورد استثنائی و تازه، آنهم نه مانند تجربهٔ پیشین ــ هر شب تعداد کسانی که به انستیتو می‌رفتند به شکلی مبهوت‌کننده اندک بود. و بگذریم از این نکته که تعداد محدود و اندکی هم که گرد می‌آمدند، کمتر در هوای شعر شنیدن به انستیتو می‌رفتند که هر یک در آنجا کار خاصی داشتند. و به یاد آوریم که وقتی انستیتو گوته برای نخستین بار شب شعر را تجربه می‌کرد، هر شب در باغچهٔ انستیتو، اجتماع شعردوستان به یک میتینگ و تظاهر جمعی می‌مانست.»

و البته او ادامه می‌دهد که:

«این است سرنوشت محتوم و گریزناپذیر شعری که بنا به طبیعت خود، از یک رابطهٔ سالم و مداوم و منطقی با تودهٔ مردم محروم مانده باشد.[...]»[۸۷]

شب‌های شعر، در ماه‌ها و سال‌های بعد، با بی‌توجهی بیشتری مواجه می‌شود که بدان خواهیم پرداخت.

WWW.IRANMEET.COM

جایزهٔ ادبی فروغ

جایزهٔ ادبی فروغ در سال ۱۳۵۱ به احمد شاملو (به عنوان شاعر سال) و سیروس مشفقی (شاعر جوان) تعلق گرفت.

مراسم در سالن اجتماعات مؤسسهٔ روزنامهٔ اطلاعات با حضور جمع کثیری از علاقه‌مندان برگزار شد. پس از خوشامدگرئی‌ها و سخنرانی‌های مقدماتی و متعدّد، احمد شاملو، پس از دریافت جایزه گفت:

اگر این جایزه برای خاطر آن به من داده شده است که با من تعارف کرده باشند، مساله، مساله دیگری است. من هم تعارفات و احترامات خود را متقابلاً به هیات داوران جایزه فروغ فرخزاد که مرا شایستهٔ دریافت آن شناخته‌اند تقدیم می‌کنم و تمام. اما اگر انگیزهٔ این لطف، حرف‌ها و سخن‌هائی بوده است که در شعر و نوشته من مطرح می‌شود، پس اهداءِ این جایزه به من به مثابهٔ تائید نقطه‌نظرهای من است و جای آن است که به عنوان تشکر از داوران و بانی این جایزه در این فرصت به نقطه‌نظرهای خود نگاهی بکنم. چرا که اهداءِ این جایزه در سال گذشته به زنده‌یاد آل‌احمد، و امسال به من، این اجازهٔ ضمنی را می‌دهد که نقطه‌نظرهای مشترک آل‌احمد بزرگوار و منِ بیمقدار به مثابهٔ خط‌مشی این جایزه و هیات داوران آن مورد عنایت قرار گیرد.

آل‌احمد آزادی را فضیلت انسان می‌شمرد. و من نیز:

هرگز از مرگ نهراسیده‌ام
اگر چه دستانش از ابتذال شکننده‌تر بود.
هراس من
باری
همه از مردن در سرزمینی است
که مزد گورکن

WWW.IRANMEET.COM

از آزادی آدمی
بیشتر باشد.
جستن
یافتن
و آنگاه
به اختیار
برگزیدن
و از خویشتن خویش
باروئی پی افکندن
اگر مرگ را از این همه ارزش افزون‌تر باشد
حاشا حاشا
که هرگز از مرگ
هراسیده باشم!

زنده‌یاد آل‌احمد، برای هنر به رسالتی انسانی معتقد بود، و من نیز. به اعتقاد آن نویسندهٔ بزرگ و این شاعر ناچیز، هنرمند والاجاه جنت مکانی نیست به دور از دسترس مردم، بی‌نیاز از مردم، و متنفر از مردم، که عندالاقتضا حق داشته باشد مردم را دست بیندازد، ریشخندشان کند و هر چه دل تنگش می‌خواهد، فارغ از هرگونه بازخواستی بگوید.

امروز شعر حربه خلق است
زیرا که شاعران
خود شاخه‌ئی ز جنگل خلقند
نه یاسمین و سنبل گلخانهٔ فلان...
بیگانه نیست شاعر امروز
با دردهای مشترک خلق
او با دهان مردم لبخند می‌زند
درد و امید مردم را

WWW.IRANMEET.COM

با استخوان خویش

پیوند می‌زند.

در این دنیای واویلائی که از هر سوی کرهٔ خاک فریاد و فغان و نالهٔ درد به آسمان بلند است، اما در برابر آثار هنری هر چه بی‌هدف‌تر و بی‌معنی‌تر باشد قیمت‌های افسانه‌ئی‌تری پرداخت می‌شود، در زمانی که می‌بینیم میلیون‌ها تومان صرف آن می‌شود که آثار منحط و توهین‌آمیزی همچون تأتر بی‌ریشه و فاقد اصالت و محتوای فلان شارلاتان غربی به عنوان نمونهٔ یک هنرِ اصیل به مردم ارائه شود، اهداءِ صمیمانهٔ جایزه‌ئی به یک شاعر ناچیز، تنها به دلیل آن که برای هنر به رسالتی انسانی معتقد است، امری است که در برابر آن سر تعظیم فرود می‌آورم، و دریافت چنین جایزه‌ئی را اسباب افتخار و سربلندی خود می‌شناسم.»[۸۸]

۱۳۵۲ هـ. ش.

درسال ۱۳۵۲ نزدیک به سی مجموعهٔ شعرنووحدوداًپانزده مجله و جُنگ نشر یافت که برجسته‌ترین مجموعه، *ابراهیم در آتش* از احمد شاملو بود.

نقد آثار شاملو، از عبدالعلی دستغیب هم در این سال منتشر شد.

برندگان جایزهٔ شعرِ فروغ در سال ۱۳۵۲، دکتر اسماعیل خوئی (شاعر سال) وکیومرث منشی‌زاده، جواد محبت و محمد ذکائی (نمایندگان شعر جوان) بوده‌اند.[۸۹]

و در شهریور همین سال بود که هوشنگ ایرانی درگذشت.

اما مهم‌ترین حادثه که ایران را تکان داد و آوازه‌خوانان و شبگردان و جوانان هیجانیِ بی‌خبر را حتی به خود مشغول کرد،اعدام خسرو گلسرخی، شاعر و نویسندهٔ نام‌آشنا بود.

جلسهٔ دادگاه خسرو گلسرخی به طور غیرمنتظره‌ئی از تلویزیون

WWW.IRANMEET.COM

سراسری کشور پخش شد و مردم دیدند که چگونه گلسرخی با شجاعتی که فقط به تصور می‌گنجید، از خود، رفقا و خلق محروم ایران دفاع کرد و جانش را بر سر آرمانش گذاشت. خبرِ اعدام گلسرخی در ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۲ در روزنامه‌ها نشر یافت، و از فردای آنروز عکس‌های او مخفیانه در مدارس و ادارات دست به دست گشت. او بت نسل جوان شده بود و اشعارش سرِ دست برده می‌شد.

با قتل خسرو گلسرخی، شعر چریکی ایران، خونی دیگر یافت.

نشریات

در سال ۱۳۵۲ حدوداً پانزده مجله و جُنگ منتشر شد که مطرح‌ترین‌شان عبارت بودند از: مجلات *رودکی*، *فردوسی*، *تماشا* و جُنگ‌های *الفبا*، *کتاب پیام*، *کتاب امروز*، جُنگ *سیاوشان*، *کتاب شعر* و *قصه*، *صدا*، *فلک‌الافلاک*، جُنگ *اصفهان*، *دفترهای زمانه*،... و این تعداد، غیر از جُنگ‌های غیرادبی (ویژهٔ جامعه‌شناسی و تاریخ) مانند *کتاب توس* و *کتاب پویا*... بوده است که در این سال‌ها، دست بالا را داشتند.

کتاب الفبا

یکی از پربارترین جُنگ‌های سراسر دوران جُنگ‌پردازی ایران کتاب‌های *الفبا* بود. از *الفبا* شش کتاب منتشر شد: سه کتاب در تابستان و پائیز و زمستان ۱۳۵۲، دو کتاب در تابستان و زمستان ۱۳۵۳، و کتاب ششم در تابستان ۱۳۵۶.

الفبا به زمانی نشر می‌یافت که شعرنو به فترت افتاده و حرمت پیشینش را در میان بسیاری کسان از دست داده بود، لذا هیچ شعری در آن به چاپ نرسید. از مطالب مربوط به شعرنو فقط دو سه مطلب در مجموعه‌های *الفبا* چاپ شد که یکی، نقدی از مصطفی رحیمی بر کتاب

WWW.IRANMEET.COM

در کوچه‌باغ‌های نشابور، اثر شفیعی‌کدکنی، در *الفبای* ۲؛ دیگری نقدی از بهاءالدین خرمشاهی بر مجموعهٔ *ابراهیم در آتش* شاملو، در *الفبای* ۲؛ و سه دیگر، «نکته‌ئی بر شعر نیما» از پرویز مهاجر در *الفبای* ۶ بود.

الفبا هم تحت تأثیر زمانه، عمدتاً جُنگی در مسائل اجتماعی ـ تاریخی بود. سردبیر *الفبا*، زنده‌یاد غلامحسین ساعدی بود.

بخش‌هائی از مطالب *الفبا* را در کتاب حاضر می‌خوانیم.

کتاب پیام

از کتاب *پیام* ظاهراً تنها یک شماره در بهار ۱۳۵۲ منتشر شد. مطلبی که در این جُنگ مرتبط با کارِ ما بوده باشد، نقدی از بهاءالدین خرمشاهی بر کتاب *شعرنو از آغاز تا امروز* بود.

کتاب امروز

در سال ۱۳۵۲ از *کتاب امروز* دو شماره ـ ۵ و ۶ ـ در بهار و پائیز، منتشر شد. نقدی بر کتاب *شعرنو از آغاز تا امروز* در پنجمین شمارهٔ این جُنگ به چاپ رسید.

جُنگ اصفهان

دهمین شمارهٔ جُنگ *اصفهان*، در تابستان سال ۱۳۵۲ منتشر شد. این شماره، ویژهٔ شعر و شامل سه بخش بود: بخش اول، تحت نام «شعر ایرانی»، حاوی اشعاری از: احمد شاملو، م. آزاد، یدالله رؤیائی، ضیاء موحد، ایرج‌ضیائی و مجیدزوارزاده؛ بخش‌دوم، تحت‌نام «شعر خارجی»، با اشعاری ازریلکه، و واسکوپوپا و رنه‌شار؛ و بخش سوم، با نام «مقالات».

از مطالب خواندنیِ بخشِ سوم، مقاله‌ئی از ابوالحسن نجفی تحت عنوانِ «اختیارات شاعری» بود.

WWW.IRANMEET.COM

کتاب سیاووشان

از کتاب *سیاووشان* تنها یک شماره در بهار ۱۳۵۲ منتشر شد.

سیاووشان از جُنگ‌های سیاسی ـ ادبی تندروِ هوادار خط مشی چریکی، و به روال همان نشریات، حاوی مقالاتی تاریخی ـ اجتماعی بود. در این جُنگ اشعاری می‌خوانیم از: سعید سلطان‌پور، رضا مقصدی، اسماعیل خوئی، بهمن صالحی، کامبیز صدیقی، نظام رکنی و احمد نیکوصالح.

فلک‌الافلاک

شمارهٔ دوم جُنگ *فلک‌الافلاک* هم پربار و خواندنی بود، با آثاری از: نیما، خسرو گلسرخی، سعید سلطان‌پور، اسماعیل خوئی، رضا مقصدی، غلامحسین نصیری‌پور، منحمدعلی سپانلو، اسماعیل نوری‌علاء، جواد مجابی، م. آزاد، م. راما،...

دو شعر از این جُنگ را می‌خوانیم.

شعر اول از اسماعیل خوئی، و از زمرهٔ اشعار «انتقاد از خودِ» آن سال‌ها، در قبال جانفشانی بیدریغ چریک‌ها بود.

در آینه

اسماعیل خوئی

چندان دروغ در من راه برده بود
که دیگر
آئینهٔ سپیده‌دمان را نیز
باور نداشتم.
وین بود و بود،...
تا
آئینهٔ سپیده‌دمان.

WWW.IRANMEET.COM

آه
آئینهٔ سپیده‌دمان گفت:
ــ آنان که از کرانهٔ آفاقم
در جنگلی که تیر به ناچار از آفاقش می‌روید سرزدند
مثل تو بودند؛
آنان که مثل آفاقم
در خون سر زدن‌شان پرپر زدند
مثل تو بودند؛
آنان جوان و مثل تو بودند
اما
مثل تو تخته‌بند ترس نبودند،...»

آئینهٔ سپیده‌دمان آشفت.
آئینهٔ سپیده‌دمان
شرم مرا
در آبهای خونینش نهفت.

سال بد

م. راما [محمد امینی لاهیجی]

۱
ای احتمال بد
ای نردبان شکسته
جداً مصیبتی است
سال بدو
تعارف سفره.
۲

WWW.IRANMEET.COM

خواهر!
تا نان به خانه بیاید
از سیب دار سفره
سیبی بچین
و اشتهای سبزت را
سیراب کن.

۳

آه، ای نداشتن، ای تاج خار
دیدم چگونه پدر را
همچون مسیح کردی
دیدم پدر
روی صلیب سایهٔ نان جان داد
آیا کسوف نخواهد شد
آیا...

۴

ای کوه رخت
با دست‌های مادر من چونی؟
با من بگو
آیا نگین پینه
در زرگری چند است؟

۵

ای احتمال بد
ای نردبان شکسته
جدا مصیبتی است
سال بد و
تراکم گریه.

WWW.IRANMEET.COM

مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۲

آتش / *دشت ناامید*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۶۱ ص.
آذر. ع. ا. / *آسمانگرد زمینگیر*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۹۴ ص.
باباچاهی، علی / *از نسل آفتاب*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۵ ص.
بخیرنیا، م. ا. / *پیغام*. ــ تهران: ابرویز، مرداد ۱۳۵۲، ۱۰۴ ص.
بهشتی، احمد / *طبل‌های سنگی*. ــ بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۵۱ ص.
جهانبانی، فرشته / *پیوند مصلوب*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۹۴ ص.
حاتمی، حسن / *سرود مردی که به خلیج پیوست و تصویرهای پیوسته در ویتنام*. ــ تهران: چاپخش، ۱۳۵۲، ۹۲ ص.
حامدی، عبدالرسول / *خار در گلدان*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۱۶ ص.
خوئی، اسماعیل / *گزینهٔ شعرها*. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۲، ۳۰۰ ص.
دستغیب، مینا / *داس‌های عصر*. ــ تهران: ۱۳۵۲، ۶۰ ص.
دولت‌آبادی، پروین / *آتش و آب*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۴۲ ص.
سالمی، محمدکاظم / *باران*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۷۲ ص.
میانلو، محمدعلی / *سندباد غائب و ۶ شعر دیگر*. ــ تهران: متین، ۱۳۵۲، ۶۶ ص.
سهیلی، مهدی / *در خاطر منی*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲، ۳۳۸ ص.
شاملو، احمد / *ابراهیم در آتش*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۲، ۵۵ ص.
شهپری، شهین / *درد سنگ*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۲، ۷۹ ص.
صلاحی، عمران / *گریه در آب*. ــ تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۲، ۹۳ ص.
طباطبائی، ژازه / *کلکسیون*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، بی ش ص.
عابدینی، فرهاد / *کوچ پرنده‌ها*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۴ ص.
فرخزاد، پوران / *خوشبختی در خوردن سیب‌های سرخ است*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۲، ۶۳ ص.

WWW.IRANMEET.COM

قائدی، یدالله / *بیگم در کجاوهٔ تسلیم*. ــ اصفهان: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۸ ص.
کوثری، عبدالله / *از پنجره به هُرم شهرها*. ــ تهران: نیما، ۱۳۵۲، ۱۲۱ ص.
مشرف‌آزادتهرانی، محمود (م. آزاد) / *با من طلوع کن*. ــ تهران: اشرفی، ۱۳۵۲، ۱۷۶ ص.
مصدق، حمید / *دو منظومه*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲، ۱۵۳ ص.
مصطفوی، صدر / *قافله‌های شب‌خیز*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۴۴ ص.
مهدوی، ژاله / *ارتفاع در تلخ*. ــ تهران: جهان کتاب، ۱۳۵۲، ۸۸ ص.
میرافشار، هما / *گلپونه‌ها*. ــ تهران: جاویدان، ۱۳۵۲، ۱۸۴ ص.

دستغیب، عبدالعلی / *نقد آثار احمد شاملو*. ــ تهران: کتاب میرا، ۱۳۵۲، ۲۳۹ ص.
دولت‌آبادی، محمود / *موقعیت کلی هنر و ادبیات کنونی*. ــ تهران: گلشائی، ۱۳۵۲، ۷۸ ص.

روند بی‌اعتباری شعر در سال ۱۳۵۲ تشدید می‌شود و اعتراضات به وضع شعر همچنان ادامه می‌یابد. رضا براهنی در مقاله‌ئی در تاریخِ بیستم اسفند این سال می‌نویسد:

«از بس این روزها شعر بد خواندم، خفه شدم. اینان کی‌اند که اینهمه بیهوده و یاوه می‌گویند؟ یاوگی از ذهن آدم سلب دقت می‌کند. انگار جماعتی تعهد کرده‌اند که سکوت کنند و جماعتی دیگر مکلف شده‌اند که یاوه بگویند و معلوم نیست بالاخره چه کسی شمشیر را خواهد کشید؟ نگاه که می‌کنم، خیلی از شعرهای نیم وجبی و شاعران این شعرها ایستاده‌اند. آیا براستی این همان «مرداب» فرخزاد است که پیش روی ماست؟ [...]

دههٔ چهل ادبی تمام شد و این دههٔ پنجاه بدجوری به مرداب می‌ماند. مثل اینکه در این سکوت معلق در فضا و زمان و مکان، آدم باید رسماً بلند شود و سرش را به دیوار بکوبد. [...]

WWW.IRANMEET.COM

هر چه بر روی کاغذ می‌بینم بد است. هر چه می‌شنوم و به نام شعر، بد است. انگار کاغذ، حروف، حروفچین، صحاف، همه و همه به هر چه نامش ارزش است خیانت کرده‌اند. ای کاش به دوران پیش از گوتمبرگ برمی‌گشتیم. چرا که اولاً کاغذ گران نمی‌شد، ثانیاً روزنامه‌نویس پیدا نمی‌شد. [...]»[۹۰]

با اینهمه *ابراهیم در آتش* از شاملو، *با من طلوع کن* از م. آزاد و چند اثر قابل توجهٔ دیگر در این سال منتشر شد.

ابراهیم در آتش / احمد شاملو

شاملو، احمد / *ابراهیم در آتش*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۲، ۵۵ ص.

احمد شاملو ــ بعد از نیما یوشیج ــ تنها شاعری بود که پا به پای تحولات اجتماعی حرکت کرد و شعرش، در عین تعمیق و تلطیف بیشتر، نمایانگر وضعیت‌های مختلف جامعهٔ ما نیز شد.

شاملو در حالیکه در هنگام سرایش شکفتن در مه به نومیدی کامل (هم از خود و هم از زمانه‌اش) رسیده بود، پس از شور و هیجانی که واقعهٔ سیاهکل در بخش وسیعی از روشنفکران و دیگر مردم ایجاد کرد، دیگر باره به پا خاست و شورانگیزترین، عمیق‌ترین و مؤثرترین شعرها را در ستایش از چریک‌ها نوشت.

سعید یوسف در کتاب *نوعی نقد بر نوعی از شعر* در بخش «شاملو و سیاهکل» می‌نویسد:

«شاملو در مقطع سیاهکل، هم از نظر زبان شعری و هم از نظر جهان‌نگری، شاعری بود جاافتاده، و از نظر سن و سال نیز در وضعیتی نبود که بخواهد با هر پیشامدی احساساتی شود. گذشته از آن، به قول شفیعی‌کدکنی «شاملو همیشه عظمتی دارد که نه یأسش آن یأس معمولی است و نه امیدش آن امیدِ بُزک نمیر بهار میاد» [ادوار شعر فارسی، ص ۶۹]، با اینهمه، اگر نگاهی به دو مجموعهٔ شعر کوچکِ شکفتن در مه و

WWW.IRANMEET.COM

ابراهیم در آتش بیندازیم، که اولی قبل از سیاهکل در سال ۴۹ و دومی پس از آن در سال ۵۲ چاپ شده، تفاوت محسوسی بین آن دو خواهیم دید. هر چند تأثیر سیاهکل در حد بیشتر و به شکل آشکارتر در مجموعه‌های بعدی شاملوست که به چشم می‌خورد؛ یعنی دشنه در دیس و *ترانه‌های کوچک غربت*.

[...] در مجموعهٔ اول [...] حتی یک بار نیز به واژهٔ «خون» برنمی‌خوریم، اما در مجموعهٔ دوم یازده بار از این واژه استفاده شده است: هفت بار خودِ واژهٔ «خون» سه بار صفتِ «خونین» و یک بار هم در ترکیب «آتشخون».

طبیعی است که تعداد دفعاتی که یک واژه به کار رفته خود به تنهائی هیچ چیزی را نشان نمی‌دهد؛ باید دید چگونه و در خدمت القای چه احساس و اندیشه‌ای از آن استفاده شده است. اما این بررسی نیز ما را به نتیجهٔ متفاوتی نخواهد رساند. مثلاً واژهٔ «آتش» در هر یک از این دو مجموعه تنها دوبار به کار رفته است. در مجموعهٔ اول برای آن که بگوید: با آفتاب و آتش / دیگر / گرمی و نور نیست / تا «هیمه خاکِ» سرد بکاوی / در / رؤیای اخگوی.» یا برای آنکه از «آتش قرابینه» سخن بگوید با این نتیجه‌گیری که «تاریخ، توالی فاجعه است». اما در مجموعهٔ دوم، در یک جا سخن از فرمان «آتش» است و این آتش را به جای «فاجعه»، یک «لبخند» همراهی می‌کند:

«اما آن / که در برابر فرمان واپسین / لبخند می‌گشاید / تنها / می‌تواند / لبخندی باشد / در برابر «آتش!».

[...]

و چند نمونهٔ کوتاه از شعرهای دیگر این مجموعه:

«پس پشت مردمکانت / فریاد کدام زندانی است / که آزادی را / به لبان بر آماسیده / گل سرخی پرتاب می‌کند؟ /

□

WWW.IRANMEET.COM

به چرک می‌نشیند / خنده / به نوار زخمبندیش ار / ببندی. / رهایش کن / رهایش کن / اگر چند / قیلولهٔ دیو / آشفته می‌شود. /

□

عفونتت از صبری است / که پیشه کرده‌ئی / به هاویهٔ وهن.»

که در نمونهٔ اخیر گرئی شاملو خود را ملامت می‌کند، یا همگیِ در حاشیه ماندگانِ صبوری پیشه را. همچنان که در شعر زیبای «شکاف» که قدری دیرتر (سال ۵۴) برای خسرو گلسرخی سروده ــ یا به هر حال به او تقدیم کرده ــ چنین با دریغ و افسوس می‌گوید:

«آه، از که سخن می‌گویم؟ / ما بی‌چرا زندگانیم / آنان به چرا مرگ خود آگاهانند.»

و این ستایش قهرمانان، که در مجموعه‌های بعدی او با وضوح بیشتری به چشم می‌خورد، در واقع جانشین تحقیر توده‌ها شده است که در مجموعه‌های قبلیِ شاملو گاه دیده می‌شد. [...]»[۹۱]

از جمله یادداشت‌های خواندنی دیگر که بر مجموعهٔ *ابراهیم در آتش* نوشته شد، یادداشت بهاءالدین خرمشاهی بود که در شمارهٔ دوم *الفبا* چاپ شد، خرمشاهی می‌نویسد:

«*ابراهیم در آتش* یازدهمین یا دوازدهمین دفتر شاعری است که از مفتول کلمات، زرهٔ داوودی می‌بافد. با آنکه ده دوازده دفتر شعر از شاملو داریم، ولی او را شاعری پر گو نمی‌دانیم. این دفتر هنوز ادامهٔ اوج است. اوجی که از *هوای تازه* به اینسو دیده‌ایم. شعر شاملو، سراسر جریحه و عصب است. کلمه‌ها جا افتاده و خوش نشسته و رام و آرام نیستند. مثل دو رشته سیم لخت‌اند که دائماً جرقه می‌پراکنند. شاملو دو مشت کلمه را مانند دو گله ابر پربار و پرباران به هم می‌کوبد و هرگز هیچ جای شعرش بی‌نبض و بی‌ضربان نیست. شعرها از دوردست حافظهٔ جمعی مردم می‌آید و تاریخ مجروح و خونین و مالینی را به دنبال می‌کشد. شعر شاملو مرشار از شفقت است؛ ولی مهربانی‌اش مهربان

WWW.IRANMEET.COM

نیست. مهربانی‌اش خشماگین است، همچنانکه خشمش مهرآگین است:

«عفونتت از صبری است / که پیشه کرده‌ای / به هاویهٔ وهن. / تو ایوبی / که ازین پیش اگر / به پای / برخاسته بودی / خضروارت / به هر قدم / سبزینهٔ چمنی / به خاک / می‌گسترد»

(برخاستن، ص ۱۱ ـ ۱۲)

شعرهای همیشهٔ شاملو و شعرهای *ابراهیم در آتش* ترانه‌ای برای ترنم نیست؛ قهقهه‌ای‌ست تلخ و هراسناک تا قیلولهٔ هر چه دیو را آشفته کند. نعرهٔ مذبوحانهٔ مردی است که «چنگ در آسمان می‌افکند» زیرا که «خونش فریاد» و «دهانش بسته» است و «پا سفت کرده است تا همین را بگوید که بر آسمان سرودی بلند می‌گذرد. مردی که مانده است تا کلام آخرین را بگوید:

«اسم اعظم / (آن چنان / که حافظ گفت) / و کلام آخر / (آن چنان / که من می‌گویم). / همچون واپسین نفس بره‌ئی معصوم / بر سنگ بی‌عطوفت قربانگاه جاری شد / و بوی خون / بی‌قرار / در باد گذشت»

(واپسین تیر ترکش... ص ۳۹ ـ ۴۰)

شاملو یک تنه می‌خواهد همهٔ نگفته‌های بعد از حافظ را بگوید و مثل حافظ ـ با همهٔ تفاوت‌هایی که با حافظ دارد ـ یک سخن را همیشه به تکرار می‌گوید و با طراوت. اصیل‌ترین محک و معیار هنر این است که بتواند در قبال تکرار مقاومت کند. یعنی تکرار (چه از درون و چه از بیرون: از جانب مخاطب هنر) رمقش را نگیرد. به قول مشهور، شاعر بزرگ فقط یک شعر (یعنی یک سخن) را همیشه باز می‌گوید. «یکه سخن» شاملو، «وهن»ی است که بر انسان امروز می‌رود و او خود کمر به کین خواهی این وهن بسته است.

شاملو از گذشتگان ایران به ناصرخسرو شباهت دارد. البته این تمایل در ما هست که شهامت‌ها و خطر کردن‌های ناصرخسرو را بزرگتر بدانیم،

WWW.IRANMEET.COM

ولی وجه شبهی که من در این دو می‌بینم در زندگی‌شان و حتی نحوهٔ دیدشان و اعتراض‌شان نیست؛ در لحن‌شان است. در لحن تلخ مردانهٔ غریبانه. لحنی که تغزل و تسامح برنمی‌تابد. لحنی تلخ و تیز و تند:

«به چرک می‌نشیند / خنده / به نوار زخمبندیش ار / ببندی. / رهایش کن / رهایش کن / اگر چند / قیلولهٔ دیو / آشفته می‌شود.»

(تعویذ ص ۲۴)

شعر شاملو، شعر صفت‌ها و قیدها و فعل‌های غیرمنتظره و پربارست. مقطع شعرهایش تیزست. به لبهٔ پرتگاه می‌ماند. وقتی می‌گوید: «چمن است این / چمن است / با لکه‌های آتشخون گل / بگو چمن است این، تیماج سبز میرغضب نیست / حتی اگر / دیری است / تا بهار / بر این مسلخ / برنگذشته باشد. / ص ۲۵» انرژی پتانسیل مصرع‌ها و کلمه‌ها فوق‌العاده است. تکرار «چمن است این» سخت لازم است تا «تیماج سبز میرغضب نیست (یعنی هست) را» پرواز بیشتری ببخشد. گل را در گیر و دار یک لحظهٔ شدید، آتشین و خونین یعنی «آتشخون» می‌بیند و چمن را با همهٔ انکار و نفی ظاهری‌اش، «تیماج سبز میرغضب» می‌داند. همهٔ واژه‌ها برهنه و برنده و ناگهانی‌اند.

شاملو از همان نخستین سال‌های شاعری، بزرگترین عنصر فریبندهٔ شعر یعنی وزن را کنار گذاشت. حرص فصاحت و عطش ارتباط در وجودش قوی‌تر بود. تمرد شاملو از افاعیل، از مقولهٔ بی‌وزنی‌های شاعرکان جوان امروز نیست که حتی بر استر «هزج مثمن سالم» نمی‌توانند بنشینند! باری در سال‌های محافظه‌کاری شعرنوین فارسی که هیچکس جرأت تخطی از وزن و حتی از بدعت‌های عروضی نیما نمی‌کرد، شاملو تن به اسارت افاعیل (مگر گهگاه بر سبیل تفنن) نداد تا مستقیماً گریبان معنا را بگیرد. چیزی که هست، لحنی را که از همخوانی و هماهنگی کلمات پدید می‌آورد جاگزین وزن (اگر حاجت به جاگزینی باشد) می‌کند:

WWW.IRANMEET.COM

«تو خطوط شباهت را تصویر کن: / آه و آهن و آهک زنده / دود و دروغ و درد را؛ / که خاموشی / تقوای ما نیست...»

(به ایران درودی، ص ۴۹)

این نظم دیگر در ناخودآگاه شاعرست که آه و آهن و آهک و دود و دروغ و درد را مثل تکه‌های فولاد (و نه‌مثل توزیع دانه‌های جواهر که ترصیع کنند) در کنار هم می‌نشاند و به همدیگر جوش می‌دهد. «توزیع» الف در سه کلمهٔ اول و توزیع دال در سه کلمه دوم، حاکی از انضباط عمیق ذهن شاعرست. وزن باید در نگاه یعنی دردید شاعرباشد وگرنه به ازاءِ هر شاعر، در طول تاریخ ادبیات پیچاپیچمان، همه جا صف نعال ناظمان به چشم می‌خورد که همهٔ آداب نظم سخن را می‌دانستند و شعر گفتن نمی‌توانستند.

از امتیازات اصیل شاملو، غنی بودن و غیرمنتظره بودن «واژگان» اوست. در همین نمونهٔ اخیر، وقتی می‌گوید «که خاموشی تقوای ما نیست» ظاهراً منظورش از تقوا، فضیلت است و هرگز ناظر به پرهیزگاری و نظایر آن نیست؛ ولی فضیلت واژه‌ای سبکسار و بی‌بارست. بر این مبنا مرتکب مسامحهٔ منطقی می‌شود (چون هر تقوایی ممکن است فضیلت باشد ولی هر فضیلتی تقوا نیست؛ یعنی فضیلت اعم از تقوی است) و با اندکی جابجا کردن معنا، واژه‌ای شدیدتر و نافذتر به دست می‌آورد.

اگر شاملو زبان التقاطی عجیب و غریبی دارد، چاره‌ای جز این ندارد. حرف‌های دیگرگون، زبان دیگرگون می‌طلبد. ادبیات امروز ایران، فقرالدم لغوی دارد. به گمان من از *شاهنامهٔ* فردوسی گرفته تا روزنامهٔ کیهان باید عرصهٔ لغت‌یابی شاعر و نویسندهٔ امروز باشد. شاملو دیرگاهی است که به این حرف، عمل کرده است:

«پیش از تو / صورتگران / بسیار / از آمیزهٔ برگ‌ها / آهوان برآوردند؛ / یا در خطوط کوهپایه‌ئی / رمه‌ئی / که شبانش در کج و کوج

WWW.IRANMEET.COM

ابر و ستیغ کوه / نهان است؛ / یا به سیری و سادگی / در جنگل پرنگار مه‌آلود / گوزنی را گرسنه / که ماغ می‌کشد...»

(به ایران درودی، ص ۴۸)

اگر به جای صورتگران می‌گفت نقاشان، شعر از همان ابتدا سقوط می‌کرد. اگر گفته‌اند شعر چیزی جز کلمات نیست، مسامحه کرده‌اند، بهترست بگوییم شعر یعنی انتخاب کلمات یعنی یافتن مترادفات قوی‌تر و مناسب‌تر. (اگر دلواپسی «معنا» را دارید نداشته باشید: معنا چیزی بغیر از لفظ نیست). «برآوردن» به معنای ساختن و کشیدن، امروزه متداول نیست ولی وقتی تأمل کنید خواهید دید که مترادف بهتری ندارد بویژه که این واژه کاربرد معماری و حتی حجاری هم دارد. نکتهٔ قابل توجه‌تر در مورد این فعل این است که در دوازده مصرع (یا سطر) آغازین این شعر، تنها همین یک فعل به‌کار رفته است، یعنی این فعل یک بار به کار رفته است و یک بار هم حذف به قرینه شده است (محل مقدرش پس از «ماغ می‌کشد» است).

از سوی دیگر می‌بینیم که «کج و کوج» عبارتی امروزین است. شاملو همه توانایی‌هایش را در خدمت فصاحت و ارتباط بیشتر به کار می‌برد. در شعر «*سرود ابراهیم در آتش*» می‌خوانیم:

.....

«من بینوا بندگکی مر به راه / نبودم / و راه بهشت مینوی من / بُزرو طوع و خاکساری نبود /

.....

دریغا شیر آهنکوه مردا / که تو بودی / و کوهوار / پیش از آنکه به خاک افتی / نستوه و استوار / مرده بودی...»

(ص ۳۰، ۳۱)

بندگکی، بزروطوع، شیر آهنکوه مردا، همه غریب و غیرمنتظره‌اند. و هنر حتماً باید غرابت و «غیرمنتظرگی» داشته باشد. همچنین در این شعر:

WWW.IRANMEET.COM

«به نو کردن ماه / بر بام شدم / با عقیق و سبزه و آینه / داسی سرد بر آسمان گذشت / که پرواز کبوتر ممنوع است / صنوبرها به نجوا چیزی گفتند / و گزمگان به هیاهو شمشیر / در پرندگان نهادند». /

ماه

برنیامد.

چه کسی می‌تواند منکر صلابت و فصاحت فوق‌العادهٔ این شعر باشد؟ شعری که در عین استعاری بودن، اینهمه تصویری و عینی است. چه طنز و تناقض گزنده‌ای از مقابلهٔ «عقیق و سبزه و آینه» و «شمشیر در پرندگان نهادن گزمگان» فراهم می‌کند؛ و پایان شعر چه ضربهٔ پتک‌آسایی دارد که تأثیرش وطنینش باز می‌گردد و در سراسر شعر می‌دود و شعر را از نو مشتعل می‌کند و همچنان مشتعل نگه می‌دارد.

و مگر منظور از قدرت کلام چیست؟ ــ در واقع همان چیزی است که قدما از طریق «علوم بلاغی» می‌خواستند به آن دست پیدا کنند. یعنی شناختن کلام و کلمه و مخاطب و به کار بردن تمام شیوه‌ها و شگردهای ممکن برای نفوذ و نفاذ بیشتر دادن به سخن. تئوری اطلاع بخشی (Information) نیز بیان علمی‌تر همین حرف‌هاست.

شعر شاملو از وحشی‌ترین فرم برخوردار است. فرم شعر شاملو، خودش ساخته می‌شرد. شاملو هرگز فرم را «رعایت» نمی‌کند. و به فرم همانقدر اعتقاد دارد که به وزن. سرنوشت فرم شعر او مستقیماً تابع سرنوشت محتوای اوست. محتوای مذابی که سیل‌آسا از پلکان مصراع‌های مطنطن و متوالی سرریز می‌کند:

«من کلام آخرین را / بر زبان جاری کردم / همچون خون بی‌منطق قربانی / بر مذبح / یا همچون خون سیاوش / (خون هر روز آفتابی که هنوز برنیامده است) /که هنوز دیری به طلوعش مانده است / یا که خود هرگز برنیاید».

و یا:

WWW.IRANMEET.COM

«دیری‌ست تا سوز غریب مهاجم / پا سست کرده است. / و اکنون / یال بلند یابوئی تنها / که در خلنگزار تیره / به فریاد مرغی تنها / گوش می‌جنباند / جز از نسیم مهربان ولایت / آشفته نمی‌شود...».

فرم شعر شاملو از پیچش و خشمی که به کلام می‌دهد فراهم می‌شود. تمام حضور ذهن شاعر صرف بیرون ریختن محتوی می‌گردد، چیزی که هست همان انضباط ناخودآگاه، بر بیرون ریختن محتوی نظارت دارد. محتوای شعرهای این دفتر، اصیل و اندیشیده و امروزین است: از شبانه‌ها گذشته که «شراب خانگی ترس محتسب خورده»اند. به این پرسش می‌رسیم که «درخت تناور / امسال / چه میوه خواهد داد / تا پرندگان را / به قفس / نیاز / نماند؟» و به این تأسف که «خدایا، خدایا / سواران نباید ایستاده باشند». و سپس به عشق که نه چهرهٔ آبی‌اش پیداست، نه چهرهٔ سرخش و نه رنگ آشنایش. و به حسب‌الحال همگی‌مان که:

«تمامی الفاظ جهان را در اختیار / داشتیم. / و آن نگفتیم / که به کار آید.»[۹۲]

شعر «سرود ابراهیم در آتش» را از این مجموعه می‌خوانیم، با این توضیح که احمد شاملو این شعر را در رثاءِ چریک جوان مهدی رضائی سروده بود. مهدی رضائی از اعضاءِ سازمان مجاهدین خلق بود و می‌گفتند که ساواک در جریان شکنجه‌اش برای تخلیهٔ اطلاعات، اعضاءِ بدنش را سوزانده بود که سبب مرگش شد.

سرود ابراهیم در آتش

در آوار خونین گرگ و میش .
دیگرگونه مردی آنک،
که خاک را سبز می‌خواست
و عشق را شایستهٔ زیباترین زنان ــ

WWW.IRANMEET.COM

که اینش
به نظر
هدیتی نه چنان کم‌بها بود
که خاک و سنگ را بشاید
چه مردی! چه مردی!
که می‌گفت
قلب را شایسته‌تر آن
که به هفت شمشیر عشق
در خون نشیند
و گلو را بایسته‌تر آن
که زیباترینِ نام‌ها را
بگوید.

و شیر آهنکوه مردی از این گونه عاشق
میدان خونین سرنوشت
به پاشنه‌ی آشیل
در نوشت. ــ
روئینه تنی
که راز مرگش
اندوه عشق و
غم تنهائی بود.

□

«ــ آه، اسفندیار مغموم!
تو را آن به که چشم
فرو پوشیده باشی!»

□

WWW.IRANMEET.COM

«ــ آیا نه
یکی نه
بسنده بود
که سرنوشت مرا بسازد؟

من
تنها فریاد زدم
نه!
من از
فرو رفتن
تن زدم.
صدائی بودم من
ــ شکلی میان اشکال ــ
و معنائی یافتم.

من بودم
و شدم،
نه زان گونه که غنچه‌ئی
گلی
یا ریشه‌ئی
که جوانه‌ئی
یا یکی دانه
که جنگلی ــ
راست بدان گونه
که عامی مردی
شهیدی؛

WWW.IRANMEET.COM

تا آسمان بر او نماز برد.

□

من بینوا بندگکی سر به راه
نبودم
و راه بهشت مینوی من
بُرزوِطوع و خاکساری
نبود:

مرا دیگرگونه خدائی می‌بایست
شایستهٔ آفرینه‌ئی
که نوالهٔ ناگزیر را
گردن
کج نمی‌کند.

و خدائی
دیگرگونه
آفریدم».

□

دریغا شیر آهنکوه مردا
که تو بودی،
وکوهوار
پیش از آن که به خاک افتی
نستوه و استوار
مرده بودی.
اما نه خدا و نه شیطان ــ
سرنوشت تو را

WWW.IRANMEET.COM

بتی رقم زد
که دیگران
می‌پرستیدند.
بتی که
دیگرانش
می‌پرستیدند.

با من طلوع کن / م. آزاد

مشرف‌آزادتهرانی، محمود (م. آزاد) / *با من طلوع کن*. ــ تهران: اشرفی، ۱۳۵۲، ۱۷۶ ص.

دیگر مجموعهٔ قابل توجهٔ سال ۵۲، کتاب *با من طلوع کن* از م. آزاد بود. او در بخش‌هائی از مؤخرهٔ این کتاب، تحت تأثیر اوضاع حادِ سیاسی و رد اتهام عارفانه بودن، و اثبات اجتماعی بودن اشعارش، راجع به مجموعهٔ اخیرش، می‌نویسد که:

«*با من طلوع کن* شعرهای پانزده سالهٔ گذشتهٔ من است و در واقع، گزیده‌یی‌ست از شعرهای این پانزده سال. [...]

نیمی از شعرهای دفتر «فصل خفتن» را در این کتاب آورده‌ام، و چندتایی هم از دفتر «برای آنکه نمی‌داند و نمی‌خواهد» و بیشتر شعرهای «با من طلوع کن» را، و این مجموعه، شده است همین کتاب. [...]

فلسفهٔ امروز، فلسفهٔ جامع امروز ــ که علم و تاریخ و جامعه و شعر را حتی شامل می‌شود ــ به دقت و با منطق علمی شایستهٔ این زمانه، جنبه‌های باطل شدهٔ «عرفان شرق» را هم نشان می‌دهد. و فضلای سوزناک *اسرارالتوحید* خوان ــ که تعبیرات کاملاً «مدرنی» از همین *اسرارالتوحید* می‌کنند که از بیسوادی‌شان است، خوشبختانه، بیخودی تند تند شاعران معاصر را به «عرفان» متهم می‌کنند و شاعران امروز هم

WWW.IRANMEET.COM

بیخودی دچار رودربایستی می‌شوند و «می‌عرفانند» و شعرهاشان را با برداشتی «عرفانی» به شرقی‌ها و نمی‌دانم غربی‌ها تقسیم می‌کنند. [...]

پس آنچه مثلاً به زعم این جماعت در این دفتر «عرفان» نماست، در واقع یا شعری‌ست منحط و یا شعری‌ست که حرف و سخن دیگری دارد. یکجور بهره‌وری‌ست ــ نه بهره‌برداری از «گنجینهٔ» پایان‌ناپذیر «عرفان»! شعرهایی مثل «رفتن» و گفتن که «در حقیقت روشن همیشه رازی بردن» و شعر «من از پریشانی‌ها سخن نمی‌گویم» حرف دیگری دارد. [...]

برچسب‌هایی که روی شاعران معاصر می‌زنند، به تعداد شاعران ــ و حتی به تعداد گروهبندی‌های جمعه بازار «نقد» شعر ــ انگشت‌شمارست: این شاعری‌ست «متغزل»، آن یکی شعرش «خطابی»ست و دیگری هم «اجتماعی». والسلام! و بعد، این عرفان بازی‌ها و تمثیل‌تراشی‌ها [...]

برچسب‌های تغزلی یا عرفانی یا اجتماعی را دور بیندازید و شعرهای عهد بوقی حقیر را هم، اگر شعر می‌دانید، تا همین حد بپذیرید که از کجا شروع کرده‌ام (*دیار شب*، *آینه‌ها تهی‌ست* و *قصیدهٔ بلند باد*) و تا به کجا آمده‌ام. صحبت کمال نیست: تحولی‌ست. بالاخره من هم نوجوانی و جوانی را پشت سرگذاشته‌ام و به چهل سالگی نزدیک، درگیر چه مسائلی که نبوده‌ام، به این امید که نقبی به روشنایی بزنم، به آگاهی، یعنی تلاش برای آگاه شدن و نه دعوی آگاهی. و پشت همهٔ این شعرها لابد تجربه‌یی‌ست و حرف و سخنی، و فکری. و همین حدیث را از شعر «با من طلوع کن» می‌شنوید. می‌خواهم بگویم که اگر پذیرفته باشید که عرفانی، به آن معنی، در کار نیست و همه‌اش هم که نمی‌شود زمزمه‌گر بود... روحیهٔ تغزل، بله؛ اما آدمی که در تلاش دگرگون شدن است و بر این تلاش تا همین حد که می‌خوانید آگاه، این آدم روی پیشانیش ننوشته است که: محکومی تا آخر عمر آه‌های «تغزلی» بکشی! شک نیست یک خط کلی، و به قول «م. امید» یک «جهت عمر» در زندگی شعری هر شاعری هست.

WWW.IRANMEET.COM

این شعرها حاصل ده پانزده سال زندگی‌ست و چه دوره‌یی از زندگی که سرشار بوده است از تلاش برای رهایی از تلخی و بیم و نومیدی کشنده‌یی که جان‌ها را خسته است.»[۹۳]

شعری از این مجموعه را می‌خوانیم.

تاریک روشن است

تاریک روشن است و بیداری
آغاز کار جانفرسایی‌ست
که ترس، ترس گرسنگی، تازیانه‌وار
می‌راندت به کارگاهی تاریک؛
سرما
بیداد می‌کند!
و سوز سرما، اشک
بر گرنه می‌نشاند!
نفس می‌سوزاند!
لب‌ها می‌ترکد!
و ترک‌های دست
آماس می‌کند!
و مرد کارگر
که اندیشه‌یی ندارد
جز زودتر رسیدن؛
و ترس دیر رفتن
تاریک می‌کند
آن بامداد را
که چه زیباست
در چشم شاعرانی بیکاره

WWW.IRANMEET.COM

که تنبلانه
گرم تماشا؛
چیزی شکوهمند و شکوفان می‌بینند
در آنسوی اتاق ــ
«و آسمان چه نیلی!
و آن پرنده ــ آه، چه می‌گویم!
بیهوده آسمان را
می‌آشوبد
پرواز؛
در حلقهٔ طلائی ابری، که ای دریغ
اکلیلی‌ست؛
نه سیمگونه حتی!» می‌گوید شاعر.
و شاعر،
مست از می شبانه،
فنجان قهوه در دستش می‌لرزد
و وهم مرگ و اضطراب الکل،
می‌آشوبد
یاد پرنده‌وارش را.
حتی در آن اتاقک، از سرما می‌لرزد شاعر
و هیچ خواب و خاطره‌یی دیگر
گرمش نمی‌کند!
در آنسوی اتاقک،
که غرق دود سیگارست،
شاعر
سرخوش
(مست از می شبانه)

WWW.IRANMEET.COM

در آسمان شیری،
در آسمان دور و بلند سپیده‌دم،
گویی پرنده‌یی کم دارد
تا صبح شعرش را بیاراید
با وهم شوق ـ شاعر!
او دست‌هایش را به ستایش،
پرنده‌وار، از هم باز می‌کند
تا نعره‌یی برآورد از شوق؛
اما نمی‌تواند:
«این ابرهای سرد سترون،
این ابرهای مردهٔ اکلیلی،
یاوه‌ست،» می‌اندیشد شاعر؛
«آن ارغوان طالع،
آن انفجار شوق، کجا باید باشد؛
تا منفجر شود
در قلب این سکون مجرد؟»
اندیشناک می‌لرزد دست‌های شاعر
و قطره قطره می‌نوشد قهوهٔ سیاه مزخرف را.
و شاعر ـ که گرم وهم است
و ارغوان طالع
یاد پرنده‌وارش را
می‌آشوبد ـ
تا صبح مبتذل را می‌بیند
با رنگ اکلیلی؛
ناگاه
از جای برمی‌خیزد

WWW.IRANMEET.COM

و آرام
پنجره‌های اتاقکش را
یکی یکی
باز می‌کند؛
خم می‌شود به سوی خیابان:
ـ چه سوزی!
شاعر، دوباره، پنجره‌ها را می‌بندد
و می‌گوید:
ـ چه روزی!
اما هنوز کارگر پیر
در انتظار، در صف
بی‌تاب است؛
و ترس، ترس گرسنگی، تازیانه‌وار
می‌راندش به کارگاهی تاریک...

شهرام شاهرختاش، نقدی بر چهار مجموعهٔ شعر م. آزاد نوشته بود که در رودکی (شمارهٔ ۶، شهریور ۱۳۵۵) چاپ شد.[۹۲]

سندباد غائب و شش شعر دیگر / محمدعلی سپانلو

سپانلو، م. ع /*سندباد غائب و شش شعر دیگر*. ـ تهران: متین، ۱۳۵۲، ۶۶ ص.

پیشتر، از کیفیت شعر محمدعلی سپانلو و نظر مُتضادِ هم‌عصرانش دربارهٔ شعر او به تفصیل سخن گفتیم.

الهام‌بخش این شعر بلند او، داستان *سندباد* بحری از کتاب *هزار و یک شب* است. سندباد پس از هفت سفر پرماجرا، می‌اندیشد که چون پیر شده، سفر هشتم او «سفر مرگ» خواهد بود.

شاعر این منظومه را به سه بخش، زیر عنوان‌های: هفتم، هشتم، نهم، تقسیم کرده است. زیر عنوان هشتم، سندباد پیر که در اتاقش کنار بندرگاه

WWW.IRANMEET.COM

به خواب رفته، خلاصهٔ ماجراهای هفت سفر قبلش را به یاد می‌آورد: داستان مبارزهٔ انسان با مهلکه‌ها که انگیزهٔ آن پیروزی بر «نامعلوم» است. در بخش هشتم می‌بینیم، سندباد، که بایستی به سفر محتوم دیگری برود، به خاطر ضعف پیری، از آن چشم می‌پوشد. پس فرزند خود را نامزد این سفر می‌کند. او به عنوان تجربهٔ راه می‌کوشد که فرزندش را به خطرهای دریا واتفاقات نامنتظری که می‌تواند مسافررا ازرسیدن به «جواب حقیقی» باز دارد، آگاه کند. و در قسمت نهم، سندباد پیر در کنار دریائی که کشتی فرزند او در آن محو شده ایستاده و می‌اندیشد که آیا در ادای مسئولیت خویش کوتاهی نکرده است؟ زیرا نسل جوان به صرف گرفتن اندرزهای شفاهی بعید است که در عمل بتواند در این آزمون دشوار پیروز شود.

درونمایهٔ منظومهٔ *سندباد غایب*، در حقیقت مسئلهٔ انتقال میراث نسل‌هاست: پدران مسئولیت خود را به گردن فرزندان انداخته‌اند، اما حتی نتوانسته‌اند آنها را به اندازهٔ کافی تجهیز کنند، پس در سفر خطرناک آینده، نسل با تجربهٔ «سندبادها» غایب‌اند. و نکته همینجاست.

سپانلو خود طی یادداشتی بر مقدمهٔ *سندباد*، می‌نویسد:

«سفر هفتم ــ آخرین سفر مادی ــ در عین حال یادآوری نکات اساسی شش سفر قبلی است، مطابق آنچه که در *هزار و یکشب* روایت شده، در انجامِ این تفکرات، پهلوان به ضعف و پیری‌اش اذعان می‌کند. دو قسمت بعد، مراحل سلوکی و روحانی است. در قسمت هشتم، سندباد درمی‌یابد که باید رسالت خطرناک خود را به «جوانی» دیگر بسپارد. آنگاه مواهب و مصائب نامنتظر دریا، چهره‌های جذبه و فریب و تهدید آن را برمی‌شمارد تا وارثش به دریا آگاه و آشنا شود. و قسمت نهم سفر تردید و امید است در ذهن سندباد.

آیا نسل نوپای آینده (قلمستان) می‌تواند در این همه دام‌ها و پاپیچ‌ها نیفتد؛ و تنها با یاد شجاعت رهروان غائب ــ آنهم شجاعتی که به پیروزی نرسیده ــ در طول سال‌ها، تسلیم فسادهای هوا نشود؟»

WWW.IRANMEET.COM

شعر بلند سندباد به آل‌احمد تقدیم شده بود.
بخشی از این شعر را می‌خوانیم.

سندباد

چون آذرخش بر قُلل قلعه نقش بست
سال گذشته، سایه صفت جنبید
هفتم
زیر هلال پنجره‌های پریده رنگ
هنگام شد که عزم کند آن پیامبر
بر هشتمین سفر.
پشت شقیقه‌اش بنجنبید پرچمی
و بر جبین او
تپش دریا
نابود شد.

او در سفینه‌ئی که به سودا
افسانه بر جهان جوان می‌برد
در ابروی مواظب رنگین‌کمان
در ملتقای آبی دریا و آسمان
بر بادبان خورشید
بر دیرک شهاب
همواره یک حکایت می‌خواند
بین کتابخانهٔ خیزاب

همواره عزم رفتن
همواره میل نامعلوم

WWW.IRANMEET.COM

سودای آتشین بود
که در سپیدگاهان مثل تبی سپید
بر او عارض می‌شد
مثل تبی سپید، در آن هنگام
کارامش سفر متلاطم بود
آهنگ باد می‌آمد
از حبلهٔ مشوش کشتی به یاد او:
خورشید بسته می‌شد
چون پلک‌های مفرغی مردگان
در نیمروز...

آنوقت شهر و باغچه
و حجره‌های سودا بی‌رونق می‌شد
مرغان آبزی
در خواب او ملائکه می‌رفتند
و سایه‌های دریا
نوری شکنجه‌آمیز را
بر طاق مشکوی او می‌لرزاند.

این سان سفر ندا می‌داد
و صور می‌دمیدند در بندرها
آکندن متاع
آوازهٔ وداع
افراشتن شراع
حرکت!
[...]

WWW.IRANMEET.COM

در سال ۱۳۵۲، عبدالعلی دستغیب در چند شمارهٔ پیاپیِ هفته‌نامهٔ فردوسی نقد مفصلی بر اشعار سپانلو نوشت که علاقه‌مندان می‌توانند بدان مراجعه کنند.[۹۵]

از دیگر مجموعه‌های قابل توجهٔ سال ۱۳۵۲، *گریه در آب* از عمران صلاحی، *از نسل آفتاب* از علی باباچاهی، *از پنجره به هرم شهرها* از عبدالله کوثری، و *دشت ناامید* از آتش بود که نمونه‌هائی از هر مجموعه را می‌خوانیم.

از نسل آفتاب / علی باباچاهی

باباچاهی، علی // *از نسل آفتاب*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۵ ص.

شعر علی باباچاهی از مجموعهٔ نخستین تا *از نسل آفتاب* تغییری کیفی نمی‌یابد؛ مگر در وزن، که ادامهٔ اصیل دست‌آوردهای باشکوهِ فروغ فرخزاد و م. آزاد است؛ اوزانی منعطف و پرکشش که تحولی از اوزان نیمائی به سوی شعر سپید است.

شعری از *از نسل آفتاب* را می‌خوانیم.

از سکوت و تفرقه...

صدای وحشت پروانه و
شکستن فانوس سرخ شقایق می‌آید
صدای فاخته کوچکی
که بر صلیب آنتن‌ها
از دودمان خویش
جدا مانده است
صدای شاعر سی ساله‌ای
که در حکومت تاریخی تنفس مردم، گم می‌شود

WWW.IRANMEET.COM

و عاشق صداها
و انفجار باد و بهار است

در سرزمین دوست
و در قلمرو خورشیدهای سرگردان
من در گلوله‌های سوزان شعر
و در مسلسل فریادها و صداها
نعش سکوت‌ها و توقف‌ها را
می‌شمارم
و صدای وحشت پروانه‌ها و فاخته‌ها را
حس می‌کنم

ای شاعران که از افقی کاذب
از سکوی کوکب‌ها،
و از دریچهٔ برج بلند عاج
فریاد انفجار و اناالحق می‌زنید
و در جوار واژه و رؤیا و استکانی ودکا و عشق
آوازهای فلسطین
و عاشقان اردنی را
با جرعهٔ خنک پیغامی
جلا می‌دهید
من از سکوت و تفرقه پر می‌شوم
وقتی شما به پاکی جریان درد
و به حقیقت تلخی که از سبوی واژهٔ ایمان و عشق
می‌جوشد
خیانت می‌کنید

WWW.IRANMEET.COM

من از سکوت و تفرقه پر می‌شوم
وقتی که «عشق»
از ارتفاع آنتن و تصویر می‌گذرد
و جغدهای کهنسال
ویرانه‌های دنیا را
تسخیر می‌کنند
آری
آری
من از سکوت و تفرقه سرشار
و در صدای وحشت پروانه‌ها و فاخته‌ها،
ـ گم می‌شوم.

گریه در آب / عمران صلاحی

صلاحی، عمران /گریه در آب. ـ تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۲، ۹۳ ص.

عمران صلاحی از معدود شاعرانی بود که هم از نخست، زبانی ویژهٔ خود داشت؛ اشعاری عموماً جامعه‌گرا، ساده، با تصاویری بدیع، طنزی پنهان و خوشاهنگ که می‌توانست تأثیرگذار هم باشد. ولی همکاری مدام با نشریات فکاهی شاید سبب شد که گاه اشعارش به هزل گراید و چهرهٔ حقیقی اشعارش پنهان بماند.

چند شعر از مجموعهٔ گریه در آب را می‌خوانیم.

عیادت

مرگ
از پنجرهٔ بسته به من می‌نگرد
زندگی از دم در
قصد رفتن دارد

WWW.IRANMEET.COM

روحم از سقف گذر خواهد کرد
در شبی تیره و سرد
تخت
حس خواهد کرد
که سبک‌تر شده است

در تنم خرچنگی‌ست
که مرا می‌کاود
خوب می‌دانم من
که تهی خواهم شد
و فرو خواهم ریخت

تودهٔ زشت کریهی شده‌ام
بچه‌هایم
از من می‌ترسند
آشنایانم نیز
به ملاقات پرستار جوان آمده‌اند.

۴۷/۹/۱۵

تعزیه

بادها
نوحه‌خوان
بیدها
دستهٔ زنجیرزن
لاله‌ها
سینه‌زنان حرم باغچه

WWW.IRANMEET.COM

بادها
در جنون
بیدها
واژگون
لاله‌ها
غرق خون
خیمهٔ خورشید سوخت
برگ‌ها
گریه‌کنان ریختند
آسمان
کرده به تن پیرهن تعزیه
طبل عزا را بنواز ای فلک...

۱۳۴۸

بخش‌هائی از شعر بلند من بچهٔ جواديه‌ام ــ از شعرهای محبوب آن سال‌ها ــ را می‌خوانیم.

[...]
میدان راه‌آهن
دریاچه‌ای بزرگ
دریاچهٔ لجن
با آن جزیره‌اش
و ساکن همیشگی آن جزیره‌اش
گفتم همیشگی؟!
آب از چهار رود
می‌ریزد
رود جواديه

WWW.IRANMEET.COM

رود امیریه
سیمتری
شوش
و بادبان گشوده بر این رودها
نکبت.

می‌رانم
با قایقی نشسته به گل
من بچهٔ جواديه‌ام
از روی پل که می‌گذری
غم‌های سرزمین من آغاز می‌شود
ای خط راه‌آهن
ای مرز
با پرده‌های دود
چشم مرا بگیر
مگذار من ببینم چیزی را در بالا
مگذار من بخواهم
مگذار آرزو
در سینه‌ام دواند ریشه
مگذار
ای دود

یک روز اگر محلهٔ ما آمدی
همراه خود بیاور چترت را
اینجا هوا همیشه گرفته‌ست
[...]
اینجا هوا همیشه بارانی‌ست

WWW.IRANMEET.COM

وقتی که باران می‌بارد
یعنی همیشه
باید دعا کنیم
و از خدا بخواهیم
نیرو دهد به بام کاهگلی‌مان
باید دعا کنیم
دیوارها
تابوت سقف‌ها را
از شانه بر زمین نگذارند
[...]
کشتارگاه
در آخر جوادیه
این سوی «نازی‌آباد» است
و مردم محلهٔ من هر صبح
با بوی خون
بیدار می‌شوند
در بوی تند شاش و پهن
اینجا بهار بینی خود را می‌گیرد
سگ‌های نازی‌آباد
در بوی لاشه‌های کهن عشق می‌کنند
میعادگاه‌شان
کشتارگاه
انبوه گوسفندان
تصویر کوره‌های آدم‌سوزی را
در ذهنم
بیدار می‌کنند

WWW.IRANMEET.COM

از دور، آه تیرهٔ آدم‌ها
از توی کوره، چنگ بر افلاک می‌زند
از توی کوره‌های آدم‌سوزی
انگار
باید همیشه غم
آجر به روی آجر بگذارد

من بچهٔ جوادیه‌ام
وقتی درشکه‌چی
شلاق می‌کشد
خطی کنار صورت من رسم می‌شود
[...]

در این محله اکثر مردم
محصول ناله‌های قطارند
زیرا که نصف شب
چندین بار
هر مادر و پدری از خواب می‌پرد!
سوت قطار، یعنی
آن بچه‌ای که تیروکمانش
چشم چراغ‌های محل را
از کاسه درمی‌آرد
سوت قطار مساوی‌ست
با بچه‌ای که توپ گلینش
بر قامت تو
مهر باطله خواهد زد

WWW.IRANMEET.COM

اینجا قطار، زندگی مردم است
با سوت او به خواب فرو می‌روند
با سوت او
بیدار می‌شوند
اینجا قطار مونس خوبی‌ست
من بچهٔ جوادیه‌ام
من عاشق صدای قطارم
هر شب قطار
از تونلی که خاطره‌هایم درست کرده می‌گذرد
وقتی قطار می‌گذرد
در ایستگاه خاطره‌هایم
می‌ایستد
چون جمله‌ای به حالت مکث
انبوه خاطراتم
با جملهٔ طویل قطار
بر خط راه‌آهن
هر شب نوشته می‌شود و پاک می‌شود
وقتی قطار می‌گذرد
من مثل مرد سوزنبان
از دخمه‌ای که بر لب خط است
پا می‌نهم به بیرون
تا خط عوض کنم
وقتی قطار می‌گذرد
چون پیرمرد سوزنبان
چشمان خستهٔ خود را
در دست خود گرفته

WWW.IRANMEET.COM

تکان می‌دهم
تا کور سوی فانوسم
در سرگردانی
گم گردد
وقتی قطار می‌گذرد
من بر سر تقاطع خط‌ها
در تاریکی
می‌گریم
من با قطار، الفت دیرین دارم
و در مسیر آن
صدها هزار خاطرهٔ شیرین دارم
وقتی قطار می‌گذرد
در ایستگاه خاطره‌ها
می‌ایستد
و خاطرات کهنه
مثل مسافران شتابان
از هر طرف سوار می‌شوند
وقتی قطار می‌گذرد
وقتی قطار می‌گذرد

من بچهٔ جوادیه‌ام
در این محل هنوز
موی سبیل
پیمان محکمی‌ست
و تکه‌های نان
سوگندی استوار

WWW.IRANMEET.COM

با آنکه بچه‌ها و جوان‌ها
از نسل ساندویچ‌اند
و روز و شب
دنبال پوچ و هیچ‌اند

بر بام‌ها
روئیده شاخه‌های فلزی
بر بام‌ها
باد دروغ می‌وزد
موج فریب می‌گذرد
و شاخه‌های خشک فلزی
از این هوای تار و دروغین
سرشار می‌شوند و
پربار می‌شوند
این شاخه‌های خشک فلزی
با ریشه‌های شیشه‌ای خود
از مغز ساکنان این محله غذا می‌گیرند
به شاخه‌های خشک فلزی
حتی کلاغ‌ها هم مشکوکند
بر بام‌ها شکوه کبوترها دیگر نیست
زیرا کبوتران
مغلوب مرغ‌های فلزی گشتند
از روی شاخه‌های فلزی
اینک عبور مرغ‌های فلزی‌ست
اکنون کبوتران
در سینهٔ ملول کبوتربازان

WWW.IRANMEET.COM

می‌لرزند
با دست و بال زخمی
من بچهٔ جوادیه‌ام
من هم محل دزدانم
دزدان آفتابه
من هم‌محل میوه‌فروشان دوره‌گرد
من هم‌محل دردم
این روزها دیگر
چون بشکه‌های نفتم
با کمترین جرقه
می‌بینی
ناگاه
تا آسمان هفتم
رفتم!

مراغه ـ آذر ۱۳۵۱

از پنجره به هرم شهرها / عبدالله کوثری

کوثری، عبدالله / *از پنجره به هُرم شهرها*. ـ تهران: نیما، ۱۳۵۲، ۱۲۱ ص.

بخشی از شعر ـ نمایش «بانوی جامه سیاه» از مجموعهٔ *از پنجره به هُرم شهرها* را می‌خوانیم:

خیابانی با دو ردیف درخت کهنسال، چند دکان و خانه‌ی فرتوت و قدیمی. شب است و تنها نور ضعیفی از چراغی کوچک بر تیر، فضا را روشن می‌کند. پائیز است.

●

WWW.IRANMEET.COM

مرد:
بالا بلند و غمگین
با جامه‌یی سیاه‌تر از شب
با گیسویی سیاه‌تر از مشک
با چشم‌هایی
تیره از تاریک
بانوی باستانی من اینجاست.
پیداست از طنین نفس‌هایش
کز راه دور، دور، دور
می‌آید.
غمگین
شکسته
خسته
پیداست
باری شگفت و سنگین
بر دوش برده است.
بالا بلند و غمگین
با جامه‌یی...
بانو (وارد می‌شود. با جامه‌یی بلند و سیاه. چشم‌هایی غمگین و صورتی مهتابی):
آری
از راه دور می‌آیم
غمگین
شکسته
خسته
باری شگفت و سنگین

WWW.IRANMEET.COM

بر دوش برده‌ام
از دشت‌ها گذشتم
از رودها، کویرها
از خانه‌ها و بام‌ها
از شهرها گذشتم.
در طول راه
در طول روز، شب
گویی صدای غمزده‌یی می‌خواند.
آری
از راه دور می‌آیم
با گرد راه‌ها
بر دست بر جبین
از راهها گذشتم
از راه سنگلاخ قبیله
از دهشت مسیر تبارم
از روزهای تلخ گذشتم
از روزهای کینه و نفرت
و خدعه و خنجر.
و خسته‌ام، آری
چندانکه زانوانم
گویی که از تحمل بار سن
سرباز می‌زنند.
اینجا
و این خیابان
باید که بنشینم.
(می‌نشیند و به درختی تکیه می‌کند)

WWW.IRANMEET.COM

یک درخت
باید همیشه باشد
و من
چه دوست می‌دارم
این ریشه‌های رفته به اعماق
این پنجه‌های محکم
این پایدار مهربان
این درخت را...

●

مرد:
بانوی باستانی من اینجاست
با جامهٔ شگفت سیاهش.
گیسویش از تهاجم شب، نمناک
چشمانش از نهفته غمی
غمگین
و دست‌هایش
این دست‌های سادهٔ مهتابی.
[...]

دشت ناامید / آتش

آتش / دشت *ناامید*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۶۱ ص.

از آتش و کیفیت اشعارش پیشتر صحبت شد. چند نمونه از دشت *ناامید* را می‌خوانیم.

WWW.IRANMEET.COM

آنک سراب پر شعشعه تخیل دریائی کویر

۲

با بازتاب پرتو خورشید نیمروز دشت نمک

ـ آئینهٔ مقعر تفتان ـ

افروخته جهنم کانون در آسمان سیارگان سوخته

فریاد می‌کشند

۳

تا تارهای ریگ روان بر توسنان باد در چابکی نظیرندارند

۴

بشکافته‌ست خاک عطشناک گوئی دهان گشوده همی گوید

ـ آب، آب

۵

در لحظه‌های خوب غروب رعنا غزال شاعر صحرا

با چشم‌های سخت سیاهش

می‌ایستد برابر خورشید و با نگاه، بدرقهٔ آفتاب را

خاموش می‌سراید

«بدرود ای سخاوت بیجا! بدرود!»

۶

سر زد هلال، انگار از ورطه‌های هول بیابان

خنجر به دست می‌گذرد شب

[...]

۱۱

ای جنگل بهشت در ساحل کدام سرابی؟

WWW.IRANMEET.COM

۱۲

جمازهٔ رمیدهٔ تنها عریان، میان لوت برهنه چه می‌کند؟
شاید که کاروان عزیزش را کاندر هجوم ریگ روان
در زیر تپه‌ای متحرک غنوده است می‌جوید

۱۳

مرغ نگاه تا دوردست می‌پرد و پرسه می‌زند من وسعت
نظر را
از بیکرانگی بیابان گرفته‌ام

۱۴

راوی باد شعر درشت کویر را بی‌وقفه در هجای بلندش
تکرار می‌کند

۱۵

تنها امامزادهٔ صحرا ـ مِهراس خشک و گنبد خاکین ـ
جز باد
آیا کدام زائر مجنون بر آستان تفزده‌اش بوسه می‌زند؟

۱۶

محبوب من! در نفرت بنفش کویری چنین دژم
با یاد سبز چشم تو هستم
ـ هنوز هم

[...]

۲۱

یک واحه یافت نمی‌شود ـ در من کویر

۲۲

در این غروب خشک جگر تاب شاید این مرغ تیز پر
مسافر
پیغمبری‌ست، معجزه‌اش ـ آب

WWW.IRANMEET.COM

۲۳

مهتاب ساحرانهٔ صحرا با عالمی صراحت و عریانی تمام
چون شعر خاورانی
روح ترا ـ به مد بلندی رسانده است
[...]

۲۵

چندان که پیش از این مرد بعشق بودم اکنون در این درشت بیابان
مرد بنفرتم

۲۶

در نفرت و کویر میراث عشق و دریا ـ باقی است

۲۷

از سرنوشت جنگلی من با نهرهای زمزمه‌خیزش
و مرغکان غلغله‌انگیزش
با آن درخت‌های همه سبز و آن تمشک‌های همه آب
جز سرگذشت شور کویری
ـ چه مانده است؟

ولی‌الله درودیان، نقدی بلند و خواندنی بر دشت *ناامید* نوشته بود که در نگین (سال ۱۱، شمارهٔ ۱۲۸، دی ۱۳۵۴) چاپ شد.[۹۶]

نقد درودیان برای شناخت شعر آتش (که هرگز هیچگونه برخورد جدی با اشعارش نشد) سودمند است.

شعر تجسمی، شعر پلاستیک

در بررسی اتفاقات سال ۱۳۵۱، در جریان پیگیری اسماعیل نوری‌علاء، به گشایش «کارگاه شعر» در مجلهٔ فردوسی به منظور سر و سامان دادن به

WWW.IRANMEET.COM

وضع آشفتهٔ شعر، اشاره کرده بودیم. ادامهٔ آموزشِ فنِ شاعری به نوپردازان در کارگاه شعر، رسیدن به نوعی موج نو شکل یافته بود که وی به دلایلی که در شماره‌های متعدد فردوسی برشمرد، بدان نام شعر تجسمی یا شعر پلاستیک داده بود.

نوری‌علاء، شعر تجسمی یا شعر پلاستیک را شعر دهه پنجاه (۱۳۵۰-۱۳۶۰) می‌دانست.

او در بخش‌هائی از مقالهٔ «در جست‌وجوی هویت شعر تجسمی» که در فردوسی، شمارهٔ ۱۱۲۱، در تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۵۲ چاپ شد، نوشت:

«اگر چه شعر امروز ایران اکنون نیم قرن را پشت سر خود دارد، اما عنایت عام شاعران را باید متعلق به بیست سال اخیر دانست (۱۳۳۰-۱۳۵۰). در طی این دو دهه ما با دو حرکت گسترده شعری روبه‌رو بوده‌ایم. [...] در نخستین دهه (۱۳۳۰-۱۳۴۰) شعرنو نیمائی به شکوفائی رسید. [...] در دومین دهه (۱۳۴۰-۱۳۵۰) با شعر موج نو روبه‌رو بوده‌ایم. شعری که هوائی تازه با خود به زبان خلاقهٔ سرزمین ما آورده است.

اگر در جست‌وجوی خطوط مشخصه‌ئی برای ترسیم چهرهٔ شعر سومین دهه (۱۳۵۰-۱۳۶۰) باشیم، باید این خطوط را حاصل و برآیند تلاقی خطوط دو نهضت بیست سال گذشته بدانیم؛ آنجا که تجربه‌های شعر نیمائی با تازگی‌ها و بدعت‌های شعر موج نو درهم می‌آمیزد و نطفهٔ شعری بسته می‌شود که نه وابستگیِ شدید شعرنو نیمائی را به ادبیات ــ به معنی خاص آن ــ دارد و نه سرگشتگی‌ها و اغتشاش‌ها و فرارهای آگاهانه و ناخودآگاه شعر موج نو را از تبیین و روشنائی. شعری که قدرت بیان و پالودگی زبان را از شعر نیمائی به ارث می‌برد و تصویرسازی و غوطه‌زدن در پرش‌های آزادانهٔ ذهن را از شعر موج نو. [...]

در حال حاضر می‌توان لااقل کلیات شعر دههٔ جاری را چنین وصف کرد:

WWW.IRANMEET.COM

۱. روشن بودن بیان و پرهیز از ابهام نامفهوم (میراث شعرنو نیمائی)

۲. تصویری بودن زبان و آزاد بودن ذهن خلاق (میراث شعر موج نو)

از جمع کردن این دو خط دقیق شاید بتوان به یک نام رسید، نامی نظیر شعر تجسمی یا شعر پلاستیک. به عبارت دیگر، شاعر این شعر می‌کوشد تا به طرزی روشن و مبین، ذهنیات را در لباس عینیات و معقولات را در جامهٔ محسوسات بیان کند. [...][۹۷]

و با خوانندگان قرار می‌گذارد که هر از چندگاهی یکی از شاعران شعر تجسمی (یا شعر پلاستیک) را در صفحهٔ «کارگاه شعر» معرفی کند و تمام دو صفحه، یا یک صفحهٔ کامل را به او اختصاص دهد. این عهد، عملی می‌شود و به مرور صفحاتی به شاعران جوان مستعد اختصاص می‌یابد که به ترتیب به قرار ذیل بود:

نخستین شماره به نصیر نصیری[۹۸]. دومین به طاهره بارهٔئی و سعید الماسی[۹۹] و شماره‌های بعد، به: فریدون فریاد[۱۰۰]، شاهرخ آل‌مذکور و عزیز ترسه (م. اصلان)[۱۰۱]، شهریار مالکی[۱۰۲]، میرزاآقا عسکری[۱۰۳]، محسن مهدوی‌هزاوه[۱۰۴]، مهدی علی‌مانی[۱۰۵]، منوچهر نیکو[۱۰۶] و علی کرم‌عبدلی[۱۰۷] اختصاص می‌یابد و طبق ضوابطی که اعلام می‌شود، در شمارهٔ فروردین ۱۳۵۳، بهترین شاعران و بهترین شعرهای تجسّمیِ یکسال گذشته انتخاب می‌شوند که عبارت بودند از:

۱. آواز شبانه، آواز درد، از نصیر نصیری؛ ۲. شالگردنی در باد، از طاهره بارهٔئی؛ ۳. جادوئی‌ام کلام، از راحا محمدسینا؛ ۴. و کاکلی که آتش می‌گیرد، از غلامرضا بلگوری؛ ۵. عاشقانه در خاک و باد و بید، از فریدون فریاد؛ ۶. در جست‌وجوی هم، از عزیز ترسه؛ ۷. اهواز، با یک بغل شراب، از شاهرخ آل‌مذکور؛ ۸. لیدای ۱۹۲، از سید محسن رضوی؛ ۹. تصویرها و بوها، از سیمین برلیان؛ حکایت این عمر، از سعید

WWW.IRANMEET.COM

الماسی؛ ۱۰. فضای دانستن، از شهریار مالکی؛ ۱۱. حریق مجدد، از فاروق امیری.

برگزیدهٔ نخستِ شعرهای تجسمی، از میان هزاران شعر که طی یکسال (۱۳۵۲) در مجلهٔ فردوسی چاپ شده بود را، می‌خوانیم.

این شعر، در شمارهٔ ۱۱۲۲ مجله به چاپ رسیده بود.

آواز شبانه، آواز درد

نصیر نصیری

آرام
ـ مثل پرنده‌ئی، از تخم ـ
سر زد
سر زد و
گیسو
پریشان کرد
گلی رویاند
مرا خندید
گفت: باز که پنجره را باز کرده‌ئی
و خون سفید شب را می‌نگری!
گفتم: نه
نه
انسانی را در کوچه منتظرم
تا آب تبرک را
بر عبورگاه گامش
بپاشم،
انسانی که زیر نگاه مشوشم
کوچه‌های نکبت را

WWW.IRANMEET.COM

با سلام
بگذرد!
گفت: دیری مرا عاشق بودی
و پنجره را برای دیدار من می‌گشودی
مگر نبود که من
دستت را
با تاری از گیسویم گرم می‌کردم
مگر نبود که من
از شب
شیرت می‌دادم
مگر نبود که من
تنها شب را
با نگاهم
در جویباران می‌ریختم
تا گیاهان بروئند
اما
دیری‌ست که مرا نمی‌خواهی.
گفتم: کودکی که گیسوان تو را عاشق بود
دیری‌ست به انسان رسیده است.
گفت: من بوی شبنم
باران را به سبزه می‌رسانم
سبزه را به کوه
کوه را به سنگ
سنگ را به جاده
جاده را به باغ
گفتم: درد... درد

WWW.IRANMEET.COM

گفت: پوست مرا تو بوئیدی
گفتم: و گیسوانت را شانه می‌زدم
گفت: تبسّم را می‌خواستی
گفتم: و صدایت را نوازش می‌کردم.
گفت: سرود بودم
گفتم: می‌خواندمت.
گفت: پس چشمه را ببین
که می‌جوشانم
از عشق
و پرنده‌ها را بشمار
که در گیسوانم
خانه می‌کنند.
گفتم: انسان را بشمار
... انسان را بشمار!
گفتی: کیست، این ولگردی
که خشم مرا برمی‌انگیزد؟

ـ آی...
نگاه کن
عابری که گیسوان تو کارسازش نیست.
مستانه می‌رود
و شبانه می‌خواند
(شبانه‌ئی که
چون تنفس
بر هر لبی
جاری‌ست)

WWW.IRANMEET.COM

شب شعر انستیتو گوته

در سال ۱۳۵۲ نیز چندین شب شعر در انستیتو گوته برگزار می‌شود. ولی پیشتر گفتیم که بعد از حادثهٔ سیاهکل و گسترش خفقان و تشدید توقع رهبری داشتن از شاعران و دستگیری بسیاری از شاعران بی‌پروا (که بحرانِ شعر را تشدید کرد) شب‌های شعر، عملاً ارزش و اعتبارش را در میانِ بخشِ عظیمی از شعر دوستان از دست داده بود و لذا از استقبالی برخوردار نمی‌شد. و نمونهٔ آن، همین شب‌های شعرِ انستیتو گوته و چگونگیِ بازتاب آن در مطبوعات بود.

یک هفته پس از برگزاری شب‌های شعر اخیر، در هفته‌نامهٔ فردوسی مطلبی پیرامون شب‌های شعر انستیتو گوته نوشته شد که عنوان پرسشی آن، «شب‌های شعر، بزم آلمانی؟» بود. در این یادداشت می‌خوانیم که:

«شب‌های شعر، بزم آلمانی؟...

درهفتهٔ گذشته [۱۵تا ۲۰ مهر ۱۳۵۲] شب‌های شعرانستیتوگوته برگزار شد که‌عدهٔ زیادی در این شب‌ها شرکت کردندوشاعران: آزاد، منشی‌زاده، خوئی، آتشی ورحمانی، بسیاری‌ازشعرهای‌قدیم‌وجدید خودرا خواندند.

از خصوصیات این شب‌های شعر، حضور عده‌ئی بود که خیال می‌کردند برای شرکت در «شوی تلویزیونی» دعوت شده‌اند و بیشتر سعی داشتند تا آنها هم نقشی در این برنامه داشته باشند و از مجریان برنامه هم تشکر نمایند.

نکتهٔ دیگر اینکه شعرا باید قبلاً شعرهائی را که می‌خوانند انتخاب نمایند و شب شعر را به «ترانه‌های درخواستی» حضار واگذار نکنند. آخر باید فرقی باشد میان یک شاعر و یک خواننده!

معدودی نیز به خاطرهای خاصی در این شب‌ها شرکت می‌نمایند و اغلب نقش «معترضین حرفه‌ئی» را بازی می‌کنند با توقعاتی که متاسفانه امکانات شاعر را در نظر نمی‌گیرند.

WWW.IRANMEET.COM

توجهٔ عده‌ئی نیز به اشعار اجتماعی از حد معقول آن گذشته و آنها را به‌ماهیت شعربی‌اعتنا کرده‌است ولاجرم‌چون‌نظریات‌شان‌انجام نمی‌گیرد، ناراضی می‌شوند تا حدی که می‌خواهند با شاعر دست به یقه شوند.

بعضی از شرکت‌کنندگان در این شب‌ها گاه با ترک جلسه آن را از رونق و حال و هوا می‌انداختند، در حالی که می‌توانستند چند دقیقه هم تحمل کنند. فکر کنند که یک سانس سینماست مثلاً.

چند تن از شعرای شرکت‌کننده نزدیک بود با حضار درگیری پیدا کنند و جوابی به متلک‌هائی که پراکنده می‌شد! که بهتر بود صبور باشند و یا اصلاً توجهی نکنند که کار به قهر بینجامد.

در هر حال، شب‌های شعر انستیتو گوته، موفق بود و خاطره‌انگیز، و بد نیست در پایان، شعر مانندی را که یکی از دوستانِ اهل قلم که اصلاً شاعر هم نیست، گفته، به عنوان حواشیِ این شب‌ها چاپ کنیم؛ با این توضیح که اغلب پس از پایان شب شعر، عده‌ئی از دوستان با شاعر سری به «آبجو بشکه» می‌زدند و بحث ادبی ادامه پیدا می‌کرد.

[و این است آن شعر]

شب، خار و گل و بته

شب‌های شعر، بزم آلمانی
آبجو بشکه، بحث آزاد
ـ در حدود مقرّرات ـ
شب، شب، شب‌های شعر
شب منشی‌های دیوانی
آزادهای گرفتارِ میم
آتشی‌های خاموش
پرچم‌های بی‌نصرت
شب، شب، شب‌های شعر

WWW.IRANMEET.COM

شبی که اسماعیل با رشوهٔ یک گوسفند
از هلاک، رهائی یافت.
شب، شب دختران فارغ‌البال
و زنان کم سن و سال
جوانان قدیم عاشق
و نوجوانان در حال بلوغ
شب، شب خار و گل و بُته
شب. شب انستیتو گوته»[۱۰۸]

و هفته بعد، نوشت:

«پس از شب‌های شعر انستیتو گوته از شعرای معاصر که با اقبال فراوان [!] روبه‌رو شد، شب‌های شعری نیز به مدت هفت شب برای شعرای امروز در نظر گرفته شده است که از ۱۲ آبان شروع خواهد شد و تا ۱۸ آبان ادامه می‌یابد. شب‌های شعر شعرای امروز به این ترتیب خواهد بود که هر روز از ساعت ۸ بعدازظهر شروع خواهد شد:

۱۲ آبان: منوچهر نیستانی، مینا اسدی؛
۱۳ آبان: سیروس مشفقی، بتول عزیزپور؛
۱۴ آبان: طاهره صفارزاده، حسین منزوی؛
۱۵ آبان: منصور برمکی، شهین حنّانه؛
۱۶ آبان: عظیم خلیلی، اصغر واقدی؛
۱۷ آبان: شهرام شاهرختاش، فرهاد شیبانی؛
۱۸ آبان: اردلان سرفراز، محمدعلی بهمنی. [...]»[۱۰۹]

اما بعضی از این شب‌ها، با بی‌توجهی و حتی تمسخر پاره‌ئی از نشریات همراه شد، بطوری که «مانفردتیله» مدیر آلمانی این برنامه مجبور شد در مجلهٔ سپید و سیاه همین ماه، به بعضی از پرسش‌های جدی و ابهام‌آمیز بعضی از شعر دوستان پاسخ دهد تا حرمت عده‌ئی از شاعران بدانان باز گردد.

WWW.IRANMEET.COM

مرگ هوشنگ ایرانی (نخستین شاعر سوررئالیست ایران)

هوشنگ ایرانی، شاعر بزرگ خروس جنگی، در سال ۱۳۵۲ تقریباً شاعر فراموش شده‌ئی بود.

او پس از سال ۱۳۳۴ که مجموعهٔ *به تو می‌اندیشم، به تو*ها *می‌اندیشم* را چاپ کرد و همچون پیشتر، مورد هجوم و تمسخرِ همه جانبهٔ شاعران کلاسیک و نوپرداز و مدرن قرار گرفت، بطور کامل از عرصهٔ شعر عقب‌نشینی کرد، و با کِششی که به عرفان داشت، با تمام وجود در عرفان غرق شد. دیگر هیچ شعری منتشر نکرد، تا سال ۱۳۵۲ که دچار سرطان گلو شد. مجلات، شتابزده، پیشاپیش به انتشار خبر مرگِ او پرداختند، تا جائی که روزی خود خبر مرگش را در مجلهٔ *تماشا* دید و خبر را تکذیب کرد.

بعد از مرگ ایرانی، پاره‌ئی از مجلات و روزنامه‌ها مطالبی در دفاع از آثار او نوشتند که البته دیگر دردی از شاعر را دوا نمی‌کرد.

یادداشتی دربارهٔ او را از هفته‌نامهٔ *فردوسی* می‌خوانیم.

«هوشنگ ایرانی تنها یک شاعر نبود، که فیلسوفی صاحب‌نظر و صاحب عقیدتی راستین بود که نخواست هیچکس به «جد» او را بگیرد [...] او در همه حال به طنز و شوخی قضایا را برگزار می‌کرد. [...] ایرانی یکی از تواناترین مترجمین ما نیز بود. آثاری که از برترند راسل و سایر نویسندگان انگلیسی زبان ترجمه کرده است نه تنها تبحر او را در برگرداندن عقاید و شیوهٔ نگارش آنان به فارسی نشان می‌دهد بلکه حاکی از آن است که در شناخت آنان تا چه حد قابلیت داشته است.

ایرانی وصیت کرده بود که جسدش را بسوزانند و برایش ختم نگذارند و هیچگونه مراسمی مثلاً به این بهانه.

از بابت سوزاندن جسدش، وصیتش عملی نشد و او را در بهشت‌زهرا به خاک سپردند.»[۱۱۰]

WWW.IRANMEET.COM

دکتر هوشنگ ایرانی، نخستین شاعر سوررئالیست، نخستین نوپرداز عارف، و از نخستین شاعران شعر منثور در ایران بود. و اصطلاح «جیغ بنفش» او سالیان دراز ورد زبان خاص و عام بود.

سر منشاءِ شعر سهراب سپهری و شعر احمدرضا احمدی، اشعار او بود که پیشتر بدان پرداختیم.[۱۱۱]

قتل خسرو گلسرخی

موثرترین اتفاق در حوزهٔ شعر چریکی، در سال ۱۳۵۲، قتل خسرو گلسرخی، شاعر و روزنامه‌نگار بنام بود. او نه شاعری توانمند، نه روزنامه‌نگاری زبرک، و نه منتقد و محققی عالم بود. او انقلابیِ پیگیر، صمیمی و پرشوری بود که با دفاع معصومانه از مردمِ محروم در دادگاه شاه (که بطور بسیار استثنائی از تلویزیون سراسری ایران پخش شد) جانش را بر سر آرمانش گذاشت. و مردم دیدند که چگونه فردای آن روز به همراه دوست همزندانش ــ کرامت دانشیان ــ او را کشتند.

خسرو گلسرخی در دوم بهمن سال ۱۳۲۲ در رشت زاده شد. مدتی در رشت و چندی در قم (نزد پدربزرگش) زندگی کرد. در دههٔ چهل به تهران آمد. در روزنامه **اطلاعات** و سپس **کیهان** و **آیندگان** به کار روزنامه‌نگاری پرداخت. در سال ۱۳۴۸ با دوست همفکر و همقلمش عاطفه گرگین ازدواج کرد. از نیمهٔ دوم دههٔ چهل، شعر و مقالاتش روز به روز، صریح‌تر و ساده‌تر و بی‌پرواتر شد تا جائی که آشکارا به دفاع از خط‌مشی چریکی پرداخت.

در فروردین سال ۱۳۵۲ به اتهامِ قصدِ ترور شاه، به همراه گروهی دستگیر شد، و در ۲۹ بهمن همین سال اعدام شد.

خسرو گلسرخی به هنگام قتل، سی ساله بود.

بعد از مرگ او، از طرف «ادارهٔ نگارش» ــ که عامل سانسور بر

WWW.IRANMEET.COM

مطبوعات بود ــ به کار بردن واژهٔ «گلسرخ» و متعاقب آن، شقایق و سیم خاردار،... در نوشته‌ها قدغن شد؛ اگرچه در کمتر اثاثه و پستوی جوانِ کتابخوانی، تصویرش دیده نمی‌شد.

چند شعر از خسرو گلسرخی، و سپس اشعاری در ستایش او را می‌خوانیم.

شعر بی‌نام

بر سینه‌ات نشست
زخم عمیق کاری دشمن
اما
ای سرو ایستاده
نیفتادی
این رسم توست که ایستاده بمیری.

در تو ترانه‌های خنجر و خون،
در تو پرندگان مهاجر
در تو سرود فتح
اینگونه چشم‌های تو روشن
هرگز نبوده است.

با خون تو
میدان توپخانه
در خشم خلق
بیدار می‌شود
مردم
زان سوی توپخانه، بدین سوی

WWW.IRANMEET.COM

سرریز می‌کنند،
نان و گرسنگی
به تساوی
تقسیم می‌شود،
ای سرو ایستاده!
این مرگ توست که می‌سازد...

دشمن دیوار می‌کشد
این عابران خوب و ستمبر
نام تو را
این عابران ژنده نمی‌دانند
و این دریغ هست، اما
روزی که خلق بداند
هر قطره، قطره خون تو محراب می‌شود
این خلق
نام بزرگ تو را
در هر سرود میهنی‌اش
آواز می‌دهد
نام تو، پرچم ایران
خزر به نام تو زنده است.

قبل از اعدام

خون ما
می‌شکفد بر برف
اسفندی،
خون ما

WWW.IRANMEET.COM

می‌شکفد
بر لاله.
خون ما
پیرهن کارگران،
خون ما
پیرهن دهقانان،
خون ما
پیرهن سربازان،
خون ما
پیرهنِ
خاکِ
ماست.

نم‌نم باران
با خون ما
شهر آزادی را
می‌سازد،
نم‌نم باران
با خون ما
شهر فرداها را می‌سازد
...
خون ما
پیرهن کارگران،
خون ما
پیرهن دهقانان،
خون ما

WWW.IRANMEET.COM

پیرهنِ
سربازان.

لاله‌های شهر من

پیراهنی ز رنگ به تن کرد
با قلب خون فشان
این لاله‌های شهری
از گودهای جنوب شهر
می‌آیند.
این لاله‌های شهری
از نان و از رهائی مردم
حرف می‌زنند
این لاله‌های شهری، آیا
در تویخانه
در جادهٔ قدیم شمیران
در اوین
پژمرده می‌شوند؟
نه
این لاله‌های شهری
می‌گویند:
باید مواظب هم باشیم
نام مرا مپرس
بگذار از تو من
زیاد ندانم

پیراهنی ز رنگ به تن کرده

WWW.IRANMEET.COM

با قلب خون فشان
این لاله‌های شهری
از گودهای جنوب شهر می‌آیند.

فردا

شب که می‌آید و می‌کوبد پشت در را
به خودم می‌گویم:
من همین فردا
کاری خواهم کرد
کاری کارستان
و به انبار کتان فقر کبریتی خواهم زد
تا همه،
نارفیقان من و تو گویند:
ـ «فلانی، سایه‌اش سنگینه
پولش از پارو بالا میره»
و در آن لحظه من، مرد پیروزی خواهم بود
و همه مردم، با فداکاری یک بوتیمار
کار و نان خود را در دریا می‌ریزند
تا که جشن شفق سرخ مرا،
با زلال خون صادق‌شان
بر فراز شهر آذین بندند
و به دوّرِ نامم مشعل‌ها بفروزند
و بگویند:
«خسرو» از خود ماست
پیروزی او در بست بهروزی ماست
و در این هنگام است

WWW.IRANMEET.COM

و در این هنگام است
که به مادر خواهم گفت:
ـ غیر از آن یخچال و مبل و ماشین
چه نشستی، دل غافل، مادر!
خوشبختی، خوشحالی این‌ست
که من و تو،
میان قلب با مهر مردم باشیم
و به دنیا نوری دیگر بخشیم
شب که می‌آید و می‌کوبد پشت در را
به خودم می‌گویم:
من همین فردا
به رفیقانم که همه از عریانی می‌گریند
خواهم گفت:
ـ گریه کار ابرست
من و تو با انگشتی چون شمشیر
من و تو با حوفی چون باروت
می‌توانیم به عریانی پایان بخشیم
و بگرئیم، به دنیا، به فریاد بلند
عاقبت دیدید ما صاحب خورشید شدیم
و در این هنگام است
در این هنگام است
که همان بوسهٔ تو خواهم بود
کز سر مهر به خورشید دهی
و منم شاد از این پیروزی
به «حمیده»، روسری خواهم داد
تا که از یاد جدایی نهراسد

WWW.IRANMEET.COM

و نگوید چه هوای سردی است
حیف شد مویم را کوتاه کردم
شب که می‌آید و می‌کوبد پشت در را
به خودم می‌گویم:
ما همین فردا
کاری خواهیم کرد
کاری کارستان

آخرین شعر خسرو گلسرخی، که در دیماه ۱۳۵۲ در سلول شمارهٔ یک زندان اوین سروده است را می‌خوانیم:

برفِ کوهستان
گرما داشت
خون ما
در رگ‌هامان می‌جوشید
زندگی معنی داشت
دامونم
جنگلیِ کوچک من
دست ما
با دست مردم
گل می‌داد.[۱۱۲]

قتل گلسرخی موج عظیمی در شعر سیاسی ایجاد کرد و اشعار فراوانی در ستایش و سوگش سروده شد که نمونه‌هائی از آن را می‌خوانیم:

WWW.IRANMEET.COM

شکاف

احمد شاملو

زاده شدن
بر نیزهٔ تاریک
همچون میلادِ گشادهٔ زخمی.
مِفْرِ یگانهٔ فرصت را
سراسر
در سلـــله پیمودن.
بر شعلهٔ خویش
سوختن
تا جرقهٔ واپسین،
بر شعلهٔ حرمتی
که در خاکِ راهش
یافته‌اند
بردگان
این چنین‌اند.

این چنین سرخ و لوند
بر خار بوتهٔ خون
شکفتن
وبنچنین گردن فراز
بر تازیانه زارِ تحقیر
گذشتن
و راه را تا غایتِ نفرت
بریدن. ــ

WWW.IRANMEET.COM

آه، از که سخن می‌گویم؟
ما بی‌چرا زندگانیم
آنان به چرا مرگِ خود آگاهان‌اند.

مرگ شاعر

رضا براهنی

شعر «مرگ شاعر»، امکان چاپ در ایران را نداشت. این شعر به همراه دیگر «شعرهای زندان» براهنی، در مجموعهٔ *ظلّ‌الله*، در سال ۱۳۵۴، در آمریکا منتشر شد که بدان خواهیم پرداخت.

شما خسرو گلسرخی را کشته‌اید
گرچه مطبوعات فقط افتخارات شما را به رخ می‌کشد
گرچه آقای ژرژپمپیدو هم شاعر است
و گرچه شهبانوی استخوانی ایران هم به عضویت افتخاری
آکادمی خرگوشان پیر فرانسه انتخاب شده
ولی ما می‌دانیم که شما شاعری بنام خسرو گلسرخی را کشته‌اید

آخر ما هم بین آجان‌ها، گروهبان‌ها و مأموران سازمان‌امنیت
جاسوسانی داریم
ــ شما خسرو گلسرخی را کشته‌اید ــ
این به افتخارات شما در مطبوعات مربوط نیست
به نفت، به پول
به موکب همایونی که بر دوش جلادان سازمان امنیت حرکت
می‌کند
به طرح ابریشم کلاغی جدیدی که کارگران گرسنهٔ بلوچ برای
پوشاندن استخوان‌های موزون شهبانو بافته‌اند

WWW.IRANMEET.COM

هیچ چیز به هیچ چیز مربوط نیست
و تازه، خبر تیرباران همه جا هست
بی‌آنکه واقعاً خبر تیرباران در جایی درج شده باشد
و همین علامت آن است که شما خسرو گلسرخی را کشته‌اید

(شاید یکی از افراد یکی از گروهان‌های ارتش که سه ماه ریش گذاشت تا ده دقیقه در برابر شاه در فرودگاه مهرآباد نقش عالم روحانیت ایران را بازی کند، به ما خبر داده. یا یک رئیس کلانتری که دربه‌در به دنبال چریک است به زنش گفته، زن او به زن من گفته، زن من هم رفته در میدان مجسمه، جیغ زده به همه گفته. شاید. شاید. شاید آقای دکتر عضدی شخصاً به خود من گفته!)

شما خسرو گلسرخی را کشته‌اید
چون چهار روز بعد بنیاد مولوی را باز کرده‌اید
و چهار ماه قبل کنگرهٔ شعر را به راه انداخته‌اید
و شاه ایران هم در شمار نویسندگان برجستهٔ ایران در آمده (این را دکتر پرویز خانلری، للهٔ مادرزاد نطفهٔ ولدالزنای شاه و شهبانو نوشته، نه من.)

شما خسرو گلسرخی را کشته‌اید
حتی پیش از آنکه بکشید، کشته‌اید
شما دو هزار و پانصد سال پیش ازین
خسرو گلسرخی را کشته‌اید[۱۱۳]

شاعر

جهان ما

به دو چیز زنده است

WWW.IRANMEET.COM

اولی شاعر
و دومی شاعر
و شما
هر دو را کشته‌اید
اول: خسرو گلسرخی را
دوم: خسرو گلسرخی را[۱۱۴]

دیداری یکسویه

سیاوش کسرائی

به خسرو گلسرخی، شاعر و نویسنده که آخرین دیدارم با او به هنگام مشاهدهٔ تلویزیون بود، و به همراه دوست میهن‌پرست و شجاعش کرامت دانشیان.

وقتی که آمدی:
بی‌آشتی پلنگ
وقتی که چشم‌های تو می‌گردید
با آشنا به مهربانی و بیگانه را به خشم
وقتی که استوار نشستی و پرغرور
همچون عقاب قُله نظر دوخته به دور
انگشت تو به خواب سبیلت
وقتی که دست می‌کشیدی در رؤیا
بر گیسوی *دامون*، پسرت، تنها.

وقتی که زیر بارش طعن منافقان
می‌غریدی
یا در فضای یخزدهٔ تالار
عطر خوش وفا را، پرسان

WWW.IRANMEET.COM

در پیکر یکایک یاران
می‌بوئیدی.

آنگاه
وقتی نگاه تو
برق نگاه *کرامت* را آغوش می‌گشود
آنگاه
وقتی که دادگاه
مفهوم کین *کرامت* بود،
وقتی که تو در آمدی از جامه
شیر بدون بیشه
شمشیر بی‌غلاف
در حلقهٔ مسلسل و سرنیزه
وقتی که ایستاده صلادادی.

وقتی درآمد سخنت شعر سرخ بود
صدها هزار غنچهٔ ناسیراب
آب از کلام تو می‌خوردند
رنگ از لبان تو می‌بردند

وقتی که گفته‌های تو کوته بود
اما بلند بود زنگ خطرهایت
وقتی نفس نفس
تنها سرود ما
در آن سکوت بود همایت.

WWW.IRANMEET.COM

لبخند باشکوه تو چون پیشواز کرد
در واژهٔ نظامی اعدام
مهمان جلف مرگ.

وقتی که قامتت
قد می‌کشید در دل آویز اشک من.

وقتی بهار بود گلی سرخ در قفس
میعادگاه عشق
وقتی که هر سپیده و هر صبح
میدان تیر بود...[۱۱۵]

اسفند ۱۳۵۲

۱۳۵۳ ه. ش.

سال ۱۳۵۳، از یکسو، سال تسلط کامل رژیم پهلوی بر اوضاع سیاسی ایران و دستگیری عمده مخالفان و خاموش کردن رادیوهای‌شان در عراق بود؛ و از دیگر سو، سال آغاز تنش جدی بین ایران و آمریکا؛ سالی که شاه رسماً اعلام کرد که: «من از حقه‌بازی‌های مقامات پنتاگون و نمایندگان نظامی و غیرنظامی آنها خسته شده‌ام.»[۱۱۶]

و آمریکا نیز به دنبال تورم اقتصاد جهانی و بحران روابط اقتصادی میان ایران و آمریکا، حقایقِ نقضِ حقوق بشر در ایران را بهانه کرده و شاه ایران را در وسایل جمعی دنیا محکوم می‌کند،[۱۱۷] و شاه در مصاحبه‌ئی با روزنامه‌نگاران خارجی در پاسخ به انتقادکنندگان می‌گوید:

«ایران برنامه‌های خود را تغییر نمی‌دهد. ما کشور مستقلی هستیم و

WWW.IRANMEET.COM

قصدداریم از تمامیت و استقلال خود دفاع کنیم. تشخیص اینکه به چه چیزی نیاز داریم، مربوط به خودمان است».

و می‌افزاید:

«آیا ایالات متحدهٔ آمریکا و کشورهای غیرکمونیست جهان می‌توانند از دست دادن ایران را تحمل کنند؟ آیا راه دیگری در پیش دارید؟ اگر ایران در معرض خطرِ فروپاشی قرار گیرد چه می‌کنید؟ [...] اگر سیاست پشتیبانی از دوستانتان را ادامه ندهید، چه کسانی حاضرند پول و خون‌شان را نثار کنند؟ شق دیگر، فاجعهٔ اتمی یا ویتنام‌های دیگر است».[۱۱۸]

متعاقب احساس چنین خطری است که حزب فراگیری به نام «حزب رستاخیز» در ایران تأسیس می‌شود و همگان موظف می‌شوند که به عضویت آن درآیند، و همهٔ مجلات و کتب و جُنگ‌های مخالف، تعطیل و توقیف می‌شوند.

در سال ۱۳۵۳، شعر، برنده‌ئی از جایزهٔ فروغ نداشت.

نشریات

در جریان توقیف و تعطیلِ عمومیِ نشریات در سال ۱۳۵۳، هفته‌نامهٔ *فردوسی* ــ جنجالی‌ترین هفته‌نامهٔ ادبی دههٔ چهل به بعد ــ نیز توقیف و تعطیل می‌شود، و فقط چند مجلهٔ ادبی همچون *نگین* و *رودکی* و *تماشا* که به لحاظ سیاسی بشدت بیرنگ‌اند اجازهٔ ادامهٔ کار می‌یابند. در این سال مجموعاً سه چهار جُنگ قابل اعتنا نشر می‌یابد که مهمترین آنها عبارت بودند از: کتاب *الفبا*، کتاب *امروز*، و *باران*.

هیچکدام از این جُنگ‌ها، مطلب چشمگیری در ارتباط با شعرنو ندارد.

تعداد کتب شعرنو پخش شده در این سال، کمتر از پانزده عنوان بود.

WWW.IRANMEET.COM

مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۳

حمیدی، جعفر / *ابر باران بار*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۷۴ ص.
رئوف، هوشنگ / *سفرهٔ خورشید*. ــ خرم‌آباد: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۴۹ ص.
زند، ایرج / *زمزمه‌ئی در پائیز با شعر*. ــ تهران: گام، ۱۳۵۳، ۱۰۱ ص.
ساهر، حبیب / *کتاب شعر ساهر*. ــ تهران: نبی، ۱۳۵۳، ۷۹ ص.
شاکری‌یکتا، محمدعلی / *عطش از دریچهٔ آفتاب*. ــ تهران: چاپخش، مهر ۱۳۵۳، ۸۷ ص.
مطهری، سیاوش / *در این شرابسالی*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۸۴ ص.
میلانی، پروانه / *هیچکس نمی‌داند*. ــ تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۵۳، ۹۴ ص.
وجدانی، محمد / *طلوعی در غروب*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۱۲۶ ص.
وجدی، شاداب / *به یاد تشنگی کوهپایه‌های جنوب*. ــ تهران: فرهنگ، ۱۳۵۳، ۱۱۲ ص.
یوردشاهیان، اسماعیل (عنا) / *مرثیه‌های کولی*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۷۸ص.

کیانوش، محمود / *بررسی شعر و نثر معاصر*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۳، ۲۰۰ص.

از مجموعه‌های قابل اعتناءِ سال ۱۳۵۳، دو مجموعه با نام‌های *در این شرابسالی* و *عطش از دریچهٔ آفتاب* بود که نمونه‌هائی از هر مجموعه را می‌خوانیم.

عطش از دریچهٔ آفتاب / محمدعلی شاکری‌یکتا

شاکری‌یکتا، محمدعلی / *عطش از دریچهٔ آفتاب*. ــ تهران: چاپخش، مهر ۳۵۳، ۱۸۷ ص.

WWW.IRANMEET.COM

باور

پرنده در باد نقبی زد.
باری
اگر تمامی شب را
بال بر راه آشوبگر سائیده باشد
سپیده ره آوردی خواهد شد
که در لفافهٔ شب،
او را
خورشیدی ارمغان دهد.

پرنده در باد نقبی زد
تا سوز سنگ و
گلوله و
دست را
به خطر بنشیند.

□

پرنده باور من شد.
حقیقت من شد.
رهایی
انگار
از همه سو می‌آمد
و دستهٔ مشعلدار
در کوچه می‌دوید
مثل پرنده‌ای
که باور من بود.

WWW.IRANMEET.COM

قصیدهٔ کوتاه سفر

۱

من از اطراقگاه عشق‌های مرده می‌آیم.
مرا با خویش در بهت سکوت سرد برف‌آلود
حرفی هست.
مسیحاوار،
صلیب کوه را بر دوش چشم خویشتن
هموار می‌سازم،
که تا دریاچه را با آب شور تشنگی زایش
سلامی گرم بفرستم.
سکوتش ضجهٔ تلخی است.
زلال آبی‌اش در خوف ناهنجار فصل سرد
خوشرنگ است
چواغش کور سوی صادقی دارد
که تا عابر
خطوط سرخ صبحی پاک را
در یاد بسپارد.

۲

من از اطراقگاه عشق‌های مرده در صبح کویر سرد می‌آیم.
و از انسان و خنجر حرف‌ها دارم.
به «راه و رسم منزل‌ها»
من انسان را که تنها راه می‌پوید
و خنجر را که در هر راه می‌روید
به چشم خویش می‌بینم.
به چشم خویش می‌بینم که هر دستی

WWW.IRANMEET.COM

چراغی را به خود بفشرده و
همگام هر چشمی پریشان است.

و هر پایی
شکسته،
خسته،
خون‌آلود
از هر خار و خارا سنگ ترسان است.
صدای خنده فریادی است،
صدای گریه هم فریاد و
هر فریاد
در هر حلق،
چراغ مردهٔ آویز بر دیوار.
زمستان ۱۳۵۰

در این شرابسالی / سیاوش مطهری

مطهری، سیاوش / *در این شرابسالی*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۸۴ ص.

آهو

حق با تو نیست، برادر
تقصیر با توست
وقتی چراغ دست تو بود
آن شبچراغ، گم شد
گاه است اشتباه را نمی‌بخشایند
گاه است اشتباه، با خیانت هم پهلوست.

وقتی تفنگ دست تو بود

WWW.IRANMEET.COM

آهو گذشت از گذر تیر
حق با تو نیست دیگر
حق با آهوست.

دیگر تفنگ نیست با تو
زنجیر با توست.

گرگ

برای: خسرو گلسرخی

[توضیح اینکه این شعر در چاپ دومِ مجموعهٔ *در این شرابسالی* در سال ۱۳۵۷، به کتاب افزوده شده است.]

وقتی صدای پای قراول‌ها
چشم تو را ز خواب تهی می‌کرد
و خشم را، چنان سگ هاری، به سوی تو
رم می‌داد
بر بسترت ـ پتوی نظامی ـ
در خویش می‌نشستی و می‌گفتی:
ـ «همسایه‌ام چرا
همسایه‌ام، رفیقم، همسنگرم چرا!
همباورم چرا؟»
وانگه عرق نشسته ز افسوس
در خویش می‌شکستی و می‌خفتی.

وقتی صدای ساعت دیواری
خواب از نگاه گرم تو می‌دزدید

WWW.IRANMEET.COM

وان چشم‌های میشی خشم‌آلود
می‌کوفت سر به سینهٔ بیداری
بیزاری
بر بسترت، پتوی پر از ساس،
در خویش می‌نشستی و می‌گفتی:
ـ «اما مگر به راستی و مردی
پیمان‌مان دریغ و دروغی داشت؟
سوگندمان مگر نه مکرر بود
وز مرگ و خون و عشق، سخن می‌گفت؟
از خصم، غیر کینه نمی‌خواهم
وین کوله کوله پستی و نامردی،
اما چرا
همسایه‌ام، برادر همراهم؟»

اما دوباره خواب تو را می‌برد
از کوچه‌های سرد دل‌آزاری
از دخمه‌های وحشت و بیزاری
تا دامن طلوع پر از یاقوت
تا سرزمین انسان
تا لطف گاهواره و تابوت
اما دوباره خواب، تو را می‌خواند
با لای لای ساعت دیواری...

افسوس...
در خواب نیز، کابوس،
همسایگانت می‌گفتند:

WWW.IRANMEET.COM

ـ «آری گناه با او بود
ما بره‌های بی‌گنهی بودیم
او بود گرگ گلهٔ ما، او بود.»

۵۲/۱۱/۳

۱۳۵۴ هـ. ش.

سال ۱۳۵۴ همچنان سال سیر نزولی کمیت و کیفیت شعرنو و تشدید بحران سیاسی ـ اجتماعی کشور است.

در این سال ظاهراً فقط یک جُنگ به نام *سپیدار* و پانزده مجموعهٔ شعرنو منتشر شد که به رغم ارزش نسبی بعضی از مجموعه‌ها، هیچکدام حادثه‌ئی به شمار نمی‌رفت.

چاپ نخست کتاب *ظل‌الله* از دکتر رضا براهنی هم در همین سال منتشر شد.

ناشر *ظل‌الله*، ابجد، و محل انتشار آمریکا بود.

جایزهٔ شعر فروغ در سال ۱۳۵۴، به سهراب سپهری (به عنوان مطلق هنر) و به اسماعیل شاهرودی تعلق گرفت.

نشریات

در سال ۱۳۵۴ ظاهراً فقط یک نشریه به نام *سپیدار* اجازهٔ نشر یافت.

مطالبی که در ارتباط با شعرنو در *سپیدار* به چشم می‌خورد، نقدی بر *جدال با مدعی* (مصاحبهٔ علی‌اصغر ضرابی با دکتر اسماعیل خوئی) به نام «جدال با مدعی علیه» از محسن عدنانی و شعری از سیاوش کسرائی بود.

WWW.IRANMEET.COM

مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۴

آدیش، هور / *تا دم‌جاده‌های صبح*. ــ تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۴، ۶۸ ص.
آقاسی، داراب / *چراغ ناسوخته*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۷۵ ص.
اصلانی،محمدرضا / *برتفاضل دو مغرب*. ــ تهران: زوار، ۱۳۵۴، ۱۱۰ ص.
براهنی، رضا / *ظل‌الله*. ــ آمریکا: ابجد، ۱۳۵۴، ۱۷۲ ص. [چ ۲، تهران: ۱۳۵۸، امیرکبیر]
بنیاد، شاپور / *چند شعر در وادی کتاب عشق و چشم (دفتر دوم)*. ــ تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۴، ۶۲ ص.
پچراک‌منش، محمدرضا / *شکوفه‌های سرخ سیب*. ــ تهران: پیوند، ۱۳۵۴، ۵۸ ص.
دستغیب، مینا / *با چشمانی از خاکستر*. ــ شیراز: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۹۹ ص.
دها، محسن / *افق روشن*. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۴، ۸۷ ص.
عسگری، میرزاآقا / *فردا اولین روز دنیاست*. ــ تهران: گام، ۱۳۵۴، ۸۵ ص.
قاسمیان، مینا / *رهائی*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۶۸ ص.
طباطبائی، همایونتاج / *لحظه‌های مکرر ویرانی*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۹۱ ص.
عبدالملکیان، محمدرضا / *مه در مه*. ــ تهران: گام، ۱۳۵۴، ۷۰ ص.
موحدمحمدی، ضیاء / *بر آب‌های مردهٔ مروارید*. ــ تهران: پخش از آگاه، ۱۳۵۴، ۸۲ ص.
نجات، هوتن / *درکنار هم*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۶۷ ص.
واحدی، غلامرضا / *سایهٔ روشن*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۱۸۸ ص.

وطن، اکبر (گردآورنده) / *اسلام و آبی تازه‌اش باید*. ــ تهران: امیر، ۱۳۵۴، ۶۶ ص.

WWW.IRANMEET.COM

ظل‌الله / رضا براهنی

براهنی، رضا / *ظل‌الله*. ــ آمریکا: ابجد، ۱۳۵۴، ۱۷۲ ص. [چ ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸]

نمی‌دانم آیا *ظل‌الله* را هم می‌شود جزء مجموعه شعرهای دههٔ پنجاه محسوب داشت یا نه، چون اساس کار ما، مجموعه‌هائی است که در ایران چاپ می‌شده است، ولی به نظر می‌رسد که چند مجموعه از این امر می‌تواند مستثنیٰ شود: مجموعه‌هائی که شاعران آن در ایران می‌زیسته‌اند و شعرشان محصول مستقیم اوضاع اجتماعی ــ سیاسی در ایران بوده است؛ که از این جمله بود مجموعهٔ *ظل‌الله*.

از سال‌ها پیش، از دوران مشروطیت ــ به سبب خفقان در ایران و علل دیگر ــ تعدادی از کتاب‌ها و نشریات فارسی زبان در خارج از کشور به چاپ می‌رسید. پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، با خروج عدهٔ زیادی از روشنفکران از ایران، چاپ کتاب و نشریه در خارج، رشد شتابان گرفت، و در دههٔ پنجاه، با آغاز جنبش چریکی و فعال‌تر شدن کنفدراسیون جهانیِ دانشجویان و تشدید سانسور در ایران، بخشی از کتاب‌های نوشته شده در داخل نیز برای چاپ به خارج فرستاده شد که از جملهٔ آن کتاب‌ها، مجموعه‌ئی از رضا براهنی به نام *ظل‌الله* بود.

براهنی ــ که به هنگام چاپ *ظل‌الله* در آمریکا به حال تبعید به سر می‌بُرد ــ دربارهٔ نطفه‌بندی و شکل‌گیری این کتاب می‌نویسد:

«[...] نطفهٔ کتاب حاضر در ابتدا در زندان بسته شد؛ چراکه زندان شامهٔ آدمی را نسبت به شقاوت تیزتر می‌کند؛ و هر چیز ساده‌ای، با خشونت تصویری خود، به وسط گود پرتاب می‌شود و هر تصویری با برهنگی بُرّای خود کل زندگی را به مبارزه می‌طلبد. و حقیقت اینکه در این شعرها من اصلاً سعی نکردم از تخیل خود مایه بگذارم؛ چرا که دوزخی که زندانی در آن زندگی می‌کند، خود آفریدهٔ تخیلی است شوم و جهنمی، که

WWW.IRANMEET.COM

همان تخیل جلادان شاه باشد. دیگر احتیاجی نیست که تو خیال کنی. دوزخ مهیا شده آنچنان خیالی آفریده شده که تو اگر از واقعیتش گزارش بدهی، بزرگترین خیال‌ها را کرده‌ای.

ازین مجموعه، «کبوتران» و «چراغ آخر» محصول کار زندان است، به استثناء چند سطری از «چراغ آخر» که پیش از زندان گفته شده، حتی چاپ هم شده بود. نطفهٔ یکی دو شعر، مثلاً «بازجویی از یک دهاتی ایرانی»، پیش از زندان بسته شده بود و با تغییراتی در این مجموعه چاپ شد. بقیهٔ شعرها، همه یکجا محصول بعد از زندان است، بجز «شعری که ادامه دارد» که وضع و حال دیگری دارد و توضیحش در آغاز خود شعر داده شده. ولی غرضم از «بعد از زندان» هم آن نیست که من به محض بیرون آمدن از زندان شروع به شعر گفتن کردم. دو شعر از دفتر حاضر، یعنی «مرد» و «بازی تا کی؟» در ایران گفته شد، و باقی در طول سه ماه و نیمی که پس از ورود به آمریکا، مهمان دانشگاه آیوا بودم و در آرامش آن شهر، قدری از آسایش خاطرم را باز یافتم. [...]

و اما دربارهٔ شعرهای این مجموعه باید بگویم که این شعرها با همهٔ شعرهای معاصران من در ایران این فرق اساسی را دارد که آنان، به دلیل سانسور شدید در داخل کشور، همه چیز را شدیداً در استعاره و تمثیل و سمبول می‌پیچانند و چاپ می‌کنند و در نتیجه باری مضاعف بر واقعیت تحمیل می‌کنند؛ ولی من استعاره و تمثیل و سمبول را در خدمت واقعیت به کار می‌گیرم. به همین دلیل آنان بر شکل تأکید می‌کنند و از طریق شکل خرد شده و دچار خفقان شدهٔ خود، خفقان را نشان می‌دهند و در واقع شکل شعرشان مظهر خفقان است؛ اما من شکل شعر را در آزاد شده‌ترین صورتش به کار می‌گیرم تا واقعیت خفقان را در منتهای سماجت و وقاحتش ارائه داده باشم. و این نوع کار، هم در میان ما ایرانیان، و هم در میان دیگران، تاریخی خاص خود دارد.

شعری هست که از «سمبولیسم» قرن نوزدهم غرب سرچشمه

WWW.IRANMEET.COM

می‌گیرد و بطور کلی تمام دنیا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از مالارمه و ورلن و رمبو و کلودل و والری و سن‌ژون پرس در فرانسه بگیر و بیا تا الیوت و پاوند در زبان انگلیسی؛ و در خاورمیانه از احمد هاشم ترک و نازک الملائکهٔ عرب بگیر و بیا تا نیما و احمد شاملو و نادرپور و حتی مهدی اخوان‌ثالث خودمان. این سنت جدید از شعر اروپا برخاست و ملل دیگر دنیا را هم در زیر چتر تأثیر خود گرد آورد؛ و هنوز هم این شعر اثر دارد و آخرین نمونه‌اش، شعر به اصطلاح «موج نو» است که چند سال پیش در ایران سر و صدایی کرد و فروکش کرد. این سنت، یک سنت سفیدپوست اروپایی ـ آمریکایی است که موا نیز در گذشته تحت تأثیر خود گرفته بود و بعضی از تغزلات من در این سنت و روحیه است؛ البته به زبان خاص خود من. این سنت، بهار و عارف و نسیم شمال و عشقی و دهخدا و ایرج و تصنیف‌سازان و مرثیه‌سرایان اجتماعی حول و حوش مشروطیت، و سنت اجتماعی ملانصرالدین و هوپ هوپ نامهٔ صابر را، که بر دهخدا و عشقی و عارف و نسیم شمال سخت اثر گذاشت و بر بهار و ایرج هم بی‌تأثیر نبود، و حتی بعدها حیدربابای شهریار را هم در هالهٔ تأثیر خود گرفت، از مد نظر دور داشته است و از ساختمان اورگانیک شعر، از آن چیزی که من در نوشته‌های ده سال پیشم از آن به عنوان هماهنگی بین شکل ظاهری، شکل درونی یا ذهنی، و محتوا یاد کرده‌ام، حداکثر استفاده را برده است و بطور کلی می‌توانم گفت که در شعر خود من این سنت در کتاب *گل برگسترهٔ ماه*، به نوعی کمال، البته از نظر خود من، دست یافته است. ولی این فقط یکی از جنبه‌های کار من بود و یکی از سنت‌های شعری من.

برای من نوع دیگری از شعر هم وجود داشته است که از «تبر» (سال ۳۷)، «تنها پشت درها» (سال ۳۹ تا ۴۰) و *آهوان باغ* شروع می‌شود به منظومهٔ *جنگل و شهر* (در سال ۴۲)، «برانگیختگی»، «یادهای بامدادان» و «منظومهٔ یک زندگی منثور» در کتاب *شبی از نیمروز* (سال ۴۴)، منظومهٔ

WWW.IRANMEET.COM

«مصیبتی زیر آفتاب» (سال ۴۴) و اکثر شعرهای اجتماعی کتاب *مصیبتی زیر آفتاب* (امیرکبیر، ۴۹) می‌رسد و بعد از آنجا با استفاده از سنت دیگری که بدان هم اکنون اشاره خواهم کرد می‌رسد؛ به *ظل‌الله* که همان شعرهای زندان باشد.

در غرب، سنتی دیگر به وجود آمد، بویژه بعد از جنگ دوم جهانی، مرکب از آواز، گفت‌وگو، آوازهای دسته‌جمعی، حرکات معترض اجتماعی، خطاب و تحریک و تشجیع، دشنام و طعن و لعن، آمیزه‌ای از وزن و بی‌وزنی، و استفاده از تمام کلمات زبان؛ نه تنها آن کلماتی که شاعرانه شناخته شده‌اند و یا ممکن است شاعری تر و تمیزشان کند و اذن دخول در حریم شعر برایشان صادر کند.

این شعر، نخست از آوازهای فردی و جمعی سیاهان ستمدیده غلغله زد و جوشید و گروهی از سپیدان را هم به خود جلب کرد و بعد موسیقی را هم وارد حریم خود کرد؛ و بعد حتی آوازها و سرودهای سرخپوستان آمریکا را هم وارد بطن خود کرد؛ طوری که برای مثال الن گینزبرگ و جروم راثنبرگ، دیگر شعرخوانی ساده مطرح نبود، بلکه آواز و رجز هم مطرح بود و برای امثال فرلینگتی آلت موسیقی هم مطرح بود و بعدها در محافل مختلف آمیزه‌ای از آلات مختلف و شعر و رقص و فریاد هم مطرح بود؛ و بویژه گروهی از سیاهان مجبور بودند شعر را بدل به نوعی فریاد علیه بیداد اجتماعی بکنند، و این سنت را در برابر سنت سپید، سنت سپید خالص قرار دهند؛ و گروهی از سپیدان مخالف با خر رنگ کنی‌های سرمایه‌داری و دولت در آمریکا هم یکجا به کمک این نهضت بزرگ فرهنگی آمده بودند؛ و چون جامعهٔ آمریکایی بعد از جنگ دوم و بعد از جنگ کره، و افسرده و نومید از جنگ ویتنام داشت پوست می‌انداخت و کش می‌آمد و در اعتصابات نشسته به پا می‌خاست تا صدای معترضش را به گوش جهانیان برساند، و زن آمریکایی نیز بتدریج سربلند می‌کرد تا گردن از قید بندگی مرد بیرون کشد و سر بر کشد، آنچه از آمیزش جمیع

WWW.IRANMEET.COM

سنت‌های متحرک و جامع و پرقدرت به وجود آمد، شعر را از صورت سادهٔ کلامی‌اش درآورد و در میان هنرهای دیگر یله‌اش کرد. بر این مجموعهٔ رنگین بیفزایید نفوذ شعر و آواز سرخپوستی را، شعر مرکب از وزن و بی‌وزنی را، و شعر توأم با موسیقی را، و شعری را که کاریکاتور و مضحکهٔ شعر واقعی است، ولی خود سراپا شعر هم هست ــ چرا که جد و هزل و مصیبت و طنز را درهم می‌آمیزد و معجونی از تمام هنرها را در وجود، و با حضور شعر اعلام می‌کند. این شعر از ادبیات توده‌ها، از رجزخوانی و خطاب و مقابله و محاکات و نمایشنامه، شعر و نثر رسمی، و تراژدی و کمدی منتهای استفاده را می‌کند و چیزی تحویل می‌دهد که تمام روح و تن آدمی را موقع ارائه دادن به حرکت درمی‌آورد. فرض کنید که آدم در یک شعر، حرکات و کلمات نوحهٔ سینه‌زنی، نثر *چرند و پرند* دهخدا، طنین پرصلابت قصیده، نثر رسمی گلستانی، و اصطلاحات و تعبیرات هوپ هوپ نامهٔ صابو و *عارفنامهٔ* ایرج را درهم بیامیزد و بر آن نوعی موسیقی و آهنگ چند آلت خشن موسیقی، مثلاً ریتم ریز و سریع ضرب ایرانی را بیفزاید، و البته نه یک نفره، بلکه چند نفره اجرایش کند. منظورم این است که سنت این شعر بعد از جنگ، به سنت شعر مشروطیت، و نثر و تصنیف و ترانه و تعزیه‌خوانی‌های دوران مشروطیت نزدیک‌تر است تا حتی به روحیهٔ غرب. و من این را یک بار آزمایش کردم در شعرخوانی سمینار نویسندگان بین‌المللی در آیواسیتی: شعری را که دربارهٔ مرگ پابلونرودا گفته بودم به کمک یک شاعر سیاهپوست، زولو، از افریقای جنوبی، که طبل بزرگ را می‌زد، یک شاعر مالایایی، که طبل کوچک را می‌زد و در عین حال بدیهه‌سرایی می‌کرد ــ منتها از روی نقشه ــ و شاعر سیاهپوستی از اهالی باربادوس که روی میزی رنگ گرفته بود و شاعره‌ای فلسطینی که با دیگران در دستهٔ کر شرکت داشت، اجرا کردم. یعنی فارسی کر را می‌خواندم و ترجیع‌بند کر را این چهار نفر اجرا می‌کردند و بعد سکوت می‌کردند تا من تکّه‌ای از شعر را اجرا کنم. و بعد

WWW.IRANMEET.COM

طبل می‌آمد و نام نرودا از اعماق برمی‌خاست و تمام کلمات را تسخیر می‌کرد و بعد طبل بود و سکوت، و من بقیهٔ شعر را می‌خواندم و بعد دستهٔ کر بود و شعر و حرکت؛ و حقیقت اینکه به این چهار تن ریتم‌های نوحه‌خوانی و سینه‌زنی را یاد داده بودم؛ و ما جلوی دوبست نفر، بدون میکروفون و با دو طبل و یک رنگ گرفتن و پنج صدا الم شنگه‌ای به راه انداختیم که وقتی سکوت کردیم، مردم، انگار از یک کرهٔ دیگر آمده‌اند، نمی‌دانستند که حرکت و هیجان ما را چگونه پاسخ بگویند. و حقیقت اینکه من از غرب چیزی بر این مجموعه نیفزوده بودم؛ عناصر هنری یکی از کشورهای دنیای سوم را گرفته، تعمیمش داده بودم به بقیه آن کشورها؛ و صدای جمعی ما، یک هیجان جمعی به وجود آورده بود. نوعی هنر اشتراکی؟ نمی‌دانم.

بسیاری از شعرهای حاضر از یک سو مرا به آن حرکت‌های اصیل اجتماعی مشروطیت پیوند می‌زند؛ و از سوی دیگر به ریشه‌های اصلی و اساسی هنر توده در ایران، هم ترکیش و هم فارسیش. و به همین دلیل برای من مخاطبی از نوعی دیگر به وجود می‌آورد که حتی بیسوادها ــ که فرهنگ‌شان به دلیل همان فولکلورشان گاهی به مراتب غنی‌تر از حریم باسوادهاست ــ هم در حریم آن به آسانی می‌گنجند. [...]

این قبیل برداشت‌های راحت و ساده از زبان، و برخوردهای راحت‌تر در زبان ترکی و فارسی، و تمرین‌هایی که من با مضامین اجتماعی در شعرهایی از نوع «چلچله‌ها» در *شبی از نیمروز* و *مصیبتی زیرآفتاب* کرده بودم و بعدها در بیش از پنجاه شعر که هنوز چاپ نشده، ادامه داده بودم، مرا از نظر حرفهٔ شاعری می‌رساند به شعرهای *ظل‌الله*، که بدون شک بسیاری از تمرین‌های قبلی من از هر دو سنت را هم در بر دارد، با این فرق که دیگر سنت عصیان بر بقیهٔ عناصر می‌چربد.

و البته همهٔ شعرها هم در یک روال و آهنگ نیست. من کوشیده‌ام هم با بی‌وزنی تمرین بکنم، هم با موزون، و هم با ترکیب وزن و بی‌وزنی. یعنی

WWW.IRANMEET.COM

همانطور که تجربهٔ انسان پایان‌ناپذیر است، من با این کتاب تجربه‌های ناچیزم را ادامه داده‌ام ــ و هنوز هم البته ادامه می‌دهم ــ و هم خودم را در مسیر تجربه‌های نو دیگران که در شعر ما به دلیل خفقان مسکوت گذاشته شده، قرار داده‌ام. در عین حال تغییرات ناچیزی هم داده‌ام در سطرسازی شعرهای بی‌وزن (مثلاً سعی کرده‌ام دشواری فعل‌های مرکب از نوع «سوار شده»، «بریده باشند»، «کوبیده می‌شود» و غیره را ــ از طریق حمل جزءِ ضعیف این افعال یعنی «شده»، «باشند» و «می‌شود» و غیره به سطرهای بعدی ــ حل کنم، تا اولاً هر مصرع شخصیت خاص خود را داشته باشد و ثانیاً کلمات پرقدرت و عامل عمل و حامل تصویر در سطرهای مستقل بمانند) و در شعرهای بی‌وزن و موزون، بازی‌هایی با حرکات صوری و کتابت کلمات کرده‌ام که شعر را به آن چیزی نزدیک می‌کند که نامش را در این سوی عالم گذاشته‌اند: شعر عینی؛ گرچه ما ازین نوع شعر قرن‌های قرن داشته‌ایم؛ و هر کسی که یک بار به کتاب *شمس قیس رازی* نگاه کوده باشد، و «مشجر» آن کتاب را دیده باشد، می‌داند چه می‌گویم.

و به هر طریق من ادامه داده‌ام. و مگر انسان امید و ادامهٔ انسان نیست؟

نیویورک، اول مرداد ۱۳۵۴[۱۱۹]

با اینهمه، *ظل‌الله*، در سال ۱۳۵۴، به سبب خفقان و جو پلیسی حاکم بر ایران، وارد ایران نشد و طبیعتاً بازتابی نیافت.

دو نمونه از شعرهای مجموعهٔ *ظل‌الله* را می‌خوانیم:

وظیفه

وظیفهٔ من به سادگی این است که به هر جوان روستایی که از
روبه‌رو می‌آید، یک اره ــ دندان ــ کومه بدهم
(شمشیر سرخ عدل برای اینکه
برای اینکه شرف پیر اشراف را دو نیم کند)

WWW.IRANMEET.COM

یک سناتور، با یک بواسیر عرق کرده به بزرگی گردو
یک سرلشگر، با غبغبی به بزرگی سرطان.
ـ جانی سرطان! سرطان! سرطان! ـ
دو وکیل مجلس در حال کف زدن
و تمام اعضاءِ محترم فرهنگستان
ـ که معمولاً عمر نوح می‌کنند ـ
و یک دستگاه پیچیدهٔ عینکی
ـ که عینکش را برای تعقیب من تنظیم می‌کند ـ
به من می‌گویند که از ارّه ـ دندان کوسه‌ام استفاده کنم

وظیفهٔ من به سادگی این است که به هر کارگری که از کارخانه
بیرون می‌آید، یک ارّه ـ دندان کوسه بدهم
(شمشیر سرخ عدل برای اینکه
برای اینکه شرف سرمایه‌دار را درست از فرق بواسیر دو نیم کند)

من این را فهمیده‌ام که آنچه یک کارگر می‌فهمد من نمی‌فهمم
او می‌تواند کفش بدوزد، من نمی‌توانم
می‌تواند خشت روی خشت بگذارد، من نمی‌توانم
می‌تواند برف بروبد، من نمی‌توانم
می‌تواند نوک سوزن را از نیش عقرب تیزتر کند و ک... تنگ‌تر از
ک... مورچه برایش بسازد، من نمی‌توانم
می‌تواند نان بپزد، من نمی‌توانم

کتابی که من می‌خوانم، شکم کسی را سیر نمی‌کند
کتابی که من می‌نویسم، نوک سوزنی را تیز نمی‌کند
من باید عوض می‌شدم و شده‌ام

WWW.IRANMEET.COM

وظیفهٔ من به سادگی این است که ارّه ــ دندان کوسه‌ام را به‌بازوی
کار پیوند بزنم

(شمشیر سرخ عدل برای اینکه
برای اینکه
ذوالفقار علی دیگر در نیام نماند).

بخشی از شعر «تصاویر شکسته زوال» را می‌خوانیم:

در بیداری خواب همه را
می‌بیند پدرش اسب گاری را می‌شوید از یال و
دم و تخت اسب گاری می‌چکد آب صاف
پدرش با یک سرباز چاق روس سخن از
اسب نحیفش می‌گوید پدرش ترکی، سرباز روسی
روسی می‌گویند اما نه پدر روسی می‌فهمد
و نه سرباز روسی ترکی
اسب اما طوری می‌نگرد دنیا را انگار
هم روسی می‌فهمد هم ترکی، هم خط میخی الواح بابل را
می‌خواند مادر چادر بر سر می‌رسد از راه
کاسهٔ آب
در دست چادر پوشش می‌گوید: سو و پدر
می‌گیرد کاسهٔ آب مادر را و به ترکی می‌گوید: سو سرباز روسی
می‌گیرد کاسهٔ آب مادر را می‌نوشد
و پس از یک ساعت، یا شاید چندین سال در میدانها
مردم را مثل حیوان می‌رانند
سوی اتوبوسها و کامیونهای ارتش
زیرا ظل‌الله از تعطیل تابستانی برمی‌گردد ظل‌الله
از خواب تابستانی برمی‌خیزد نه یکی، بلکه صدها

WWW.IRANMEET.COM

ظل‌الله از خواب تابستانی برمی‌خیزند از آن سوی میدان
بعضی با ریش و سبیل، بعضی بی‌ریش و سبیل
و با کراوات
بعضی بی‌ریش و بی‌کراوات، لکن با تاب سبیل
ظل‌الله از پشت‌سر ظل‌الله سرنیزه‌ای
از پشت سر مردم می‌گوید: تعظیم قومی می‌افتد
بر خاک قومی که دایم می‌افتد بر خاک
و بدین‌سان شب طولانی‌تر از
ابدیت می‌گردد و قومی بعداً بالا
می‌خزد آرام از پلکان مرطوب کهنه
و تاجی را که چون کاسهٔ بی‌ته
خالی است از دست مرد فرتوتی می‌گیرد
خود را می‌اندازد پایین از پنجره‌های باز مشرف بر تنهایی
مثل بازی در پرواز اما چون برده
یک بردهٔ مطلق در پردهٔ نقاشی
می‌چرخد در بینهایتهای ممتد
همچون دایره‌ای در تنهایی

از دیگر مجموعه‌های مورد توجهٔ سال ۱۳۵۴، بر *آب‌های مردهٔ مروارید* از ضیاء موحد و *فردا اولین روزِ دنیاست* از میرزاآقا عسگری بوده که نمونه‌هائی از هر مجموعه را می‌خوانیم:

بر آب‌های مردهٔ مروارید / ضیاء موحدمحمدی

موحدمحمدی، ضیاء / *بر آب‌های مردهٔ مروارید*. ــ تهران: پخش از آگاه، ۱۳۵۴، ۸۲ ص.

WWW.IRANMEET.COM

بر آب‌های مردهٔ مروارید

نام تو را به خاک نوشتند
و خاک زخم شد

وقتی که اسب هر شبه با زین واژگون
از بیشه‌های زخم گذر می‌کند،
انبوه همسرایان می‌خوانند:
«تو رود، رود جنگل پائیز
ما در تو بارها به نهایت رسیده‌ایم.»

آه این صدای دور
چنگ نسیم و جنگل ــ شاید
شاید صدای گردش آن سبحهٔ گلی است که شب را
از دست‌های مادر می‌آویخت.
از سال‌های قحطی می‌آمد
با رشتهٔ شبانه اشکی که می‌گسیخت
بر آب‌های مردهٔ مروارید:
«ای سال برنگردی، ای سال»

و سال بازگشت
وان حلقهٔ خمیده به ناگاه
سرتاسر عصا را پیمود
و خاک ماند و دایرهٔ داغ

اسب از میان جنگل

WWW.IRANMEET.COM

شب از درون دایرهٔ سبحهٔ سیاه
انبوه همسرایان می‌خوانند:
«آه ای کهن‌ترین زخم»
شب از میان زخم گذر می‌کند.

تکوین

در آغاز جهان آبی نبود
تو در آن نگریستی
و آسمان
ابرش را بارانید
و دریا
طوفانش آرامید،

چشمانت را از من مگیر
تا اندوهم را بگریم.

جانا به دیار خاوران

در خاوران
رودی از خار می‌گذرد
دامنگیر
جانا
دامنگیر
به آواز قایقرانانش دل مبند
در زیر ابر تاریک
آواز ماهتاب‌نشینان را می‌خوانند
آوازهای قدیمی را

WWW.IRANMEET.COM

ترانه‌های سینه به سینه را
و قایق‌هاشان را با گل‌های مرده آراسته‌اند

اگر می‌خواهی بخوان
آوازهای خسته خوب‌اند
اما بیهوده است،
در خاوران
شبی تار می‌گذرد
دلگیر
جانا
دلگیر.

بهار ۵۴

فردا اولین روز دنیاست / میرزاآقا عسکری

عسکری، میرزاآقا / *فردا اولین روز دنیاست*. ــ بی جا: گام، تابستان ۱۳۵۴، ۸۵ ص.

فردا اولین روز دنیاست

با نم‌نم قدم‌هایش
دختر
از خشکسال پیاده‌روها می‌گذرد
به برادرم می‌گویم
می‌توان حتی
از کوه رمز رفتن آموخت
از باد، استقامت

WWW.IRANMEET.COM

چکمه‌هایت را بپوش
همگام زیبایت
به آبیاری درختان
این نسل‌های در سیمان نشستهٔ خیابانی می‌رود
فردا گل‌ها به باران رأی خواهند داد
و سبزه‌ها به طراوت شبنم
فردا اولین روز دنیاست
چشم فردائیان
به رو سپیدترین خورشید
روشن خواهد شد
شبانه
فلسفه‌های عقیمت را در میکده جای بگذار
با نعرهٔ جوان جنگلی شیر همصدائی کن
شبانه
از دهلیزهای روحِ زخمی است
نفرت‌هایت را در کوله‌پشتی‌ات بریز
مبادکه فردا
در همراهی خورشید گرسنه بمانی
شبانه
از دریای دریاها
قمقمه‌ئی آکنده از خشم‌هایت کن
مبادکه در هیاهوی میدان فردا
تشنه بمانی
چراکه فردا
اولین روز دنیاست.

۲۴ مهر ۵۲ کرمانشاه

WWW.IRANMEET.COM

۱۳۵۵ هـ. ش.

در سال ۱۳۵۵ نیز، نه در حوزه شعر، نه جُنگ، و نه دیگر حوزه‌های مربوط به شعرنو اتفاق مهمی نمی‌افتد. جز *باران* (نشریهٔ دانشجویان مدرسهٔ عالی مدیریت لاهیجان) ظاهراً هیچ جُنگ قابل توجه دیگری منتشر نمی‌شود. و *باران* نیز چیز مهمی از شعرنو ندارد.

نزدیک به بیست مجموعهٔ شعرنو در این سال منتشر می‌شود که هیچکدام‌شان چشمگیر نیست.

مجموعهٔ *به سرخی آتش*، به طعم دود از سیاوش کسرائی، با نام مستعار شبان بزرگ امید در این سال در اروپا پخش شد. ناشر کتاب، حزب توده ایران بود.

شمارهٔ نخست مجلهٔ *بنیاد* نیز در اسفند همین سال منتشر شد.

سال ۱۳۵۵، شعر، برندهٔ جایزهٔ فروغ نداشت.

نشریات

در ادامهٔ توقیف و تعطیل نشریات مستقل و انتشار نشریات دولتی در دههٔ پنجاه، در سال ۱۳۵۵ مجلهٔ *بنیاد* منتشر می‌شود و می‌کوشد تا در کنار چند نشریهٔ دولتی دیگر ــ چون *تماشا* و *رودکی*،... ــ خلاء ادبی سال‌های پایانی رژیم پهلوی را پر کند.

بنیاد

شمارهٔ اول *بنیاد* در اسفند سال ۱۳۵۵ منتشر شد. *بنیاد* وابسته به بنیاد اشرف پهلوی و سردبیر مجله، علیرضا میبدی بود.

در شمارهٔ اولِ مجله می‌خوانیم:

WWW.IRANMEET.COM

فضائی برای اندیشیدن، اشرف پهلوی؛ سفیر صلح، یادداشتی از دکتر عزت‌الله همایونفر دربارهٔ مجله بنیاد؛ عشق به ابدیت، پرفسور محسن هشترودی؛ شرق درون، هانری کوربن؛ چگونه تبدیل به یک ماهی شدم، شعری از گونتر کونرت، ترجمهٔ فرخزاد؛ نظام ارزش‌ها، فریدون اردلان؛ پلک، شعری از فریدون توللی؛ هنوز در فکر آن کلاغم، شعری از احمد شاملو؛ با منیر وکیلی پرسه‌ئی در زوایای فرهنگ موسیقی (علیرضا وزل)؛ واقعیت‌های انسان‌شناسی و تاریخی مذهب، اوانس پریچارد، ترجمهٔ چنگیز پهلوان؛ بریده‌ئی از منظومهٔ *قلعهٔ سقریم*، از نیما یوشیج؛ زندگی جانشین‌ناپذیرها، (جلال همائی) از لیلی گلزار؛ وصال تاریخ، علیرضا میبدی؛ مارتین هیدگر و نازیسم، ع. م؛ از کلمه تا حس، دکتر یدالله رؤیائی، میترا مغلوب مصلوب، دکتر سعید فاطمی؛ شعر متحول عرب، حسن فرامرزی؛ مرده‌ها ساکت‌اند، آرتور شینتسلر؛ مهتر شیراز، شعری از عبدالوهاب البیاتی؛ گریه زیر باران، ارنست همینگوی؛ کالبدشناسی اسطورهٔ غرب، دیوید بوردول؛ نقدی بر کتاب *خدایگان* و بنده هگل؛ نقدی بر کتاب *آموختن برای زیستن*،...

بنیاد، بعدها بطور وسیع به شعرنو می‌پردازد و به نوعی جایگزین هفته‌نامهٔ فردوسی می‌شود.

مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۵

سادات‌اشکوری، کاظم / *از دم صبح*. ــ تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۱۰۱ ص.
ساهر، حبیب / *کتاب شعر ۲*. ــ تهران: گوتمبرگ، ۱۳۵۵، ۲۱۶ ص.
سهیلی، مهدی / *مرا صدا کن*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵، ۱۹۱ ص.
شایسته‌پور، ایرج / *آوازهای خستهٔ پرواز*. ــ تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۱۴۹ ص.
شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی] / ... به سرخی *آتش*، به طعم دود. ــ [آلمان]، حزب تودهٔ ایران، ۴۷ ص.

WWW.IRANMEET.COM

شمس‌لنگرودی، محمد / *رفتارِ تشنگی*. ــ رشت: مؤلف [بخش از رَز]، ۱۳۵۵، ۱۳۳ ص.

شریفیان، جواد / *مرثیهٔ جویبار*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۱۰۸ ص.

صبوری، علی / *بابک، حماسهٔ ملی*. ــ تهران: داوژیر، ۱۳۵۵، زمستان، ۵۸ ص.

صلاحی، عمران / *قطاری در مه*. ــ تهران: چکیده، ۱۳۵۵، ۳۱ ص.

عسکری، میرزاآقا / *من با آب‌ها رابطه دارم*. ــ تهران: گام، زمستان ۱۳۵۵، ۴۰ ص.

فریدمند، احمد / *عاشقانه‌ها و درد*. ــ تهران: چکیده، ۱۳۵۵، ۸۰ ص.

کلاهی‌اهری، محمدباقر / *برفراز چارعناصر*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۴۹ ص.

واقف، جمشید / *از تهی سرشار*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۱۱۵ ص.

سادات‌اشکوری، کاظم / *با اهل هنر (مقالاتی در شعر و شاعری)*. ــ تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۸۷ ص.

... به سرخی آتش، به طعم دود / شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی]

شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی] / ... به سرخی *آتش*، به طعم دود. ــ [آلمان]: ۱۳۵۵، ۴۷ ص.

به سرخی *آتش*، به طعم دود، بخشی از شعرهای غیرقابل چاپِ سال‌های ۴۹-۱۳۵۴ از سیاوش کسرائی بود که با مقدمهٔ احسان طبری، رهبرِ ادیبِ حزب توده ایران، ظاهراً در آلمان به چاپ رسیده بود.

احسان‌طبری دربخش‌هائی‌ازمقدمهٔ تکراری‌ومصنوع‌کتاب،نوشته بود:

«دفتری از سروده‌های نوپردازانه که اینک در دست دارید، از نمونه‌های شیوا و دلنشین شعر متعهد و انقلابی فارسی است. [...]که هم از باب بیان هنری و هم از جهت مضمون اجتماعی، مجموعهٔ حاضر را باید یک اثر پخته و یک نمونهٔ برجسته شمرد.

WWW.IRANMEET.COM

[...] دفتری کوچک با نامِ شگفت به سرخی *آتش*، به طعم دود از شاعر با قریحه، در یکی از بی‌قلب‌ترین ادوار تاریخ ایران، منتشر می‌شود تا سند هنری نیرومند تازه‌ئی برای محکومیت دژخیمان تاج بر سر باشد. سندی که ماندگار است و داوری خود را از خلال سده‌ها همراه خواهد بُرد. آن را باید آرام، اندیشمند [اندیشمندانه]، با ادراک هر واژه، هر ترکیب، هر جمله، با دریافت پیوندِ درونیِ شکل و مضمونِ هر قطعه خواند و از این شراب تلخ و آتشین آن شور و شراری را به دست آورد که انگیزنده رَزم و طلب است [...]»[۱۲۰]

دو شعر از این مجموعه که در ستایش از چریک‌ها سروده شده است را می‌خوانیم. و یادآور می‌شویم که کسرائی در آن هنگام از هواداران حزب تودهٔ ایران و مخالف با خط‌مشی چریکی بوده. و علت این ستایش هیچ نیست، مگر تأثیر عاطفی وسیع حرکت چریک‌ها بر روشنفکران ایران در آن سال‌ها.

... به سرخی آتش، به طعم دود

ای واژهٔ خجستهٔ آزادی!
با اینهمه خطا
با اینهمه شکست که ما راست
آیا به عمر من تو تولّد خواهی یافت؟
خواهی شکفت ای گل پنهان
خواهی نشست آیا روزی به شعر من؟
آیا تو پا به پای فرزندانم رشد خواهی داشت؟
ای دانهٔ نهفته
آیا درخت تو
روزی در این کویر به ما چتر می‌زند؟

WWW.IRANMEET.COM

گفتم دگر به غم ندهم دل ولی دریغ
غم با تمام دلبریش می‌برد دلم
فریاد ای رفیقان فریاد
مُردم ز تنگ حوصلگی‌ها، دلم گرفت:

وقتی غرور چشمش را با دست می‌کند
و کینه بر زمین‌های باطل
می‌افکند شیار
وقتی گوزن‌های گریزنده
دلسیر از سیاحت کشتارگاه عشق
مشتاق دشت بی‌حصار آزادی
همواره
در معبر قرق
قلب نجیب خود را آماج می‌کنند
غم، می‌کِشد دلم
غم، می‌برد دلم
بر چشم‌های من
غم می‌کند زمین و زمان تیره و تباه.

آیا دوباره دستی
از برترین بلندی جنگل
از درّه‌های تنگ
ـ صندوقخانه‌های پنهان این بهار ـ
از سینه‌های سوختهٔ صخره‌های سنگ
گلخارهای خونین خواهد چید؟
آیا هنوز هم

WWW.IRANMEET.COM

آن میوهٔ یگانهٔ آزادی
آن نوبرانه را
باید درون آن سبد سبز جُست و بس؟

با باد شیونی است
در بادها زنی است که می‌موید
در پای گاهوارهٔ این تلّ و تپّه‌ها
غمگین زنی است که لالائی می‌گوید:

ای نازنین من گل صحرائی!
ای آتشین شقایق پُر پر!
ای پانزده پَرِ متبرک خونین!
بر باد رفته از سر این ساقهٔ جوان
من زیست می‌دهم به تو در باغ خاطرم
من در درون قلبم در این سفال سرخ
عطر امیدهای تو را غرس می‌کنم
من بر درخت کهنهٔ اسفند می‌کَنَم به شب عید
نام سعید سفیدت را ای سیاهکل ناکام!

گفتم نمی‌کشند کسی را
گفتم به جوخه‌های آتش
دیگر نمی‌برند کسی را
گفتم کبود رنگ شهیدان عاشق‌ست
غافل من ای رفیق
دور از نگاه غمزده‌تان، هرزه‌گوی من

WWW.IRANMEET.COM

بی‌گاه می‌برند
بی‌نام می‌کشند
خاموش می‌کنند صدای سرود و تیر.

این رنگبازها
نیرنگ‌سازها
گل‌های سرخروی سراسیمه رُسته را
در پرده می‌کشند به رخسارهٔ کبود
بر جا به کام ما
گلواژه‌ای به سرخی آتش به طعم دود.

بر سرزمین سوختگی...

پنداشتند خام
کز سرکشان که پی ببریدند و سوختند
من آخرین درختم از سلالهٔ جنگل

آنان که بر بهار تبر آختند تند
پنداشتند خام که با هر شکستنی
قانون رشد و رویش
را
از ریشه کنده‌اند:

خون از شقیقه‌های کرچه روان‌ست.
در پنجه‌های باز خیابان
گل گل، شکوفه شکوفه
قلب‌ست، انفجار آتشی قلب

WWW.IRANMEET.COM

بر گور ناشناخته اما
کس گل نمی‌نهد
لیکن
هر روزه دختران
با جامهٔ سیاه به بازار می‌روند
و شهر، هر غروب
در دکه‌های همهمه‌گر، مست می‌کند
و مست‌ها، به کوچهٔ مبهوت می‌زنند
و شعرهای مبتذل آواز می‌دهند.

در زیر سقف تنگ
در پشت میز نو
سرخوردگی سلاحش را
تسلیم می‌کند
سرخوردگی نجابت قلبش را
ـ که تیر می‌کشد و می‌تراشدش ـ
تخدیر می‌کند
سرخوردگی به فلسفه‌ای تازه می‌رسد
آنگاه، من، به صورت من، چنگ می‌زند.

در کوچه همچنان
جنگ عبور از زِرِه واقعیت است.
و عاشقان تیز تک ترس ناشناس
بنهاده کوله‌باره تن، جست می‌زنند
پرواز می‌کنند
آری

WWW.IRANMEET.COM

این شبروان ستاره‌ی روزند
که مرگ‌های‌شان
در این ظلام روزنی به رهائی است
و خون پاک‌شان
در این کُنام، کُحلِ بصرهای
کورزاست
اینان تبارشان
سرمی‌کشد به قلعهٔ دور فدائیان
آری عقاب‌های سیاهکل
کوچیدگان قلهٔ الموت‌اند و بیگمان
فردا قلاع‌شان
قلب و روان مردم از بند رسته است.

پیوند جویبار نازک الماس‌های سرخ
شطّی است سیل‌ساز
کز آن تمام پست و بلند حیات ما
سیراب می‌شوند
و ریشه‌های سرکش در خاک خفته، باز
بیدار می‌شوند.

اینک که تیغه‌های تبرهای مست را
دارم به جان و تن
می‌بینم از فراز
بر سرزمین سوختگی یورش بهار.

از دیگر مجموعه‌های قابل توجهٔ سال ۱۳۵۵، *از دم صبح* از کاظم

WWW.IRANMEET.COM

سادات‌اشکوری و *من با آب‌ها رابطه دارم* از میرزاآقا عسکری بوده است که نمونه‌هائی از هر مجموعه را می‌خوانیم:

از دم صبح / کاظم سادات‌اشکوری

سادات‌اشکوری، کاظم // *از دم صبح*. ــ تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۱۰۱ ص.

سادات‌اشکوری از شاعران معروف دهه‌های چهل و پنجاه بود که شعرهای آرام و ساده‌اش طرفدارانی داشت.

اشعار سادات‌اشکوری عموماً متأثر از فضای روستای شمال بود.

دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم.

استحاله

گفتم:
«نگاه کن
اینک سپیده دم
فانوس‌های دهکده خاموش می‌شوند.»

گفتا:
«به هوش باش!
کاین صبح‌خیز،
شب
با جامهٔ سیاه
با ما به خانه می‌آید»

اینک بهار

گفتی: «بهار مژدهٔ نو داد!»
اما... باور نمی‌کنیم!

WWW.IRANMEET.COM

وقتی که سفره‌ها همه خالی‌ست
این برگ‌های سبز، آیا
صبحانهٔ فقیری خواهد داد؟

افسوس!
با این شکوفه‌های نارنج
با این بنفشه‌های نوری
بیگانه‌ایم ما.

اینک بهار
با بغلی از گل
اما چه سود؟
انسان دردمند و گرسنه
در باغ‌های پرگل هم تنهاست،

عطر شکوفه‌ها را
این بادهای ولگرد
با خویش برده‌اند.

من با آب‌ها رابطه دارم (منظومه) / میرزاآقا عسکری

عسکری، میرزاآقا / *من با آب‌ها رابطه دارم*. ــ تهران: گام، زمستان ۱۳۵۵، ۴۰ ص.

سفر چهارمین

هستی گرفته شکلی ناهمگون
هستی گرفته شکلی بی‌شکل

WWW.IRANMEET.COM

باید به شکل «آدم» باشد:
باید تکاند شب را از آن
باید تکاند صفحهٔ هستی را
از نقشه‌های مهمل جغرافی
از شکلی این چنین
بی‌شکل
در من تضاد
عصیان
ایمان
در من
اسب سفید شیهه برافشان:
من هیچکاره‌ام
دانائی عامل است
تغییر می‌دهد
می‌توفد و دوباره می‌سازد
در این میان
من نیستم به دستم شمشیری
پا در رکابم اسبی
من هیچکاره‌ام
دانائی عامل است
آی...
ای دیو دلهره!
از من بشوی دست
از عمق استخوانم بیرون شو
ای ترس تیرها و سپیده‌ها
از روی فکرها و غزل‌هایم

WWW.IRANMEET.COM

برخیز!
زیبائی‌ام تکید و فرو ریخت
دانائی‌ام مچاله شد از تو
برخیز از میانه، ای دیو دلهره!
...
در خواب‌های سربی و چسبنده
گرگی مرا همیشه
تعقیب می‌کند
اما نمی‌توانم بگریزم
بگریز ای دیو دلهره
از من
دیگر نمی‌توانم
در کوچه‌های هستی
آهنگ تازه‌ئی بنوازم
من مانده‌ام به وحشت
و هستی‌ام همیشه
تهدید می‌شود
در حجم ماندگاری مرداب
خواهم فرو نشست
او نعره می‌رهاند در من
او رشد می‌کند
و شکل می‌پذیرد
مانند جاذبه‌ست
انبوه واژه‌هایم
بر گرد گرد او
می‌چرخند

WWW.IRANMEET.COM

می‌چرخند
صف می‌کشند و مفهومی را می‌سازند
من در کلام ساخته می‌گردم
من در کلام ساخته می‌گردم
من شکل می‌پذیرم
از دردی این چنین
جانکاه!

شعر ناب، تماشا و منوچهر آتشی

نخستین شمارهٔ مجلهٔ *تماشا* در اسفند سال ۱۳۴۹ منتشر شده بود. و اگر چه از همان نخست، نشریه‌ئی در مجموع مفید در حوزهٔ ادبیات و هنر بود ولی تا مدت‌های مدید اثر چشمگیری پیرامون شعرنو فارسی در آن دیده نمی‌شد.

چندی، صفحات شعری، تحت نامِ «تجربه‌های آزاد» در آن دایر شد که کاری چندان بدیع و تازه نبود. بعدَ، منوچهر آتشی به چاپ غزل در صفحاتی از *تماشا* پرداخت که در آن جوّ تند سیاست‌زده بشدت مورد اعتراض عمومی روشنفکران قرار گرفت.

در سیصد و سومین شمارهٔ مجله بود که منوچهر آتشی سه شعر از آریا آریاپور تحت نام شعر *ناب* یا موج *ناب* چاپ کرد و با حمایت پرشور و آگاهانه از اشعار او، موجی کوچک اما چشمگیر در تصحیح موج نو، به راه انداخت. و شعر ناب، شکل موجز و پرداخت شدهٔ دیگری از موج نو بود که ظاهراً شعر حجم و شعر تجسمی (پلاستیک) نتوانسته بودند جوهره‌اش را از رنج غموض و اغتشاش معنا نجات بخشند.

پیشتر ــ در مهرماه سال ۱۳۵۱ ــ دیده بودیم که چگونه اسماعیل نوری‌علاء، برای نجات این موج از راهِ پرتِ بی‌حادثه‌ئی که در آن فرو رفته

WWW.IRANMEET.COM

بود، صفحه‌ئی به نام «کارگاه شعر» در فردوسی دایر کرده و مقدمتاً نوشته بود که: «شعر عنصر حیاتی و کُلّی را از دست داده است اکثر اشعار امروز [...] ساختمان ندارد. هدف ندارد. و اشیاء کج و کوله و بیقواره، بدون هیچ نظم و ترتیبی در این مخروبه کنار هم گذاشته شده‌اند. می‌توان آنها را پس و پیش کرد، و حتی می‌توان دورشان ریخت [...].»

وگفته بود که «وسوسهٔ پیشنهاد نوعی تجدیدنظر به ذهن آدم می‌رسد.»

و پیشنهاد نوعی تجدیدنظر کرده بود و پس از ده‌ها مقاله پیرامون تصویر و خیال، نوعی شعر ــ که به زعم او ترکیبی شایسته از موج نو و شعر نیمایی بود ــ پیشنهاد کرده بود که نامش «شعر تجسمی» یا «شعر پلاستیک» بود.

او کوشیده بود که مشخصات شعر پلاستیک را با دقت و حوصلهٔ تمام، یک به یک، باز گوید؛ حتی به بهترین شعر پلاستیک از میان اشعار تجسمی که طی سال ۱۳۵۲ در فردوسی چاپ کرده بود، جوایزی داده بود، ولی دیده بودیم که تلاشش عملاً راهی به جائی نبرد و شعر در همان نقطهٔ بحرانی فقط اندکی جا به جا شد. و این چیزی نبود که از نظر اهل شعر دور بماند. پس همان انتقادات و شکایات و اخطارها که از اوایل دههٔ پنجاه، از میان خود مدرنیست‌ها آغاز شده بود، ادامه یافت؛ چنانکه در *کیهان* (ویژهٔ هنر و ادبیات، ۱۰ آذر ۱۳۵۵، شمارهٔ ۱۰۰۳۰)، «در حاشیهٔ شب‌های شعر تالار نقش»، که سیروس مشفقی، احمد کسیلا، علیرضا نوری‌زاده، اصغر واقدی و علی کوچنانی شعرخوانی داشتند، گلایه شد و نوشتند که: «چرا شعرخوانی را جدی نمی‌گیرند؟» و «چرا شاعرِ امروز و مخاطبانش، به طور گسترده‌تر و منطقی‌تر با هم ارتباط فکری و فرهنگی برقرار نمی‌کنند؟»[۱۲۱] و در مصاحبه‌ئی با جلال سرفراز (که از فعالین شعرنو در دهه پنجاه و از همکاران صفحهٔ هنری *کیهان* بود) اعلام شد: برای اینکه «عمر بیشتر شعرهای امروز حداکثر دو هفته است»[۱۲۲]. و محمد حقوقی در مصاحبه‌ئی با جلال سرفراز در اسفند همین سال گفت:

WWW.IRANMEET.COM

برای اینکه «پنجاه درصدِ شعرهای امروز، تعریف شعر را ندارند».[۱۲۳] و همچنین گفته شد که: «فاتحهٔ خیلی از شعرای ایران خوانده است.[۱۲۴]» چرا که دهه‌ئی بود که فروغ فرخزاد مرده بود. اخوان‌ثالث‌عمدتاً به غزل و قصیده رجوع کرده بود. سهراب سپهری و احمد شاملو بسیار اندک شعر می‌گفتند و همان اندک شعرها هم به ندرت نشر می‌یافت؛ و مجلات از انبوه نوشته‌های شعرمانند و انواع موج‌های بی‌معنا آکنده بود.

و موج *ناب* از بطن چنین فضای بی‌حُرمت و هرزی، از بقایای رهاشدهٔ انواع موج نو (موج نو، شعر حجم، و شعر پلاستیک) با شعر چند شاعر جوان پیدا شد؛ شاعران جوانی که عموماً اهل مسجد سلیمان و تحت تأثیر هوشنگ *چالنگی* (شاعر مهم موج نو) و بعضاً بیژن *جلالی* بوده‌اند[۱۲۵]. ونخستینِ آنان که معرفی شد، آریا آریاپور (حمید کریم‌پور) در مجلهٔ *تماشا* بود.

آتشی که مُعرّف شعر ناب و آریا آریاپور در هفته‌نامهٔ *تماشا* بود پیرامونِ نوع شعر او، نوشت:

«سخن برسرشعربی‌وزن یا با وزن‌نیست ــ که حدیثی‌است‌کهنه ــ اینک و اینجا، سخن از شعر ناب است، در بیانی فشرده، که حشورا به غیبت می‌نشینند. شعری از «حس»ها و چگونگی گره‌خوردن‌شان با نشانه‌ها ــ که عناصر طبیعت باشد. اما در اینجا، عناصر طبیعت نیز چنان با خیال و حس می‌آمیزند که بازشناخت‌شان ازکلام دشواراست. شعرآریاپور، شعری است جوان، اما زنده و به سرعت جاری به سوی کمال. و آنچه بعد از این بایدباشد، سلطه‌ای برزبان‌است، که درخلوت دانائی مُیسرش خواهد شد.»[۱۲۶]

در لحظه‌های زمرد افعی

اشعاری از آریا آریاپور (حمید کریم‌پور)

از ارتفاع تقصیر

پذیرفتم
که وقت سقوط عشق است

WWW.IRANMEET.COM

از ارتفاع تقصیر
و گفتگوی دل
با ستارگان غایب
همیشه فرزانگی‌ست

شب از زخم نفس‌های تو سنگین است
که زانوی غلامان بسته رها می‌شود
و نیشی از عقرب
بغض ماه را چاره می‌کند
تا هم‌آغوش شوند
آسمان سراسیمه و زمین گیج.

پس بیاب
خوابی که «بنفشه» را به یاد آورد
و مهربانترم بفرسای
که بازتاب نگاهش
مرگ را حقیر می‌کند

آسوده نمی‌شوم از صداش
که شکل پریشانی‌ست
و آزادی نقره‌گونش
که تاوان بلند دارد.

گشت‌های آبی

گشت می‌زنم دشتی را
که با نای مرثیه آشناست

WWW.IRANMEET.COM

و خواب همیشگی‌اش
بو از چشم تو دارد
که گر گرفتنت سبز است.

با بوسه‌ات
از شادمانی کناره می‌گیرم
و آویخته می‌شوم به گیسوان اندوه
تا کوه را بگریم

در آستانهٔ آئینه
تبسمت غزلداستانی‌ست
که دندان آدمی می‌شمرد
تا این افعی
در لحظه‌های زمرد
خزیدن آغاز کند

می‌پذیرم
که میان آتش بایستم
و علف ببارم از انگشتم
تا مردان
از در شفای جنون‌گاو برآیند.

می‌پذیرم
که کهربای شوریدگی قطبی‌ست
وقتی زبان شبانهٔ آب
حتی بینایی نم ندارد.

WWW.IRANMEET.COM

از گشت‌های آبی می‌آیم
و پلک سنگینم می‌داند
که عشق هم
زبان عاشقانه ندارد

بانوی سپید

وقتی بگیرم این زمین و بچرخانمش از سر بغض
کجائی ای گیاهی که هنوز دوشیزه مانده‌ای؟
تانماز غم بگذارد این بانوی سپید
که بوی شگفت عشق و پنجره دارد
شیههٔ بی‌قرار تو
از یال طلائی خورشید خواهد گذشت
اما پیش از سپیده بیا
که غمگین‌ترین بهار
بر کتف‌ها می‌نشیند
که غایت افراشتنی

با من بگو
وقتی که نگاه مرگ، علف می‌سوزاند
آیا دوباره خواهی دید
کسی را که تلاقی درخت و ستاره است

تا بنگری
غزل به قواعد شب می‌رود
و انسان
با نیمی از سنگ و نیمی سکوت

WWW.IRANMEET.COM

مویه می‌کند

بانوی سپید
شعلهٔ وحشی باغ کهنه می‌شود
و لحظهٔ پختن سرگیجه
به قاب پنجره می‌رود[۱۲۷]

با معرفی آریا آریاپور (حمید کریم‌پور) در *تماشا* و دفاع شورانگیز منوچهر آتشی از شعر او، شاعران جوانی که شعرشان به لحاظ زیبائی‌شناسی در این حوزه از شعر موج نو قرار می‌گرفت و بعضاً نیز با «کارگاه شعر» نوری‌علاء همکاری‌هائی داشته‌اند، به *تماشا* روی می‌آورند و بدین ترتیب، موج *ناب* پا می‌گیرد و به جریان می‌افتد. نحله‌ئی که پاره‌ئی از خامی‌ها و ناپیراستگی‌ها، هرز رفتن‌ها، خشک‌زبانی‌ها و صناعات دروغینِ بی‌حس و حالِ موج نو اولیه را یکسو می‌زند، و تحت مراقبت‌های ویژهٔ منوچهر آتشی گاه، اشعاری در آن یافت می‌شود که به تمام معنا، شعر ناب است.

موج ناب در حال کمال‌یابی است که انقلاب سال ۱۳۵۷ پیش می‌آید و با پراکندن شاعران آن، متوقف می‌شود.

شاعران مطرحِ موج ناب در سال‌های ۵۵-۱۳۵۷ عبارت بودند از: هوشنگ چالنگی، آریا آریاپور، هرمز علی‌پور، سید علی صالحی، فیروزه میزانی، سیروس رادمنش، یارمحمد اسدپور.

و از دیگر شاعرانی که در این نحله از آنان نام برده می‌شد:

پرویز اسلام‌پور (شاعر موج نو و شعر حجم)، احمدرضا چه‌کنی (شاعر موج نو و شعر حجم)، فرامرز سلیمانی، همایونتاج طباطبائی، مینا دستغیب، آذر مطلق‌فرد و مهین خدیوی بوده‌اند.

ذیلاً اشعاری از دیگر شاعران موج ناب را به همراه یادداشت‌های منوچهر آتشی بر اشعار آنان، می‌خوانیم.

WWW.IRANMEET.COM

به جستجوی کلید جادو

اشعاری از سیدعلی صالحی و یارمحمد اسدپور

منوچهر آتشی دربارهٔ این دو شاعر موج ناب، در *تماشا* نوشت:

«شعرهائی که می‌خوانید، از دو شاعر جوان است، که بیدار دلی خود را در ترنم صمیمانهٔ احساس عریان خویش، اعلام کرده‌اند. این بیداری دل، چونان گشوده شدن چشمان بهت‌زده اما زلال و پرصفای کودکی است که بر نخستین بهارگشوده می‌شود و رنگ‌ها را صدا می‌زند تا برایش قصه بگویند از خویش و از چگونگی هستی پراعجاب خویش. و مگر نه صدای رنگ‌ها، عطری است که با نسیم به مشام کودک می‌رسد و او را به جای اینکه بر رازی هوشیار کند، در برابر رازی دیگر به شگفتی می‌نشاند. و همین شگفتی‌زدگی است که او را برمی‌انگیزد تا به دنبال کلید جادو، سفر تجربه‌هایش را آغاز کند. این شعرها، سپیده‌دم تنیدهٔ اندیشهٔ پویای جوان است. اندیشه‌ای که برای یافتن پاسخ پرسشی غریب، آنقدر می‌گوید، تا جواب واقعی از میان گفتارش سر بر آورد. هر چه هست ما این تجربه‌های سرزنده و بالنده را می‌ستاییم و ترغیب می‌کنیم تا به سوی رازآمیزترین چشم‌اندازهای شعر یورش برند و در هزار توی گمشدگی‌ها، کلید جادو را بیابند، چرا که شایستهٔ آنند.»[۱۲۸]

از: سیدعلی صالحی

سر بر سینهٔ ستاره‌ای

آنجا
که قصیده
پروازی‌ست،
دل در تازکای غزلی
شکوه می‌کند،

WWW.IRANMEET.COM

که ملالی اگر بنمانده‌ست ــ
خواب از دریغ نفسی‌ست
که های های هرگزش
به گیسوان آبیِ خواب
طره می‌تند.

باری
با کوله‌بار همیشهٔ خورشید
ــ نشسته
به درد میراث‌وار کسی
که از سلطهٔ نگاهش
سر،
بر سینهٔ ستاره‌ای
جاودانه می‌چرخد.

هجای بلند باستانی

بر دست‌هام
بشارتی سپید،
که در خواب‌های منتظر
می‌روید.

و از ضیافت باران
هجای بلند باستانی‌ام
علفی‌ست،
که با صبحی از دیار شگفت خواب
مسیر آبی رود را
قدم می‌زند.

بر دست‌هام

WWW.IRANMEET.COM

دست بردار،
دیگر کسی به بام این خانه
نخواهد رفت.
از خواب‌هام
دیگر کسی پروانه‌ای نخواهد آویخت.
که این باد
این وحشی غریب
هرگز نخواهد خواست
تا بداند،
امسال،
سال پر گرفتن علفی‌ست
که
هیچکسش نگفت،
بار تو اگر سنگین است
عطری سبک خواهی پراکند.

بر مدار آبی بلند
بگذار
همیشه از نیاز ستاره
بماند
دینی به گردن ماه
که نازکتر از
زانوان علفی
می‌لرزد
و تا چشمی
بر پیشانی آب‌ست،

WWW.IRANMEET.COM

در سوسوی بی‌گدار
می‌توان دوید
به دور بی‌خیال خواب
که بر مدار آبی بلند
آسیمه
می‌چوخد.

از: یارمحمد اسدپور

چه تفاوت!

آواز رهایی نیست
که کف‌هایت بریده‌ست، در نیزار
این سینه را حدی‌ست
که به گریه می‌آیم، آی...
اما
چه تفاوت!
که میان من و تو
جنگل پاییزی است
یا برکهٔ سبز

نه!

نه!
من پر خواهم زد
و به شیوهٔ صبح
از گلوی خشک این شب تیره
گذر خواهم کرد
تا پروانه‌ای بجویم
که به گرد خون سبزم گردش کند.

WWW.IRANMEET.COM

میراث

وقتی که عشق
پیشانی تراگلگون می‌کند
با قامتی رازگونه بیا
ای شقیقهٔ خونین!
اکنون که رازی شگفت
چشمانت را صیقل می‌دهد

گرده بر آتش سپار
گرده بر آتش سپار

که میراث همیشگی عشق است.

سفر

من
ابرگونی تاریکم
که چون می‌گذرم از آسمان‌هایت، لبریز
فرود خواهم آمد
که از شبنم گل‌هایت
گیسوان خود را
شانه زنم
و خندان سفر کنم

اکنون که همهٔ جهت‌ها
به سوی دل می‌انجامند

WWW.IRANMEET.COM

تاریک از خلوص بر تربت حرف‌ها

اشعاری از هرمز علی‌پور

منوچهر آتشی دربارهٔ شعر هرمز علی‌پور در *تماشا* نوشت:

«در لحظه‌های ناب صمیمیت با خود، شاعر، ناگزیر آوار همه قیدها را از شانه فرو می‌ریزد تا به لب کلام دست یابد. اینکه آیا چنین خواستی دست‌یافتنی است یا نه، و اینکه آیا، چنین رودررو شدن با شعر، انگیزهٔ زبانی مشترک و مشابه نخواهد شد، مسألهٔ دومی است. اقدام‌های شاعرانه، در تلاش نزدیک شدن به «ناب» همیشه با چنان خطرهائی همراه است، و هنر شاعر راستین در این است که از این نمونه گذرگاه‌ها، به سلامت بگذرد و به زبان خود نیز ــ چنانکه شعر ــ دست یابد. شعرهای هرمز علی‌پور در چنین مرحله‌ای است.»

«این نسل، نسل اندیشه و رویا، دارد بخوبی پا می‌گیرد و جا باز می‌کند. شعرهای علی‌پور را قبلاً هم در *تماشا* خوانده‌ایم. اما اینک سرایش او هر چند در نیمه راه است، ولی درخشندگی خورشید را دارد.

شعر متفکر و تخیلی که نوعی سوررئالیسم را نیز در کنار خود ارائه می‌دهد. این‌ها از بهترین شعرهای هرمز علی‌پور و همچنین از بهترین شعرهای نسل اوست. نسلی که بی‌باکانه قد علم کرده و غبار و خشار کهنگی غلاف فرسوده را از تن افشانده است. هرمز علی‌پور بی‌شک شاعر درخشانی از این نسل است.»

«شعرهائی زنده و بالنده رو در روی‌مان است. علی‌پور بی‌تردید از چهره‌های برجستهٔ «موج ناب» است. او می‌داند که شعرش را کسی می‌خواند. و این بازی نیست. نیما چنین گفته بود که: بنگر تا برای کی می‌نویسی، به همان نسبت به چکادهای کوتاه و بلند شعر دست خواهی یافت. دیگر اینکه علی‌پور، بر واژه‌ها و ابزار شعر خود سلطه دارد و در میان باریک‌ترین اندیشه‌های خود در نمی‌ماند. او تاریک از خلوص

WWW.IRANMEET.COM

خویش است و بر تربت حرف‌ها بغض کرده است. بغضی که وقتی ترکید، به گونه کلمه‌ها بر کاغذ می‌نشیند و زندگی جاری می‌گردد در دیدگاه ما.»[۱۲۹]

سیاوشانه

هیمه‌های یکسالهٔ ایل را
برافروزید و
عبور سیاوشانه را
بنگرید.

در آسمان
اگر فرشته‌ای باقی‌ست
دلواپس دلتنگی من است

کهکشانی از رنج

قیامتی است
بر گرد این دلباختگی
که در سایه‌بان سفرهایش
تبسم‌ها در بوسه گم می‌گردد.

از این بهانه‌های کوچک
زخمی نمی‌تراود
بر پهنهٔ دلی
که بر گرده می‌کشد
کهکشانی از رنج را.

WWW.IRANMEET.COM

این چشم‌ها
در حلقه‌های عشق
فرود می‌آیند و جائی
ندارد حرف.

من که سینه‌ام
امانت دریاست
می‌دانم
قصد کجا دارند این چشم‌ها.

زهر

من سمت عشق را
من میل دل را
نشان می‌دادم

چه شد که در کنار آه
مقام یافته‌ام؟

چه شد که رد پای ابرها
نشسته بر پلکم

خاکم به لب
من خط و خال مار را
چه بی‌ریا بوسیدم

دنیای زهرم اکنون.

WWW.IRANMEET.COM

شکلی از عشق

بی‌زمزمه نمی‌مانم
با سینه‌ای که دانش رودخانه را
آموخته است
و با تبسم
می‌پذیرم
منقار پرندگانی کودک را
تا جلد بیندازد عطش
در فرصت فرود
و از جانبی پنهان
دست
بر گونهٔ ستاره می‌سایم

اینگونه
شکلی از عشق
جوانی‌ام را
سپید می‌سازد

خطی میان ماه و غزل

اشعاری از فیروزه میزانی

منوچهر آتشی، واژهٔ ناب را پیش از اتلاق به شعر آریا آریاپور، در خصوص شعر فیروزه میزانی به کار برده بود. او دربارهٔ میزانی نوشته بود:

«شعر دوران تجربهٔ همیشه است، دوران پشت «خط نماندن» و «از خط گذشتن». و در همینجاست که معیارهای پیشین به یکسو نهاده می‌شوند.

اما در اینجا پرسشی خود را به پیش می‌کشاند. آیا هر تجربه‌ای، می‌تواند به شعر فرجام یابد؟

WWW.IRANMEET.COM

شاید نه و شاید آری! و به همین سبب است که ما در برابر جریان‌های خلق‌الساعه به‌جای انکار، درنگ می‌کنیم، و از آنچه سابقهٔ ذهنی داریم، گاه به‌تهمت تکرارزدگی می‌شویم و اما درمورد شعرهای حاضر: اینها را به عنوان نوعی تجربهٔ ناب ـ با گرایشی شدید به‌سوی ذهنیت ـ می‌پذیریم، و احتمالاً به همین سبب نیز به ستایش بی‌چون و چرای آنها برنمی‌خیزیم، به این امید که سراینده، «تجربه» بودن را بپذیرد و هریک ازاین شعرها را خیزگاهی برای پروازهای بعدی ـ به بالا و بالاتر بدانیم. به امید توفیق سراینده.»

و در چند شمارهٔ بعد نوشت:

«شعرهای فیروزه میزانی را یک بار دیگر نیز، قبلا در *تماشا* خوانده‌اید. به ویژه با یادداشتی از همین دست که گهگاه بر شعرها می‌نویسم. در آن یادداشت، نکتهٔ انتقادی ما متوجه آن گره‌ها و بستگی‌ها و... خلاصه فشار ذهنی شاعر بود، که سبب می‌شد تا کلامش با وجود ذهنیت جوان شعری، چنانکه باید روشنگر حالت‌های دلخواه نباشد. و چه خوب است که می‌بینیم این شاعر، بیدار و غمخوار شعر خویش بوده، و نه بیکار و به تفنن روی بدین عرصهٔ دشوار می‌آورده است. زیرا در این دو شعر، که یکی با وزن سالم نیمائی و دیگری در وزن آزاد و با ریتم درونی واژه‌ها و پیوندشان ـ که خود موجد حرکتی موزیکال در کلام می‌شود ـ سروده شده‌اند، پیداست که در این فاصله دلواپس کار خویش بوده، و کوشیده است تا به فضاهای روشن‌تر و ملموس‌تری دست یابد؛ کوششی، نه بدون توفیق، بلکه همعنان با آن...»

و نوشت:

«شعر فیروزه میزانی رو به سمت چشم‌اندازهای ناب دارد. نخست تجلی چنان موقعی، گرم و گیرا بودن بیان اوست که با وجود دوری از عروض خود بر زبان که رانده می‌شود عزم چمیدن می‌کند. میزانی می‌داند چه می‌نویسد و می‌داند چه خواهد نوشت. و همین، خودگویای پرکفایت راهجوئی او در سرزمین‌های بکر شعر است.»[۱۳۰]

WWW.IRANMEET.COM

چند شعر از فیروزهٔ میزانی را می‌خوانیم.

۱

نهال را، یال می‌سوخت
در چراگاه تفته
پرک گشوده بود
رو بر مغاک
ذرات هستی‌اش
همگن،
با باد
خاک را
فاق می‌گشود
تا آن جگن گرفته گودال
میان دشت
از گلوگاهش
به برگیرد

خاکدان تیره بود و
رودخانه‌ای از ریشه‌های پیر
توان رستن را
در لایه‌های زیرین
وزن می‌کردند
جوانه‌های پیشاینده
به آبگشت می‌روئید
تا آن سوی خاک‌ها
خالی درخت را
گل باشد.

WWW.IRANMEET.COM

همآورد هنوز گرسته بر پشت خاک
می‌غرید
سیاهی زمینگیر
طراوت آواره را
در دگردیسی
راه بر بسته بود
و سالخشکی از آن سوی بیجان زمین
رخنه می‌کرد
ریشه‌های پیر از گریه
هیچگاه از چهار سوی تنهائی‌شان
فراتر نمی‌رفتند.

آن بالا، پرندگان آمده
بر گردان هزاره‌ای بودند
که خاک، بیداری را
فرو می‌برد
و ابر پیشتاز
هیچگاه
برنمی‌آمد
دیرگاهی از رستن گذشته بود
و توقف
در بی‌انتهای خاک
ناشکفتگان را
گردن آویز کرده بود

جگن باف، بر سر خاک

WWW.IRANMEET.COM

شاخه‌های نرمته را
زیر و رو می‌کرد.

۲

از یال چشم که می‌گذری
عشق دقیقه‌ای است
که در بناگوش می‌تپد
و فرصت مرگ
بر گذارهٔ لب
کوتاه می‌شود
ای نگار
به بازوان ستاره می‌مانی
نه گشت می‌زنی
نه می‌مانی

۳

همراه ابرها
روی تپه‌ای کوچک
به دنبال اولین جوانه
بهار را زیرورو می‌کنم
می‌روید از عمق خاک‌ها
جویی
جوانه‌ها
روان می‌شوند
در انحنای مستعد تپه
تپه ـ فکرش ـ گلباران می‌شود

WWW.IRANMEET.COM

پرنده‌ای که هیچ انتظار نداشت
بین راه
مکثی کرد
گذشت
گمان کرده بود
خواب می‌بیند

۴

شعرت

برای حمید کریم‌پور

دستت
گلی‌ست جنوبی
از باران نمی‌کشد منت
حرفت
میانهٔ نخل است و آفتاب
می‌روید
پندار برفی ما را
به خواهشی.
زخمت
نشان ستیزی است با جبه
کانسان
به هفت اوج و فرود
مانداب شهری ما را
کشاکشی

نوری
که وقت آمدن آوار می‌شود

WWW.IRANMEET.COM

سقف سیاه غریبان
به بارشی
شعرت
رباط جهان است
می‌بخشد
خط میان ماه و غزل را
نوازشی

گریه‌پاره‌های ماه

اشعاری از سیروس رادمنش

منوچهر آتشی دربارهٔ اشعار سیروس رادمنش نوشت:

«شعر جوان ما ـ موج ناب ـ دارد پا می‌گیرد، و شاعران جوان، از تاییدی که می‌بینند و احساس صمیمیتی که از این تائید از سوی *تماشا* دارند، خود پشتوانهٔ تلاش صادقانه‌تر، گرمتر و راهجویانه‌تری خواهد بود. این شعر پا خواهد گرفت و پیش خواهد تاخت.

سیروس رادمنش، در ردیف چند شاعر زنده‌دل و کوشندهٔ این راه است، مدت‌ها پیش می‌بایست معرفی می‌شد (شده بود اما نه چنانکه حقش بود). تنها، اندکی گنگی و لنگی زبان و بیان مرا بر آن داشت که تامل کنم و ضمن توجه دادن او به بعضی نکات، بگذارم خودش متوجهٔ آن ابهام ـ نه ایهام ـ کارش شود. این نُه شعر مرا خوشحال کرد زیرا که دیدم جوانه‌ها و شکوفه‌ها در کارها گل کردند. ما حتماً شعرهای درخشان‌تری از رادمنش خواهیم خواند.»[۱۳۱]

تاریک که می‌آیم

تاریک که می‌آیم
از خمان دل

WWW.IRANMEET.COM

زخمی از گلوی سپیده دارد
گیاهی
که خواب جوانه می‌بیند.

ای ماه!
خراب که می‌شوم در یادها
دورترین ستاره
مرا می‌یابد و
گریه می‌آموزد.

از دروازهٔ عشق

بیاموز و بخواب
که از دروازهٔ عشق
نخواهی دید
جز پی گشت باد و،
ارابه‌های بازگون.

بر قوائد کنج
جام‌های شکسته از
گریه پاره‌های ماه
و به دریا که می‌کوبد
رشتهٔ صدا راه یکی چشم منتظر...
بیاموز
که این صدا
از کرک‌های ستاره می‌خیزد

WWW.IRANMEET.COM

و دشمن می‌کند تو را
با آفاق بی‌مدار.

دلم نهاده است

حجمی مرا می‌خواند
که از تبلور تار گلوش
دیوانی به سینه دارم.

اگر چه کنج گریه ندارد
این زمین
از آن کوه
که غربت عشق دارد
دلم نهاده است

وقتی که در تپش
از زخم‌های انزوا
شبانه می‌گیرم و
با گیاهان آخته
همصدا می‌شود تنم
آغاز غزل‌خوانی من‌ست.

تا بیابمت

پذیرفتم
تا نصف‌النهار سبز عشق
سینه بر خارای کبود
برکشم و بیابم

WWW.IRANMEET.COM

ترانه‌ای که بوی تو دارد
با هودجی که رفت از خواب دارد
می‌بینمت کنار دل
که زلف می‌دهی به شبنم و
مرغان منقار کشیده ز شانه‌هات
به جستجوی سپیده می‌رهند
تا بیابمت
می‌دانم آن ستاره
در زخم می‌نشیند و
تاریک می‌کند
روزانی که به رویا دارم.

۱۳۵۶ ه. ش.

سال ۱۳۵۶، سالِ بروزِ نشانه‌های فضای باز سیاسی بود؛ وضعی ناگزیر که از تابستان سال ۱۳۵۵، حکومت پهلوی، در پی شکست از مدافعینِ دموکرات حقوق بشر آمریکا، بدان تن در داده بود.

از سال ۱۳۵۶، به مرور کتاب‌های توقیف شده اجازه انتشار می‌گیرند و حجم کتاب در بازار رو به افزایش می‌رود، ولی چیزی که در رژیم‌های خودکامه جنایت محسوب می‌شود، نه توقیف کتاب و کتاب‌نویس، بلکه به انفعال کشاندن اهل هنر و نابودی انگیزه‌های خلق هنر است که از توقیف کتاب و اهل کتاب پیدا می‌شود.

جایزهٔ شعر فروغ، در دیماه ۱۳۵۶، به سید علی صالحی، شاعر موج ناب، تعلق گرفت.

اما جایزهٔ فروغ دیگر رنگی نداشت، و جشنی که با جمعیت انبوه

WWW.IRANMEET.COM

علاقه‌مندان، در سال ۱۳۵۰ آغاز شد، اکنون وضعیتی رقت‌انگیز پیدا کرده بود.

سیدعلی صالحی، خود راجع به آن شب در *بنیاد* همان سال نوشت:

«شب‌اعطاء جایزه به‌یک انسان، چه نا انسانی برگزار شد. از میکروفون خبری نبود. صدای محتضرمن در یک اتاق خلوت و خاموش که حتی یک صندلی هم در آن نبود به گوش کسی نمی‌رسید. تک و توکی دانشجو آمده بودند که‌اجباراً روی‌زمین اطراق کردند. گریه‌ام‌گرفته‌بود. فریدون [فرخزاد] هم پنهانی اشک می‌ریخت. و هر دو برای فروغ می‌گریستیم.»[۱۳۲]

مهم‌ترین اتفاق سال ۱۳۵۶، برگزاری شب شاعران و نویسندگان، معروف به ده شب، در «انجمن فرهنگیِ ایران و آلمان» بود که بدان خواهیم پرداخت.

نشریات

در سال ۱۳۵۶ ظاهراً جز *الفبا* و *باران جُنگ* مهمی منتشر نشد، و از مجلات معتبر، فقط نشریات سه‌گانهٔ دولتیِ رودکی، *بنیاد*، و *تماشا*، بعلاوهٔ ماهنامهٔ مستقل نگین منتشر شدند.

الفبا

ششمین شمارهٔ *الفبا* در اردیبهشت سال ۱۳۵۶ منتشر شد. از مطالبِ خواندنیِ این شمارهٔ *الفبا*، یادداشتی از پرویز مهاجر به نام «نکته‌ئی بر شعر نیما» بود. او پس از مقدماتی چند، می‌نویسد:

«[...] نیما که در پی آفریدن زبان تازه‌ئی است، نه تنها از طبیعتِ شعر که سرپیچی از قواعد گزینش است پیروی می‌کند، بلکه گاه افعالِ کمکی را هم که صرفاً وظیفهٔ فعلیت دادن به اسم یا صفت قبل از خود دارند، عوض می‌کند. (عوض کردن رابطهٔ بین عناصر قاموسی و دستوری)، مثال:

WWW.IRANMEET.COM

۱. خشک آمد کشتگاه من (ماخ اولا)
۲. خنده نبندد پس از این (در فرو بند)
۳. خنده آورد لبش (در فرو بند)
۴. گریه بس دار (شب قورق)
۵. نگرفته است آبی از آبی تکان (مرگ کاکلی)
۶. مبهم حکایت عجبی ساز می‌دهد (مرغ مجسمه)
۷. هنگام که گریه می‌دهد ساز (ماخ اولا)
و ده‌ها مثال دیگر از همین دست.

این کار به شعر نیما غرابتی زبانی می‌دهد، نه غرابتی که خاص نگرشی تازه به جهان است. با این غرابتِ زبانی نیما چه چیز را می‌خواهد القا کند؟ غرابت به خاطر غرابت؟

نیما خود می‌گوید:

«خیال نکنید قواعد مسلم زبان در زبان رسمی پایتخت است. زورِ استعمال، این قواعد را به وجود آورده است. مثلاً به جای «سرخورد» «سرکوفت» را با کمال اطمینان استعمال کنید. یک توانگریِ بیشتری آنوقت برای شما پیدا می‌شود که خودتان تسلط پیدا کرده، کلمات را برای دفعهٔ اول برای مفهوم خود استعمال می‌کنید...

وقت و بیوقت، نصیحت مرا فراموش نکنید.»

خوشبختانه، شاعران بعد از نیما این نصیحت او را بکلی فراسوش کردند. عوض کردن فعل کمکی چه توانگری به زبان می‌دهد؟ اصلاً غرض از توانگری چیست؟ اگر مثلاً به جای «را» علامت مفعول بیواسطه، صد علامت داشته باشیم، زبان‌مان توانگر شده است؟ [...]»[۱۳۳]

جُنگ باران، به رغم خواندنی بودنش، مطلب چشمگیری در حوزهٔ کار ما نداشت.

WWW.IRANMEET.COM

مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۶

اصلانی، محمدرضا / *بر تفاضل دو مغرب*. ـ تهران: زردیس، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.

تمیمی، فرخ / *از سرزمین آینه و سنگ*. ـ تهران: رَز، ۱۳۵۶، ۱۰۷ ص.

خدیوی، مهین / *سکوت جنگل زخمی در صبحگاه بیداری*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۱۰۶ ص.

خلیلی، عظیم / *جالیزبان*. ـ تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۸۳ ص.

خوئی، اسماعیل / *فراتر از شب اکنونیان*. ـ تهران: جاویدان، ۱۳۵۶، [چ ۲]، ۸۴ ص.

زنگنه، عزت‌الله / *پشت دروازه‌های خورشید*. ـ تهران: مرجان، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.

زهری، محمد / *پیر ما گفت*. ـ تهران: رواق، ۱۳۵۶، ۵۹ ص.

سادات‌اشکوری، کاظم / *با ماسه‌های ساحلی*. ـ تهران: سحر، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.

سپانلو، محمدعلی / *هجوم*. ـ تهران: روزبهان، ۱۳۵۶.

سپهری، سهراب / *هشت کتاب*. ـ تهران: طهوری، ۱۳۵۶، ۴۵۷ ص.

شاپور، کامیار / *اتاقی در حومه‌ها*. ـ تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۷۲ ص.

شالیزاری، محمود / *حوض مرمر*. ـ تهران: الهام، ۱۳۵۶، ۳۲ ص.

شاملو، احمد / *دشنه در دیس*. ـ تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۶۸ ص.

شریفیان، جواد / *مرثیهٔ جویبار*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۱۰۸ ص.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا / *از بودن و سرودن*. ـ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۷۱ ص.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا / *مثل درخت در شب باران*. ـ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۸۰ ص.

WWW.IRANMEET.COM

شکوری، ناصر / *جوّ سیاه*. ــ تهران: امید، ۱۳۵۶، ۳۰ ص.
شیبانی، منوچهر / *سراب‌های کویری*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۱۳۲ ص.
صالحی، بهمن / *برج بلند باران*. ــ رشت: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۷۶ ص.
صفارزاده، طاهره / *سفر پنجم*. ــ تهران: رواق، ۱۳۵۶، ۱۱۱ ص.
صلاحی، عمران / *ایستگاه بین راه*. ــ تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۶، ۱۷۲ ص.
طباطبائی، همایونتاج / *از غربت و عشق*. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۶، ۸۱ ص.
کارو / *شکست سکوت*. ــ تهران: مرجان، ۱۳۵۶، ۲۰۰ ص.
کارو / *نامه‌های سرگردان*. ــ تهران: فرّخی، ۱۳۵۶، ۱۲۷ ص.
کبیری، ناهید / *یلدا*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۹۲ ص.
گرگین، محمد / *میترا و خمیازه‌های باد*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۶۰ ص.
لاری کرمانشاهی / *قلبم را به خاک بسپارید*. ــ تهران: مرجان، ۱۳۵۶، ۵۵ ص.
مجابی، جواد / *پرواز در مه*. ــ تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۱۲۸ ص.
مختاری، محمد / *بر شانهٔ فلات*. ــ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۷۹ ص.
مختاری، محمد / *قصیده‌های هاویه*. ــ تهران: آرمان، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.
مشیری، فریدون / *از خاموشی*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۶، ۱۵۹ ص.
منشی‌زاده، کیومرث / *سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ پریده*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۶، ۴۰ ص.
میرصادقی، میمنت / *با آب‌ها و آینه‌ها*. ــ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۱۰۴ ص.
میرمیران، مجتبی / *میلاد دریا*. ــ تهران: پگاه، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.
نادرپور، نادر / *گیاه و سنگ نه، آتش*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۶.
نادرپور، نادر / *از آسمان و ریسمان*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۱۶+۹۷ ص.
نادرپور، نادر / *شام بازپسین*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۱۵۳ ص.
نیرو، میروس / *بهار از پنجره*. ــ تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۶، ۱۰۱ ص.

WWW.IRANMEET.COM

نیری، صفورا / *فصل پنجم*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۸۰ ص.
همتی، اسماعیل / *آی با توام*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.
یحیوی، عباسعلی / *آبشارهای آفتاب*. ــ تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۶، ۹۳ ص.

دشنه در دیس / احمد شاملو

شاملو، احمد / دشنه در دیس. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۶۸ ص.

دشنه در دیس، مشتمل بر بسیاری از پخته‌ترین، پیچیده‌ترین و عمیق‌ترین اشعارِ احمد شاملو بود؛ اما به هنگامی منتشر شد که شعر، قدر و منزلتش را در جامعه از دست داده بود، و در نظر روشنفکرانِ سیاسی (که خوانندگان اصلی اشعار شاملو بودند) شعر وقتی ارزشمند بود که صریح و برانگیزاننده و پر از خون و دشنه باشد. دشنه در دیس نیز اگرچه بر مدار همین معنا می‌گشت، ولی صریح و برانگیزاننده و روزمره نبود، لذا در زمان انتشارش بازتابی در خور نیافت؛ سال‌ها پشت ویترین کتابفروشی‌ها ماند، تا در زمان تسکین تنش‌های سیاسی، که به مرور، اعتبارش بازشناخته شد.

دشنه در دیس، حاوی هیجده شعر بود. بلندترین شعر، نمایش ــ شعری با تاریخ سرایش بهار ۱۳۵۰ بود که آشکارا تحت تأثیر قیام چریک‌ها، خلق شده بود: تعیین تکلیفی اجتناب‌ناپذیر، صمیمانه، دردمندانه، در قبال جنگلیانی که «از راهکوره‌های سبز / به زیر می‌آیند / عشق را چونان خزه‌ئی / که بر صخره / ناگزیر است / بر پیکره‌های خویش می‌آرایند / و زخم را بر سینه‌های‌شان. / چشمان‌شان عاطفه و نفرت است / و دندان‌های ارادهٔ خندان‌شان / دشنهٔ معلق ماه است / در شب راهزن». و اینکه در این میان «مردگان را به رف‌ها چیده‌اند / زندگان را به یخدان‌ها / گرد / بر سفرهٔ سور / ما در چهره‌های بی‌خونِ همکاسگان می‌نگریم: شگفتا / ما / کیانیم؟ / نه بر رف‌چیدگانیم کز

WWW.IRANMEET.COM

مردگانیم / نه از صندوقیانیم کز زندگانیم». و این نگرانی خاضعانه بر بیگناهی خود که اما «درگاه خونین و فرش خونالوده شهادت می‌دهد / که برهنه‌پای / بر جاده‌ئی از شمشیر گذشته‌ایم». اگر چه مدعیان باور ندارند و بر این گمان‌اند که آمدید «که بر سفره فرود آئید.»

پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و سرکوب پی در پی چندین قیام و لاجوم تن سپردن به تقدیرِ شکست و بی‌عملی و یأس فلسفی، اینک، ضیافتِ دشنه در دیس، بیدارشدنی به حیرت، شرمسارانه و پرشادی بود. و اگر هم همه چیز ناباورانه می‌نمود بدین خاطر بود که «عظمت هر خورشید / در مهجوری چشم / خُردی اختر می‌نماید». اما این اتفاقِ شادی‌آفرین، «تاج نیست کز میان دو شیر برداری / بوسه بر کاکل خورشید است / که جانت را می‌طلبد / و خاکسترِ استخوانت / شیربهای آن است»، چرا که هنوز «دروج [اشاره به مجسمهٔ شاه] / استوار نشسته است / بر سکّوی عظیم سنگ / و از کُنج دهانش / تُفخندهٔ رضایت / بر چانه می‌دود». بدین حال «اگرت مجال آن هست / که به آزادی / ناله‌ئی کنی / فریادی در افکن / و جانت را به تمامی / پشتوانهٔ پرتاپ آن کن».

شاملو، پس از این شعر، در سراسر سال‌های پنجاه و پنجاه و یک و پنجاه و دو، شعری نمی‌سراید. سال ۱۳۵۳، سه شعر؛ سال ۱۳۵۴، هفت شعر؛ سال ۱۳۵۵، شش شعر می‌سراید و این چند شعر را به همراه شعری از سال ۱۳۵۶ در مجموعهٔ دشنه در دیس منتشر می‌کند.

دو شعر از مجموعهٔ دشنه در دیس، می‌خوانیم.

خطابهٔ تدفین

غافلان
همسازند،
تنها توفان

WWW.IRANMEET.COM

کودکانِ ناهمگون می‌زاید.

همساز
سایه سانانند،
محتاط
در مرزهای آفتاب.
در هیأتِ زندگان
مردگان‌اند.
وبنان
دل به دریا افگنانند،
به پای‌دارندهٔ آتش‌ها
زندگانی
دوشادوشِ مرگ
پیشاپیشِ مرگ
هماره زنده از آن سپس که با مرگ
و همواره بدان نام
که زیسته بودند،
که تباهی
از درگاهِ بلندِ خاطره‌شان
شرمسار و سرافکنده می‌گذرد.

کاشفانِ چشمه
کاشفانِ فروتنِ شوکران
جویندگانِ شادی
در مِجْریِ آتشفشان‌ها
شعبده‌بازانِ لبخند
در شبکلاه درد

WWW.IRANMEET.COM

با جاپائی ژرف‌تر از شادی
در گذرگاهِ پرندگان.

در برابرِ تُندر می‌ایستند
خانه را روشن می‌کنند.
و می‌میرند.

اردیبهشت ۵۴

فراقی

چه بی‌تابانه می‌خواهمت ای دوریت آزمونِ تلخِ زنده به گوری!
چه بی‌تابانه تو را طلب می‌کنم!
بر پشتِ سمندی
گوئی
نوزین
که قرارش نیست.
و فاصله
تجربه‌ئی بیهوده است.

بوی پیرهنت،
این جا
و اکنون. ــ

کوه‌ها در فاصله
سردند.
دست
در کوچه و بستر

WWW.IRANMEET.COM

حضورِ مأنوسِ دست تو را می جوید،
و به راهْ اندیشیدن
یأس را
رَج می‌زند.

بی‌نجوای انگشتانت
فقط. ــ
و جهان از هر سلامی خالی است.

رم ــ فروردین ۵۴

مثل درخت در شب باران و از بودن و سرودن / شفیعی کدکنی (م. سرشک)

شفیعی کدکنی (م. سرشک) / *مثل درخت در شب باران*. ــ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۸۰ ص.

شفیعی کدکنی (م. سرشک) / *از بودن و سرودن*. ــ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۶۸ ص.

مثل درخت در شب باران، اشعار سال‌های چهل، و *از بودن و سرودن*، شعرهای دههٔ پنجاه شفیعی کدکنی بود. اشعارِ کتابِ نخست، همان ویژگی‌های شعرهای دههٔ چهل او را داشت؛ یعنی ساده، روان، نمادین، و با ضرباهنگ تند و تعابیر ساده و آشنا و آسان‌یاب؛ و اشعار دههٔ پنجاه ــ با حفظ بسیاری از خصوصیات پیشین ــ شفّاف‌تر، کمتر نمادین، و با گرایش آشکاری به عرفان بود.

از اشکالات چشمگیر شعر چریکی و شعر جنگل، بی‌توجهی عمومی شاعران، به ظرافت‌ها و ظرفیت‌های زبانی بود، شعر شفیعی اما، به خاطر تسلّط وی بر ادبیات قدیمه، از این بلیه مُبرا بود. یعنی با گذشت یک دهه از عمر شعر چریکی، تقریباً معلوم شده بود که (شاید) اگر برای بیشتر پیشگامان شعر چریکی، بی‌توجهی به‌زبان، نوعی‌مرکشیِ

WWW.IRANMEET.COM

انقلابی در قبال اشرافیت زبان فاخر، در دفاع از زبان تودهٔ مردم محسوب می‌شود، برای عمومِ گویندگانِ پیروِ آنان، تظاهربه‌بی‌توجهی، بهانه‌ئی برای سرپوش نهادن بر ناآگاهی‌شان از ادبیات و ظرافت‌ها و دقیقه‌های زبانی است.

بدین خاطر، و به سبب سابقهٔ خوبِ در کوچه‌باغ‌های نشابور، مجموعه‌های اخیر شفیعی پس از انتشار، بلافاصله نایاب شد، در تیراژی وسیع به چاپ دوم رسید و چندین نقد بر آن نوشته شد که از جمله یادداشت‌های خواندنی، یادداشتی از رضا انزابی‌نژاد با نام «نقطهٔ عطفی مبارک در شعر معاصر ایران» بود که در مجله نگین (شمارهٔ ۱۶۱، مهر ۱۳۵۷) چاپ شد.[۱۳۴]

چند شعر از مجموعه‌های اخیر شفیعی می‌خوانیم.

دیر است و دور نیست

[این شعر، دربارهٔ جشن‌های ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی سروده شده بود.]

جشن هزارهٔ خواب
جشن بزرگ مرداب.

غوکانِ لاشخوارِ لجن‌زی!
آنسوی این همیشه ــ هنوزان،
مُردابَکِ حقیرِ شما را
خواهد خشکاند
خورشیدِ آن حقیقتِ سوزان.

این‌سان که در سراسر این ساحت و سپهر
تنها طنین تار و ترانه
غوغای بویناک شماهاست

WWW.IRANMEET.COM

جشن هزار سالهٔ مرداب
جشن بزرگ خواب
ارزانی شما باد!

هر چند،
کاین هایهوی بیهُده‌تان نیز
در دیدهٔ حقیقت، سوگ‌ست و سور نیست
پادَفْرهِ شما را
روزان آفتابی
دیر است و دور نیست.

زخمی

هر کوی و بَرزَنی را
می‌جویند
هر مرد و هر زنی را
می‌بویند.
بشنو!
این زوزهٔ سگانِ شکاری‌ست
در جستجویش اکنون
و خاک،
خاک تشنه
و قطره‌های خون.

آن گرگِ تیرخوردهٔ آزاد
در شهرِ شهرها
امشب کجا پناهی خواهد یافت

WWW.IRANMEET.COM

یا در خروش خشم گلوله
کی سوی بیشه راهی خواهد یافت.
۱۳۵۰

فراتر از شب اکنونیان / اسماعیل خوئی

خوئی، اسماعیل *فراتر از شب اکنونیان*. ــ تهران: جاویدان، ۱۳۵۶، ۸۳ ص.

اگر چه نخستین چاپِ *فراتر از شب اکنونیان* در سال ۱۳۵۱ به دستور ساواک توقیف و در چاپخانه خمیر شد و تا سال ۱۳۵۶ اجازهٔ نشر نیافت، ولی اسماعیل خوئی مطرح‌ترین و فعال‌ترین شاعر، در عرصهٔ مطبوعاتِ دههٔ پنجاه بود.

او از معدود شاعران جامعه‌گرای شناخته شدهٔ این دهه بود که با وجود گرایش به شعر چریکی، اشعارش (بویژه غزلواره‌هایش) در نشریات عمومی همچون روزنامه *کیهان* چاپ می‌شد.

بعد از واقعهٔ سیاهکل، شعر او (که به تازگی از زیر نفوذ زبان اخوان‌ثالث بیرون آمده بود.) آشکارا در جهت ستایش از راه چریک‌ها قرار گرفت؛ اگرچه این اشعار «در مجموع، در حد شعر او در سال‌های قبل از سیاهکل نبود، و تحولات بعدی شعر او، اگر نه نوعی اُفت و تنزل، دست‌کم گونه‌ئی تلاش آگاهانهٔ «ویژگی‌جویانه» را به نمایش می‌گذاشت که شاید همیشه موفق یا خوشایند نبود.»[۱۳۵]

با اینهمه در همین سال‌هاست که عده‌ئی از شاعران جوان همچون شهاب مُقربین و محمود معتقدی و چند تن دیگر، تحت تأثیر زبان او قرار می‌گیرند و به سیاق او شعر می‌نویسند و مطرح می‌شوند.

بر اشعار اسماعیل خوئی چندین نقد نوشته شد که تعدادی از آنها عبارت بود از:

معتقدی، محمود: اسماعیل خوئی شاعری از دیار طبیعت»، بنیاد: اسفند ۱۳۵۶.[۱۳۶]

WWW.IRANMEET.COM

شاهرختاش، شهرام: «شعر اسماعیل خوئی»، بنیاد: شمارهٔ ۱۰، دیماه ۱۳۵۶.[۱۳۷]

حسن‌زاده، فریده: «ضد نقدی بر یک نقد (دربارهٔ شعر اسماعیل خوئی)»، بنیاد: شمارهٔ ۱۱، ۱۳۵۶.[۱۳۸]

دو شعر از *فراتر از شب اکنونیان* را می‌خوانیم.

حتا اگر چو توفان گویا باشی

از شش هزار سال تجربه وقتی می‌گوئی،
چین هزار موج بر جبین تو می‌روید،
بی‌آن‌که دریا باشی.

از شش هزار سال تجربه در گنداب وقتی می‌گوئی،
هر واژه در دهان تو غوکی می‌شود
کز کرم‌های گندیدن،
آری،
تنها
از کرم‌های گندیدن می‌گوید ـ
حتا اگر چو توفان گویا باشی،
و پای تا سر آوا باشی.

بر من ببخشای، ای عشق!
من
دیگر دلی به سینه ندارم.
دیگر به سینه
من

WWW.IRANMEET.COM

جز مشت‌واری خون‌آلود
که می‌تپد به کینه ندارم.

سال ۴۹ ـ تهران

با آسیاب این تاریخ

زیرا دروغ تنها در گفتار نیست؛
و ذات باستانی انسان کردار است.

من
شاید که از تبار تاتارم:
خون دلم مباح،
حرمت بانوی نامم حلال‌تان باد؛
اما
من از شما دروغکرداران نیستم،
چنگیز نیز بود،
می‌دانم؛
اما، بی‌گمان، حتا
چنگیز نیز دروغزن نبود:
او نیز هم
آن بود
که می‌نمود ـ
چونان نهنگ پرتپش این خشم
در خون من.

ای آسیاب تاریخی!
خونم حلالت باد،

WWW.IRANMEET.COM

اما
گر خون من نبود؟
یا گر سکون من؟

باری،
پیوسته شط خون و سکون بوده‌ست
که آسیاب این تاریخ را می‌گردانده‌ست؛
آری، پیوسته شط خون و سکون بوده‌ست.
اما
این آسیاب دیگر فرسوده‌ست.
از من به یزدگرد بگوئید:
سنگ صبور زیرین دارد می‌ترکد.
تا رستن هزار فواره خون
دیگر
تنها
فریادی مانده‌ست.

سال ۴۹ ـ تهران

سفر پنجم / طاهرهٔ صفارزاده

صفارزاده، طاهره / سفر پنجم. ـ تهران: رواق، ۱۳۵۶، ۱۱۱ ص.

سفر پنجم در سال ۱۳۵۶، ناگهان و بطور بسیار غیرمنتظره شهرت عام یافت و به سرعت با تیراژهای بالا، چندین بار تجدید چاپ شد.

یکی از دلایلِ توجهٔ وسیع و ناگهانی به سفر پنجم، علاوه بر اشاراتی چند به آیات قرآنی و تاریخ اسلام، شعر «سفر هزاره» بود که به دکتر علی شریعتی تقدیم شده بود. و دکتر علی شریعتی، مسلمانِ انقلابیِ متجددی بود که در میان روشنفکران مسلمان، ده‌ها هزار هوادار و پیرو داشت؛

WWW.IRANMEET.COM

پیروان جوانی که بشدت از مرگ رهبرشان ــ که شایع بود رژیم پهلوی او را به قتل رسانده ــ متأثر و خشمگین بوده‌اند.

با اینهمه، صِرف گرایشِ اسلامیِ شاعر و تقدیم شعری به دکتر علی شریعتی سبب اشتهارِ ناگهانی این کتاب نشده بود. این مجموعه، با ترکیبی از مدرنیسم، ذوقِ نوقدمائی و شعار، از بداعت و صراحت و سادگیِ ویژه‌ئی برخوردار بود که در شعرنو فارسی تازگی داشت.

بخش‌هائی از یک نقد و دو شعر بلند از این مجموعه را می‌خوانیم و علاقه‌مندان را به مقالهٔ «از دو دریچه به بیرون» نوشتهٔ ضیاء موحد (رودکی، شمارهٔ ۹، تیر ۱۳۵۱)[۱۳۹]، و «نقد سفر پنجم» از سید علی صالحی (*بنیاد*، شمارهٔ ۱۷، ۱۳۵۷)[۱۴۰] ارجاع می‌دهم.

سفر عاشقانه

سپور صبح مرا دید
که گیسوان درهم و خیسم را
ز پلکان رود می‌آوردم
سپیده ناپیدا بود

دوباره آمده‌ام
از انتهای درهٔ سیب
و پلکان رفتهٔ رود
و نفس پرسه‌زدن این است
رفتن
گشتن
برگشتن
دیدن
دوباره دیدن

WWW.IRANMEET.COM

رفتن به راه می‌پیوندد
ماندن به رکود

در کوچه‌های اول حرکت
دست قدیم عادل را
بر شانهٔ چپ خود دیدم
و بوسیدم
و عطر بوسه مرا در پی خواهد برد

سپور صبح مرا دید
که نامه را به مالک می‌بردم
سلام گفتم
گفت سلام
سلام بر هوای گرفته
سلام بر سپیدهٔ ناپیدا
سلام بر حوادث نامعلوم
سلام بر همه
الا بر سلام فروش
سراغ خانهٔ مالک می‌رفتم
به کوچه‌های ثابت دلتنگی برخوردم
خاک ستاره دامنگیر
صدای یورتمه می‌آمد
صدای زمزمهٔ میراب
صدای تبت یدا
درخت را بردند
باغ را بردند

WWW.IRANMEET.COM

گوش را بردند
گوشواره را بردند
اما جد جد مرا
عشق را
نبردند
من از تصرف ودکا بیرونم
و در تصرف بیداری هستم
تصرف عدوانی را رایج کردند
[...]
من اهل مذهب بیدارانم
و خانه‌ام دو سوی خیابانی‌ست
که مردم عایق
در آن گذر دارند
صدای هق‌هقی از دوردست می‌آید
چطور اینهمه جان قشنگ را
عایق کردند
چطور
چطور
چطور
تبت یدا ابی لهب و تب
تبت یدا ابی لهب و تب
تبت یدا ابی لهب و تب

و این صدا
که از بضاعت سلسلهٔ صوتی بیرون است
راهی در رگ‌هایم دارد

WWW.IRANMEET.COM

به راه باید رفت
بیهوده ایستاده‌ام
و بلوچ را
خیره مانده‌ام
که محض تفنن
سه بار در روز
علف می‌چرد
سه وعده نماز می‌خواند
[...]

سفر هزاره

با یاد علی شریعتی

رهیار بیدار

در انتهای درهٔ مه
سکوی ابر می‌چرخد
سکوی ابر
ابر نهان‌کننده و بارنده
ابر گلوی کیست که می‌بارد
ما کیستیم
ما در هزارهٔ چندم هستیم

بار بلور پرسش را
از تپه
از فلات
بالا باید برد
صدای نبض تو بیدارست

WWW.IRANMEET.COM

بیداری صدای بیدار
بیداری صدای صادق
این تپه
این بلندی را
بالا باید رفت

بر تپهٔ نخستین
در عهد باران
آلونک درختی
یگانه خانهٔ ما بود
آنجا که آب و خاک
آنجا که خاک و دست
به هم پیوستند
آدم
به کوزه‌های سفالی رسید
با هم به چشمه رفتند
و آب نوشیدند
چقدر پاک
چقدر زلال
ما ماهیان جدا از آب
این معجزه‌ست اگر زنده‌ایم
شاید ایمان
تصور تصویر آب باشد
کاینگونه زنده‌کننده‌ست
و پاک‌کننده‌ترست از آب
آب صاف

WWW.IRANMEET.COM

آب جاری
آب رها

و در هزارهٔ خشکی
خشکسالی
آذوقه را
کنار مرده نهادند
و نقش ظرف
عقابی
که خم شده‌ست
که طعمه را بردارد

و نقش ظرف
نقشهٔ فرداست
فردا که روز از نو
روزی از نو
من نیستم
اما کلام داغ تنم
مرغی خواهد شد
و از محاصرهٔ دیوارها
خواهد رست
و شعر بودن
چگونه بودن
چگونه باید بودن را
دوباره
باز

WWW.IRANMEET.COM

همواره
خواهد خواند
دیوارهای سست
دیوارهای سیمانی
همچون دیوارسازان
همه به هیأت جسم‌اند
و در خطر نابودی
و در خطر فصل
[...]

نقد و نظر

از جمله نقدهای قابل توجه به سفر پنجم، یادداشت تأئیدآمیز دکتر علی‌محمد حق‌شناس بود. در بخش‌هائی از این نقد می‌خوانیم که:

«سفر پنجم» گشایشگر راه تازه‌ای بر روی شعر فارسی است راهی که با این کتاب آغاز می‌شود از نظر طبیعت و ترکیب و نقش را راه نیما یگانه نیست. اما این هر دو راه همسوی و احتمالاً هم‌مقصدند. بدعتی که نیما گذاشت ریشه در سنتهای شعری دارد: نوآوری در جهان شعر است به کمک جانیهای شعر. بدعتی که صفارزاده در سفر پنجم گذاشته است ریشه در کتابهای آسمانی دارد: در قرآن، تورات، انجیل، و بیشتر در قرآن، بدعت صفارزاده نوآوری در جهان شعر است به کمک جهانیان دین. این را هم بگویم که بدون بدعت نیمائی، بدعت صفارزاده ناممکن بود. برای رسیدن به راهی که با سفر پنجم آغاز میشود باید از راه نیمائی شروع کرد، زیرا راه سفر پنجم در آن وسطها از راه نیمائی منشعب می‌شود. ولی همین که از راه نیمائی پا به راه سفر پنجم گذاشتی، هر چه بیشتر بروی از نیما و سنت نیما دورتر می‌شوی. به شعر سوم کتاب ــ به «سفر عاشقانه» ــ که می‌رسی، کمال این راه نو، این طرز تازه را به چشم می‌بینی. شاعر با راه

WWW.IRANMEET.COM

نوی که در پیش گرفته، اخت شده است. مطمئن است که در این تجربه پیروز شده است. می‌داند که این راه به هیچستان نمی‌انجامد و می‌داند که بن‌بست هم نیست و نیز می‌داند که پایانی ندارد و می‌توان در امتداد این راه رفت، بی‌وحشت پایانی و همیشه با امید رفت:

و من به راه
و راه به من
یگانه‌ترین هستیم
و من همیشه در راهم
و چشمهای عاشق من
همیشه رنگ رسیدن دارد

(ص ۵۳)

سفر عاشقانه، در عین حال که «در باور من، یکی از اصیل‌ترین جلوه‌های شعرنو ایران است از جهانی‌ترین آن هم هست. از سفر عاشقانه که گذشتی همه چیز این راه تازه برایت آشنا شده است. با ره تازه الفت گرفته‌ای و آنچه در امتداد این راه می‌بینی ــ آن ۷ شعر کوتاه دیگر ــ برایت شعرند. شعر خوب نجیب. شعری که نه لوس است و نه لوث شده است و نه می‌شود از سرش گذشت:

آن سبزه
کز ضخامت سیمان گذشت
و قشر سنگی را
در کوچه شبانه‌ی بابل
تا منتهای پردهٔ بودن
شکافت
آن سبزه زندگانی بود...

(ص ۱۱)

این ساخت و ترکیب کتاب سفر پنجم بود. حالا به راه تازه‌ای بپردازیم

WWW.IRANMEET.COM

که از پس این کتاب بر روی شعر پارسی باز می‌شود و برای این کار باید از نیما شروع کنیم:

گفتیم بدعت نیمائی نوآوری در جهان شعر است به کمک جهانیان شعر. شعر فارسی پیش از نیما، به دلیل گوشه چشمی که به خاصان داشت به دلیل دورافتادگیش از جریان طبیعی زندگی و به دلیل سنتهای ریشه در قرونش شعری بود ویژه خاصان. و انتزاعی و مجرد و مزین بود. و به سنتهای شعری سخت وفادار بود. خاصان به قلابدوزی، به ملیله‌دوزی، به قلمزنی، به منبت‌کاری، به خاتم‌کاری، به مقرنس کاری و به این گونه زلم زیمبوهای ظاهری سخت معتاد بودند. ناچار شعرشان را هم زیور شده و برگ شده می‌خواستند. ردالصدر علی‌العجز و بالعکس با قرینه‌سازی‌های طاق و رواقشان جور در می‌آمده ترصیع و تفویف و تجنیس و توسیم و ترجیح و توشیح و چه و چه نیز با ظرف و لباس و اسباب و اثاث‌شان قرینه می‌ساختند. فضای فکری خاصان محدود بود و به رتق و فتق امور ملک و رعیت و نیز بزم و طرب و احیاناً مجلس بحثی و تکیه‌ای و مسجدی و خانقاهی و یا خراباتی و همینها موضوعهای انتزاعی شعرشان را می‌ساخت و خاصان از هر تغییری هراس داشتند. و شعرشان نیز از تغییر از نوجوئی، از تازه‌گرائی وحشت داشت، و وضع چنین بود و بود تا اینکه عوام‌الناس شروع کردند به سر و گوش جنباندن. [...]

بعد از نیما، سپهری و فروغ (فروغ از *تولدی دیگر* به بعد) دنیای زندگی را پایگاه خود قرار دادند.

سپهری و فروغ شعر را با تمام جلوه‌ها و امکاناتش به دنیای زندگی آوردند. به همین دلیل شعر این دو زمینی‌تر است و روشنتر، و ملموس‌تر. زندگی در شعر این دو کمتر دستخوش تغییر و استحاله می‌شود.

تفاوت پایگاه نیما (زندگی در شعر) و پایگاه سپهری و فروغ (شعر در زندگی) را نباید تفاوت سطحی و جزئی گرفت. این تفاوت بسیار بنیادی و مهم است. در شعر نیمائی زندگی تابع و شعر متغیر است. و همراه با

WWW.IRANMEET.COM

نوسانها و ضرورتهای شعری، جلوهٔ زندگی دستخوش تغییر می‌شود. در صورتی که در شعر سپهری و فروغ زندگی متغیر و شعر تابع است و همراه باکش و قوسها و زیر و بمهای زندگی، شعر هم به تبع تغییر چهره می‌دهد. با اینهمه این دو جلوه از شعر امروز ایران از طبیعتی یگانه برخوردار است.

از سوی دیگر شعر طاهرهٔ صفارزاده ـ در سفر پنجم ـ هم از نظر شکل و قالب، هم از نظر ویژگیهای زبانی و هم از نظر محتوی و پیام پیرو سنتهای کتب مقدس است. در سفر پنجم تنها رابطه زندگی و شعر مطرح نیست و به بازسازی یکی از این دو در آن دیگری قناعت نمی‌شود. بلکه به سنت کتب مقدس، درباره زندگی و شعر سئوال می‌شود، خطاب می‌شود و خیلی چیزهای دیگر. بگذارید به هر یک از جنبه‌های گوناگون این طرز تازه به طور جداگانه توجه کنیم:

همین جا توضیح بدهم که هیچ جا، هرگز نخواسته‌ام، شعرهای کتاب را با عظمت آیه‌های قرآن، مقایسه کنم. قصدم بیان تأثیر روحانی کتابهای مقدس و بویژه قرآن بر اشعار سفر پنجم است.

کتاب آسمانی ـ به ویژه قرآن ـ قافیه‌ای خاص خود دارند ـ در قرآن کلمات: طارق، ثاقب، حافظ، دافق و قادر را می‌بینی که قافیه‌وار، در انتهای آیات یک سوره ظاهر می‌شوند. در سفر پنجم نیز چنین رویدادی به تأثیر از کتاب آسمانی و زیر نفوذ روحانی آن، اغلب به چشم می‌خورد. کمترین تشابه آوائی ـ بهانه‌ای است که کلمات، هم قافیه انگاشته شوند:

در زبان شعر نیمائی و در زبان شعر سپهری و فروغ تشبیه و توصیف و استعاره و کنایه فراوان است. برعکس، زبان کتب آسمانی پر از اشاره و تمثیل و قصه است. و تشبیه و استعاره و غیره در کتب آسمانی به مراتب کمتر از تمثیل و قصیه به کار گرفته می‌شوند. به همین دلیل زبان کتب آسمانی، در عین حال که هر واژه‌اش ریشه در حادثه‌ای دارد یا قصه‌ای، و هر جمله‌اش اشاره به فلسفه‌ای دارد یا نکته‌ای اخلاقی و غیره، با اینهمه، دریافتش دشوار نیست. زیرا برای فهم آن مجبور نیستی به شکافتن

WWW.IRANMEET.COM

تشبیهات و کنایات و استعارات بنشینی. زبان سفر پنجم از این گونه است. پر است از تمثیل و اشاره و قصه. و با تشبیه و استعاره و این چیزها انس کمتری دارد. میزان تشبیه و صفت و استعاره در این زبان شاید بیشتر از میزان این چنین عناصر در زبان عادی نباشد.

کاوه نبود
درفش کاوه
آلوده‌ی زمرد و زر بود

از غار تا مدینه انسان
چندین هزار قامت معنا
در قلب لحظه‌های قدسی هجرت می‌گنجد

(ص ۵۷)

از شعر نیمائی و شعر سپهری و فروغ ــ همچنانکه گفتیم ــ اولی تنها به بازآفرینی زندگی در شعر و دومی تنها به بازآفرینی شعر در زندگی قناعت می‌کند. چنین شعری هدفش تنها خلقت ادبی است، اما سخن کتب آسمانی برای بازآفرینی نیست. برای به‌آفرینی است که چنین سخنی آفریده می‌شود و برای تعالی و ارتقاء و عبور از بدیها و نیل به مدینهٔ فاضله. به همین دلیل، سخن کتب آسمانی بشیر و نذیر است، می‌ترساند و بشارت می‌دهد. سخن سفر پنجم نیز چنین است، بی‌طرف نیست. به نظاره نایستاده است. مژده می‌دهد، می‌ترساند، سئوال می‌کند، نفرین می‌کند و باز بشارت می‌دهد و فتوی می‌دهد:

ای بانوان شهر
گلویتان هرگز از عشق بارور نشده است
وگرنه مرخاب را به اشک می‌آلودید
وسین ساکت سر را سلام می‌گفتید

(ص ۶۸)

WWW.IRANMEET.COM

وقتی از نمای فاخر شعرت
به خویش می‌بالی
آیا ارج تشبیه را درمی‌یابی

(ص ۶۹)

من اهل مذهب پرسشکارانم
اسکندر گرفت
یا تو تقدیم کردی
خریدار خرید
یا تو فروختی

(ص ۶۸)

و در تأیید این مختصه از زبان سفر پنجم، می‌توانی همهٔ کتاب را به عنوان دلیل بیاوری، همهٔ کتاب را.

بدعت صفارزاده نوآوری در جهان شعر است، به کمک جهانیهای دین. در این طرز تازه اشارات شهوانی نیست. فکری برای اسافل اعضا نشده. برعکس پر است از اشارات و ایماها و عناصر دینی.

صفارزاده این راه تازه در شعر پارسی را یک تنه طی میکند.[۱۲۱]

سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده / کیومرث منشی‌زاده

منشی‌زاده، کیومرث / *سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۶، ۴۰ ص.

کیومرث منشی‌زاده، بعد از چاپ چند غزل و شعر نیمائی در نیمهٔ اول دههٔ چهل، به شعر منثور روی آورد و در مدت کوتاهی اشعاری به چاپ رساند که اگر چه تحت تأثیر جریان موج نو بود، ولی کاملاً بدیع و شگفت می‌نمود؛ اشعاری ساده، طنزآمیز، اندوهبار، و سرشار از کنایات و تلمیحات و افسانه‌ها و ریاضیات. اشعاری که در عین حال نشان می‌داد، کیومرث منشی‌زاده شاعری نیهیلیست است که هیچ چیز، حتی شعرش را

WWW.IRANMEET.COM

جدی نمی‌گیرد، و گویا همین امر نیز باعث شد که شعرش هر روز بیش از پیش از طنز به شوخی، از سوررئال عمیق به بازی‌های لفظی ـ تصویری، و از اندیشهٔ فلسفی ـ ریاضی به نوشتن فرمول‌های ریاضی تنزل کند، و پس از چندی ـ که امید فراوانی در بسیاری از نوپردازان جوان به وجود آورده بود ـ از جوهر اولیه‌اش خالی شود و تنها پوسته‌ئی از آن شور و بداعت در آن باقی بماند.

و *سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده*، ترکیبی از هر دو گونهٔ آن شعرها بود. اما *سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده*، هیچگونه بازتابی در جامعهٔ شعرخوان نداشت، و این امر، بیش از اینکه به کیفیت این شعر بلند ربط داشته باشد، به اوضاع و احوال واژگونهٔ سالی برمی‌گشت که همه کس همه چیز را از دریچه‌های تنگ سیاست می‌دید؛ سالی که مجموعهٔ دشنه در دیسِ احمد شاملو را هم به سختی پذیرفت.

سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده، اگرچه هنوز انسجام و استحکام و جزالتِ درخور را نداشت و دچار ضعف تألیف نیز بوده است، ولی با توجه به اندیشهٔ تصویری و طنز ویژه و تلمیحات غیرمنتظره و بهره‌برداری شاعرانهٔ منشی‌زاده از اتفاقات جهانی، در این تعداد از شعرها، به نظر می‌رسد که او می‌توانست شاعری تأثیرگذار باشد. ولی متأسفانه اوضاع حاد سیاسی ایران و روحیه و تفکر نیهیلیستی شاعر، مانع بالندگی شعرش شد، و او بیش از چند قدم از راه دراز پیشارویش را نپیمود.

بخشی از شعر بلند *سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده* و چند شعرِ دیگر منشی‌زاده را می‌خوانیم.

بخشی از شعر بلند

سفرنامهٔ مرد مالیخولیائیِ رنگ‌پریده

نردبامی از الکل
شعری نوشته شده

WWW.IRANMEET.COM

بر کاغذ سفید آسمان
پنجره‌ئی که به نارنجی‌های غروب باز می‌شود
و از عطر سبز علف‌های قصهٔ نارنج و ترنج
لبریز است
آهنگی از آواز زنگاری بال فرشته
رقصی در عریانی بازوان تو
این‌ست زندگی

احساس‌های موازی
خنجری در مشت
مشتی در آستین
احساسی سرخ
در میان دو کتف
آخ...
این‌ست زندگی

آمستردام، زیر چتر باران
بازو در بازوی زنی درافکنده
زنی زیباتر از زیبائی
ـ به زیبائی بی‌خبری ـ
با پیراهنی از شواب
و گیسوانی از سبز
به شکل سبز
به قد سبز
به شکل سبز
این‌ست زندگی

WWW.IRANMEET.COM

اندوه‌های فراموش شده
اندوه‌های فراموش‌شدهٔ یک زن پیر
جای خالی عینک مادربزرگ
(کوله‌باری از اندوه‌های کلافه)
دیدن یک عکس تا شده
که سیزده سال ترا
به عقب پرتاب می‌کند
آیینه‌ئی که به تو می‌گوید:
تو آن کاهی که
پرنده‌ئی
به منقار می‌برد
این‌ست زندگی

غوغای ارغوانی آبشار پس قلعه
(فواره‌ئی معلّق
که آب را
غبار می‌کند)
فواره‌های رنگی بهارستان
سبز، قرمز، بنفش
زرد، زعفرانی، زنگاری
بهارستان، شب‌های مرغابی
روزهای بوقلمون
مردی پیر که با یک نی
بوقلمون‌ها را
هی می‌کند
بازار روز

WWW.IRANMEET.COM

حراج
حراج
حراج
انواع دستمال
(شطرنجی و مخطط و گلدار)
سقوط مداوم کابینه
کابینه‌های سقوط
ورود پنگوئن‌های جدید
(پرقیچیان جَلد سیاست)
غوغای شوخ و شنگ بهارستان
داونینگ ستریت، خانهٔ شمارهٔ دو
اینجا درازنای دغل بازی‌ست
چوب حراج
چوب حراج
چوب حراج می‌زنند
واقعه‌ئی را
به یک پنی
این‌ست زندگی

پائی برای گریختن
دستی برای دادن و دادن
زخمی در روح
روحی در آتش
دستی که از دور دست
برای پاشیدن نمک بر روی زخم
دراز می‌شود

WWW.IRANMEET.COM

گاهی غنیمت است

گاهی غنیمت است زخم
گاهی غنیمت است نمک
این‌ست زندگی

[...]

از دیگر اشعار کیومرث منشی‌زاده:

قهوه‌خانهٔ سر راه

آبی‌ست
آبی‌ست
نگاه او
آبی‌ست
(گویا آسمان را
در چشم‌هایش
ریخته‌اند.)

وقتی که دست‌های مرا
در دست می‌گیرد
گردش خون را
در سرانگشت‌هایش
احساس می‌کنم
نبضش چنان به سرعت می‌زند
که گوئی
قلب خرگوشی را

WWW.IRANMEET.COM

در سینه‌اش
پیوند کرده‌اند.

وسواس دوست داشتن
مرا به یادِ ماهی قرمزی می‌اندازد
که در آب‌های تنگ بلور
به آرامی
خواب رفته است

یک روز ماهیِ قرمز
از آب سبک‌تر خواهد شد
و دستی ماهی قرمز را ــ که دیگر نه ماهی‌ست و نه قرمز ــ
از پنجره
به باغ
پر
تا
ب
خواهد کرد
تا باران خاکستری مرغان ماهیخوار
بر برگ‌های سپیدار و زردآلو
فرو ریزد

قلب من
مانند قهوه‌خانه‌های سر راه
یادآور غربت است
هیچ مسافری را

WWW.IRANMEET.COM

برای همیشه
در خود جای نخواهد داد
هیچ مسافری را
برای همیشه
در خود جای نخواهد داد

بعد پنجم، آزادی

دایره در اثبات تساوی شعاع‌های خود
برگرد مرکز خود
خم مانده است
تا کی می‌توان شعاع‌های دایره را
به پیروی از یکدیگر
محکوم کرد

انعکاس صدای زنجیرها
تصویر سرود آزادی را
در آینهٔ چشم‌های من
می‌شکند
انتظار آزادی چندان غم‌انگیز است
که حکّاکی اعلامیهٔ حقوق بشر
بر دیوارهٔ کوره‌های آدمسوزی
چرا که انسان
آزاد
به دنیا نمی‌آید
که آزاد
زندگی کند

WWW.IRANMEET.COM

که آزاد بمیرد
انسان دایرهٔ غم‌انگیزی است
که تکرار می‌شود.

از دیگر مجموعه‌های مورد توجهٔ سال ۱۳۵۶؛ *با آب‌ها و آینه‌ها* از میمنت میرصادقی، *با ماسه‌های ساحلی* از کاظم سادات‌اشکوری، *پرواز در مه* از جواد مجابی، *ایستگاه بین راه* از عمران صلاحی، *جالیزبان* از عظیم خلیلی، *هجوم* از م.ع. سپانلو، *قصیده‌های هاویه* (و) *بر شانهٔ فلات* از محمد مختاری و سه مجموعه از نادر نادرپور بود که نمونه‌هائی از مجموعهٔ هر شاعر را می‌خوانیم.

پرواز در مه / جواد مجابی

مجابی، جواد / *پرواز در مه*. ــ تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۱۲۸ ص.

پیشتر، دو مجموعه از مجابی به چاپ رسیده بود، مجموعهٔ خام، و مجموعهٔ سنجیده‌وپیراسته؛ و هردو،متأثرازموج‌نوِ پرهیاهوی‌دههٔ چهل.

پرواز در مه، مجموعهٔ پخته‌تر از دو مجموعهٔ پیشین شاعر، و به تأثیر از اوضاع سیاسیِ آن سال‌ها، اشعاری جامعه‌گرا بود. شعری از این مجموعه را می‌خوانیم و خوانندگان را به مطالعهٔ یادداشت سید علی صالحی در *بنیاد* (شمارهٔ ۱۴، اردیبهشت ۱۳۵۷) ارجاع می‌دهم.[۱۴۲]

تازیانهٔ بهرام

از آسمان ببارد اگر تیر
و خاک
جیحون خون شود
من تازیانهٔ خشمم را
در نبرد

WWW.IRANMEET.COM

هرگز رها نخواهم کرد
و رشته‌های زخم تنم را
به زهرخند.

باید که بازگردم
و تازیانه‌ام را ــ نامم را ــ
برگیرم
از خیل کشتگان.
من
بهرام نیستم
اما نامم
جوان و بی‌آرام است
و می‌خواهد
باشد
بماند
تازنده، پرخروش
بر تازیانه‌اش
همواره آفتاب بتاباند.

در های هوی هزیمت
در ابر تیرهای زرین
در نور نقرهٔ شمشیر
جز تازیانه با من نبود
و تازیانه شمشیرم بود
و تازیانه
آخرین سپرم
بر سرم.

WWW.IRANMEET.COM

گفتند: «آنچه رفته، رها کن
که گمشده است
ما نیز تازیانه‌های خود را
بسیار
در جنگ‌های تیره و تاری
از دست داده‌ایم.»
اما
بر رودهای از خون جاری
بر پشته‌های کشته
بر اسب‌ها و آدم‌ها
بر نام‌ها و پرچم‌ها
بر آن گریوه‌یی که هزیمت را
از بیم جان
گریخته بودیم
دیدم
افراسیاب، مست
نشسته است
و تازیانه را
در پیش روی دارد
خون را
از رشته‌های مروارید
از تاروپود زرینش
می‌شوید
می‌خواند
نامم را
می‌خندد:

WWW.IRANMEET.COM

«ــ دیدی که عاقبت این هم...»
می‌خندند.
تورانی رها شده از چنگ من!
نام من از کلام تو
زودا
خواهد گریخت.
این قصهٔ مکرر من بود
با
تازیانه‌ام.

بسیار دیده بودم
آنان را
بسیار خوانده بودم از آنان
در بلخ یا بخارا بود
آنشب
که مست می‌رفتم
و تلخ می‌خواندم
و تازیانه‌ام را
در کوی می‌فروشان
در پای دختری که دلارام و رام بود
افکنده بودم
و
شاد از آن
و ماه بود مستی
کز من گریخت
و تازیانه‌ام را

WWW.IRANMEET.COM

در تاریکی
با تفته کردن آهن در مشت
باز جستم.
آه
ای روزهای سرد سندان
و لحظه‌های گداز پتک
در اشک‌های آب و آهن
ای روزگار فرخ پولاد

در باغ خفته بودم
با ماهروی گرجی
مستی، نسیم بود به بازی
در گیسوان بید
ما در شکوفه‌های سبز نهان بودیم.
آن ماهرو مرا به تماشا بُرد
شاید که یک شب از عمرم
شاید همیشه بود
در باغ می‌لمیدم
تنها
و شعر می‌خواندم
و قصه می‌راندم
با مرغ‌ها و ماهی‌ها
و روشنای من
می باقی بود
در عشوه‌های ساقی.
با صد زبان، خموش چرا بودم

WWW.IRANMEET.COM

بودم
ولیک من
آیا
بودم؟
روزی مرا به قصر پدر برد
و یک طبق مروارید
پیشم نهاد و گفت:
ـ این در بهای آنچه تو گم کردی.
[...]

با آب‌ها و آینه‌ها / میمنت میرصادقی

میرصادقی، میمنت / *با آب‌ها و آینه‌ها*. ـ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۱۰۴ ص.

اگرچه *با آب‌ها و آینه‌ها*، در هیاهوی نزدیک به انقلاب، تقریباً هیچ بازتابی نیافت، ولی این مجموعه، با اشعارِ نوقدمائیِ مضمونگرا، از معدود مجموعه‌های درست و کم حشو و سنجیدهٔ آن سال‌ها بود.

دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم.

بیم

من بیم دارم که فردا
چون چشم بگشایم از خواب
خورشید هر روزه‌ام را
یک پاره‌سنگ سیاه معلق ببینم
نه،
بیم دارم
حتی همین لحظه،
وقتی که برخیزم از جای

WWW.IRANMEET.COM

تا از سر انگشت آن بوتهٔ خرد
یک گل بچینم،
گلبوتهٔ کوچک گل‌فشان را،
جز پنجه‌های پلاسیدهٔ مرده‌ای پیر
چیزی نبینم.

دنیای پوشالی زشت
دنیای پوشالی مانده از هر چه خوبی‌ست خالی.

جایی که عشق، این اصیل، این گرامی، دروغ‌ست؛
خورشید و باغ و بهاران، کجا راستین‌اند؟

شهر

شهر از تماشا و دیدار خالی‌ست
شهر از تماشا و دیدار
از چشم بیدار
خالی‌ست.

اینجا سکون سیاه ملالت
راهی به دریا ندارد.
گوش انتظار شنیدن،
چشم اشتیاق تماشا ندارد.

اینجا زبان‌های سنگین خاموش
زندان دربستهٔ گفتنی‌هاست

WWW.IRANMEET.COM

هر ضجه، غمنالهٔ درد و مرگ‌ست
بیگانگی پردهٔ دوستی‌هاست
اندیشه، بیمار و بی‌بار و برگ‌ست.

شهر از تماشا و دیدار خالی‌ست
شهر از تماشا و دیدار
از چشم بیدار
خالی‌ست.

ماسه‌های ساحلی / کاظم سادات‌اشکوری

سادات‌اشکوری، کاظم / *با ماسه‌های ساحلی*. ــ تهران: سحر، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.

مکالمه (۳)

مردی چو شاخ شمشاد
بر قلهٔ تفاخر
قد راست کرد

یعنی که: من، منم!
آنگاه حرف زد
از مردم زمانه
از کاه و کوه و کهولت
از روزگار
و سرفه کرد
لب‌های نازکش را

WWW.IRANMEET.COM

ـ مانند گربه‌ای ـ
لیسید.

فریاد شادمانی مردم
ناطق را
از نطق آنچنانی
وا می‌داشت
و کف‌زدن‌ها
و سوت‌ها...

ناگاه
مردی رسید ز آن سر دیوار
و بانگ زد:
«ـ این کیست،
اینجا چه اتفاقی
افتاده‌ست؟»

انبوه کف‌زنان
از خویش ـ با تعجب ـ
پرسیدند:

«ـ آری که بود،
از چه سخن می‌گفت؟»

فواره‌های میدان
می‌رقصیدند.

۱۹ اسفند ۱۳۴۷ / تهران

WWW.IRANMEET.COM

ایستگاه بین راه / عمران صلاحی

صلاحی، عمران / *ایستگاه‌بین‌راه*. ــ تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۶، ۱۷۲ ص.

دربارهٔ شعر عمران صلاحی پیش از این صحبت شد، چند شعر از *ایستگاه بین راه* می‌خوانیم و علاقه‌مندان را به مطالعهٔ مقالهٔ سید علی صالحی بر این مجموعه که در بنیاد (شمارهٔ ۱۵، خرداد ۱۳۵۷) چاپ شده بود، ارجاع می‌دهم.[۱۴۳]

بهشت

آدم، به جرم خوردن گندم
با حوا
شد رانده از بهشت.

اما چه غم
حوا، خودش بهشت است.

تاول

خورشید
کبریت گرفت زیر بوته
ناگاه دهان برّه‌ها سوخت.

بر جادهٔ داغ
پاهای بلند باد، تاول زد
می‌سوخت فتیلهٔ علف در قیر
با شعلهٔ زرد.

از آخر بازار وکیل
سوقات خریده‌ام به تهران ببرم،

WWW.IRANMEET.COM

یک چارقد گُلی
یک پیرهن نخی
یک سوزن و یک قواره سایه!

موز

لب مرزی می‌رفتیم،
خاک را رود دو قسمت می‌کرد:
این طرف ما بودیم
آن طرف هم آنها،
دیده‌بانان سرِ برجی از دور
ناظر ما بودند
و منِ بهت‌زده، ناظر گنجشگانی
که همه
بی‌گذرنامه سفر می‌کردند.

جالیزبان / عظیم خلیلی

خلیلی، عظیم / *جالیزبان*. ــ تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۸۳ ص.

عظیم خلیلی از شاعران معروف دههٔ پنجاه و از امیدهای احمد شاملو بود. او همان بود که احمد شاملو درباره او نوشته بود: «از یافتن تو همرزم تازه‌نفس در سنگر خود ذوق زده‌ام. [...] و این از معجزهٔ کلمات است.»[۴۴]

تنهائی تو

برای تو!
برای تنهائی تو!
برای قلبت،
که همهٔ کوچ است.

WWW.IRANMEET.COM

برای تو می‌خوانم
که بازگشت شهابی
در آسمان سربی،
و شعری
در خزانی خونین.

برای تو می‌گویم
برای تو می‌خوانم
برای تو
که در کنار دنیا ایستاده‌ای
با شعری از خاطرات کودکی.
برای تو
برای آنکه دوست می‌دارد
دوستی را
و خواب می‌بیند
زیتونزاران را
و درو می‌کند ساقه‌ها را
و می‌نشیند در مزرعهٔ نان.

برای تو
برای کسی که در یاد لاله‌های زمینی می‌ماند
و خاک را با عشق فردا خیش می‌کند
و با آفتاب قله‌های دوردست
می‌خواند.
برای آنکه
در عشق به من اعتماد کنی

WWW.IRANMEET.COM

و گلهٔ بزغالگانت را
در مزرعهٔ خالی بگردانی
و گندم‌های سبز را
در بهار خاک
درو کنی،
و در کشتزار خالی ما بنشینی
و بر سفرهٔ بیات
نان ما را قسمت کنی.
برای تو می‌خوانم
که سهم مائی.

برای تو
برای تو می‌خوانم.

قصیده‌های هاویه / محمد مختاری

مختاری، محمد / *قصیده‌های هاویه*. ــ تهران: آرمان، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.
مختاری، محمد / *بر شانهٔ فلات*. ــ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۷۹ ص.

با توجه به ناشناخته بودن شعر محمد مختاری در دههٔ پنجاه و انتشار دو مجموعهٔ وی درهای هوی سالِ ۱۳۵۶، اشعارش ــ که ترکیب قابل‌توجه‌ئی از شعر حجم و شعر سیاسیِ روز بود ــ آنگونه که می‌باید، بازتابی نیافت.

دو شعر از دو مجموعهٔ وی می‌خوانیم.

شکفتن سنگ

پرنده‌ای در آفتاب
رخنه می‌کند.

WWW.IRANMEET.COM

صدائی
در آسمان.

منم
که در برابر خاک ایستاده‌ام
به کوه خیره می‌شوم
و سنگ ساکت می‌ماند
در سینه‌ام.

اگر گلویم
یکدم
شکفته می‌شد
که نعره‌ای زمین را بشکافد
تمام عالم را بر دوش می‌کشیدم.

درون حنجره‌ام قارچ‌های زهر روئیده‌ست،
دهانم از خزه انباشته‌ست،
و در نگاهم
آوار حسرتی‌ست
که استخوانم را می‌ترکاند.

کم از پرنده و آب
غبار می‌پوشاندم،
و خوشه‌های سنبله در پایم
قد می‌کشند.
چنین که می‌گذرد

WWW.IRANMEET.COM

مگر
که بادهای قرون
نوای استخوانم را بشنوند.

بتاب برمن ای آفتاب،
بتاب،
که تاب اینهمه‌ام نیست.
ببار بر من ای ابر
ببار،
که بردباری ویرانم کرده است.

به چشم‌هایم بسیار اندیشیده‌ام
که گفته است
که سنگ در تبار من
همیشه سنگ می‌ماند؟

پرنده‌ای در آفتاب،
جرقه‌ای در جنگلی.
به روی رخنهٔ خورشید
خیره می‌مانم،
وگوش‌هایم
شکاف آسمان را حس می‌کنند.

قصیده از حواشی شن

در خشم ریگزارانش
گم می‌شوم،

WWW.IRANMEET.COM

و استخوان‌هایم را
بر خوان سبزه‌زارانش
می‌یابم.
و قلبم
در سینهٔ صبور بیابان‌هایش
می‌تپد.
بر شانهٔ برهنهٔ تاریخش
برمی‌آیم
و موج موج رگ‌هایم
بر تپه‌های شوش
می‌لغزد،
و ریشه می‌دواند
تا سایه‌سار جنگل‌هایش.

رنجی عظیم
در رودخانه‌هایش جاری
می‌گردد،
و با نسیمی
کز حول و حوش خرمن‌زارانش می‌وزد
بوی هجوم و غارت
می‌آید.
از دشت‌ها که می‌گذرم
چشمان آهوانش
آشفته‌اند
و آفتابش را
می‌بینم

WWW.IRANMEET.COM

در گردش همواره
بر صیدهای زخمی
می‌تابد.

اما صدای من
فریادی از خطیرهٔ رویا نیست
این خرقهٔ همارهٔ وحشت را
که بر تن
دارم
حتی دیانت پدرانم را گواه
می‌گیرم.

اینک
سیمای باستانی من:
رگ‌ها و استخوان‌هائی
که در حواشی شن
با آسیاب و آهن
آمیخته‌اند.
و قصهٔ قدیمی‌ام
از دست‌هائی
آغاز می‌شود
که در کرانهٔ پاسارگاد
ویران شدند.

پس چشم‌های شوخ من است
آیا هنوز

WWW.IRANMEET.COM

ـ می‌گوئید ـ
که سرزمینم را اینـــان
می‌گستراند؟

سیمرغی از نشیمن البرز
گر نیستید
و صیحه‌ای نمی‌زنید
جغدی در این میانه به پاسخ نشـــته است
و چشم‌هایم را
می‌کاود
و سرزمینم را
تا مرزهای وحشت و اندوه
می‌گسترد.

پس از انتشار مجموعه‌های محمد مختاری، چند نقد قابل توجه بر آنها نوشته شد که از آنجمله بود:

فرامرز سلیمانی. «شعر از چشم سوم، بررسی اشعار محمد مختاری» *بنیاد*، شمارهٔ ۴۰، آبان ۱۳۵۷.[۱۳۵]

ده شب (شب‌های شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران ـ آلمان)

پس از کنگرهٔ *نویسندگان ایران* که از تاریخ ۴ تا ۱۲ تیر ماه سال ۱۳۲۵ به همت *انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی*، با حضور هفتاد و هشت نویسنده و محقق و شاعر در محل انجمن برگزار شده بود، مهم‌ترین اتفاق ادبی در ایران، «شب‌های شاعران و نویسندگان» بود که طی ده شب، از ۱۸ تا ۲۸ مهر سال ۱۳۵۶، به همت *کانون نویسندگان ایران*، در *انجمن فرهنگی ایران ـ آلمان* یا *انستیتو گوته* برگزار شد.

در این ده شب، شصت نویسنده و محقق و مترجم و شاعر که عموماً از

WWW.IRANMEET.COM

محبوب‌ترین چهره‌های ادبی کشور بودند، در برابر روشنفکران تشنه و پرشوری که از راه‌های دور و نزدیک به تهران آمده و در حیاط وسیع انجمن جمع شده بودند، به شعرخوانی و سخنرانی پرداختند و عموماً به شدت مورد تشویق قرار گرفتند.

اشعار و سخنرانی‌های ده شب، از مهم‌ترین اسناد فرهنگی ایرانِ دههٔ پنجاه است. بدین سبب، ده شب را، شب به شب، از نظر می‌گذرانیم و بعضی شعرها و بخش‌هائی از تعدادی سخنرانی‌ها را می‌خوانیم تا وضع فرهنگی و سیاسی ایران را در مقطع انقلاب بهتر بشناسیم.

ذکر این نکته نیز شاید خالی از فایده نباشد که در این ده شب، جز عده‌ئی چون احمد شاملو و رضا براهنی، سپانلو،... که در ایران نبودند؛ عده‌ئی که در زندان به سر می‌بردند، و عده‌ئی اندک که به دلایل گوناگون تمایل به شرکت در برنامه‌های این شب‌ها نداشتند، دیگرِ اهل قلم، شرکت داشتند.

شب اول:

ده شب با خوشامدگوئی دکتر هاینس. هـ. بکر، رئیس انجمن آغاز به کار کرد.

سخنرانان و شاعران شب اول عبارت بودند از: رحمت‌الله مقدم مراغه‌ئی، مهدی اخوان‌ثالث، سیمین دانشور، تقی هنرور شجاعی، منصور اوجی و سیاوش مطهری.

بکر، در بخش‌هائی از خوشامدگوئی خود گفت:

«باعث خوشوقتی من است که امشب می‌توانم از طرف مؤسسهٔ فرهنگی آلمان (انستیتو گوته تهران) از صمیم قلب به شما خوش‌آمد بگویم. ما امشب، شب‌های شاعران و نویسندگان معاصر ایران را در سال ۲۵۳۶ [۱۳۵۶] آغاز می‌کنیم و آن را یک رویداد فوق‌العاده مهم در زندگی معنوی ایران می‌دانیم.[...]

در این مورد یک خوشوقتی فراوان برای شخص من وجود دارد، زیرا

WWW.IRANMEET.COM

شش سال است که من در «انستیتو گوته» تهران کار می‌کنم و در این شش سال توانسته‌ایم چهار سال شب‌های شاعران معاصر ایران را برگزار کنیم.

البته هرگز چنین جشن بزرگی که امشب آغاز می‌کنیم وجود نداشته است!

«موسسهٔ فرهنگی آلمان» «انستیتو گوته» همکاری با شاعران و نویسندگان برجستهٔ ایران را برای خود افتخارآمیز و خوشوقتی‌آفرین می‌داند و برای این شب‌ها موفقیت و هماهنگی فراوان آرزو می‌کنیم.»[۱۴۶]

نخست متن سخنرانیِ افتتاحیهٔ شب‌های شاعران و نویسندگان ایران را می‌خوانیم. این متن ــ که متنِ مشترکِ شرکت‌کنندگان در برنامهٔ ده شب می‌تواند تلقی شود ــ را رحمت‌الله مقدم‌مراغه‌ئی خوانده بود.

متن سخنرانی افتتاحیهٔ شب‌های شاعران و نویسندگان

دوشنبه ۱۸ مهرماه ۱۳۵۶

«در آغاز سخن، اجازه می‌خواهم به نمایندگی کانون نویسندگان ایران، از انجمن روابط فرهنگی ایران و آلمان ــ انستیتو گوته تهران ــ و از رئیس ارجمند آن آقای دکتر بکر سپاسگزاری کنم که فرصتی فراهم آوردند تا طی ده شب با گویندگان و نویسندگان معاصر و با حاصل اندیشه‌ها و تلاش‌ها و رؤیاهای سال‌های اخیرشان و در ضمن با دشواری‌ها و کارافزایی‌ها و احیاناً گرفت و گیرهایی که متأسفانه تار و پود زندگی اندیشمندان و هنروران ما را به هم می‌بافد آشنایی بیشتری حاصل کنیم. در این ده شب، به فراخورِ وقتی که به هر حال تنگ است و بهتر آن که با صرفه‌جویی و رعایت دوستانهٔ ضرورت‌ها و توجه به مصالح امر مشترک ما تقسیم شود ــ و به دلایلی که آسان می‌توان دریافت، امید است گوینده و شنونده، به رغم شور و گرمایی که متقابلاً از یکدیگر کسب می‌کنند، هر دو به یک اندازه پامدار این زمانبندی باشند. شاعران سروده‌های خود را تقریر خواهند کرد و نویسندگان نوشته‌ای از خود خواهند خواند، یا

WWW.IRANMEET.COM

سخنرانی کوتاهی ایراد خواهند کرد. در گفتارها، غرض بیش از همه آن خواهد بود که کانون نویسندگان ایران بیشتر و بهتر شناسانده شود و خواست اساسی آن، یعنی آزادی اندیشه و قلم، و راستای کوشش‌های آن به منظور آنکه این آزادی در عمل بنشیند و به صورت یکی از داده‌های عادی زندگی اجتماع ما درآید به اطلاع همگان برسد.

بی‌آنکه خواسته باشم به جزئیات تاریخ کانون بپردازم، همینقدر می‌گویم که، بر اثر فشار فزاینده و تجاوزهای مستمری که هم به حریم آزادی اندیشه و بیان و هم به حدود آزادی فردی نویسندگان شده است و می‌شود، و حاجت به گفتن نیست که این هر دو برخلاف صریح مواد قانون اساسی ایران و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر است، لزوم تشکیل سازمان صنفی مستقل اهل قلم پیوسته با شدتی بیشتر محسوس گشت و کوشش‌هایی صورت گرفت، تا سرانجام در فروردین ۱۳۴۷، با صدور بیانیه و با تصویب آئین‌نامهٔ کانون در مجمع عمومی، کانون نویسندگان ایران رسماً تشکیل شد و به فعالیت پرداخت. با وجود بدگمانی و کارشکنی رسمی که تا حد بدخواهی آشکار و سعی در برهم زدن اساس کانون پیش رفت، کانون نویسندگان ایران در حد مقدورات خویش اندکی بیش از دو سال فعالیت روی هم ثمربخشی داشت و توانست اهل قلم را به موضع همبستگی و تفاهم و پشتیبانی عملی از یکدیگر، در آنچه مربوط به آزادی اندیشه و بیان است نزدیک کند. اما تشدید فشار و به زندان افتادن چند تنی از نویسندگان که با تهدید و ارعاب دیگر اهل قلم همراه بود، ادامهٔ فعالیت کاملاً مشروع و قانونی کانون را غیرممکن ساخت. کانون هفت سالی به حال تعلیق بود تا که باز، در شرایطی که همهٔ شیوه‌ها و همهٔ افزارهای اختناق همچنان موجود و در کار است، اما آن پشتوانهٔ تأیید یا سکوت بیرونی را به صورت پیشین ندارد، اعضای پراکندهٔ کانون فراهم آمدند و با استفاده از مختصر گشایشی که دست داده است و با تکیه به روشن‌بینی و موقع‌شناسی رأی درست و پشتیبانی فعّال همهٔ

WWW.IRANMEET.COM

کسانی که خواستار و مشوق و پاسدار اندیشه و هنرند، فعالیت از سر گرفتند. و اکنون، این شب‌های شعر و سخنرانی نموداری از حیات تازهٔ کانون نویسندگان ایران است که امیدواریم هر چه نیرومندتر و بارورتر ادامه یابد.

در اینجا برای روشن شدن اذهان دور و نزدیک، مناسب می‌دانم که شمه‌ای نیز دربارهٔ هدف کانون نویسندگان ایران بگویم. کانون، گذشته از آنچه به حفظ حقوق مادی نویسندگان باز می‌گردد، تنها یک هدف دارد، و آن آزادی است که عموم افراد کشور، از موافق و مخالف، باید از آن بوخوردار باشند و این اصلی است که قانون اساسی ایران و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر تصریح و تضمین کرده است. و اما در مورد اهل قلم، آزادی اختصاصاً به آزادی اندیشه و بیان و آزادی چاپ و نشر آثار فکری و هنری اطلاق می‌شود. هر کس آزاد است که آنچه می‌اندیشد یا در قالب شعر و ادب ابداع می‌کند بگوید و تقریر کند یا به چاپ برساند و به دیگران عرضه کند. و اگر در بهره‌مندی از این آزادی زیانی به دیگری یا به کل جامعه رسید، پس از اثبات وقوع زیان، درباره‌اش طبق موازین قانونی داوری شود و به کیفر متناسب برسد. پس، ممیزی قبل از چاپ و انتشار، مثلاً به بهانهٔ پیشگیری زیان‌های احتمالی ــ و تازه، تشخیص‌دهنده کیست و قدرت تصمیم خود را از که دارد؟ ــ عملی است منافی اصل آزادی و مخالف قانون اساسی. به این دلیل است که کانون نویسندگان ایران با سانسور کتاب و دیگر مطبوعات به هر شکلی که جلوه‌گر شود و عمل کند مخالف است. کانون نویسندگان ایران خواستار لغو سانسور و انحلال همهٔ ادارات و سازمان‌هایی است که برخلاف قانون اساسی به این کار مبادرت می‌کنند. این یگانه شرط داد و ستد طبیعی و ثمربخش اندیشه، یگانه شرط نمو استعدادها و ارتقای سطح فرهنگ در ایران است. پیشرفت ما در گرو خلاصی از تنگنای پسند و ناپسند رسمی است. آخر، به سابقهٔ کوشش هفتاد سالهٔ ملت ایران برای کسب و استقرار مشروطیت، بی‌شک

WWW.IRANMEET.COM

ملت ما به آن حد طبیعی رشد رسیده است که بتواند مانند هر جامعهٔ بالغ و مستقل و صاحب رأی، خوراک اندیشه، خوراک علم و ادب و دین و فلسفه‌اش را خود انتخاب کند، همچنان که کالای بد و خوب در بازار است و هریک خریداری دارد، همچنان که خورش‌های گونه‌گون هست و هر کدام به مذاقی خوش و به مذاق دیگر ناخوش می‌آید، بگذارید مردم در آنچه عرضه می‌کنند آزاد باشند و خریدار خود را بیابند. رونق بازارتان و رنگینی سفره‌تان به همین است. نترسید. اگر دستپخت هنروران و نویسندگان و اندیشمندان امروز ایران خام و ناگوار است ــ و که می‌گوید که خام‌تر و ناگوارتر از دستپخت شماست؟ ــ باری، بگذارید که مردم خود بچشند و داوری کنند.»[۱۴۷]

در این شب (۱۸ مهر)، حماسه‌سرای بزرگ شعرنو، اخوان‌ثالث چند غزل و یک شعرنوقدمائی خواند که چندان مورد توجه واقع نشد.

شبِ اول، انتظارِ بی‌امانِ گردآمدگانِ مشتاق را که در هوای شعارهای جاکن می‌سوختند، برنیاورد.

شب دوم:

سخنرانان و شاعران شب دوم: منوچهر هزارخانی، نعمت میرزازاده (م. آزرم)، کاظم سادات‌اشکوری، عمران صلاحی و محمدعلی بهمنی‌بودند.

منوچهر هزارخانی که یکی از محبوب‌ترین معترضین اهل قلم بود، در بخش‌هائی از سخنانش که تحتِ نامِ «قیم و مرشد آزادی» ایراد شد، گفت:

«[...] هر کس بر فطرت خود می‌تند! اما حال که صحبت از غرض‌ورزی و بیشعوری و حرف مفت به میان آمد، ناگزیر نوشتهٔ سانسورچی با نام و نشانی در یکی از مجلات نوبنیاد به ذهن تداعی می‌شود که نظیر بالادست‌های اداری محترمش سخت نگران بهداشت فکری مردم است و آشکارا به دفاع از تفتیش عقاید و سانسور فکر برخاسته است. این آقا، سانسور را «ارشاد نویسنده» می‌داند و وجود آن را واجب می‌شمارد. [...]

WWW.IRANMEET.COM

نه آقایان! این شما نیستید که برای «ارشاد» و «راهنمائیِ» آدمیت‌ها، به‌آذین‌ها، قاضی‌ها، سیمین‌دانشورها، ساعدی‌ها، رحیمی‌ها، گلشیری‌ها، و ده‌ها شاعری که طی این شب‌ها برای ما شعر می‌خوانند صلاحیت دارید. ما صلاحیت شما، همهٔ شما و استادان‌تان را دربست و یکجا رد می‌کنیم. و تازه از صدها نویسنده و شاعر بالقوه‌ئی که شما «راهنما»یانِ خودسر، استعدادهای‌شان را نشکفته پژمراندید و امروز جای خالی آنان در میان ما و در جامعهٔ ما سخت احساس می‌شود، حرفی نمی‌زنم. اگر هنوز فرهنگ معاصر تتمه آبرو و اعتباری هم دارد به یمن وجود همین هنرمندانی است که شما جاهلانه خواهان «راهنمائی» ایشان‌اید. [...]»[۱۴۸]

در این شب، م. آزرم که از شاعران محبوبِ روشنفکرانِ انقلابیِ آن سال‌ها بود، شعر سحوری را به همراه چند شعر دیگر خود خواند که از آنجمله بود شعر «گزارش گمان‌شکن» که می‌خوانیم.

گزارش گمان شکن

م. آزرم

به دستی کفش و جوراب و کت و پیراهنش لولیده و درهم
و دست دیگرش بر دستگیر در
عرقریزان و خونین آمده بیرون ز مسلخ
آنک آنک مرد!
و حیران، نیم‌خیزان ایستاده لنگرش بر دستگیر در.

می‌اندیشد چه سان آیا تواند رفت تا سلول:
که پاها حجم آماس کبودینی‌ست پرتاول،
و تن پیراهنی گلگون.
و زیر پا زمین حس می‌شود، چون خرمنی سوزن
و غلتیدن، خزیدن نیز، رخصت نیست

WWW.IRANMEET.COM

زمین آلوده می‌گردد، نشاید اینچنین رفتن

خمان، افتان و خیزان، راه می‌افتد
و هر گامی به زانوها و آرنجی
چه بسیار است این راه دراز یک دو ده گامِ
میان مسلخ و سلول،
و اینک مرد، چون حجم جراحت می‌کشد خود را.

نهیبی از پی‌اش گوید: «به پا برخیز!» اما مرد
زمین را زیر پا حس می‌کند چون خنجر آتش
به زانوها، به سختی می‌کشد خود را،
چه بسیار است این راه دراز چندگام مانده تا سلول
شماره‌ها نمانده چندتایی بیش
رسد تا بر در سلول
نمانده دست و پایش بیش.

رسیده بر در سلول، اینک مرد!
در سلول باز است و به روی خاک می‌افتد
و دست پاسداری درب را از پشت می‌بندد
در این هنگام از سلول پهلوئی کسی غمناک می‌خواند:
کدامین پیک را باید روانه کرد اکنون نزد رودابه!

شاعری که در این شب (۱۹ مهر) سخت مورد استقبال قرار گرفت، عمران صلاحی بود، او شعرِ «من بچهٔ جوادیه‌ام» را از خود خواند.
بخشی از این شعر، ذیل کتاب *گریه در آب* از مجموعه‌های منتشره در سال ۱۳۵۲ آمده است.

WWW.IRANMEET.COM

شب سوم:

شاعران و سخنرانان شب سوم: شمس آل‌احمد، بهرام بیضائی، محمد زهری، طاهره صفارزاده، سیروس مشفقی، فاروق امیری و احمد کسیلابودند.

شمس آل‌احمد در بخش‌هائی از سخنان خود گفت:

«[...] آقای دکتر بکر، رئیس انجمن خواهش داشتند که از به کار بردن کلمهٔ سانسور پرهیز کنم. به این علت، امشب از «ممیزی» حرف خواهم زد. [...]

طبق آمار و جدول‌ها و نمودارهای رسمی دولتی، سیر کتاب در ایران، در طول این هشت سال اخیر، به نحو مأیوس‌کننده رو به قهقرا رفت. در سال ۱۳۴۸، متجاوز از چهار هزار عنوان کتاب در ایران منتشر کرده بودیم و سال گذشته این رقم، هفتصد و اندی بوده است.

طی این هشت سالی که از عمر قانون حفظ و حمایت از حقوق مؤلف می‌گذرد، به کرات اعضاء کانون نویسندگان طعم حمایت از حقوق تألیف خویش را، در زندان‌ها چشیدند و یا هنوز دارند می‌چشند. نگاهی به اطراف‌تان، صدق گفتار مرا ثابت می‌کند. یا در کنارتان نویسنده و شاعری را در جمع امشب می‌بینید که تا دیروز بندی بوده است. و یا هنوز هم جای خالی بندیان دیگری را، از اهل قلم می‌بینید.

در طول این هشت سال عمری که آقایان به قیمومیت از جانب نویسندگان و شعرا، سرگرم صیانت حقوق ما هستند، و در طول این مدتی که متجاوز از هزار عنوان کتاب، در طبله‌های ادارهٔ نگارش و بایگانی سانسور مهر «غیرقابل انتشار» خورده‌اند، تعداد قاچاقچیان و دزدانی که در لباس ناشر به جان آثار نویسندگان معاصر افتاده‌اند، و بدون جلب رضایت مؤلف و با توافق سانسورچیان محترم، قسمت‌هایی از آثار نویسندگان را حذف می‌کنند و آثار سر و دست شکسته و مسخ شده‌ای می‌سازند، ده برابر شده است.

WWW.IRANMEET.COM

در طول این هشت سال، به خاطر «حفظ و حمایت از حقوق مؤلفان» [دولتی]، ما دارای سه لیست حمایت‌کننده شده‌ایم که به عنوان کلید و دستورالعملی دست تمام آقایان سانسورچی یک نمونه‌اش هست.

نخست، لیست نام کتب ممنوع، که از هزار نام متجاوز است، و قرائت آن وقت‌گیر.

دوم، لیست نام‌نویسندگان ممنوع‌القلم، که‌ذکرنام‌شان‌را ضرور می‌دانم: جلال آل‌احمد، صادق هدایت، بزرگ علوی، دکتر شریعتی (که یک ماه است بی‌اجازه و به طور قاچاق در کیفیتی نازل دارند کتاب‌هایش را درمی‌آورند [چاپ می‌کنند] و سانسور غمض عین می‌کند)، اعتمادزاده (به‌آذین)، علی‌اصغر صدرحاج‌سیدجوادی، دکتر براهنی، فریدون تنکابنی، مهندس بازرگان، علی‌اشرف درویشیان، محمود دولت‌آبادی، نعمت میرزازاده، غلامحسین ساعدی، سیاووش کسرایی، احمد محمود، علی‌اصغر سروش، احمد کسروی، خلیل ملکی، مصطفی رحیمی، رضا دانشور، شفیعی کدکنی، اخوان‌ثالث، سعید سلطان‌پور، محسن یلفانی، ناصر ایرانی، منوچهر هزارخانی و ده‌ها نفر دیگر.

مستند می‌کنم قولم را با قرائت یک بخشنامهٔ محرمانه:

«کودکستان، دبستان، دبیرستان، راهنمایی، هنرستان!

باارسال یک برگ‌فهرست کتاب‌هایی که‌جنبهٔ بدآموز دارد، خواهشمند است، چنانچه ازکتاب‌های مزبور در آن آموزشگاه باشد، از ردهٔ کتاب‌های کتابخانه خارج و به دفتر حفاظت این اداره ارسال نمایند. رئیس اداره.

حاج آقا، مازیار، علویه‌خانم هدایت. چمدان، چشم‌هایش، آمیرزا، نامه‌ها بزرگ علوی. غالب آثار چاپ شدهٔ جلال آل‌احمد. *به‌سوی مردم، زمین نوآباد*، دختر رعیت، به‌آذین. *روزگار دوزخی ایاز* و محمود براهنی. غالب آثار دکتر شریعتی. غالب آثار و مقالات علی‌اصغر صدر حاج سیدجوادی. *مردی در قفس، اسیر خاک، پیاده شطرنج، یادداشت‌های شهر شلوغ* فریدون تنکابنی. *ازین اوستای* اخوان‌ثالث. *نگاه* مصطفی رحیمی. *از*

WWW.IRANMEET.COM

این ولایت، *آبشوران* درویشیان. *گاواره‌بان*، *اوسنهٔ باباسبحان* دولت‌آبادی. سحوری نعمت میرزازاده. *آرش کمانگیر*، سیاوش کسرائی. در *کوچه‌باغ‌های نشابور* شفیعی کدکنی. *ما چه می‌خواهیم* احمد کسروی. غالب آثار مهندس بازرگان. غالب آثار صمد بهرنگی...

سوم، لیست کلمات ممنوعی که باید عصای دست حافظان حقوق مؤلفان و شاعران باشد، تا این گروه گمراه فرصت نداشته باشند با زبان رمزی‌شان، با فرقهٔ خیالی و نامریی‌شان در ارتباط باشند. کلماتی از قبیل: **زمستان، شب، لاله، شقایق، جنگل، گل سرخ، چریک و ...**

کلماتی هستند جرم‌آفرین و گمراه‌کننده و علائم رمز و ارتباط گروه کثیر ناراضیان جامعه. [...]»[۱۴۹]

سخنران دیگر شب سوم، بهرام بیضائی نمایشنامه‌نویس و کارگردان برجسته سینمای ایران بود که یکی از متین‌ترین و محقّقانه‌ترین سخنرانی‌های ده شب را ایراد کرد. او در بخش‌هائی از سخنانش گفت:

[...] شما از یک دستگاه نظارت مستقیم صحبت می‌کنید. من راجع به آن حرفی ندارم. من از گروه‌های نامرئی نظارت صحبت می‌کنم، که همه جا هستند، و بسیار خطرناکتراند. به این دلیل که چهرهٔ مشخص قابل بازشناختنی ندارند. شما در مورد دستگاه نظارت می‌دانید با کی و با چی طرف‌اید، و در این مورد نمی‌دانید. این یک نیروی جاری ناپیداست که هر لحظه از هر جا بخواهد سر درمی‌آورد. این یک ستم است که هر لحظه به شکلی ظاهر می‌شود. گاهی یک تهدید اقتصادی است، گاهی یک نفوذ محلی، گاهی یک مدیر اداره است، و گاهی پیردختری طرفدار تقوای بانوان. هر کس می‌تواند جلوی کار شما را بگیرد. وانمود کردن اینکه ما نمایندهٔ مردم هستیم و آنها جریحه‌دار شده‌اند آنقدر باب روز است که هرکس می‌تواند با مخفی شدن پشت این نقاب و جانبداری مصلحتی از مردم کارتان را تخطئه کند. نمایشی را که شروع کرده بودید دور بریزید؛ نمایش واقعی این‌ست، و بازیگران واقعی اینها هستند.

WWW.IRANMEET.COM

چند سال پیش گذرم افتاده بود به سنندج. آنجا، دو گروه تئاتری بود، هر دو در مرز انحلال. پرسیدم چرا؟ معلوم شد چند نمایش پشت سر هم، تمرین‌های‌شان در اولین شب اجرا توقیف شده. این یعنی حاصل یکسال و اندی کوشش بدون چشمداشت. آنهم نمایشنامه‌هایی که همه بر طبق قوانین نظارت تهران اجازه داشت و بارها اجرا شده بود. می‌دانید دقیقاً معنی‌اش چیست؟ از هم پاشیدن یک گروه انسانی همفکر که جنایت نمی‌کند، قاچاق نمی‌کند، دزدی نمی‌کند، و تئاتر کار می‌کند. دست همه باز است و دست آنها بسته. آخرین نمایش یکی از دو گروه که سه روز قبل جلوگیری شده بود بام‌ها و زیر بام‌ها بود، آنهم توسط تنها کسی که باید حامی‌شان می‌بود، یعنی رئیس فرهنگ و هنر. من از رئیس پرسیدم چرا؟ و او گفت درست است که این نوشته در همه جا اجرا شده و اجازه دارد، ولی می‌دانید، سنندج به نظر من دارای موقعیت خاصی است (همهٔ رؤسا راجع به شهر خودشان همین را می‌گویند.) و اجرایش اینجا درست نیست. چرا، چطور؟ گفت چون در این نوشته به همسایهٔ شمالی بد گفته شده، و دولت ما الان در روابط حسنه با همسایهٔ شمالی است، و ممکن است کدورت سیاسی ایجاد شود. من جلوی خنده‌ام را گرفتم. مرد عزیز، کسانی که در این نمایشنامه بهشان بد گفته شده رومن‌های تزاری‌اند، نه دولت فعلی. از طرفی مدت‌ها نمایشنامه‌ها توقیف می‌شد که چرا صحبت از همسایهٔ شمالی دوستانه است، از کی به خاطر بدگویی به همسایهٔ شمالی نمایشنامه‌ها توقیف می‌شوند؟ رئیس جواب درستی ندارد، از موقعیت خودش، از موقعیت خاص خودش حرف زد، از موقعیت خاص همه چیز در همه جا. و اجازه نداد. آن گروه از هم پاشید، و این یکی از صدها گروه تئاتر است که در سال‌های اخیر از هم پاشیده. من در تمام شهرستان‌ها شاهد از هم پاشیدن گروه‌های جوان تئاتر بوده‌ام که کسی به خاطر حفظ موقعیت خاص خودش آنها را ویران می‌کرد. [...]شما سانسورهای دیگری در کنار سانسور اصلی دارید، که به همان اندازهٔ

WWW.IRANMEET.COM

اصلی است. شوخی است که خیال می‌کنید اجازهٔ کتبی اجرای اثری را گرفته‌اید، هر ساز مخالفی اعتبارش از اجازهٔ رسمی شما بیشتر است. هر وقت لازم باشد پایین می‌کشندتان، بدون اینکه حتی دلیلش را بگویند: نمایش شما یک دکتر دارد، و آقایان نظام پزشکی مکدر شده‌اند. در نمایش‌تان پاسبانی هست، و در شهربانی خوش‌شان نیامده. نمایش شما یک مهندس دارد، و در ترابری دلگیر شده‌اند، در نمایش شما زنی فداکاری نمی‌کند، و جمعیت نسوان ابرو در هم کشیده‌اند، هر صنفی می‌تواند جلوی کار شما را با شکایتی یا گله‌ای بگیرد، البته غیر از جاهل‌ها و فواحش که صنفی ندارند. پس سانسور فقط آن قشر مرئی ظاهر نیست، همهٔ دیگران هم شما را سانسور می‌کنند. و مهم است که همهٔ ما زیر اسم واقعیت این کار را می‌کنیم.

احتمالاً واقعیت کلمه‌ای‌ست که همه به کار می‌بریم. سکه‌ای‌ست که همه خرج می‌کنیم. ولی منظورمان از واقعیت واقعاً واقعیت نیست، بلکه مصلحت است. واقعاً نمی‌خواهیم کسی همهٔ واقعیت را بگوید. آن قسمت از واقعیت را می‌خواهیم که فعلاً صلاح است. به تعابیر مختلف، مؤثر است، یا سازنده است، یا امیدوارکننده است، یا پویاست، یا متعهد است، یا ما خوش داریم، و دست آخر ممکن است اصلاً ربطی هم به واقعیت نداشته باشد. یکی از مثال‌های عمده در این زمینه تاریخ ایران است. می‌دانید که نمی‌توانید نمایشی بدهید که در آن، واقعیت را در مورد تاریخ ایران بگویید؟ چون بلافاصله با همان اسلحهٔ واقعیت، یعنی تعبیری که دستگاه دیگری از واقعیت دارد، نمایش‌تان متوقف خواهد شد. موضوع این‌ست که طی سال‌ها به ما گفته شده که تاریخی درخشان داشته‌ایم، ملتی غیور بوده‌ایم، گفته شده که عالی و دانی همدیگر را دوست داشته‌ایم، گفته شده که با هم برادر بوده‌ایم و خیلی چیزهای دیگر. در واقعیت ولی تاریخ اصلاً اینها را نشان نمی‌دهد. تاریخ اصلاً نشان نمی‌دهد که ما ملت غیور بوده‌ایم. تاریخ ــ اندکی به عکس ــ نشان می‌دهد که ما در

WWW.IRANMEET.COM

برابر همهٔ حمله‌ها کم و بیش یکدیگر را تنها رها کرده‌ایم. تاریخ در تمام طول نوشته‌ها و اسناد مختلفش نشان می‌دهد که ما در تمام قرون مالیات داده‌ایم، در طول تمام قرون در بدترین شرایط کار کرده‌ایم و سهم داده‌ایم تا یک بیت‌المال به وجود آمده که درست موقعی که به ما حمله شده اولین امیر آن را برداشته و در رفته و ما را در برابر مهاجم تنها گذاشته. تاریخ در موقع حملهٔ مغول این را نشان می‌دهد، در حملهٔ غوریان هم، در حملهٔ تیمور هم، و در حملهٔ اعراب، و همینطور حتی حملهٔ افغان‌ها که کوچک بودند و جزئی از ما بودند، در همهٔ این موارد نشان می‌دهد که ما چگونه دسته دسته یکدیگر را در برابر دشمن تنها گذاشته‌ایم. [...]

من خیال می‌کنم روزگاری که در آن دستگاه دولت از طرفی، و جماعت با فرهنگ از طرف دیگر، به یکسان سازنده را محدود می‌کنند بدروزگاری است. من خیال می‌کنم اگر این خانه‌تکانی باید رخ بدهد، مقداری از آن هم باید این طرف در ما اتفاق بیفتد. باید توجه کنیم که کلمه‌ها، معیارها، و دایرهٔ لغاتی که به کار می‌بریم بسیار فرسوده و تهی شده‌اند، از بس هر کسی با مصرف آنها صرفهٔ خود را برده. کلمه‌هایی که از دستگاه‌های دولتی تا روشنفکر معاصر همینطور همه یکسان به کار می‌برند. به من حق بدهید که نسبت به این کلمه‌ها مشکوک باشم. اگر قرار باشد دستگاه دولت مسؤولیت بگوید و ما هم بگرئیم، من به این مسؤولیت مشکوکم. اگر قرار است او دربارهٔ آزادی بگوید و ما هم، من به این آزادی مشکوکم.»[۱۵۰]

شب چهارم:

سخنرانان و شاعران شب چهارم عبارت بودند از: غلامحسین ساعدی، هوشنگ ابتهاج، عظیم خلیلی، علیرضا نوری‌زاده، مفتون امینی و حسین منزوی.

سخنرانیِ غلامحسین ساعدی پیرامون «شبه‌هنرمندان» بود و بسط این معنا که کارگزاران اصلی حکومت‌ها، نه هنرمندان بلکه «شبه‌هنرمندان»اند.

WWW.IRANMEET.COM

شب پنجم:

پرجوش و خروش‌ترین شب، شب پنجم بود. در این شب: باقر مؤمنی، سعید سلطان‌پور، علی موسوی‌گرمارودی، اورنگ خضرائی و اسماعیل شاهرودی شرکت داشتند

در این شب، باقر مؤمنی سخنرانیِ گرم و گیرا و افشاگرانه‌ئی ایراد کرد، و وقتی که نوبت به سعید سلطان‌پور، بانی شعر چریکی ایران رسید، فریادهای شوق‌آمیز مردم، در استقبال از وی (که برای چهارمین بار از زندان آزاد شده بود.) چنان بود که تا مدت‌ها مانع شعرخوانی او شد.

شعرخوانی وسخنرانیِ کوتاه سلطان‌پور، تقریباً تمامیِ شعرخوانی‌های پیشین و پسین را، در صدای گرم و رسا و قویش بیرنگ کرد. ما ذیلاً حرف‌ها و شعر او را خواهیم خواند. ولی خوب است که پیش از آن، بخش‌هائی از سخنان باقر مؤمنی را بخوانیم.

او در بخش‌هائی از سخنانش تحت نام «سانسور و عوارض ناشی از آن»، گفت:

[...] شمس آل‌احمد پریشب در ضمن صحبت خودش از کلماتی که از طرف ادارهٔ نگارش غیرقانونی اعلام شده بودند مثل «شب» و «جنگل» و «گل سرخ» اسم برد ولی کلماتی مثل «ببری‌خان»، «پرچین» و «پلیس» در میان آنها نبود. (نمی‌دانم می‌دانید یا نه، ناصرالدین شاه گربهٔ عزیزکرده‌ای داشت که اسمش راگذاشته بود ببری‌خان و رجال را وادار می‌کرد که به او احترام‌کنند.) داستان‌این‌سه‌کلمه ازاین قراراست. طالبوف‌نویسندهٔ معروف عصر روشنگری ایران کتابی دارد به نام *کتاب احمد*. من بر این کتاب حاشیه ومقدمه‌ای نوشته‌ام وهمین روزها از طرف ناشر برای تجدید چاپ به ادارهٔ نگارش فرستاده شده بود، ولی ادارهٔ محترمه فقط پس از حذف کلمهٔ ببری‌خان و توضیح راجع به آن، اجازهٔ انتشارکتاب را صادر فرمودند.

کلمهٔ «پرچین» هم مربوط می‌شود به داستانی به عنوان «بز آقای سگن» از آلفونس دوده که برای نوجوانان نوشته شده. در این داستان

WWW.IRANMEET.COM

جمله‌ای هست که می‌گوید: «بزه از پرچین باغ گذشت». و ناشر مجبور شد برای انتشار آن به دستور همان ادارهٔ محترمه کلمهٔ «پرچین» را حذف کند و فقط بنویسد «بزه از باغ گذشت.»

اما راجع به کلمهٔ «پلیس»، البته شاید حق این باشد که وقتی کسی بخواهد بی‌مأخذ از پلیس مملکت انتقاد کند و یا بدتر از آن، بی‌حرمتی کند، به دست قانون و مجازات سپرده شود، ولی نمی‌توان تصور کرد که صرف گفتن کلمهٔ پلیس به هر شکل و در هر جا ممنوع باشد. ولی به نظر ادارهٔ نگارش ممنوع است. یک رمان مکزیکی به نام *فرزندان سانچز* ترجمه شده و این ادارهٔ محترمه تمام جملاتی را که کلمهٔ پلیس در آن آمده خط زد. برای نمونه، یکی از جملات حذف شدهٔ کتاب را در اینجا می‌آورم. یکی از پرسوناژهای داستان می‌گوید: «از یک فرسخی می‌توانم یک آدم شارلاتان، یک پلیس، یک معتاد، یک فاحشه و یا یک آدم درست را تشخیص بدهم.»

وضع سانسور در ایران چنان است که حتی صدای روزنامهٔ کیهان هم درآمده و از «تعبیرات و دریافت‌های شخصی سانسورچیان در کار انتشار کتاب»، «محافظه‌کاری مأموران و بی‌اطلاعی آنها از تحولات طبیعی جامعه و گاه حتی کج‌سلیقگی‌های‌شان» و همچنین «از تأثیر گروه‌های فشار» فریادش بلند شده است. این مغزهای متحجر و مفلوک مجاز شده‌اند که کتاب نهرو یا دیوان ملک‌الشعراءبهار و یا دفتر غزل رهی معیری را توقیف کنند؛ و مجموعهٔ کارهای عشقی و عارف را غیرقابل انتشار تشخیص دهند.

البته ده یازده سال پیش که این ادارهٔ سانسور را درست کردند وضع به این سختی نبود. ولی به قول سعدی هر که آمد چیزی بر آن مزید کرد تا بدین غایت رسید. و این خود بهترین دلیل است بر اینکه سانسور نمی‌تواند در حد معینی توقف کند و تا آنجا پیش می‌تازد که دیگر نه از تاک نشان بماند و نه از تاک‌نشان. [...]

WWW.IRANMEET.COM

در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی که مأموران دولتی به تمام کتابخانه‌ها یورش بردند و بیش از شصت ناشر و کتابفروش را هم توقیف کردند، مقدار زیادی کتاب جمع‌آوری شد. مأموران در این یورش عظیم هیچ فهرستی از کتاب‌های ممنوعه در دست نداشتند و غالباً کتاب‌ها را از روی قد و قواره و یا بر حسب قیمت و یا هر مشخصهٔ دیگری که خودشان دل‌شان می‌خواست جمع‌آوری و توقیف می‌کردند.

یکی دیگر از اشکال سانسور جلب روشنفکران به کارهای غیرخلاق و تعطیل کردن دستگاه‌ها و سازمان‌های مطبوعاتی مستقل است. در دههٔ اخیر نه تنها هیچ نشریهٔ تازه‌ای امکان انتشار نیافته بلکه بسیاری از نشریه‌های مستقل تعطیل هم شده‌اند. ممکن است خیلی‌ها با آن نشریات و مجلات مثل *فردوسی* و *بامشاد* و غیره موافق نباشند، ولی تنها راه تعالی و کمال مجله‌ها و روزنامه‌ها و نشریه‌های مستقل، آزادی انتشار آنهاست، زیرا همین آزادی است که آنها را در یک مسیر رقابت برای بهتر شدن می‌اندازد. بیضائی در سخنان خودش گفت که تئاتر و سینما در شرایط امروزی میهن ما فقط در وابستگی به سازمان‌های دولتی حق نفس کشیدن دارند. حقیقت این است که این شیوه مدت‌هاست که بر کار مطبوعات به شکلی قویتر حکمفرماست.

من دیگر از ترسی که بر فضای جامعهٔ ما حاکم است و نه تنها قلم و کلام بلکه حتی اندیشه را هم در وجود متفکران از جولان باز می‌دارد، و همینطور از سانسورهای چنددرجه‌ای درون خود جامعهٔ فرهنگی حرفی نمی‌زنم که چطور هنرمند از بیم جان و ناشر در غم نان، درجه به درجه خود را و اثر هنری را سانسور می‌کنند.

از اینها گذشته باید از سانسور خوانندگان هم اسم برد. بسا کتاب‌هائی که اجازهٔ انتشار گرفته‌اند و مورد بی‌مهری مأموران دستگاه‌های اجرائی هم واقع نشده‌اند و خواننده با خیال راحت کتاب را خریده و به خانه برده ولی بعداً معلوم شده که این کتاب نقش طعمه برای شکار کتابخوان را

WWW.IRANMEET.COM

بازی می‌کرده است. و هستند بسیاری خوانندگان که به جرم خریدن و یا خواندن یک کتاب مجاز از طرف سانسور، دستگیر و به زندان‌های چندساله محکوم شده‌اند.

به این ترتیب دیده می‌شود که انحلال ادارهٔ نگارش و لغو سانسوری که از طرف وزارت فرهنگ و هنر اعمال می‌شود هنوز اولین و کمترین خواست کانون نویسندگان ایران است.

اما اهمیت آزادی کلام و جلاد آن سانسور، مسئله‌ای است که مستقیماً با فرهنگ و حیات معنوی آن سروکار دارد. و در واقع کانون نویسندگان‌ایران در نبرد خود به خاطر آزادی قلم و لغو هرگونه سانسور در حقیقت در راه نجات و اعتلاءِ فرهنگ ملت ما گام برداشته و تمام کسانی که واقعاً به اعتلاءِ فرهنگ کشورشان علاقه‌مندند، حتی آنها که در درون دستگاه قدرت هستند، باید در تحقق این نیت خیر به کانون یاری برسانند، زیرا سانسور واقعاً، و چنانکه دیده‌ایم و می‌بینیم، در جریان رشد و گسترش خودش به هیچ چیز و هیچ کس ابقا نمی‌کند. دکتر سیاوش مطهری در یکی از شعرهائی که شب اول این شب‌های کانون خواند مطلبی به این مضمون گفت که «گناه این بود که در شهادت بابک، افشین را ندیدیم» یا چیزی شبیه به این. من تصور می‌کنم که سرنوشت افشین باید برای افشین‌های زمانهٔ ما تجربه‌ای باشد که تیغ جلاد خلیفهٔ بغداد سرانجام بر گردن آنها نیز آشنا خواهد شد، و چه بسیاری از ما که همین ماجرا را در زندگی کوتاه خویش تجربه کرده‌ایم، امید که بار دیگر تجربه نکنیم. [...]

کانون نویسندگان در شب‌هائی عده‌ای از شاعران و نویسندگان را به سخنگوئی و شعرخوانی دعوت می‌کند. ناگهان هر چهار روزنامهٔ موجود صبح و عصر و رادیو و تلویزیون همه یکزبان از این شب‌ها سخن به میان می‌آورند که یعنی بازار آزادی گرم است، ولی هیچکدام از آنها اسمی از کانون نمی‌برند. و سانسور حتی انجمن فرهنگی ایران و آلمان را مجبور

WWW.IRANMEET.COM

می‌کند که اسم کانون را از روی آگهی‌ها بردارد. همین دستگاه‌های تبلیغاتی گاهی عکس و تفصیلات هم چاپ می‌کنند و مردم را به این تردید می‌اندازند که چه خبر شده است؟ یعنی براستی اجتماع هنرمندان آزاد است؟ ولی همین دستگاه‌ها یک کلمه از آنچه در اینجا گفته می‌شود پخش نمی‌کنند. و تازه مگر این سخنگویان و شاعران آزادند آنچه را که می‌خواهند در این اجتماع بگویند؟ چو می‌اندازند که من آزادم در اجتماع حرف بزنم ولی زن و بچه دارم و خودم بهتر می‌دانم که برای جلوگیری از بیوه شدن زن و یتیم شدن بچه‌ام باید حد خودم را نگهدارم و پایم را از خط خارج نگذارم و خلاصه خفقان بگیرم، و تازه آنچه را هم که می‌گویم در همین اجتماع مدفون می‌شود و امکان انتشار ندارد. به این ترتیب سانسور به ایجاد محیط دروغ‌وریا و سوءتفاهم‌دست می‌زند و آن را گسترش می‌دهد.

بدترین عارضهٔ سانسوری که از جانب قدرت حاکم اعمال می‌شود سانسور دیگری است که از آن زاییده می‌شود: سانسور مردم بر روشنفکران و روشنفکران بر خودشان. [...]»[۱۵۱]

نوبت به سعید سلطان‌پور می‌رسد. او پیش از شعرخوانی، می‌گوید:

«سلام، شکستگان سال‌های سیاه، تشنگان آزادی، خواهران و برادرانم، سلام.

عضو کانون نویسندگان ایران هستم و با حفظ استقلال اندیشهٔ خود و پذیرش تمام مسئولیت آن، از پایگاه کانون نویسندگان ایران با شما حرف می‌زنم و برای‌تان شعر می‌خوانم.

تاکنون چهار کتاب از من چاپ شده است. *صدای میرا*، اولین مجموعهٔ شعرهایم در سال چهل و هفت چاپ و اجازهٔ انتشار یافت، ولی بلافاصله پس از انتشار جمع شد.

کتاب *نوعی از هنر، نوعی از اندیشه*، تحلیلی دربارهٔ هنر و ادبیات، به ویژه تئاتر، هرگز اجازهٔ انتشار نیافت. تنها به جرم! نوشتن آن، مدتی در بازداشت به سر بردم.

WWW.IRANMEET.COM

کتاب حسنک، نمایشنامه‌ای بر بنیاد گزارش ابوالفضل بیهقی، تاکنون اجازهٔ انتشار نیافته است.

کتاب *آوازهای بند*، که تنها به جرم! سرودن آن سه سال در بازداشتگاه‌ها و بندها به سر بردم و چون دیگران عقوبت‌هایی نابجای و وهن‌آور کشیدم، منتشر نشده است.

دو هفته پیش کتاب *صدای میرا* که در سال چهل و هفت تنها به بهانهٔ چند صفحه جمع شده بود، اجازهٔ مشروط یافت. گفتند انتشار این کتاب آزاد است در صورتی که بیست و یک صفحهٔ آن را برداری؛ یعنی تمام شعرها را تکه‌تکه کنی و از هویت بیندازی. می‌بینید نشر اندیشه و هنر در صورتی که آزاد نباشد، آزاد است!

و از «تئاتر». «انجمن تئاتر ایران» را در سال چهل و هفت بنیاد نهادیم. نمایشنامه‌های دشمن مردم از ایبسن، *آموزگاران* از محسن یلفانی، *چهره‌های سیمون ماشار* از برشت را کارگردانی کرده‌ام و نیز نمایشنامهٔ *انگل* را از گورکی که کارگردان مشترک آن بودم. تمام نمایشنامه‌هایی را که اجرا کرده‌ایم، همه و همه، اجازه‌نامهٔ رسمی وزارتی داشته‌اند و با اینهمه غضب پاسداران سکوت و سانسور را همواره برانگیخته‌اند.

به علت کارگردانی نمایشنامهٔ *آموزگاران*، مدتی با نویسندهٔ آن [محسن یلفانی]در بازداشت به سر بردم. و چه بگویم، محکوم شدیم؟!

هم اکنون چند تن از دوستانم به جرم همکاری در اجرای نمایشنامهٔ *انگل* در بندند و من ــ همچنان که کانون نویسندگان ایران ــ به نام آزادی و بر بنیاد قانون اساسی ایران و متمم آن و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر خواستار آزادی هنرمندان و «دربندان» هستم.

دو ماه پیش، نمایشنامهٔ *مونتسرا* را برای اجازه به ادارهٔ تئاتر سپردم. تازه چندی پیش نامه‌ای را روی پروندهٔ این نمایشنامه دیدم که براساس آن پروانهٔ آن صادر خواهد شد. نوشته بودند در صورتی که کمیتهٔ اجرایی ادارهٔ تئاتر بر اجرا نظارت داشته باشد اجراءِ نمایشنامه آزاد است. می‌بینید

WWW.IRANMEET.COM

اجراءِ نمایشنامه و ارائهٔ هنر و اندیشه در تئاتر در صورتی که آزاد نباشد آزاد است! این دیگر سانسور در سانسور است.

به تئاتر شهر رفتم و چهار نمایشنامه برای اجرا پیشنهاد کردم. از «برشت» از «روبلس» از «گورکی» و نمایشنامهٔ حسنک. در جا سه نمایشنامه مهر باطل خورد. نمایشنامهٔ دیگر در چنگ بررسی است! تازه اگر پروانهٔ نمایش بدهند سالن نمی‌دهند و در عمل تمام اجرا را سانسور می‌کنند.

می‌گویند از این پس چنین نخواهد بود و ما می‌گوییم امیدواریم، شاید مجبور باشید چنین نباشید.

دیگر ابیاتی از حافظ می‌خوانم و بعد شعرهایم را. بیست و دو شعر از کتاب *آوازهای بند* و آخرین کتاب شعرم از *کشتارگاه*.[۱۵۲]

یکی از اشعار خوانده شده در ده شب را، از سلطان‌پور می خوانیم.

باکشورم چه رفته است

سعید سلطان‌پور

باکشورم چه رفته است
باکشورم چه رفته است
که زندان‌ها
از شبنم و شقایق سرشارند
و بازماندگان شهیدان
ـ انبوه ابرهای پریشان سوکوار ـ
در سوک لاله‌های سوخته می‌بارند
باکشورم چه رفته است که گل‌ها هنوز داغدارند.

با شور گردباد
آنک

WWW.IRANMEET.COM

منم که تفته‌تر از گردبادها
در خارزار بادیه می‌چرخم
تا آتش نهفته به خاکستر
آشفته‌تر ز نعرهٔ خررشیدهای «تیر»
از قلب خاک‌های فراموش سرکشد
تا از قنات حنجره‌ها
فوج خشم و خون
روی غروب سوختهٔ مرگ پر کشد

این نعرهٔ من است
این نعرهٔ من است که روی فلات می‌پیچد
و خاک‌های سکوت زمانهٔ تاریک را می‌آشوبد
و با هزار مشت گران
بر آب‌های عمان می‌کوبد
این نعرهٔ من است که می‌روید
خاکستر زمان را از خشم روزگار

ای گلشن ستارهٔ دنباله‌دار اعدامی
در باغ ارغوان
در ازدحام خلق
در دوردست و نزدیک
من هیچ نیستم
جز آن حماسه‌ای که در زمینهٔ یک انقلاب می‌گذرد
سهم و سترگ و خونین
در خون توده‌های زمان می‌غلتد
تا مثل خار سهمناک و درشتی

WWW.IRANMEET.COM

ـ رویده بر گریوه‌های گل سرخ ـ
آینده را
بماند
در چشم روزگار
یادآور شهادت شوریدگان خلق
بر ارتش مهاجم این نازی
این تزار

ای خشم ماندگار
ای خشم
خورشید انفجار
ای خشم
تا جوخه‌های مخفی اعدام
در جامه‌های رسمی
آنک
آنک هزار لاشخور ای خشم
مثل هزار توسن یال افشان
خون شهید بسته است بر این ویران
دیگر ببار
ببار ای خشم
ای خشم چون گدازهٔ آتشفشان ببار
روی شب شکستهٔ استعمار

اما دریغ و درد که «جبریل»های «او»
با شهپر سپید
از هر طرف فرود می‌آیند

WWW.IRANMEET.COM

و قلب عاشقان زمان را
با خشم و چنگ و دندان می‌خایند

با کشورم چه رفته است
با کشورم چه رفته است که از کوچه‌های خفتهٔ شهر
با قلب سربه‌داران
با قامت قیام
انبوه پاره‌پوشان
انبوه ناگهان
انبوه انتقام نمی‌آیند.

چشم صبور مردان
دیری‌ست
در پرده‌های اشک نشسته‌ست
دیری‌ست قلب عشق
در گوشه‌های بند شکسته‌ست
چندان ز تنگنای قفس خواندیم
کز پاره‌های زخم، گلوبسته‌ست
ای دست انقلاب
مشت درشت مردم
گلمشت آفتاب
با کشورم چه رفته است.

شب ششم:

شاعران و سخنرانان شب ششم: محمدعلی مهمید، هوشنگ گلشیری، سیاوش کسرائی، فریدون مشیری، حسن ندیمی و محمد خلیلی بودند.

WWW.IRANMEET.COM

سخنرانی محمدعلی مهمید، پیرامون «آرمانگرائی در شعر پارسی» و سخنرانی گلشیری تحت نام «جوانمرگی در نثر معاصر فارسی» بود.

اما سخنرانی در شب ششم، به روال هر شبه و به راحتی صورت نگرفت. از طرف وزارت اطلاعات (ساواک)، ظاهراً به رئیس انستیتو گوته دستور داده بودند که فقط به شعرخوانی اکتفا شود و دیگر اجازهٔ سخنرانی به کسی ندهند. و این مطلب، در ساعت مقرر که برنامه آغاز شد و سخنرانان پیدا نشدند، بر مردم معلوم شد. چنین بود که طبق نامی که در برنامه آمده بود، مردم نام هوشنگ گلشیری را با صدای بلند خواندند، و این کار آنقدر تکرار شد تا آنکه سخنرانان پشت تریبون ظاهر شدند، و بدین ترتیب، سدّ سخنرانی برای باقی شب‌ها هم از بین رفت.

اما در شب ششم چیزی که از اهمیت بیشتری برخوردار بود حضور سیاوش کسرائی در شعرخوانی آن شب بود. همهٔ اشعار تند سیاسی که در این شب‌ها خوانده می‌شد، به نوعی ریشه در شعرهای کودتا به بعد او داشت. او به یک معنا پدر شعر چریکی ایران بود، و بدین ترتیب طبیعی بود که در شب شعرخوانیش، غوغائی شود.

شعرخوانی کسرائی با کف‌زدن‌های ممتد آغاز شد و در طول خواندن، چندین بار بر اثر تشویق حضّار، قطع شد.

از جمله شعرهای سیاوش کسرائی که بسیار مورد توجه حاضرین قرار گرفت، شعر شکفتن بود که می‌خوانیم.

شکفتن

سیاوش کسرائی

می‌شکند شب.
شهر دهان بندِ کهنه می‌کند از لب
شهر نفس می‌کشد ز پنجرهٔ صبح

WWW.IRANMEET.COM

شهر به اندیشه می‌نشیند یکچند:
های خوشا دم‌زدن بدون دهان‌بند.

واژهٔ گمگشته‌ئی بسان ستاره
می‌گذرد از ضمیرِ شب‌زدهٔ شهر
میل شکفتن دارد
قصد گفتن دارد
باز، به کندی، لبان تب‌زدهٔ شهر.

شهرا! دیگر سکوت بر لب مپسند
های خوشا نعره‌ئی به اوج دماوند.

مرداد ۱۳۵۶

محمد خلیلی، دیگر شاعر شب ششم بود که شعرش مورد توجه حضار واقع شد.
دو شعر از مجموعهٔ جوشن او که در آن شب خوانده شد را می‌خوانیم.

جنگ

محمد خلیلی

نان پرچم شده بود
بر کف دشمن خونخوار پلید.

زندگی سنگربود
با سپاهی انبوه
و مسلح همه با دشنهٔ جان،
نیمشان مویه‌کنان
نیمشان با فریاد

WWW.IRANMEET.COM

همه‌شان می‌گفتند:

نانِ پرچم شده را می‌خواهیم

چندشان در جبهه

زیرلب می‌گفتند:

یا بیایست گرسنه به کف سنگر مُرد

یا که با دشنهٔ جان از کف دشمن بربود

دامن آغشته به خون پرچم را.

دماوند

یک زمان شعلهٔ خشمش همه خون بود و جنون

یک زمان فریادش

همه دنیاها را در برداشت

صیحهٔ سیل مذابش، همه دریاها را

و همه دامنه‌اش سنگر خونین تکاپوها بود.

دیرگاهی‌ست

دیرگاهی‌ست که دیگر ز پس سربی سیّال ابر

همهٔ رهگذران می‌بینند

که بود بار صبوری به دلش

برف پیری به سرش

دیرگاهی‌ست.

شب هفتم:

سخنرانان و شاعران شب هفتم: اسلام کاظمیه، م. آزاد، جواد مجابی، بتول عزیزپور، داریوش آشوری، علی باباچاهی، جعفر کوش‌آبادی و جلال سرفراز بودند؛ همهٔ شاعران در این شب ــ به تبع سعید سلطان‌پور ــ اشعار تند سیاسی خواندند و همهٔ سخنرانان، سخنان تند گفتند. اسلام

WWW.IRANMEET.COM

کاظمیه، مطالبی پیرامون سانسور گفت؛ و داریوش آشوری سخنانی تحت نام «شعر آزادی‌ست»، ایراد کرد.

شب هشتم:

سخنرانان و شاعران شب هشتم: مصطفی رحیمی، نصرت رحمانی، کیومرث منشی‌زاده، فرخ تمیمی و اصغر واقدی بودند.

مصطفی رحیمی که از چهره‌های محبوب روشنفکران آن زمان بود، از «فرهنگ و دیوان» سخن گفت. او در بخش‌هائی از سخنانش گفت:

«[...] وضع مطبوعات ممیزی زده نیز تماشائی است: انتشار خبرهای دروغ، یا خبرهای کج و معوج، و در هر صورت بارها و بارها پالوده شده و از صافی‌ها گذشته، مدحِ دزدان و چاقوکشان، همراه با عکس و تفصیلات، سکوت دربارهٔ آنچه اصیل است؛ انتشار محرمانه‌ترین و خصوصی‌ترین خبر دربارهٔ رقاصان بی‌هنر و نمایش زوایای مختلفِ بدن‌شان، انتشار عکس قد و نیمقد اینان در رنگ‌ها و زرق و برق‌های گوناگون. حاشا که مطبوعات ممیزی زده اجازه یابند یا جرأت کنند از مسأله‌یی اساسی، خبری ــ حتی نیمه رسا ــ بدهند. اما اگر در مجمعی قرار بر این باشد که زیباترین گربه یا زرنگ‌ترین موش ایران انتخاب شود، البته وضع از قرار دیگری‌ست. [...]

ممیزی در همه جا بذر اجبار و ترس می‌پراکند و اجبار و ترس چون خوره اندیشه را از درون و برون می‌جود. [...]»[۱۵۳]

شب نهم:

سخنرانان و شاعران شب نهم: باقر پرهام، فریدون تنکابنی، منوچهر شیبانی، منوچهر نیستانی، بیژن کللی، عبدالله کوثری و محمد حقوقی بودند.

عنوان سخنرانی باقر پرهام، «فضای حرف و فضای عمل» بود.

پرهام، سخنرانی خود را با نامه‌ئی از حاضران شب پیش آغاز کرد. او گفت:

WWW.IRANMEET.COM

«در پایان جلسهٔ دیشب، یکی از جوانان که من شخصاً نمی‌شناسم، از بین جمعیت به سوی من آمد و یادداشتی را در دست من گذاشت و رفت. متن یادداشت این دوست ناشناس عیناً چنین است:

جناب آقای... ضمن سلام، عرض شود که در مورد نوشتن این سطور مطمئن باشید هیچگونه خودخواهی و غرضی راه ندارد، یا لااقل سعی کرده‌ام که راه نداشته باشد. خیلی صریح عرض می‌کنم که شما و دیگر مسئولین این برنامه، یا خودآگاه (خدای ناکرده) و یا ناخودآگاه، نه تنها کمکی به مردم و مخصوصاً جماعتی که در اینجا حاضرند نمی‌کنید بلکه با این کار خودتان به روی تمام ظلم‌ها و حقکشی‌ها سرپوش می‌گذارید [...] باشد که حرف‌های این کوچکترین حاضر در جمع این حُضّار، کوچک‌ترین تأثیری در حال این حضّار داشته باشد [...]»[۱۵۲]

فریدون تنکابنی در آن سال‌ها از مطرح‌ترین نویسندگان طنزپرداز و متعهد کشور به شمار می‌آمد و بدین سبب، حضّار، انتظارِ سخنرانیِ انتقادیِ طنزآمیز صریحی از او داشتند. ولی او پس از سخنانی کوتاه، داستانی خواند.

شب دهم:

شاعران و سخنرانان شب دهم، شب پایانی، عبارت بودند از: محمود اعتمادزاده (م. ا. به آذین)، اسماعیل خوئی، جواد طالعی، فریدون فریادو هوشنگ گلشیری.

ما پیشتر، در دههٔ سی، دیده بودیم که پس از کودتا، در روزگاری که نومیدی بر روشنفکران حاکم بود و شعر از تباهی و یاس و سیاهی آکنده بود، چگونه م. ا. به‌آذین نشریه‌ئی به نام صدف دایر کرده و در آن، روشنفکران را به امید و شادی دعوت می‌کرد. او در تمام سال‌های پس از کودتا، انتظار چنین شب‌هائی را می‌کشید. و اکنون، ده شب، آرزوی برآوردهٔ او بود.

به‌آذین به روال آن شب‌ها، سخنانی جسورانه، اما پدرانه ایراد کرد: او

WWW.IRANMEET.COM

به اعتبار سن و سابقهٔ طولانی مبارزاتیش، از احترامی ویژه در میان عموم اهل قلم برخوردار بود.

متن اختتامیهٔ ده شب را هوشنگ گلشیری قرائت کرد. او در بخش‌هائی از سخنانش ــ تحت عنوان «پیام» ــ، گفت:

«خواهران، برادران

ما را متهم کردند که وقتی رسماً ممیزان وجود دارند، و همچنان اختناق آشکار و پنهان، مسلح به پیشرفته‌ترین و جهنمی‌ترین وسایل و ابزار ممکنه پای می‌فشارد، ما، این چندین و چند تن، نمایشی ترتیب داده‌ایم تا ــ خدای ناکرده ــ این طاق و ایوان همه چیزش ویران را بزک کنیم.

ما را متهم کردند که هاید پارک درست کرده‌ایم

ما را متهم کردند که مُبلّغ نظریه‌ای خاص هستیم

ما را متهم کردند که در خانهٔ بیگانگان آشیان گرفته‌ایم

ما را متهم کردند که از اینجا و آنجا دستور گرفته‌ایم

ما را متهم کردند که...

می‌گوییم تشخیص درست موقعیت و همت این و آن به ما امکان داد تا بگوییم در این سال‌ها چه بر سر فرهنگ آورده‌اند، چگونه همه چیز و هر چیز را واژگون و معلق، مسخ و کج و معوج نشان دادند تا شما، تک‌تک شما بدانید که اگر این شب‌ها جایی دیگر ادامه نیافت، اگر به این قلم‌ها کتاب منتشر نشد، اگر کانون نویسندگان خانه‌ای از آن نویسندگان و شما نداشت، اگر نشریه‌ای منتشر نکرد، اهمال از جانب ما نبوده است.

می‌گوییم، ما از هیچ مرام و مسلک مشخصی دفاع نکردیم، و اگر اختلافی در عقاید ما دیدید، اگر این و آن سخنانی برغم یکدیگر گفتند، این خود نشان‌دهندهٔ زنده بودن ماست، نشان‌دهندهٔ آن است که با همهٔ اختناق یک رنگ نشده‌ایم، یکدست نشده‌ایم.

می‌گوییم، خواستیم به همه امکان بدهیم تا با شما روبه‌رو شوند،

WWW.IRANMEET.COM

حرف‌شان را بی‌هیچ قید و بندی بزنند و در این بده و بستان با شما و با یکدیگر بیاموزند، کم و کاستی‌هاشان را بدانند و پس از این، بیش از آنکه کوشیده‌اند بکوشند.

به مانصیحت هم کردید. گفتید این خمار و آن ویران، این شکسته آن بسته، این آدم‌های چسب و بست خورده کیانند که آمده‌اند تا ما را هدایت کنند.

می‌گوییم ما این بودیم، مایه و پایهٔ آنچه مانده است از پس آنهمه تندباد، بیش و کم همین‌ها بود که دیدید: چندین شکسته و چند آباد، و همین گواه آن است که ظلمت شکستن قلم و دوست با فرهنگ چه‌ها خواهد کرد. [...]

از ما پرسیدند دیگران کجایند؟

خوب، سفر کرده هم داریم، عزیزان درگذشته. اینجا جای آل‌احمد، صمد بهرنگی، شریعتی و شاملو و دیگران سخت خالی است. اگر نتوانستیم جای‌شان را پر کنیم سخت به انتظار نسل شماییم که بنویسید، بیندیشید و بخوانید.

به ما گفتید: اینان، اینها که هنوز در این مرز و بوم هستند چرا نیامده‌اند، مترجمانی دیگر، شاعرانی دیگر، نویسندگانی دیگر؛ از همه‌شان هم به نام یاد کردید.

می‌گوییم در فرصتی اندک همین‌ها را می‌شد گرد آورد. اما آمدند، شنیدید که به ما پیوستند. از این پس هم می‌آیند، سر بلند می‌کنند. آدمیت‌ها، آریانپورها، پاکدامن‌ها، ناطق‌ها، دولت‌آبادی‌ها، محمودها، مسکوب‌ها، گلستان‌ها و عزیزان دیگر با شما سخن خواهند گفت و از شما همچون ما خواهند آموخت.

پس اینک با شما پیمان می‌بندیم که، قسم به قلم، قسم به باران، قسم به این شب، به آن صبح در راه که از این پس آزادی قلم و اندیشه را پاسدارانی لایق باشیم.

WWW.IRANMEET.COM

با شما پیمان می‌بندیم که با شما باشیم و هر جا و هر کجا که از ما بخواهید، در هر خانه و کاشانه، در هر آباد و ویران، زیر هر سقف که از آن شما باشد، خانهٔ راستین‌تان‌باشد، بازهم بیاییم، بگوییم و از شما بیاموزیم.

و شما هم پیمان ببندید که سخنان ما را اگر چه می‌دانیم سخن آخر نبود، به همه جا خواهید برد تا دیگران در همهٔ دهات و شهرها بشنوند.

پیمان ببندید که دقیق‌تر، عمیق‌تر بیندیشید، قضاوت‌های سطحی، لحظه‌ای را رها کنید، یک آدم را به ازاءِ همهٔ کارهاش، همهٔ زندگیش، همهٔ افت و خیزهاش، و وضعیت زمان و مکانش، مجموعه‌ای که اوست به محک بزنید.

پیمان ببندید که دیگر ننشینید که برخاستن، زنده بودن، همیشه برخاستن است، همیشه زنده بودن است، حضور مدام در جهان است، درگیری مدام با هر چه ناپاکی است، ناخوبی است، کژی و کاستی است. چرا که آنکه قانع شد، آنکه به این چیز و آن یک قانع شد، توقف کرد، از حرکت و پویایی ماند، در میانهٔ راه، در کیلومتر شمار یک یا ده یا صدهزار مرده است، مومیایی شده است.

پیمان ببندید که رهای‌مان نکنید. انتقادهاتان، نصیحت‌هاتان، حتی دشنام‌هاتان را از ما دریغ ندارید.

و آخرین پیام ما اعضاءِ کانون از به‌آذین، ساعدی، سلطان‌پور، آدمیت، آل‌احمد، هزارخانی، دانشور، خوئی، آزرم، و همهٔ دیگران این است که عزیزان، ما که اینجاییم همه و شما که از مایید، آرام همانگونه که بودید به خانه‌هاتان که خانه‌های ماست بروید و کاری نکنید که ممیزان تا پیش از آنکه ببالد ریشه‌هامان را بخشکانند، تاپیش‌ازآنکه جنگلی بزرگ شویم قطع‌مان کنند.

روزتان پیروز و شام‌تان روز باد.»[۱۵۵]

WWW.IRANMEET.COM

۱۳۵۷ ه. ش.

سال ۱۳۵۷، سال انفجار بود.

سال ۱۳۵۷، سال ثمر دادن کینه بود. سالی که ملتی، پیش از ساختن، با تمام قوا به کندن و دور افکندن مشغول شد، و بخشی از شعرِ نویِ فارسی که سراسرِ دههٔ پنجاه را، برای تأمین چنین منظوری، به روزمرّگی و دنباله‌روی از جریانات سیاسی روز افتاده بود، با موفقیت‌های سیاسی پی‌درپیِ روشنفکران (و تودهٔ مردم)، با تلقیِ اتمام سرفرازانهٔ وظیفه‌اش، عملاً بی‌مصرف و عاطل، از اعتبار ویژهٔ انقلابی ساقط شد.

سال ۱۳۵۷، سال آزادی مطلق مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی، تشکیل احزاب و سازمان‌های متعدد، اعتصابات، تظاهرات، مذاکره‌های سیاسی، تعاونی‌ها، تحصن، راه‌پیمائی، افشاگری، میتینگ‌های سیاسی، آتش‌زدن‌ها و پیروزی‌ها... بود. و بدین حال، برای هیچکس، هیچ اهمیتی نداشت که چه جُنگ و چه مجموعهٔ شعری منتشر می‌شود. شعر و ادبیات ما به اشاره از چیزی سخن می‌گفت که اکنون تمام و کمال در خیابان‌ها جریان داشت، لذا تقریباً هیچ مجموعه و جنگی، بازتابی نیافت؛ کتاب‌هائی که اگر چند سالی زودتر نشر می‌یافت، بسا به سبب رشادت شاعران و گردآورندگانش، محبوبیت فراوانی کسب می‌کرد. و این، مشکل اول مجموعه‌های منتشره در این سال بود.

مشکل دیگر در این سال، گروه‌بندی سیاسیِ شاعران بود.

تا پیش از سال ۱۳۵۷، دو جریان مشخص هنری و دو گونه شاعر شعرنو وجود داشت:

۱. شاعران (و هنرمندانِ) متعهد؛

۲. شاعران (و هنرمندانِ) غیرمتعهد.

شاعران غیرمتعهد که در حوزهٔ موج نو، شعر حجم، شعر پلاستیک

WWW.IRANMEET.COM

(شعر تجسمی)، و شعر ناب قرار می‌گرفتند، در تلاطمِ توفان سیاسیِ سال ۱۳۵۷، به کُل به حاشیه رفته و هیچ سخنی از آنان در هیچ جائی نبود. آنها اصولاً خود ادعای حضور شعر در صحنه‌های سیاست را نداشتند.

اما شاعران متعهد که از این پیش، با تمام اختلافات مسلکی، در مقابله با رژیم پهلوی، کنار هم و در یک سنگر بودند و برای شهدای یکدیگر شعر هم می‌سرودند، در سال ۱۳۵۷ از هم جدا شده و رو در روی هم قرار گرفتند؛ و خوانندگان شعر سیاسی پیش از هر چیز به خط مشی سیاسی شاعر توجه می‌کردند و در صورت همفکری با وی کتابش را می‌خریدند و از شعرش دفاع می‌کردند؛ که بدین ترتیب، بسیاری از مجموعه‌ها (که البته چندان هم جدی نبودند) از نظرها دور می‌ماند.

با تمام این اوصاف، در توفان صداهای متضاد سال ۱۳۵۷، چند مجموعهٔ شعر از میان مجموعه‌های فراوان شهرت یافت که نمونه‌هائی از آن‌ها را خواهیم خواند.

مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۷

آرمین، میروس / *مرا دردی‌ست اندر دل...* ــ تهران: سحاب کتاب، ۱۳۵۷، ۵۸ ص.

آقاسی، داراب / *در شبانهٔ شهر غم*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۳۸ ص.

آل‌اسحاق، کیان‌وش / *در امتداد تجربه‌ها*. ــ بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۲۸ ص.

اخوان‌ثالث، مهدی / *دوزخ، اما سرد*. ــ تهران: آگاه، ۱۳۵۷، ۱۸۷ ص.

اخوان‌ثالث / *زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست، باید زیست، باید زیست*. ــ تهران: توکا، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.

اسدیان، محمد / *در مدار بستهٔ ساعت*. ــ تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۸۵ ص.

اصلانی، محمدرضا / *سوگنامهٔ سال‌های ممنوع*. ــ تهران: شباهنگ، ۱۳۵۷، ۸۸ ص.

WWW.IRANMEET.COM

اصلانیان، اصلان / *خورشیدهای شبانه*. ــ تهران، شباهنگ، ۱۳۵۷، ۸۰ص.
اوجی، منصور / *صدای همیشه*..ــ تهران: زردیس، ۱۳۵۷، ۹۲ ص.
برمکی، منصور / *فصل بروز خشم* . ــ تهران: (سپهر) و (زند)، ۱۳۵۷، ۹۷ص.
حجازی، طه / *قفس و پرواز*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
حسام، حسن / *آواز خروسان جوان*. ــ تهران: (کاوه) و (یاشار)، ۱۳۵۷.
حسام، حسن / *بر جاده‌های رهائی*. ــ تهران: (کاوه) و (یاشار)، ۱۳۵۷.
حقوقی، محمد / *گریزهای ناگزیر*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۱۴۱ ص.
حقوقی، محمد / *با شب، با زخم، با گرگ*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۹۱ ص.
حمیدی، جعفر / *ابراهیم، ابراهیم*. ــ تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۷۹ ص.
خائفی، پرویز / *این خاک تابناک طربناک*. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۷، ۱۵۰ ص.
خاکسار، نسیم / درخت. کودک. جاده. ــ تهران: جهان کتاب، ۱۳۵۷، ۵۴ص.
خضرائی، اورنگ / *تصویر فصل‌ها*. ــ آبادان: مؤلف، ۱۳۵۷، ۸۴ ص.
خلیلی، محمد / *تا آزادی*. ــ تهران: نیل، ۱۳۵۷، ۹۴ ص.
خلیلی، محمد / *ارغوانی*. ــ تهران: نیل، ۱۳۵۷، ۹۵ ص.
خلیلی، عظیم / *صدای عشق*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ۱۲۲ ص
خلیلی، عظیم / *خواب سنگ*. ــ تهران: ایما، ۱۳۵۷، ۴۸ ص.
خوئی، اسماعیل / *ما بودگان*. ــ تهران: جیبی، ۱۳۵۷، ۷۵ ص.
داوودزاده، محمد / *انتقام*. ــ تبریز: (ساوالان) و (داوژیر)، ۱۳۵۷، ۴۴ ص.
دبیری جوان، رضا / *رویش*. ــ تهران: توس، ۱۳۵۷، ۸۲ ص.
دستغیب، سینا / *غمناکان صبح*. ــ شیراز: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۷۷ ص.
رامی، روشن / *اُبیُ*. ــ اصفهان: بابک، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.
رجب‌زاده، کریم / *از شرق خون*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۵۵ ص.
رضوان، حمید / *فاصله*. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۷، ۵۶ ص.

WWW.IRANMEET.COM

سپانلو، محمدعلی */نبض وطنم رامی‌گیرم*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.

سرفراز، جلال / *صبح از روزنهٔ بیداری*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۱۰۴ ص.

سعیدی، کبرا (شهرزاد) / *سلام، آقا*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۲۰۷ ص.

سعیدی، کبرا (شهرزاد) / *تویا*. ــ تهران: اشراقی، ۱۳۵۷، ۱۳۶ ص.

سلطان‌پور، سعید / *آوازهای بند (۵۰-۱۳۵۵)*. ــ تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۲ ص.

سلطان‌پور، سعید */کشتارگاه*. ــ تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۸ ص.

شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی] / *وقت سکوت نیست*. ــ [حزب تودهٔ ایران]، ۱۳۵۷، ۱۰۴ ص.

شجاعی‌فرد، جواد / *آهنگ بال‌بال رهائی*. ــ قزوین: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۸۰ ص.

شمالیان، علی / *مسلخ*. ــ تبریز: ساوالان، ۱۳۵۷، ۶۲ ص.

شمس اسحاق، کیانوش / *در امتداد تجربه‌ها*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۲۸ ص.

صادقی، عباس (پدرام) / *با شب‌نویسی‌ها*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۶۷ ص.

صدیقی، کامبیز / *در بادهای سرد*. ــ تهران: لوح، ۱۳۵۷، ۸۹ ص.

صفارزاده، طاهره / *حرکت و دیروز*. ــ تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۱۷۴ ص.

صفاری‌دوست، حسین (واله) / *میهمان سنگ‌ها*. ــ قزوین، ۱۳۵۷، ۹۷ ص.

طالشیان، اسماعیل / *مهتاب*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۲۱۶ ص.

طالعی، جواد / *باد و ماهورهای خاکستر*. ــ تهران: رواق ۱۳۵۷، ۷۵ ص.

عسگری، میرزا آقا / *حماسهٔ هستی و راکب*. ــ تبریز: داوژیر، ۱۳۵۷، ۳۹ ص.

عطّارزاده، صالح / *در کوچه‌های اسارت*. ــ تهران: سلمان، ۱۳۵۷، ۴۵ ص.

عطّارزاده، صالح / *عاشقی از خرمشهر*. ــ تهران: سلمان، ۱۳۵۷، ۱۷۴ ص.

WWW.IRANMEET.COM

غُریفی، عدنان / *اینسوی عطر قبیله*. ــ تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۱۱۲ ص.
فریاد، فریدون [فریدون رحیمی] / *میلاد نهنگ*. ــ تهران: لوح، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
قدرخواه، کیوان / *برگسترهٔ سفره‌های چرمین*. ــ اصفهان: بابک، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
قربان‌زاده، احمد / *آن سوی فاصله‌ها*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.
کسرائی، سیاوش / *از قرق تا خروسخوان*. ــ تهران: مازیار، ۱۳۵۷، ۴۰ ص.
کیخسرو، م / *آوازهای کوه و در و دشت*. ــ تبریز: ساوالان، ۱۳۵۷، ۵۱ ص.
ـــــ / *حماسهٔ خسرو گلسرخی*. ــ تهران: آرمان، ۱۳۵۷، ۸۲ ص.
مشفقی، سیروس / *شبیخون*. ــ تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۷۶ ص.
محدثی، جواد / *اسیر آزادی‌بخش*. ــ [؟]
مدیحی، محمدرضا / *خیره چرن شب دار*. ــ تهران: بیداران، ۱۳۵۷، ۵۶ ص.
موسوی گرمارودی، علی / *سرود رگبارها*. ــ تهران: رواق، ۱۳۵۷، ص.
موسوی گرمارودی، علی / *در سایه‌سار نخل ولایت*. ــ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷، ۸۰ ص.
میرفطروس، علی / *آوازهای تبعیدی*. ــ تهران: نگاه، ۱۳۵۷، ۷۲ ص.
میرفطروس، علی / *سرود آن کس که گفت «نه»*.. ــ تهران: (نگاه) و (کار)، ۱۳۵۷، ۹۶ ص.
نوری‌علاء، اسماعیل / *سرزمین ممنوع*. ــ تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۹۱ ص.
نوری‌علاء، اسماعیل / *از این سوی دیوار*. ــ تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۹۴ ص.
نوری‌علاء، پرتو / *سهمی از آن سال‌ها*. ــ تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۷۲ ص.
نوعی، محمد / *مجموعهٔ اشعار*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۳۱ ص.

WWW.IRANMEET.COM

واحد، سینا / *از شکنج فریاد جمال*. ــ تهران: الهام، ۱۳۵۷، ۱۷۰ ص.
هنرور شجاعی، تقی / *در ابر گرم بار تموز*. ــ تهران: آدا، ۱۳۵۷، ۱۷۱ ص.

رؤیائی، یدالله / *هلاک عقل به وقت اندیشیدن*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۷، ۳۲۹ ص.
رؤیائی، یدالله / *سکّوی سرخ*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۷، ۳۲۸ ص.
اخوان‌ثالث، مهدی / *بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج*. ــ تهران، توکا، ۱۳۵۷، ۳۴۸ ص.
ده شب (شب‌های شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و آلمان)، به کوشش ناصر مؤذن. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ۶۹۴ ص.
آخرین دفاع (شعر، نقد، ترجمه و مصاحبهٔ خسرو گلسرخی، گردآوری و تنظیم بزرگ خضرائی)، تهران: آرمان، ۱۳۵۷، ۱۳۰ ص.
متین، غلامحسین / *شعر برای آزادی*. ــ بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۷۳ ص.

وقت سکوت نیست / شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی]

شبان بزرگ امید / وقت سکوت نیست. [آلمان؟]: حزب تودهٔ ایران، ۱۳۵۷، ۱۰۴ ص.

وقت سکوت نیست، کتابی بود مشتمل بر مجموعهٔ *به سرخی آتش*، به طعم دود ــ (که پیشتر، در سال ۱۳۵۵ در آلمان منتشر شده بود) و چند شعر دیگر.

از زبان اشعار مجموعهٔ پیشین پیدا بود که شاعر آن کسی جز سیاوش کسرائی نیست که به سبب عدم امکان چاپ شعرها در ایران، کتاب را در آلمان چاپ و پخش کرده است، ولی در مجموعهٔ اخیر، همهٔ اشعار یکدست نیست و به نظر می‌رسد که طبق صلاحدید حزب تودهٔ ایران، مجموعهٔ اول با اشعاری دیگر از کسرائی و شاعرانی دیگر، تحت نام وقت سکوت نیست منتشر شده باشد.

WWW.IRANMEET.COM

این مجموعه، از آنچه که در روزنامه‌ها و جامعه جریان داشت، چیزی بیشتر نداشت.

دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم.

ای سپیدار بلند!

باغ خاموش
درختان مغموم
همه گل‌ها پرپر!...
دست غارتگرِ دشمن در کار...
داس بیداد و ستم خونین‌تر.

ای سپیدار بلند!
بید افتاده مباش!
ریشه در کینهٔ من کن محکم!
که به فردا سوگند!
چون در آید خورشید
به قصاص همه خونی که فرو ریخت به خاک
به قصاص همه زخمی که به جان زد آتش
از تو یک دار
به پا
خواهم کرد.

آبان ۱۳۵۴

وقت سکوت نیست!

وقت است تا به لرزه در افتد حصار شب
از بیم خشم‌مان!

WWW.IRANMEET.COM

وقت است تا گلوی شب تیره بفشرد
دستان آفتاب
در پیش چشم‌مان!
دردست
درد
این:
راه آزموده و مقصد شناخته
اما، تلاش نه.
یاور کن ای رفیق!
ما با سکوت خویش
«میدان برای ظلمت شب»
باز می‌کنیم...
وقت سکوت نیست
وقت سکوت نیست.

آوازهای بند و کشتارگاه / سعید سلطان‌پور

سلطان‌پور، سعید / *آوازهای بند* (۵۰-۱۳۵۵). ــ تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۲ ص.

سلطان‌پور، سعید /*کشتارگاه*. ــ تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۸ ص.

چاپ دو مجموعهٔ تازهٔ سعید سلطان‌پور، به همراه چاپ دوم *صدای سیرا*، چون برگ زَر بر سر دست‌ها رفت و به سرعت به چاپ‌های متعدد رسید، ولی این استقبال وسیع، بیش از اینکه به ارزش شعرها و شناخت خریداران از شعر بستگی داشته باشد، به احترام نامِ نامیِ شاعر بود؛ کتاب‌هائی که خریده می‌شد ولی کمتر زمزمه می‌شد.

اشعار تازهٔ سلطان‌پور، در پی اعتقاد وی که می‌خواست خوانندگان اشعارش تودهٔ مردم باشند، ساده‌تر و اندکی مصنوع و از شرر و حرارتِ

WWW.IRANMEET.COM

پیشین (که گاه به تصاویر سوررئال سر می‌زد) کم‌بهره بود، اما به هر ترتیب، او جزء معدود شاعران شعر چریکی بود که زبان پاکیزه و انشاء درستی داشت و اشعارش از صمیمیت و استحکام و حرارت راستین برخوردار بود.

چند شعر از دو مجموعهٔ سال ۱۳۵۷ سلطان‌پور را می‌خوانیم.

در بند پهلَوی

در بند پهلَوی
افتاده مرد خسته و خونالود
آتش دمیده از کف پایش
آرام می‌تراود در برگ‌های زخم
چون قطره‌های آتش
خون از جدار تفتهٔ رگ‌هایش،
شلاق‌های سیم
روی مدار خون
بسیار گشته است و نگشته‌ست
روی مدار دیگر، رایش،
چون چشمه می‌درخشد و می‌ریزد
بر چهرهٔ شکسته
ـ مهتاب ماه دی ـ
سیماب گریه‌های شکیبایش
لب بسته روی آتش فریاد
در آتش شکفتهٔ گلزخم
می‌سوزد
در کنج تنگنایش
چون شعله بی‌قرار است

WWW.IRANMEET.COM

در آسمان پنجره، اما
ماه تمام، مردمک سرخ انتقام
در چشمخانه‌های مهیب ابر
بیدار است

تابیده سرخ و سوخته در تنگنای بند
بر شاخ نسترن
ماه شکسته را
می‌بیند
در خلوت شبانهٔ گلگشت
از شاخه‌های زخم، گل خون به یادگار
می‌چیند
تا مرد وارهد مگر از درد
چون شاخهٔ شکسته
سر می‌نهد به سینهٔ دیوار
آرام، می‌نشیند:
تنها نه من شکسته‌ام اینجا
تنها نه من نشسته‌ام اینجا میان خون
چه شاخه‌ها شکسته در این دشت
چه زخم‌ها شکفته در این باغ
اینجا، بهار سوخته بسیار است

گلزخم‌ها
با قطره‌های آتش می‌سوزند
پرسوزتر
و شعله‌های خواب می‌افروزند

WWW.IRANMEET.COM

در چشم مرد چیره‌تر و خونفروزتر:
در خانه‌ام، چه دور
از شیشه‌های پنجره مهتاب نیمشب
افشانده گرد سوختهٔ اندوه
آنجا در اشک و دود نشسته‌ست مادرم
آنجا گرفته زانوی غم در بغل، پدر
با ژاله‌های ریخته، با گونه‌های خیس
خوابیده روی مشق شبانه، برادرم
بر سینهٔ «سحر»
آشفته‌وار ریخته گیسوی همسرم
آمیخته ترانهٔ لالائی
با گریه‌های او
مادر رسیده تا سحر اعدام
بی‌اختیار می‌شکند های های او
اما پدر هنوز
تابیده روی زانوی اندوه
از گریه‌های خفته گرانبار است

آرام آ...ی مادرم، آرام
بگذار تا سپیده برآید
بگذار با سپیده ببندند
پشت مرا به تیر
بگذار تا برآید «آتش»
بگذار تا ستارهٔ شلیک
دیوانه‌وار بگذرد از کهکشان خون
خون شعله‌ور شود

WWW.IRANMEET.COM

بگذار باغ خون
بر خاک تیرباران
پرپر شود
بگذار بذر «تیر»
چون جنگلی بروید در آفتاب خون
فریادگر شود
این بذرها به خاک نمی‌ماند
از قلب خاک می‌شکفد چون برق
روی فلات می‌گذرد چون رعد
خون است و ماندگار است

خونشعله‌های خواب
در پلک‌های مرد می‌آویزد
تن می‌رهاند از تن دیوار
برسوز التهاب
می‌خوابد
رؤیای صبح
در خواب و خونش می‌بیزد
و شب، شب مهیب، شب خونخوار
جلادوار، بال غضب بسته با کمر
آرنج بسته با گره آستین خون
خون جای چشم ریخته در چشمخانه‌ها
در قلعهٔ اوین
در قلعهٔ حصار
در نقب خوفناک قزل‌قلعه
در قلعهٔ کمیتهٔ کشتارگاه

WWW.IRANMEET.COM

خم گشته روی حفرهٔ تاریک
با دست و بال خونین در کار است

خوابیده مرد با تب رؤیایش
هر لحظه خار می‌خلدش در خون
از گلشن گزند
و ماه سرخ
تابیده پشت پنجرهٔ بند

اسفند باد

چنین که می‌گذرد ایام
چنین که می‌گذرد باد
با نفس‌هایش
و می‌کشد سر
از هر در
و می‌برد ره، در رخنه‌های هر دیوار
و می‌شتابد ددوار
و می‌گدازد با پنجه‌های پنهانکار
ز راه خون و خطر
به راه مرد دلاور، دام
چنین که می‌گذرد باد...
نهیب می‌زند از خوف، بر سر جنگل
نفیر می‌کشد از بیم، در دل کهسار
و می‌ستیزد در کوچه‌های دامنگیر
چنین که می‌شکند ما را
و می‌گریزد، اما، شکسته‌تر از پیش

WWW.IRANMEET.COM

ز هول ماندن، از حول صخره‌های دلیر
چنین که می‌گذرد ژاژخای و رنگ‌آمیز
نشانده شیشه و منجوق بر هزاران شاخ
گرفته پرچم و اوراق در هزاران مشت
ز خشم، تافته آتش‌وار
ز کینه کوفته بر فرق، خاک و خون ناچار
به تن، کشیده زره، با هزار خنجر و خار
و قیه می‌کشد آشفته‌وار و می‌چرخد
و بر نهال‌های گل مرخ، شاخ می‌کوبد
و می‌زند دم، بر شیشه‌های خانه مردم
و می‌زند سم، بر دیوار
و می‌خلد در رگ‌های زنده و مرده
و می‌پزد در مر، هزار خواب و خیال
چو آفتاب که می‌آید، آفتابی شد
در این شگرد و شتاب
نشانه‌های زوال

زمستان پنجاه

روی شتای برف می‌گذرد
و به شتای گسترده
در روستا و شهر
در کوهپایه‌ها
زیر هجوم تند و پریشان برف می‌نگرد
دلخسته‌ای که در محاصرهٔ برف است
منکوب برف، مرد زمستانی
در سینه آتشی دارد

WWW.IRANMEET.COM

که می‌تواند
یک تکه از شتای میهن دلتنگ را آب کند
که می‌تواند قلبش را
روی حصار خانهٔ دلخستگان بگیرد
و آفتاب کند
دلخسته‌ای که می‌گذرد
و در محاصرهٔ بوران
به خانه‌های سرد
و به دسیسه‌های هجوم سپید می‌نگرد
در سینه آتشی دارد
با این همه که می‌گذرد سوز و برف و باد
در دل به یاد آنهمه گل‌های سوخته
سوزان سرکشی دارد

سرخ خروس‌وار
با پنجه‌های بسته، در تیغه‌های یخ
با یاد شعله‌های یخ
خونشعله‌های بال
بر شاخه‌های بوران می‌کوبد
می‌خواند از جگر
اما، گل گزند
برق جهنده، سرب گدازنده
روییده از دهانهٔ دوزخ
توفیده روی راه
در قلب آن شکفتهٔ آتشناک
در خون زنده، راه می‌یابد

WWW.IRANMEET.COM

بر سوز یخ
خروس خون
می‌خوابد
آنگاه، شعله‌واری، در یخ
می‌چرخد و به صیحهٔ آزادی
برمی‌کشد
روی حصار میهن دلتنگ
می‌تابد

سرود آن که گفت: «نه!» و آوازهای تبعیدی / علی میرفطروس

میرفطروس، علی / *آوازهای تبعیدی*. ــ تهران: نگاه، ۱۳۵۷ (چ ۲)، ۷۲ص.

میرفطروس، علی / *سرود آن کس که گفت: «نه!»*. ــ تهران: «نگاه» و «کار»، ۱۳۵۷، ۹۷ ص.

علی میرفطروس که با مدیریت جُنگ سهند (در سال ۱۳۴۹) ناگهان شهرت یافته و تحت تأثیر زبان سعید سلطان‌پور شعر دلیرانهٔ سیاهکل را سروده و در شمارهٔ دوم سهند به چاپ رسانده بود، در مدت کوتاهی، محبوبیتی هم‌ارزِ محبوبیت سلطان‌پور در میان روشنفکران پیدا کرد.

شعر میرفطروس نیز، چون شعر شفیعی کدکنی و سلطان‌پور،... در مجموع از زبانی سالم برخوردار بود و نشان از اطلاع شاعر از ادبیات کهن فارسی داشت.

از عوامل دیگرِ شهرت میرفطروس، علاوه بر جُنگ سهند، تحقیقات تاریخی او بود که زبانی پرشور داشت و از دیدی تازه برخوردار بود.

ظاهراً *آوازهای تبعیدی*، اول بار در سال ۱۳۵۲ به چاپ رسیده و در چاپخانه خمیر شده بود.

WWW.IRANMEET.COM

چند شعر از دو مجموعهٔ او می‌خوانیم:
از مجموعهٔ «آوازهای تبعیدی»:

خطابه

رفیق!
مرا ببخش که حنجره‌ام
خونی‌ست
زیرا خروس‌های قبیلهٔ مغلوبم را
در آستان سرخ سحر
سر بریده‌اند

اینک
من در خروسخوانِ خون تبارم
می‌خوانم.
در بند [زندان]، ۱۳۵۱

شبِ تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

دریا:
هجای روشنِ طوفان را
تکرار می‌کند
در هول شب
ـ عظیم ـ
در این خلیج خائف و
خیزابه‌های خون
من قایقِ سکوت صبورم را
از خشم

WWW.IRANMEET.COM

بادبانی می‌افرازم

ای ساکنانِ ساحلِ خاموش!
بیداریِ «جزیرهٔ آرامش*» را
اینک
فریادی...

در بند

ای کینه!
ای مصاحب دیرینه!
در این سکوت سَتْرُوَن
فریاد کن مرا

یاد

به دوستم: رضا مقصدی

برصخره‌های ساکتِ «لیلاکوه»
روزی
اگر شقایق سرخی
روید
قلب من است
قلب جوان من
که شعله می‌کشد
از آتش و جنون
در باد

---

* «ایران جزیرهٔ ثبات و آرامش است.»: محمدرضا پهلوی.

WWW.IRANMEET.COM

تا کوچه‌های خشمِ خامُشِ خلقم را
چراغ افروزد

قلب جوان من:
این عاشقِ همیشهٔ تبعیدی
این غنچهٔ شکفته طوفان.

بر صخره‌های ساکت «لیلاکوه».

شعری از مجموعهٔ «سرود آن که گفت: نه!»

ایران

ای سرزمین شرقی من!
ایران!
اسطورهٔ تطاول و طوفان:
ای زنده در حماسهٔ اشعار!
ای پایدار!
پریشان!
(در خیل خون و
خنجر و
خاکستر)
ایران من!
ویرانه‌های دور تو را
بنگر!
کاینک
با خون سرخ رفیقانم

WWW.IRANMEET.COM

چراغ می‌بندند

و «یزدگرد»

(این حجم هجو و هول و هوس)

لَم داده بر مخدّهٔ اورنگ

ـ اورنگِ رنگ و نیرنگ ـ

در شهوت و

شراب و

شقاوت

می‌خواند:

ـ «ساقی بریز بادهٔ گلگون به جام ما

مطرب بزن که کار جهان شد به کام

ما»

آنک؛

تمام ملت دلتنگ

در وسعت کویر پریشانی

عریانی

می‌راند...

بر صخره‌های سترگ خراسان

روح بلند و خستهٔ «عطار» را

می‌بینم ـ

که هراسان

در ردائی از عرفان

و با حنجره‌ای از خون و خنجر

می‌خواند:

ـ «چنگیز!

WWW.IRANMEET.COM

چنگیز!
رخصتی!
رخصتی!
از کوچه‌های عاشق «نیشابور»
آرام و رام
گذر کن!
این کوچه‌های ملتِ مغلوبی‌ست
کز لاله‌های پریش ـ
پریشان‌ترست
وز هق‌هق همیشهٔ گریه‌اش
دیوار باستانیِ «نُدبه»
می‌لرزد
چنگیز!
چنگیز!
رخصتی!
رخصتی!
از کوچه‌های عاشق «نیشابور»
آرام و رام
گذر کن!
این کوچه‌های ملت مغلوبی‌ست
که در تمامت تاریخش
(این رودبار خون)
از مهربانی و ایثار
سطری حتیٰ
(نه سطوری)
بر وی نرفته است

WWW.IRANMEET.COM

اِلّا ستم
یا طرح ارغوانی ساطوری
آری!
این کوچه‌های ملت مغلوبی‌ست
که رنج باستانی قومم را
(مسیح‌وار)
از منزلی
به منزل دیگر
برده‌ست
و اینک
تاریخ پرشُکوه تبارش را
گردِ سُم ستوران
برق بلیغ دشنهٔ دشمن
و زخم تاریک تازیانهٔ «تاتار»
تفسیر می‌کند
چنگیز!
چنگیز!
رخصتی!
دیری‌ست دشت‌های قبیلهٔ ویرانم
در بادهای تهاجم و تاراج
خشکیده‌ست
و آب‌های مشتعلِ «خارک»
در بسترِ سیاه چپاولگران غرب
می‌ریزد
اینک
خراج تو:

WWW.IRANMEET.COM

سرهای پُرصلابت مردان
یاقوت‌های خون شهیدان
الماس‌های چشم عزیزان باد!
چنگیز!
رخصتی!
رخصتی!
از رود خونِ ملتِ من اینک
(در کوچه‌های عاشق نیشابور)
آرام و
رام گذر کن!
اینک که همچو تیغ
برهنه و عریانم
و بر ستیغِ سرخِ سرودن
می‌رانم
فریاد می‌زنم
ـ «ایران!
ایران!
ـ ای اورشلیم ویران!
اینک که بغضِ بالغِ خشمم را
تا دشت‌های دور تو
شلیک می‌کنم
با ابرها بگوی!
با ابرها بگوی:
ـ «باران...
باران بباران!»
ایران!

WWW.IRANMEET.COM

نبض وطنم را می‌گیرم / محمدعلی سپانلو

سپانلو، محمدعلی /*نبض وطنم را می‌گیرم*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.

از محمدعلی سپانلو و شعر او به تفصیل در کتاب حاضر صحبت شده است. اشعار این کتاب تفاوت بنیادینی با مجموعه‌های دیگرِ شاعر نداشت. در اینجا به خواندن دو شعر از آن اکتفا می‌کنیم.

نبض وطنم را می‌گیرم
و گوش به حرکت درونش می‌بندم
آوای قنات‌های اعماقش را می‌شنوم
و گردش خون دردمندش را
با زمزمه‌های شب، به هم می‌پیوندم.

نبض وطنم را می‌گیرم
رقاصک بیقرار بی‌تاریخی
چون بانگ جرس به صبحدم می‌کوبد
یک لحظهٔ منتشر در او بیدار است
با قلب فقیر من تکاپو دارد
یک تن که دلیر است ولی بیمار است.

نبض وطنم را می‌گیرم، می‌شنوم
در مویرگی که از دلش رفته به سر
آواز قدیم کرجی‌بانی را
کو ناو به سوی زندگی می‌راند.
یک شط شراب، و اندرو زورق گُل
چشمان زیرجد است بر جبههٔ او
سکان شکوفه در مه شرم و شراب

WWW.IRANMEET.COM

آواز نیازهای کوچک می‌خواند
(یادآوری حقایق روزانه)
تا باز شود شراع خورشیدی پیر
در شط کبیر.

نبض وطنم را می‌گیرم
ضربانش را می‌شمرم
و در کف شط «گنگ چا» راهنماست
آن گوهر شبچراغ کز قلبم
آویزی بی‌نگین به من بخشید.
بر پوست رود دست می‌سایم
ـ رودی که مقارن حیات و مرگ است ـ
با او زنده می‌شوم، در او می‌میرم
در دورترین نقاط تاریک زمان
نبض وطنم را می‌گیرم.

فردا، به ایران

درخت فردا گل می‌دهد
به آفتاب گذر می‌کند ستارهٔ خواب
پرنده
در تلألوءِ آیینه‌اش
قرینه می‌شود با مهتاب
اگر چنان که فردا هست
دگر ز یاد مبر کشوری خیالی را
که می‌نوشتیمش در رؤیا
و او به سینهٔ ما می‌شکفت

WWW.IRANMEET.COM

و نیمروز جوانی را
در مهمانسرایش
به خواب می‌رفتیم

اگر گذشته گذرگاهی است
که در مسیرش از امروز راه می‌جوید
و انعکاس ملولش را
در شیشه‌های ارسی
و مغرب بلوطی رنگ چای
به یاد می‌آریم
خوشا مرمت مهمانسرای عشق کهن!

اگر وطن نگاه شگفتی است بر شکفتگی منظر
اگر وطن فقط از دور در تصور می‌گنجد
خوشا درخت که در منظر غریب شکوفان شد
و کاربافک باران
به کارگاه عصب‌هایش
نخ حریر آویخت
خوشا درخت که در انزوای چشم‌انداز
به ریشه‌هایی ممکن اشاره دارد
و در نهایت
به ما شناسنامهٔ معلومی می‌بخشد
و نام منتخبی
که از یگانه شدن
با جهان تازه
نخواهد گریخت

WWW.IRANMEET.COM

از قرق تا خروسخوان / سیاوش کسرائی

کسرائی، سیاوش / *از قرق تا خروسخوان*. ــ تهران: مازیار، ۱۳۵۷، ۴۰ ص.

سیاوش کسرائی تا آخرین روزهای انقلاب، گام به گام مبارزات انقلابی توده‌ها پیش می‌رود و در آخرین سروده‌هایش به روزمرّگی دچار می‌شود و اشعاری می‌سراید که حتی در حوزهٔ شعر متعهد هم کاربردی ندارد؛ چرا که تودهٔ مردم و انقلابیون در سال ۱۳۵۷، آرزوهای دیرین او را زندگی می‌کردند، و شعر او، دیگر نه پیشتاز، بلکه دنباله‌رو مردم بود، و لذا دیگر جذابیتی و چندان بازتابی نداشت.

دو نمونه از این مجموعه اشعار را می‌خوانیم.

از قرق تا خروسخوان

شب ما چه باشکوه‌ست
وقتی که گلوله‌ها
آن را خالکوبی می‌کنند
و دل ما را
دل‌های مضطرب ما را
در دو سوی شب
بانگ اللّهُ اکبر
به هم وصل می‌کند.

شب ما چه باشکوه‌ست
وقتی که تاریکی
شهر را متحّد می‌کند.
شب ما چه باشکوه‌ست

WWW.IRANMEET.COM

وقتی که دستی ناشناس
دری را
بر رهگذری مبارز
می‌گشاید و
شوق و تپش، در دالان
بازوی هم را می‌فشرند.

شب ما چه با شکوه‌ست
وقتی که نظامیان
در محاصرهٔ چشمان شب‌زنده‌دارمان
اسیرند.

شب ما
چه غمگنانه با شکوه‌ست
وقتی
که فریاد و ستاره
در آسمان گره می‌خورند
و بر بام‌ها، سایه‌ها
خاموشانه
ترحیمی ساده دارند.
از قُرُق
تا خروسخوان
شبروان
دل ما را در کوچه‌ها
چون مشعلی دست به دست
می‌گردانند

WWW.IRANMEET.COM

و خواب، بیهوده
بر فراز شهر، پرسه می‌زند.

کشتگان
سحر را نمی‌بینند
اما
صبح، حتمی‌الوقوع‌ست.

تهران، سحرگاه یازده آذر ۱۳۵۷

قصیدهٔ درازْ راهِ رنج تا رستاخیز

از خانه بیرون زدم
تنها
که در خود نمی‌گنجیدم
چنان‌که جمعیّت در خیابان و
خیابان در شهر
نه
دلکاسه، حوصلهٔ دریا نداشت.

جانوری بودم
شاید اژدهائی
که دهانم
در کار بلعیدن «شهیاد» بود و
دُمم
«پُل چوبی» را نوازش می‌کرد
های های
افسانه از واقعیت جان می‌گرفت.

WWW.IRANMEET.COM

هر گام
از هر گوشهٔ شهر
بر راهی واحد می‌دوید
پاها، فرشی تازه می‌بافت:
قالی تاریخ.

نوپائی و نوزبانی.
کالی در کردار
ورزشِ سبکِ برآمدن
با هم آمدن
اما در مجموع
سُماع جادوئی اتحّاد.

مزارع سیاهپوشِ آدمی
با غنچهٔ مُشت‌های سفید و
سرود سرخ.
شهادت بر پرچم و
کینه
در شعر می‌گردید.
پیری، در پیاده‌رو می‌گریست و
آینده
دست در دست پدر
یا بر سینهٔ مادر
همراه می‌آمد.

دیوارها

WWW.IRANMEET.COM

دفتر وقایع و آرزو بود و
آتشنامه‌های خلق.

به صف می‌رفتیم که صف شدن را
به سالیان
تُوامان آموخته بودی:
هر سپیده‌دمان در صف تیرباران شدگان
به نیم شبان در صف زندانیان
به نیمروز در صف طویل ملاقات‌کنندگان
به شامگاهان در صف خواربار
و هرگاه و بیگاه در صف نفت.
و اینک صف در صف
برابر تو بودیم ای مردمُی شکن!

تودهٔ تیره‌ای بودیم
خال کبود غم
بر گونهٔ شهر
و در برابر دشمنِ سربی
کوره‌ای گداخته از خشم
نه تَبَری برای کُشتن
نه تیری برای شکستن
امّا گرمائی به کفایت برای ذوب کردن.

گرچه به سوکی عظیم
برخاسته بودیم
ولی حضور همگان

WWW.IRANMEET.COM

شادی آورده بود
شور آورده بود
در کربلای حاضر
حسین
نه مرثیه، که حماسه می‌خواست.
به کربلای تو آمدم
حسین!
نه بدان گذرگاه که اُمّتی اندک
با تو ماندند و
ماندگار شدند
با تو آمدم بدان مهلَک
که معبر ملّتی است
و نه به دینِ تو
که به آئین تو
از سر صداقت
به شهادت.

با تو آمدم
تا عاشورا را به اعشار بَرَم
به عشرات بَرَم
تا این گلگونه را
درشت کنم
درشت‌تر کنم
و شنلی از خون برآرم
شایستهٔ اندام مردمم.
در من بنگر حسین!

WWW.IRANMEET.COM

نفتگرم
خدمتکارم
آموزگارم
طوّاف و باربرم
قلمزن و اندیشه‌گرم
نهال نازک اندوه نه
درخت خون،
از ریشهٔ سهمگین حسرت.

در پیگیری ردّ خون، حسین!
به کسان رسیدم
به بسیاران
تا شبنم سرخ تو نیز
بر من نشست و شکفتم
و اینک
راهی دراز بایدمان رفتن
نه از پل به میدان
و نه از مدینه به کوفه و کربلا
راهی از رنج تا رستاخیز
از ستمشاهی تا برادری.
تنها رفتم و
خلقی به خانه باز آمدم
گندمی
که در غلاف لاغر خویش
خرمنی باز آورد.

آذرماه ۱۳۵۷

WWW.IRANMEET.COM

دوزخ، اما سرد / مهدی اخوان‌ثالث

اخوان‌ثالث، مهدی (م. امید) / دوزخ، *اما* سرد. ــ تهران: توکا، ۱۳۵۷، ۱۰۹ ص.

این مجموعهٔ اخوان‌ثالث نیز چون مجموعه‌های پیشین او، مُفخّم و پرصلابت و استوار بود؛ و اگرچه اشعارش ارتباط چندانی به مسائل روز نداشت، اما از حسِ گرانِ شکست و اندوه ــ که از ویژگی‌های شعر او بود ــ بسیار کم شده بود؛ و حتی، درخششی از امید و طلوع نیز در پاره‌ئی از اشعارش دیده می‌شد.

اخوان‌ثالث، از نیمهٔ دوم دههٔ چهل به بعد، در پُر جنب‌وجوش‌ترین روزگاران شعر، نقش فعّالی در پیشبرد شعرنو نداشت، ولی انتشار دوزخ *اما* سرد در سال ۵۷ نشان می‌داد که او هنوز در ردیف اول بزرگ‌ترین شاعران پس از کودتا قرار دارد.

شعر دوزخ *اما* سرد را از این مجموعه می‌خوانیم.

دوزخ، اما سرد

درآمد:

می‌دَمَد شبگیرِ فروردین و بیدارم.
باز شبگیری دگر، وز سالِ دیگر، باز.
باز یک آغاز...

گاهان:

در میانْراهْ ایستاده، رَفته و آینده را طومار می‌خوانم.
رَفته و آینده گفتم، لیک
کس چه داند، من چه می‌دانم،
و ز کجا، که همچنان کِهْمْ رفته‌ای بوده‌ست،
همچنان آینده‌ای هم هست، خواهد بود؟

WWW.IRANMEET.COM

راستی، هان؟ باید این را از که پُرسید؟ از کجا دانست؟
کاین میانْراه‌ست، اینجائی که امروز ایستاده‌ام؟
گرچه از بود و نبودِ رفته و آینده بیزارم.
پرسم اما، از کجا بایست دانست این
که چو فصلِ رفته‌ها آینده‌ای هم پیشِ رو دارم؟
یا نه، شاید اینکه پندارم میانْراهش
فصلِ آخر را
برگ‌های آخرین، یا باز هم کمتر،
سطرهای آخرین، از برگ فرجام‌ست.
بین لب‌هامْ این دمِ فرسودهٔ نمناک
واپسین نم، از پسینِ قطره‌ها، از جام انجام‌ست.
آه...
... وگر آن ناخوانده مهمانی که ما را می‌برد با خویش،
ناگهان از در درآید زود،
پس چه خواهد بود ــ می‌پرسم ــ
سرنوشت آن عزیزانی که نامِ آرزوشان بود؟
آرزوها، این به ما نزدیکتر، این خویشتر خویشان،
پس چه باید کرد با ایشان؟
بگذریم...

گر نگفتم، این بگویم نیز
در میانْراه ایستاده‌ام،
یا که در آخر، نمی‌دانم،
لیکن این دانم که بی‌تردید
قصّه تا اینجاش، اینجائی که من خواندم
قصهٔ بیهوده‌تر بیهودگی‌ها بود.

WWW.IRANMEET.COM

لعنتْ آغازی، سراپا نکبتی منفور.
گاهکی شاید یکی رؤیائکی شیرین،
بیشتر اما
قالبِ کابوسِ گُنگی خالی از مفهوم.
بی‌هوا تصویرِ تاری، کارِ دستِ کور،
دوزخ، اما سرد
وز بهشتِ آرزوها دور...

چون به اینجا می‌رسم، با خویش می‌گویم
پس چه دانی؟ پس چه دانستن؟
راستی که وحشت‌انگیزست
نیز دردآلود و شرم‌آور.
آه،
پس چه دانش، پس چه دانائی؟
آنچه با عِلمِ تو بیگانه‌ست و نامعلوم
گرگ ــ حتی گرگ ــ می‌داند
که چه هنگام‌ست آن هنگامهٔ محتوم.
وَ کِناری می‌گزیند از قبیله‌ی خویش،
در پناهی می‌خزد، وانگه به آرامی
همچو خواب‌آلودگانِ مست، بی‌تشویش،
می‌کشد سَر در گریبانِ فراموشی،
وَ فرامُش می‌کند هَستیش را در خوابکِ مَستیش...
چون به اینجا می‌رسم، از خویش می‌پرسم
همچو بسیاری که می‌دانم،
من هم آیا راستی از مرگ می‌ترسم؟

برگشت:

WWW.IRANMEET.COM

ابرِ شبگیرِ بهاران سینه خالی کرد.
خیلْ خیلِ عقده‌ها را در گلو تَرکانْد.
و به هر کوچ و به هر منزل،
سیل سیل از دیده بیرون راند.
پرده را یکسو زدم، دیدم، ...
(چه دیدم، آه
آسمان ترگونه بود و روشن و بشکوه.
صبح، اینک صبح بی‌همتای فروردین
می‌دمید از کوه.
آفتابش، این نخستین نوشخندِ سال،
طُره‌ای زرْتار بر پیشانیِ پاک و بلندِ سال.

صبح، صبح، ای اوْرمَزدی جام و فامْ ای صبح!
نوش بادت باده زین پاکیزه جامْ ای صبح!
با گلِ شاداب زرّینْ نوشخندت، جاودان بشکفد
بَر نگینِ تاجِ این فیروزه بامْ ای صبح!
بر تو ای بیدارْدل، ای شاد، ای روشن
زین دلِ تاریکِ غمگینْ صَد سلامْ ای صبح!
غم مبادت گر نداری بَهرِ من جُز حسرت و حسرت
زنده دل مستانِ سرخوش را بِبَر هر روز
شادتر، فرخنده‌تر، خوشتر پیامْ ای صبح!

آخر بازی

سلسلهٔ پهلوی که به دنبال تمایلات تجدّدطلبانه و غربگرایانهٔ مشروطه‌خواهان، به نیروی رضاخان، در اردیبهشت ۱۳۰۵، حکومت

WWW.IRANMEET.COM

ایران را به دست گرفته بود، در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷، با شعارهای سنتگرایانهٔ مردم، ساقط شد.

سلسلهٔ پهلوی، پنجاه و دو سال بر ایران حکومت کرد. و در این مدت، تلاش خود را برای تغییرِ بنیادیِ ساختِ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران به کار بست، ولی استبداد، حرص، قانون گریزی و دیگر فسادهای درونیِ خاندان پهلوی از یک سو، و بی‌تجربگی، قانون‌گریزی، آرمان‌زدگی، انکارگرائی و معضلات دیگر روشنفکران از دیگر سو، مانع تحوّل بنیادی در ساخت‌های مورد نظر شد.

اگرچه با رضاخان، ایران قدم به عرصهٔ نوگرائی گذاشت، ولی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ نشان داد که تحولات مدرنیستی دورهٔ پهلوی، تحولی کیفی در جان و روح و فرهنگ ملت ایران (نه افراد) به وجود نیاورده بود؛ و مردم، در میان دو فرهنگ غربی و سنتی معلق ماندند، تا روزی که در میان هجومی ناگهانی و نامنتظر، به یکسوی روی آورده و با شعارهای سنتگرایانه حکومت پهلوی را ساقط کردند.

اما تجددگرائی به خواست نهضت مشروطیت، به تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی رسوخ کرده، و در مواردی دگرگونی بنیادینی به وجود آورده بود که از آنجمله بود تحول شعر و پیدایشِ شعرنو.

و شعرنو با طیف‌های وسیعش، آئینهٔ تمام نمای تحولات اجتماعی ایران، از مقطع انقلاب تجدّدطلبانهٔ مشروطه تا انقلاب سنتگرای سال ۱۳۵۷ بوده است.

تاریخ تحولات شعرنو را، با شعری به نام «آخر بازی» از احمد شاملو به پایان می‌بریم؛ شعری که در روزهای آخر حکومت سلسلهٔ پهلوی سروده شد.

آخر بازی

عاشقان
سرشکسته گذشتند،

WWW.IRANMEET.COM

شرمسارِ ترانه‌های بی‌هنگام خویش.

و کوچه‌ها
بی‌زمزمه ماند و صدای پا.

سربازان
شکسته گذشتند،
خسته
بر اسبانِ تشریح،
و لَتّه‌های بی‌رنگ غروری
نگونسار
بر نیزه‌های‌شان.

تو را چه سود
فخر به فلک بَر
فروختن
هنگامی که
هر غبارِ راهِ نفرین شده نفرینت می‌کند؟

تو را چه سود از باغ و درخت
که با یاس‌ها
به داس سخن گفته‌ای.

آنجا که قدم بر نهاده باشی
گیاه
از رُستن تن می‌زند

WWW.IRANMEET.COM

چرا که تو
تقوای خاک و آب را
هرگز
باور نداشتی.

فغان! که سرگذشت ما
سرود بی‌اعتقادیِ سربازان تو بود
که از فتحِ قلعهٔ روسیان
باز می‌آمدند.

باش تا نفرینِ شب از تو چه سازد
که مادران سیاهپوش
ـ داغدارانِ زیباترینْ فرزندان آفتاب و باد ـ
هنوز از سجاده‌ها
سر بر نگرفته‌اند.[۱۵۶]

۵۷/۱/۲۶

احمد شاملو

WWW.IRANMEET.COM

یادداشت‌ها

۱. این اصطلاح، عنوان تسخرآمیز کتاب مترجم ارزشمند، حسین اقدامی (حسین صدرائی اشکوری) بود.
۲. سرهنگ غلامرضا نجاتی، ***تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران (از کودتا تا انقلاب)***، ص ۳۵۰.
۳. همان، ص ۳۴۸.
۴. همان، ص ۳۵۰.
۵. همان، ص ۳۷۹.
۶. دکتر همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران***، ج ۲، ص ۲۰۶.
۷. ***سیاست خارجی آمریکا و شاه***، مارک. ج. گازیوروسکی، ترجمهٔ فریدون فاطمی، ص ۳۱۹.
۸. سعید یوسف. ***نوعی از نقد بر نوعی از شعر***، ص ۱۷۲.
۹. همان، صفحات ۲۸ و ۳۲.
۱۰. ***نوعی از نقد بر نوعی از شعر***، صص ۵ ـ ۲۸.
۱۱. احمد شاملو، «پیش‌نویس مقدمهٔ سخنرانی شاملو در دانشکدهٔ ادبیات تبریز»، ***جُنگ ارک***، تابستان ۱۳۴۹.
۱۲. «مصاحبه با خسرو گلسرخی»، ***چاپار***، زمستان ۱۳۴۹.
۱۳. ***فصلی در هنر***. مقدمه، پائیز ۱۳۴۹.
۱۴. خسرو گلسرخی. «گذر از میان کورانی داغ» [نقد بر حریق باد]، به نقل از: ***آخرین دفاع خسرو گلسرخی***، اورنگ خضرائی، صص ۷۶ ـ ۸۷.
۱۵. م. ع. سپانلو. «مصیبت. مصیبت»، نقد بر «مصیبتی زیر آفتاب» از رضا براهنی، ***فردوسی***، شمارهٔ ۱۰۲۱، تیرماه ۱۳۵۰.
۱۶. دکتر رضا براهنی. پاسخ به مقاله «مصیبت، مصیبت» از م. ع. سپانلو، ***فردوسی***، شمارهٔ ۱۰۲۱.

WWW.IRANMEET.COM

۱۷. خسرو گلسرخی. «عشق و شوریدگی در شعر»، نقد بر «گل بر گسترهٔ ماه» از رضا براهنی، روزنامهٔ *آیندگان*، ۱۱ خرداد ۱۳۴۹، شماره ۷۵۰.

۱۸. خسرو گلسرخی. «شاعری در کشاکش تضادها و دلبستگی‌های خویش»، نقد بر شعر اسماعیل‌خوئی، به نقل از *آخرین دفاع خسرو گلسرخی*، اورنگ خضرائی، صص ۸۴-۹۳.

۱۹. محمدحقوقی. «دربارهٔ شعرطاهره صفارزاده»، *شعرنواز آغاز تا امروز*، چ اول، ص ۵۶.

۲۰. خسرو گلسرخی. نقدی بر «جهان و روشنائی‌های غمناک» از علی باباچاهی، روزنامهٔ *آیندگان*، شمارهٔ [؟]، سال ۱۳۴۹.

۲۱. ن. ک. به: کتاب حاضر، ج ۳، ص ۴۶۶.

۲۲. یدالله رؤیائی. اشاره به شعر سیروس مشفقی، «عبور از شعر حجم»، *بررسی کتاب*، دورهٔ جدید، شمارهٔ اول، بی‌تا.

۲۳. اسماعیل نوری‌علاء. «آیا زبان به فلسفه پیوسته است» نقد شعر منصور اوجی، *از شعر تا قصه*، دفتر ۳، شهریور ۱۳۴۹.

۲۴. نعمت میرزازاده (م. آزرم). *پایگاه شعر (شعر مقاومت، شعر تسلیم)*، متن سخنرانی در دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران، بهمن ۱۳۴۹.

۲۵. یدالله رؤیائی. «عبور از شعر حجم»، *بررسی کتاب*، دورهٔ جدید، شمارهٔ اول، فروردین ۱۳۵۰.

۲۶. علی میرفطروس. *جنگ سهند*، مؤخره، ۱۳۵۰.

۲۷. کاظم سادات‌اشکوری. «شاعر از کوچه‌ها برمی‌خیزد»، *چاپار*، ش ۲، زمستان ۱۳۵۰.

۲۸. محمدرضا شاهی. «شعر محکوم، شعر مغلوب»، *چاپار*، شمارهٔ دوم، زمستان ۱۳۵۰.

۲۹. علی مانک. «ادبیات تشریفاتی در جامعهٔ بوروکراسی»، *جُنگ چاپار*، شمارهٔ ۲، زمستان ۱۳۵۰.

۳۰. احمد شاملو. «نظم یا شعر»، *فلک‌الافلاک*، شمارهٔ اول، فروردین ۱۳۵۰.

۳۱. «گزارش شعر سال ۱۳۵۰»، *رودکی*، شمارهٔ ۶، نوروز ۱۳۵۱.

۳۲. بهاءالدین خرمشاهی. «خشم و خروش نجیبانه و اهورائی»، بررسی شعر «در کوچه‌باغ‌های نشابور» از شفیعی‌کدکنی، *رودکی*، شمارهٔ ۲۰، خرداد ۱۳۵۲.

۳۳. دکتر رضا براهنی. «یک مصاحبه» دربارهٔ شعر شفیعی‌کدکنی، *طلا در مس*، ج ۳، ص ۱۸۸۳.

۳۴. دکتر مصطفی رحیمی. «فضائی تهی در شعر امروز فارسی»، *جهان نو*، ج ۲۴، ش ۲، ۱۳۴۸.

WWW.IRANMEET.COM

۳۵. مصطفی رحیمی. «شکوه شکفتن»، بررسی «در کوچه‌باغ‌های نشابور» از شفیعی‌کدکنی، *الفبا*، جلد دوم، آذر ۱۳۵۲.

۳۶. علی موسوی‌گرمارودی. «در کوچه‌باغ‌های نشابور» از شفیعی کدکنی، **نگین**، شمارهٔ ۹، سال هفتم، آبان ۱۳۵۱.

۳۷. دکتر رضا براهنی. «بررسی شعر منوچهر نیستانی»، **فردوسی**، ش ۷۲ و ۱۰۷۱. و همچنین «**طلا در مس**»، ج ۲.

۳۸. م.ع. سپانلو. «چهرهٔ عبوس و تودار یک ادیب نوپرداز»، **فردوسی**، شمارهٔ ۱۰۶۶، خرداد ۱۳۵۱.

۳۹. منوچهر نیستانی، «من متعلق به دیروز هستم»، **تلاش**، شمارهٔ ۷۹، اردیبهشت ۱۳۵۷.

۴۰. حسین منزوی. «یاد غروب و خانه، چه خوب، آه [نیستانی]»، **رودکی**، شمارهٔ ۵۶.

۴۱. «در خلوت عارفانهٔ سرایندهٔ خراب [نیستانی]»، **فردوسی**، شمارهٔ ۱۰۶۸.

۴۲. م. ع. سپانلو. «چهرهٔ عبوس و تودارِ یک ادیب نوپرداز»، بررسی شعر منوچهر نیستانی، **فردوسی**، ش ۱۰۶۶، خرداد ۱۳۵۱.

۴۳. پرویزمهاجر. بررسیِ «رنگ‌آب‌ها» ازبیژن جلالی، روزنامه**آیندگان**، ۲۳ شهریور ۱۳۵۱.

۴۴. نادر نادرپور. دربارهٔ «شعر بیژن جلالی»، **سخن** [ماهنامه]، دورهٔ ۲۲، مهر ۱۳۵۱.

۴۵. منوچهر آتشی. دربارهٔ «رنگ آب‌ها»، دفتر شعر بیژن جلالی، **رودکی**، شمارهٔ ۸، خرداد ۱۳۵۱.

۴۶. محمدعلی سپانلو «شاعره‌ئی که به زبان خارجی چیز می‌نویسد» (نقدی بر مجموعهٔ شعر طاهره صفارزاده)، **فردوسی**، شمارهٔ ۱۰۶۱.

۴۷. اسماعیل نوری‌علاء. «انسان ــ خدایان، معاصر» (پاسخی به محمد حقوقی در دفاع از احمدرضا احمدی و رد شعر طاهره صفارزاده)، **فردوسی**، شمارهٔ ۱۰۶۴.

۴۸. ضیاء موحد. «از دو دریچه به بیرون»، بررسی شعر احمدرضا احمدی در مقایسه با شعر طاهرهٔ صفارزاده، **رودکی**، شمارهٔ ۹، تیر ۱۳۵۱.

۴۹. دکتر رضا براهنی. «دربارهٔ شعر طاهره صفارزاده»، روزنامهٔ *اطلاعات*، ۸ اسفند ۱۳۵۰، شمارهٔ ۱۳۷۳۴.

۵۰. دکتر رضا براهنی. «دربارهٔ شعر طاهره صفارزاده»، **فردوسی**، شمارهٔ ۱۰۶۸.

۵۱. م. آزاد. «شعری انباشته از اداهای روشنفکرانه». [در شعر طاهره صفارزاده]، روزنامهٔ *کیهان*، ۵ فروردین ۱۳۵۱.

۵۲. محمدرضا شاهی. «نامهٔ سرگشاده به طاهره صفارزاده»، در دفاع از مجموعهٔ «سد و بازوان»، **فردوسی**، شمارهٔ ۱۰۶۵.

۵۳. همانجا.

WWW.IRANMEET.COM

۵۴. همانجا.
۵۵. محمد حقوقی. مقدمهٔ اول کتاب *سد و بازوان* از طاهرهٔ صفارزاده، ۱۳۵۰.
۵۶. همان.
۵۷. حبیب ساهر. «مصاحبه دربارهٔ تقی رفعت و یحیی آرین‌پور»، *کیهان* (ویژهٔ هنر و ادبیات)، شمارهٔ ۱۰۰۴۲ (۲۵ آذر ۱۳۵۵).
۵۸. سیاوش روزبهان [محمدمختاری]، «از صبا تا نیما»، *جنگ صدا*، زمستان ۱۳۵۱.
۵۹. دکتر رضا براهنی، «از صبا تا نیما»، روزنامهٔ *اطلاعات*، ۱۵ فروردین ۱۳۵۱.
۶۰. منوچهر آتشی، «از صبا تا نیما»، *تماشا*، شمارهٔ مخصوص ۱۳ نوروز ۱۳۵۱.
۶۱. علی موسوی‌گرمارودی، «از صبا تا نیما»، *نگین*، اردیبهشت ۱۳۵۱.
۶۲. دکتر محمدرضا شفیعی‌کدکنی، «از صبا تا نیما»، *کتاب امروز*، خرداد ۱۳۵۱.
۶۳. دکترعبدالحسین زرین‌کوب، «از صبا تا نیما»، *راهنمای کتاب*، مرداد و شهریور ۱۳۵۱.
۶۴. «دربارهٔ کتاب‌واژه‌ها» از شرف‌الدین خراسانی، *رودکی*، شمارهٔ دوم، شهریور ۱۳۵۰.
۶۵. ن. ک. به: روزنامهٔ *اطلاعات*، شمارهٔ ۱۳۷۲۶، ۲۷ بهمن ۱۳۵۰.
۶۶. احمد شاملو. در دفاع از جایزهٔ فروغ فرخزاد، روزنامهٔ *اطلاعات*، اسفند ۱۳۵۰.
۶۷. روزنامهٔ *اطلاعات*، شمارهٔ ۱۴۰۳۳، ۳ اسفند ۱۳۵۱.
۶۸. سید علی صالحی. دربارهٔ جایزهٔ فروغ در سال ۱۳۵۶، *بنیاد*، ویژهٔ نوروز ۱۳۵۷.
۶۹. خسرو گلسرخی. «ادبیات و توده»، *کتاب امسال* (کتاب جدید)، شمارهٔ اول، تابستان ۱۳۵۱.
۷۰. ناصر پورقمی، *شعر و سیاست و سخنی دربارهٔ ادبیات ملتزم*، صص ۵ و ۷۶.
۷۱. دکتر رضا براهنی. «جدید و جران»، *فردوسی*، شماره‌های ۹ و ۱۰۶۸.
۷۲. م. آزاد. «شاعران ما در لحظهٔ کمال موده‌اند»، *کیهان* (هنر و اندیشه)، شمارهٔ ۸۸۲۳، پنجشنبه، ۱۶ آذر ۱۳۵۱.
۷۳. محمدرضا فشاهی. «رواج و اشاعهٔ رمانتیزم سیاه...»، شمارهٔ ۱۰۶۹، *فردوسی*، ۵ تیر ۱۳۵۱.
۷۴. حسین مهری. «خرتی! از این برهوت باز گرد»، روزنامهٔ *آیندگان*، شماره ۱۴۹۴، پنجشنبه، ۱۹ آذر ۱۳۵۱.
۷۵. ن. ک. به: روزنامهٔ *اطلاعات*، شمارهٔ ۱۴۳۳۲، ۲۷ بهمن ۱۳۵۲.
۷۶. شهرام شاهرخناش. «چرا شاعران جوان را تخطئه می‌کنند». *فردوسی*، شمارهٔ ۱۱۴۳، آذر ۱۳۵۲.
۷۷. علی باباچاهی. «حضور شعر امروز در ابعاد گسترده‌تری ادامه دارد»، *فردوسی*، شمارهٔ ۱۱۴۳، آذر ۱۳۵۲.

WWW.IRANMEET.COM

۷۸. اسماعیل نوری‌علاء. «کارگاه شعر»، **فردوسی**، شمارهٔ ۱۱۳، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۲.

۷۹. اسماعیل نوری‌علاء. «کارگاه شعر»، **مجلهٔ فردوسی**، دوشنبه ۱۰ مهر ۱۳۵۲.

۸۰. اسماعیل نوری‌علاء. «مشخصات شعر تجسمی یا شعر پلاستیک»، **فردوسی**، شمارهٔ ۱۱۲۱، ۲۵ تیر ۱۳۵۲.

۸۱. احمد سمیعی. «پیچیدن در شعرنو و در فن او»، ***کتاب امروز***، بهار ۱۳۵۲.

۸۲. بهاءالدین خرمشاهی. «نقدی بر شعرنو از آغاز تا امروز»، ***کتاب پیام***، بهار ۱۳۵۲.

۸۳. علی موسوی‌گرمارودی. «در کوچه‌باغ‌های نشابور»، **نگین**، سال هفتم، شمارهٔ ۹، آبان ۱۳۵۱.

۸۴. ایرج مهدیان، ***مختصری دربارهٔ هنر***، مقدمهٔ کتاب، ۱۳۵۱.

۸۵. ***سیاست شعر، سیاست هنر***، خسرو گلسرخی، [بی‌نا]، چاپ دوم، شهریور ۱۳۵۷.

۸۶. شب‌های شعر انستیتو گوته، **فردوسی**، شمارهٔ ۱۰۸۵، ۲۴ مهر ۱۳۵۱.

۸۷. ناصر پورقمی، ***شعر و سیاست***، صص ۶ و ۷.

۸۸. احمد شاملو. «سخنرانیِ احمد شاملو به هنگام دریافت جایزهٔ فروغ»، روزنامهٔ ***اطلاعات***، شمارهٔ ۱۴۰۳۳، ۳ اسفند ۱۳۵۱.

۸۹. ن. ک. به: روزنامهٔ ***اطلاعات***، شمارهٔ ۱۴۳۳۲، ۲۷ بهمن ۱۳۵۲.

۹۰. دکتر رضا براهنی، «تأملاتی پیرامون شعر و هنر»، **نگین**، تیر ۱۳۵۸؛ همچنین نگاه کنید به: ***طلا در مس***، ج ۲، ص ۱۰۸۷.

۹۱. سعید یوسف. «شاملو و سیاهکل»، ***نوعی از نقد بر نوعی از شعر***، صص ۳۸ ـ ۳۵.

۹۲. بهاءالدین خرمشاهی. «ابراهیم در آتش» [بررسی شعر احمد شاملو]، ***الفبا***، جلد دوم، آذر ۱۳۵۲.

۹۳. م. آزاد. ***با من طلوع کن***، (موخره)، ۱۳۵۲.

۹۴. شهرام شاهرخ‌تاش. «نقدی بر چهار مجموعهٔ م. آزاد»، **رودکی**، شمارهٔ ۶، شهریور ۱۳۵۵.

۹۵. عبدالعلی دستغیب. «ارزیابی آثار یک شاعر امروز [محمدعلی سپانلو]»، **فردوسی**، شماره‌های ۵، ۴، ۱۰۸۳ ـ ۱۰، ۱۸ و ۲۶ مهر ۱۳۵۱.

۹۶. ولی‌الله درودیان. بررسی مجموعه شعر «دشت ناامید»، از **نگین**، سال ۱۱، شمارهٔ ۱۲۸، دی ۱۳۵۴.

۹۷. اسماعیل نوری‌علاء. «در جست‌وجوی هویت شعر تجسمی»، **فردوسی**، شمارهٔ ۱۱۲۱، ۲۵ تیر ۱۳۵۲.

۹۸. نصیر نصیری. **فردوسی**، شمارهٔ ۱۱۲۲.

۹۹. طاهره پاره‌ئی و سعید الماسی. **فردوسی**، شمارهٔ ۱۱۲۴.

۱۰۰. فریدون فریاد. **فردوسی**، شمارهٔ ۱۱۲۶.

۱۰۱. شاهرخ آل‌مذکور و عزیز ترسه. **فردوسی**، شمارهٔ ۱۱۲۸.

WWW.IRANMEET.COM

۱۰۲. شهریار مالکی. *فردوسی*، شمارهٔ ۱۱۳۶.
۱۰۳. میرزاآقا عسکری. *فردوسی*، شمارهٔ ۱۱۴۲.
۱۰۴. محسن مهدی‌هزاوه. *فردوسی*، شمارهٔ ۱۱۴۵.
۱۰۵. مهدی علی‌مانی. *فردوسی*، شمارهٔ ۱۱۴۹.
۱۰۶. منوچهر نیکو. *فردوسی*، شمارهٔ ۱۱۵۱.
۱۰۷. علی کرم‌عبدلی. *فردوسی*، شمارهٔ ۱۱۵۳.
۱۰۸. «شب‌های شعر، بزم آلمانی؟» (مختصری حواشی دربارهٔ شب‌های شعر انستیتو گوته)، *فردوسی*، شمارهٔ ۱۱۳۵، ۳۰ مهر ۱۳۵۲.
۱۰۹. «شب‌های شعر، شعرای امروز»، *فردوسی*، شمارهٔ ۱۱۳۶، ۷ آبان ۱۳۵۲.
۱۱۰. عباس پهلوان. «دریغی دیگر. در مرگ هوشنگ ایرانی»، *فردوسی*، شمارهٔ ۱۱۲۹، ۱۹ شهریور ۱۳۵۲.
۱۱۱. ن. ک. به: کتاب حاضر، ج ۳، صص ۲-۳۳.
۱۱۲. «*آخرین دفاع خسرو گلسرخی*»، گودآورنده بزرگ خضرائی، انتشارات آرمان، سال ۱۳۵۹، ص ۴۱. همچنین نگاه کنید به: «ای سرزمین من»، *اشعار خسرو گلسرخی*، به کوشش کاوه گوهرین، تهران، نگاه، ۱۳۷۳، ۱۴۴ ص.
۱۱۳. رضا براهنی. «مرگ شاعر». *ظل‌الله*، ص ۶۵.
۱۱۴. همان، ص ۶۶.
۱۱۵. *وقت سکوت نیست*، شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی]، ص ۱۰۴.
۱۱۶. *تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران*، ص ۵۴۸.
۱۱۷. همان، ص ۵۴۹.
۱۱۸. همانجا.
۱۱۹. رضا براهنی، *ظل‌الله*، (مقدمه)، ۱۳۵۴.
۱۲۰. احسان طبری. «مقدمه»، *به سرخی آتش، به طعم دود*، [سیاوش کسرائی]، ۱۳۵۴.
۱۲۱. «چرا شعرخوانی را جدی نمی‌گیرند؟»، *کیهان* (ویژهٔ هنر و ادبیات)، شمارهٔ ۱۰۰۳۰، ۱۰ آذر ۱۳۵۵.
۱۲۲. جلال سرفراز. (مصاحبه)، «عمر بیشتر شعرهای امروز حداکثر دو هفته است»، *کیهان*، اول آذر ۱۳۵۵.
۱۲۳. محمد حقوقی. «پنجاه درصد شعرهای امروز تعریف شعر را ندارند»، *کیهان* (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ۲۶ اسفند ۱۳۵۵.
۱۲۴. جلال سرفراز. «فاتحهٔ خیلی از شعرای ایران خوانده است»، *کیهان* (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ۷ مرداد ۱۳۵۵.
۱۲۵. همچنین نگاه کنید به: «شعر از چشم سوم»، فرامرز سلیمانی، *بنیاد*، شمارهٔ ۲۰، آبان ۱۳۵۷.

WWW.IRANMEET.COM

۱۲۶. منوچهر آتشی. دربارهٔ شعر آریا آریاپور، هفته‌نامهٔ *تماشا*، شمارهٔ ۳۰۳، ۱۴ اسفند ۱۳۵۵.
۱۲۷. سه شعر از آریا آریاپور؛ *تماشا*، شمارهٔ ۳۰۳، ۱۴ اسفند ۱۳۵۵. همچنین نگاه کنید به: *تماشا*، شمارهٔ ۳۶۹، ۳ تیر ۱۳۵۶.
۱۲۸. منوچهر آتشی. «به جست‌وجوی کلید جادو» یادداشتی بر (اشعار سید علی صالحی و یارمحمد اسدپور)، *تماشا*، شمارهٔ ۳۲۵، ۲۴ مرداد ۱۳۵۶.
۱۲۹. منوچهر آتشی. «تاریک از خلوص بر تربت حرف‌ها، یادداشت‌هایی بر شعر هرمز علی‌پور»، *تماشا*، شماره‌های خرداد و مهر ۱۳۵۶ و مرداد ۱۳۵۷.
۱۳۰. منوچهر آتشی. «خطی میان ماه و غزل»، «یادداشت‌هائی بر شعر فیروزه میزانی»، *تماشا*، ۲۶ تیر ۱۳۵۵؛ ۲۵ تیر ۱۳۵۶؛ ۴ تیر ۱۳۵۷. همچنین می‌توانید نگاه کنید به: «شعر از چشم سوم»، فرامرز سلیمانی.
۱۳۱. منوچهر آتشی. «دربارهٔ شعرِ سیروس رادمنش»، *تماشا*، شمارهٔ ۳۷۲، ۳۱ تیر ۱۳۵۷.
۱۳۲. سید علی صالحی. «دربارهٔ جایزهٔ فروغ در سال ۱۳۵۶»، بنیاد، ویژهٔ نوروز ۱۳۵۷.
۱۳۳. پرویز مهاجر. «نکته‌ئی بر نیما»، *الفبا*، ج ۶، اردیبهشت ۱۳۵۶.
۱۳۴. انزابی نژاد، رضا. «[شعر شفیعی کدکنی] نقطه عطفی مبارک در شعر معاصر ایران»، نگین، شماره ۱۶۱، مهر ۱۳۵۷.
۱۳۵. سعید یوسف، «دربارهٔ شعر اسماعیل خوئی»، *نوعی از نقد، بر نوعی از شعر*، ص ۲۰.
۱۳۶. محمود معتقدی. «اسماعیل خوئی شاعری از دیار طبیعت»، بنیاد، اسفند ۱۳۵۶.
۱۳۷. شهرام شاهرختاش. «شعر اسماعیل خوئی»، بنیاد، شمارهٔ ۱۰، دیماه ۱۳۵۶.
۱۳۸. فریدهٔ حسن‌زاده. «ضد نقدی بر یک نقد»، بنیاد، شمارهٔ ۱۱، بهمن ۱۳۵۶
۱۳۹. ضیاء موحد. «از دو دریچه به بیرون (بررسی شعر احمدرضا احمدی در مقایسه با شعر طاهره صفارزاده)، رودکی، شمارهٔ ۹، تیر ۱۳۵۱.
۱۴۰. سید علی صالحی. نقدی بر سفر پنجم از طاهرهٔ صفارزاده، بنیاد، شمارهٔ ۱۷، سال ۱۳۵۷.
۱۴۱. دکتر علی‌محمد حق‌شناس. «راهی که با «سفر پنجم» در شعر امروز آغاز می‌شود»، روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ۱۰۴۰۹، ۱۷ اسفند ۱۳۵۶.
۱۴۲. سید علی صالحی. نقد بر «پرواز در مه» از جواد مجابی، بنیاد، شمارهٔ ۱۴، اردیبهشت ۱۳۵۷.
۱۴۳. سید علی صالحی. «دربارهٔ ایستگاه بین راه»، بنیاد، شمارهٔ ۱۵، خرداد ۱۳۵۷.
۱۴۴. احمد شاملو. «دربارهٔ عظیم خلیلی»، خوشه، شمارهٔ ۳۰، مهر ۱۳۴۶.
۱۴۵. فرامرز سلیمانی. «شعر از چشم سوم، بررسی اشعار محمد مختاری» بنیاد، شمارهٔ ۲۰، آبان ۱۳۵۷.
۱۴۶. هاینس. ه. یکر. رئیس انجمن انستیتو گوته. خوشامدگوئی در ده شب، ۱۳۵۶.

WWW.IRANMEET.COM

۱۴۷. مهندس رحمت‌الله مراغه‌ئی، «متن افتتاحیه» ده شب.
۱۴۸. دکتر منوچهر هزارخانی. «قیم و مرشد آزادی»، ده شب، صص ۵۹-۶۲.
۱۴۹. شمس آل‌احمد، ده شب، صص ۱۱۷-۱۱۹.
۱۵۰. بهرام بیضائی، «در موقعیت تئاتر و سینما»، ده شب، صص ۱۲۰-۱۲۵.
۱۵۱. باقر مؤمنی، «سانسور و عوارض ناشی از آن»، ده شب، صص ۲۵۳-۲۶۵.
۱۵۲. سعید سلطان‌پور، متن سخنرانی، ده شب، صص ۲۶۶-۲۹۷.
۱۵۳. مصطفی رحیمی، «فرهنگ و دیوان»، ده شب، صص ۴۷۳-۴۷۸.
۱۵۴. باقر پرهام، «فضای حرف و فضای عمل»، ده شب، صص ۵۵۱-۵۵۶.
۱۵۵. هوشنگ گلشیری، «پیام»، ده شب، صص ۶۹۲-۶۹۴.
۱۵۶. احمد شاملو، «آخر بازی»، *ترانه‌های کوچک غربت*، ص ۲۱.

WWW.IRANMEET.COM

WWW.IRANMEET.COM

فهرست راهنما

آئینه در باد ۲۳۵
آبستره ۳۶
آبشارهای آفتاب ۴۵۵
آبشوران ۵۱۲
آبناز ۴۱
آبنوس ۲۰، ۱۵۲
آب‌های خسته ۴۱
آبی ۴۲
آبی، خاکستری، سیاه ۲۵
آبی رنگ ۱۴۴
آتروپات ۴۲
آتش ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۶۳-۳۶۶
آتش و آب ۳۲۶
آتشی، منوچهر ۱۰، ۳۰، ۵۹، ۹۴، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۵۴، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۷
آخر شاهنامه ۳۷
آخرین دفاع (شعر، نقد، ترجمه) ۵۳۹
آخماتوا، آنا ۲۹
آدا ۵۳۹
آدمیت ۵۰۸، ۵۳۲، ۵۳۳
آدیش، م. (و) کوه‌زاد ۱۸۰
آدیش، هور ۳۹۸
آذر. ع. ا. ۳۲۶
آذری، محمد ۱۸۰
آراگون، لوئی ۳۰، ۱۶۸
آرش ۱۷۸
آرش (کتاب رَز) ۱۵۲
آرش کمانگیر ۵۱۲
آرمسترانگ، لوئی ۱۷۹
آرمین، سیروس ۵۳۵
آریاپور، آریا ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۴۱
آریان‌پور، امیرحسین ۲۰، ۳۰، ۵۳۲
آرین‌پور، یحیی ۱۵۱، ۱۸۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۳
آزاد ← مشرف‌آزادتهرانی، محمود
آزادوش، ر. ۱۸۰
آزادی‌ور، هوشنگ ۲۷۶
آستیم، م. ف. ۳۰

WWW.IRANMEET.COM

آسمانگرد زمینگیر ۳۲۶
آشوری، داریوش ۵۲۸، ۵۲۹
آقاسی، داراب ۳۹۸، ۵۳۵
آل‌احمد، جلال ۲۰، ۴۳، ۷۶، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۵، ۲۵۶، ۲۷۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۷، ۵۱۱، ۵۳۲، ۵۳۳
آل‌احمد، شمس ۵۱۰، ۵۱۶
آل اسحاق، کیانوش ۵۳۵
آلبرتی، رافائل ۳۰
آلمان ۴۱۴، ۴۱۵، ۵۳۹
آل‌مذکور، شاهرخ ۳۶۸
آمریکا ۶، ۷، ۱۲، ۱۳، ۸۳، ۲۲۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲
آموختن برای زیستن ۴۱۴
آموزگاران ۵۲۱
آمیرزا ۵۱۱
آن سوی چشم‌انداز ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۲۴، ۲۲۵
آن سوی فاصله‌ها ۵۳۸
آواز پر جبرئیل ۱۹۳
آواز خروسان جوان ۵۳۶
آواز عاشقان قدیمی ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۰۰
آواز قناری تنها ۲۷۷، ۲۹۵
آوازهای بند ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۳۷، ۵۴۱
آوازهای تبعیدی ۵۳۸، ۵۴۹
آوازهای جنگلی باد ۴۱
آوازهای خستهٔ پرواز ۴۱۲
آوازهای کوه و در و دشت ۵۳۸
آوا، ع ۱۵۳
آهنگ بال‌بال رهائی ۵۳۷
آهوان باغ ۴۰۱
آی با توام ۴۵۵
آیت‌الله خمینی ۱۴
آی سیمات‌نشین ۲۷۷
آینه‌گان ۵۹، ۶۰، ۱۴۷، ۲۵۸، ۲۸۱، ۳۷۶
آینه در باد ۱۸۱
ا. بامداد ← شاملو، احمد
ابتهاج، هوشنگ (ه. ا. سایه) ۱۵۰، ۲۷۶، ۳۰۷، ۵۱۵
ابجد ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹
ابراهام، کارل ۱۷۹
ابراهیم، ابراهیم ۵۳۶
ابراهیم‌پور ۴۲
ابراهیم در آتش ۱۵، ۱۹۳، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲
ابراهیمی، احمد ۲۷۷
ابر باران بار ۳۹۱
ابر و گون‌های سوگوار ۱۸۱
ابلق ۱۸۱
ابوریحان بیرونی ۲۵۷
ابوشکور بلخی ۱۳۲
آبی ۵۳۶
اتاقی در حومه‌ها ۴۵۳
احمدزاده، مسعود ۴، ۵
احمد هاشم ۴۰۱

WWW.IRANMEET.COM

احمدی، احمدرضا ۱۰، ۱۰۵، ۱۸۰، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۳۰۷، ۳۷۶
اخوان‌ثالث، مهدی (م. امید) ۱۸، ۱۹، ۳۹، ۵۹، ۶۰، ۷۰، ۷۲، ۸۵، ۱۰۶، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۴۰۱، ۴۲۸، ۴۶۲، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۶۷
ادوار شعر فارسی ۳۲۸
ارتفاع در تلخ ۳۲۷
اردبیلی، بهرام ۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸
اردلان، فریدون ۴۱۴
ارزش احساسات ۲۷۸
ارغنون ۴۰، ۱۲۲
ارغوانی ۵۳۶
ارک ۲۰، ۲۵، ۲۹
از آسمان و ریسمان ۴۵۴
از این سوی دیوار ۵۳۸
از این ولایت ۵۱۲
از بودن و سرودن ۴۵۳، ۴۵۹
از پنجره به عُرم شهرها ۳۲۷، ۳۴۹، ۳۶۰
از تهی سرشار ۴۱۵
از خاموشی ۴۵۴
از خانه تا میخانه ۴۱
از دم صبح ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۲
از زبان برگ ۷۶
از سرزمین آینه و سنگ ۴۵۳
از شرق خون ۵۳۶
از شعر تا قصه ۲۰، ۲۵۸
از شکنج فریاد جمال ۵۳۹
از صبا تا نیما ۱۵۱، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۲
از صدای سخن عشق ۴۰، ۵۹، ۶۷، ۶۹، ۷۴، ۷۵
از غربت و عشق ۴۵۴
از قرق تا خروسخوان ۵۳۸، ۵۶۰
از کوچه تا گل‌سرخ ۱۸۲
از لحظه تا یقین ۱۸۰
از نسل آفتاب ۳۲۶، ۳۴۹
از نهایت شب ۱۸۱
ازین اوستا ۵۱۱
اسپات، زیگموند ۱۷۹
استمپل، جان ۷
اسدپور، یارمحمد ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶
اسدیان، محمد ۵۳۵
اسدی طوسی ۱۳۴
اسدی، مینا ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۲۸، ۳۷۴
اسرارالتوحید ۳۴۰
اسکوئی، مرضیه ۷
اسکولی، مهین ۲۵۹
اسلام‌پور، پرویز ۳۹، ۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۴۳۲
اسلام و آبی تازه‌اش باید ۳۹۸
اسلامی، نعمت‌الله ۳۹، ۱۱۶، ۱۱۹
اسیر آزادی‌بخش ۵۳۸

WWW.IRANMEET.COM

اسیر خاک ۵۱۱
اشتراخ ۲۰، ۱۵۲، ۲۵۸
اشراقی ۲۷۷، ۵۳۷
اشعار تجسمی ۴۲۷
اشعار چریکی ۱۵
اصلاحات ارضی ۱۱
اصلانیان، اصلان ۱۸۰، ۵۳۶
اصلانی، محمدرضا ۳۹۸، ۴۵۳، ۵۳۵
اضطراب در کعب دیواره‌های شیشه‌ئی ۴۰، ۱۱۶، ۱۲۲
اطراق در پشت دیوارهای کوتاه ۴۱
اطلاعات ۱۴، ۱۴۷، ۱۵۱، ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۷۶
اعتمادزاده، محمود (م. ا. به‌آذین) ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۳۰، ۵۳۳
افراسیابی، امیرحسین ۳۹
افریقای جنوبی ۴۰۳
افسانهٔ نیما ۱۸۵
افغان‌ها ۵۱۵
افق روشن ۳۹۸
البیاتی، عبدالوهاب ۴۱۴
الساتریوله ۱۶۸
الفبا ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۹۰، ۴۵۱
الف. ل. م. ۴۲، ۱۱۶، ۱۲۴
الماسی، سعید ۳۶۸، ۳۶۹
الوار، پل ۱۶۸، ۱۹۸
الهی، اصغر ۲۵۹
الهی، بیژن ۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۰
الیوت، ت. اس. ۱۶۸، ۲۲۱، ۴۰۱
امروز چه کسی می‌تواند شاعر باشد ۴۲
امریکای لاتین ۱۹۹
امـال ۲۵۸، ۲۵۹
امیرشاهی، شهرآشوب ۳۰
امیری، فاروق ۳۹، ۳۶۹، ۵۱۰
امین، بهمن ۳۹
امینی‌لاهیجی (م. راما)، محمد ۷، ۱۰، ۲۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۲۳، ۳۲۴
امینی (مفتون)، یدالله ۲۰، ۳۰۷، ۵۱۵
انتقام ۵۳۶
انجمن ایران و امریکا ۲۵۸، ۳۱۶
انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی ۵۰۲، ۵۰۴
انجمن فرهنگی ایران ــ آلمان ← انستیتو گوته
انجیل ۴۷۲
اندوه بزرگ زیستن ۱۸۲
اندیشه ۴۲
اندیشه و هنر ۱۵۲، ۲۵۸
انزابی‌نژاد، رضا ۴۶۰
انسان شیشه‌ئی ۴۱، ۱۱۱، ۱۴۴، ۱۴۵
انستیتو گوته ۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۷۲-۳۷۴، ۴۵۱، ۵۰۲-۵۰۴، ۵۱۹، ۵۲۶، ۵۳۹
انصاری، هوشنگ ۱۳
انقلابیون جنگل ۴
انگل ۵۲۱
انگلستان ۱۱

WWW.IRANMEET.COM

انوری ۱۳۰
اوجی، منصور ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۹۹-۱۰۶، ۱۴۱، ۱۸۴، ۲۷۳، ۳۰۷، ۵۰۳، ۵۳۶
اوسنهٔ باباسبحان ۵۱۲
اومانیسم ۱۷۰
اوین ۵، ۵۴۵
ایبسن، هنریک ۵۲۱
ایران ۳۸۹
ایرانشهر ۱۷۰
ایرانی، ناصر ۵۱۱
ایرانی، هوشنگ ۱۴۴، ۲۱۷، ۳۲۰، ۳۷۵، ۳۷۶
ایرج [میرزا] ۴۰۱، ۴۰۳
ای زندگی ۴۰
ایستگاه بین راه ۴۵۴، ۴۸۵، ۴۹۴
ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد ۸۴
این خاک تابناک طربناک ۵۳۶
این سوسن است... ۳۹، ۹۹، ۱۰۰-۱۰۵، ۱۴۱
این سوی عطر قبیله ۵۳۸
اینشتن ۱۴۹
این لحظه‌ها ۴۱
با آب‌ها و آینه‌ها ۴۵۴، ۴۹۰
با اهل هنر (مقالاتی در شعر و شاعری) ۴۱۵
باباچاهی، علی ۴۰، ۹۰-۹۵، ۲۷۲، ۲۸۲، ۳۲۶، ۳۴۹، ۵۲۸
باباطاهر ۱۳۰
بابک ۲۷۷، ۵۳۶، ۵۳۸
بابک، حماسهٔ ملی ۴۱۵
بابل ۳۹
با تشنگی پیر می‌شویم ۲۷۷
با چشمانی از خاکستر ۳۹۸
با چشم‌های تماشائی شما ۳۹
باد و ماهورهای خاکستر ۵۳۷
بادیه‌نشین، هوشنگ ۱۷۰
باران ۲۵۸، ۲۷۲، ۳۲۶، ۳۹۰، ۴۱۳، ۴۵۱، ۴۵۲
باران، از فصل بیقراری ۲۷۸
باربادوس ۴۰۳
بارت، رولان ۱۷۷
باره‌نی، طاهره ۳۶۸
بازار، ویژهٔ هنر و ادبیات ۳۸، ۲۷۷، ۲۹۵
بازرگان، مهدی ۵۱۱، ۵۱۲
با ستاره‌ها ۲۷۷
با شب، با زخم، با گرگ ۵۳۶
با شب‌نویسی‌ها ۵۳۷
باغ باران ۴۰
باغ لال ۱۸۰
با ماسه‌های ساحلی ۴۵۳، ۴۸۵
بامداد ← شاملو، احمد
بامشاد ۵۱۸
با من طلوع کن ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۰
بایرامی، حسن ۲۷۷
بایزید در قفس تیمور ۱۹۲
بحر طویل گویان ۳۰۷

WWW.IRANMEET.COM

بحرینی، مهستی ۱۸۰
بختیاری، پژمان ۱۵۰
بخیرنیا، م. ا. ۱۸۰، ۳۲۶
بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج ۵۳۹
بدیع‌زادگان، علی‌اصغر ۶
بذر تهور رگهایم ۴۰
بر آب‌های مردهٔ مروارید ۳۹۸، ۴۰۸
براهنی، رضا ۲۰، ۴۰، ۵۲-۵۹، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۵۴، ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۲۷، ۳۸۵، ۳۹۷-۳۹۹، ۵۰۳، ۵۱۱
بر بام گردباد ۴۰، ۵۹، ۶۲، ۶۹، ۱۴۲
بر تفاضل دو مغرب ۳۹۸، ۴۵۳
بر جاده‌های رهائی ۵۳۶
برج بلند باران ۴۵۴
بر خنگ راهوار زمین ۵۹، ۷۰
برخیز کوچک‌خان ۱۵
بررسی شعر و نثر معاصر ۳۹۱
بررسی کتاب ۲۰، ۱۵۲، ۱۷۶
برزگر، میرزاتقی ۲۵۴
بر سنگ‌های موج‌شکن ۱۸۱
بر شانهٔ فلات ۴۵۴، ۴۸۵، ۴۹۷
برشت، برتولد ۳۰، ۱۷۹، ۵۲۱، ۵۲۲
بر فراز چار عناصر ۴۱۵
برگزیده‌ئی از شعرها و نوشته‌های محمد حقوقی ۱۸۰
برگزیدهٔ اشعار و چند شعر تازه [منوچهر آتشی] ۱۷۹
برگزیدهٔ اشعار [حسن هنرمندی] ۱۸۲
برگزیدهٔ اشعار [فروغ فرخزاد] ۱۸۱
برگزیدهٔ اشعار [نادر نادرپور] ۴۲
برگزیدهٔ شعرهای مهدی اخوان‌ثالث ۳۹
برگزیدهٔ شعرها [فریدون مشیری] ۴۱
برگستردهٔ سفره‌های چرمین ۵۳۸
برلیان، سیمین ۳۶۸
برمکی، منصور ۱۰۵، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۷۴، ۵۳۶
بغداد ۵۱۹
بکر ۵۰۳، ۵۱۰
بلگوری، غلامرضا ۳۶۸
بلوک، الکساندر ۱۶۸، ۱۶۹
بنائی، غلامحسین ۲۷۷
بنیاد ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۵۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۸۵، ۴۹۳، ۵۰۲
بنیاد اشرف پهلوی ۴۱۳
بنیاد، شاپور ۴۰، ۳۹۸
بوردول، دیوید ۴۱۴
بوف ۱۸۱
بولیوی ۱۴
بهار از پنجره ۴۵۴
به تو می‌اندیشم، به توها می‌اندیشم ۳۷۵
بهرنگی، صمد ۲۵۹، ۲۳۷، ۲۷۶، ۵۱۲، ۵۳۲
به سرخی آتش، به طعم دود ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۶، ۵۳۹
به سوی مردم ۵۱۱

WWW.IRANMEET.COM

بهشتی، احمد ۳۲۶
بهمنی، محمدعلی ۱۸۰، ۳۷۴، ۵۰۷
به یاد تشنگی کوهپایه‌های جنوب ۳۹۱
بیات، سیامک ۴۰
بی‌تاب ۵۹
بیداران ۵۳۸
بیضائی، بهرام ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۸
بیگم در کجاوهٔ تسلیم ۳۲۷
بیهقی، ابوالفضل ۵۲۱
پائیز ۹۵، ۱۴۱
پارسنامه ۱۵۲
پاکدامن ۵۳۲
پاند، ازرا ۱۷۵، ۱۷۶، ۴۰۱
پایگاه شعر (شعر مقاومت، شعر تسلیم) ۱۲۷، ۱۲۸-۱۳۹، ۱۵۱
پاینده‌لنگرودی، محمود ۲۰
پچراک‌منش، محمدرضا ۳۹۸
پرتو دکتر تندرکیا ۱۴۴، ۳۰۷
پرچین ۲۷۸، ۲۸۹، ۲۹۷
پرس اجنت ۱۸۰
پرسپولیس ۵
پرواز در مه ۴۵۴، ۴۸۵
پروین، پرویز ۲۷۲
پرهام، باقر ۵۲۹
پره‌ور، ژاک ۱۶۸
پریچارد، اوانس ۴۱۴
پژواک ۲۰
پس از سکوت ۲۷۷
پست ایران ۲۰
پس حس خداوند نجاتم می‌دهد ۳۹
پشت چپرهای زمستانی ۹۵
پشت دروازه‌های خورشید ۴۵۳
پگاه ۴۵۴، ۵۳۷، ۵۴۱
پل ۱۵۲
پمپیدو، ژرژ ۳۸۵
پنتاگون ۳۸۹
پوپا، والسکو ۳۲۲
پورقمی، ناصر ۲۵۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۱۷
پورکاظم، حسن ۴۰، ۲۷۲
پو، لی ۳۰
پویا ۳۲۱
پهلوان، چنگیز ۱۷۹، ۴۱۴
پهلوی، اشرف ۴۱۴
پهلوی، محمدرضا ۲، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۳۰، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۰۰، ۵۳۵، ۵۷۰، ۵۷۱
پیاده شطرنج ۵۱۱
پیام ۷۶، ۳۲۲
پیر ماگفت ۴۵۳
پیغام ۳۲۶
پینتر، هارولد ۳۰
پیوستگی‌های گسسته ۲۷۷
پیوند ۱۵۲، ۳۹۸
پیوند مصلوب ۳۲۶
تا آزادی ۵۳۶
تا پشت چینهٔ ماه ۱۸۱

WWW.IRANMEET.COM

تا دم جاده‌های صبح ۳۹۸
تالار رودکی ۱۷۹
تالار نقش ۴۲۷
تامس، دیلن ۳۰
تانزاکی، جانی‌چیرو ۳۰
تبریز ۲۰، ۲۵، ۲۵۳، ۲۷۸
تجدد (روزنامه) ۲۵۴
تخت‌جمشید ۵
ترابی، ضیاءالدین ۴۰، ۱۱۶، ۱۲۲
ترانه‌های کوچک غربت ۳۲۹
ترسه، عزیز ۳۶۸
ترکیه ۱۹۹
ترمه ۵۰
تصویر فصل‌ها ۵۳۶
تصویرهای وحشت و درد ۴۱
تلاش ۲۰۲
تماشا ۱۰، ۲۰، ۱۵۲، ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۲۱، ۳۷۵، ۳۹۰، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۵۱
تمیمی، فرخ ۳۰، ۱۸۰، ۳۰۷، ۴۵۳، ۵۲۹
تندرکیا ← پرتو دکتر تندرکیا
تنکابنی، فریدون ۲۵۹، ۵۱۱، ۵۲۹، ۵۳۰
تنهائی زمین و خواب درخت ۴۰، ۹۹، ۱۴۱، ۱۸۴
توبا ۵۳۷
تورات ۴۷۲
توطئهٔ آب ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۳۷
توفو ۳۰
تولدی دیگر ۱۰۶، ۴۷۴
توللی، فریدون ۸۵، ۱۷۰، ۱۸۶، ۲۷۶، ۳۰۷، ۴۱۴
تیله، مانفرد ۳۱۶، ۳۷۴
تیمور ۵۱۵
ثمر، پری ۱۷۹
جاده ۱۸۲
جالیزیان ۴۵۳، ۴۸۵، ۴۹۵
جان‌سرور، ادیب ۳۰
جانی چیرو تانزاکی ۳۰
جبههٔ ملی ۵، ۶، ۷
جدال با مدعی ۲۷۸، ۳۹۷
جزایر آنتیل ۱۹۹
جزنی، بیژن ۴، ۵
جشن‌های ۲۵۰۰ ساله ۵
جشن هنر ۲۰، ۱۵۲
جکتاجی، محمدتقی ۲۷۷
جلالی، بیژن ۱۸۰، ۲۱۲-۲۱۶، ۴۲۸
جلالی، محمدمهدی ۴۰
جلیلی، دکتر رکنی ۴۰
جمال‌زاده ۱۵۵
جنبش سیاهکل ۳، ۴، ۱۵، ۱۶۶
جنتی‌عطائی، ایرج ۹، ۱۸۰
جُنگ اصفهان ۲۰، ۲۵۸، ۳۲۱، ۳۲۲
جُنگ امسال ۲۵۸
جُنگ سحر ۱۵۲، ۱۷۷
جُنگ صدا ۲۵۴، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵

WWW.IRANMEET.COM

جنگل و شهر ۴۰۱
جوانه ۴۱، ۱۱۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲
جوّ سیاه ۴۵۴
جوشن ۵۲۷
جهانبانی، فرشته ۳۲۶
جهان کتاب ۳۲۷، ۵۳۶
جهان نو ۲۰
جهان و روشنائی‌های غمناک ۴۰، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵
چاپار ۲۰، ۲۹-۳۶، ۱۵۲، ۱۶۵-۱۶۷، ۱۷۷
چالنگی، هوشنگ ۴۲، ۱۴۸، ۴۲۸، ۴۳۲
چتر سرخ ۲۲۱
چخوف، آنتوان ۲۹
چراغ ناسوخته ۳۹۸
چرند و پرند ۴۰۳
چریک‌های ظفار ۱۲
چشم‌هایش ۵۱۱
چکیده ۴۱۵
چمدان ۵۱۱
چمران، مصطفی ۱۳
چند شعر در وادی کتاب عشق و چشم (دفتر دوم) ۳۹۸
چوپان‌زاده، محمد ۴
چهارپاره‌سرایان ۳۰۷
چهره‌های سیمون ماشار ۵۲۱
چه کسی سنگ می‌اندازد؟ ۱۸۰، ۲۲۸
چه‌که‌نی، احمدرضا ۴۰، ۱۰۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۴۳۲
چه گوارا ۱۴، ۷۸
چهلمین ۲۷۷
حاتمی، حسن ۳۲۶
حاج آقا ۵۱۱
حافظ ۲۹، ۱۳۵، ۳۳۱، ۵۲۲
حامدی، عبدالرسول ۳۲۶
حجازی، طه ۵۳۶
حجم زخم ۴۰
حجم‌گوائی ۱۴۷-۱۵۰، ۱۷۶
حرف‌های پائیزی ۳۹
حرکت و دیروز ۵۳۷
حریق باد ۴۰، ۴۴-۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵
حزب تودهٔ ایران ۴، ۱۱، ۴۱۳-۴۱۶، ۵۳۹
حزب رستاخیز ۱۰، ۱۱، ۳۹۰
حزین لاهیجی ۱۸۶
حسام، حسن ۵۳۶
حسن‌زاده، فریده ۴۶۳
حسنک ۵۲۱، ۵۲۲
حسینی، غفار ۱۸۰
حسینیهٔ ارشاد ۱۳
حق‌پرست، بهرام ۱۵۴
حق‌شناس، علی‌محمد ۴۷۲
حقوق بشر ۱۲، ۳۸۹، ۴۸۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۲۱
حقوق بشر آمریکا ۴۵۰
حقوقی، محمد ۳۰، ۸۴، ۱۰۵، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۴،

WWW.IRANMEET.COM

۱۹۹، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۵۸، ۲۷۶-
۲۷۸، ۲۸۳، ۳۰۶، ۴۲۷، ۵۲۹،
۵۳۶
حکمت، ناظم ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۵۹
حماسهٔ جاودانگی ۲۷۷
حماسهٔ خسرو گلسرخی ۵۳۸
حماسهٔ هستی و راکب ۵۳۷
حمیدی، جعفر ۲۷۲، ۳۹۱، ۵۳۶
حنّانه، شهین ۱۸۰، ۱۸۴، ۳۷۴
حنجرهٔ زخمی تغزّل ۱۸۲، ۱۸۴،
۲۳۰، ۲۵۶
حنیف‌نژاد ۶
حوض مرمر ۴۵۳
خائفی، پرویز ۱۸۰، ۵۳۶
خار در گلدان ۳۲۶
خاقانی ۲۹
خاک ۵۸
خاکسار، نسیم ۳۸، ۲۵۹، ۵۳۶
خائف، پله ۲۰، ۲۹
خدایگان و بنده ۴۱۴
خدیوی، مهین ۴۳۲، ۴۵۳
خراب ۲۰۱، ۲۰۲
خراسانی، شرف‌الدین ۷۶، ۱۰۵، ۲۵۵
خرم، احمد ۲۵۳، ۲۵۴
خرمشاهی، بهاءالدین ۱۹۲، ۲۷۷،
۳۰۸، ۳۲۲، ۳۳۰
خروس جنگی ۳۷، ۳۷۵
خضرائی، اورنگ ۱۸۰، ۵۱۶، ۵۳۶
خضرائی، بزرگ ۵۳۹
خضرائی، پرویز ۱۸۴
خطبه‌ئی در هجرت و چند شعر دیگر ۴۰
خلیج‌فارس ۱۲
خلیلی، عظیم ۲۵۹، ۳۷۴، ۴۵۳،
۴۸۵، ۴۹۵، ۵۱۵، ۵۳۶
خلیلی، محمد ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۶
خمینی، مصطفی ۱۴
خنیا و خون ۴۲
خوئی، اسماعیل ۳۹، ۴۰، ۵۹، ۶۰،
۶۹-۷۵، ۱۰۵، ۱۴۰-۱۴۳، ۱۵۳،
۱۶۵، ۲۰۰، ۲۵۸، ۲۷۲، ۲۷۶-
۲۸۲، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۳،
۳۲۶، ۳۷۲، ۳۹۷، ۴۵۳، ۴۶۲،
۴۶۳، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۶
خواب سنگ ۵۳۶
خواب لیلی ۲۷۷، ۲۸۹
خواب‌نما، هدایت‌الله ۲۷۷
خواجه عبدالله انصاری ۱۹۸
خورشید زنده است ۱۸۰
خورشید و شهر دود ۱۸۰
خورشیدهای شبانه ۵۳۶
*خوشبختی در خوردن سیب‌های سرخ
است* ۳۲۶
خوشنام، محمود ۱۷۹
خوشه ۳۱۶
خون سفید شمشیر ۱۸۰
خیام ۷۳
خیره چون شب دار ۵۳۸

WWW.IRANMEET.COM

دادائیست‌ها ۱۴۰
داریوش، پرویز ۳۰۷
داس‌های عصر ۳۲۶
دامون ۱۵۱
دانشور، رضا ۵۱۱
دانشور، سیمین ۵۰۳، ۵۰۸
دانشیان، کرامت ۳۷۶، ۳۸۷
داوردزاده، محمد ۵۳۶
دبیری جوان، رضا ۵۳۶
دختر رعیت ۵۱۱
در ابر گرم بار تموز ۵۳۹
در امتداد تجربه‌ها ۵۳۵، ۵۳۷
در این شرابسالی ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۵
در بادهای سرد ۵۳۷
در بی‌تکبه‌گاهی ۹۱
دُرتاج، حسین ۱۵۴
در جشنوارهٔ اینسوی پُل ۴۱، ۱۸۲
در خاطر منی ۳۲۶
درخت. کودک. جاده ۵۳۶
درد سنگ ۳۲۶
در سایه‌سار نخل ولایت ۵۳۸
در شبانهٔ شهر غم ۵۳۵
در کنار هم ۳۹۸
در کوچه‌باغ‌های نشابور ۱۵۱، ۱۸۱-۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۳۲۲، ۴۶۰، ۵۱۲
در کوچه‌های اسارت ۵۳۷
در مدار بستهٔ ساعت ۵۳۵
درو ۱۸۴
دروازه‌های نور ۲۷۸
درودیان، ولی‌الله ۳۶۶
درویشیان، علی‌اشرف ۲۵۹، ۵۱۱، ۵۱۲
دریائی، احمدرضا ۲۹، ۱۶۵
دریچه ۴۱
دست ۲۰
دستغیب، عبدالعلی ۲۷۳، ۲۷۸-۲۸۱، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۴۹
دستغیب، مینا ۴۰، ۳۲۶، ۳۹۸، ۴۳۲، ۵۳۶
دسنوس، روبر ۲۷، ۲۹
دشت ناامید ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۶۳، ۳۶۶
دشت‌ها تشنه‌اند ۴۲
دشمن مردم ۵۲۱
دشنه در دیس ۳۲۹، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۸
دفتر روستا ۲۰، ۱۵۲
دفترهای روزن ۹۵، ۱۴۷
دفترهای زمانه ۲۰، ۳۷، ۱۵۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۳۲۱
دقیقی ۱۳۴
دلتنگی‌ها ۱۴۷
دل ما و جهان ۲۱۴
دنیا ۴۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۲
دنیای دانش ۳۹۸، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۹۴
دنیای کتاب ۱۷۹
دوده، آلفونس ۵۱۶
دوزخ، اما سرد ۵۳۵، ۵۶۷

WWW.IRANMEET.COM

دولت‌آبادی، پروین ۴۰، ۳۲۶
دولت‌آبادی، محمود ۳۲۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۳۲
دو منظومه ۳۲۷
دهاء، محسن ۳۹۸
دهخدا ۴۰۱، ۴۰۳
ده شب ۴۵۱، ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۲۲، ۵۳۰، ۵۳۹
دیار شب ۳۴۱
دیدار ۱۸۰
دیدار با روشنائی ۱۸۰
دیدار در فلق ۱۵۰
دیدار در مسلخ ۱۸۱، ۲۴۷
دیروز، خط فاصله ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸
ذکائی، محمد ۳۲۰
ذُکائی، مهدی ۴۰
رئالیستی ۵۰
رئوف، هوشنگ ۳۹۱
رئیس‌نیا، رحیم ۲۵۹
راشنبرگ، جروم ۴۰۲
رادمنش، سیروس ۴۳۲، ۴۴۷
راسل، برتراند ۳۷۵
رامی، روشن ۵۳۶
راهنمای کتاب ۲۵۴
رایا و راز گل‌سرخ ۴۱، ۱۰۶، ۱۰۷
رجب‌زاده، کریم ۵۳۶
رحمانی، نصرت ۲۹، ۴۰، ۴۴-۵۱، ۱۸۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۶، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۷۲، ۳۷۳، ۵۲۹
رحیمی، حمیدرضا ۱۸۰
رحیمی، فریدون ۵۳۸
رحیمی، مصطفی ۱۹۴، ۳۲۱، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۲۹
رزّاقی، فرهنگ ۳۰، ۱۶۶
رستگار، مهدی ۴۰
رشت ۲۹۵، ۳۷۶
رضائی، مهدی ۱۵، ۲۷۷، ۳۳۶
رضوان، حمید ۵۳۶
رضوی، محسن ۳۶۸
رفتارِ تشنگی ۴۱۵
رفعت، تقی ۲۵۳، ۲۵۴
رفیعی، احمد ۲۷۷
رکنی، نظام ۳۲۳
رمانتیزم / رمانتیزم سیاه ۲۸۱
رمانتیک ۴۸، ۷۱، ۱۷۰، ۲۱۷، ۳۱۵
رمبو ۱۴۲، ۴۰۱
رمزی، داود ۴۰
رنگ آب‌ها ۱۸۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶
روبلس ۵۲۲
روح‌بخشان، ع. ۱۶۵
رودکی ۱۵۲، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۵۵، ۲۵۸، ۳۲۱، ۳۴۵، ۳۹۰، ۴۵۱، ۴۶۶
روزبهان، سیاوش ۲۷۲
روزگار دوزخی ایاز ۵۱۱
روزها ۲۱۴

WWW.IRANMEET.COM

روستای قرمز محلود ۴۲
رویش ۵۳۶
رهگذر مهتاب ۸۳، ۸۴
رهنما، تورج ۱۸۱
رهنما، علی ۴۰
رهنما، فریدون ۴۲، ۹۰، ۱۵۰
رهی معیری ۵۱۷
ریبالکا، میشل ۱۷۹
ریلکه ۳۲۲
ریویر، ژاک ۱۴۲
رؤیائی، یدالله ۱۸، ۴۲، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۹۲، ۲۷۶، ۲۸۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۲، ۴۱۴، ۵۳۹
زان رهروان دریا ۴۰، ۵۹-۶۹
زرین‌کوب، عبدالحسین ۱۷۶، ۲۵۴
زمانه ۲۰، ۳۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۹
زمزمه‌ئی در پائیز با شعر ۳۹۱
زمین نوآباد ۵۱۱
زندان اوین ۳۸۳
زند، ایرج ۳۹۱
زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست، باید زیست، باید زیست ۵۳۵
زنگنه، عزت‌الله ۱۵۳، ۴۵۳
زوارزاده، مجید ۳۲۲
زوایا و فصل‌ها ۱۸۴
زوبینی بر قلب پائیز ۴۱، ۸۷، ۸۸، ۱۸۲
زولو ۴۰۳
زُهری، محمد ۲۰، ۱۷۰، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۴۵۳، ۵۱۰
سادات‌اشکوری، کاظم ۳۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۲۴، ۲۵۹، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۵۳، ۴۸۵، ۴۹۲، ۵۰۷
سارتر، ژان‌پل ۱۷۹
سازمان امنیت و اطلاعات کشور ۶، ۱۴، ۲۱، ۱۵۱، ۱۵۵، ۲۱۰، ۳۳۶، ۳۸۵، ۴۶۲
سازمان انتشارات اشرفی ۲۷۷، ۲۸۶
سازمان جوانان حزب تودهٔ ایران ۴
سازمان چریک‌های فدائی خلق ۴، ۷
سازمان مجاهدین خلق ۶، ۷، ۱۵، ۱۶، ۳۳۶
ساعدی، غلامحسین ۲۰، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۳۳
سالچی، مهدی ۳۰
سالمی، محمدکاظم ۳۲۶
سامانی، مهدی ۱۸۱
سانسور ۳۹۹، ۴۰۰، ۵۰۷، ۵۱۰-۵۲۹
ساواک ← سازمان امنیت و اطلاعات کشور
ساهر، حبیب ۲۵۳، ۳۹۱، ۴۱۴
سایبان، ویژهٔ هنر و ادبیات ۳۸، ۳۹
سایهٔ روشن ۳۹۸
سبک خراسانی ۱۹۷
سبک عراقی ۱۹۷

WWW.IRANMEET.COM

سپانلو، محمدعلی ۵۲، ۵۴-۵۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۴۰، ۱۴۵، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۰، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۴۵۳، ۴۸۵، ۵۰۳، ۵۳۷، ۵۵۷
سپهری، سهراب ۱۹-۲۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۸۳، ۲۱۷، ۲۷۶، ۳۰۷، ۳۷۶، ۳۹۷، ۴۲۸، ۴۵۳، ۴۷۴، ۴۷۶
سپیدار ۳۹۷
سپید و سیاه ۳۷۴
ستارخان ۱۳۵
ستاری، جلال ۱۷۹
سجادی، محمود ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۴۳، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۹۲
سحوری ۴۲، ۷۵، ۷۶، ۵۰۸، ۵۱۲
سخنی دربارهٔ ادبیات ملتزم ۲۷۸
سدّ و بازوان ۸۴، ۱۸۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳
سراب‌های کویری ۴۵۴
سرخی گیلاس‌های کال، ۴۱، ۱۱۶، ۱۸۱، ۱۸۴
سرزمین ممنوع ۵۳۸
سرشک ← شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (م. سرشک)
سرفراز، اردلان ۹، ۳۷۴
سرفراز، جلال ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۳۵، ۴۲۷، ۵۲۸، ۵۳۷
سرود آن کس که گفت: «نه» ۵۳۸، ۵۴۹
سرود درهٔ شقایق ۱۸۰
سرود رگبارها ۵۳۸
سرود مردی که به خلیج پیوست و تصویرهای پیوسته در ویتنام ۳۲۶
سروری، سرور ۳۷
سروش، علی‌اصغر ۵۱۱
سزر، امّه ۱۴۲، ۱۹۹
سطح شبح در سفر پاک ۳۹
سعدی ۱۹۸، ۵۱۷
سعید ← سلطان‌پور، سعید
سعیدی (شهرزاد)، کبرا ۲۷۷، ۵۳۷
سفر پنجم ۴۵۴، ۴۶۵، ۴۷۲
سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده ۴۵۴، ۴۷۷، ۴۷۸
سفرهٔ خورشید ۳۹۱
سکندری، مهین ۲۷۷
سکوت جنگل زخمی در صبحگاه بیداری ۴۵۳
سگوی سرخ ۵۳۹
سلام، آقا ۵۳۷
سلطان‌پور، سعید ۷، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۳۸، ۷۵، ۷۶، ۱۵۱، ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۲۳، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۹
سلطان قابوس ۱۲
سلمان ۵۳۷
سلیمانی، فرامرز ۴۳۲، ۵۰۲

WWW.IRANMEET.COM

سمیعی، احمد ۱۷۶، ۳۰۸
سندباد بحری، ۳۴۵
سندباد غائب و شش شعر دیگر ۳۲۶، ۳۴۵-۳۴۹
سن‌ژون پرس ۴۰۱
سنگور، سدار ۱۷۷
سوررئالیست / سوررئالیسم ۱۰۷، ۳۷۶، ۴۳۸، ۴۷۸
سوگنامهٔ سال‌های ممنوع ۵۳۵
سهروردی ۱۹۳
سهمی از آن سال‌ها ۵۳۸
سهند ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۱۵۲-۱۵۵، ۱۷۷، ۵۴۹
سهیلی، مهدی ۲۷۷، ۳۲۶، ۴۱۴
سیاست شعر، سیاست هنر ۲۵۸، ۲۷۸، ۳۱۰، ۳۱۱
سیاوشان ۳۲۱، ۳۲۳
سیاهکل ۳، ۶، ۹، ۱۴، ۱۵-۲۱، ۳۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۸۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۷۲، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۶۲، ۵۴۹
سیاه مشق ۲۰، ۲۵۸
سیاه‌مشق‌های شبانه، ۱۸۱، ۱۸۵
سیتول، آزیرت ۱۵۳
شاپور، کامبار ۴۵۳
شار، رنه ۳۲۲
شارق، بهمن ۱۸۳
شاعرانِ تسلیم و شاعران مقاومت ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵
شاعران موج نو / نیمایی ۳۰۷
شاکری‌یکتا، محمدعلی ۳۹۱
شالیزاری، محمود ۴۵۳
شام بازپسین ۴۵۴
شاملو، احمد ۸، ۱۵، ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۳۹-۴۳، ۸۵، ۹۰، ۱۰۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۰-۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۰۵-۳۰۸، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۸-۳۳۶، ۳۸۴، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۲۸، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۸، ۴۹۵، ۵۰۳، ۵۳۲، ۵۷۱
شاه ← پهلوی، محمدرضا
شاهرخ‌تاش، شهرام ۱۸۱، ۲۸۲، ۳۴۵، ۳۷۴، ۴۶۳
شاهرودی (آینده)، اسماعیل ۴۱، ۱۴۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۷۷، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۹۷، ۵۱۶
شاه شجاع ۱۳۵
شاهنامهٔ فردوسی ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۷۱، ۱۹۵، ۳۳۳
شایسته‌پور، ایرج ۴۱۴
شبان بزرگ امید ← سیاوش کسرائی
شب شعر ۲۵۸، ۳۱۷
شب مانی ۱۸۰، ۱۸۴
شب‌های شعر انستیتو گوته ۱۳، ۲۵۸، ۳۱۶

WWW.IRANMEET.COM

شبی از نیمروز ۵۸، ۴۰۱، ۴۰۴
شبیخون ۵۳۸
شبیری‌معالی، رضا ۹۰، ۱۸۱، ۲۴۷
شجاعی‌فرد، جواد ۵۳۷
شجاعی، کاظم ۳۰
شجاعی، محمود ۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸
شراره‌های جاویدان، کتاب هنر و ادبیات امروز ۱۵۳
شرقی‌ها ۲۷۷، ۲۸۳
شریعتی، علی ۱۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۵۱۱، ۵۳۲
شریفیان، جواد ۴۱۵، ۴۵۳
شریفی، حبیب‌الله ۱۸۱
شعر ارتجاعی ۱۲۹
شعر انگلیس ۳۱۳
شعر برای آزادی ۵۳۹
شعر پلاستیک ۳۰۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۲۶-۴۲۸، ۵۳۴
شعر تجسمی ۱۰، ۳۰۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۲۶، ۴۲۷، ۵۳۵
شعر تسلیم ۱۲۷-۱۳۸
شعر جنگل ۱۵، ۱۵۱، ۱۸۵، ۴۵۹
شعر جنوبی ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۹، ۲۹۲
شعر چریکی ۸، ۹، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۴۵، ۷۵، ۷۶، ۱۵۱، ۱۸۶، ۳۰۳، ۳۷۶، ۴۵۹، ۴۶۲، ۵۱۶، ۵۲۶، ۵۴۲
شعر حجم ۱۰۹-۱۱۲، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۷۶، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۵۳۴
شعر دیگر [جُنگ شعر، دفتر دوم] ۲۰، ۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷
شعر سازنده ۱۲۹
شعر سپید ۱۷۵
شعر ستایش قدرت‌های حاکمه ۱۲۹
شعر سیاهکل ۱۴-۱۶
شعر غم‌های بی‌غمی ۱۲۹
شعر غم‌های ضروری ۱۲۹
شعرک ۳۰۵
شعرکوچه ۱۸۲
شعر متعهد ۱۲۹
شعر مردمی ۱۲۹
شعر مقاومت ۱۲۷-۱۳۸
شعرمن ۱۸۲
شعر منثور ۱۵۰، ۳۷۶، ۴۷۷
شعر ناب ۱۰، ۱۶۹، ۱۹۲، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۵۳۵
شعرنو از آغاز تا امروز ۸۴، ۱۷۶، ۱۹۹، ۲۵۸، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۲۲
شعرنو نیمائی ۳۶۷، ۴۲۷
شعر و سیاست و سخنی دربارهٔ ادبیات ملتزم ۲۵۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۱۷
شعر و قصه ۳۲۱
شعرهای بی‌شکل ۳۰۷
شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (م. سرشک) ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۷۲، ۷۶، ۸۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵-۲۰۱، ۲۵۴، ۲۷۲،

WWW.IRANMEET.COM

۲۷۶، ۳۲۲، ۳۲۸، ۴۵۳، ۴۵۹،
۴۶۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۴۹
شکست سکوت ۴۵۴
شکفتن در مه ۴۱، ۴۲، ۱۸۴، ۲۲۰،
۳۲۸
شکوری، ناصر ۴۵۴
شکوفه‌های سرخ سیب ۳۹۸
شمالیان، علی ۵۳۷
شمس اسحاق، کیان‌وش ۵۳۷
شمس‌پور، شهرام ۱۸۱
شمس قیس رازی ۴۰۵
شمس‌لنگرودی، محمد ۴۱۵
شمس، مرتضی ۲۷۷
شوراب ۴۰
شهپری، شهین ۳۲۶
شهرداری تهران ۳۱۶
شهریار ۴۰۱
شیبانی، فرهاد ۴۱، ۱۱۶، ۱۸۱، ۱۸۴،
۳۷۴
شیبانی، منوچهر ۱۴۴، ۱۷۰، ۲۰۲،
۳۰۷، ۴۵۴، ۵۲۹
شیراز ۱۸۰
شیتسلر، آرتور ۴۱۴
صابر ۴۰۱، ۴۰۳
صادقی (پدرام)، عباس ۵۳۷
صالح‌پور، محمدتقی ۳۸، ۳۹
صالحی، بهمن ۹۰، ۲۷۶، ۲۹۷، ۳۲۳،
۴۵۴
صالحی، سید علی ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۵۰،
۴۵۱، ۴۶۶، ۴۸۵، ۴۹۴
صبا، فتحعلی‌خان ۱۳۴
صبح از روزنهٔ بیداری ۵۳۷
صبح نارنجستان ۴۱، ۱۸۲
صبوری، علی ۴۱۵
صخره‌های سکوت ۱۸۰
صدا ۲۵۸، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۲۱
صدای پای آب ۲۱۷
صدای عشق ۵۳۶
صدای قزوین ۱۵۲
صدای میرا ۱۹، ۷۵، ۷۶، ۵۲۰، ۵۲۱،
۵۴۱
صدای همیشه ۱۰۵، ۱۰۶، ۵۳۶
صدرحاج‌سیدجوادی، علی‌اصغر ۵۱۱
صدف ۵۳۰
صدف و قصهٔ تنهائی او ۱۸۱
صدیقی، کامبیز ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۵،
۳۲۳، ۵۳۷
صفا، پروین ۱۷۹
صفارزاده، طاهره ۴۱، ۸۳، ۸۴، ۱۸۱،
۲۱۶-۲۲۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۷۴،
۴۵۴، ۴۷۲، ۴۷۵، ۵۱۰، ۵۳۷
صفاری‌درست (واله)، حسین ۵۳۷
صفاری، عباس ۹
صفحهٔ هنر روز گیلان ۲۰
صفر ۱۸۰
صلاحی، عمران ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۵۱،
۴۱۵، ۴۵۴، ۴۸۵، ۴۹۴، ۵۰۷،
۵۰۹

WWW.IRANMEET.COM

صور خیال در شعر فارسی ۱۸۵-۱۸۶
صور خیال در شعرِ [کهن] ۱۵۱
صهبا، هوشنگ ۴۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۴۴، ۱۴۵
ضدانقلاب ۱۷۴
ضرابی، علی‌اصغر ۲۷۸، ۳۹۷
ضیائی، ایرج ۳۲۲
ضیاءپور ۳۷
طالبوف ۵۱۶
طالشیان، اسماعیل ۵۳۷
طالعی، جواد ۵۳۰، ۵۳۷
طاهباز، سیروس ۲۲۰
طباتی، علی‌رضا ۱۸۱
طباطبائی، ژازه ۱۸۱، ۲۷۷، ۳۲۶
طباطبائی، همایونتاج ۳۹۸، ۴۳۲، ۴۵۴
طبری، احسان ۴۱۵
طبل‌های سنگی ۳۲۶
طلا در مس ۲۰۲
طلوعی در غروب ۳۹۱
طنین در دلتا ۴۱، ۸۳، ۸۴، ۲۱۷، ۲۲۱
ظل‌الله ۳۸۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵
ظهر درد ۴۰
عابدینی، فرهاد ۳۲۶
عارف ۱۳۵، ۴۰۱، ۵۱۷
عارفنامهٔ ایرج ۴۰۳
عاشقانه‌ها و درد ۴۱۵
عاشقی از خرمشهر ۵۳۷
عبدالملکیان، محمدرضا ۳۹۸
عبدلی، م. ۱۸۱
عبور ۴۱، ۷۶، ۷۹، ۸۰
عبور از حجم ۱۲۷، ۱۴۴
عدنانی، محسن ۳۹۷
عراق ۱۲، ۳۸۹
عرفان، حمید ۴۱
عزیزپور، بتول ۲۷۷، ۲۸۹، ۳۷۴، ۵۲۸
عسکری، میرزاآقا ۳۶۸، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۳، ۵۳۷
عشقی ۲۷، ۱۳۵، ۴۰۱، ۵۱۷
عطارزاده (نغمه)، صالح ۴۱، ۵۳۷
عطش از دریچهٔ آفتاب ۳۹۱
عقل سرخ ۱۹۳
علف ایام ۱۸۰
علوی، بزرگ ۵۱۱
علویه‌خانم ۵۱۱
علی‌پور، هومز ۱۸۵، ۴۳۲، ۴۳۸
علی‌مانی، مهدی ۳۶۸
عنصری ۱۳۰
غُریفی، عدنان ۵۳۸
غلامعلی‌پور (ساحل‌نشین)، حسن ۱۸۱
غمناکان صبح ۵۳۶
غوریان ۵۱۵
غیاثی، محمدتقی ۱۷۷
فاصله ۵۳۶
فاطمی، سعید ۴۱۴

WWW.IRANMEET.COM

فراتر از شب اکتونیان ۲۷۷، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۶۳
فرازمند (ماهان)، مجید ۴۱
فرامرزی، حسن ۴۱۴
فرانسه ۱۳، ۱۶۸، ۳۸۵، ۴۰۱
فرخزاد، پوران ۳۲۶
فرخزاد، فروغ ۴۳، ۸۴، ۹۰، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۵۶، ۲۷۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۴۹، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۷۴، ۴۷۶
فرخزاد، فریدون ۲۵۶
فرّخی ۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵، ۴۵۴
فردا اولین روز دنیاست ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۱۱
فردوسی ۱۰، ۲۰، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۵۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۴۹، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۹۰، ۴۱۴، ۴۲۷، ۵۱۸
فرزاد، مسعود ۱۵۰
فرزندان سانچز ۵۱۷
فرسیو ۴
فرلینگتی ۴۰۲
فرم ۳۶، ۵۱، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۶، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۳۶
فرّمالیست / فرمالیسم ۱۸، ۸۴، ۱۳۹، ۱۹۸
فرنود، غلامحسین ۲۵
فروغی بسطامی ۱۳۵
فرهنگ ۴۰، ۳۹۱
فرهنگ اسلامی ۵۳۸
فرهنگ و زندگی ۲۰، ۱۵۲
فریاد، فریدون ۳۶۸، ۵۳۰، ۵۳۸
فریادهای دیگر و عنکبوت رنگ ۱۸۲
فریدمند، احمد ۴۱۵
فریدونی، عطاالله ۴۱
فریدون [فرخزاد] ۴۵۱
فشاهی، محمدرضا ۲۹، ۴۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۲۰، ۲۷۹، ۲۸۱
فصل بروز خشم ۵۳۶
فصل پنجم ۴۵۵
فصل سبز ۱۸۱
فصل غلیظ گیو ۱۸۱
فصل مطرح نیست ۱۵۰
فصلنامهٔ تحقیقات ایرانی ۳۷
فصل‌های زمستان ۱۴۶
فصل‌های سبز ۱۵۲
فصلی برای تو ۸۷
فصلی در هنر ۳۷، ۳۸، ۱۵۲
فقیری، ابوالقاسم ۲۹
فقیری، امین ۲۹
فلک‌الافلاک ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۳۷، ۳۲۱، ۳۲۳
قائدی، بدالله ۳۲۷

WWW.IRANMEET.COM

قاسمیان، مینا ۳۹۸
قاضی ۵۰۸
قافله‌های شب‌خیز ۳۲۷
قانون اساسی ایران ۵۰۵، ۵۰۶
قدرخواه، کیوان ۵۳۸
قدمائی ۳۰۷
قذافی ۲۵۷
قرآن ۱۹۴، ۴۷۲
قربان‌زاده، احمد ۵۳۸
قصهٔ کوی و برزن ما ۲۷۷
قصیده‌های هادیه ۴۵۴، ۴۹۷
قصیدهٔ بلند باد ۳۴۱
قطاری در مه ۴۱۵
قفس نامحدود من ۱۴۳، ۱۴۵
قفس و پرواز ۵۳۶
ققنوس ۵۳۶، ۵۳۸
قلبم را به خاک بسپارید ۴۵۴
قلعهٔ سقریم ۴۱۴
قلم انداز ۴۲
قلیچ‌خانی، علی ۹۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۹۷
قم ۱۴، ۳۷۶
قناری تنها ۲۸۹
قنبری، شهیار ۹
کاتبی، علی ۲۵۹
کار ۵۳۸، ۵۴۹
کارتر، جیمی ۱۲
کارو ۴۵۴
کاشانی‌راد، بهرام ۲۹۸
کاظم‌زاده ۱۷۰
کاظمیه، اسلام ۵۲۸، ۵۲۹
کامو، آلبر ۱۷۰، ۲۷۶
کانون تربیت ۴۲، ۱۸۰
کانون نویسندگان ایران ۱۳، ۱۴، ۵۰۲-۵۱۰، ۵۱۹-۵۲۱، ۵۳۱
کاوه ۲۰، ۵۳۶
کبری، ناهید ۴۵۴
کتاب احمد ۵۱۶
کتاب امروز ۱۵۲، ۱۷۶، ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۹۰
کتاب پیام ۳۲۱
کتاب توس ۳۲۱
کتاب جدید ۲۵۸، ۲۵۹
کتابخانهٔ سخن ۴۰
کتاب روز ۱۵۲
کتاب شعر ۲، ۴۱۴
کتاب شعر ساهر ۳۹۱
کتاب مرجان ۲۵۸، ۲۷۶
کتاب مقدس ۱۶۸
کتاب میرا ۳۲۷
کتاب نمونه ۱۸۱، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۵۸، ۳۲۶، ۳۵۱، ۳۹۸
کتاب‌های جیبی ۱۷۶، ۲۷۸، ۳۰۶
کتاب هنر ۲۰، ۱۵۲
کتیبه‌ئی بر باد ۲۷۷
کُربن، هانری ۴۱۴
کرم‌عبدلی، علی ۳۶۸
کرمی، حسن ۲۷۲

WWW.IRANMEET.COM

کریم‌پور، حمید ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۴۶
کریمیان، کاظم ۴۱
کریمی، پرویز ۳۰، ۲۷۸، ۲۹۷
کریمی، رحمان ۲۷۲، ۲۷۳
کسرائی، سیاوش ۷، ۱۰، ۱۴، ۲۰، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۷۷، ۲۵۹، ۲۷۶، ۲۷۹، ۳۰۷، ۳۹۷، ۴۱۳-۴۱۶، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۷، ۵۳۷-۵۳۹، ۵۶۰
کسروی، احمد ۵۱۱، ۵۱۲
کسری (افشار)، لیلا ۴۱، ۱۵۰، ۱۸۲
کسیلا، احمد ۴۲۷، ۵۱۰
کشتارگاه ۵۲۲، ۵۳۷، ۵۴۱
کلاهی‌اهری، محمدباقر ۴۱۵
کلکسیون ۳۲۶
کللی، بیژن ۵۲۹
کلودل ۴۰۱
کلید ۱۸۰، ۱۸۴
کنگرهٔ نویسندگان ایران ۱۴، ۵۰۲
کوبیست‌ها ۱۴۰
کوثری، عبدالله ۳۲۷، ۳۴۹، ۳۶۰، ۵۲۹
کوچ ۵۰
کوچ پرنده‌ها ۳۲۶
کوچنانی، علی ۴۲۷
کوچوئی، آلبرت ۱۷۹
کودتا ۴، ۱۳، ۵۲۶، ۵۳۰
کوزه ۱۸۲
کوش‌آبادی، جعفر ۱۲، ۱۵، ۵۲۸
کونرت، گونتر ۴۱۴
کویر ۵۰
کیانوش، محمود ۴۱، ۳۹۱
کیخسرو، م ۵۳۸
کیهان ۱۵۱، ۲۲۰، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۱، ۳۷۶، ۴۲۷، ۴۶۲، ۵۱۷
گارسیالورکا، فدریکو، ۲۷، ۱۰۷، ۱۶۸
گام ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۱۵
گاوارهبان ۵۱۲
گرگین، عاطفه ۳۷۶
گرگین، محمد ۴۵۴
گروه فرهنگی مرجان ۲۷۶
گریزهای ناگزیر ۵۲۶
گریه در آب ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۵۱
گزارش کتاب ۱۵۲
گزینهٔ شعرها ۳۲۶
گل بر گسترهٔ ماه ۴۰، ۵۲، ۵۹، ۱۴۶، ۴۰۱
گلپونه‌ها ۳۲۷
گلچین‌گیلانی ← میرفخرائی، فخرالدین
گلزار، لیلی ۴۱۴
گلستان، ابراهیم ۹۰، ۵۳۲
گلستان سعدی ۱۹۸
گلسرخی، خسرو ۹، ۱۰، ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۹-۳۹، ۴۵، ۴۸، ۵۹، ۶۰، ۶۹، ۹۱، ۹۲، ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۱۰، ۳۲۰-۳۲۳، ۳۳۰، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۵-۳۸۷، ۳۹۵،

WWW.IRANMEET.COM

۵۳۹
گلشائی ۳۲۷
گلشیری، هوشنگ ۵۰۸، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۱
گل‌های آفتاب‌گردان و آورد پلی گون ۴۱
گورکی ۲۹، ۲۷۶، ۵۲۱، ۵۲۲
گورگین، تیمور ۴۲
گیاهوارهٔ فصل سرخ ۱۸۲، ۱۸۵
گیاه و سنگ نه، آتش ۴۲، ۴۵۴
گیلانی، فریدون ۳۰، ۲۷۲
گینزبرگ، آلن ۱۴۲، ۴۰۲
لاری کرمانشاهی ۴۵۴
لامارتین‌وار ۱۷۰
لاهوتی ۱۳۵
لاهیجان ۳
لحظه‌ها صادقند ۱۸۰
لحظه‌های مکرر ویرانی ۳۹۸
لحظهٔ سوم، داستان آنسوی نیرنگ‌ها ۲۷۷
لطفعلیان، اردشیر ۱۷۹
للهباشی ۱۳۵
لندن ۱۳
لنگرودی، بنده‌خدای ۱۶۶
لوتره آمون ۱۴۲
لوح ۵۳۷، ۵۳۸
لوس‌آنجلس کالیفرنیا ۳۷
لومومبا ۷۸
م. آزاد ← مشرف‌آزادتهرانی، محمود
م. آزرم ← میرزازاده، نعمت
ما بودگان ۵۳۶
م. ا. به‌آذین ← اعتمادزاده، محمود
ماتک، علی ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۲
ما چه می‌خواهیم ۵۱۲
ما روی زمین هستیم ۱۰
مازیار ۵۱۱، ۵۳۸، ۵۶۰
مالارمه ۴۰۱
مالایایی ۴۰۳
مالکی، شهریار ۳۶۸، ۳۶۹
م. امید ← اخوان‌ثالث، مهدی
ماه در کاریز ۴۰
ماياکوفسکی، ولادیمیر ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۹۵، ۱۹۸
متین، غلامحسین ۲۹، ۴۲، ۱۵۳، ۳۲۶، ۳۴۵، ۵۳۹
مثل درخت در شب باران ۴۵۳، ۴۵۹
مجابی، جواد ۲۹، ۴۱، ۸۷، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۸۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۳۲۳، ۴۵۴، ۴۸۵، ۵۲۸
مجاهدین خلق ایران ← سازمان مجاهدین خلق ایران
مجلس شورای ملی ۲۵۶
مجلهٔ ادب ۲۵۳
مجموعهٔ اشعار ۵۳۸
محبت، جواد ۳۲۰
محبّی، عبدالجواد ۱۸۲، ۱۵۳
محبی‌کرمانی، مهدی ۴۱
محبی، مهدی ۱۸۲

WWW.IRANMEET.COM

محجوب، محمدجعفر ۱۷۹
محدث، جعفر ۲۷۸
محدثی، جواد ۵۳۸
محسن، سعید ۶
محصص، اردشیر ۱۷۹
محمائی، محمدابراهیم ۱۸۲
محمدسینا، راحا ۳۶۸
محمود، احمد ۲۹، ۵۱۱، ۵۳۲
محمود غزنوی ۱۹۵
مختاری، محمد ۲۷۲، ۴۵۴، ۴۸۵، ۴۹۷، ۵۰۲
مختصری دربارهٔ هنر ۲۵۸، ۲۷۸، ۳۰۹
مدرسهٔ عالی مدیریت لاهیجان ۴۱۳
مدرنیستی ۸۳
مدرنیسم ۲۱۷، ۲۱۸، ۴۶۶
مدیحی، محمدرضا ۵۳۸
مرا دردی‌ست اندر دل... ۵۳۵
مرا صدا کن ۴۱۴
م. راما ← محمد امینی‌لاهیجی
مرثیه‌های کولی ۳۹۱
مرثیهٔ جویبار ۴۱۵، ۴۵۳
مرجان ۲۷۶، ۴۵۳، ۴۵۴
مردخرّم، فریدون ۲۷۲، ۲۷۳
مردی در قفس ۵۱۱
مرگ رنگ ۲۱۷
مرگ ماهی‌ها ۳۹، ۱۱۶، ۱۱۹
مرگنامه‌ها و پنج آواز برای ذوالجناح ۲۷۶
مسجد سلیمان ۴۲۸
مسکوب، ش ۵۳۲
مسلخ ۵۳۷
مسیر ۳۹
مشت در جیب ۲۷۷، ۲۸۶
مشرف‌آزادتهرانی (م. آزاد)، محمود ۱۰۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۷۲، ۳۷۳، ۵۲۸
مشروطه ۵۷۱
مشروطیت ۱۳۰، ۱۳۵، ۲۵۳، ۴۰۱، ۴۰۳، ۵۰۶
مشفقی، سیروس ۲۰، ۴۱، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۴۱، ۲۴۷، ۲۷۶، ۲۹۷، ۳۱۸، ۳۷۴، ۴۲۷، ۵۱۰، ۵۳۸
مشیری، فریدون ۴۱، ۱۷۰، ۲۷۶، ۳۰۷، ۴۵۴، ۵۲۵
مصدق، حمید ۲۵، ۳۲۷
مصطفوی، صدر ۳۲۷
مصیبتی زیر آفتاب ۴۰، ۵۲-۵۹، ۴۰۲، ۴۰۴
مطلق‌فرد، آذر ۴۳۲
مطهری، سیاوش ۳۹۱، ۳۹۴، ۵۰۳، ۵۱۹
مظاهری، علی ۴۱
معتقدی، محمود ۴۶۲
معزّی‌مقدم، فریدون ۱۷۹
معماری حجم ۱۴۶، ۱۴۹

WWW.IRANMEET.COM

معین، محمد ۱۷۹
مغول ۵۱۵
مقدم‌مراغه‌ئی، رحمت‌الله ۵۰۳، ۵۰۴
مُقربین، شهاب ۴۶۲
مقصدی، رضا ۱۰، ۲۰، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۷۷، ۲۷۳، ۳۲۳
ملک‌الشعراء بهار ۲۵۴، ۴۰۱، ۵۱۷
ملکی، خلیل ۵۱۱
ممیزان ۵۳۱، ۵۳۳
ممیزی ۵۲۹
مناجات ۱۹۸
من با آب‌ها رابطه دارم ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۳
من، تنهائیم و زمزمه‌هایم ۴۰
منزوی، حسین ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۳۰، ۲۵۶، ۳۷۴، ۵۱۵
منشی‌زاده، کیومرث ۳۲۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۵۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۲، ۵۲۹
منصوری، پرویز ۱۷۹
منظومهٔ ده و دوازده و آهوی غریب ۴۰
من فقط سفیدی اسب را گریستم ۱۸۰، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۰
من محو می‌شوم ۱۸۰
منزچهری ۱۳۰
موج ناب ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۴۷، ۴۵۰
موج نو ۱۰، ۱۹، ۸۳، ۸۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۲۱۰، ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۰۱، ۴۲۶-۴۲۸، ۴۳۲، ۴۷۷، ۴۸۵، ۵۳۴
موج نوئی ۸۴، ۱۰۷، ۲۲۰، ۳۰۳، ۳۰۴
موحد، عبدالحسین ۳۰
موحدمحمدی، ضیاء ۲۱۹، ۳۲۲، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۶۶
موزه‌های برهوت ۴۲، ۱۸۲
موزیک ایران ۱۵۲
موسسهٔ فرهنگی آلمان ← انجمن فرهنگی ایران ـ آلمان
موسوی‌گرمارودی، علی ۴۱، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۱۹۹، ۲۵۴، ۳۰۸، ۵۱۶، ۵۳۸
موقعیت کلی هنر و ادبیات کنونی ۳۲۷
م و می درسا ۴۱
مونتسرا ۵۲۱
مهاجر، پرویز ۲۱۲، ۳۲۲، ۴۵۱
مهتاب ۵۳۷
مه در مه ۳۹۸
مهدویان، ایرج ۴۱
مهدوی، ژاله ۳۲۷
مهدوی‌هزاوه، محسن ۳۶۸
مهدیان، ایرج ۲۵۸، ۲۷۸، ۳۰۹
مهرپویا، جمشید ۱۶۵
مهری، حسین ۲۸۱
مهمبد، محمدعلی ۵۲۵، ۵۲۶
میبدی، علیرضا ۴۱۳، ۴۱۴
میترا و خمیازه‌های باد ۴۵۴

WWW.IRANMEET.COM

میرافشار، هما ۳۲۷
میرزازاده (م. آزرم)، نعمت ۱۰، ۲۰، ۴۲، ۷۲، ۷۵-۷۹، ۸۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۷۲، ۳۴۰، ۳۴۹، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۳۳
میرزا کوچک‌خان ۱۵
میرصادقی، میمنت ۴۵۴، ۴۸۵، ۴۹۰
میرفخرائی، فخرالدین ۳۰۷
میرفطروس، علی ۱۰، ۲۰، ۲۵، ۱۵۴، ۲۵۹، ۲۶۱، ۵۳۸، ۵۴۹
میرمیران، مجتبی ۴۵۴
میزانی، فیروزه ۴۳۲، ۴۴۱-۴۴۳
میعاد در لجن ۵۰، ۵۱
میکائیل و گاوآهن مفموم ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۴۳
میلاد دریا ۴۵۴
میلاد نهنگ ۵۳۸
میلانی، پروانه ۳۹۱
میلانی، فروغ ۴۲
میهمان سنگ‌ها ۵۳۷
مؤذن، ناصر ۳۸، ۵۳۹
مؤمنی، باقر ۳۸، ۵۱۶
نئورمانتیک‌ها ۷۰
نابدل، علیرضا ۷
ناپلئونی، فیروز ۲۷۸
ناتل‌خانلری، پرویز ۱۷۰، ۳۰۷، ۳۸۶
ناجی، فیروز ۴۲، ۱۴۸
نادرپور، نادر ۴۲، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۷۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۴۰۱، ۴۵۴، ۴۸۵
ناصرالدین شاه ۵۱۶
ناصرخسرو ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۳۳۱
ناطق، هما ۵۳۲
نامه‌ها ۵۱۱
نامه‌های سرگردان ۴۵۴
نبض وطنم را می‌گیرم ۵۳۷، ۵۵۷
نبی ۳۹۱
نثر موزون نویسان ۳۰۷
نجات، هوتن ۳۹۸
نجد سمیعی، عنایت ۲۰
نجف ۱۴
نجفی، ابوالحسن ۳۲۲
نجوای روستا ۲۰
ندیمی، حسن ۱۸۲، ۵۲۵
نرودا، پابلو ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۹، ۴۰۳، ۴۰۴
نسیم شمال ۱۳۵، ۴۰۱
نصیری‌پور، غلامحسین ۴۲، ۱۷۴، ۱۸۲-۱۸۵، ۲۳۷، ۳۲۳
نصیری، نصیر، ۳۶۸، ۳۶۹
نظیری، ژاله ۲۷۸
نعرهٔ جوان ۴۱، ۹۵، ۹۶، ۱۴۱
نفس زیر لختگی ۴۰، ۱۰۹، ۱۴۳
نفیسی، مجید ۱۰۷
نقد آثار احمد شاملو ۳۲۰، ۳۲۷
نگاه ۵۱۱

WWW.IRANMEET.COM

نگاه، ف. الف ← فریبرز ابراهیم‌پور
نگاهی در سکوت ۲۷۷
نگین ۲۰، ۱۵۲، ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۱۰، ۳۶۶، ۳۹۰، ۴۵۱، ۴۶۰
نوری‌زاده، علیرضا ۴۲، ۱۱۶، ۱۲۴، ۴۲۷، ۵۱۵
نوری‌علاء، اسماعیل ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۸۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۲۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۲۶، ۴۳۲، ۵۳۸
نوری‌علاء، پرتو ۵۳۸
نوری، نورالدین ۲۹
نوزادیان، رایا ۲۹
نوعی از نقد بر نوعی از شعر ۱۵، ۱۶
نوعی از هنر، نوعی از اندیشه ۱۵۱، ۱۸۲، ۳۲۸، ۵۲۰
نوعی، محمد ۵۳۸
نوقدمائی ۸۰، ۸۳، ۱۵۰، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۱۷، ۲۸۱، ۴۶۶، ۴۹۰، ۵۰۷
نهرو ۵۱۷
نهضت آزادی ایران ۱۳
نیرو، سیروس ۱۸۲، ۱۸۳، ۴۵۴
نیری، صفورا ۱۵۳، ۴۵۵
نیستانی، منوچهر ۱۷۰، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۷۴، ۵۲۹
نیشابور ۱۳۳، ۵۵۶
نیکوصالح، احمد ۱۵۴، ۱۸۲، ۱۸۵، ۳۲۳
نیکو، منوچهر ۳۶۸
نیل ۴۲، ۱۸۰، ۲۱۲، ۵۳۶
نیمائی ۸۰، ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۳، ۲۸۶، ۳۰۷، ۳۴۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۴۲، ۴۷۷
نیما و شعر پارسی ۱۸۳
نیما یوشیج ۲۰، ۴۲، ۸۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۵۳، ۲۷۳، ۲۷۶-۲۷۸، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۶۰، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۳۸، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۷۲، ۴۷۴
نیوتون ۱۴۹
نیهیلیست ۴۷۷، ۴۷۸
و آنگاه آه ای فرشته ۱۸۰
واحد، سینا ۵۳۹
واحدی، غلامرضا ۳۹۸
واژه‌ها ۲۵۴، ۲۵۵
واشنگتن ۷
واقدی، اصغر ۱۵۳، ۲۷۸، ۳۰۰، ۳۷۴، ۴۲۷، ۵۲۹
واقعهٔ سیاهکل ۱۵، ۳۲۸
واقف، جمشید ۴۱۵
والری، پل ۴۰۱
وجدانی، محمد ۳۹۱
وجدی، شاداب ۳۹۱
ورلن ۴۰۱
وزارت فرهنگ و هنر ۲۵۶، ۵۱۹

WWW.IRANMEET.COM

وزل، علیرضا ۴۱۴
وصال شیرازی ۱۳۵
وطن، اکبر ۳۹۸
وقت سکوت نیست ۵۳۷، ۵۳۹
وکیلی، منیر ۴۱۴
و ناگهان جرقه ۲۷۸
ویتنام ۷۸، ۳۹۰، ۴۰۲
هانیش، کارل ۱۷۹
هاوزن، اشتوک ۱۷۹
هبوط ۴۰
هجوم ۴۵۳، ۴۸۵
هدایت، رضاقلی‌خان ۱۳۵
هدایت، صادق ۵۱۱
هر سوی راه راه راه ۱۸۱
هزارخانی، منرچهر ۲۱، ۲۷۶، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۳۳
هزار و یک شب ۳۴۵-۳۴۶
هشترودی، محسن ۱۵۰، ۴۱۴
هشت کتاب ۴۵۳
هلاک عقل به وقت اندیشیدن ۵۳۹
همائی، جلال ۴۱۴
همایونفر، عزت‌الله ۴۱۴
همایونی، صادق ۴۲
همتی، اسماعیل ۴۵۵
همینگوی، ارنست ۴۱۴
هنرمندی، حسن ۱۸۲
هنرور شجاعی، تقی ۴۲، ۵۰۳، ۵۳۹
هوای تازه ۱۴۴، ۳۰۵، ۳۳۰
هوپ هوپ‌نامه ۴۰۳
هوشمند، مسعود ۹
هوشنگ چالنگی ۴۲۸
هویت ۲۷۷
هویدا، امیرعباس ۲، ۱۲
هیچکس نمی‌داند ۳۹۱
هیرمند ۲۰
هیورث، پیتر ۱۷۹
یادداشت‌های شهر شلوغ ۵۱۱
یاشار ۵۳۶
یحیوی، عباسعلی ۴۵۵
یزدی، ابراهیم ۱۳
یسه‌نین، سرگی ۲۹
یعقوب‌شاهی، نیاز ۳۸، ۲۵۹
یغما ۸۰
یفتوشنکو، یوگنی ۲۹
یلدا ۴۵۴
یلفانی، محسن ۵۱۱، ۵۲۱
یوردشاهیان (عنا)، اسماعیل ۱۸۲، ۳۹۱
یوسف، سعید ۱۵، ۱۶، ۳۲۸

WWW.IRANMEET.COM

کتاب‌ها (مراجع و مآخذ)

آتابای، سیروس / ***وادی شاهپرک‌ها***. ــ تهران: طُرفه، ۱۳۴۴، ۸۷ ص.

آتش / ***دشت ناامید***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۶۱ ص.

ــ / ***من کویر***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۲، ۶۰ ص.

ــ / ***واحه***. ــ تهران، بی‌نا، ۱۳۴۷، ۵۱ ص.

آتشی، منوچهر / ***آواز خاک***. ــ تهران: نیل، ۱۳۴۶، ۲۰۲ ص.

ــ / ***آهنگ دیگر***. ــ تهران: [ناشر] رضا سیدحسینی، اردیبهشت ۱۳۳۹، ۱۵۱ ص.

ــ / ***بر انتهای آغاز***. ــ تهران: دنیای کتاب، بی‌تا، ۱۴۴ ص.

ــ / ***برگزیدهٔ اشعار و چند شعر تازه***. ــ تهران: دنیای کتاب، بی‌تا، ۱۴۴ ص.

ــ / ***دیدار در فلق***. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۱۸۸ ص.

آخوندزاده، میرزا فتحعلی / ***تمثیلات، شش نمایشنامه و یک داستان***. ترجمهٔ م. ج. فره‌چه‌داغی. ــ تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶.

آدمیت، فریدون / ***امیرکبیر و ایران (ورقی از تاریخ سیاسی ایران)***. ــ تهران: خوارزمی، ۱۳۴۸.

آدیش، م. (و) کوه‌زاد / ***من محو می‌شوم***. ــ تهران: پرس اجنت، ۱۳۵۰، ۱۱۵ ص.

آدیش، هور / ***تا دم جاده‌های صبح***. ــ تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۴، ۶۸ ص.

آذر. ع. ا. / ***آسمانگرد زمینگیر***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۹۴ ص.

آذری، محمد / ***بی‌پناهی***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۷۵ ص.

ــ / ***سرود درهٔ شقایق***. ــ شیراز: کوروش، ۱۳۵۰، ۶۲ ص.

آرمین، سیروس / ***مرا دردی‌ست اندر دل ...*** ــ تهران: سحاب کتاب، ۱۳۵۷، ۵۸ ص.

آریان، علیرضا / ***دامن خیال***. ــ مشهد: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۱۲۸ ص.

آرین‌پور، یحیی / ***از صبا تا نیما***. ــ تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی(و) موسسهٔ انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۰، ۲ مجلد.

آزادوش، ر. / ***خورشید و شهر دور***. ــ تهران: زَر، ۱۳۵۰، ۸۱ ص.

WWW.IRANMEET.COM

آزادی‌ور، هوشنگ / ***مرگنامه‌ها و پنج آواز برای ذوالجناح***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱.
آژند، یعقوب / ***ادبیات نوین ایران (از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی)*** ترجمه و تدوین. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ۴۲۰ ص.
آژنگ / ***ناقوس***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۳، ۶۶ ص.
آشوری، داریوش / «گشتی در هوای شعر سهراب سپهری» ***و پیامی در راه***. ــ تهران: طهوری، ۱۳۵۶، ۱۳۶ ص. چاپ دوم.
آفاق‌نما، شمس / ***سرود عشق***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۵۲ ص.
آقاسی، داراب / ***چراغ ناسوخته***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۷۵ ص.
ــ / ***در شبانهٔ شهر غم***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۳۸ ص.
آل اسحاق، کیان‌وش / ***در امتداد تجربه‌ها***. ــ بی‌م، بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۲۸ ص.
ابتهاج، هوشنگ (ه. ا. سایه) / ***چند برگ از یلدا***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴، ۲۵ ص.
ــ / ***زمین***. ــ تهران: نیل ، ۱۳۳۴، ۱۴۶ ص
ــ / ***سراب***. ــ تهران: صفی‌علی‌شاه، خرداد ۱۳۳۰.
ــ / ***شبگیر***. ــ تهران: صفی‌علی‌شاه، مرداد ۱۳۳۲.
ــ / ***نخستین نغمه‌ها***. ــ رشت: بی‌نا، ۱۳۲۵.
ابراهیمی، احمد / ***هویت***. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۱، ۱۰۱ ص.
ابراهیمی حریری، دکتر فارس / ***مقامه‌نویسی در ادبیات فارسی***. ــ تهران: چاپخانه دانشگاه تهران: شهریور ۱۳۴۶.
ابن‌خلدون، عبدالرحمن / ***مقدمهٔ ابن‌خلدون***، ترجمهٔ پروین گنابادی. ــ تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
ابهری، فخیم / ***بهار ابر***. ــ بی‌م: بی‌نا، ۱۳۳۸، ۱۴۲ ص.
احسانی، امان‌ا... / ***جهیز***. ــ بی‌نا، زمستان ۱۳۳۸، ۹۶ ص.
احمدی، احمدرضا / ***روزنامهٔ شیشه‌یی***. ــ تهران: طُرفه، اردیبهشت ۱۳۴۳، ۹۹ ص.
ــ / ***طرح***. ــ تهران: بی‌نا، آذر ۱۳۴۱، خشتی، ۴۰ ص.
ــ / ***من فقط سفیدی اسب را گریستم***. ــ تهران: زمانه، ۱۳۵۰، ۱۱۰ ص.
ــ / ***وقت خوب مصائب***. ــ تهران: زمان، ۱۳۴۷، ۱۸۱ ص.
احمدی‌پور، قربانعلی / ***سپیده***. ــ اهواز: نینوائی، ۱۳۳۲، ۱۰۹ ص.
اخوان‌ثالث، مهدی (م. امید) / ***بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج***. ــ تهران، توکا، ۱۳۵۷، ۳۴۸ ص.
ــ / ***آخر شاهنامه***. ــ تهران: بی‌نا، پائیز ۱۳۳۸، ۸+۸۶ ص.
ــ / ***از این اوستا***. ــ تهران: مروارید، ۱۳۴۴.

WWW.IRANMEET.COM

ـــ / ***برگزیدهٔ شعرهای مهدی اخوان‌ثالث***. ـ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۱۱ ص.

ـــ / ***بهترین امید*** (گزینهٔ اشعار و مقالات). ـ تهران: روزن، ۱۳۴۸، ۳۱۹ ص.

ـــ / ***پائیز در زندان***. ـ تهران: روزن، ۱۳۴۸، ۱۰۳ ص.

ـــ / ***دوزخ، اما سرد***. ـ تهران: آگاه، ۱۳۵۷، ۱۸۷ ص.

ـــ / ***زمستان***. ـ [تهران]: زمان، خرداد ـ دی ۱۳۳۵، ۳+۱۱۶ ص.

ـــ / ***زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست، باید زیست، باید زیست***. ـ تهران: توکا، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.

ـــ / ***شکار***. ـ تهران: مروارید، ۱۳۴۵، ۵۶ ص.

ـــ / ***عاشقانه‌ها و کبود***. ـ تهران: جوانه، ۱۳۴۸، ۱۹۷ ص.

ـــ / ***عطا و لقای نیما یوشیج***. ـ تهران: انتشارات دماوند، زمستان ۱۳۶۱.

ـــ / ***مجموعهٔ مقالات (کتاب اول)***. ـ [تهران]: انتشارات تومن، بهمن ماه ۱۳۴۹.

اخوان‌لنگرودی، مهدی (آماج) / ***سپیدار***. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۵، ۶۶ ص.

اسدیان، محمد / ***در مدار بستهٔ ساعت***. ـ تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۸۵ ص.

اسدی، مینا / ***چه کسی سنگ می‌اندازد***. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰، ۱۰۵ ص.

اسلام‌پور، پرویز / ***پرویز اسلام‌پور*** [نام مجموعه]. ـ تهران: بی‌نا، مرداد ۱۳۴۹، ۱۳۸ ص.

ـــ / ***پس حس خداوند نجاتم می‌دهد***. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۳۸ ص.

ـــ / ***سطح شبح در سغر پاک***. ـ بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۴۹، ص.

ـــ / ***نمک و حرکت وزید***. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷.

ـــ / ***وصلت در منحنی سوم***. ـ تهران: اشرفی، ۱۳۴۶، ۸۷ ص.

اسلامی‌ندوشن، محمدعلی / ***چشمه***. ـ تهران: بی‌نا، تیر ماه ۱۳۳۵، ۷۱ ص.

ـــ / ***گناه***. ـ تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۲۹.

اسلامی، نعمت‌ا... / ***مرگ ماهی‌ها***. ـ تهران: پندار، ۱۳۴۹، ۸۰ ص.

اسماعیلی، امیر (و) صدارت، ابوالقاسم / ***جاودانه فروغ فرخزاد***. ـ تهران: مرجان، تیر ۱۳۴۷.

اشرف، احمد / ***موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه***. ـ [تهران]: انتشارات زمینه، خرداد ۱۳۵۹.

اصلانیان، اصلان / ***خورشیدهای شبانه***. ـ تهران، شباهنگ، ۱۳۵۷، ۸۰ ص.

ـــ / ***شباهنگ***. ـ تهران: انتشارات فرهنگ، ۱۳۵۰.

اصلانی، محمدرضا / ***بر تفاضل دو مغرب***. ـ تهران: زوار، ۱۳۵۴، ۱۱۰ ص.

ـــ / ***سوگنامهٔ سال‌های ممنوع***. ـ تهران: شباهنگ، ۱۳۵۷، ۸۸ ص.

ـــ / ***شب‌های نیمکتی، روزهای باد***. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴، ۱۸۰ ص.

WWW.IRANMEET.COM

اعتضادی، ملکه / ***گل‌های من***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۵، ۱۱۲ ص.
اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان / ***مرآة‌البلدان*** (با تصحیحات و حواشی و فهارس)، به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث. ــ تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۴ مجلد، اسفند ۱۳۶۷.
اعلامی، ابوالقاسم / ***محراب راز***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۹، ۱۸۶ ص.
افراسیابی، امیرحسین / ***حرف‌های پاشیزی***. ــ اصفهان: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۱۰ ص.
الهی، بیژن / ***علف ایام***. ــ تهران: نشر ۵۱، ۱۳۵۰، (خشتی، ۲۰۰ نسخه)
الهی، صدرالدین (و) تاج‌بخش، ع / ***خار***. ــ تهران: مروج، ۱۳۳۳، ۱۵۹ ص.
امیری، فاروق / ***با چشم‌های تماشائی شما***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۴۴ ص.
امین، بهمن / ***مسیر***. ــ بابل: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۵۸ ص.
امینی، یدالله (مفتون) / ***انارستان***. ــ تبریز: ابن‌سینا، ۱۳۴۶، ۱۲۳ ص.
ــ / ***دریاچه***. ــ بی‌م: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۱۱۰ ص.
ــ / ***کولاک***. ــ تبریز: شمس، ۱۳۴۴، ۲۲۹ ص.
اوجی، منصور / ***این سوسن است که می‌خواند***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۵۱ ص.
ــ / ***باغ شب***. ــ شیراز، کانون تربیت، ۱۳۴۴، ۹۹ ص.
ــ / ***تنهایی زمین و خواب درخت***. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۶۳ ص.
ــ / ***شهر خسته***. ــ تهران: سپهر، ۱۳۴۶، ۱۱۰ ص.
ــ / ***صدای همیشه***. ــ تهران: زردیس، ۱۳۵۷، ۹۲ ص.
اومنا، مهرداد / ***حماسهٔ آرش***. ــ مشهد: توس، خرداد ۱۳۴۴، ۵۲ ص.
ایرانی، هوشنگ / ***اکنون به تو می‌اندیشم، به توها می‌اندیشم***. ــ تهران: بی‌نا، دیماه ۱۳۳۴، ۱۲۰ ص
ــ / ***بنفش تند بر خاکستری***. ــ [تهران]: ناشر مؤلف، شهریور ۱۳۳۰.
ــ / ***خاکستری***. ــ [تهران]: ناشر مؤلف، خرداد ۱۳۳۱.
ــ / ***شعله‌ئی پرده را برگرفت و ابلیس به درون آمد***. ــ [تهران]: ناشر مؤلف، آبان ۱۳۳۱.
ایروانلو، گیتی / ***پنجره‌های بسته***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱، ۸۳ ص.
ایل‌بیگی، فریدون / ***آخرین همسفر***. ــ تهران: بی‌نا، بی‌تا، ۱۰۷ ص.
ایل‌بیگی، مرتضی (هما) / ***ترانه‌های آسمانی***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۱۰۴ ص.
باباچاهی، علی / ***از نسل آفتاب***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۵ ص.
ــ / ***جهان و روشنائی‌های غمناک***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۸۷ ص.
ــ / ***در بی‌تکیه‌گاهی***. ــ تهران: بی‌نا، بی‌م، ۱۳۴۶، ۷۱ ص.
بادیه‌نشین، هوشنگ / ***چهرهٔ طبیعت***. ــ تهران، میهن، ۱۳۳۵، ۳۵ ص.

WWW.IRANMEET.COM

ـــ / **یک قطره خون**. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۶۰ ص.
بایرامی، حسن / **پیوستگی‌های گسسته**. ـ تهران: بابک، ۱۳۵۱.
بحرینی، مهستی / **دیدار با روشنائی**. ـ تهران: روندگان، بهمن ۱۳۵۰، ۶۴ ص.
بخیرنیا، م. ا. / **پیغام**. ـ تهران: ابرویز، مرداد ۱۳۵۲، ۱۰۴ ص.
ـــ / **صفر**. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۷۷ ص.
براهنی، رضا / **آهوان باغ**. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱، ۱۸۱ ص.
ـــ / **جنگل و شهر بر فراز دار**. ـ تهران: جاوید، ۱۳۴۲، ۶۸ ص.
ـــ / **شبی از نیمروز و منظومهٔ یک زندگی منشور**. ـ تهران: بی‌نا، شهریور ۱۳۴۴، ۲۳۲ ص.
ـــ / **طلا در مس**. ـ تهران، بی‌نا، شهریور ۱۳۴۴، ۲۲۶ ص.
ـــ / **طلا در مس**. ـ تهران: نیل، ۱۳۴۷، ۶۵۵ ص. چ ۲.
ـــ / **ظل‌ا...**. ـ آمریکا: ابجد، ۱۳۵۴، ۱۷۲ ص. [چ ۲، تهران: ۱۳۵۸، امیرکبیر]
ـــ / **گل بر گسترهٔ ماه**. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۷۲ ص.
ـــ / **مصیبتی زیر آفتاب**. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۵۰ ص.
برمکی، منصور / **باگریه‌های ساحلی**. ـ بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۰۷ ص.
ـــ / **فصل بروز خشم**. ـ تهران: (سپهر) و (زند)، ۱۳۵۷، ۹۷ ص.
بصیری، رضا / **ترانه‌های دلتنگ**. ـ تهران: دهخدا، ۱۳۴۸، ۱۰۴ ص.
ـــ / **دو پیکره**. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۱۱۱ ص.
ـــ / **لحظه‌ها ترانه‌اند**. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷، ۲۰۹ ص.
بنائی، غلامحسین / [؟]. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۹۵ ص.
بنیاد، شاپور / **چند شعر در وادی کتاب عشق و چشم (دفتر دوم)**. ـ تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۴، ۶۲ ص.
ـــ / دفتر اول: **خطبه‌ئی در هجرت و چند شعر دیگر**. ـ شیراز: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۸۰ ص.
بهار، محمدتقی (ملک‌الشعراء) / **تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه)**. ـ تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۵۷.
ـــ / **دیوان اشعار**. ـ تهران: انتشارات امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۴۴.
ـــ / **دیوان اشعار**. ـ تهران: انتشارات امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۵۶.
ـــ / **سبک‌شناسی** (۳ مجلد). ـ تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۵.
بهبهانی، سیمین / **جای پا**. ـ تهران: معرفت، فروردین ۱۳۳۵، ۱۷۰ ص.
ـــ / **چلچراغ**. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶، ۲۳۲ ص.
ـــ / **مرمر**. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱.
بهرامیان، مسیح / **شب سوز**. ـ تهران: فرمند، ۱۳۴۸، ۸۷ ص.

WWW.IRANMEET.COM

بهشتی، احمد / ***پرچم‌ها و قاطرها***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۵۱ ص.
ــ / ***طبل‌های سنگی***. ــ بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۵۱ ص.
بهشتی، رضا (دریا) / ***استالین***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۲، ۲۷ ص.
بهمنی، محمدعلی / ***باغ لال***. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۸۰ ص.
بیات، سیامک / ***بذر تهور رگهایم***. ــ تهران: پندار، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
پایندهٔلنگرودی، محمود / ***گل عصیان***. ــ [تهران]: [سراینده، ۱۳۳۴]، ۵۶ ص.
پچراک‌منش، محمدرضا / ***شکوفه‌های سرخ سیب***. ــ تهران: پیوند، ۱۳۵۴، ۵۸ ص.
پرتو دکتر تندر کیا / ***نهیب جنبش ادبی (شاهین)***، شماره‌های ۴ تا ۲۵. ــ [تهران]: مؤلف، آبان و آذر ۱۳۲۲.
ــ / ***نهیب جنبش ادبی (شاهین)***، شماره‌های ۱ و ۲ و ۳. ــ [تهران]: مؤلف، آذر ۱۳۲۰.
ــ / ***نهیب جنبش ادبی (شاهین)***، شمارهٔ اول. ــ [تهران]: مؤلف، ۱۳۱۸.
ــ / ***نهیب جنبش ادبی (شاهین)***، شمارهٔ دوم. ــ [تهران]: مؤلف، ۱۳۱۹.
ــ / ***نهیب جنبش ادبی (شاهین)***. ــ [تهران]: انتشارات روزنامهٔ سیاسی فرمان، دی ۱۳۳۵.
ــ / ***عواملی که بر تحول محتوای شعر معاصر اثر گذاشت***. ــ تهران: ضمیمهٔ مجلهٔ اندیشه و هنر، ۱۳۴۱.
پرهام، سیروس (س. پ. میترا) / ***رئالیسم و ضدرئالیسم در ادبیات***. ــ تهران، نیل، ۱۳۳۴، ۱۸۳ ص.
[ــ] س. پ. میترا / ***دریای راز***. ــ تهران: مولف، شهریور ۱۳۳۰.
پورزینال، ماهرخ / ***خشم شاعر [گل مرداب]*** (مجموعهٔ نظم و نثر). ــ تهران: فردوسی، ۱۳۴۰، ۱۴۹ ص.
ــ / ***دل‌های شکسته***. تهران: کتابفروشی و چاپخانهٔ دانش، ۱۳۳۳، ۹۴ ص.
پورقمی، ناصر / ***شعر و سیاست و سخنی دربارهٔ ادبیات ملتزم***. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۱.
پورکاظم، حسن / ***حجم زخم***. ــ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۳۵ ص.
پیگولوسکایا، ن. و. [و دیگران] / ***تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی)***، ترجمهٔ کریم کشاورز. ــ تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۲.
تجارتی، عفت / ***برگ‌های پراکنده***. ــ تهران: بی‌نا، پائیز ۱۳۳۷، ۷۹ ص.
ترابی، ضیاءالدین / ***اضطراب در کعب دیواره‌های شیشه‌ئی***. ــ تهران: ارغنون، ۱۳۴۹، ۹۷ ص.
تقوی، مهدی / ***سرودهای راستین باد***. ــ تهران: بی‌نا، پائیز ۱۳۴۴، ۱۰۲ ص.
تمیمی، فرخ / ***آغوش***. ــ تهران: بی‌نا، پائیز ۱۳۳۵، ۸۰ ص.
ــ / ***از سرزمین آینه و سنگ***. ــ تهران: رز، ۱۳۵۶، ۱۰۷ ص.

WWW.IRANMEET.COM

ـ / ***خسته از بیرنگی تکرار***. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴.
ـ / ***دیدار***. ـ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۷۷ ص.
ـ / ***سرزمین پاک***. ـ تهران: ابن‌سینا، خرداد ۱۳۴۱، ۹۸ ص.
ـ / ***گزینهٔ اشعار***. ـ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۹، ۱۸۷ ص.
تندری، بدری / ***روان خسته***. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۸۴ ص.
توللی، فریدون / ***رها***. ـ [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۹.
تیفوری، فرشته / ***خط تیره***. ـ تهران: مرجان، ۱۳۴۸، ۷۹ ص.
جامی / ***گذشته چراغ راه آینده***. ـ بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
جدال با مدعی / مصاحبهٔ علی‌اصغر ضرابی با اسماعیل خوئی. ـ تهران: نشر سپهر، ۱۳۵۱، ۱۳۴ ص.
جزنی، حشمت / ***شکوفه‌های صدا***. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۲۰۴ ص.
جزوهٔ شعر (جُنگ) / زیرنظر اسماعیل نوری‌علاء. ـ تهران: طرفه و ماهنامهٔ هنر و سینما، شماره‌های ۱۰ و ۱۱، دی و بهمن ۱۳۴۵.
جکتاجی، محمدتقی / ***قصهٔ کوی و برزن ما***. ـ تهران: اشراقی، ۱۳۵۱، ۹۵ ص.
جلالی، بهروز / ***جاودانه زیستن، در اوج ماندن***. ـ تهران: انتشارات مروارید: مهر ۱۳۷۲، ۸۲۴ ص.
ـ / ***گزینهٔ اشعار فروغ فرخزاد***. ـ تهران: مروارید، ۱۳۶۴.
جلالی، بیژن / ***دل ما و جهان***. ـ تهران: مروارید، ۱۳۴۴، ۱۸۲ ص.
ـ / ***رنگ آب‌ها***. ـ تهران: نیل، ۱۳۵۰، ۱۵۱ ص.
ـ / ***روزها***. ـ تهران: مروارید، شهریور ۱۳۴۱، ۲۳۱ ص.
جلالی، محمدمهدی / ***هبوط***. ـ تهران: بی‌نا، مرداد ۱۳۴۹.
جلیلی، دکتر رکنی / ***ای زندگی***. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۶۳ ص.
ـ / ***اشک دیوانه***. ـ تهران: معرفت، ۱۳۳۹، ۱۴۶ ص.
جنتی‌عطائی، ایرج / ***و آنگاه آه، ای فرشته***. ـ تهران: بامداد، ۱۳۵۰.
جنتی‌عطائی، دکتر ابوالقاسم / ***نیما، زندگی و آثار او***. ـ تهران، صفی‌علی‌شاه، آذر ۱۳۳۴، ۲۰۴ ص.
جوادی، ذبیح‌ا... / ***چهرهٔ امید***. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۸+۱۰۴ ص.
جهانبانی، فرشته / ***پیوند مصلوب***. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۹۴ ص.
جهانشاهی دهقان ملایری، ایرج / ***پل‌های شکسته***. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۹۷ ص.
ـ / ***دیوانه***. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۵، ۹۶ ص.
چناری، اسماعیل (رها) / ***خوشهٔ تلخ***. ـ بی‌م، بی‌نا، تابستان ۱۳۳۵، ۱۴۷ ص.

WWW.IRANMEET.COM

چه‌که‌نی، احمدرضا / ***نفس زیر لختکی***. ــ اهواز: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
حاتمی، حسن / ***سرود مردی که به خلیج پیوست و تصویرهای پیوسته در ویتنام***. ــ تهران: چاپخش، ۱۳۵۲، ۹۲ ص.
حاکمی، اسماعیل / ***شکوفه***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۵، ۶۳ ص.
حامدی، عبدالرسول / ***خار در گلدان***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۱۶ ص.
حجازی، طه / ***قفس و پرواز***. ــ تهران: زر، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
حریری، ناصر / ***دربارهٔ هنر و ادبیات، دیدگاه‌های تازه (گفت و شنودی با احمد شاملو)***. ــ بابل: نشر آویشن و نشر گوهرزاد، تابستان ۱۳۷۲، چ ۲.
ــ / ***گفت و شنود با احمد شاملو و دکتر رضا براهنی***. ــ بابل: کتابسرای بابل، ۱۳۶۵.
حسام، حسن / ***آواز خروسان جوان***. ــ تهران: (کاوه) و (یاشار)، ۱۳۵۷.
ــ / ***بر جاده‌های رهائی***. ــ تهران: (کاوه) و (یاشار)، ۱۳۵۷.
حسینی، غفار / ***خون سفید شمشیر***. ــ تهران: زر، ۱۳۵۰، ۱۲۷ ص.
حقوقی، محمد / ***با شب، با زخم، با گرگ***. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۹۱ ص.
ــ / ***برگزیده‌ئی از شعرها و نوشته‌های محمد حقوقی***، به انتخاب م. آزاد. ــ تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ۱۹۴ ص.
ــ / ***زوایا و مدارات***. ــ اصفهان: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۱۹ ص.
ــ / ***شرقی‌ها***. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۱، ۹۶ ص.
ــ / ***شعرنو از آغاز تا امروز***. ــ تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱، ۴۵۰ ص.
ــ / ***فصل‌های زمستانی***. ــ اصفهان: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۱۷ ص.
ــ / ***گریزهای ناگزیر***. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۱۴۱ ص.
حقیقت / ***دموکراسی ناقص (تحلیل اوضاع اقتصادی ــ سیاسی سال‌های ۳۲-۴۰)***. ــ [تهران]: حقیقت، ۱۳۵۶.
حمزوی، خسرو / ***خیزران***. ــ تهران: ناشر داریوش قهرمان‌پور، مرداد ۱۳۳۵، ۹۸ ص.
حمیدی، جعفر / ***ابراهیم، ابراهیم***. ــ تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۷۹ ص.
ــ / ***ابر باران بار***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۷۴ ص.
ــ / ***وصلت در سدهٔ تظلّم***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۸۱ ص.
حنّانه، شهین / ***کلید***. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۲۵ ص.
خائفی، پرویز / ***این خاک تابناک طربناک***. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۷، ۱۵۰ ص.
ــ / ***باز آسمان آبی است***. ــ شیراز: کانون تربیت، ۱۳۴۶، ۱۷۶ ص.
ــ / ***حصار***. ــ شیراز: کانون تربیت، ۱۳۴۲، ۱۹۱ ص.
خاکسار، نسیم / ***درخت. کودک. جاده***. ــ تهران: جهان کتاب، ۱۳۵۷، ۵۴ ص.

WWW.IRANMEET.COM

خدیوی، مهین / ***سکوت جنگل زخمی در صبحگاه بیداری***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۱۰۶ ص.
خراسانی، شرف‌الدین (شرف) / ***پژواک***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۱۴۸ ص.
ــ / ***واژه‌ها***. ــ تهران: فرمند، ۱۳۴۸، ۱۳۸+۳۲ ص.
خرمشاهی، بهاءالدین / ***کتیبه‌ئی بر باد***. ــ تهران: پیام، زمستان ۱۳۵۱، ۹۹ ص.
خزائلی، محمدرضا / ***ستایش***. ــ تهران: طهوری، ۱۳۴۱، ۵۸ ص.
خسروی، محمدباقر میرزا / ***شمس و طغرا*** (۳ مجلد). ــ کرمانشاه: چاپخانهٔ شرافت احمدی، ۱۳۲۸ هـ. ق.
خضرائی، اورنگ / ***تصویر فصل‌ها***. ــ آبادان: مؤلف، ۱۳۵۷، ۸۴ ص.
ــ / ***شب مانی***. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۱۷۸ ص.
ــ / ***صخره‌های سکوت***. ــ تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۸۰ ص.
خضرائی، بزرگ / ***آخرین دفاع خسرو گلسرخی***. ــ تهران: آرمان، ۱۳۶۹.
خلعتبری، عادل (غوغا) / ***غروب***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۹۶ ص.
خلیلی، عظیم / ***جالیزبان***. ــ تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۸۳ ص.
ــ / ***خواب سنگ***. ــ تهران: ایما، ۱۳۵۷، ۴۸ ص.
ــ / ***صدای عشق***. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ۱۲۲ ص
خلیلی، محمد / ***ارغوانی***. ــ تهران: نیل، ۱۳۵۷، ۹۵ ص.
ــ / ***تا آزادی***. ــ تهران: نیل، ۱۳۵۷، ۹۴ ص.
خوئی، اسماعیل / ***از صدای سخن عشق***. ــ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۱۱۲ ص.
ــ / ***بر بام گردباد***. ــ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.
ــ / ***بر خنگ راهوار زمین***. ــ تهران: توس، ۱۳۴۶، ۱۴۲ ص.
ــ / ***زان رهروان دریا***. ــ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۱۱۱ ص.
ــ (سروش) / ***بی‌تاب***. ــ مشهد: نادری، تابستان ۱۳۳۵، ۹۸ ص.
ــ / ***فراتر از شب اکتوبیان***. ــ تهران: جاویدان، ۱۳۵۶، [چ ۲]، ۸۴ ص.
ــ / ***فراتر از شب اکتوبیان***. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۱، ۸۶ ص.
ــ / ***گزینهٔ شعرها***. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۲، ۳۰۰ ص.
ــ / ***ما بودگان***. ــ تهران: جیبی، ۱۳۵۷، ۷۵ ص.
خواب‌نما، هدایت‌ا... / ***لحظهٔ سوم، داستان آنسوی نیرنگ‌ها***. ــ تهران: روز، ۱۳۵۱.
خیر، غلامحسین / ***سرود گو نزن*** [منظومه]. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰، ۹۳ ص.
داریوش، پرویز / ***مزامیر***. ــ [تهران]: بی‌نا، [اسفند ۱۳۳۶]، ۲۰+۶۰ ص.
ــ / ***نمونه‌های شعرنو***. ــ تهران: انتشارات مجلهٔ سخن، ۱۳۲۵.
دانشور، سیمین / ***غروب جلال***. ــ تهران: انتشارات رواق، زمستان ۱۳۶۰، ۴۸ ص.

WWW.IRANMEET.COM

داوودزاده، محمد / ***انتقام***. ــ تبریز: (ساوالان) و (داوژیر)، ۱۳۵۷، ۴۴ ص.
دبیری جوان، رضا / ***رویش***. ــ تهران: توس، ۱۳۵۷، ۸۲ ص.
دستغیب، عبدالعلی / ***تحلیلی از شعرنو فارسی***. ــ تهران: انتشارات صائب، آبان ۱۳۴۵، ۱۲۲ ص.
ــ / ***سایه روشنِ شعرنو پارسی***. ــ تهران: انتشارات فرهنگ، اردیبهشت ۱۳۴۸، ۲۴۱ ص.
ــ / ***گل‌های تاریک***. ــ تهران: فرزین، ۱۳۴۶، ۱۳۰ ص.
ــ / ***نقد آثار احمد شاملو***. ــ تهران: کتاب میرا، ۱۳۵۲، ۲۳۹ ص.
ــ / ***نیما یوشیج*** (نقد و بررسی). ــ تهران: چاپخش، ۱۳۵۱، ۱۴۷ ص.
دستغیب، مینا / ***با چشمانی از خاکستر***. ــ شیراز: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۹۹ ص.
ــ / ***داس‌های عصر***. ــ تهران: ۱۳۵۲، ۶۰ ص.
ــ / ***غمناکان صبح***. ــ شیراز: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۷۷ ص.
ــ / ***ماه در کاریز***. ــ تهران: فرهنگ، ۱۳۴۸، ۹۸ ص.
دودانگه، علی‌اکبر / ***لحظه‌ها و شعرها***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۶۷ ص.
دولت‌آبادی، پروین / ***آتش و آب***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۴۲ ص.
ــ / ***شوراب***. ــ تهران: کتابخانهٔ سخن، ۱۳۴۹، ۲۰۱ ص.
دولت‌آبادی، محمود / ***موقعیت کلی هنر و ادبیات کنونی***. ــ تهران: گلشائی، ۱۳۵۲، ۷۸ ص.
دولت‌آبادی، یحیی / ***اردیبهشت و اشعار چاپ ناشده***. ــ تهران: ۱۳۵۳.
دها، محسن / ***جای پا***. ــ بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۳۴، ۸۰ ص.
ــ / ***یاد یار***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۳۵ ص.
ــ / ***افق روشن***. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۴، ۸۷ ص.
ذُکائی، مهدی (هومن) / ***باغ باران***. ــ تهران: مولف، دی ۱۳۴۹، ۱۲۵ ص.
رئوف، هوشنگ / ***سفرهٔ خورشید***. ــ خرم‌آباد: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۴۹ ص.
رائین، اسماعیل / ***اولین چاپخانهٔ ایران***. ــ [تهران]: انتشارات روزنامهٔ آلیک، ۱۳۴۷.
رافعی، مهین / ***گلزار جاوید***. ــ اصفهان: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۱۲۱ ص.
رامی، روشن / ***آئین***. ــ اصفهان: بابک، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.
رجب‌زاده، کریم / ***از شرق خون***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۵۵ ص.
رحمانی، نصرت / ***کوچ***. ــ تهران: صفی‌علی‌شاه، ۱۳۳۳، ۱۰۳ ص.
ــ / ***ترمه***. ــ تهران: بی‌نا، زمستان ۱۳۳۶، ۱۱۱ ص.
ــ / ***حریق باد***. ــ تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۱۲+۱۳۳ ص.
ــ / ***کوچ*** (چاپ دوم). ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۲۲ ص.

WWW.IRANMEET.COM

~ / *کویر*. ــ تهران: گوتنبرگ، ۱۳۳۴، ۱۱۱ ص.
~ / *میعاد در لجن*. ــ تهران: نیل، ۱۳۴۶، ۱۹۹ ص.
رحیمی، حمیدرضا / *لحظه‌ها صادقند*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۲۸ ص.
رحیمی، مصطفی (طوفان) / *شب*. ــ اصفهان: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۱۱۲ ص.
~ / *بهشت گمشده*. ــ تهران: مولف، ۱۳۲۸، ۸۰ ص.
رسائل، حسین / *آوازهای پشت برگ‌ها*. ــ تهران: روز، تیر ۱۳۴۷، ۸۰ ص.
رستگار، مهدی / *منظومهٔ ده و دوازده و آهوی غریب*. ــ بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۹، ۵۶ ص.
رضائی، مهدی / *با ستاره‌ها*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۶۳ ص.
رضوان، حمید / *فاصله*. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۷، ۵۶ ص.
رفیعی، احمد / *پرنده و قفس*. ــ تهران: صفی‌علی‌شاه، ۱۳۴۸، ۱۰۰ ص.
~ / *تکاپو*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳، ۸۸ ص.
~ / *چهلمین*. ــ تهران: نیما، آذر ۱۳۵۱، ۸۵ ص.
رقابی، حیدر (هاله) / *شاعر شهر شما*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۷۸ ص.
~ / *شهرزاد*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۲، ۱۴۸ ص.
رمزی، داود / *جدال* (۲۷ قطعه شعر). ــ تهران: ا. عمرانی، ۱۳۴۳، ۱۲۶ ص.
~ / *ظهر دره*. ــ تهران: اشرفی، شهریور ۱۳۴۹، ۱۵۷ ص.
روایی، محمد / *خورشید سرد*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷، ۷۰ ص.
روزبیکر، حسن (واصف) / *قطرات اشک*. ــ تبریز: ابن‌سینا، ۱۳۴۰، ۲۱۸ ص.
روشن / *خورشید زنده است*. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۰، ۵۵ ص.
رؤیائی، یدالله / *از دوستت دارم*. ــ تهران: روزن، پائیز ۱۳۴۷، ۷۹ ص.
~ / *دریایی‌ها*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۴۴، ۱۰۸ ص.
~ / *دلتنگی‌ها*. ــ تهران: روزن، ۱۳۴۶، ۱۱۸ ص.
~ / *بر جاده‌های تهی*. ــ تهران: کیهان، ۱۳۴۰، ۲۷۸ ص.
~ / *از سکوی سرخ*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۷، ۳۲۸ ص.
~ / *هلاک عقل به وقت اندیشیدن*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۷، ۳۲۹ ص.
رهرو، ا. ن. / *بازگشت*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۵، ۹۸ ص.
رهنما، تورج / *صدف و قصهٔ تنهائی او*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۹۹ ص.
رهنما، علی / *من، تنهائیم و زمزمه‌هایم*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۸۹ ص.
زند، ایرج / *زمزمه‌ئی در پائیز با شعر*. ــ تهران: گام، ۱۳۵۳، ۱۰۱ ص.
زندوکیلی، م / *آسمان عشق*. ــ کرمان: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۲۰ ص.
زنگنه، عزت‌ا... / *پشت دروازه‌های خورشید*. ــ تهران: مرجان، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.

WWW.IRANMEET.COM

ـ / **دلگیر**. ـ بی‌جا، کتابفروشی نیما، دیماه ۱۳۴۷، ۱۱۳ ص.
زهری، محمد / **برگزیدهٔ شعرها**. ـ تهران: بامداد، ۱۳۴۸، ۲۰۰ ص.
ـ / **پیر ماگفت**. ـ تهران: رواق، ۱۳۵۶، ۵۹ ص.
ـ / **جزیره**. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۰۴ ص.
ـ / **شبنامه و قطره‌های باران**. ـ تهران: اشرفی، ۱۳۴۷، ۱۰۳ ص.
ـ / **گلایه**. ـ تهران: اشرفی، ۱۳۴۵، ۱۳۵ ص.
ـ / **مشت در جیب**. ـ تهران: سازمان انتشارات اشرفی، ۱۱۸ ص.
ـ / **و تتمه**. ـ تهران: نیل، ۱۳۴۸، ۸۳ ص.
سادات‌اشکوری، کاظم / **آن سوی چشم‌انداز**. ـ تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.
ـ / **از دم صبح**. ـ تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۱۰۱ ص.
ـ / **با اهل هنر (مقالاتی در شعر و شاعری)**. ـ تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۸۷ ص.
ـ / **با ماسه‌های ساحلی**. ـ تهران: سحر، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.
سالمی، محمدکاظم / **باران**. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۷۲ ص.
سامانی، مهدی / **ابر و گون‌های سوگوار**. ـ تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۱۰۴ ص.
سامره‌یی، عباس / **لبخند تلخ**. ـ تهران: بی‌نا، خرداد ۱۳۳۷، ۸۰ ص.
ساوجی، مریم / **دیوان مریم**. ـ تهران: بنگاه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۳۹، ۱۷۶ ص.
ساهر، حبیب / **اساطیر**. ـ قزوین، بی‌نا، ۱۳۳۷، ۹۶ ص.
ـ / **اشعار برگزیده از دیوان ساهر**. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳، ۱۱۱ ص.
ـ / **خوشه‌ها**. ـ قزوین: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۰۴ ص.
ـ / **کتاب شعر ۲**. ـ تهران: گوتمبرگ ، ۱۳۵۵، ۲۱۶ ص.
ـ / **کتاب شعر ساهر**. ـ تهران: نبی، ۱۳۵۳، ۷۹ ص.
[ـ] / **اشعار جدید (بخش نخستین)**. ـ اردبیل: شرکت چاپخانهٔ ناهید، آبان ماه ۱۳۲۷.
[ـ] / **افسانهٔ شب**. ـ تبریز، بی‌نا، ۱۳۲۰.
سپانلو، محمدعلی / **آه، بیابان**. ـ تهران: طُرفه، ۱۳۴۲، ۹۵ ص.
ـ / **خاک**. ـ تهران: طُرفه، ۱۳۴۴، ۷۹ ص.
ـ / **رگبارها**. ـ تهران: طُرفه، ۱۳۴۶، ۱۵۰ ص.
ـ / **سندباد غائب و ۶ شعر دیگر**. ـ تهران: متین، ۱۳۵۲، ۶۶ ص.
ـ / **منظومهٔ پیاده‌روها**. ـ تهران: بامداد، ۱۳۴۷، ۱۰۳ ص.
ـ / **نبض وطنم را می‌گیرم**. ـ تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.
ـ / **هجوم**. ـ تهران: روزبهان، ۱۳۵۶.
سپهری، سهراب / **آوار آفتاب**. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰، ۱۱۵ ص.

WWW.IRANMEET.COM

~ / ***حجم سبز***. ــ تهران: روزن، ۱۳۴۶، ۸۵ ص.
~ / ***زندگی خواب‌ها***. ــ [تهران]: چاپ سپهر، ۱۳۳۲.
~ / ***مرگ رنگ***. ــ تهران: ناشر مؤلف، پائیز ۱۳۳۰.
~ / ***هشت کتاب***. ــ تهران: طهوری، ۱۳۵۶، ۴۵۷ ص.
سجادی، محمود / ***شعر جنوبی***. ــ اصفهان: نیما، ۱۳۵۱، ۱۵۹ ص.
~ / ***میکائیل و گاوآهن مغموم***. ــ تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
سرپاش، حمید / ***اشک قلم***. ــ بی‌م: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۶۴ ص.
سرفراز، جلال / ***آیینه در باد***. ــ تهران: کتاب نمونه، زمستان ۱۳۵۰، ۶۴ ص.
~ / ***صبح از روزنهٔ بیداری***. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۱۰۴ ص.
سزر، امه / ***مجموعهٔ گفتار***. ــ تهران: کتاب زمان، فروردین ۱۳۴۸.
سعیدنیا، جلال / ***بازیچه‌ها***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۶۴ ص.
~ / ***تپه‌های بی‌پرنده***. ــ تهران: بی‌نا، پائیز ۱۳۴۰، ۶۰ ص.
~ / ***شاخه‌های رنج***. ــ تهران: ۱۳۳۵، ۷۲ ص.
سعیدی‌پور، م / ***شاهکارهای شعرنو***. ــ[تهران]: انتشارات سعید (و) انتشارات خرد، [۱۳۴۶]، ۱۴۴ ص.
سعیدی، کبرا (شهرزاد) / ***با تشنگی پیر می‌شویم***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۹۰ ص.
~ / ***تویا***. ــ تهران: اشراقی، ۱۳۵۷، ۱۳۶ ص.
~ / ***سلام، آقا***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۲۰۷ ص.
سکندری، مهین / ***پس از سکوت***. ــ تهران: گوتمبرگ، ۱۳۵۱.
~ / ***عطش***. ــ تهران: حاج محمدحسین اقبال ۱۳۳۷، ۸۴ ص.
~ / ***حماسهٔ تنهائی***. ــ تهران: گوتمبرگ، خرداد ۱۳۳۹، ۱۳۰ ص.
سلطان‌پور، سعید / ***آوازهای بند (۵۰-۱۳۵۵)***. ــ تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۲ ص.
~ / ***صدای میرا***. ــ تهران: روز، آذر ۱۳۴۷، ۲۰۳ ص.
~ / ***کشتارگاه***. ــ تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۸ ص.
~ / ***نوعی از هنر، نوعی از اندیشه***. ــ بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۴۸ ص.
سلطانی، عمر (وفا) / ***سرود پرستو***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۹، ۱۳۴ ص.
سوادکوهی، ماه‌منظر / ***پرواز خیال***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۸۲ ص.
سهیلی، مهدی / ***در خاطر منی***. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲، ۳۳۸ ص.
~ / ***سرود قرن***. ــ تهران: سنایی، ۱۳۴۷، ۲۰۸ ص.
~ / ***عقاب***. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۲۱۵ ص.
~ / ***مرا صدا کن***. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵، ۱۹۱ ص.

WWW.IRANMEET.COM

ـــ / *نگاهی در سکوت*. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱، ۴۰۲ ص.
میدحسینی، رضا / *مکتب‌های ادبی*. ـ تهران، نیل، فروردین ۱۳۳۴، ۲۰۲ ص.
شاپور، کامیار / *اتاقی در حومه‌ها*. ـ تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۷۲ ص.
شارق، بهمن / *نیما و شعر پارسی* (بررسی و نقد آثار نیما یوشیج). ـ تهران: طهوری، ۱۳۵۰، ۱۷۶ ص.
شاکری‌یکتا، محمدعلی / *عطش از دریچهٔ آفتاب*. ـ تهران: چاپخش، مهر ۱۳۵۳، ۸۷ ص.
شالیزاری، محمود / *حوض مرمر*. ـ تهران: الهام، ۱۳۵۶، ۳۲ ص.
شاملو، احمد (ا. بامداد) / *آهنگ‌های فراموش شده*. ـ [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۶.
ـــ / *آیدا در آینه و لحظه‌ها و همیشه‌ها*. ـ تهران: نیل، ۱۳۴۳، ۱۵۵ ص.
ـــ / *آیدا، درخت و خنجر و خاطره*. ـ تهران: مروارید، ۱۳۴۴، ۱۵۴ ص.
ـــ / *از هوا و آینه‌ها*. ـ تهران: اشرفی، ۱۳۴۶، ۲۷۷ ص.
ـــ / *باغ آینه*. ـ تهران: کیهان، خرداد ۱۳۳۹، ۱۲۷ ص.
ـــ / *برگزیدهٔ اشعار*. ـ تهران: روزن، ۱۳۴۷، ۲۰۷ ص.
ـــ / *ابراهیم در آتش*. ـ تهران: زمان، ۱۳۵۲، ۵۵ ص.
ـــ / *ترانه‌های کوچک غربت*. ـ تهران: انتشارات مازیار، ۱۳۵۹، ۵۲ ص.
ـــ / *دشنه در دیس*. ـ تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۶۸ ص.
ـــ / *شکفتن در مه*. ـ تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۳۵ ص.
ـــ / *قطعنامه*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۰.
ـــ / *ققنوس در باران*. ـ تهران: نیل، ۱۳۴۵، ۱۱۱ ص.
ـــ / *مرثیه‌های خاک*. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۱۲۴ ص.
ـــ / *هوای تازه*. ـ تهران: نیل، فروردین ۱۳۳۶، ۲۲۱ ص.
ـــ / *بادنامهٔ خوشه*. ـ تهران: خوشه، ۱۳۴۷.
شاهرخ‌تاش، شهرام / *خواب‌های فلزی*. ـ تهران: بی‌نا، آذر ۱۳۴۶، ۶۳ ص.
ـــ / *شهر دشوار حنجره‌ها*. ـ تهران: بامداد، ۱۳۴۸، ۱۱۹ ص.
ـــ / *فصل غلیظ گیسو*. ـ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۷۴ ص.
شاهرودی، اسماعیل / *آخرین نبرد*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۰.
ـــ / *آی میقات نشین*. ـ تهران: زمان، ۱۳۵۱، ۴۲ ص.
ـــ / *م و می در سا*. ـ تهران: پیام، ۱۳۴۹، ۷۲ ص.
ـــ / *آینده*. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶، ۱۱۴ ص.
ـــ / *برگزیدهٔ شعرها*. ـ تهران: بامداد، ۱۳۴۸، ۲۰۹ ص.
ـــ / *هر سوی راه راه*. ـ تهران: بوف، ۱۳۵۰، ۶۳ ص.

WWW.IRANMEET.COM

شایسته‌پور، ایرج / ***آوازهای خستهٔ پرواز***. ــ تهران: دنیا ، ۱۳۵۵، ۱۴۹ ص.
شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی] / ... ***به سرخی آتش، به طعم دود***. ــ [آلمان]، حزب تودهٔ ایران ، ۴۷ ص.
ــ / ***وقت سکوت نیست***. ــ [حزب تودهٔ ایران]، ۱۳۵۷، ۱۰۴ ص.
شبیری‌معالی، رضا / ***دیدار در مسلخ***. ــ تهران: بامداد، فروردین ۱۳۵۰، ۸۱ ص.
شجاعی‌فرد، جواد / ***آهنگ بال‌بال رهائی***. ــ قزوین: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۸۰ ص.
شریف، م. / ***کوچ در باران***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸.
شریفیان، جواد / ***مرثیهٔ جویبار***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۱۰۸ ص.
شریفی، حبیبا... / ***بر حریر ابر***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷، ۷۱ ص.
ــ / ***فصل سبز***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
شعر دیگر [***جُنگ شعر، دفتر دوم***]، با آثاری از: یدالله رؤیائی، پرویز اسلام‌پور، بهرام اردبیلی، بیژن الهی، هوشنگ چالنگی، فریدون رهنما، محمود شجاعی، فیروز ناجی. ــ تهران: مروارید، اردیبهشت ۱۳۴۹.
شعر دیگر [***جنگ موج نو***]. ــ تهران: اشرفی، ۱۳۴۷، ۱۱۷ ص.
شعله‌ور، بهمن / ***حماسهٔ مرگ، حماسهٔ زندگی*** (منظومه). ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۹، ۵۲ ص.
شعله‌ور، فرشته / ***آنجا کسی نیست***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۰۷ ص.
شفیعی‌کدکنی، دکتر محمدرضا / ***گزیدهٔ غزلیات شمس***. ــ تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۶۰.
ــ / ***ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)***. ــ تهران: انتشارات توس، اردیبهشت ۱۳۵۹، ۱۸۷ ص.
ــ / ***از بودن و سرودن***. ــ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۷۱ص.
ــ / ***مثل درخت در شب باران***. ــ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۸۰ ص.
ــ / ***از زبان برگ***. ــ تهران: توس، خرداد ۱۳۴۷.
ــ / ***در کوچه‌باغ‌های نشابور***. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۹۰ ص.
ــ / ***شبخوانی***. ــ مشهد: توس، خرداد ۱۳۴۴، ۱۱۲ ص.
شفیعی، نورالدین / ***صنعتی ۳***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷، ۴۸ ص.
شکوری، ناصر / ***جوّ سیاه***. ــ تهران: امید، ۱۳۵۶، ۳۰ ص.
شمالیان، علی / ***مسلخ***. ــ تبریز: ساوالان، ۱۳۵۷، ۶۲ ص.
شمس اسحاق، کیان‌وش / ***در امتداد تجربه‌ها***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۲۸ ص.
شمس‌پور، شهرام / ***تا پشت چینهٔ ماه***. ــ شیراز: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۶۰ ص.

WWW.IRANMEET.COM

شمس قیس رازی / ***المعجم فی معائیرالاشعار العجم***، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی. ــ تهران: انتشارات دانشگاه تهران: ۱۳۲۷.

شمس‌لنگرودی، محمد [محمدتقی جواهری گیلانی] / ***رفتارِ تشنگی***. ــ رشت: مؤلف [پخش از رَز]، ۱۳۵۵، ۱۳۳ ص.

ــ / ***گردباد شور جنون (سبک هندی و کلیم کاشانی)***. ــ [تهران]: نشر چشمه، چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۷.

شمس، مرتضی / ***افسانهٔ رؤیا و هذیان یادها***. ــ خوی: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۲۸ ص.

ــ / ***حماسهٔ جاودانگی***. ــ تبریز: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۵۲ ص.

ــ / ***سقوط***. تبریز: ابن‌سینا، ۱۳۴۸: ۵۹ ص.

شمیسا، دکتر سیروس / ***سیر رباعی در شعر فارسی***. ــ [تهران]: انتشارات آشتیانی، فروردین ۱۳۶۳.

شهری، شهین / ***درد سنگ***. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۲، ۷۹ ص.

شهران، جمال / ***بارگاه خیال***. ــ تهران: آرمان، ۱۳۳۷، ۱۱۶ ص.

ــ / ***رقص بر ساحل***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۲، ۷۴ ص.

شهریار، سید محمدحسین / ***کلیات دیوان شهریار*** (۲ مجلد). ــ [تهران]: مؤسسهٔ انتشارات سعدی تبریز و معرفت، ۱۳۴۹.

شیبانی، فرهاد / ***سرخی گیلاس‌های کال***. ــ تهران: جوانه، ۱۳۴۹، ۱۴۱ ص.

ــ / ***شاعرانه***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳، ۹۶ ص.

شیبانی، منوچهر / ***آتشکدهٔ خاموش***. ــ تهران: بی‌نا، تیر ماه ۱۳۴۳، ۱۳۵ ص.

ــ / ***جرقه***. ــ تهران: نشریهٔ شماره ۲۳ فرهنگ، ۱۳۲۴.

ــ / ***سراب‌های کویری***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۱۳۲ ص.

شیرازی، میرزا صالح / ***سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی***، به اهتمام و مقدمهٔ اسماعیل رائین. ــ [تهران]: روزن، ۱۳۴۷.

شین. پرتو / ***خوشهٔ پروین***. ــ [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۵.

ــ / ***دختر دریا***. ــ [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۵.

ــ / ***ژینوس***. ــ [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۵.

ــ / ***سمندر***. ــ [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۵.

ــ / ***غزالهٔ خورشید شامل ژینوس، سمندر، دختر دریا، خوشهٔ پروین، غزمه***. ــ [تهران]: کانون انتشارات مزدا، چاپ دوم، ۱۳۵۲.

صادقی، عباس (پدرام) / ***با شب‌نویسی‌ها***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۶۷ ص.

صالحی، بهمن / ***افق سیاه‌تر***. ــ رشت: بازار، آبان ۱۳۴۴، ۱۴۰ ص.

WWW.IRANMEET.COM

ـــ / ***باد سرد شمال***. ـــ رشت: روزنامهٔ بازار، ۱۳۴۸، ۱۳۹ ص.
ـــ / ***برج بلند باران***. ـــ رشت: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۷۶ ص.
صبوری، علی / ***بابک، حماسهٔ ملی***. ـــ تهران: داوژیر، زمستان ۱۳۵۵، ۵۸ ص.
صدرهاشمی، محمد / ***تاریخ جراید و مجلات ایران*** (چهار مجلد). ـــ اصفهان: بی‌نا، ۱۳۳۲-۱۳۲۷.
صدری‌افشار، غلامحسین / ***نیایش***. ـــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۹، ۳۹ ص.
ـــ / ***آوای جان***. ـــ رضائیه: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۶۳ ص.
صدیقی، کامبیز / ***آواز قناری تنها***. ـــ رشت: روزنامهٔ بازار، ۱۳۵۱، ۱۱۱ ص.
ـــ / ***در بادهای سرد***. ـــ تهران: لوح، ۱۳۵۷، ۸۹ ص.
ـــ / ***در جاده‌های سرخ شفق***. ـــ رشت: هنر و ادبیات بازار، دی ۱۳۴۷، ۱۰۲ ص.
صفائی‌زرندی، محمدحسن / ***همیشه بهار***. ـــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۹۲ ص.
صفا، دکتر ذبیح‌ا... / ***حماسه‌سرائی درایران***. ـــ تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۲.
صفارزاده، طاهره / ***حرکت و دیروز***. ـــ تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۱۷۴ ص.
ـــ / ***سدّ و بازوان***. ـــ تهران: زمان، ۱۳۵۰، ۵۶ ص.
ـــ / ***سفر پنجم***. ـــ تهران: رواق، ۱۳۵۶، ۱۱۱ ص.
ـــ / ***طنین در دلتا***. ـــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۲۶ ص.
ـــ / ***رهگذر مهتاب***. ـــ تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۴۱، ۱۲۰ ص.
صفاری‌دوست، حسین (راله) / ***میهمان سنگ‌ها***. ـــ قزوین، ۱۳۵۷، ۹۷ ص.
صفایی، شاهرخ / ***فصل بد***. ـــ تهران: اشرفی، ۱۳۴۶، ۱۴۷ ص.
صلاحی، عمران / ***ایستگاه بین راه***. ـــ تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۶، ۱۷۲ ص.
ـــ / ***قطاری در مه***. ـــ تهران: چکیده، ۱۳۵۵، ۳۱ ص.
ـــ / ***گریه در آب***. ـــ تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۲، ۹۳ ص.
صلاحی، فریدون (شعله) / ***برکه***. ـــ مشهد: باستان، ۱۳۴۳، ۶۷ ص.
صلح‌جو، جهانگیر / ***تاریخ مطبوعات در ایران***. ـــ تهران: کتاب‌های سیمرغ، ۱۳۴۸.
صنیعی، ملکه / ***تصویر تنهایی***. ـــ بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۷، ۵۶ ص.
صهبا، هوشنگ / ***انسان شیشه‌ئی***. ـــ تهران: زر، ۱۳۴۹، ۲۰۵۰ ص.
طالشیان، اسماعیل / ***کتاب مهتاب***. ـــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۲۱۶ ص.
طالعی، جواد / ***باد و ماهورهای خاکستر***. ـــ تهران: رواق ۱۳۵۷، ۷۵ ص.
طاهباز، سیروس / ***برگزیدهٔ آثار نیما یوشیج***. ـــ تهران: بزرگمهر، ۱۳۶۹، ماهنامهٔ یغما، سال میزدهم، شمارهٔ اول، فروردین ۱۳۳۹.
ـــ / ***برگزیدهٔ آثار نیما یوشیج (نثر)***. ـــ تهران: بزرگمهر، ۱۳۶۹.

WWW.IRANMEET.COM

طاهرزاده بهزاد، کریم / *قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران*. ــ تهران: انتشارات اقبال، بی‌تا.
طبائی، علی‌رضا / *از نهایت شب*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۵۲ ص.
ــ / *جوانه‌های پاییز*. ــ تهران: پیروز، تیر ۱۳۴۴، ۱۲۷ ص.
طباطبائی، ژاله / *ابلق*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
ــ / *کلکسیون*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، بی ش‌ص.
طباطبائی، همایونتاج / *از غربت و عشق*. ــ تهران: سپهر، ۱۳۵۶، ۸۱ ص.
ــ / *لحظه‌های مکرر ویرانی*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۹۱ ص.
طبری، احسان / *مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان*. ــ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۰، ۲۷۶ ص، چاپ دوم.
طه، منیر / *دو راهی*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۵، ۱۰۴ ص.
ــ / *سرگذشت*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۲، ۱۲۲ ص.
ــ / *مزدا*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۲۴+۱۶۷ ص.
ظریف‌زاده، محمد / *سرودسازان*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴، ۱۶۰ ص.
عابدینی، حسن / *صدسال داستان نویسی در ایران*. ــ تهران، تندر، ۱۳۶۸، ۷۵۷ص. (دومجلد)
عابدینی، فرهاد / *کوچ پرنده‌ها*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۴ ص.
عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم / *کلیات دیوان*، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد. ــ تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۵۶.
عبدالملکیان، محمدرضا / *مه در مه*. ــ تهران: گام، ۱۳۵۴، ۷۰ ص.
عبدلی، م. / *سیاه‌مشق‌های شبانه*. ــ تهران: پندار، مهر ۱۳۵۰، ۹۸ ص.
عرفان، حمید / *آبناز*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ص.
عزیزپور، بتول / *خواب لیلی*. ــ تهران: رز، ۱۳۵۱، ۷۵ ص.
عسکری، میرزاآقا / *من با آب‌ها رابطه دارم*. ــ تهران: گام، زمستان ۱۳۵۵، ۴۰ ص.
ــ / *حماسهٔ هستی و راکب*. ــ تبریز: داوژیر، ۱۳۵۷، ۳۹ ص.
ــ / *فردا اولین روز دنیاست*. ــ تهران: گام، ۱۳۵۴، ۸۵ ص.
عشقی، میرزاده، *کلیات مصور عشقی*، تألیف و نگارش علی‌اکبر سلیمی. ــ تهران: چاپخانهٔ بانک ملی ایران، ۱۳۲۴ هـ. ش.
عطّارزاده، صالح (نغمه) / *در کوچه‌های اسارت*. ــ تهران: سلمان، ۱۳۵۷، ۴۵ ص.
ــ / *عاشقی از خرمشهر*. ــ تهران: سلمان، ۱۳۵۷، ۱۷۴ ص.
ــ / *تصویرهای وحشت و درد*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۴۴ ص.
غُریفی، عدنان / *اینسوی عطر قبیله*. ــ تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۱۱۲ ص.

WWW.IRANMEET.COM

غفاری، فرامرز / ***منظومه‌ها و شعرهای بلند آزاد***. ــ تهران: انتشارات آذر، خرداد ۱۳۴۵، ۲۲۳ ص.
غلامعلی‌پور، حسن (ساحل‌نشین) / ***برسنگ‌های موج‌شکن***. ــ رشت: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۱۴ ص.
فرازمند، مجید (ماهان) / ***از خانه تا میخانه***. ــ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۹۳ ص.
فرخزاد، پوران / ***خوشبختی در خوردن سیب‌های سرخ است***. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۲، ۶۳ ص.
فرخزاد، فروغ / ***اسیر***. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۶۰ ص.
ــ / ***ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد***. ــ تهران: انتشارات مروارید، چاپ پنجم، ۱۳۶۰.
ــ / ***برگزیدهٔ اشعار***. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۰، ۲۳۸ ص.
ــ / ***تولدی دیگر***. ــ تهران: مروارید، ۱۳۴۲، ۱۶۱ ص.
ــ / ***دیوار***. ــ تهران: جاویدان، مرداد ۱۳۳۵، ۱۸۸ ص.
ــ / ***زیباترین اشعار*** (از سری شاهکار شاعران ایران، به کوشش سید هادی حائری). ــ تهران: آرمان، بهمن ۱۳۳۳، ۱۶۰ ص.
ــ / ***عصیان***. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۷، ۱۳۴ ص.
ــ / ***گزینهٔ اشعار فروغ فرخزاد***. ــ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۴، ۲۵۹ ص.
فرخی سیستانی / ***دیوان حکیم فرخی سیستانی***. ــ تهران: شرکت بنی‌اقبال و شرکاء، اسفند ۱۳۲۵.
فروغ ... و غروب. ــ تهران: گلسرخ، ۱۳۴۶، ۱۲۸ ص.
فریاد، فریدون [فریدون رحیمی] / ***میلاد نهنگ***. ــ تهران: لوح، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
فریدمند، احمد / ***عاشقانه‌ها و درد***. ــ تهران: چکیده، ۱۳۵۵، ۸۰ ص.
فریدونی، عطا... / ***آوازهای جنگلی باد***. ــ تهران: دریچه، ۱۳۴۹، ۱۳۱ ص.
فشاهی، محمدرضا / ***رایا و راز گل‌سرخ***. ــ تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۴۹، ۱۰۰ ص.
قائدی، یدالله / ***بیگم در کجاوهٔ تسلیم***. ــ اصفهان: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۸ ص.
قاسمیان، مینا / ***رهائی***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۶۸ ص.
قدرخواه، کیوان / ***برگستردهٔ سفره‌های چرمین***. ــ اصفهان: بابک، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
قربان‌زاده، احمد / ***آن سوی فاصله‌ها***. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.
قریب / ***شکست حماسه***. ــ [تهران]: انتشارات انجمن گیتی، [اسفند] ۱۳۳۲، ۹۰ ص.
قلیچ‌خانی، علی / ***قفس نامحدود من***. ــ تهران: روز، ۱۳۴۸، ۱۳۹ ص.
کاتوزیان، دکتر محمدعلی (همایون) / ***اقتصاد سیاسی ایران ۱، از مشروطیت تا سقوط رضا شاه***. ــ تهران: پاپیروس، ۱۳۶۶.

WWW.IRANMEET.COM

ـ / *اقتصاد سیاسی ایران ۲، سلطنت محمدرضا شاه*. ـ تهران: پاپیروس، ۱۳۶۸.
کاخی، مرتضی / *باغ بی‌برگی (یادنامهٔ مهدی اخوان‌ثالث)*. ـ تهران: نشر ناشران، شهریور ۱۳۷۰، ۸۴۷ ص.
کار، فریدون / *آرزوی جنوب*. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۳،
ـ / *اشک و بوسه*. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۲۰ ص.
ـ / *پنجره* (مجموعهٔ اشعار سپید). ـ تهران: انوشه، ۱۳۳۶، ۹۲ص.
ـ / *تلخ* (مجموعه شعر). ـ [تهران]: ۱۳۳۲.
ـ / *شاهکار شعر معاصر ایران*. ـ تهران، [؟]، ۱۳۳۷، ۲۰۲ ص.
کارو (م. دردریان) / *شکست سکوت*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۸۸ ص.
ـ / *نامه‌های سرگردان*. ـ تهران: فرّخی، ۱۳۵۶، ۱۲۷ ص.
ـ / *ماسه‌ها و حماسه‌ها*. ـ تهران: اشراقی، ۱۳۴۲، ۲۲۵ ص.
کاسمی، نصرت‌ا... / *امواج*. ـ تهران: اقبال، ۱۳۳۶، ۱۰۹ ص.
کبیری، ناهید / *یلدا*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۹۲ ص.
کریمیان، کاظم / *اطراق در پشت دیوارهای کوتاه*. ـ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۰۴ ص.
کریمی، پرویز / *پرچین*. ـ تهران: پندار، ۱۳۵۱، ۱۵۲ ص.
کریمی، رحمان / *به موازات توقف*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۰۴ ص.
کسرائی، سیاوش / *آوا*. ـ تهران: نیل، اسفند ۱۳۳۶، ۸۴ ص.
ـ / *از قرق تا خروسخوان*. ـ تهران: مازیار، ۱۳۵۷، ۴۰ ص.
ـ / *خانگی*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۷۳ ص.
ـ / *خون سیاوش* (همراه با منظومهٔ آرش کمانگیر). ـ تهران: امیرکبیر، اسفند ۱۳۴۱، ۱۶۱ ص.
ـ (کولی) / *آرش کمانگیر* (منظومه). ـ تهران: اندیشه، اردیبهشت ۱۳۳۸، ۴۰ ص.
ـ (کولی) / *با دماوند خاموش*. ـ تهران: صائب، ۱۳۴۵، ۹۷ ص.
کسروی، احمد / *تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان*. ـ تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۵۷.
کسری، لیلا (افشار) / *در جشنوارهٔ اینسوی پُل*. ـ تهران: مروارید، ۱۳۴۹، ۱۶۹ ص.
ـ / *فصل مطرح نیست*. ـ تهران: مروارید، ۱۳۴۸، ۱۴۸ ص.
کلانتری، محمد (پیروز) / *پایان شب*. ـ تهران: بی‌نا، تابستان ۱۳۳۵، ۱۲۰ ص.
ـ / *سرود خورشید*. ـ تهران: بی‌نا، مهر ۱۳۴۲، ۲۲۲ ص.
کلاهی‌اهری، محمدباقر / *بر فراز چار عناصر*. ـ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۴۹ ص.
کوثری، عبدا... / *از پنجره به هُرم شهرها*. ـ تهران: نیما، ۱۳۵۲، ۱۲۱ ص.

WWW.IRANMEET.COM

کوش‌آبادی، جعفر / *برخیز کوچک خان* (منظومه). ــ تهران: انتشارات فرهنگ، اردیبهشت ۱۳۴۸، ۴۴ ص.
ــ / *ساز دیگر*. ــ انتشارات فرهنگ، مهر ۱۳۴۷، ۹۴ ص.
کیانوش، محمود / *آب‌های خسته*. ــ تهران: پیام، ۱۳۴۹، ۹۴ ص.
ــ / *ساده و غمناک* (گزینهٔ اشعار ۳۴-۴۱). ــ تهران: مروارید، شهریور ۱۳۴۱، ۶۱ ص.
ــ / *شباویز*. ــ تهران: شباویز، تیر ۱۳۴۴، ۳۸ ص.
ــ / *شبستان* (منظومه). ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰، ۵۶ ص.
ــ / *شکوفهٔ حیرت*. ــ تهران: شباویز، آذر ۱۳۴۳، ۱۱۰ ص.
ــ / *ماه و ماهی در چشمهٔ باد*. ــ تهران: نیل، ۱۳۴۷، ۱۲۷ ص.
کیخسرو، م / *آوازهای کوه و در و دشت*. ــ تبریز: ساوالان، ۱۳۵۷، ۵۱ ص.
گازیوروسکی، مارک، ج. / *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمهٔ فریدون فاطمی. ــ تهران: نشرمرکز، اردیبهشت ۱۳۷۱، ۳۹۶ ص.
ــ / *کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، ترجمهٔ سرهنگ غلامرضا نجاتی. ــ [تهران]: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
گرانتوسکی، ا. آ. [و دیگران] / *تاریخ ایران از باستان تا امروز*، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، ــ تهران: انتشارات پویش، ۱۳۵۹.
گرگین، محمد / *میترا و خمیازه‌های باد*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۶۰ ص.
گلچین معانی، احمد / *مکتب وقوع در شعر فارسی*. ــ تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
گلسرخی، خسرو / *سیاست شعر، سیاست هنر*. ــ تهران: [؟]، ۱۳۵۱، ۸۷ ص.
گورگین، تیمور / *امروز چه کسی می‌تواند شاعر باشد*. ــ تهران: آتروپات (و) متین، ۱۳۴۹، ۴۰۸ ص.
گوهرین، کاوه / *ای سرزمین من (اشعار خسرو گلسرخی)*. ــ تهران: نگاه، ۱۳۷۱.
گیلانی، فریدون / *نموداری از شعر امروز ایران*. ــ تهران: [اندیشه]، بهمن ۱۳۳۹، ۹۴ ص.
لاری کرمانشاهی / *قلبم را به خاک بسپارید*. ــ تهران: مرجان، ۱۳۵۶، ۵۵ ص.
لاهوتی، ابوالقاسم / *دیوان لاهوتی*، به کوشش احمد بشیری. ــ تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
متین، غلامحسین / *شعر برای آزادی*. ــ بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۷۳ ص.
مجابی، جواد / *پرواز در مه*. ــ تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۱۲۸ ص.
ــ / *زوبینی بر قلب پائیز*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۲۰۸ ص.
ــ / *فصلی برای تو ۲۷ شعر*. ــ تهران: نمونه، ۱۳۴۴، ۱۰۸ ص.

WWW.IRANMEET.COM

مجلسی، محمد / *گلباد*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۸، ۵۰ ص.
محبّی، عبدالجواد / *از کوچه تا گل‌سرخ*. ــ مشهد: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۹۱ ص.
محبی‌کرمانی، مهدی / *صبح نارنجستان*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
محجوب، دکتر محمدجعفر / *تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او*. ــ تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۳.
محدث، جعفر / *باران، از فصل بیقراری*. ــ تهران: چاپخش، ۱۳۵۱، ۸۲ ص.
محدثی، جواد / *اسیر آزادی‌بخش*. ــ [؟]
محمائی، محمدابراهیم / *اندوه بزرگ زیستن*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۸۷ ص.
محمود، محمود / *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی*، (جلد سوم). ــ تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۵۳.
مختاری، محمد / *بر شانهٔ فلات*. ــ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۷۹ ص.
ــ / *قصیده‌های هاویه*. ــ تهران: آرمان، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.
مدیحی، محمدرضا / *خیره چون شب دار*. ــ تهران: بیداران، ۱۳۵۷، ۵۶ ص.
مراغه‌ئی، زین‌العابدین / *سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ، یا بلای تعصب او*، حواشی باقر مؤمنی. ــ تهران: اندیشه، ۱۳۵۳.
مسعودی، رؤیا / *رؤیا*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳، ۱۹۱ ص.
مُشار، خانبابا / *مؤلفین کتب چاپی (فارسی و عربی)*، (۶ جلد). ــ تهران: ناشر مؤلف، فروردین ۱۳۴۴-۱۳۴۰.
مشرف‌آزادتهرانی، محمود (م.آزاد) / *آئینه‌ها نهی است*. ــ تهران: جوانه، ۱۳۴۶، ۱۴۷ ص.
ــ / *با من طلوع کن*. ــ تهران: اشرفی، ۱۳۵۲، ۱۷۶ ص.
ــ / *بهار زائیِ آهو* (گزینهٔ اشعار). ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۱۴۹ ص.
ــ / *دیار شب*. ــ تهران: بی‌نا، تیر ماه ۱۳۳۴، ۲۴ ص.
ــ / *قصیدهٔ بلند باد و دیدارها*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۴۵، ۱۰۲ ص.
مشفقی، سیروس / *پائیز*. ــ تهران: پاچنگ، ۱۳۴۸، ۸۰ ص.
ــ / *پشت چپرهای زمستانی*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۶۹ ص.
ــ / *شبیخون*. ــ تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۷۶ ص.
ــ / *نعرهٔ جوان*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.
مشیری، فریدون / *ابر*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰، ۱۳۹ ص.
ــ / *ابر و کوچه*. ــ تهران: ۱۳۴۵، ۱۶۷ ص. [چاپ دوم مجموعهٔ *ابر* با چند افزوده است.]
ــ / *از خاموشی*. ــ تهران: زمان، ۱۳۵۶، ۱۵۹ ص.
ــ / *برگزیدهٔ شعرها*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۰۶ ص.

WWW.IRANMEET.COM

~ / *بهار را باور کن*. ــ تهران: نیل، ۱۳۴۷، ۱۲۹ ص.
~ / *پرواز با خورشید*. ــ تهران: صفی‌علی شاه، ۱۳۴۷، ۱۷۶ ص.
~ / *تشنهٔ توفان*. ــ تهران: صفی‌علی‌شاه، ۱۳۳۴، ۱۷۵ ص.
~ / *گناه دریا*. ــ تهران: نیل، مرداد ۱۳۳۵، ۱۶+۸۲ ص.
~ / *نایافته*. ــ تهران: علی‌اکبر علمی، ۱۳۳۷، ۱۸۲ ص.
مصدق، حمید / *آبی، خاکستری، سیاه*. ــ تهران: آذر ۱۳۴۴، ۳۲ ص.
~ / *آبی، خاکستری، سیاه (و) در رهگذار باد*. ــ تهران: فرمند، ۱۳۴۸، ۱۴۲ ص.
~ / *دو منظومه*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲، ۱۵۳ ص.
~ / *کاوه*. ــ تهران: نیما، ۱۳۴۱، ۳۲ ص.
مصطفوی، صدر / *قافله‌های شب خیز*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۴۴ ص.
مطهری، سیاوش / *چاپار*. ــ تهران، بی‌نا، اردیبهشت ۱۳۴۴.
~ / *در این شرابسالی*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۸۴ ص.
مظاهری، علی / *این لحظه‌ها*. ــ اصفهان: تأئید، ۱۳۴۹، ۱۹۲ ص.
معرفت، افسر / *صفای آئینه‌ها*. ــ تهران: معرفت، ۱۳۴۸، ۹۹ ص.
منزوی، حسین / *حنجرهٔ زخمی تغزّل*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۷۵+۴۴ ص.
منشی‌زاده، کیومرث / *سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی پریده‌رنگ*. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۶، ۴۰ ص.
موحدمحمدی، ضیاء / *بر آب‌های مردهٔ مروارید*. ــ تهران: پخش از آگاه، ۱۳۵۴، ۸۲ ص.
موریه، جیمز / *سرگذشت حاجی بابا اصفهانی در ایران*، ترجمهٔ میرزا حبیب اصفهانی «دستان»، به کوشش دکتر یوسف رحیم‌لو. [تبریز]، انتشارات حقیقت، چاپ دوم، ۱۳۵۴.
موسوی‌پور، حمزه / *زخم الماس*. ــ تهران: ارغنون، ۱۳۴۸، ۱۵۹ ص.
موسوی گرمارودی، علی / *در سایه‌سار نخل ولایت*. ــ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷، ۸۰ ص.
~ / *سرود رگبارها*. ــ تهران: رواق، ۱۳۵۷.
~ / *عبور*. ــ تهران: توس، ۱۳۴۹، ۱۲۰ ص.
مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) / *کلیات شمس یا دیوان کبیر*، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. ــ تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
~ / *گزیدهٔ غزلیات شمس*، به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. ــ تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۶۰.
مهاجرانی، عطا (م. عطا) / *شب و پرواز*. ــ مشهد: توس، دی ۱۳۴۷، ۷۸ ص.
مهدویان، ایرج / *گل‌های آفتاب‌گردان و آورد پلی‌گون*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۶ ص.

WWW.IRANMEET.COM

مهدوی، ژاله / *ارتفاع در تلخ*. ــ تهران: جهان کتاب، ۱۳۵۲، ۸۸ ص.
مهدیان، ایرج / *مختصری دربارهٔ هنر*. ــ تبریز: [؟]، ۱۳۵۱، ۵۶ ص.
میرافشار، هما / *گلپونه‌ها*. ــ تهران: جاویدان، ۱۳۵۲، ۱۸۴ ص.
میرزازاده، نعمت (م. آزرم) / *سحوری*. ــ تهران: رَز، ۱۳۴۹، ۱۷۳ ص.
میرصادقی، جمال / *قصه، داستان، رمان*. ــ تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۰.
میرصادقی، میمنت (آزاده) / *بیداریِ جویباران*. ــ تهران: توس، ۱۳۴۷، ۷۱ ص.
ــ / *با آب‌ها و آینه‌ها*. ــ تهران: توس، ۱۳۵۶، ۱۰۴ ص.
میرفخرائی، مجدالدین (گلچین‌گیلانی) / *گلی برای تو*. ــ تهران: خوارزمی، مرداد ۱۳۴۸، ۱۸۰ ص.
میرفطروس، علی / *آوازهای تبعیدی*. ــ تهران: نگاه، ۱۳۵۷، ۷۲ ص.
ــ / *سرود آن کس که گفت «نه»*.. ــ تهران: (نگاه) و (کار)، ۱۳۵۷، ۹۶ ص.
میرمیران، مجتبی / *میلاد دریا*. ــ تهران: پگاه، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.
میلانی، پروانه / *هیچکس نمی‌داند*. ــ تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۵۳، ۹۴ ص.
میلانی، فروغ / *آبی*. ــ تهران: نیل، بی‌تا، (بی‌فهرست و بی‌شماره صفحه).
ــ / *جادهٔ شیری*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۱۱۷ ص.
مینوی، مجتبی / *تاریخ و فرهنگ*. ــ تهران: شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
ناپلئونی، فیروز / *کندو*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۵، ۱۱۲ ص.
ــ / *و ناگهان جرقه*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۷۳ ص.
ناتل‌خانلری، پرویز / *ماه در مرداب*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳، ۲۳۵ ص.
خائفی، پرویز / *از لحظه تا یقین*. ــ شیراز: کانون تربیت ، ۱۳۵۰، ۱۰۷ ص.
نادرپور، نادر / *از آسمان و ریسمان*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۱۶+۹۷ ص.
ــ / *برگزیدهٔ اشعار*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۸+۲۲۸ ص.
ــ / *برگزیدهٔ اشعار*. ــ تهران: جیبی، ۱۳۴۲، ۲۲۵ ص.
ــ / *چشم‌ها و دست‌ها*. ــ تهران: صفی‌علی‌شاه، ۱۳۳۳، ۱۲ + ۱۲۴ ص.
ــ / *دختر جام*. ــ تهران: نیل، ۱۳۳۴، ۸۳ ص.
ــ / *سرمهٔ خورشید*. ــ تهران: سخن، اردیبهشت ۱۳۳۹، ۲۳۵ ص.
ــ / *شام بازپسین*. ــ تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۱۵۳ ص.
ــ / *شعر انگور*. ــ تهران: نیل، ۱۳۳۶، ۱۳۶ ص.
ــ / *گیاه و سنگ نه، آتش*. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹.
ناصحی،احمد / *نیمایوشیج کیست و چیست*. ــ تهران: احمدناصحی، بهمن ۱۳۳۳، ۹۶ ص.

WWW.IRANMEET.COM

نجات، هوتن / ***حواشی‌ی مخفی***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۹۶ ص.
ــ / ***در کنار هم***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۶۷ ص.
نجاتی، سرهنگ غلامرضا / ***تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران (از کودتا تا انقلاب)***. ــ تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۲ مجلد، ۱۳۷۱، ۵۸۱ ص.
نجمی، ناصر / ***ایران در میان توفان یا شرح زندگانی عباس میرزا نایب‌السلطنه***. ــ تهران: ۱۳۶۶.
ندیمی، حسن / ***تا ... پل معیاد*** (با مقدمه‌ئی از امیرحسین آریان‌پور). ــ تهران: بی‌نا، شهریور ۱۳۴۲، ۱۱۸ ص.
ــ / ***سپیدهٔ صبح***. ــ تهران: بی‌نا، آبان ۱۳۳۹، ۹۸ ص.
ــ / ***شعر کوچه***. ــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۱۱۲ ص.
نراقی، داریوش / ***این وقت شب***. ــ تهران: شباویز، ۱۳۴۸، ۹۸ ص.
نسیم شمال (سید اشرف‌الدین حسینی) / ***کلیات نسیم شمال***. ــ بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
نصیری‌پور، غلامحسین / ***توطئه آب*** (دفتر شعر در سه فرگرد). ــ تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۱۰۴ ص.
ــ / ***موزه‌های برهوت***. ــ تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۰۴ ص.
نظیری، ژاله / ***دروازه‌های نور***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۸۲ ص.
نفیسی، مجید / ***در پوست ببر***. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۱۲۷ ص.
نگاه، ف. الف [فریبرز ابراهیم‌پور] / ***روستای قرمز محدود***. ــ کرمانشاه، بی‌نا، ۱۳۴۹، ۸۰ ص.
نوحیان، نصرت‌ا... (اسپند) / ***دنیای رنگ‌ها***. ــ تهران: کیهان، تابستان ۱۳۴۲، ۲۰۰ ص.
ــ / ***گرگ مجروح***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۳،
ــ / ***گل‌هایی که پژمرد***. ــ تهران: بی‌نا، شهریور ۱۳۳۶، ۵۶ ص.
نوری‌زاده، علیرضا / ***از پشت شیشه‌ها***. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۱۲۸ ص.
ــ / ***الف. ل. م***. ــ تهران: پندار، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.
نوری‌علاء، اسماعیل / ***از این سوی دیوار***. ــ تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۹۴ ص.
ــ (الف. ن. پیام) / ***اتاق‌های در بسته***. ــ تهران: طرفه، ۱۳۴۵، ۷۴ ص.
ــ (الف. ن. پیام) / ***با مردم شب***. ــ تهران: بامداد، ۱۳۴۸، ۱۶۶ ص.
ــ / ***سرزمین ممنوع***. ــ تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۹۱ ص.
ــ / ***صور و اسباب در شعر امروز ایران***. ــ تهران: انتشارات بامداد، ۱۳۴۸، ۴۳۰ + ۱۵۰ ص (حواشی و تعلیقات)
نوری‌علاء، پرتو / ***سهمی از آن سال‌ها***. ــ تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۷۲ ص.
نوعی، محمد / ***آفتاب سیاه***. ــ تهران: روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۴۰، ۱۱۲ ص.

WWW.IRANMEET.COM

ـــ / ***بیراهه***. ـــ تهران: علی‌اکبر علمی، ۱۳۴۲، ۶۶ ص.
ـــ / ***خزر***. ـــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۶۲ ص.
ـــ / ***مجموعهٔ اشعار***. ـــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۳۱ ص.
نیرو، سیروس / ***بهار از پنجره***. ـــ تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۶، ۱۰۱ ص.
ـــ / ***جاده***. ـــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۵۵ ص.
ـــ / ***سحر***. ـــ تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۳۴، ۶۰ ص.
نیّری، صفورا / ***ساده در باد***. ـــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۸۰ ص.
ـــ / ***سبز***. ـــ تهران: سپهر، ۱۳۴۵، ۱۴۱ ص.
ـــ / ***فصل پنجم***. ـــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۸۰ ص.
نیستانی، منوچهر / ***جوانه***. ـــ کرمان : بی‌نا، ۱۳۳۳، ۸۰ ص.
ـــ / ***خراب***. ـــ تهران: بی‌نا، مهر ۱۳۳۷، ۷۹ ص.
ـــ / ***دیروز، خط فاصله***. ـــ تهران: رَز، ۱۳۵۰، ۲۰۳ ص.
نیک‌روی، افسر / ***دیوار بلورین***. ـــ شیراز: کانون تربیت، ۱۳۴۸، ۱۵۶ ص.
نیکوصالح، احمد / ***گیاهوارهٔ فصل سرخ***. ـــ رشت: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.
نیما یوشیج / ***ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش***. ـــ تهران: انتشارات توس، شهریور ۱۳۵۱، ۱۳۴ ص.
ـــ / ***برگزیدهٔ اشعار***. ـــ تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۲، ۱۶۰ ص.
ـــ / ***تعریف و تبصره و یادداشت‌های دیگر***. ـــ تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، بهمن ۱۳۵۰.
ـــ / ***حرف‌های همسایه***. ـــ [تهران]: انتشارات دنیا، چاپ پنجم، ۱۳۶۳.
ـــ / ***خانوادهٔ سرباز*** (به نقل از کتاب ***فریادها***). ـــ تهران: بی‌نا، مهر ۱۳۳۳، ۴۸ ص، ۷۰ نسخه.
ـــ / ***شعر من***. ـــ تهران: جوانه، ۱۳۴۵، ۱۲۷ ص.
ـــ / ***شهر شب، شهر صبح***. ـــ تهران: مروارید، ۱۳۴۶، ۱۰۰ ص.
ـــ / ***فریادهای دیگر و عنکبوت رنگ***. ـــ تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ۱۱۱ ص.
ـــ / ***قلم انداز***. ـــ تهران: دنیا، شهریور ۱۳۴۹، ۱۳۳ ص.
ـــ / ***ماخ اولا***. ـــ تبریز: شمس، اسفند ۱۳۴۴، ۸۰ ص.
ـــ / ***مانلی***. ـــ تهران: صفی‌علی شاه، ۱۳۳۶، ۶+۸۵ ص.
ـــ / ***مجموعه آثار نیما یوشیج***، دفتر اول، شعر، به کوشش سیروس طاهباز. ـــ تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۴.
ـــ / ***ناقوس***. ـــ تهران: مروارید، ۱۳۴۶، ۱۰۱ ص.

WWW.IRANMEET.COM

~ / *نامه‌ها (از مجموعه آثار نیما یوشیج)*، گردآوری، نسخه‌برداری و تدوین سیروس طاهباز. ــ تهران: دفترهای زمانه، ۱۳۶۸.
~ / *نیما یوشیج و قسمتی از اشعار او* (گردآورنده، ابوالقاسم جنتی‌عطائی). ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۹۶ ص.
واحد، سینا / *از شکنج فریاد جمال*. ــ تهران: الهام، ۱۳۵۷، ۱۷۰ ص.
واحدی، غلامرضا / *سایهٔ روشن*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۱۸۸ ص.
واقدی، اصغر / *آواز عاشقان قدیمی*. ــ تهران: نیما، ۱۳۵۱، ۹۷ ص.
~ / *جرقه*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴، ۸۸ ص.
واقف، جمشید / *از تهی سرشار*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۱۱۵ ص.
~ / *بر دروازه‌های فردا*. ــ تهران: معرفت، فروردین ۱۳۴۱، ۸۷ ص.
والا، لعبت (شیبانی) / *تا وقتی که خروس می‌خواند*. ــ تهران: زوار، ۱۳۴۲، ۱۴۶ ص.
~ / *رقص یادها*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۲۸ ص.
~ / *گسسته*. ــ تهران: زوّار، ۱۳۳۵، ۱۱۱ ص.
وجدانی، محمد / *طلوعی در غروب*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۱۲۶ ص.
وجدی، شاداب / *به یاد تشنگی کوهپایه‌های جنوب*. ــ تهران: فرهنگ، ۱۳۵۳، ۱۱۲ ص.
~ (شادی) / *خم کوچه*. ــ تهران: معرفت، ۱۳۳۹، ۱۱۹ ص.
~ (شادی) / *سرودی برای دست‌های کوچک*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷، ۱۲۰ ص.
وصال، هوشنگ / *نقش‌های دریه دری*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰، ۶۱ ص.
وطن، اکبر (گردآورنده) / *اسلام و آبی تازه‌اش باید*. ــ تهران: امیر ، ۱۳۵۴، ۶۶ ص.
هدایت، صادق / *ترانه‌های خیام*. ــ تهران: کتاب‌های پرستو، چاپ ششم، ۱۳۵۳.
هشترودی، محسن / *سایه‌ها*. ــ تهران: صفی‌علی‌شاه، ۱۳۳۵، ۶۹ ص.
هشترودی، محمدضیاء / *منتخبات آثار (از نویسندگان و شعرای معاصرین)*. ــ تهران: کتابخانه و مطبعهٔ بروخیم، ۱۳۰۳.
همایونی، صادق / *بن‌بست*. ــ شیراز، کانون تربیت، بهمن ۱۳۴۴، ۱۷۶ ص.
~ / *دشت‌ها تشنه‌اند*. ــ شیراز: کانون تربیت، ۱۳۴۹، ۸۵ ص.
همتی، اسماعیل / *آی با توام*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.
هنرمندی، حسن / *برگزیدهٔ اشعار*. ــ تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۲۳۷ ص.
~ / *هراس*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۱۶۵ ص.
هنرورشجاعی، نقی / *تلخه‌های دیم*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱، ۷۲ ص.
~ / *خنیا و خون*. ــ تهران: اندیشه، ۱۳۴۹، ۱۰۴ ص.
~ / *در ابر گرم بار تموز*. ــ تهران: آدا، ۱۳۵۷، ۱۷۱ ص.

WWW.IRANMEET.COM

هوردل، ص. / *شعله‌های جاویدان*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۸۰ ص.
هوشنگ مهدوی، دکتر عبدالرضا / *تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی*. ــ تهران: [؟]
یادمان نیما یوشیج / به کوشش سیروس طاهباز، زیرنظر محمدرضا لاهوتی. ــ تهران: مؤسسه فرهنگی گسترش هنر، آذر ۱۳۶۸.
یاسمی، رشید / *ادبیات معاصر*. ــ [تهران]: چاپ روشنائی، ۱۳۱۶.
یحیوی، عباسعلی / *آبشارهای آفتاب*. ــ تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۶، ۹۳ ص.
یکتائی، منوچهر / *فالگوش*. ــ تهران: روزن، ۱۳۴۸، ۱۳۵ ص.
یوردشاهیان، اسماعیل (عنا) / *کوزه*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۳۱ ص.
ــ / *مرثیه‌های کولی*. ــ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۷۸ص.
یوسف، سعید / *نوعی از نقد، بر نوعی از شعر*. ــ آلمان غربی: نوید، اسفند ۱۳۶۵.
آخرین دفاع (شعر، نقد، ترجمه و مصاحبهٔ خسرو گلسرخی)، به اهتمام بزرگ خضرائی، تهران: آرمان، ۱۳۵۷، ۱۳۰ ص.
ده شب (شب‌های شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و آلمان)، به کوشش ناصر مؤذن. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ۶۹۴ ص.
فریادها (جُنگ شعرنو) / *به کوشش علی عموئیان* (آوا). ــ تهران: سالنامهٔ ادبی پروانه، پائیز ۱۳۴۰. ؟
کتاب زمان، ویژهٔ امه سزر. ــ تهران: انتشارات زمان، فروردین ۱۳۴۸.
کلک، ماهنامه، سردبیر علی دهباشی، شمارهٔ ۴، تیر ماه ۱۳۶۹
کلک، ماهنامه، شماره ۳۷، فروردین ۱۳۷۲.
ــــ / *حماسهٔ خسرو گلسرخی*. ــ تهران: آرمان، ۱۳۵۷، ۸۲ ص.
نامهٔ کانون نویسندگان ایران. ــ تهران: آگاه، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۵۸.

WWW.IRANMEET.COM

مهم‌ترین نشریاتِ نوپرداز

در فاصلهٔ سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۵۷ هـ. ش. (به ترتیب سال)

آزادیستان ۱۵ روزه، تقی رفعت، ۴ شماره، ۱۵ خرداد ۱۲۹۹-۲۱ شهریور ۱۲۹۹ هـ. ش.

تجدّد روزنامه، تقی رفعت، ۱۶۸ شماره، ... - فروردین ۱۲۹۹ هـ. ش.

دانشکده ماهانه، محمدتقی ملک‌الشعراء بهار، ۱۲ شماره، اردیبهشت ۱۲۹۷ - اسفند ۱۲۹۸ هـ. ش.

بهار ماهانه، یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، ۲۴ شماره، ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ - رمضان ۱۳۴۰ هـ. ق.

پارس دو هفتگی، ابوالقاسم لاهوتی [و دیگران]، ۶ شماره، شعبان ۱۳۳۹ - ذیقعده ۱۳۳۹ هـ. ق.

نوبهار هفتگی، محمدتقی ملک‌الشعراء بهار، ...، ۱۲۹۹ - مهر ۱۳۰۲ هـ. ش.

آرمان، ماهانه دکتر علی شیرازی‌پور [شین. پرتو]، آذر ۱۳۰۹ - شهریور ۱۳۱۰ هـ. ش.

مجلهٔ موسیقی ماهانه، ادارهٔ موسیقی کشور (وزارت فرهنگ)، سرگرد غ. مین‌باشیان، ۳۵ شماره، ۱۳۱۸-۱۳۲۰ هـ. ش.

روزگار نو سه ماهه، لندن - نیویورک، ۲۱ شماره، تابستان ۱۹۴۱ - بهار ۱۹۴۵ م.

پیام نو ماهانه، انجمن فرهنگی ایران و شوروی [۱۰۰ شماره]، شهریور ۱۳۲۳ - مرداد ۱۳۳۲ هـ. ش.

سخن ماهانه، پرویز ناتل خانلری، دورهٔ اول خرداد ۱۳۲۲ - اسفند ۱۳۲۶ هـ. ش.؛ دورهٔ دوم آذر ۱۳۳۱ - بهمن ۱۳۵۷ هـ. ش.

ایران و آمریکا ماهانه، انجمن روابط ایران و آمریکا، ۳۷ شماره، بهمن ۱۳۲۴ - اول اسفند ۱۳۲۸ هـ. ش.

جهان نو ماهانه، محمدحسین حجازی، امین عالیمرد، خرداد ۱۳۲۵-۱۳۳۴ هـ. ش.

WWW.IRANMEET.COM

ماهنامهٔ مردم ماهانه، حزب تودهٔ ایران (سردبیران: جلال آل‌احمد ـ احسان طبری)، ۲۹ شماره، مهر ۱۳۲۵–۱۳۲۷ هـ. ش.

سخن نو دو هفتگی، عبدالرضا ناظر، احمد شاملو، ۵ شماره، دی و بهمن ۱۳۲۷ هـ. ش.

اندیشهٔ نو ماهانه، خلیل ملکی، سه شماره، ۱۵ آذر ۱۳۲۷ ـ ۱۰ بهمن ۱۳۲۷ هـ. ش.

امید ایران، ایرج نقیبی، مهدی فشنگچی، ۱۳۲۷–۱۳۵۷

جام‌جم ماهانه، نشریهٔ انجمن هنری، ۶ شماره، فروردین ۱۳۲۸ ـ شهریور ۱۳۴۸ هـ. ش.

خروس جنگی هفته‌نامه، هوشنگ ایرانی، غلامحسین غریب، شیروانی، ... (انجمن هنری خروس‌جنگی)، دورهٔ اول ۵ شماره، ۱۳۲۸–۱۳۲۹ هـ. ش.)؛ دورهٔ دوم ۱۳۳۰ هـ. ش.

رگبار امروز، ماهانه، محمود دژکام، ۱۳۲۸ دورهٔ جدید: بهمن ۱۳۵۷–۱۳۵۹

فردوسی، هفته‌نامه، بیژن خرسند، عباس پهلوان، ۱۳۲۸–۱۳۵۳ هـ. ش.

پیک صلح ماهانه، [حزب تودهٔ ایران]، ۱ شماره، ۱۳۲۹ هـ. ش.

ستارهٔ صلح ماهانه، [حزب تودهٔ ایران]، ۵ شماره، ۱۳۲۹ هـ. ش.

علم و زندگی ماهانه، خلیل ملکی، ۱۴ شماره، دی ۱۳۳۰–۱۳۳۲ هـ. ش.

کویر ماهانه، ضیاءپور، شیروانی، غریب، ۲ شماره، ۱۳۳۰–۱۳۳۱ هـ. ش.

کبوتر صلح ماهانه، محمدجعفر محجوب، احمد صادق، ... ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ شهریور ۱۳۳۱ هـ. ش.

موزیک ایران، ماهانه، صالح لطفی، خرداد ۱۳۳۰–۱۳۵۰ هـ. ش.

موج ماهانه، هوشنگ ایرانی [و دیگران]، ۱ شماره، فروردین ۱۳۳۱ هـ. ش.

فرهنگ نو ماهانه، جامعهٔ معلمینِ در راه، ۹ شماره، آبان ۱۳۳۱ ـ تیر ۱۳۳۱ هـ. ش.

شیوه ماهانه، [حزب تودهٔ ایران]، ۳ شماره، اردیبهشت ۱۳۳۲ ـ تیر ۱۳۳۲ هـ. ش.

سخن، ماهانه، پرویز ناتل خانلری، رضا سیدحسینی، قاسم صنعوی و ...، ۱۳۲۲–۱۳۵۷ هـ. ش.

علم و زندگی، خلیل ملکی، ۲۶ شماره، دی ۱۳۳۰ ـ اسفند ۱۳۴۱ هـ. ش.

آیندگان، بهروز روزبهان، ۱، ۲: ۱۳۳۲

روشنفکر، هفته‌نامه، حسین مهری، ۱۳۳۲–۱۳۵۱

سپید و سیاه، هفته‌نامه، علی بهزادی، ۱۳۳۲–۱۳۵۷

اندیشه و هنر، گاهنامه، ناصر وثوقی، سال اول، ۵–۱: ۱۳۳۳؛ سال دوم، ۹–۶: ۱۳۳۴؛ دورهٔ سوم، ۵–۱: ۱۳۳۷؛ ۸–۶: ۱۳۳۸؛ ۱۰–۹: ۱۳۳۹؛ دورهٔ چهارم، و جواد پوروکیل، ۲–۱: ۱۳۳۹؛ ۳: ۱۳۴۰؛ ۶–۴: ۱۳۴۱؛ ۸–۷: ۱۳۴۲؛ دورهٔ پنجم، و جواد پوروکیل و شمیم بهار و آیدین آغداشلو، ۱: ۱۳۴۲؛ ۵–۲: ۱۳۴۳؛ ۷–۶: ۱۳۴۴؛ ۹–۸: ۱۳۴۵؛ ۱۰: ۱۳۴۶؛ کتاب ششم، ۱: ۱۳۴۶؛ ۳–۲: ۱۳۴۷؛ ۶–۴: ۱۳۴۸؛ ۷:

WWW.IRANMEET.COM

۱۳۴۹؛ ۸: ۱۳۵۰؛ کتاب هفتم، ۱: ۱۳۵۰: ۲: ۱۳۵۱؛ ۴-۳: ۱۳۵۲؛ ۵: ۱۳۵۳

در راه هنر، سید غلامحسین خرازی، عبدالحمید شعاعی، ۱: ۱۳۳۳؛ ۶-۲: ۱۳۳۴

آناهیتا، انجمن هنری آپادانا، ۵-۱: ۱۳۳۴

انتقاد کتاب، گاهنامه، انتشارات نیل، دورهٔ اول، ۳-۱: ۱۳۳۴؛ ۱۲-۴: ۱۳۳۵؛ دورهٔ دوم، ۸-۱: ۱۳۴۳؛ دورهٔ سوم، ۵-۱: ۱۳۴۴؛ ۱۱-۶: ۱۳۴۵؛ ۱۲: ۱۳۴۶؛ دورهٔ چهارم، ۴-۱: ۱۳۴۷

جنگ هنر و ادب امروز، حسین رازی، ۱: ۱۳۳۴؛ ۲: ۱۳۳۵

خوشه، هفته‌نامه، احمد شاملو، ۱۳۳۴-۱۳۴۷

کتابهای ماه، ایرج افشار، انجمن ناشران کتاب، سال اول، ۴-۱: ۱۳۳۴؛ ۸-۵: ۱۳۳۵؛ ۱۱-۹: ۱۳۳۶؛ ۱۲: ۱۳۳۷؛ سال دوم، ۱۰-۱: ۱۳۳۷؛ سال سوم، ۶-۱: ۱۳۳۸؛ سال چهارم، ۱۲-۱: ۱۳۳۹؛ سال پنجم، ۳-۱: ۱۳۴۰

هنرهای ملی، دکتر ابوالقاسم جنتی عطایی، ۱: ۱۳۳۴

آپادانا، ا. س. عظیما، ابوالقاسم مسعودی، ۲-۱: ۱۳۳۵

هنر نو، داریوش سیاسی، ۱: آذر ۱۳۳۵.

بامشاد، هفته‌نامه، اسماعیل پوروالی، خرداد ۱۳۳۵-۱۳۴۷ از ۱۳۴۵ به مجله تبدیل شد.

سرخ آمین، فرهنگ فرّهی، ۱: ۱۳۳۵

پادنگ، محمد جوادی، ۳-۱: ۱۳۳۵؛ ۶-۴: ۱۳۳۶

جنگ هنری چشمه، صفی، ۱: ۱۳۳۶-۱۳۳۷؛ ۲: ۱۳۳۷

صدف، احمد عظیمی زواره‌ای، ۵-۱: ۱۳۳۶؛ ۸-۶، ۱۲-۱۰: ۱۳۳۷

پیام نوین، ماهنامه، انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی، سعید نفیسی، محسن هشترودی، ضیاءالله فروشانی، تابستان ۱۳۳۷-۱۳۵۷

توشه، مهندس عزیزالله افشار قاسملو، مهین افشار قاسملو، ادوارد ژوزف، دورهٔ اول، ۹-۱: ۱۳۳۷؛ ۱۱-۱۰: ۱۳۳۸؛ ۱۲: ؟. دورهٔ بعدی = ؟!

راهنمای کتاب، ماهنامه / فصلنامه، انجمن کتاب ایران، احسان یارشاطر، ایرج افشار، بهار ۱۳۳۷-۱۳۵۷

ماهنامهٔ اطلاعات، عباس مسعودی، احمد شاملو، ۱: اسفند ۱۳۳۷؛ ۲: فروردین ۱۳۳۸

واژه، مجلهٔ هنر و اندیشهٔ زمان، حسن گریست، دورهٔ اول: ۲-۱: ۱۳۳۷؛ ۲: ۱۳۳۸

آناهیتا، سینما تئاتر آناهیتا، دورهٔ اول، «ستارهٔ تهران ماهانه»، ۲-۱: ۱۳۳۹؛ ۳: ۱۳۴۰؛ «ماهنامهٔ هنروسینما»، ۴: ۱۳۴۰؛ ۵: ۱۳۴۱؛ دورهٔ دوم، «ماهنامهٔ هنر و سینما»، ۲-۱: ۱۳۴۱؛ «ماهنامهٔ فردوسی»، ۶-۳: ۱۳۴۱؛ دورهٔ سوم، «ماهنامهٔ فردوسی»، ۷: ۱۳۴۲

کاوش، امیرعباس هویدا، شهریور ۱۳۳۹. شماره‌های بعد = ؟

WWW.IRANMEET.COM

ایران آباد، احمد نفیسی، دکتر محمود عنایت، ۱۲-۱: ۱۳۳۹؛ ۱۳: ۱۳۴۰

آرش، گاهنامه، فاطمه نراقی، جواد پوروکیل، سیروس طاهباز، ۲-۱: ۱۳۴۰؛ ۵-۳: ۱۳۴۱؛ ۷-۶: ۱۳۴۲؛ دورهٔ دوم، ۲-۱: ۱۳۴۳؛ ۳: ۱۳۴۴؛ ۶-۴ ۱۳): ۱۳۴۵؛ دورهٔ سوم، اسلام کاظمیه، ۱۵-۱۴: ۱۳۴۶، ۱۹-۱۶: ۱۳۴۷؛ ۲۰: ۱۳۵۰

جگن، فریدون گیلانی، ۳-۱: خرداد ۱۳۴۰؛ دورهٔ دوم، ۱: ۱۳۴۵؛ احتمال؛ «دورهٔ سوم» ؟! و ناصر رحمانی‌نژاد، آربی اوانسیان، سعید سلطانپور، ۵: ۱۳۴۷

کتاب هفته، احمد شاملو و دکتر محسن هشترودی، ۱۶ مهر ۱۳۴۰ - آذر ۱۳۴۲

صبح امروز، هفته‌نامه، ناصر ملک‌محمدی، ۱۳۴۰-۱۳۵۲

کتاب زمان، انتشارات زمان، ۵-۱: سالهای آخر دههٔ ۱۳۴۰

ارشاد، دکتر مسعود همایونی، ۱: ۱۳۴۱؛ ۲: ۱۳۴۲؛ دورهٔ دوم، ۱، ۱۳۴۲؛ ۳-۲: اسفند ۴۲ - فروردین ۴۳؛ ۱۰-۴: ۱۳۴۳

دریا، ۳-۱: (خرداد، مرداد، مهر) ۱۳۴۱

فکر جوان، علی آزاده گیلانی، محمد سوابچی، محمدتقی صالح‌پور، ۱: ۱۳۴۱

کیهان ماه، جلال آل‌احمد، انتشارات کیهان، ۱: خرداد، ۲: شهریور ۱۳۴۱

نقش و نگار، انتشارات ادارهٔ کل هنرهای زیبای کشور، سیمین دانشور، نادر نادرپور، ۸ شماره: ۱۳۴۱-۱۳۴۴

زیبایی و زندگی، ماهنامه، حسین آیدین، ۱۳۴۲-۱۳۵۲

ماهنامهٔ خوشه، دکتر عسکری، فرهنگ فرهی، ۱: ۱۳۴۲

هیرمند، عبدالمجید مجید فیاض، مهدی علائی، ۱: ۱۳۴۲؛ ۳-۲: ۱۳۴۳؛ ۴: ۱۳۴۴

هیرمند، نشریهٔ نامهٔ اهل خراسان، عبدالمجید فیاض، نعمت میرزازاده، ۱: ۱۳۴۶؛ ۲: ۱۳۴۸؛ ۳: ۱۳۴۹

جنگ طرفه، گاهنامه، انتشارات طرفه، ۱۳۴۳

خزه، ماهنامهٔ نوای ملت: ۱: ۱۳۴۳

بازار، میرشجاع گسکری، محمدتقی صالح‌پور، سال اول، ۱۱-۱: ۱۳۴۴؛ ۱۲: ۱۳۴۵؛ سال دوم، ۲۱-۱۳: ۱۳۴۵؛ ۲۲: ۱۳۴۶؛ ۲۳: ۱۳۴۶؛ سال سوم، ۳۱-۲۴: ۱۳۴۶؛ سال چهارم، ۳۶-۳۲: ۱۳۴۷؛ سال پنجم، ۴۰-۳۷: ۱۳۴۸

بررسی کتاب، دو ماهنامه، انتشارات مروارید، نادر ابراهیمی، دورهٔ اول، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵: ۱۳۴۴؛ ۶، ۷، ۸، ۹: ۱۳۴۵؛ ۱۰: ۱۳۴۶؛ ۱۱، ۱۲: ۱۳۴۷؛ دورهٔ دوم، ۱، ۲، ۳: ۱۳۴۷؛ دورهٔ جدید، ۱، ۲، ۳، ۴: ۱۳۵۰

جنگ اصفهان، محمد حقوقی نجفی،... ۲-۱: ۱۳۴۴؛ ۳: ۱۳۴۵؛ ۵-۴: ۱۳۴۶؛ ۷-۶: ۱۳۴۷؛ ۸: ۱۳۴۹؛ ۹: ۱۳۵۱؛ ۱۰: ۱۳۵۲

WWW.IRANMEET.COM

نگین، ماهنامه، محمود عنایت، خرداد ۱۳۴۴-۱۳۵۹

انتشارات سازمان هنری دانشجویان ـ تبریز، ۱: ۱۳۴۵؛ ۲: ۱۳۴۶

تلاش، ماهنامه /دوماهنامه، علی‌میری، سیروس آموزگار، شکوه میرزادگی، ۱۳۴۵-۱۳۵۶

جزوهٔ شعر، اسماعیل نوری‌علاء، انتشارات طرفه: ۱۱-۱: ۱۳۴۵

جنگ پارت، انتشارات پگاه، ۱: ۱۳۴۵

هنر و سینما (بارو)، احمد شاملو، یدالله رؤیائی، ۲-۱: ۱۳۴۵.

جنگ جنوب، روزنامهٔ نوای ملت، ۱: ۱۳۴۵

جنگ جوانه، انتشارات جوانه، ۱: ۱۳۴۵

شاهد غرب، حاج حسن رزقی، اصغر واقدی، ۲-۱: ۱۳۴۵

نامهٔ دانشجو، دانشجویان دانشگاه تهران، رضا ناروند، ۵-۱: ۱۳۴۵، ۹-۶: ۱۳۴۶؛ ۱۱-۱۰: ۱۳۴۷؛ ۱۲: ۱۳۴۹

هنر و ادبیات جنوب، ماهنامهٔ پرچم خاورمیانه، حسن عرب، منصور خاکسار، ناصر تقوایی، دورهٔ اول، ۶-۱: ۱۳۴۵؛ دورهٔ دوم، ۱: ۱۳۴۶

هنر و ادبیات امروز، پرچم خاور میانه، حسن عرب، سعید نیاز کرمانی، ۱، ۲: ۱۳۴۷

جُستار، دانشجویان مدرسهٔ عالی بازرگانی، محمدحسین ستوده، ۱۳۴۶-۱۳۴۷

دفترهای روزن، انتشارات روزن، احمدرضا احمدی، یدالله رؤیائی، ابراهیم گلستان، ۱: زمستان ۱۳۴۶؛ ۲، ۳: ۱۳۴۷

دفترهای زمانه، گاهنامه، سیروس طاهباز، ۱: بهمن ۱۳۴۶؛ ۲: ۱۳۴۷؛ ۳: ۱۳۴۹؛ ۵-۴: ۱۳۵۰؛ ۶: ۱۳۵۲؛ ۸-۷: ۱۳۵۷

شمال ایران، منوچهر نوازش، پرویز رضایی، گروه هنری باران، ۱: ۱۳۴۶؛ ۲: ۱۳۴۷

ماهنامهٔ دانشجویان دانشسرای عالی سپاه دانش، محمد جان فشان، عباس اسدزاده، مرتضی فرهادی، سال اول، ۱: ۱۳۴۶؛ سال دوم، ۴-۱: ۱۳۴۷؛ ۵ (کتاب روستا): ۱۳۴۸؛ سال سوم، ۲-۱: ۱۳۴۸؛ ۳: ۱۳۴۹؛ سال چهارم (دفتر روستا)، ایرج پورباقر، ۱: ۱۳۴۹؛ ۲: ۱۳۵۰

ماهنامهٔ فردوسی، عباس پهلوان، ۶-۱: ۱۳۴۶

یوش، ایرج جلالی، علی‌اکبر مهجوریان، ۱: ۱۳۴۶

جنگ مازندران، ماهنامه، نورالدین علامه‌زاده، عزیزالله فرهنگیان، حسین صدرآرا، عمو ئیان، روزنامهٔ اعتراف ـ بابل، ۱۳۴۷-۱۳۴۸

شعر دیگر، بهرام اردبیلی، پرویز اسلامپور، ۱: آذر ۱۳۴۷؛ ۲: ۱۳۴۹

فصلهای سبز، هرمز ریاحی، ۱: زمستان ۱۳۴۷؛ ۲: ۱۳۴۸؛ ۳: ۱۳۵۰ (چاپ و مقوا شد [؟]) چاپ دوم: ۱۳۵۷

WWW.IRANMEET.COM

کتاب ...!، دو ماهنامه، انتشارات روز، ناصر رحمانی‌نژاد، ۱۳۴۷ (این نشریه با نام ماهی که در آن منتشر می‌شد، نامگذاری می‌شد).

کتاب روز، ناصر رحمانی‌نژاد، انتشارات روز، ۲-۱: ۱۳۴۷؛ ۳: ۱۳۴۸

از شعر تا قصه، دو ماهنامه، گروه دانشجویی کمک ـ شیراز، پیمان جهان‌بین، ۱: ۱۳۴۸؛ ۳-۲: ۱۳۴۹؛ ۴: ۱۳۵۱

جشن هنر، دو هفته‌نامه، سازمان جشن هنر، ایرج گرگین، ۱۳۴۸-۱۳۵۰

خرد و کوشش، فصلنامه، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه پهلوی شیراز، حمید محامدی، محسن قادسی، منصور رستگار، ۱۳۴۸-۱۳۵۶

زمان، گاهنامه، کتابفروشی زمان، غلامحسین ساعدی، مصطفی رحیمی، عبدالحسین آل‌رسول، ۵ شماره: ۱۳۴۸-۱۳۴۹

فرهنگ و زندگی، فصلنامه، شورای عالی فرهنگ و هنر ـ مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی، محمود خوشنام، احمد میرعلائی، مسعود فقیه، ۱۳۴۸-۱۳۵۷

کتاب سپهر، مرکز نشر سپهر، ۱: ۱۳۴۸

کتاب هنر، فصلنامه، دانشگاه پهلوی، خسرو فردی، ۱۳۴۸-۱۳۵۰

نگرشی در هنر و ادبیات، جواد پارسای، ۱ (ژغند)، ۲ (پژواک): ۱۳۴۸؛ ۳ (پژواک): ۱۳۴۹

هفت هنر، فصلنامه / گاهنامه، اداره کل آموزش هنری وزارت فرهنگ و هنر، غلامرضا خوشنویسان، ایرج زهری، محمود منشی، ۱۶ شماره: ۱۳۴۸-۱۳۵۶

آبتوس، فصلنامه، انجمن شعر و ادب دانشگاه پهلوی، بهروز صوراسرافیل، ۳-۱: ۱۳۴۹؛ ۴: ۱۳۵۰

تماشا، هفته‌نامه، سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، نادعلی همدانی، فیروز فولادی، ۱۳۴۹-۱۳۵۶

جُنگ چاپار، احمدرضا دریایی، ۱: زمستان ۱۳۴۹؛ ۲: زمستان ۱۳۵۰

دست، گاهنامه، دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه شیراز، محمدرضا افضل‌القدم، ۱۳۴۹-۱۳۵۱

سایبان، عبدالحسین ملک‌زاده، محمدتقی صالح‌پور، ۲-۱: زمستان ۱۳۴۹

سهند، گاهنامه، علی میرفطروس، ۲-۱: بهار ۱۳۴۹ ـ بهار ۱۳۵۰

فصلی در هنر، انتشارات تالار قندریز، ۱، ۲: ۱۳۴۹؛ ۳، ۴: ۱۳۵۰

کتاب ارک، غلامحسین فرنود، ۱: تابستان ۱۳۴۹

پل، فصلنامه، دانشکدهٔ کشاورزی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۰

جنگ سحر، ۱: ۱۳۵۰

فلک‌الافلاک، غلامحسین نصیری‌پور، ۱: فروردین ۱۳۵۰؛ ۲: شهریور ۱۳۵۲

WWW.IRANMEET.COM

رودکی، ماهنامه، وزارت فرهنگ و هنر (تالار رودکی)، [جمشید ارجمند]، محمود خوشنام ۱۳۵۰-۱۳۵۷

کتاب امروز، دو ماهنامه / گاهنامه، شرکت سهامی کتابهای جیبی، کریم امامی، دورهٔ اول، ۲-۱: ۱۳۵۰؛ ۴-۳: ۱۳۵۱؛ ۶-۵: ۱۳۵۲؛ دورهٔ دوم، ۲-۱: ۱۳۵۳

کتاب رز، گاهنامه، انتشارت رز، ۲-۱: ۱۳۵۰

گزارش کتاب، انتشارات نمونه، ۱: ۱۳۵۰

آشنایی با کتاب، اتحادیهٔ ناشران و کتابفروشان، ۱: ۱۳۵۱؛ ۲، ۳، ۴: ۱۳۵۲؛ ۵، ۶: ۱۳۵۳

امسال [کتاب جدید]، غ. م. بهفر، ۱: تابستان ۱۳۵۱

باران، فصلنامه / گاهنامه، دانشجویان مدرسهٔ عالی مدیریت گیلان ـ لاهیجان، ۱: ۱۳۵۱؛ ۲: ؟؛ ۴-۳: ۱۳۵۳؛ ۵: ۱۳۵۵، ۶: ؟؛ ۸-۷: ۱۳۵۶؛ ۹: ؟؛ ۱۰: ۱۳۵۷

تندر، گاهنامه، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۵۱-۱۳۵۳

دفتر روستا، فصلنامه، دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران، محمدمهدی خدیوی‌زند، ۱۳۵۱-۱۳۵۴

زاد، گاهنامه، دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران، ۱۳۵۱-۱۳۵۲

سیمرغ، فصلنامه، بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، مهدی فروغی، ۱۳۵۱-۱۳۵۶

صدا، رحمان کریمی، ۲-۱: ۱۳۵۱، فریدون مرد خرم، ۲: ۱۳۵۱؛ ۳: ۱۳۵۲

کتاب مرجان، گاهنامه، گروه فرهنگی مرجان، مهر تا اسفند ۱۳۵۱

کتاب نمونه، عاطفه گرگین، انتشارت کتاب نمونه، ۱: ۱۳۵۱

چکاد، فصلنامه، مدرسهٔ عالی بازرگانی [تهران]، ۱۳۵۲

کتاب الفبا، گاهنامه، انتشارات امیرکبیر، دکتر غلامحسین ساعدی، ۳-۱: ۱۳۵۲؛ ۵-۴: ۱۳۵۳؛ ۶: ۱۳۵۶

کتاب پیام، انتشارات پیام، ۱: بهار ۱۳۵۲

کتاب سیاوشان، احمد نیکو صالح، ۱: بهار ۱۳۵۲

کتاب شعر و قصه، عباس پهلوان، ۱: ۱۳۵۲

جوانان رستاخیز، هفته‌نامه، حزب رستاخیز، هوشنگ پورشریعتی، حسین سرفراز، ۱۳۵۴-۱۳۵۶

رستاخیز جوان، هفته‌نامه، حزب رستاخیز ملت ایران، حسام‌الدین اشرفی‌زاده، ۱۳۵۴-۱۳۵۵

روزنه، گاهنامه، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴-۱۳۵۵

سپیدار، محمد شهری، ۱: ۱۳۵۴

بنیاد، ماهنامه، علیرضا میبدی: اسفند ۱۳۵۵-۱۳۵۶

جوان، هفته‌نامه، ستار لقائی، ۱۳۵۷

WWW.IRANMEET.COM

گزیدهٔ مقالات

آتشی، منوچهر، «تغزل و حماسه» [بررسی انارستان مجموعه شعر مفتون امینی]، *فردوسی*، ش ۸۸۳ (۶ آبان ۱۳۴۷).

ـــ، «شعری‌تر و ناب، یادداشتی بر مجموعهٔ بر شانهٔ فلات» [مجموعه شعر محمد مختاری]، *تماشا*، ش ۳۷۰ (۱۰ تیر ۱۳۵۶).

ـــ، «سیر تجربه در شعر»، *تماشا*، س ۷، ش ۳۲۰ (تیر ۱۳۵۶): ۱۶-۱۹، ۹۰

ـــ، «فصل اغتشاش در شعر»، *فردوسی*، ش ۹۱۲ (۵ خرداد ۱۳۴۸)

ـــ، «نماهای نوشتاری شعر امروز فارسی»، *تماشا*، س ۷، ش ۳۴۹ (۸ بهمن ۱۳۵۶): ۲۲-۳۳، ۱۰۰؛ ش ۳۵۰ (۱۵بهمن ۱۳۵۶): ۲۴-۲۵؛ ش ۳۵۱ (۲۲بهمن ۱۳۵۶): ۳۱-۳۰

ـــ، [بررسی رنگ آبها مجموعه شعر بیژن جلالی]، *رودکی*، ش ۸ (خرداد ۱۳۵۱).

ـــ، [دربارهٔ از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور]، *تماشا* (شمارهٔ مخصوص ۱۳ نوروز ۱۳۵۱).

ـــ، [دربارهٔ پیاده‌روها، مجموعه شعر محمدعلی سپانلو]، *فردوسی* (۱۶ فروردین ۱۳۴۸).

آتش، [دربارهٔ پیاده‌روها، مجموعه شعر محمدعلی سپانلو]، *تهران مصور* (۱۲ فروردین ۱۳۴۸).

آذر، ا، [دربارهٔ شعر احمدرضا احمدی]، جُنگ خزه، ضمیمهٔ *ماهنامهٔ ملت* (آذر ۱۳۴۳).

آذرپُد، حسن، «سیر تحولی داستان‌نویسی در ایران»، *زمان نو*، س ۱، ش ۱ (مرداد / شهریور ۱۳۶۰)

آرین‌پور، یحیی، «از بازگشت ادبی تا آستانهٔ شعر نو»، *رستاخیز*، (۲۲ مهر ۱۳۵۵): ۱۸

م. آزاد، «تولدی دیگر، فروغ فرخزاد»، *انتقاد کتاب*، س ۲، ش ۳ (خرداد ۱۳۴۳): ۸-۱۵

ـــ، «چهار سالی از مرگ نیما می‌گذرد»، *آرش*، ش ۸: ۱۸۷-۱۹۱

ـــ، «سیری در سلوک معنوی مهدی اخوان‌ثالث»، *رودکی*، ش ۲ (آبان ۱۳۵۰): ۳-۵

ـــ، «شاعران ما درلحظهٔ کمال مرده‌اند»، *کیهان* (هنرو اندیشه)، ش ۸۸۲۳ (۱۶ آذر ۱۳۵۱).

ـــ، «شعری انباشته از اداهای روشنفکرانه» [شعر طاهرهٔ صفارزاده]، *روزنامهٔ کیهان* (۵ فروردین ۱۳۵۰).

WWW.IRANMEET.COM

ـــ ، «کرگدن» (شعر و زندگی احمد شاملو)، *فردوسی*، شماره‌های ۹۱۲-۹۱۶
ـــ ، «میراث‌های دوگانهٔ کهن و نو»، *بازار ادبی رشت*، ش ۸۰۹ (اسفند ۱۳۴۴).
ـــ ، «نسترن‌های همسایه و قصهٔ قصه‌گو» (دربارهٔ نیما یوشیج)، *اندیشه و هنر*، س ۵: ۳۵۱-۳۶۱
ـــ ، «یادداشتی بر *زوایا و مدارات* و *فصل‌های زمستانی* [محمد حقوقی]»، *فردوسی*، ش ۹۱۲ (۵ خرداد ۱۳۴۸)
ـــ ، [دربارهٔ شب‌های نیمکتی، روزهای باد مجموعه شعر محمدرضا اصلانی]، *انتقاد کتاب*، دورهٔ ۳، ش ۶ (فروردین / اردیبهشت ۱۳۴۵).
ـــ ، [نقدی بر دریائی‌ها، مجموعهٔ شعر یدالله رؤیائی]، *بازار ادبی*، ش ۱۳ (۲۰ خرداد ۱۳۴۵).
ـــ ، [یادداشت بر تلخه‌های دیم مجموعهٔ شعر هنرور شجاعی]، *آرش*، ش ۶ (خرداد ۱۳۴۲).
آشوری، داریوش، «سهراب سپهری صیاد لحظه‌ها»، *رودکی*، ش ۶ (فروردین ۱۳۵۱): ۵۳
ـــ ، «گشتی در هوای شعر سهراب سپهری»، و *پیامی در راه* [کتاب]، (۱۳۶۶).
ـــ ، «مشکل هنرمند امروز»، *آرش*، ش ۱۰ (دورهٔ ۲، ش ۳) (آبان ۱۳۴۴).
[آغداشلو، آیدین] فرامرز خبیری، «نقدی بر آیدا در آینه»، *اندیشه و هنر*، دورهٔ جدید (دیماه ۱۳۴۳).
ـــ ، [نقدی بر شبخوانی، مجموعهٔ شعر شفیعی‌کدکنی]، *اندیشه و هنر*، دورهٔ ۵، ش ۷ (مهر ۱۳۴۴).
ـــ ، [یادداشت بر وادی شاهپرک‌ها مجموعه شعر سیروس آتابای]، *اندیشه و هنر*، دورهٔ جدید، ش ۶ (اردیبهشت ۱۳۴۴).
ـــ ، [یادداشتی بر خاک، مجموعهٔ شعر محمدعلی سپانلو]، *اندیشه و هنر*، ش ۶ (اردیبهشت ۱۳۴۴).
ـــ ، «قالب شعر ا. بامداد»، *اندیشه و هنر*، ۵: ۱۸۳-۱۹۰
آل‌احمد، جلال، «پیرمرد چشم ما بود»، *جُنگ مرجان*، دفتر ۳ (دیماه ۱۳۵۱).
ـــ ، «پیرمرد چشم ما بود» (دربارهٔ نیما یوشیج)، *آرش*، ج ۱، ش ۲: ۶۵-۷۵
ـــ ، «سخنی چند پیرامون شعرنو»، *فرهنگ نو*، ج ۱، ش ۵: ۳۹-۵۲
ـــ ، «گفتگوی جلال آل‌احمد در شب نیما یوشیج»، *نامهٔ کانون نویسندگان ایران*، ش ۱ (بهار ۱۳۵۸): ۲۳۴-۲۴۰
ـــ ، «*نافه*، فریدون توللی»، *راهنمای کتاب*، س ۶، ش ۱۲ (اسفند ۱۳۴۲): ۸۹۲-۸۹۸
ـــ ، «نیما دیگر شعر نخواهد گفت»، *ارزیابی شتابزده*، صص ۳۱-۳۶
ـــ ، «یادبود نیما»، تهیه از علی دهباشی، *آرش*، دورهٔ پنجم (۱۳۶۰)، ش ۲: ۱۳۶-۱۴۲

WWW.IRANMEET.COM

ـــ ، [پیرامون مرگ صمد بهرنگی]، *آرش* (ویژهٔ صمد بهرنگی) (آذر ۱۳۴۷).
ـــ ، [دربارهٔ غربزدگی]، *جهان نو*، دورهٔ جدید، ش ۲ (تیر / مرداد ۱۳۴۵).
آیتی، عبدالمحمد، «گناه شاعر، نقدی بر گناه دریا» مجموعه شعر فریدون مشیری، *انتقاد کتاب*، ش ۹ (مهر ۱۳۳۵).
ـــ ، «نقدبرابر، مجموعهٔ شعرفریدون‌مشیری»، *راهنمای‌کتاب*، س ۴، ش۳ (خرداد ۱۳۴۰).
ـــ ، [پیرامون باغ آینه، مجموعه شعر احمد شاملو]، *راهنمای کتاب*، ش ۷ (مهر ۱۳۴۰).
ـــ ، [نقدی بر آهنگ دیگر، مجموعه شعر منوچهر آتشی]، *راهنمای کتاب*، ش ۴ (آبان ۱۳۳۹).
ـــ ، [نقدی بر جاده‌های تهی مجموعه شعر یدالله رؤیائی]، *راهنمای کتاب*، س ۵، ش ۴ و ۵ (تیر / مرداد ۱۳۴۱).
اخوان‌ثالث، مهدی، «بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج»، *کتاب هفته*، ش ۷۱ (اول اردیبهشت ۱۳۴۲).
ـــ ، «بعضی شاعران با پیر شدن از نیما دور می‌شوند» (گفت‌وگو با مهدی اخوان‌ثالث)، *اطلاعات*، (۱۶ دی ۱۳۵۵): ۱۱-۱۲
ـــ ، «جزیره‌ئی در خشکی، نقدی بر جزیره، مجموعه شعر محمد زهری»، *ایران ما* (شهریور ۱۳۳۵).
ـــ ، «در مورد ادب و هنر»، *تلاش*، ش ۷۹ (اردیبهشت ۱۳۵۷): ۳۶-۳۸
ـــ ، «دم زدنی چند در هوای تازه [مجموعه شعر احمد شاملو]»، *مجموعهٔ مقالات*، کتاب اول (بهمن ۱۳۴۹).
ـــ ، «عینیت و ذهنیت» (دربارهٔ نیما یوشیج)، *آرش*، ج ۱، ش ۲: ۷۶-۹۳
ـــ ، «فصولی پراکنده دربارهٔ این که نیما مردی بود مردستان»، *اندیشه و هنر*، دورهٔ دوم: ۶۵۲-۶۷۴
ـــ ، «نامه‌ای از م. امید» (دربارهٔ احمد شاملو)، *اندیشه و هنر*، س ۵: ۱۹۵-۲۰۱
ـــ ، «نقطهٔ تحول»، *پیشه و هنر*، دورهٔ ۴، ش ۵
ـــ ، «نیما، هماهنگی و ترکیب»، *هیرمند*، ش ۱: ۳۰۵-۳۱۹
ـــ ، «یادداشتی بر تولدی دیگر از فروغ فرخزاد»، *سپید و سیاه* (۵ اسفند ۱۳۴۵).
ـــ ، [مصاحبه با ماهنامهٔ کیان]، ماهنامهٔ *کیان*، س ۲، ش ۸ (مرداد / شهریور ۱۳۷۱).
ـــ ، [دربارهٔ شعر نادر نادرپور]، *در راه هنر* (سنگر خاور، در راه هنر)، ش ۲، (اردیبهشت ۱۳۳۴).
[ـــ]، «سنجش و داوری»، در راه هنر (سنگر خاور، در راه هنر)، س ۱، ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۳۴).

WWW.IRANMEET.COM

[ـــ] «دربارهٔ شعرهائی که منتشر می‌کنیم» *در راه هنر* (سنگر خاور، در راه هنر)، ش ۱، اسفند ۱۳۳۳.

[ـــ]، [دربارهٔ زمین، دیوان سایه]، *جنگ هنر و ادب امروز*، دفتر اول (اسفند ۱۳۳۴).

[ـــ] م. دایم، [دربارهٔ آرزوی جنوب مجموعه شعر فریدون کار]، *در راه هنر* (سنگر خاور، در راه هنر)، ش ۲ (۱۳۳۴).

[ـــ]، [دربارهٔ کوچ مجموعه شعر نصرت رحمانی]، *در راه هنر* (سنگر خاور، در راه هنر)، ش ۲ (۱۳۳۴).

[ـــ]، [دربارهٔ تشنه طوفان مجموعه شعر فریدون مشیری]، *در راه هنر*، ش ۲ (۱۳۳۴).

اردبیلی، بهرام: «شاملو چشم و گوش شاعران جوان را باز کرد» (گفت‌وگو با بهرام اردبیلی)، *بنیاد*، ش ۲۰

استعلامی، محمد، «بررسی شعر معاصر ایران»، *مهر*، س ۱۳: ۷۴۰-۷۴۶

ـــ، «چهار پرسش دربارهٔ شعر امروز»، *آینده*، س ۶ (۱۳۵۹): ۱۶۱-۱۷۰

اسدپور، یارمحمد، «نقدی بر تفاضل دو مغرب، محمدرضا اصلانی»، *بنیاد*، ش ۱۶ (تیر ۱۳۵۷)

اصلانی، محمدرضا، [نقدی بر افق سیاه‌تر، مجموعهٔ شعر بهمن صالحی]، *بازار* (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۲۴ (۲۵ خرداد ۱۳۴۶).

[اعتمادزاده، محمود] م. ا. به‌آذین، «شکوفه‌های کبود، بررسی شعر سال ۱۳۳۶»، *صدف*، (اول اردیبهشت ۱۳۳۷).

ـــ، «ساز دیگر، جعفر کوش‌آبادی»، *راهنمای کتاب*، س ۱۱، ش ۱۰ / ۱۱ (اسفند ۱۳۴۷): ۶۲۷-۶۳۱

ا. ع. دریا، [دربارهٔ شعر زمین، مجموعه شعر هوشنگ ابتهاج]، *انتقاد کتاب*، س ۱، ش ۳ (بهمن / اسفند ۱۳۳۴).

امامی، کریم، «از آواز شقایق تا فراترها» (دربارهٔ سهراب سپهری)، *آینده*، س ۶ (۱۳۵۹): ۷۸۷-۷۹۴

ـــ، «نگاهی دوباره به دنیای شعر و نقاشی سهراب سپهری»، *آینده*، س ۱۰ (۱۳۶۰): ۳۷۴-۳۸۰

انزابی‌نژاد، رضا، «سیری دیرهنگام در دو منظومه» (از حمید مصدق)، *نگین*، س ۱۳، ش ۱۴۹ (۳۰ مهر ۱۳۵۶): ۴۱-۴۳

ـــ، «شعر سرشک نقطهٔ عطفی مبارک در شعر معاصر ایران» (دربارهٔ شفیعی کدکنی)، *نگین*، ش ۱۶۱ (مهر ۱۳۵۷): ۵۰-۵۵

اوختای، چنگیز، [یادداشتی بر ساز دیگر، مجموعه شعر جعفر کوش‌آبادی]، *دفترهای روزن*، (زمستان ۱۳۴۷).

WWW.IRANMEET.COM

ایل‌بیگی، فریدون، [نقد بر باغ آینه، مجموعه شعر احمد شاملو]، **جگن**، ش ۲ و ۳ (۱۳۴۰).

باباچاهی، علی، «حضور شعر امروز در ابعاد گسترده‌تری ادامه دارد»، **فردوسی**، ش ۱۱۴۳ (آذر ۱۳۵۲).

براهنی، دکتر رضا، «بررسی شعر منوچهر نیستانی»، **فردوسی**، ش ۱۰۷۱-۱۰۷۲.

ـــ، «تاریخ کانون نویسندگان، روایتی دیگر»، **کلک**، ش ۵ (مرداد ۱۳۶۹).

ـــ، «تأملاتی پیرامون شعر و هنر» **نگین** (تیر ۱۳۵۸).

ـــ، «جدید و جوان [دربارهٔ وضع شعر نیمهٔ‌اول دهه‌پنجاه]» **فردوسی**، ش ۱۰۶۹ و ۱۰۶۸.

ـــ، «دو کلمه از داخل گود [دربارهٔ احمد شاملو و ابراهیم گلستان]»، **فردوسی**، (۲۱ مرداد ۱۳۴۷).

ـــ، «سرمقاله»، **جهان نو**، دورهٔ جدید، ش ۱ (خرداد ۱۳۴۵).

ـــ، [دربارهٔ از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور]، **روزنامهٔ اطلاعات** (۱۵ فروردین ۱۳۵۱).

ـــ، [دربارهٔ حجم سبز، مجموعه شعر سهراب سپهری]، **فردوسی**، ش ۸۴۵-۸۴۷ (بهمن ۱۳۴۶).

ـــ، [دربارهٔ شعر طاهرهٔ صفارزاده]، **روزنامهٔ اطلاعات**، ش ۱۳۷۳۴، (۸ اسفند ۱۳۵۰).

ـــ، [دربارهٔ شعر طاهرهٔ صفارزاده]، **فردوسی**، ش ۱۰۶۸.

ـــ، [در سوگ فروغ فرخزاد]، **فردوسی**، ش ۸۰۴ (۲ اسفند ۱۳۴۵).

ـــ، [دربارهٔ غربزدگی]، **جهان نو**، دورهٔ جدید، ش ۲ (تیر / مرداد ۱۳۴۵).

ـــ، «تأملاتی پیرامون شعر و هنر» (به ویژه دربارهٔ فروغ فرخزاد)، **نگین**، ش ۱۰۵ (بهمن ۱۳۵۲): ۹-۱۱ و ۴۹-۵۱

ـــ، «تعهد و مسئولیت وارداتی یعنی چه؟»، **فردوسی**، ش ۹۳۱ (۱۴ مهر ۱۳۴۸)

ـــ، «دربارهٔ حجم سبز [سهراب سپهری]»، **فردوسی**، شماره‌های ۸۴۵ تا ۸۴۷ (بهمن ۱۳۴۶).

ـــ، «شعر امروز»، **کاوه** (جدید)، ش ۷ (۱۳۴۸): ۴۸-۵۰

ـــ، «کولاک، دفتر شعر مفتون امینی»، **انتقاد کتاب**، س ۳، ش ۴ (آذر / دی ۱۳۴۴): ۲۲-۲۸

ـــ، «لکهٔ ابتذال... [نقدی بر دیدار در فلق مجموعه شعر منوچهر آتشی]»، **فردوسی**، ش ۹۵۱ (۴ اسفند ۱۳۴۸).

ـــ، «ماخ اولای نیما یوشیج»، **جهان نو**، ج ۱، ش ۴ / ۵: ۵۶-۶۱ (۱۳۴۵)

ـــ، «مناجات یک جنین، دربارهٔ شعر احمدرضا احمدی»، **فردوسی**، ش ۸۸۰-۸۸۱ (مهر ۱۳۴۷).

WWW.IRANMEET.COM

ـــ ، [بررسی دو کتاب زوایا و مدارات (و) فصل‌های زمستانی از محمد حقوقی]، *فردوسی*، ش ۹۵۷ (۲۴ فروردین ۱۳۴۹).
ـــ ، [پاسخ به نقد محمدعلی سپانلو بر مجموعه شعر مصیبت زیر آفتاب]، *فردوسی*، ش ۱۰۲۱ (تیر ۱۳۵۰).
ـــ ، [دربارهٔ در پوست ببر مجموعه شعر مجید نفیسی]، *فردوسی* (شمارهٔ مخصوص نوروز ۱۳۴۹).
ـــ ، [شعر و شعار در شب شعر خوشه]، *فردوسی*، ش ۸۷۹ (۸ مهر ۱۳۴۷).
ـــ ، [نقدی بر شکوفه‌های صدا، مجموعهٔ شعر حشمت جزنی]، *فردوسی*، (شمارهٔ مخصوص نوروز ۱۳۴۹).
بهادر، م.، «شعر در سال ۱۳۵۰»، *رودکی*، ش ۶ (فروردین ۱۳۵۱): ۳۴-۳۵
بهار، شمیم، «چهار کوارتت، تی. اس. الیوت، ترجمهٔ مهرداد صمدی»، *انتقاد کتاب*، س ۲، ش ۲۸ (اسفند ۱۳۴۳): ۱۹-۲۳
بهبهانی، سیمین، «غوغای شعرنو»، *رستاخیز*، (۱۹ فروردین ۱۳۵۵): ۱۸
[پرتو، دکتر تندرکیا]، «مرحوم نیما چه کاره بود؟»، *اندیشه و هنر*، ش ۹ (فروردین ۱۳۳۹).
پرتو اعظم، ابوالقاسم، «افق تازه در شعر امروز ایران»، *نگین*، ش ۵۳ (۱۳۵۸): ۱۲-۱۴، ۵۸
ـــ ، «یادواره‌ای برای اسماعیل شاهرودی»، *چراغ*، ش ۲ (زمستان ۱۳۶۰): ۲۰۹-۲۱۳
پرهام، باقر، «حزب توده و کانون نویسندگان ایران»، *کتاب جمعه*، ش ۲۷ (۲ اسفند ۱۳۵۸).
پرهام، سیروس، [دربارهٔ آخر شاهنامه از مهدی اخوان‌ثالث]، *راهنمای کتاب*، ش ۵ (اسفند ۱۳۳۸).
[ـــ] دکتر میترا، [دربارهٔ اسیر، مجموعه شعر فروغ فرخزاد]، *انتقاد کتاب*، ش ۵ (اردیبهشت ۱۳۳۵).
[ـــ] دکتر میترا، [نقد بر اشک و بوسه مجموعه شعر فریدون کار]، *سخن*، س ۷، ش ۱ (نوروز ۱۳۳۵).
[ـــ] دکتر میترا، [نقد بر جای پا مجموعه شعر سیمین بهبهانی]، *انتقاد کتاب*، ش ۶ (خرداد ۱۳۳۵).
[ـــ] دکتر میترا، [نقد بر چشمه مجموعه شعر محمدعلی اسلامی ندوشن]، *انتقاد کتاب*، ش ۸ (مرداد و شهریور ۱۳۳۵).
[ـــ] دکتر میترا، [نقد بر شکست سکوت مجموعه شعر کارو]، *سخن*، س ۷، ش ۱۱ (اسفند ۱۳۳۵).

WWW.IRANMEET.COM

[ـــ] دکتر میترا، [نقدی بر آرش کمانگیر مجموعه شعر سیاوش کسرائی]، *راهنمای کتاب*، ش ۳ (آذر ۱۳۳۸).

[ـــ] دکتر میترا، [نقدی بر عصیان مجموعه شعر فروغ فرخزاد]، *راهنمای کتاب*، س ۱، ش ۲ (تابستان ۱۳۳۷).

[ـــ] س. پ، «فریادی که به گوش آشناست [یادداشتی بر آوا از سیاوش کسرائی]»، *صدف*، ش ۹ (۱۳۳۶).

پیان (سلطان‌زاده)، حسینعلی، «شمه‌ای دربارهٔ شعرنو در ایران»، *هلال*، ش ۲۴: ۸-۱۰

پورنامداریان، تقی، «برزخ شعر گذشته و امروز» [دربارهٔ شعر مهدی اخوان‌ثالث]، *باغ بی‌برگی* (یادنامهٔ مهدی اخوان‌ثالث) (۱۳۷۰).

پهلوان، عباس، «دریغی دیگر. در مرگ هوشنگ ایرانی»، *فردوسی*، ش ۱۱۲۹ (۱۹ شهریور ۱۳۵۲).

تفنگدار، کرامت، ...، «فروغ و پروین و ...» (پاسخ یک نقد)، *نگین*، ش ۱۵۶ (اردیبهشت ۱۳۵۷): ۴۳-۴۴

ـــ، «تنها صداست که می‌ماند» (یادداشتی به مناسبت هشتمین سالگرد مرگ فروغ فرخزاد)، *رودکی*، شماره‌های ۳۹ / ۴۰ (دی / بهمن ۱۳۵۳): ۲۲-۲۳

ـــ، «فراز و فرود یک شاعر»، (بررسی *هشت کتاب* سهراب سپهری)، *رودکی*، ش ۷۱ (مهر ۱۳۵۶).

ـــ، «هیچ چیز کله‌شق‌تر از شعر نیست» (گفت‌وگو با فرخ تمیمی)، *بنیاد*، ش ۶ (شهریور ۱۳۵۶).

توحیدی مقدم، فرهاد، «مروری بر اندیشه‌های یک شاعر» (دربارهٔ شفیعی کدکنی)، *بنیاد*، ش ۱۶ (تیر ۱۳۵۷).

توسی، بهمن، «یادداشتی بر حواشی شعرهای نیما»، *بنیاد*، ش ۱۱ (بهمن ۱۳۵۶)

توللی، فریدون، «آشفتگیِ کار شعر در این روزگار»، *تلاش*، ش ۷: ۱۷-۲۱

ـــ، «فریدون توللی»، *گوهر*، ش ۱ (فروردین ۱۳۵۲): ۷۹۴-۷۹۸

ـــ، [دربارهٔ چشم‌ها و دست‌ها، مجموعه شعر نادر نادرپور]، *کاویان*، س ۴، (۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۳).

حاج‌سیدجوادی، علی‌اصغر، «شعر زمان ما شعر تشویش است»، *گامی در الفبا*، تهران ۱۳۵۲، صص ۷۰-۷۸

ـــ، [یادداشت بر آرش کمانگیر مجموعه شعر سیاوش کسرائی]، *اندیشه و هنر*، ش ۷ (تیر ۱۳۳۸).

حاجی مشهدی، عزیزالله، «رویائی همچنان به محتوای شعر پشت می‌کند» (بررسی شعر *دریایی‌ها*)، *کیهان*، (۳ اسفند ۱۳۵۶): ۱۱

WWW.IRANMEET.COM

حبیب‌اللهی، علی‌محمد، «هجوم، تماشای جهان از روزنه‌ای بسیار کوچک» (دربارهٔ هجوم، محمدعلی سپانلو)، *کیهان*، (۲۲ دی ۱۳۵۶): ۱۱
حسن‌بیگی، محمدرضا، «اخوان مردی از خطهٔ کلام»، *بنیاد*، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۸: ۵۵۵۳
ـــ ، «شعر صاعقه است) (گفت‌وگو با شهریار)، *بنیاد*، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۵: ۳۴-۳۷
حسن‌زاده، فریده، «ضد نقدی بر یک نقد» (نقدی بر نقد شهرام شاهرخ‌تاش دربارهٔ شعر اسماعیل خوئی)، *بنیاد*، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۱۱: ۴۶-۴۹، ۵۶
حسینی، صالح، «مرغ آمین نیما»، *نگین*، ش ۱۷۶ (اسفند ۱۳۵۸): ۱۵-۱۷، ۳۸
حق‌شناس، دکتر علی‌محمد، «راهی که با سفر پنجم در شعر امروز آغاز می‌شود»، *کیهان*، ش ۱۰۴۰۹، (۱۷ اسفند ۱۳۵۶).
ـــ ، «نگرشی دوباره به شعر» (گفت‌وگو با دکتر علی‌محمد حق‌شناس)، *بنیاد*، ویژهٔ نوروز ۱۳۵۷
حقوقی، محمد، «از سرچشمه تا مصب: نگاهی دیگر به شعر امروز»، *جنگ اصفهان*، دفتر ۶ (بهار ۱۳۴۷): ۱۶۵-۲۰۱
ـــ ، «از نشان دادن تا شعر»، (دربارهٔ شعر مهدی اخوان‌ثالث)، *فرهنگ و زندگی*، ش ۲ (۱۳۴۹): ۱۳۷-۱۴۶
ـــ ، «از هوای تازه تا ققنوس در باران»، *جُنگ اصفهان*، دفتر چهارم (بهار ۱۳۴۶).
ـــ ، «پنجاه درصد شعرهای امروز تعریف شعر را ندارند»، *کیهان* (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۱۰۱۱۷۷ (۲۶ اسفند ۱۳۵۵).
ـــ ، «تولدی دیگر از فروغ فرخزاد» *آرش*، ش ۸ (دورهٔ ۲، ش ۱) (تیر ۱۳۴۳).
ـــ ، «دنیای ذهنی یک شاعر»، *فردوسی*، ش ۱۰۶۳
ـــ ، «کی مرده، کی به جاست»، *جنگ اصفهان*، ش ۳ (تابستان ۱۳۴۵): ۱۶۱-۲۲۸
ـــ ، [مقدمه بر مجموعهٔ شعر سد و بازوان از طاهرهٔ صفارزاده] (۱۳۵۰).
ـــ ، [یادداشتی بر باغ شب، مجموعهٔ شعر منصور اوجی]، *بازار* (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۲۱ (۲۸ اسفند ۱۳۴۵).
ـــ ، [یادداشتی برخاک، مجموعهٔ شعرمحمدعلی‌سپانلو]، *جُنگ‌اصفهان* (تابستان ۱۳۴۴).
حکمت، علی‌اصغر، «شعر فارسی در عصر حاضر»، نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران، ۱۳۲۵
حیدری، امیرعباس، «منظومه‌پردازان دیروز و نوپردازان امروز»، *هشتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی*، ۲ (۱۳۵۸): ۲۸۷-۳۰۴
خائفی، پرویز، «از سنگر شعر می‌توان به جنگ بی‌عدالتی رفت»، *آیندگان*، (۵ شهریور ۱۳۵۶): ۱۲

WWW.IRANMEET.COM

ـــ، «نقد ارغنون مهدی اخوان‌ثالث»، *بنیاد*، س ۱ (۱۳۵۶): ۲۴-۲۵، ۶۳؛ ش ۵: ۸-۱۱
ـــ، «نگرش‌های انتزاعی در شعر امروز»، *هشتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی*، ۲ (۱۳۵۸): ۳۰۵-۳۱۶
خدیوجم، حسین، «دیوار سترگ شعر امروز در برابر سیل یأس»، *کیهان*، (۱۲ آبان ۱۳۵۵): ۱۷
خرمشاهی، بهاءالدین، «حق سعدی بر گردن حافظ»، *ذکر جمیل سعدی* (۳ مجلد)، ادارهٔ کل انتشارات و تبلیغات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴، صص ۳۰۳-۳۳۴
ـــ، «خشم و خروش نجیبانه و اهورائی [در کوچه‌باغ‌های نشابور، مجموعه شعر شفیعی کدکنی]»، *رودکی*، ش ۲۰ (خرداد ۱۳۵۲).
ـــ، [دربارهٔ ابراهیم در آتش، مجموعه شعر احمد شاملو]، *الفبا*، ج ۲ (آذر ۱۳۵۲).
ـــ، [نقدی بر شعرنو از آغاز تا امروز]، *کتاب پیام* (بهار ۱۳۵۲).
خوئی، اسماعیل، «دربارهٔ شعر امروز ایران»، *نگین*، ش ۱۵۰ (آبان ۱۳۵۶): ۱۷-۱۸، ۵۲
دادوئی، سیاوش، «سیمای زندگی در شعر شاعران معاصر»، *رستاخیز*، (۱۳ مرداد ۱۳۵۶): ۲۰
داریوش، پرویز، «مفاوضهٔ مولانا... خنیاگر کوهستان» (دربارهٔ نیما یوشیج)، *اندیشه و هنر*، دورهٔ دوم: ۶۰۳-۶۱۵
داودی، مهدی، «به یاد رواهیج (محمدعلی جواهری)»، *آینده*، س ۱۴: ۱۸۴-۱۸۷
داوری، رضا، «وضع کنونی شعر فارسی»، *دانشکده*، س ۱ (۱۳۵۴)، ش ۴: ۱۴۳-۱۶۵
درودیان، ولی‌الله: [بررسی مجموعهٔ شعر دشت ناامید از آتش]، *نگین*، س ۱۱، ش ۱۲۸ (دی ۱۳۵۴).
دریابندری، نجف، [یادداشتی بر مجموعهٔ روزها از بیژن جلالی]، *سخن*، دورهٔ ۱۴ (تیر ۱۳۴۲).
دستغیب، عبدالعلی، «آوا، از سیاوش کسرائی»، *نگین*، دورهٔ ۳، ش ۳: ۳۰-۳۱.
ـــ، «آیدا، درخت و خنجر و خاطره، احمد شاملو»، *راهنمای کتاب*، س ۹، ش ۴ (آبان ۱۳۴۵): ۴۰۹-۴۱۶
ـــ، «ا. بامداد، شاعری که در جست‌وجوی پناهگاهی در عشق، حس اجتماعی را فراموش نکرده و از آن نگریخته است»، *فردوسی*، ش ۹۲۵ (۳ شهریور ۱۳۴۸)
ـــ، «ارزیابیِ آثار یک شاعر امروز [دربارهٔ شعر محمدعلی سپانلو]، *فردوسی*، ش ۵ و ۴ و ۱۰۸۳-۱۰ و ۱۸ (۲۶ مهر ۱۳۵۱).
ـــ، «از نیما تا امروز»، *فردوسی*، (۲۲ شهریور ۱۳۵۰)
ـــ، «اندیشه، تصویر، پرهای زمزمه [دربارهٔ شعر سهراب سپهری]»، *فردوسی*، ش ۸۵۵ (۲۰ فروردین ۱۳۴۷).

WWW.IRANMEET.COM

[ـــ] دکتر میترا، [نقدی بر آرش کمانگیر مجموعه شعر سیاوش کسرائی]، *راهنمای کتاب*، ش ۳ (آذر ۱۳۳۸).

[ـــ] دکتر میترا، [نقدی بر عصیان مجموعه شعر فروغ فرخزاد]، *راهنمای کتاب*، س ۱، ش ۲ (تابستان ۱۳۳۷).

[ـــ] س. پ، «فریادی که به گوش آشناست [یادداشتی بر آوا از سیاوش کسرائی]»، *صدف*، ش ۹ (۱۳۳۶).

پسیان (سلطان‌زاده)، حسینعلی، «شمه‌ای دربارهٔ شعرنو در ایران»، *هلال*، ش ۲۴: ۸-۱۰

پورنامداریان، تقی، «برزخ شعر گذشته و امروز» [دربارهٔ شعر مهدی اخوان‌ثالث]، *باغ بی‌برگی* (یادنامهٔ مهدی اخوان‌ثالث) (۱۳۷۰).

پهلوان، عباس، «دریغی دیگر. در مرگ هوشنگ ایرانی»، *فردوسی*، ش ۱۱۲۹ (۱۹ شهریور ۱۳۵۲).

تفنگدار، کرامت، ...، «فروغ و پروین و ...» (پاسخ یک نقد)، *نگین*، ش ۱۵۶ (اردیبهشت ۱۳۵۷): ۴۳-۴۴

ـــ، «تنها صداست که می‌ماند» (یادداشتی به مناسبت هشتمین سالگرد مرگ فروغ فرخزاد)، *رودکی*، شماره‌های ۳۹ / ۴۰ (دی / بهمن ۱۳۵۳): ۲۲-۲۳

ـــ، «فراز و فرود یک شاعر»، (بررسی *هشت کتاب* سهراب سپهری)، *رودکی*، ش ۷۱ (مهر ۱۳۵۶).

ـــ، «هیچ چیز کله‌شق‌تر از شعر نیست» (گفت‌وگو با فرخ تمیمی)، *بنیاد*، ش ۶ (شهریور ۱۳۵۶).

توحیدی مقدم، فرهاد، «مروری بر اندیشه‌های یک شاعر» (دربارهٔ شفیعی کدکنی)، *بنیاد*، ش ۱۶ (تیر ۱۳۵۷).

توسی، بهمن، «یادداشتی بر حواشی شعرهای نیما»، *بنیاد*، ش ۱۱ (بهمن ۱۳۵۶)

توللی، فریدون، «آشفتگیِ کار شعر در این روزگار»، *تلاش*، ش ۷: ۱۷-۲۱

ـــ، «فریدون توللی»، *گوهر*، ش ۱ (فروردین ۱۳۵۲): ۷۹۴-۷۹۸

ـــ، [دربارهٔ چشم‌ها و دست‌ها، مجموعه شعر نادر نادرپور]، *کاویان*، س ۴، (۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۳).

حاج‌سیدجوادی، علی‌اصغر، «شعر زمان ما شعر تشویش است»، *گامی در الفبا*، تهران ۱۳۵۲، صص ۷۰-۷۸

ـــ، [یادداشت بر آرش کمانگیر مجموعه شعر سیاوش کسرائی]، *اندیشه و هنر*، ش ۷ (تیر ۱۳۳۸).

حاجی مشهدی، عزیزالله، «رویائی همچنان به محتوای شعر پشت می‌کند» (بررسی شعر *دریایی‌ها*)، *کیهان*، (۳ اسفند ۱۳۵۶): ۱۱

WWW.IRANMEET.COM

حبیب‌اللهی، علی‌محمد، «هجوم، تماشای جهان از روزنه‌ای بسیار کوچک» (دربارهٔ هجوم، محمدعلی سپانلو)، *کیهان*، (۲۲ دی ۱۳۵۶): ۱۱
حسن‌بیگی، محمدرضا، «اخوان مردی از خطهٔ کلام»، *بنیاد*، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۸: ۵۵۵۳
ـــ، «شعر صاعقه است» (گفت‌وگو با شهریار)، *بنیاد*، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۵: ۳۴-۳۷
حسن‌زاده، فریده، «ضد نقدی بر یک نقد» (نقدی بر نقد شهرام شاهرخ‌تاش دربارهٔ شعر اسماعیل خوئی)، *بنیاد*، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۱۱: ۴۶-۴۹، ۵۶
حسینی، صالح، «مرغ آمین نیما»، *نگین*، ش ۱۷۶ (اسفند ۱۳۵۸): ۱۵-۱۷، ۳۸
حق‌شناس، دکتر علی‌محمد، «راهی که با سفر پنجم در شعر امروز آغاز می‌شود»، *کیهان*، ش ۱۰۴۰۹، (۱۷ اسفند ۱۳۵۶).
ـــ، «نگرشی دوباره به شعر» (گفت‌وگو با دکتر علی‌محمد حق‌شناس)، *بنیاد*، ویژهٔ نوروز ۱۳۵۷
حقوقی، محمد، «از سرچشمه تا مصب: نگاهی دیگر به شعر امروز»، *جنگ اصفهان*، دفتر ۶ (بهار ۱۳۴۷): ۱۶۵-۲۰۱
ـــ، «از نشان دادن تا شعر»، (دربارهٔ شعر مهدی اخوان‌ثالث)، *فرهنگ و زندگی*، ش ۲ (۱۳۴۹): ۱۳۷-۱۴۶
ـــ، «از هوای تازه تا ققنوس در باران»، *جُنگ اصفهان*، دفتر چهارم (بهار ۱۳۴۶).
ـــ، «پنجاه درصد شعرهای امروز تعریف شعر را ندارند»، *کیهان* (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۱۰۱۱۷۷ (۲۶ اسفند ۱۳۵۵).
ـــ، «تولدی دیگر از فروغ فرخزاد» *آرش*، ش ۸، (دورهٔ ۲، ش ۱) (تیر ۱۳۴۳).
ـــ، «دنیای ذهنی یک شاعر»، *فردوسی*، ش ۱۰۶۳
ـــ، «کی مرده، کی به جاست»، *جنگ اصفهان*، ش ۳ (تابستان ۱۳۴۵): ۱۶۱-۲۲۸
ـــ، [مقدمه بر مجموعهٔ شعر سد و بازوان از طاهرهٔ صفارزاده] (۱۳۵۰).
ـــ، [یادداشتی بر باغ شب، مجموعهٔ شعر منصور اوجی]، *بازار* (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۲۱ (۲۸ اسفند ۱۳۴۵).
ـــ، [یادداشتی برخاک، مجموعهٔ شعرمحمدعلی سپانلو]، *جُنگ‌اصفهان* (تابستان ۱۳۳۴).
حکمت، علی‌اصغر، «شعر فارسی در عصر حاضر»، نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران، ۱۳۲۵
حیدری، امیرعباس، «منظومه‌پردازان دیروز و نوپردازان امروز»، *هشتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی*، ۲ (۱۳۵۸): ۲۸۷-۳۰۴
خائفی، پرویز، «از سنگر شعر می‌توان به جنگ بی‌عدالتی رفت»، *آیندگان*، (۵ شهریور ۱۳۵۶): ۱۲

WWW.IRANMEET.COM

ـــ ، «نقد ارغنون مهدی اخوان‌ثالث»، **بنیاد**، س ۱ (۱۳۵۶): ۲۴-۲۵، ۶۳؛ ش ۵: ۸-۱۱
ـــ ، «نگرش‌های انتزاعی در شعر امروز»، **هشتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی**، ۲ (۱۳۵۸): ۳۰۵-۳۱۶
خدیوجم، حسین، «دیوار سترگ شعر امروز در برابر سیل یأس»، **کیهان**، (۱۲ آبان ۱۳۵۵): ۱۷
خرمشاهی، بهاءالدین، «حق سعدی بر گردن حافظ»، **ذکر جمیل سعدی** (۳ مجلد)، ادارهٔ کل انتشارات و تبلیغات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴، صص ۳۰۳-۳۳۴
ـــ ، «خشم و خروش نجیبانه و اهورائی [در کوچه‌باغ‌های نشابور، مجموعه شعر شفیعی کدکنی]»، **رودکی**، ش ۲۰ (خرداد ۱۳۵۲).
ـــ ، [دربارهٔ ابراهیم در آتش، مجموعه شعر احمد شاملو]، **الفبا**، ج ۲ (آذر ۱۳۵۲).
ـــ ، [نقدی بر شعرنو از آغاز تا امروز]، **کتاب پیام** (بهار ۱۳۵۲).
خوئی، اسماعیل، «دربارهٔ شعر امروز ایران»، **نگین**، ش ۱۵۰ (آبان ۱۳۵۶): ۱۷-۱۸، ۵۲
دادوئی، سیاوش، «سیمای زندگی در شعر شاعران معاصر»، **رستاخیز**، (۱۳ مرداد ۱۳۵۶): ۲۰
داریوش، پرویز، «مفاوضهٔ مولانا... خنیاگر کوهستان» (دربارهٔ نیما یوشیج)، **اندیشه و هنر**، دورهٔ دوم: ۶۰۳-۶۱۵
داودی، مهدی، «به یاد رواهیج (محمدعلی جواهری)»، **آینده**، س ۱۴: ۱۸۴-۱۸۷
داوری، رضا، «وضع کنونی شعر فارسی»، **دانشکده**، س ۱ (۱۳۵۴)، ش ۴: ۱۴۳-۱۶۵
درودیان، ولی‌الله: [بررسی مجموعهٔ شعر دشت ناامید از آتش]، **نگین**، س ۱۱، ش ۱۲۸ (دی ۱۳۵۴).
دریابندری، نجف، [یادداشتی بر مجموعهٔ روزها از بیژن جلالی]، **سخن**، دورهٔ ۱۴ (تیر ۱۳۴۲).
دستغیب، عبدالعلی، «آوا، از سیاوش کسرائی»، **نگین**، دورهٔ ۳، ش ۳: ۳۰-۳۱.
ـــ ، «آیدا، درخت و خنجر و خاطره، احمد شاملو»، **راهنمای کتاب**، س ۹، ش ۴ (آبان ۱۳۴۵): ۴۰۹-۴۱۶
ـــ ، «ا. بامداد، شاعری که در جست‌وجوی پناهگاهی در عشق، حس اجتماعی را فراموش نکرده و از آن نگریخته است»، **فردوسی**، ش ۹۲۵ (۳ شهریور ۱۳۴۸)
ـــ ، «ارزیابیِ آثار یک شاعر امروز [دربارهٔ شعر محمدعلی سپانلو]»، **فردوسی**، ش ۵ و ۴ و ۱۰۸۳-۱۰ و ۱۸ (۲۶ مهر ۱۳۵۱).
ـــ ، «از نیما تا امروز»، **فردوسی**، (۲۲ شهریور ۱۳۵۰)
ـــ ، «اندیشه، تصویر، پرهای زمزمه [دربارهٔ شعر سهراب سپهری]»، **فردوسی**، ش ۸۵۵ (۲۰ فروردین ۱۳۴۷).

WWW.IRANMEET.COM

ـــ ، «*با دماوند خاموش*، سیاوش کسرائی»، *راهنمای کتاب*، س ۱۰، ش ۱ (اردیبهشت ۱۳۴۶): ۳۱-۳۶
ـــ ، «بررسی اجمالی دربارهٔ شعرنو فارسی»، *پیام نوین*، ج ۲، ش ۸: ۱۳-۳۳
ـــ ، «تحلیلی از شعرنو فارسی»، *کتاب هفته*، ش ۹۳: ۶۱-۷۱ (یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۴۲)، ش ۹۴: ۱۰۰ (یکشنبه ۷ مهر ۱۳۴۲).
ـــ ، «جریان‌های منحط شعر معاصر ایران» (شعر رویائی حتی فرمالیست هم نیست)، *فردوسی*، (۵ مهر ۱۳۵۰)
ـــ ، «چند کلمهٔ دیگر با استادان انجمن‌های ادبی پایتخت» (در دفاع از شعر احمد شاملو)، *فردوسی*، ش ۱۰۵۲، (۲۵ بهمن ۱۳۵۰)
ـــ ، «ره‌آورد شعر امروز»، *کتاب هفته*، ش ۴۳: ۱۴۸-۱۵۲
ـــ ، «زنی در آستانهٔ فصلی سرد» (دربارهٔ فروغ فرخزاد)، *اطلاعات*، (۱۴ بهمن ۱۳۵۵): ۱۲
ـــ ، «سهراب سپهری و شعر عرفانی جدید»، *پیام نوین*، س ۱۰ (۳ / ۱۳۵۲)، ش ۱۱: ۸۱
ـــ ، «شاعران اطرافم را چگونه یافتم»، *فردوسی*، نوروز ۱۳۵۱
ـــ ، «شعر جدید پارسی پس از نیما یوشیج»، *نگین*، ج ۳، ش ۲: ۱۶-۱۷: ۵۰، ۵۴-۵۵
ـــ ، «شعر رویائی وابسته به قشر روشنفکران مرفهی است که دردهای مردم را حس نمی‌کنند» (نقد و بررسی *دلتنگی‌های* یدالله رویائی)، *فردوسی*، ش ۹۲۶ (۱۰ شهریور ۱۳۴۸)
ـــ ، «شعرنو پارسی و جهان‌نگری‌های جدید»، *نگین*، ش ۶۱ (۱۳۴۹): ۴-۵، ۶۹-۷۱
ـــ ، «شعرنو فارسی»، *پیام نوین*، ش ۸ (اردیبهشت ۱۳۳۹).
ـــ ، «شعر واقعی و شعر اصطلاحی»، *راهنمای کتاب*، ش ۱۱ (۱۴۷): ۳۵۷-۳۶۱
ـــ ، «فروغ فرخزاد»، *پیام نوین*، س ۱۰ (۳ / ۱۳۵۲)، ش ۱۰: ۸-۲۴
ـــ ، «گلایه، محمد زهری»، *سخن*، س ۱۷، ش ۶ / ۷ (شهریور / مهر ۱۳۴۶): ۷۱۳-۷۱۶
ـــ ، «ماه گذشته به همراه شب‌های شعر»، *نگین*، ش ۴۱ (۱۳۴۷): ۱۹، ۶۹-۷۰
ـــ ، «نصرت رحمانی»، *پیام نوین*، س ۱۰ (۳ / ۱۳۵۲)، ش ۹: ۵۵-۶۳
ـــ ، «نیما یوشیج»، *پیام نوین*، ج ۳، ش ۶: ۴۰-۶۷
ـــ ، [پیرامون باغ آینه، مجموعه شعر احمد شاملو]، *راهنمای کتاب*، ش ۵ و ۶ (مرداد / شهریور ۱۳۴۰).
ـــ ، [پیرامون شب شعر انستیتو گوته]، *فردوسی*، ش ۸۶۷ (تیر ماه ۱۳۴۷).
ـــ ، [یادداشتی بر ماخ اولا، مجموعهٔ شعر نیما یوشیج]، *نگین*، ج ۲، ش ۲ (۱۳۴۵).
دوستخواه، جلیل، «نیما یوشیج کیست و حرفش چیست؟»، *راهنمای کتاب*، س ۴: ۹۳۸-۹۴۴

WWW.IRANMEET.COM

ـ ، [نقدی بر شبستان مجموعه شعر محمود کیانوش]، *راهنمای کتاب*، ش ۷ (مهر ۱۳۴۰).
ـ ، [یادداشتی بر خون سیاوش، مجموعه شعر سیاوش کسرائی]، *راهنمای کتاب*، س ۶، ش ۴ و ۵ (تیر / مرداد ۱۳۴۲).
[دوستخواه، جلیل] ه. پارسا، [یادداشتی بر مجموعهٔ روزها از بیژن جلالی]، *پیام نوین*، ش ۷ (اردیبهشت ۱۳۴۲).
[ـ]، «آتش مقدس نیما را فروزان نگاه داریم»، *پیام نوین*، ج ۳، ش ۳: ۱-۶
[ـ]، «تحلیلی از یک نامهٔ نیما یوشیج»، *پیام نوین*، ج ۴، ش ۵: ۹-۱۶ و ۵۴
رجبی، پرویز، «حاصل اندوه کبیر مهاجرت» (دربارهٔ ژاله اصفهانی)، *فردای ایران*، س ۱ (۱۳۶۰): ۵۵۶-۵۶۴
رحمانی، نصرت، «قصه‌ای از شعرستان»، *تلاش*، ش ۶۰ (خرداد ۱۳۵۷): ۲۸-۳۲
رحیمی، دکتر مصطفی، «شکوه شکفتن [بررسی در کوچه‌باغ‌های نشابور، مجموعه شعر شفیعی کدکنی]»، *الفبا*، ج ۲ (آذر ۱۳۵۲).
ـ ، «فضایی تهی در شعر امروز فارسی»، *جهان نو*، ج ۲۴، ش ۲ (۱۳۴۸)، ۱-۸
رمزی، داود، «در جواب نقد آقای سپانلو»، *نگین*، ش ۹ (۱۳۴۵).
رؤیائی، یدالله، «از کلمه تا حس»، *بنیاد*، س ۱، ش ۱ (اردیبهشت ۵۵): ۳۸، ۵۲
ـ ، «اشاره‌ئی بر زبان نیما» *کتاب هفته*، ش ۱۸ (۲۲ بهمن ۱۳۴۰).
ـ ، «اشاره‌ای بر زبان نیما»، *نگین*، س ۱۲، ش ۱۴۰ (دی ۱۳۵۵): ۱۱-۱۲
ـ ، «افسانهٔ مسئولیت»، *بازار ادبی*، ش ۱۵ و ۱۶ (۲۰ شهریور ۱۳۴۵).
ـ ، «بیانیهٔ شعر حجم»، *بررسی کتاب*، دورهٔ جدید، ش ۴ (شهریور ۱۳۵۰).
ـ ، «حصار، پرویز خائفی»، *انتقاد کتاب*، س ۲، ش ۳ (خرداد ۱۳۴۳): ۶-۱۱
ـ ، «نقدی بر حصار، مجموعه شعر پرویز خائفی»، *انتقاد کتاب*، دورهٔ ۲، ش ۴ (تیر / مرداد ۱۳۴۳).
ـ ، «خاک، محمدعلی سپانلو»، *انتقاد کتاب*، س ۳، ش ۴ (آذر / دی ۱۳۴۴): ۲۹-۳۸
ـ ، «زبان شعر، جان کلام»، *جنگ اصفهان*، دفتر ۶ (بهار ۱۳۴۷): ۲۹-۳۶
ـ ، «زبان شعر»، *کتاب هفته*، شمارهٔ ۱۱ (۲۶ آذر ۱۳۴۰).
ـ ، «شعر جوان ایران حضور دارد اما نماینده ندارد»، *اطلاعات*، (۲۸ تیر ۱۳۵۶): ۲۱
ـ ، «شعرنو، شعر شکل و تشریفات است»، *تلاش*، ش ۴ (فروردین ۱۳۴۶): ۶۴-۶۵
ـ ، «عبور از شعر حجم»، *بررسی کتاب*، دورهٔ جدید، ش ۱ (فروردین ۱۳۵۰).
ـ ، «گفت‌وگویی با یدالله رویائی دربارهٔ شعر امروز ایران»، (دیدارکننده غلامرضا همراز)، *نگین*، ش ۱۲۳ (مرداد ۱۳۵۴): ۸-۱۰؛ ش ۱۲۴ (شهریور ۱۳۵۴): ۱۵-۱۸، ۵۴-۵۷

WWW.IRANMEET.COM

ـــ، «من حادثه‌ای هستم که تکرار می‌شوم»، (گفت‌وگو با یدالله رویائی)، *فردوسی*، ش ۱۱۵۱ (۲۲ بهمن ۱۳۵۲).
ـــ، [بررسی آینده مجموعه شعر اسماعیل شاهرودی]، *دفترهای روزن*، (گزارش کتاب)، (زمستان ۱۳۴۶).
ـــ، [دربارهٔ قصیدهٔ بلند باد مجموعه شعر م. آزاد]، *بررسی کتاب*، ش ۷ (خرداد / تیر ۱۳۴۵).
ـــ، [مصاحبهٔ مسعود بهنود با یدالله رؤیائی]، *فردوسی*، ش ۸۹۵ تا ۸۹۸.
ـــ، [مصاحبه با یدالله رؤیائی دربارهٔ شعر موج نو]، *خوشه*، ش ۵۴۳ و ۵۴۴ (مرداد ۱۳۴۵).
ـــ، [مصاحبهٔ شهین حنانه با یدالله رؤیائی]، *روزنامهٔ اطلاعات* (شهریور ۱۳۵۰).
ـــ، [نقد بر سرمهٔ خورشید، مجموعه شعر نادر نادرپور]، *راهنمای کتاب*، ش ۴ (تیر ۱۳۴۰).
ـــ، [یادداشتی بر حجم سبز، مجموعه شعر سهراب سپهری]، *روزن*، دفتر اول (زمستان ۱۳۴۶).
رهگذر، «گلایه، محمد زهری»، *سخن*، س ۱۷، ش ۱ و ۲ (فروردین ۱۳۴۶): ۹۰-۹۲
رهنما، فریدون، «نیما یوشیج و دلش که می‌تپید»، *یغما*، س ۱۳، ش ۱، (فروردین ۱۳۳۹)
ریاحی، هرمز، «آنروزها گربه‌های تفکر چندان فراوان نبودند»، *فصل‌های سبز*، ش ۲ (آبان ۱۳۴۸).
زراعتی، ناصر، «حکایت خانوادهٔ سرباز از نیما یوشیج»، *رودکی*، ش ۴۶ (مرداد ۱۳۵۴): ۳۲-۳۳
زرین‌کوب، حمید، «سخنی چند در باب محتوای شعر فروغ فرخزاد»، *ارمغانی برای زرین‌کوب*، خرم‌آباد، ۱۳۵۵، صص ۹۵-۱۱۱
ـــ، «شناخت شعر»، *دانشکدهٔ ادبیات مشهد*، س ۱۴ (۱۳۵۷): ۶۴۰-۶۵۸
ـــ، «مقدمه‌ای بر نوجویی در شعر فارسی معاصر»، *دانشکدهٔ ادبیات مشهد*، س ۱۲ (۱۳۵۵): ۱۳۹-۲۱۱
ـــ، «نظری به محتوای شعر فروغ فرخزاد»، *دانشکدهٔ ادبیات مشهد*، س ۱۱ (۱۳۵۴): ۶۷۷-۶۸۷
زرین‌کوب، عبدالحسین، «آیندهٔ شعر»، *نه شرقی، نه غربی، انسانی*، تهران، ۱۳۵۳، صص ۳۱۸-۳۲۰
ـــ، «ادبیات نمی‌تواند غیرمتعهد باشد»، *رستاخیز*، (۲۸ مرداد ۱۳۵۵): ۱۸
ـــ، [دربارهٔ از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور]، *راهنمای کتاب* (مرداد / شهریور ۱۳۵۱).

WWW.IRANMEET.COM

سلطان‌پور، سعید، «از آغوش تا سرزمین پاک [مجموعه‌های شعر فرخ تمیمی]»، *آناهیتا*، دورهٔ ۲، ش ۳.

سلطانی گردفرامرزی، علی، «جنگ هفتاد و دو ملت»، **نگین**، ش ۱۵۰ (آبان ۱۳۵۶): ۲۳۳۰؛ ش ۱۵۱: ۱۷-۱۸، ۵۲-۵۴؛ ش ۱۵۲: ۲۹-۳۴

ـــ، «عذر بدتر از گناه» (انتقاد از شعر فروغ فرخزاد)، **نگین**، ش ۱۵۷ (خرداد ۱۳۵۷): ۴۴-۴۵

سلیمانی، فرامرز، «شعر از چشم سوم» (بررسی شعر حمید کریم‌پور، سید علی صالحی، فیروزه میزانی، هرمز علی‌پور)، **بنیاد**، ش ۲۰ (آبان ۱۳۵۷).

سمیعی، احمد، «پیچیدن در شعر نو و در فن او» (نقدی بر شعر نو از آغاز تا امروز محمد حقوقی)، *کتاب امروز*، بهار ۱۳۵۲: ۱۸-۳۲

ـــ، «کلام و پیام حافظ»، برگزیدهٔ مقالات نشر دانش دربارهٔ حافظ [کتاب]، تهران: انتشارات *مرکز نشر دانشگاهی*، ۱۳۶۰: ۳۹-۹۶

سیار، غلامعلی، «کلمه‌ای چند دربارهٔ نیما»، *اندیشه و هنر*، دورهٔ دوم: ۶۷۵-۶۷۷

شاملو، احمد، «بحثی با ا. بامداد»، *اندیشه و هنر*، ش ۵: ۱۳۹-۱۴۷

ـــ، «پیش‌نویس مقدمهٔ سخنرانی دردانشکدهٔ ادبیات تبریز»، *جُنگ ارک* (تابستان ۱۳۴۹).

ـــ، «حاشیه‌ئی بر شعر معاصر»، *اندیشه و هنر*، دورهٔ ۵، ش ۲ (فروردین ۱۳۴۳).

ـــ، «حرف‌هایی با ا. بامداد»، *اندیشه و هنر*، ش ۵: ۱۳۳-۱۳۸

ـــ، «ره‌آورد سفر»، **فردوسی**، دورهٔ جدید، ش ۴ (مسلسل ۴۷۴) (۲۹ آذر ۱۳۳۹).

ـــ، «ره‌آورد سفر»، **فردوسی**، دورهٔ جدید، ش ۹ (مسلسل ۴۷۹) (۴ بهمن ۱۳۳۹).

ـــ، «ره‌آورد سفر»، **فردوسی**، دورهٔ جدید، ش ۱۰ (مسلسل ۴۸۰) (۱۱ بهمن ۱۳۳۹).

ـــ، «ره‌آورد سفر»، **فردوسی**، دورهٔ جدید، ش ۶ (مسلسل ۴۷۶) (۱۳ دی ۱۳۳۹).

ـــ، «ره‌آورد سفر»، **فردوسی**، دورهٔ جدید، ش ۷ (مسلسل ۴۷۷) (۲۰ دی ۱۳۳۹).

ـــ، «شاعری»، *اندیشه و هنر*، ش ۵: ۱۴۸-۱۵۶

ـــ، «ضابطه‌های شعر نو»، **خوشه**، ش ۲۶ (۲۴ شهریور ۱۳۴۷).

ـــ، «ضابطه‌های شعر نو»، **خوشه**، ش ۲۸ (مهر ۱۳۴۷).

ـــ، «فن و احساس»، **خوشه**، ش ۳ (۱۱ اسفند ۱۳۳۴).

ـــ، «مقدمهٔ یادنامهٔ خوشه»، **خوشه** [جُنگ] (۱۳۴۷).

ـــ، «موضوع مسئولیت و مأموریت»، مقدمه بر مجموعهٔ شعر *دیار شب* از م. آزاد (۱۳۳۴).

ـــ، «نظم یا شعر»، *فلک‌الافلاک*، ش ۱ (فروردین ۱۳۵۰).

ـــ، «یادداشت پیرامون هنر»، *ستاره تهران*، *آناهیتا*، ش ۳ (اسفند ۱۳۳۹).

WWW.IRANMEET.COM

زُهری، محمد، [یادداشتی بر مجموعهٔ روزها از بیژن جلالی]، *راهنمای کتاب*، س ۶، ش ۳ (خرداد ۱۳۴۲).

سادات اشکوری، کاظم، «شاعر از کوچه‌ها برمی‌خیزد»، *چاپار*، ش ۲ (زمستان ۱۳۵۰).

ساعدی، غلامحسین، «گفت و شنود با فروغ فرخزاد»، *دفترهای زمانه*، دفتر اول (شعر) (اسفند ۱۳۵۵).

ساهر، حبیب، [مصاحبه دربارهٔ تقی رفعت و یحیی آرین‌پور]، *روزنامهٔ کیهان* (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۱۰۰۴۲ (۲۵ آذر ۱۳۵۵).

سپانلو، محمدعلی، «چهرهٔ عبوس و تودار یک ادیب نوپرداز [منوچهر نیستانی]»، *فردوسی*، ش ۱۰۶۶.

ـــ، «خاطراتی از فصل اول کانون نویسندگان ایران»، *کلک*، ش ۴ (تیر ماه ۱۳۶۹).

ـــ، «دربارهٔ تاریخچه کانون»، *نامهٔ کانون نویسندگان ایران*، ش ۱، (بهار ۱۳۵۸).

ـــ، «شاعره‌ئی که به زبان خارجی چیز می‌نویسد. [بررسی سد و بازوان، مجموعه شعر طاهرهٔ صفارزاده]»، *فردوسی*، ش ۱۰۶۱.

ـــ، «شعراقلیمی ــ شعرمنوچهرآتشی»، *بررسی‌کتاب*، دورهٔ ۲، ش۳، (دی/اسفند ۱۳۴۷).

ـــ، «مصیبت، مصیبت. [نقدی بر مصیبت زیر آفتاب مجموعه شعر رضا براهنی]»، *فردوسی*، ش ۱۰۲۱ (تیر ۱۳۵۰).

ـــ، «منظومهٔ خانهٔ سربویلی اثر نیما یوشیج»، *دانشکده*، س ۱ (۱۳۵۴)، ش ۴: ۹-۱۸

ـــ، [بررسی آتشکدهٔ خاموش، مجموعهٔ شعر منوچهر شیبانی]، *طرفه*، ش ۲ (آبان ۱۳۴۳).

ـــ، [دربارهٔ حجم سبز، مجموعه شعر سهراب سپهری]، *فردوسی*، ش ۸۶۵ (۳ تیر ۱۳۴۷).

ـــ، [دربارهٔ شبی از نیمروز، مجموعهٔ شعر رضا براهنی]، *نگین*، ش ۷ (۱۳۴۵).

ـــ، [نقدی بر دریائی‌ها، مجموعهٔ شعر یدالله رؤیائی]، *بازار ادبی*، ش ۱۲ (۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۵).

سپهری، سهراب، [یادداشت بر شعر گلوریا فرّهی]، *مرغ آمین* (۱۳۳۵).

سرفراز، جلال، «پرچم شعر ایران در دست نسل ماست»، *کیهان*، (۱۹ مهر ۱۳۵۵): ۹

ـــ، «عمر بیشتر شعرهای امروز حداکثر دو هفته است. [مصاحبه]»، *کیهان*، (اول آذر ۱۳۵۵).

ـــ، «فاتحهٔ خیلی از شعرای ایران خوانده است. [مصاحبه]»، *کیهان* (۷ مرداد ۱۳۵۵).

سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر، «شعر معاصر این است؟»، *سخن*، س ۲۵ (۶ / ۱۳۵۵): ۱۰۸۱-۱۰۸۷

WWW.IRANMEET.COM

ـــ ، «یادداشت سردستی بر خطابهٔ ویلیام فاکنر»، *جمعه‌نامهٔ آژنگ*، ش ۶۸ (۱۳۳۹).
ـــ ، [در دفاع از جایزهٔ فروغ فرخزاد]، *روزنامهٔ اطلاعات* (اسفند ۱۳۵۰).
ـــ ، [سخنرانی شاملو به هنگام دریافت جایزهٔ فروغ]، *روزنامهٔ اطلاعات*، ش ۱۴۰۳۳ (۳ اسفند ۱۳۵۱).
شاهرخناش، شهرام، «از غربت و عشق» (دربارهٔ شعر همایونتاج طباطبایی)، *بنیاد*، س ۱، ش ۱۱ (بهمن ۱۳۵۶): ۸۳-۸۴
ـــ ، «چرا شاعران جوان را تخطئه می‌کنید»، *فردوسی*، ش ۱۱۴۳ (آذر ۱۳۵۲).
ـــ ، «چهار دفتر شعر م. آزاد»، *رودکی*، ش ۶۰ (شهریور ۱۳۵۵): ۱۴-۱۶
ـــ ، «نقدوبررسی شعرهای اسماعیل خوئی»، *بنیاد*، س ۱ (دیماه ۱۳۵۶)، ش ۱۰: ۸۶۸۴۱
ـــ ، «نگاهی به دشنه در دیس احمد شاملو»، *بنیاد*، ش ۱۶ (تیر ۱۳۵۷).
ـــ ، «نگاهی به موج نو شعر امروز ایران»، *نگین*، ش ۵۹ (۱۳۴۹): ۱۹-۲۱، ۴۹
ـــ ، «هجوم، مجموعهٔ شعر محمدعلی سپانلو»، *بنیاد*، شمارهٔ ویژهٔ ۵۷ (اسفند ۱۳۵۶): ۹۱-۹۲
شاعرودی، اسماعیل، «گپ و صحبت با اسماعیل شاعرودی»، *فردوسی*، ش ۱۱۴۳ (۲۶ آذر ۱۳۵۲).
ـــ ، «نیما وزن را تغییر نمی‌داد»، *بنیاد*، ش ۶ (شهریور ۱۳۵۶).
شریعت‌پناهی، مهرنوش، «وزن + زن»، *روزن*، ۱۳۴۸
شفیعی‌کدکنی، دکتر محمدرضا، [دربارهٔ از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور]، *کتاب امروز* (خرداد ۱۳۵۱).
ـــ ، «از این اوستا، مهدی اخوان‌ثالث»، *راهنمای کتاب*، س ۹، ش ۱ (اردیبهشت ۱۳۴۵): ۵۷
ـــ ، «اوج شعر: اعتدال چهار بند»، *کیهان*، (۸ اردیبهشت ۱۳۵۶)، ویژهٔ هنر و ادبیات: ۶-۷
ـــ ، «ابر خنگ راهوار زمین، اسماعیل خوئی»، *سخن*، س ۱۷، ش ۱۱ / ۱۲ (فروردین ۱۳۴۷): ۱۱۵۹-۱۱۶۱
ـــ ، «بهار را باور کن، فریدون مشیری»، *سخن*، س ۱۸، ش ۲ (تیر ۱۳۴۷): ۲۰۸-۲۱۱
ـــ ، «بیداری جویباران، میمنت میرصادقی»، *سخن*، س ۱۸، ش ۴ (شهریور ۱۳۴۷): ۴۶۷-۴۷۱
ـــ ، «تحلیلی از شعر امید (مهدی اخوان‌ثالث)»، *هیرمند*: ۳۸-۷۳، ۲۳۷-۲۵۱
ـــ ، «شعر فارسی بعد از مشروطیت»، *کتاب توس*، دفتر دوم (۱۳۵۲): ۵۶
ـــ ، «ماخ اولا، نیما یوشیج»، *راهنمای کتاب*، س ۹، ش ۶ (اسفند ۱۳۴۵): ۵۹۵-۶۰۲
ـــ ، «منحنی شعر فارسی در قرن اخیر»، *کتاب توس*، دفتر سوم (پاییز ۱۳۵۲): ۱۴۹-۱۸۰

WWW.IRANMEET.COM

ـــ ، «نخستین گام‌ها در راه تحول شعر معاصر»، *هیرمند*، ۱: ۴۱۱-۴۳۱
ـــ ، [دربارهٔ حجم سبز مجموعه شعر سهراب سپهری]، *جهان نو*، دورهٔ ۲۲، ش ۱۱ و ۱۲ (سال ۱۳۴۷).
صابری، کیومرث: «تحلیل منظومهٔ مانلی، با نگاهی به قصهٔ اوراشیما و اشاره‌ای به سمبولیسم»، *نگین*، س ۱۳، ش ۱۴۶ (تیر ۱۳۵۶): ۲۳-۲۶؛ ش ۱۴۷ (۳۱ مرداد ۱۳۵۶): ۴۱-۴۵
[صادقی، بهرام]، ب. ص.، «انتقاد بر انتقاد دکتر میترا بر مجموعهٔ شعر اسیر از فروغ فرخزاد»، *انتقاد کتاب*، ش ۶ (خرداد ۱۳۳۵).
صارمی، رحیم، «مصاف خزف و صدف در شعر امروز»، *کیهان*، (۲۱ مهر ۱۳۵۵): ۱۷
صالحی، سیدعلی، «بررسی ایستگاه بین راه، عمران صلاحی»، *بنیاد*، ش ۱۵، (خرداد ۱۳۵۷).
ـــ ، «بیانیه‌های رمانتیک و مشتی تصاویر کهنه و فلج» (نقدی بر گیاه و سنگ نه آتش، نادر نادرپور)، *بنیاد*، ش ۱۷ (مرداد ۱۳۵۷).
ـــ ، «فورانی از تقلا» (بررسی سراب‌های کویری منوچهر شیبانی)، *بنیاد*، ش ۱۵ (آبان ۱۳۵۷).
ـــ ، «نقدی بر پرواز در مه»، *بنیاد*، ش ۱۴، (اردیبهشت ۱۳۵۷).
ـــ ، [دربارهٔ جایزهٔ فروغ فرخزاد]، *بنیاد* (ویژهٔ نوروز ۱۳۵۷).
ـــ ، [نقدی بر سفر پنجم، مجموعه شعر طاهرهٔ صفارزاده]، *بنیاد*، ش ۱۷ (۱۳۵۷).
صلح کل، پوران، «جست‌وجو در معنی اشعار باغ آینه [احمد شاملو]»، *اندیشه و هنر*، ۵: ۱۷۱-۱۷۳
صمدی، مهرداد، «دربارهٔ شعر احمدرضا احمدی»، *طرفه* (تیر ۱۳۴۳).
صنعتی، همایون، «بحث دربارهٔ شعرفارسی امروز»، *سخن*، س ۲۵ (۱۳۵۶): ۱۲۸۶-۱۲۹۰
طاهباز، سیروس، «اشاره [بر شعر معاصر]»، *آرش*، ش ۱۰ (دورهٔ ۲، ش ۳) (آبان ۱۳۴۴).
ـــ ، «گفت و شنود با فروغ فرخزاد»، *دفترهای زمانه*، دفتر اول (شعر) (اسفند ۱۳۵۵).
ـــ ، [بررسی انارستان مجموعه شعر مفتون امینی]، *دفترهای روزن* (گزارش کتاب)، دفتر دوم (بهار / تابستان ۱۳۴۷).
ـــ ، [جوابیه‌ئی بر نوشتهٔ پرتو دکتر تندرکیا]، *کیهان ماه*، ش ۲ (شهریور ۱۳۴۱).
ـــ ، [یادداشتی بر آواز خاک]، *دفترهای روزن*، دفتر دوم، گزارش کتاب (بهار / تابستان ۱۳۴۷).
طاهری، احمد، [یادداشتی بر شکار، مجموعه شعر اخوان ثالث]، *جنگ جنوب*، ش ۱، (آذر ۱۳۴۵).
طبائی، علیرضا، «سهراب سپهری، شاعری در قلمرو عرفان»، *فرهنگ و زندگی*، ش ۲۵ / ۲۶ (۱۳۵۶): ۱۶۲-۱۸۶

WWW.IRANMEET.COM

ـ ، «شعر نیما و شعر آتشی از نظر مکان در دو قطب متفاوت»، **نگین**، ش ۴۶ (۱۳۴۷): ۱۹-۲۱

طبری، احسان، «بحث دربارهٔ نظم معاصر»، ***نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران***، ۱۳۲۵

ـ ، «شعر امروز و راه و رسم آن»، ***دنیا***، دورهٔ چهارم، س ۱ (۱۳۵۸)، ش ۳: ۱۲۶-۱۳۱

ـ ، «شعر و نوپردازی»، ***مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان*** [کتاب]، تهران: مروارید ۱۳۵۹، صص ۲۸-۵۳

ـ ، «طلسم یأس» (دربارهٔ اشعار نومیدانهٔ معاصر)، ***دنیا***، دورهٔ دوم، ج ۳ (۱۳۴۱)، ش ۴: ۳۹-۴۶

[ـ]، [دربارهٔ شعر نادر نادرپور]، ***نامهٔ مردم***، س ۱، دورهٔ ۵، ش ۱۰، اول تیر ۱۳۲۶.

عابدینی، فرهاد، «بعد از فروغ [مینا اسدی]» (در مجله «مهدی عابدینی» چاپ شده)، **نگین**، ش ۱۱۷ (بهمن ۱۳۵۳): ۲۱-۲۲

ـ ، «تعهد و رسالت در شعر امروز»، **نگین**، ش ۱۱۱ (مرداد ۱۳۵۲): ۲۹

ـ ، «سیری در سروده‌های فروغ»، **نگین**، ش ۱۲۹ (بهمن ۱۳۵۴): ۹-۱۴؛ ش ۱۳۰ (نوروز ۱۳۵۵): ۲۳-۲۸

ـ ، «سیری در سروده‌های [محمد] زهری»، **نگین**، ش ۱۵۴ (اسفند ۱۳۵۶): ۳۵-۳۶؛ ش ۱۵۵: ۲۸-۳۰

ـ ، «شاعره‌های بعد از فروغ»، **نگین**، ش ۱۱۸ (فروردین ۱۳۵۴): ۵۰-۵۱؛ ش ۱۲۰ (اردیبهشت ۱۳۵۴): ۲۳-۲۵

عاصمی، محمد، «نوپردازی در شعر فارسی»، ***کاوه*** [جدید]، ۲: ۱۰۴-۱۱۴

عبداللهی، علی‌اکبر، «غرابت شعر و غربت شاعر»، ***آیندگان***، (۹ آذر ۱۳۵۵): ۸

ـ ، «غلامحسین نصیری‌پور شاعری تصویرگرا»، ***کیهان***، (۱۸ آذر ۱۳۵۵).

عبدلی، علی، «انارستان، در جا زدن یک شاعر خوب»، ***رستاخیز***، (۴ اسفند ۱۳۵۶): ۲۳

عسگری، میرزاآقا، «بررسی اصطلاح رود در شعر امروز»، **نگین**، ش ۱۵۸ (تیر ۱۳۵۷): ۴۵-۴۷

ـ ، «سهراب سپهری، شاعر لحظه‌های شفاف حیات»، ***کیهان***، (۱۲ خرداد ۱۳۵۶) ویژهٔ هنر و اندیشه: ۲-۴

عظیمی، محمد، «در حاشیهٔ شعر معاصر»، ***جهان نو***، ج ۲۲، ش ۲ (۱۳۴۸): ۹-۱۴

علی‌یف، رستم، «نوآوری در شعر معاصر فارسی»، ***پیام نوین***، ج ۷، ش ۴: ۱۷-۲۶

فارانی، محمود، «شعرنو و نهضت ادبی معاصر در افغانستان»، **نگین**، ش ۱۱۵ (آذر ۱۳۵۳): ۲۴-۲۸

فاریابی، پویا، «شعرنو افغانستان و برخی یادآوری‌ها»، ***عرفان***، س ۵۱ (۱۳۵۲)، ش ۳ / ۴: ۱۲۳-۱۳۲؛ ش ۶: ۷۴-۹۱

WWW.IRANMEET.COM

فدائی‌نیا، [دربارهٔ از دوستت دارم، مجموعه شعر یدالله رؤیائی]، *روزن* (بهمن ۱۳۴۷).
فرازمند، تورج، [دربارهٔ چشم‌ها و دست‌ها، مجموعه شعر نادر نادرپور]، *ایران ما*، ش ۱۷۹ (خرداد ۱۳۳۳).
فرامرزی، عبدالرحمن، «شعرنو»، *یغما*، س ۲۴ (۱۳۵۰): ۶۵۶-۶۶۳
فرخزاد، فروغ، «دربارهٔ شعر امروز»، *نگین*، ش ۷۲ (۱۳۵۰): ۳۱
ــ، «شعر، گفت و شنود، نامه»، *دفترهای زمانه*، دفتر اول: شعر، *آرش*، ۱۳-۱ چاپ سوم، ۱۳۵۳: ۳۹-۱۱۴
ــ، «نامهٔ سرگشاده»، *امید ایران*، دورهٔ ۲، ش ۳۳ (۱۳۳۴).
ــ، «نگرشی بر شعر امروز»، هفته‌نامهٔ *آژنگ جمعه*، ش ۷۳-۷۵ (مهر ۱۳۳۹).
ــ، [دربارهٔ آرش کمانگیر سیاوش کسرائی]، *آژنگ جمعه*، ش ۷۲-۷۵ (مهر ۱۳۳۹).
ــ، [دربارهٔ احمدرضا احمدی]، *جاودانه فروغ*، گردآورندگان امیر اسماعیلی (و) ابوالقاسم صدارت، انتشارات مرجان (تیر ۱۳۴۷).
ــ، [یادداشتی بر آخر شاهنامه مجموعه شعر مهدی اخوان‌ثالث]، *ایران آباد*، ش ۸ (آبان ۱۳۳۹).
فرخ، م.، «فروغ عصارهٔ عصیان زن»، *رودکی*، ش ۵ (بهمن ۱۳۵۰): ۸-۹
فرزاد، ا.، «بحث دربارهٔ شعر فارسی امروز»، *سخن*، س ۲۵ (۱۳۵۶): ۱۲۰۰-۱۲۰۲
فرّهی، فرهنگ، «دربارهٔ شعر امروز فارسی»، *آناهیتا*، دورهٔ ۲، ش ۱ (تابستان ۱۳۴۰).
ــ، «دربارهٔ وزن شعر»، *مرغ آمین*، (۱۳۳۵).
ــ، «ضرورت پیدایش شعرنو»، *بنیاد*، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۲: ۹-۱۴
فشاهی، محمدرضا، «رواج و اشاعهٔ رمانتیزم سیاه...»، *فردوسی*، ش ۱۰۶۹ (۵ تیر ۱۳۵۱).
ــ، «شعر محکوم، شعر مغلوب»، *چاپار*، ش ۲ (زمستان ۱۳۵۰).
ــ، [نامهٔ سرگشاده به طاهرهٔ صفارزاده در دفاع از شعر وی]، *فردوسی*، ش ۱۰۶۵.
فلاح رستگار، گیتی، «زبان کودکانه در شعر معاصر»، *الهیات مشهد*، س ۱۳ (۱۳۵۶): ۱۲۹-۱۳۴
قاسمی، احمد، «نادرپور شاعر توپردازه»، *دنیا*، دورهٔ دوم، ج ۲ (۱۳۴۰)، ش ۳: ۴۸-۶۰
قاضی مرادی، حسن، «با مرغ آمین»، *آرش*، دورهٔ پنجم (۱۳۶۰)، ش ۵: ۱۰۷-۱۱۳
قیصری، ابراهیم، «خلقیات نیما»، *فرخنده پیام*، مشهد، ۱۳۶۰، صص ۳۹۸-۴۳۱
کاظمیه، اسلام، «چرا صمد مُرد»، *آرش* (ویژهٔ صمد بهرنگی) (آذر ۱۳۴۷).
ــ، [آخر شاهنامه از مهدی اخوان‌ثالث]، *اندیشه و هنر*، دورهٔ ۴ (مهر ۱۳۳۹).
ــ، [یادداشتی بر آوار آفتاب، مجموعه شعر سهراب سپهری]، *کتاب ماه* (کیهان ماه)، ش ۱ (خرداد ۱۳۴۱).

WWW.IRANMEET.COM

کاوه، «حرف‌هائی از زبان برگ، مجموعه شعر شفیعی‌کدکنی»، *بامشاد*، ش ۱۹۰ (مسلسل ۱۷۷۵)، (شهریور ۱۳۴۷).
ـــ، «گذری شتابناک از زیر رگبارها، [بررسی رگبارها مجموعه شعر محمدعلی سپانلو]، *بامشاد*، شمارهٔ ۱۸ (مسلسل ۱۷۷۳) (شهریور ۱۳۴۷).
ـــ، [دربارهٔ شعر یدالله رؤیائی]، *بامشاد*، ش ۸۷ (شهریور ۱۳۴۷).
کسرائی، سیاوش، «باز هم گفت و شنودی دربارهٔ شعر و شعر امروز»، *دنیا*، دورهٔ چهارم، س ۲ (۱۳۵۹)، ش ۴: ۱۵۴-۱۵۸
ـــ، «پروازی در هوای مرغ آمین»، *دنیا*، دورهٔ چهارم، س ۱ (۱۳۵۸)، ش ۱: ۹۸-۱۰۵
ـــ، «در تمام طول شب...» (دربارهٔ نیما یوشیج)، *شورای نویسندگان و هنرمندان ایران*، دفتر دوم (زمستان ۱۳۵۹): ۱۱۴-۱۳۳
ـــ، «شاعر مخاطبان تازه‌ای می‌یابد» (گفت‌وگو با سیاوش کسرائی»، *اطلاعات*، (۲۱ بهمن ۱۳۵۵): ۱۲
کوثر، انعام‌الحق: «شعرنو در ایران»، *ارمغان کوثر*، لاهور، ۱۹۷۳، صص ۱۶۱-۱۶۸
کیانوش، محمود، [دربارهٔ از زبان برگ، مجموعه شعر شفیعی‌کدکنی]، *فردوسی*، ش ۵۸۶۹ (۳۱ تیر ۱۳۴۷).
ـــ، [یادداشت بر خانگی، مجموعه شعر سیاوش کسرائی]، *فردوسی*، ش ۸۶۴، ۸۶۵ (تیر / خرداد ۱۳۴۷).
گرگین، عاطفه، «گفت‌وگو با نادر نادرپور»، *فردوسی*، شماره‌های ۹۱۶-۹۱۹ (تیر ۱۳۴۸)
گلزار، لیلی، «شعر در سالی که گذشت»، *بنیاد*، شمارهٔ ویژهٔ ۵۷ (اسفند ۵۶): ۱۶۵، ۱۹۶-۱۹۷
گلسرخی، خسرو، «ادبیات و توده»، *کتاب امسال* (کتاب جدید)، ش ۱ (تابستان ۱۳۵۱).
ـــ، «شاعری در کشاکش تضادها و دلبستگی‌های خویش [نقد بر شعر اسماعیل خوئی]»، ـــ، *آخرین دفاع* خسرو گلسرخی (مجموعهٔ مقالات و مصاحبه‌ها،...)، به اهتمام بزرگ خضرائی، تهران، انتشارات آرمان، ۱۳۵۷.
ـــ، «عشق و شوریدگی در شعر، [بررسی گل بر گسترهٔ ماه از رضا براهنی]»، روزنامهٔ *آیندگان*، ش ۷۵۰ (۱۱ خرداد ۱۳۴۹).
ـــ، «گذر از میان کورانی داغ [نقدی بر حریق باد، مجموعه شعر نصرت رحمانی]»، *آخرین دفاع خسرو گلسرخی*، به اهتمام بزرگ خضرائی.
ـــ، «وصف خالی از شور [نقدِ با گریه‌های ماحلی مجموعه شعر منصور برمکی]»، *آخرین دفاع خسرو گلسرخی*، به اهتمام بزرگ خضرائی.
ـــ، [مصاحبه جُنگ چاپار با خسرو گلسرخی]، *چاپار* (زمستان ۱۳۴۹).

WWW.IRANMEET.COM

ـــ ، [نقدی بر جهان و روشنائی‌های غمناک مجموعه شعر علی باباچاهی]، روزنامهٔ *آیندگان*، [ش ؟] (سال ۱۳۴۹).
گلشیری، هوشنگ، «شعر روز و شعر همیشه»، *پیام نوین*، ج ۸، ش ۹: ۴۵-۶۴؛ ش ۹: ۷۶-۸۹
گیلانی، فریدون، «دکتر استوک مان به کارگردانی سعید سلطان‌پور»، *فردوسی*، ش ۹۴۸، (آبان ۱۳۴۸).
ـــ ، «فروغ = تبلیغات + خودش»، *کیهان*، (۲۱ بهمن ۱۳۵۵) ویژهٔ هنر و ادبیات: ۱-۳
ماتک، علی، «ادبیات تشریفاتی در جامعهٔ بوروکراسی»، *چاپار*، ش ۲ (زمستان ۱۳۵۰).
ماخالسکی، فرانسیسک، «دربارهٔ شعر نادر نادرپور»، *کاوه* [جدید]، ش ۲ / ۳: ۲۲۳-۲۲۸
ماسکویچ، «جریان ادبیات در ایران کنونی»، ترجمهٔ شرف‌الدین قهرمانی، *شرق*، ۱۰: ۱۱۰-۱۱۴، ۱۱۷-۱۸۲
مجابی، جواد، [دربارهٔ شب شعر خوشه]، *روزنامهٔ اطلاعات* (۶ مهر ماه ۱۳۴۷).
مجیدی، فریبرز، [نقدی بر خنگ راهوار زمین مجموعه شعر اسماعیل خوئی]، *جنگ مازندران* (ضمیمهٔ اعتراف)، ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۴۷).
[مختاری، محمد] سیاوش روزبهان، [دربارهٔ از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور]، *جنگ صدا* (زمستان ۱۳۵۱).
مژده، احسان ـ روشن، ا.، «شعر عاشقانهٔ ا. بامداد»، *اندیشه و هنر*، ۵: ۱۶۳-۱۷۰
مشیری، فریدون، «هو شاعر فرزند روزگار خویش است»، *تلاش*، ش ۷۸ (فروردین ۱۳۵۷): ۷۶-۷۸
مطهری، سیاوش، [بررسی جوقه، مجموعه شعر اصغر واقدی]، *نگین*، س ۸، ش ۹۶ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۲).
معتقدی، محمود، «اسماعیل خوئی شاعری از دیار طبیعت»، *بنیاد* (اسفند ۱۳۵۶).
معزی مقدم، فریدون، «تحلیلی از شعر امروز ایران»، *نگین*، ج ۴، ش ۴۶ (۱۳۴۷): ۲۹۲۷
مکلاّ، ابراهیم، «فروغی دیگر در تولدی دیگر»، *آرش*، ش ۸ (دورهٔ ۲، ش ۱) (تیر ۱۳۴۳).
منزوی، حسین، «از عشق بنفشه، تا عشق بهاره» (دربارهٔ اسماعیل شاهرودی)، *رودکی*، ش ۵۵ (اردیبهشت ۱۳۵۵): ۲۶-۲۷
ـــ ، «اندیشهٔ مرگ با منزلی دوردست» (دربارهٔ مهدی اخوان‌ثالث)، *رودکی*، ش ۵۱ (دی ۱۳۵۴): ۱۶-۱۷
ـــ ، «بهار، دیروز و امروز» (دربارهٔ فریدون توللی)، *رودکی*، ش ۵۴ (فروردین ۱۳۵۵): ۱۲-۱۳
ـــ ، «پیوندی عارفانه با دریا» (دربارهٔ یدالله رویائی)، *رودکی*، ش ۵۰ (آذر ۱۳۵۴): ۱۶-۱۷

WWW.IRANMEET.COM

ـــ ، «جز طنین یک ترانه نیستم» (دربارهٔ فروغ فرخزاد)، **رودکی**، ش ۵۲ (بهمن ۱۳۵۴): ۱۰-۱۱
ـــ ، «روایتی از عصیان و خشم» (دربارهٔ منوچهر آتشی)، **رودکی**، ش ۵۳ (اسفند ۱۳۵۴): ۲۰-۲۱
ـــ ، «سرودی برای رهایی» (دربارهٔ نادر نادرپور)، **رودکی**، ش ۴۹ (آبان ۱۳۵۴): ۱۶-۱۷
ـــ ، «شاعر ن اب یا نایاب» (دربارهٔ سهراب سپهری)، **رودکی**، ش ۴۷ (شهریور ۱۳۵۴): ۱۳
ـــ ، «شب فردوسی و شب نیما»، **رودکی**، ش ۴۶ (مرداد ۱۳۵۴): ۲۴-۲۵
ـــ ، «ققنوس، شعر روزگار» (دربارهٔ نیما یوشیج)، **رودکی**، ش ۴۸ (مهر ۱۳۵۴): ۲۲-۲۳
ـــ ، «یاد غروب و خانه، چه خوب، آه!» (دربارهٔ منوچهر نیستانی)، **رودکی**، ش ۵۶ (خرداد ۱۳۵۵): ۱۰-۱۱
موحد، ضیاء، «از دو دریچه به بیرون» (بررسی شعر احمدرضا احمدی در مقایسه با شعر طاهره صفارزاده)، **رودکی**، ش ۹ (تیر ۱۳۵۱): ۵-۶
ـــ ، «سفر حجمی در خط زمان» (دربارهٔ فروغ فرخزاد)، **رودکی**، ش ۲۰ (خرداد / تیر ۱۳۵۲): ۳-۴
موسوی گرمارودی، علی، «در کوچه‌باغ‌های نشابور مجموعه شعر شفیعی‌کدکنی»، **نگین**، ش ۹، س ۷ (آبان ۱۳۵۱).
ـــ ، [دربارهٔ از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور]، **نگین** (اردیبهشت ۱۳۵۱).
مهاجر، پرویز، «نکته‌ئی بر نیما»، *الفبا*، ج ۶ (اردیبهشت ۱۳۵۶).
ـــ ، [بررسی رنگ آبها مجموعه شعر بیژن جلالی]، *روزنامهٔ آیندگان* (۲۳ شهریور ۱۳۵۱).
مهربان، کورش [سیروس طاهباز]، «تأملی در شعر امروز ایران»، **فرهوسی**، ش ۹۱۱ (۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۸)؛ ش ۹۱۲ (۵ خرداد ۱۳۴۸).
ـــ ، [دربارهٔ شب شعر خوشه]، *روزنامهٔ کیهان* (۶ مهر ۱۳۴۷).
مُهری، حسین، «خوشی! ازاین برهوت بازگرد»، روزنامهٔ *آیندگان*، ش ۱۴۹۴ (۱۹ آذر ۱۳۵۱).
م. ی.، «اشاراتی چند بر سرود پنجم» (دربارهٔ شعر احمد شاملو)، *اندیشه و هنر*، ۵: ۱۹۱-۱۹۳
میبدی، علیرضا، «این شاملوی قرن چهاردهم هجری»، *رستاخیز*، (۶ آبان ۱۳۵۵): ۱۹۱۸
ـــ ، «سخنانی دربارهٔ شعر امروز ایران»، **نگین**، ش ۴۱ (۱۳۴۷): ۲۰، ۱۸
میرزازاده، نعمت (م. آزرم)، «پایگاه شعر (شعر مقاومت، شعر تسلیم)»، متن زیراکسی سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران (بهمن ۱۳۴۹).
میرفطروس، علی، «صمیمیت در شعر، برداشت اجتماعی شاعر، بررسی اشعار حمید مصدق»، **سهند**، دفتر اول (خرداد ۱۳۴۹).

WWW.IRANMEET.COM

سـ، [نقدی بر پائیز در زندان مجموعه شعر مهدی اخوان‌ثالث]، *پژواک*، دفتر دوم (زمستان ۱۳۴۸).
میرقائد، مریم، «بررسی شعر همایونتاج طباطبائی»، *بنیاد*، ش ۷۷ (مرداد ۱۳۵۷).
سـ، «جست‌وجو در گسترهٔ بیان معانی» (بررسی شعر میرزا آقا عسگری)، *بنیاد*، ش ۱۸ (شهریور ۱۳۵۷).
ناتل‌خانلری، پرویز، «اصطلاح شعرنو»، *شعر و هنر*، صص ۳۳۷-۳۴۶
سـ، «بحث دربارهٔ نظم معاصر»، *نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران*، ۱۳۲۵
سـ، «زبان شعر»، *سخنرانی‌ها*، ش ۱ (۱۳۵۰): ۱-۱۵
سـ، «شعر فارسی در ادبیات معاصر»، *پیام نو*، ج ۱، ش ۱۱: ۳۰-۳۲
سـ، «مصاحبه با خانلری»، *دنیای سخن*، ش ۳۴، (مهر ۱۳۶۹).
[سـ] پژوهنده، [دربارهٔ چشم‌ها و دست‌ها، مجموعه شعر نادر نادرپور]، *سخن* (خرداد ۱۳۳۳).
[سـ] پ.، [یادداشت بر آرش کمانگیر مجموعه شعر سیاوش کسرائی]، *سخن*، س ۱۰، ش ۵ (مرداد ۱۳۳۸).
نادرپور، نادر، «بحث دربارهٔ شعر فارسی امروز»، *سخن*، س ۲۵ (۱۳۵۶): ۱۱۹۵-۱۱۹۸
سـ، «دربارهٔ آن که نیما نام داشت»، ماهنامهٔ *کاوش*، س ۱، ش ۱ (شهریور ۱۳۳۹).
سـ، «شاعری با تسلط بر بیان و چیره‌دستی در تصویرسازی [سهراب سپهری]»، *فردوسی*، ۸۶۶ (۲۰ تیر ۱۳۴۷).
سـ، «شعر معاصر»، *راهنمای کتاب*، س ۴: ۴۱۹-۴۲۱، ۵۴۹-۵۵۳
سـ، «گناه فهم شما»، نقد بر نقد عبدالمحمد آیتی بر گناه دریا مجموعه شعر فریدون مشیری، *انتقاد کتاب*، ش ۹ (۱۳۳۵).
سـ، «"ملایان" و "نخوانده ملایان"»، *رودکی*، ش ۱۳ (آبان ۱۳۵۱): ۵
سـ، «نگاهی به تحول شعر پارسی پس از انقلاب مشروطیت»، *علم و زندگی*، ۲: ۳۸۰-۳۹۶
سـ، [بررسی رنگ آبها مجموعه شعر بیژن جلالی]، *سخن*، دورهٔ ۲ (مهر ۱۳۵۱).
سـ، [نقد برآهنگ دیگر، مجموعه شعرمنوچهرآتشی]، *سخن*، دورهٔ ۱۱، ش ۳ (تیر ۱۳۳۹).
سـ، [یادداشتی بر مجموعهٔ روزها از بیژن جلالی]، *سخن*، دورهٔ ۱۲ (مرداد ۱۳۴۱).
نگاه، م.، [نقدی بر گل‌های تاریک، مجموعه شعر عبدالعلی دستغیب]، *بامشاد*، ش ۸۵ (مرداد ۱۳۴۷).
سـ، [یادداشتی بر انارستان مجموعه شعر مفتون امینی]، *بامشاد*، ش ۸۳ (مرداد ۱۳۴۷).
توانی وصال، عبدالوهاب، «شعر فارسی امروز و وجه تمایز آن با دوره‌های گذشته، از

WWW.IRANMEET.COM

نظر فکر و موضوع و شکل»، *سخنرانی‌ها*، ج ۱ (۱۳۵۰): ۲۰۷-۲۲۲
نوری‌زاده، علیرضا، «گفت‌وگو با دکتر اسماعیل خوئی»، **فردوسی**، ش ۱۰۶۹ (۵ تیر ۱۳۵۱ به بعد).
ـــ ، [یادداشتی بر پیاده‌روها، مجموعه شعر محمدعلی سپانلو]، **مجلهٔ فیلم و هنر** (۲۲ بهمن ۱۳۴۷).
نوری‌علاء، اسماعیل، «آغازی در تدفین، بررسی وقت خوب مصائب مجموعه شعر احمدرضا احمدی»، **بررسی کتاب**، دورهٔ ۲، ش ۳ (دی / اسفند ۱۳۴۷).
ـــ ، «آیا زبان به فلسفه پیوسته است؟ [بررسی شعر منصور اوجی]، *از شعر تا قصه*، دفتر ۳ (شهریور ۱۳۴۹).
ـــ ، «انسان ــ خدایان معاصر [پاسخی به محمد حقوقی در دفاع از احمدرضا احمدی و رد شعر طاهرهٔ صفارزاده]»، **فردوسی**، ش ۱۰۶۴.
ـــ ، «با شاهرودی از آخرین نبرد تا آینده»، **فردوسی**، ش ۸۶۳ (۲۰ خرداد ۱۳۴۷).
ـــ ، «تذکرةاللطیفه»، **فردوسی**، ش ۸۵۲ (اول فروردین ۱۳۴۷).
ـــ ، «خطابه برای شاعری که دیگر گمنام نیست [بررسی رگبارها مجموعه شعر محمدعلی سپانلو]»، **بررسی کتاب** (فروردین ۱۳۴۷).
ـــ ، «در جست و جوی هویت شعر تجسّمی»، **فردوسی**، ش ۱۱۲۱ (۲۵ تیر ۱۳۵۲).
ـــ ، «در کارگاه شعر»، **فردوسی**، ش ۱۱۱۳ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۲).
ـــ ، «در کارگاه شعر»، **فردوسی**، (۱۰ مهر ۱۳۵۱).
ـــ ، «شعرِ م. آزاد، وسواس در شکل و تهی از حرفی برای گفتن»، **بامشاد** (۲۵ دی / ۲ بهمن ۱۳۴۵).
ـــ ، «مشخصات شعر تجسّمی یا شعر پلاستیک»، **فردوسی**، ش ۱۱۲۱ (۲۵ تیر ۱۳۵۲).
ـــ ، [بحثی پیرامون مسئولیت]، **فردوسی**، ش ۸۷۸ (اول مهر ۱۳۴۷).
ـــ ، [بررسی آواز خاک، مجموعه شعر منوچهر آتشی]، **دفترهای روزن**، دفتر دوم، (بهار / تابستان ۱۳۴۷).
ـــ ، [بررسی دلتنگی‌ها، مجموعه شعر یدالله رؤیائی]، **بررسی کتاب**، ش ۱۲، (اردیبهشت ۱۳۴۷).
ـــ ، [بررسی شهر خسته، مجموعه شعر منصور اوجی]، **دفترهای روزن**، دفتر دوم، (بهار / تابستان ۱۳۴۷).
ـــ ، [دربارهٔ شعر احمد شاملو]، **بامشاد**، ش ۱۵ (مسلسل ۱۷۰۰) (بهمن ۱۳۴۵).
ـــ ، [یادداشتی بر حجم سبز، مجموعه شعر سهراب سپهری]، **بررسی کتاب**، دورهٔ ۲، ش ۱، (خرداد و تیر ۱۳۴۷).

WWW.IRANMEET.COM

نوری‌علاء، پرتو، «سخنی باید گفت» (دربارهٔ فروغ فرخزاد)، *چراغ*، ش ۲ (۱۳۶۰): ۱۹۳-۱۹۹

نوکنده، طاهر، «شاعری که از ابتدای خلقت می‌آید [سهراب سپهری]»، *آیندگان*، (۲۲ دی ۱۳۴۸).

نیرو، سیروس، «بادی از شاهرودی»، *برج*، ش ۵ (اسفند ۱۳۶۰): ۱۰-۱۵

نیزاری، قدرت‌الله، [نقدی بر ماه در مرداب، مجموعهٔ شعر پرویز ناتل‌خانلری]، *جُنگ اصفهان* (تابستان ۱۳۴۴).

نیستانی، منوچهر، «سن متعلق به دیروز هشتم»، *تلاش*، ش ۷۹ (اردیبهشت ۱۳۵۷): ۲۴-۲۶

نکیتا [یوشیج]، «شمع سوخته، در رثاء نیما»، *اندیشه و هنر*، دورهٔ ۳، ش ۹ (فروردین ۱۳۳۹).

نیما یوشیج، [مقدّمه بر کوچ، مجموعه شعر نصرت رحمانی]، کتاب *کوچ* (۱۳۳۳).

وثوقی، ناصر، سرمقالهٔ *اندیشه و هنر*، ش ۶ (خرداد ۱۳۳۴).

ـــ، «نقدی بر آیدا در آینه»، *اندیشه و هنر*، دورهٔ جدید (دیماه ۱۳۴۳).

ـــ، «نگرانی شاعر به پیرامونش» (دربارهٔ احمد شاملو)، *اندیشه و هنر*، ۵: ۱۷۵-۱۸۰

[ـــ]، سرمقالهٔ *اندیشه و هنر*، ش ۱ (فروردین ۱۳۳۳).

هاتفی، صادق، [دربارهٔ شب شعر خوشه]، *روزنامهٔ کیهان* (اول مهر ماه ۱۳۴۷).

هدایت، صادق، «ترانه‌های عامیانه»، *مجلهٔ موسیقی*، ش ۷، (مهر ۱۳۱۸).

هزارخانی، منوچهر، «جهان‌بینیِ ماهی سیاه کوچولو»، *آرش* (ویژهٔ صمد بهرنگی) (آذر ۱۳۴۷).

هشترودی، دکتر محسن، «هراس، آوا، شعر انگرر»، *راهنمای کتاب*، ش ۱ (بهار ۱۳۳۷).

همدانی، علی (ناصر پاکدامن)، «نوآوری در شعر و ادب افغانستان امروز»، *نگین*، ش ۱۱۵ (آذر ۱۳۵۴): ۲۳-۲۴

همراز، غلامرضا، «تقی رفعت شاعر ستیهنده»، *کتاب جمعه*، ش ۳۵ (اردیبهشت ۱۳۵۹): ۶۴-۶۸

هویدا، امیرعباس، «سرمقاله»، کاوش، ش ۱، شهریور ۱۳۳۹.

یاحقی، محمدجعفر، «اسطوره در شعر امروز ایران»، *دانشکدهٔ ادبیات مشهد*، س ۱۲ (۱۳۵۵): ۸۷۲-۸۰۹

یعقوب‌شاهی، نیاز، [بررسی آئینه‌ها تهی است مجموعه شعر م. آزاد]، *بامشاد*، ش ۱۰۰ (مسلسل ۱۷۸۵) (آذر ۱۳۴۷).

؟، «انحطاط هنری»، *اندیشه و هنر*، ش ۵ (بهمن / اسفند ۱۳۳۷).

WWW.IRANMEET.COM

?، «با فروغ در دیار دیگر»، *فردوسی*، ش ۹۲۱ (۶ مرداد ۱۳۴۸).
?، «چرا شعرخوانی را جدی نمی‌گیرند؟»، *کیهان* (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۱۰۰۳۰ (۱۰ آذر ۱۳۵۵).
?، «دربارهٔ رئالیسم و ضدرئالیسم»، *اندیشه و هنر*، ش ۹ (۱۳۳۴).
?، «دربارهٔ سپهری»، *آژنگ جمعه*، ش ۷۰
?، «دربارهٔ سپهری»، *نقش و نگار*، دورهٔ سوم، ش ۷ (۱۳۳۹).
?، «دربارهٔ سیروس آتابای» *طُرفه*، ش ۲ (آبان ۱۳۴۳).
?، «دربارهٔ قصهٔ شهر سنگستان، سرودهٔ م. امید و شعرهایی که از زبان جان می‌گیرد و به زبان توان می‌دهد»، *تماشا*، س ۷، ش ۳۵۴ (۱ اسفند ۱۳۵۶): ۱۴-۱۵
?، «دربارهٔ قصهٔ فرزند بالغ حوا» [بررسی شعر خون سیاوش از کسرائی]، *آرش*، ش ۶، (خرداد ۱۳۴۲).
?، «دربارهٔ مکتب‌های ادبی»، *ایران ما*، ش ۲۲۶ (۱۳۳۴).
?، «دربارهٔ مکتب‌های ادبی»، *در راه هنر*، ش ۴، (۱۳۳۴).
?، «دربارهٔ مکتب‌های ادبی»، روزنامهٔ *کیهان*، ش ۳۵۹۰ (۱۳۳۴).
?، «دربارهٔ مکتب‌های ادبی»، *سخن*، دورهٔ ۶، ش ۵ (۱۳۳۴).
?، «دربارهٔ مکتب‌های ادبی»، مجلهٔ *امید ایران*، ش ۱ (۱۳۳۴).
?، «دربارهٔ مکتب‌های ادبی»، مجلهٔ *روشنفکر*، ش ۱۰۲ (۱۳۳۴).
?، «دربارهٔ مکتب‌های ادبی»، مجلهٔ *سپید و سیاه*، ش ۴۵ (۱۳۳۴).
?، «در خلوت عارفانه سرایندهٔ خواب [نیستان]»، *فردوسی*، ش ۱۰۶۸
?، «دیداری از سرزمین پاک مجموعهٔ شعر فرّخ تمیمی»، *آرش*، ش ۵ (آذر ۱۳۴۱).
?، «شب شعر خرشه»، *فردوسی*، ش ۸۷۸ (اول مهر ۱۳۴۷).
?، «شب شعر خرشه»، *فردوسی*، ش ۸۷۷ (۲۵ شهریور ۱۳۴۷).
?، «شب‌های شعر انستیتو گوته»، *فردوسی*، ش ۱۰۸۵ (۲۴ مهر ۱۳۵۱).
?، «شب‌های شعر، بزم آلمانی؟ [مختصری حواشی دربارهٔ شب‌های شعر انستیتو گوته)]، *فردوسی*، ش ۱۱۳۵ (۳۰ مهر ۱۳۵۲).
?، «شب‌های شعر، شعرای امروز»، *فردوسی*، ش ۱۱۳۶ (۷ آبان ۱۳۵۲).
?، «*شکست حماسه*، اشعاری به‌نثراز [غلامحسین غریب]»، *اندیشه‌وهنر*، ش ۳، خرداد ۱۳۴۳.
?، «کارنامهٔ شعر جوان امروز» (با بررسی مجموعهٔ شعر *با خطبه‌ئی در هجرت* از شاپور بنیاد)، *بنیاد*، ش ۱۵ (خرداد ۱۳۵۷).
?، «گزارش اولین جلسهٔ عمومی کانون نویسندگان ایران»، *فردوسی*، ش ۸۸۸ (۱۱ آذر ۱۳۴۷).

WWW.IRANMEET.COM

؟، «گفت و گو با محمدعلی سپانلو»، *جُنگ طرفه*، ش ۱ (تیر ۱۳۴۳).
؟، «نگاهی به دو منظومهٔ مانلی و سربوبلی و درنگی بر اندیشه‌پردازی نیما در این دو منظومه»، *تماشا*، س ۷، ش ۳۵۳ (۶ اسفند ۱۳۵۶): ۲۲-۲۵، ۸۳
؟، «نیما دیگر شعر نخواهد گفت»، *اندیشه و هنر*، دورهٔ ۳، ش ۹ (فروردین ۱۳۳۹).
؟، «وضع کتاب در سال گذشته»، *کتاب‌های ماه*، ش ۵ (فروردین ۱۳۳۵).
؟، «یادداشت بر تولدی دیگر»، *طُرفه*، ش ۱ (تیر ماه ۱۳۴۳).
؟، [پشت جپرهای زمستانی مجموعه شعر سیروس مشفقی]، *بامشاد*، ش ۱۰۷ (بهمن ۱۳۴۷).
؟، [پشت جپرهای زمستانی مجموعه شعر سیروس مشفقی]، *دفترهای روزن*، دفتر دوم، (بهار / تابستان ۱۳۴۷).
؟، [دربارهٔ آوا مجموعه شعر سیاوش کسرائی]، *راهنمای کتاب*، ش ۱ (بهار ۱۳۳۷).
؟، [دربارهٔ تشنهٔ طوفان مجموعه شعر فریدون مشیری]، *کاویان*، س ۵، ش ۳ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۴).
؟، [دربارهٔ جایزهٔ فروغ]، *روزنامهٔ اطلاعات*، ش ۱۴۳۳۲ (۲۷ بهمن ۱۳۵۲).
؟، [دربارهٔ فروغ فرخزاد]، *هفته‌نامهٔ آژنگ*، دورهٔ ۲، ش ۷ (مسلسل ۵۵) (۱۳ دیماه ۱۳۳۳).
؟، [دربارهٔ کوچ مجموعه شعر نصرت رحمانی]، *ایران ما*، ش ۲۲۴ (۸ اردیبهشت ۱۳۳۴).
؟، [دربارهٔ کوچ مجموعه شعر نصرت رحمانی]، *کاویان*، س ۵، ش ۲۸ (۳۰ فروردین ۱۳۳۴).
؟، [دربارهٔ واژه‌ها، مجموعه شعر شرف‌الدین خراسانی]، *رودکی* (شهریور ۱۳۵۰).
؟، [دربارهٔ واژه‌ها، مجموعه شعر شرف‌الدین خراسانی]، *روزنامهٔ اطلاعات* (۲۷ بهمن ۱۳۵۰).
؟، [دربارهٔ وضع شعر نیمهٔ اول دههٔ پنجاه]، *روزنامهٔ اطلاعات*، ش ۱۴۳۳۲ (۲۷ بهمن ۱۳۵۲).
؟، [نقدی بر اتاق‌های دربسته، مجموعه شعر اسماعیل نوری‌علاء]، *بازار ادبی* (۲۵ تیر ۱۳۴۶).
؟، [یادداشتی بر ساز دیگر، مجموعه شعر جعفر کوش‌آبادی]، *راهنمای کتاب*، س ۱۱ (اسفند ۱۳۴۷).

WWW.IRANMEET.COM

آثار دیگر شمس لنگرودی

مجموعه شعرها .....

رفتار تشنگی (۱۳۵۵)

در مهتابی دنیا (۱۳۶۳)

خاکستر و بانو (۱۳۶۵)

جشن ناپیدا (۱۳۶۷)

قصیدهٔ لبخند چاک‌چاک (۱۳۶۹)

داستان .....

رژه بر خاک پوک (۱۳۷۰)

تحقیق .....

گردباد شور جنون

(سبک هندی و کلیم کاشانی) (۱۳۶۶)

مکتب بازگشت

(تحقیق در تاریخ و شعر دوره‌های افشاریه، زندیه، قاجاریه) (۱۳۷۲)

WWW.IRANMEET.COM

WWW.IRANMEET.COM

Shams Langaroodi
(M. T. J. Gilani)

An Analytic History of Persian Modern Poetry

Vol. 4
(1971-1979)

First edition 1998

all rights reserved for
Nashr-e Markaz publishing Co.
Tehran P.O.Box 14155-5541

printed in Iran

WWW.IRANMEET.COM